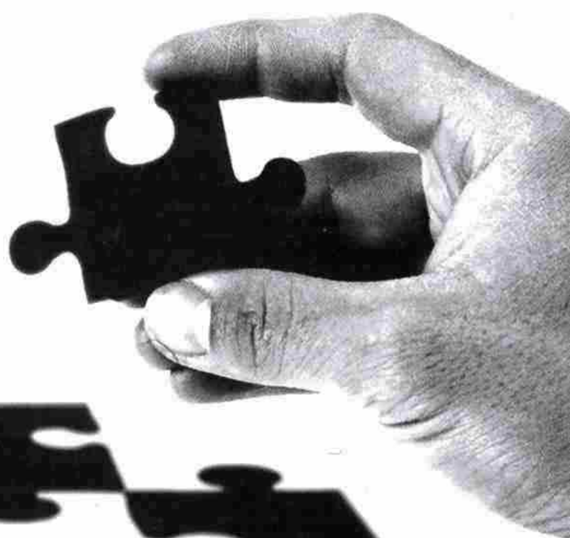
استراتژی بزرگ

(اصول و رویه ها)

جان ام. کالینز
ترجمه: کورش بایندر



دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

استراتژی بزرگ

(اصول و رویه‌ها)

جان ام. کالینز

ترجمهٔ:

کورش بایندر

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

تهران ـ تابستان ۱۳۸۸

این اثر ترجمه‌ای است از:

John M.Collins

GRAND STRATEGY

Principles and Practices

Naval Institute Press Annapolis, Maryland

فهرستنویسی پیش از انتشار

کالینز، جان، ۱۹۲۱ - Collins, John. M.

استراتژی بزرگ (اصول و رویه‌ها) / جان. ام. کالینز؛ ترجمه کورش بایندر. ـ تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.

۶۶۹ ص.: نقشه، جدول، نمودار.

بها: ۶۷۰۰۰ ریال ISBN 978-964-361-229-0:

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).

مترجم با اضافه نمودن مطالبی به اصل کتاب آنرا روزآمد کرده است.

عنوان اصلی: Grand Strategy: Principles and Practices

کتابنامه: ص. ۶۵۷-۶۶۹.

چاپ پنجم: تابستان ۱۳۸۸

۱. استراتژی نظامی. ۲. ایالات متحده ـ امنیت ملی. ۳. سیاست نظامی ـ ایالات متحده. ۴. علوم نظامی ـ اصطلاحها و تعبیرها. ۵. تسلیحات ـ ایالات متحده. ۶. تسلیحات ـ روسیه شوروی. الف. بایندر، کورش، ۱۳۱۶ - ، مترجم. ب. ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ج. عنوان.

۵ الف ۲ ک / U ۱۶۲ ۳۵۵/۰۳

۱۳۷۳

کتابخانه ملی ایران م ۷۴-۱۰۴

استراتژی بزرگ (اصول و رویه‌ها)

تألیف: جان. ام. کالینز

ترجمه: کورش بایندر

چاپ اول: ۱۳۷۰، چاپ دوم: ۱۳۷۳، چاپ سوم: بهار ۱۳۸۳، چاپ چهارم: پاییز ۱۳۸۶،

چاپ پنجم: تابستان ۱۳۸۸

شمارگان: ۵۰۰ جلد

حروفچینی و صفحه‌آرایی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه

تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶

فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱

تلفن: ۲۹-۶۶۴۲۹۰۲۸

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر

تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

فهرست

مقدمه مترجم ۱

پیشگفتار مترجم برای چاپ سوم ۴

پیشگفتار نویسنده ۵

تکامل تفکر استراتژیکی ۷

فصل یکم: چارچوب استراتژی بزرگ ۱۹

۱. اهداف در برابر ابزارها ۲۱

۲. مشکلات برآورد تهدید استراتژیکی ۳۵

۳. ماهیت استراتژی ۴۵

۴. اصول استراتژیکی جنگ ۵۹

فصل دوم: محیط استراتژیکی ۷۱

۵. ماهیت جنگ عمومی ۷۳

۶. ماهیت جنگ محدود ۸۹

۷. ماهیت جنگهای انقلابی ۱۰۱

۸. ماهیت جنگ سرد ۱۱۳

فصل سوم: مکاتب فکری معاصر در ایالات متحده ۱۲۹

۹. تهدیدات خارجی به امنیت ایالات متحده ۱۳۱

۱۰. بررسی عمومی «استراتژی بزرگ» ایالات متحده ۱۴۷

۱۱. تدابیر بازدارندگی ۱۶۱

۱۲. تدابیر انتقام‌گیری استراتژیکی ۱۷۷

۱۳. تدابیر دفاع استراتژیکی ۱۹۵

۱۴. واکنش انعطاف‌پذیر به عنوان عنصری از استراتژی ایالات متحده ۲۱۱

۱۵. تفکرات و تدابیر آمریکا در مورد امنیت دسته‌جمعی ۲۲۵

۱۶. استراتژی ایالات متحده برای اروپا ۲۴۵

۱۷. استراتژی ایالات متحده برای آسیای شرقی و اقیانوس کبیر غربی ۲۶۵

۱۸. استراتژی ایالات متحده در خاورمیانه ۲۷۹

۱۹. تفکرات و تدابیر ضد شورش ایالات متحده ۲۹۳
فصل چهارم: ملاحظات ویژه ۳۰۹
۲۰. تأثیر جغرافیا ۳۱۱
۲۱. مشخصات نیروهای مسلح ۳۲۹
۲۲. تأثیر کنترل تسلیحات ۳۴۳
۲۳. قیود اقتصادی و مالی ۳۵۹
۲۴. علم، تکنولوژی و استراتژی ۳۷۳
۲۵. خصوصیات و طرز فکر ملی (فرهنگ ملی) ۳۸۵
فصل پنجم: راه به سوی برتری استراتژیکی ۳۹۹
۲۶. خصوصیات استراتژیستهای موفق ۴۰۱
۲۷. ترویج تفکر خلاق ۴۰۹
۲۸. چه باید کرد؟ ۴۱۹
فصل ششم: استراتژی در عمل ۴۲۷
۲۹. جنگ ویتنام: مطالعهٔ وقایع آن از دیدگاه استراتژی بزرگ ۴۲۹
پیوستها ۴۷۱
پیوست یکم: فرهنگ اصطلاحات استراتژیکی و تعاریف آنها ۴۷۱
پیوست دوم: مقایسهٔ نیروهای استراتژیکی آمریکا و شوروی تا پاییز ۱۹۸۷ ۵۱۳
پیوست سوم: جدولهای مربوط به توانایی‌های هسته‌ای تاکتیکی اعضای پیمانهای ناتو و ورشو تا پاییز ۱۹۸۷ ۵۴۵
پیوست چهارم: تحلیل موازنهٔ توانایی‌های متعارفی شرق و غرب در اروپا (پیمانهای ناتو و ورشو) روش مقایسهٔ ایستا ۵۶۷
پیوست پنجم: تحلیل موازنهٔ توانایی‌های متعارفی شرق و غرب در اروپا (پیمان ناتو و ورشو) تا ۱۹۸۷ (روشهای مقایسه‌ای پویا) ۵۸۵
پیوست ششم: آخرین تحولات استراتژیکی بعد از امضای پیمان سالت یک تا اواسط سال ۱۹۸۸ ۶۰۷
پیوست هفتم: ابتکار دفاع استراتژیکی یا جنگ ستارگان ۶۳۵
منابع کتاب ۶۵۷

مقدمه مترجم

در مطالعه کتابهای مربوط به مبحث استراتژی همواره به این نقص عمده برخورد کرده‌ام که هیچ‌یک از آنها اصول بنیادی و فنون استراتژیکی را به‌طور جامع ودقیق مورد بررسی قرار نداده‌اند و به ترتیب اهمیت تشریح نکرده‌اند. فقدان کتابهایی که عاری از این نقص باشند، خصوصاً برای پژوهندگان استراتژی، مشکلات زیادی را فراهم کرده است زیرا آنان مجبورند که الفبای استراتژی و اصول بنیادی آن را از کتابهای متعدد استخراج کنند و فراگیرند. بدیهی است که هریک از این کتابها، با توجه به ملیت و فرهنگ نویسنده یا مؤلف آن، پژوهندگان را با تعریفها و واژه‌های گوناگونی روبه‌رو می‌کند، به‌طوری که حتی برای واژه استراتژی نیز تعریفهای متفاوت و متعددی بیان و منتشر شده است و هنوز هم در مورد آن اختلاف‌نظر وجود دارد.

با مطالعهٔ کتاب استراتژی‌بزرگ، به قلم جان اف کالینز، استاد سابق دانشگاه ملی جنگ آمریکا که سابقه‌ای ممتد و آکادمیک در استراتژی بین‌المللی و «استراتژی بزرگ» دارد، متوجه شدم که آقای کالینز کتابی نسبتاً جامع در مبحث استراتژی تألیف کرده است. او در این کتاب موفق شده است که اصول بنیادی استراتژی را در قالب وقایع تاریخی معاصر به‌طور منظم و مختصر تشریح کند و بیانات رهبران و پژوهشگران استراتژی را مورد بررسی و موشکافی قرار دهد و نظرات، افکار و دیدگاههای متفاوت و متضاد این‌گونه اشخاص را در هر زمینه‌ای از نظر استراتژیکی مقایسه کند.

پس از مطالعه این کتاب درصدد برآمدم که با ترجمه و افزون چند پیوست، آن را تا سال ۱۹۸۷ روزآمد کنم و کاربردهای عملی نظریه‌ها را نیز ارائه دهم. به این امید که بتوانم با دستیابی به اهداف زیر، خدمت ناچیزی کرده باشم:

۱. آشنا کردن عموم با مبحث استراتژی بزرگ و اصول بنیادی و الفبای آن، با توجه به اینکه این مبحث در ایران چندان شناخته شده نیست و تاکنون هیچ کتاب جامعی در این باره منتشر نشده است؛

۲. ارائه اطلاعات مدون استراتژیکی، شامل تاریخ مختصری از تکامل استراتژی، شیوه‌های مربوط به استراتژی عامل و غیرعامل، استراتژی مستقیم و

غیرمستقیم (جنگ سرد، جنگ روانی، جنگ اقتصادی و تبلیغات) به دانشجویان، دانش‌پژوهان و سایر علاقه‌مندان علوم استراتژیکی و دفاعی و سیاست جهانی؛

۳. تشریح ماهیت جنگهای هسته‌ای عمومی و تمام عیار، جنگهای محدود، جنگهای انقلابی، کشمکشهای دوابرقدرت و هم‌پیمانان آنان در مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیک و خلع سلاح. همچنین نحوه تخصیص بودجه‌های دفاعی؛ همراه با آشنا ساختن خواننده به رموز مباحث فوق؛

۴. تشریح ماهیت استراتژی‌های دریایی، قاره‌ای، هوایی- فضایی و معرفی مبتکران آنها؛

۵. تشریح علایق، مقاصد و سیاستهای ملی و امنیت ملی و استراتژی‌های ملی و نظامی؛

۶. نحوه برآورد تهدیدات استراتژیکی؛

۷. تشریح اصول استراتژیکی جنگ؛

۸. تشریح تدابیر بازدارنده، استراتژی انتقام‌گیری گسترده، دفاع استراتژیکی، واکنش انعطاف‌پذیر و تدابیر امنیت دسته‌جمعی؛

۹. تشریح تأثیر شرایط جغرافیایی، خصوصیات ملی و علم تکنولوژی در استراتژی؛

۱۰. شاید از همه مهمتر آشنا کردن عموم با نقاط ضعف و نیرنگهای استراتژیکی ابرقدرتهای در صحنهٔ استراتژی جهانی و نحوهٔ برخورد آنها با یکدیگر یا سایر دشمنان بالقوه و بالفعل آنها از جمله با ملل انقلابی جهان سوم؛

۱۱. تدوین یک پایه فرهنگی پیشنهادی از نظر ترجمهٔ واژه‌ها و تعاریف مباحث استراتژی برای مطالعات و پژوهشهای استراتژیکی دانشجویان و دانش‌پژوهان علوم استراتژیکی و سیاست جهانی و علوم دفاعی. هرچند که در مورد اسامی و واژه‌های فارسی پیشنهادی خود هیچ‌گونه تعصبی ندارم و خوشحال خواهم شد که استادان محترم و دانش‌پژوهان این فن اسامی یا تعاریف دیگری پیشنهاد کنند.

«استراتژی بزرگ» یعنی هنر و علم به‌کار بردن قدرت ملی در تمام شرایط به‌منظور دستیابی به مقاصد امنیت ملی، که از طریق کنترل مؤثر و مطلوب دشمن، با توسل به‌نیرو، تهدید به استفاده از نیرو، فشار غیرمستقیم، دیپلماسی، حیله و نیرنگ و سایر وسایل قابل تصور انجام می‌گیرد.

بنابراین روشن است که «استراتژی بزرگ» علم و هنری است جذاب، آموزنده و در عین حال روشنگر و تمام افرادی که از هوش متوسطی برخوردارند، حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، می‌توانند از آن بهره‌جویند. امید است با فعالیتهای جدیدی که در این زمینه آغاز شده است، این رشتهٔ با اهمیت جای شایسته خود را در محافل و سازمانهای علمی و پژوهشی کشور احراز نماید.

در پیوست یکم این کتاب آقای کالینز فرهنگی از اصطلاحات استراتژیکی و تعاریف آنها را تدوین کرده‌اند که مراجعه به آن را در مواجهه با اصطلاحات جدید استراتژیکی به خوانندگان گرامی توصیه می‌کنم.

پیوستهای دوم تا هفتم، که از منابع و نشریات معتبر بین‌المللی ترجمه و به کتاب افزوده شده است، کتاب آقای کالینز را از نظر وقایع استراتژیکی جهان تا نیمه اول سال ۱۹۸۸ تکمیل می‌کند و به آخرین تحولات استراتژیکی از جمله ابتکار دفاع استراتژیکی ریگان که به «جنگ ستارگان» معروف است و آخرین ملاقات سران دو ابرقدرت در نوامبر ۱۹۸۵ در ژنو و ملاقاتهای بعدی در ریکیاویک، واشنگتن می‌پردازد و خواننده را برای مطالعات استراتژیکی تا نیمه اول سال ۱۹۸۸ همراهی می‌کند.

لازم به یادآوری است که کتاب به قلم یک استراتژیست آمریکایی نوشته شده و نظریات وی در بعضی موارد بی‌طرفانه و عادلانه نیست. در حالاتی او ملل انقلابی را به‌طور اعم شورشی خوانده است و با اینکه در پیشگفتار مدعی بی‌طرفی است در عمل نتوانسته است به‌طور کامل بی‌طرف باقی بماند. در حالی که در این‌گونه موارد سعی شده که زیاده‌روی نویسنده به وسیله زیرنویس اصلاح گردد به منظور رعایت امانت، کتاب تماماً ترجمه شده است و طبیعی است که خوانندگان ارجمند با بینش و آگاهی لازم حقیقت را تشخیص می‌دهند و خود قضاوت خواهند کرد.

امیداست که ترجمهٔ این کتاب مورد استفاده و بهره‌جویی هموطنان عزیز قرار بگیرد و پروردگار توانا را شکر می‌کنم که توفیق به پایان رساندن آن را به من ارزانی داشت.

کوروش بایندر

تهران، مهرماه ۱۳۶۸

پیشگفتار مترجم برای چاپ سوم

با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ جنگ سرد بین دو ابرقدرت شوروی و آمریکا که به ترتیب پیمانهای ورشو و ناتو را رهبری می‌کردند؛ عملاً به پایان رسید و دوره جدیدی از تاریخ و استراتژیهای قابل گزینش در رویارویی با این دوره آغاز شد.

چاپ اول کتاب استراتژی بزرگ در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱) تقریباً همزمان با فروپاشی ابرقدرت شرق منتشر شد در فصول پایانی به ویژه پیوست ششم «آخرین تحولات استراتژیکی بعد از امضاء پیمان سالت یک تا اواسط سال ۱۹۸۸ و «پیوست هفتم» ابتکار دفاع استراتژیکی یا جنگ ستارگان» به رویدادها، مذاکرات، توافقها و نظرها و اعلامیه‌هایی اشاره می‌کنند که همگی می‌توانند گویای آغازی بر پایان جنگ سرد باشند.

با این همه کتاب استراتژی بزرگ را باید تاریخ استراتژیهای دوران جنگ سرد به شمار آورد؛ زیرا این کتاب ضمن تشریح نظریه‌های استراتژیکی این دوره، کاربردهای عملی آنرا بدقت تفسیر و تحلیل کرده است. خواندن این کتاب را به کلیه دست‌اندرکاران امور بین‌المللی؛ دانشجویان علوم سیاسی و دفاعی در هر سطحی که مشغول هستند اکیداً توصیه می‌کنم. بدون داشتن اطلاعات استراتژیکی و تاریخی دوران جنگ سرد سیاستمداران؛ دیپلماتها؛ نظامیان و مسئولین امور سیاسی و دفاعی قادر نخواهند بود تحلیلهای درستی از دوران بعد از فروپاشی شوروی و خلاء قدرت ناشی از آن بر دوره کنونی که در آن تهدیدات جدیدی ظهور کرده‌اند؛ داشته باشند. تهدیدات جدید که مرز نمی‌شناسند و کاملاً جنبه بین‌المللی دارند و شاید استراتژیهای کاملاً متفاوتی را برای مقابله با آنها باید توسعه داد و تدوین کرد، عبارتند از: تروریسم بین المللی و جدال تمدنها و فرهنگها، گسترش سلاحهای کشتار جمعی، بیماری ایدز که با گسترش بین‌المللی اچ ای پی تهدیدی جدی است، انفجار جمعیت و کمبود مواد غذایی در جهان سوم، آلودگی محیط زیست و اثرات آن بر جهان و لایه اوزون، کشت مواد مخدر و قاچاق آن بصورت بین‌المللی.

همه تهدیدات بالا ریشه در تاریخ قرن بیستم و دوران جنگ سرد (۱۹۴۵-۱۹۹۱) دارند و بدین لحاظ آگاهی از تاریخ و استراتژیهای جنگ سرد برای تحلیل این تهدیدات ضرورت دارد.

در میان تهدیدات بالا اشاره، آنچه در مقایسه با بقیه، برای کشور ما حائز اهمیت است، تهدید تروریسم و گسترش سلاحهای کشتار جمعی است که اکثریت سیاستمداران جهان غرب و روسیه فدراتیو و حتی رهبران کشورهای غیر متعهد آنرا بسیار با اهمیت می‌دانند. بر استراتژیست‌های جوان و علاقمند است که مطالعات خود را در زمینه‌های بالا به ویژه تهدید تروریسم و گسترش سلاحهای کشتار جمعی که تندروهای غربی پیوند این دو را برای امنیت خود و جهان خطرناک می‌بینند؛ وسعت بخشند و استراتژیهای متصور در برابر این تهدیدات را در سطح جهان شناسایی و دنبال کنند و از همین رو آشنایی با استراتژیهای جنگ سرد ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

کورش بایندر

فروردین ۱۳۸۳

پیشگفتار

هر نوع وضعیت دفاعی مطمئن با هزینه‌ای قابل قبول، از ضروریات هر کشور مستقلی است که به آزادی عمل امید بسته باشد. هیچ برنامه ملی، خارجی یا داخلی، در جهان سراسر رقیب امروز، بدون برخورداری از یک سپر دفاعی معتبر، برای مدتی طولانی پایدار نخواهد بود.

اتخاذ تدابیر موفقِ دفاع ملی به نوبه خود وابسته به یک استراتژی مناسب است. بدون اتکا به یک طرح جامع، که مقاصد سیاسی را به‌طور دقیق و به بهترین وجه با اهداف نظامی، در جهت خدمت به علایق ملی مرتبط سازد، بودجه‌های عظیم دفاعی و نیروهای مسلح بزرگ و پر دردسر، بی آنکه نیازی به وجود آنها باشد، زاده خواهند شد.

بسیاری از تصمیم‌گیران و مشاوران آنان، ناظران و منتقدان بیهوده قفسه‌های کتابخانه‌ها را برای یافتن کتاب راهنمای جامع استراتژی جستجو می‌کنند و نتیجهٔ آن بهرهٔ اندکی است که در مقابل تلف کردن زمان درازی به دست می‌آورند.

بنابراین در تهیه این رساله چهار هدف اصلی مدنظر بوده است:

۱. برانگیختن علاقه عموم به مبحث استراتژی؛

۲. تهیه اصول جامع استراتژی و فنون و ملاحظات عمده آن به‌طور مختصر که بتواند مورد استفاده استراتژیست‌های مشتاق قرار بگیرد؛

۳. توجه دادن به روشهای ایجاد تفکرات استراتژیکی و تداوم بخشیدن به آنها؛

۴. مطلع نمودن هموطنان علاقه‌مند در هر شغلی به فعل‌وانفعالات متقابل استراتژی؛ به‌طوری‌که با درک بهتر از مسایل دفاعی، رأی‌دهندگان مطلعتری برای کشور باشند.

بررسی مختصری از تفکرات استراتژیکی در دوران گذشته جایگزین مقدمهٔ کتاب شده است. فصل اول کتاب، با توجه به تهدیدات استراتژیکی، تمام مبحث

استراتژی بزرگ را همراه به علایق، مقاصد، و سیاستهای امنیت ملی و عناصر تشکیل دهنده قدرت ملی به یکدیگر ارتباط داده است و همزمان تفکرات و اصول بنیادی را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

فصل دوم بر محیط استراتژیکی معاصر، که طیفی از مسایل استراتژیکی را به‌وجود می‌آورد، متمرکز است. فصل سوم، واکنشهای گذشته و حال ایالات متحده را در مقابل مسائل استراتژیکی تشریح می‌کند. فصل چهارم علاوه بر توجه به فعل‌وانفعالات سیاسی به ملاحظات و قیود ویژه‌ای می‌پردازد که در سراسر کتاب با یکدیگر آمیخته‌اند. فصل پنجم به خصوصیات استراتژیست‌های موفق و نوآور توجه می‌کند و راههای کشف، تجهیز، ترغیب، و هدایت افراد مستعد را در کسوت نظامی یا غیر آن ارائه می‌دهد. و فصل ششم کل فعالیت را با ارزیابی استراتژی طرفهای درگیر در جنگ ویتنام، با استفاده از روشهای تحلیلی که در بخشهای پیشین کتاب ارائه شده است، تکمیل می‌کند.

بسیاری از جمله‌ها را می‌توان بسط داد و به فصلی تبدیل کرد، و هر فصل را به کتابی.

به جای این کار، حقایق، پیشنهادها، مسائل، نظریه‌ها، گرایشها و بالاخره مکتبهای فکری متضاد به‌نحوی خلاصه شده‌اند که خواننده بسهولت عقاید و نیات اصلی نویسنده را دریابد. فهرستی همراه با یادداشتهای تشریحی از کتابهای ارزشمند در زمینه استراتژی پیشنهاد شده است که مطالعه را وسعت می‌بخشد. بغیر از بررسی و تحلیل وقایع جنگ ویتنام، سعی نکرده‌ام به نفع ایده خاصی موضع‌گیری کنم. هر خواننده باید عوامل مثبت و منفی را شخصاً ارزیابی کند و به نتیجه مستقلی دست یابد. در چنین حالتی است که او قادر می‌شود شاخصهای آزمایشی را برای حل مجهولات استراتژیکی طراحی کند.

جان.ام. کالینز
الکساندریا ــ ویرجینیا
۳۱ مارس ۱۹۷۳

تکامل تفکر استراتژیکی

ارزش عینی یک بررسی جامع در مورد جنگ، به پژوهش جهت یافتن آیینی نو و حقیقی محدود نمی‌شود. اگر بپذیریم که پژوهشهای گسترده ضرورتی اساسی برای هرگونه نظریه‌ای در باب جنگ دارد، پس هر محقق عادی نیز به منظور کامل کردن نظریه‌ها و داوریهای خود به این پژوهشها نیاز دارد، چه در غیر این صورت دانش او در باره جنگ همانند هرم وارانه‌ای خواهد بود که بر رأس قلهٔ باریک آن بنا شده باشد.

از کتاب استراتژی، اثر بی.اچ.لیدل هارت

میلیونها انسان از ابتدای خلقت تاکنون با یکدیگر پیکار کرده‌اند، اما تعداد متفکران خلاقی که در طی قرون و اعصار در باره استراتژی بحث کرده‌اند بسیار کم بوده است. بسیاری از ا ین متفکران، اساتید، و دست‌اندرکاران این رشته صرفاً از پیشینیان پیروی کرده‌اند و با اندک تغییری عقاید قدیمی را عرضه کرده‌اند و یا به‌کار بسته‌اند و تا قرن نوزدهم میلادی فقط چند نوآور نظریه‌ها و احکام خود را به‌روی کاغذ آورده‌اند. اغلب این وظیفه به‌عهده تاریخ نویسان گذاشته شده است که آنان نیز با گذشت زمان مقدار ناچیزی از دانش استراتژی را در لا به‌لای مقالات بی‌پایان خود، در بارهٔ سازمان، تسلیحات، جنگها، لشکرکشیها و تاکتیکها، به رشته تحریر در آورده‌اند.

ویژگی‌های محیط گذشته

مقامهای معتبر به‌طور کلی می‌پذیرند که استراتژی بزرگ، به‌نحوی که امروزه ما از آن آگاهیم، یعنی به‌کارگیری قدرت ملی به‌منظور برآوردن مقاصد امنیت ملی در

کلیه شرایط قابل تصور، در دوران گذشته متاعی غیر متداول بوده و برای آن نیز دلایل قابل قبولی وجود داشته است. محیط استراتژیکی چین، یونان، ایران، کارتاژ و رم قدیم اساساً ماهیتی ساده داشته‌اند و چون کشورها به صورت امروز نبوده‌اند، مسائلی مانند علایق ملی، مقاصد و سیاستهای ملی نیز در میان نبوده است. قالبهای سیاسی پیچیده نبوده‌اند و تنها چند کشور توانایی انجام تهدیدات غیر منطقه‌ای را داشته‌اند.

اگرچه تجارت را مهم می‌شمردند، لیکن اکثر ممالک خودکفا بودند. صنعت مانند امروز نبود. سرمایه‌گذاری خارجی یا سیستم بین‌المللی پول وجود نداشت. برنامه‌های پیچیــده کمک خارجی جزء مســائلی است که بعدها به وجود آمد، به‌جای استفاده از اعتبار و قروض ملی، امور مالی و دادوستدها با پول نقد انجام می‌گرفت و جنگهای اقتصادی هنوز مراحل ابتدایی را می‌گذراند.

با وجودی که سازمان‌دهی نیروهای مسلح هنوز مراحل ابتدایی را می‌گذراند، قدرت نظامی، مانند امروز، بر اکثر معادلات استراتژیکی تسلط داشت. اکثر این نیروها ضرورتاً با ماهیت جنگهای زمینی سازمان داده شده بودند. حتی نیروی دریایی یونان که در نبرد سالامین* سبب پیروزی تمیستوکل شد، یک نیروی دریای ساحلی بود که برای پشتیبانی نیروی زمینی در داخل و خارج کشور تشکیل یافته بود. ناوگان رومی نیز همین وضعیت را داشت.

نیروی انسانی و جمعیت انبوه یک برتری اساسی محسوب می‌شد. فرماندهی و کنترل مسئله بزرگی را به‌وجود نمی‌آورد. تمرکز نیرو همواره ادامه داشت، زیرا با وجود سیستم ارتباطی اولیه و نقشه‌های ابتدایی، آرایشهای باز و غیر متمرکز عاقلانه نبود. فرماندهان به شدت محافظت می‌شدند، زیرا در بسیاری مواقع، با از بین رفتن آنان همه چیز از دست می‌رفت.

سلاحهای انهدام انبوه هنوز اختراع نشده بود. قدرت آتش کلاً به نیروی عضله متکی بود. منجنیق‌ها تنها ارابه‌های مکانیکی بودند که برای به محاصره درآوردن دشمن به کار می‌رفتند و برد مؤثرشان بسیار محدود بود. اکثر ارتشها به همین نحو مسلح و مجهز بودند. عدم توازن شدید مانند امروز، که بعضی کشورها دارای سلاح اتمی هستند و بقیه فاقد آن، وجود نداشت و هرگز استراتژیست‌ها را دچار بهت و حیرت نمی‌کرد. بدین

* نبرد دریایی سالامین بین ایرانیان به فرماندهی خشایارشا و یونانیان در ۴۸۰ سال قبل از میلاد در تنگه سالامین نزدیک آتن به وقوع پیوست و در نتیجهٔ نیرنگ تمیستوکل، سیاستمدار یونانی و فرمانده نیروی دریایی یونان، ایرانیان شکست خوردند ــ م.

ترتیب بین افراد سپاه و قدرت ناشی از آنها یک رابطهٔ مستقیم وجود داشت.
تحرک استراتژیکی و تاکتیکی عملاً دارای معانی مترادفی بودند مسافت و زمان از عوامل بسیار مهم بودند و در پشتیبانی لجستیکی اثر قطعی به جای می‌گذاشتند. پرسنل بار ناچیزی را حمل می‌کردند و آموخته بودند که چگونه با بهره‌گیری از امکانات محیط خود زندگی کنند. ناتوانی در انجام مانورهای سریع و به موقع اغلب «جنگ با موافقت طرفین» را ترغیب می‌کرد. هر دو طرف معمولاً می‌توانستند، چنانچه شرایط برایشان مناسب نبود، از جنگ امتناع کنند. قراردادهای قانونی و اخلاقی ابتدایی بودند. چیزهایی مانند دادگاه لاهه یا قوانین ژنو وجود نداشت. کنترل تسلیحات وجود نداشت و جنگ تمام عیار یکی از شیوه‌های زندگی بود. تدابیر جنگهای محدود که داوطلبانه استفاده از بعضی توانایی‌ها را منع می‌کرد، هنوز وضع نشده بود. قرنها می‌گذشت و انقلابهایی نظیر انقلاب مائو واقع نمی‌شد. (گرچه عملیات براندازی بسیار متداول و مرسوم بود و بعضی عملیات چریکی نیز وجود داشت. جنگ سرد هنوز به صورت فن و هنر به‌حساب نمی‌آمد، هرچند ماکیاولی مقدمات آن را در قرن شانزدهم فراهم نمود.
با این همه تمام ارکان استراتژی امروزی در آن دوران نیز حضور داشتند. امنیت دسته‌جمعی، واکنش انعطاف‌پذیر، انتقام‌گیری گسترده و مذاکرات سیاسی به روشهای مختلف مرسوم و متداول بوده است و اولین استراتژی بازدارندهٔ جهان تحت عنوان قرارداد رومانا* ظاهر شد.

صاحبنظران و نوآوران استراتژی

اولین متفکر بزرگی که به اندیشه‌های استراتژیکی شکل دادسن‌تسو بودکه در زمانی بین سالهای ۴۰۰ تا ۳۲۰ قبل از میلاد مسیح اولین رساله‌اش را تحت عنوان **هنر جنگ**** به رشته تحریر درآورد. سیزده مقالهٔ کوچک او، در تمام دوران، حتی در مقایسه با آنچه کلاس‌ویتز ۲۲ قرن بعد نوشت، در ردیف بهترینها قرار دارند. تاکنون هیچ‌کس احساسی پایدارتر از او دربارهٔ مناسبات مشترک استراتژیکی، ملاحظات استراتژیکی و محدودیتهای آن نداشته است. اکثر ایده‌های او همان‌قدر که در دوران زندگیش کارآیی داشته‌اند، امروزه نیز با شرایط جهان، قابل قبول و دارای معنی‌اند.

* Pax Romana قرارداد صلحی که رومی‌ها به کشورهای تحت سلطه خود دیکته و تحمیل می‌کردند ـ م.
** کتاب هنر جنگ توسط آقای حسن حبیبی به فارسی ترجمه شده و در ۱۳۶۴ توسط انتشارات قلم در تهران منتشر گردیده است.م

نمونه دیگری از پیشینیان، اسکندر مقدونی است، که او را می‌توان اولین نمونه از استراتژیست‌های غربی معرفی کرد. آرزوی او برای ایجاد یک امپراطوری جهانی در ذهن تعداد زیادی از جانشینان وی نفوذ کرد، لیکن تنها چند نفر از آنان توانستند در مقایسه با او تدابیر نسبتاً مؤثری اتخاذ نمایند. اسکندر کاملاً درک کرده بود که جنگ همیشه دارای دو جنبه است؛ یک جنبه فیزیکی و دیگری روانی. اولی با ماده در ارتباط است و دومی به اندیشه‌ها میپردازد. لشگرکشیهای او را می‌توان به عنوان الگوی کامل هریک از اصول جنگ که او آنها را استادانه، نه تنها در امور نظامی که در سایر امور نیز، به کار می‌گرفت مورد استفاده قرار داد.

این دو پیشگام جانشینانی مورد توجه داشتند. یکی از آنان هانیبال بود که سرگذشت جنگ او در کوه‌های آلپ با استفاده از فیل به دومین جنگ پیونیک* بین کارتاژ و رُم منجر شد. در این مخاصمه دشمن اصلی او سیپیو آفریکانوس بود. هانیبال و سیپیو از استادان برخورد غیرمستقیم در جنگ بودند و هر دو استراتژیست‌های کاملی به حساب می‌آمدند. همان‌طور که جولیوس سزار را نیز باید در زمره آنان دانست.

در طول دوران بربریت وقفه‌ای در پیشرفت تفکرات استراتژیکی مشاهده می‌شود. چراغ فراگیری، عاجزانه و ناتوان در زمینه‌های دیگر سوسو می‌زند، اما عملاً در زمینه استراتژی خاموش شده و بیش از هزار سال خاموش می‌ماند. تنها مورد استثنایی و درخشان را می‌توان در رُم شرقی جستجو کرد، جایی که امیرانی نظیر بلیساروس، نارسس، و لئوعاقل موجد مجد و عظمت حکومت می‌گردند. تاخت‌وتازهای پر حادثه بربرها، فتوحات اولیه مسلمانان و مغولها، و اکثر جنگهای قرون وسطی، به ویژه جنگهای صلیبی، هیچ‌کدام در الگوهای استراتژیکی، ابتکار و نوآوری آموزنده‌ای به‌وجود نیاوردند.**

بالاخره در قرن شانزدهم حکما با ارتباط دادن عملیات نظامی به سیاستها در مقیاسی وسیع، رسماً استراتژی را از تاکتیک جدا کردند و شروع به درک تفاوتهای این دو نمودند. دو استراتژیست بزرگ ــ نیکولو ماکیاولی و فردریک کبیر ــ در دورهٔ رنسانس و دوره پس از آن ظهور نمودند:

نیکولو ماکیاولی نظریه‌پرداز سیاسی ــ نظامی که مقالاتش در مورد منابع قدرت،

* جنگهای پیونیک یا کارتاژ بین رُم و کارتاژ سه بار به‌وقوع پیوست (۲۶۴ــ۲۶۱ ق.م)، (۲۱۸ــ۲۰۱ ق.م)، و (۱۴۹ــ۱۴۱ ق.م). نتیجه نهایی پیروزی رومی‌ها بود ــ م.

** با در نظر گرفتن اینکه جنگها و فتوحات اولیه مسلمانان برای اولین بار هدف نشر دین و عقیده را دنبال می کرد، با توجه به دکترین جنگهای انقلابی (بخش ۷) نظر نویسنده مستدل به نظر نمی‌رسد ــ م.

کاربردها و محدویتهای آن به دیکتاتورهای سنوات بعد خدمت کرد و خصوصاً الهام‌بخش آنان شد، و فردریک کبیر که شاید او را بیشتر به سبب «استراتژی خطوط مواصلاتی داخلی‌اش» به یاد می‌آورند.

گرچه عده‌ای ناپلئون بناپارت را یکی از استراتژیست‌های بزرگ تاریخ می‌شناسند، اما او متفکری پیشرو در این زمینه نبوده است و هنرش گسترش نظریه‌های موجود و به‌کارگیری آنها به‌معنی کامل، با استفاده از منبع عظیم نیروی انسانیِ تهییج شده از انقلاب فرانسه بود. از او نوشته‌ای که تدابیر و تفکراتش را تشریح کند، غیر از ۱۱۵ پند نظامی که اکثراً نیز پیش‌پا افتاده‌اند، چیــزی به‌جا نمانده است. در نتیجه می‌توان گفت که دنیا به نظرات استراتژیکی او از دیدگاه دیگران می‌نگرد. در این زمینه کسانی که بیش از بقیه نقش حساس تفسیر نظریات او را به‌عهده گرفته‌اند آنتونی هنری جومینی و کارل ــ فن ــ کلاس وتیز می‌باشند.

همان‌طور که در کتاب سازندگان استراتژی نوادوارد میدارل به نحو شایسته‌ای بیان کرده است:

در اهتمام برای بیان سرگذشت و مدارج ترقی ناپلئون، ژنرال جومینی سهم خود را در نوآوری عصر خویش ادا کرد. او در مطالعات خود فقط به مطالعه جنگ بسنده نکرد، بلکه این مطالعات را به صورتی جدید و سازمان‌یافته به نحوی انجام داد که شکل آن هنوز هم متداول است. می‌توان گفت که مطالعات جومینی و کلاس‌ویتز در مورد جنگ با مطالعات آدام اسمیت در زمینه اقتصاد قابل مقایسه و مشابه است. کاری که جومینی به انجام رسانید در حقیقت یک پیشتازی متهورانه علمی بود که نمی‌توان آن را نفوذ به سرزمینی ناشناخته قلمداد کرد، اما حقیقتاً می‌توان اولین نقشه‌برداری خوب نامید.[۱]

کلاس ویتز از زاویه‌ای کاملاً متفاوت به بررسی استراتژی پرداخت. در حالی که جومینی در جستجوی یافتن یک سیستم نظری برای پیروزی در جنگها بود، کلاس‌ویتز برای شناخت ماهیت بنیادی جنگ تلاش می‌کرد. او در نوشته‌های خود چنین آرزو کرده است:

آرزوی من نوشتن کتابی است که پس از یکی دو سال فراموش نشود آنان که به موضوع علاقه‌مند هستند آن را بیش از یک‌بار مطالعه کنند بنابراین از تکرار آنچه معمول و بدیهی است و صدها بار نیز گفته شده و عموماً نیز پذیرفته شده است خودداری کرده‌ام.

او با به‌جای گذاردن اثرش برای استراتژیست‌های نسلهای بعد بیش از آنچه آرزو می‌کرد موفق گردید. حتی کسانی که امروز رساله تاریخی او را به نام «درباره جنگ»* برای اولین بار می‌خوانند، از وسعت و تنوع مطالب آن تحت تأثیر قرار می‌گیرند. هنوز چنین ادعا می‌شود، که این اثر صریح، بحث‌انگیزترین و پرنفوذترین رساله‌ایست که تاکنون در مورد استراتژی به چاپ رسیده است. بسیاری از راه‌حلهای آن را می‌توان در حل مسائل امروزی، با موفقیت به کار گرفت، هرچند که بعضی از نکات آن در شرایط فعلی منسوخ شده و به اصلاحاتی در زمینهٔ استراتژی‌های تغییر یافته نیازمند است.

تکامل استراتژی از زمان مرگ کلاس ویتز (۱۸۳۱) به بعد، برخلاف دوران گذشته، بیش از آنچه دستخوش نظرات افراد باشد، دستخوش تحولات ناشی از وقایع بوده است. حتی قبل از سپری شدن عصر ناپلئون انقلاب صنعتی در حال آزادسازی نیروهایی بود که در نهایت موجبات جنگ تمام عیاری را در مقیاس جهانی فراهم می‌کردند. سیستمهای جدید تحرک موجب تشویق حرکتهای استراتژیکی آبی و دریایی گردید. هم‌زمان با این تحول، نوآوری در امر مخابرات ابزار فرماندهی و کنترل را توسعه داد. گستردگی و متفرق بودن نیروهای نظامی، همراه با هدایت متمرکز و مؤثر آنها، برای اولین بار در تاریخ واقعیت عینی یافت. انقلاب درمدیریت نیز برای کشورهایی که سازمان‌دهی، آموزش و تجهیز و تحرک یک قدرت عظیم نظامی را در شرایط جدید، برای دفاع از سرزمینهای خود و یا تسلط و نفوذ بر سایر کشورها ضروری می‌دیدند، از راه رسید و ضرورت عملی خود را به اثبات رسانید. تجدیدنظرهای دقیق در سیستم آموزشی، خصوصاً به ضرورت ایجاد گروه افسران حرفه‌ای اولویت داد. وقوع انقلاب اجتماعی نیز طرز فکر و استعدادهای مردم و شیوه‌های هدایت و کنترل انسانها را دگرگون ساخت. کارل مارکس در قلمرو استراتژی مدرن بذر فلسفی بسیار مهم و شگفت‌انگیزی را کاشت.

جنگهای داخلی آمریکا و فرانسه و پروس از اولین مناقشات مهمی بودند که تدابیر جدید را که بر اهمیت فزاینده عوامل سیاسی ـ اقتصادی و مفاهیم ارتباط درونی زمان ـ فاصله تأکید داشتند مورد آزمایش و ارزیابی قرار دادند.

بهسازی نظریه‌های استراتژیکی و کاربرد آنها در صحنه‌های نبرد به وسیله ژنرال لی ژنرال گرانت و ژنرال شرمن و مولتکه صورت گرفت و به وسیله استادانی چون دو پیک

* Nam Kriege

و دلبروک روی کاغذ به ثبت رسید. در این موقعیت ویژه آلفرد تیر ماهان، که شاید اولین نظریه‌پرداز پرفروغ و شایستهٔ آمریکایی در زمینه استراتژی باشد، در مرکز صحنه قرار گرفت. به قراری که لوئیز هاکر خاطرنشان می‌سازد، ماهان یک اثر فناناپذیر از خود به جا گذاشته است.

کتاب ماهان به نام نفوذ قدرت دریایی در سالهای ۱۶۶۰ــ ۱۷۹۳بلافاصله به اقصی نقاط جهان راه یافت و به تمام زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شد. این کتاب مشتاقانه توسط تمام دریاداری‌ها و حکومتهای بزرگ جهان مطالعه و ارزیابی شد و سیاستهای امپریالیستی آلمان و ژاپن را شکل داد. این کتاب بر موضع بریتانیا که علت عظمت آن گسترش و پهناوری امپراطوریش بود، صحـــه گذارد و یک‌بار دیگر آمریکا را به دریاهایی که تا سال ۱۸۶۰ در آنها قدرت‌نمایی کرده بود و در این سال آنجا را به خاطر فتح قاره‌اش رها کرده بود، رجعت داد[۲].

هیچ کتاب دیگری تا این حد بر استراتژی دریایی اثر نگذاشته است. جنگ جهانی اول که آغاز آن با مرگ ماهان مصادف شد، مقدمه‌ای بود برای شروع چندین مناقشه بزرگ ائتلافی در قرن بیستم. انفجار آن در نتیجه تحریکی کودکانه صورت گرفت و بی آنکه طرفین مخاصمه مقاصد واقع‌بینانه‌ای را دنبال کنند گسترش یافت و به جنگی بی‌هدف، بدون تحرک، و فرسایشی تبدیل گردید که هزینه‌های جانی و مالی گزافی را به همراه داشت و در پایان نیز نتایج آن غیر قابل قبول بود. شاید هیچ جنگی در تاریخ به این اندازه عقب‌ماندگی تفکرات استراتژیکی کلاسیک را در مقایسه با تکنولوژی موجود، واضح و آشکار نساخته باشد. رهبران سیاسی و نظامی تأثیر افزایش قدرت آتش را بر تدابیر پذیرفته شده دست کم گرفته بودند. جورج کلمانسو به تلخی اعلام کرد که به ژنرالها در هیچ موردی نمی‌توان اعتماد کرد، حتی برای هدایت جنگ و این جمله را گاه به این صورت نیز بیان می‌کنند: «جنگ بسیار مهمتر از آن‌است که به دست ژنرالها سپرده شود.» و به‌نظر می‌رسد که دلایل کافی برای این بی‌اعتمادی وجود داشته است.

تراژدی ۱۹۱۴ــ۱۹۱۸ تأثیر به‌سزایی بر تفکرات استراتژیکی در دوره متارکه ۲۰ ساله‌ای که به دنبال جنگ جهانی اول پدید آمد داشت. تندروها در همه جا استراتژی را دفاع پنداشتند. در فرانسه روحیه ماژینویی* آغاز به شکل گرفتن کرد. انگلستان و

* منظور روحیه دفاعی است که بر فرانسه مسلط گردید و منجر به ایجاد خط دفاعی و استحکامات ماژینو شدــم.

آمریکا در جلد انزواطلبی فرو رفتند، با این همه، مانند همیشه، چند متفکر پیشرو ظهور نمودند.

غیر نظامیان نظرهای هوشمندانه ای ابراز کردند. چرچیل، هیتلر، لنین و استالین در مقیاس وسیعی به استراتژی پرداختند. پیشگویان نظامی از جمله جولیو دوهه که رساله معروف «فرماندهی بر آسمان» را در سال ۱۹۲۱ چاپ کرد، اساس تفکرات استراتژی نوین بمبارانهای هوایی را بنا نهاد. شارل دوگل، هاینز گودریان و جی.اف.سی.فولر پیش قراولان جنگهای زرهی و موتوریزه گردیدند. بیلی میشل براین موضوع که هواپیماها از فرودگاه‌های ساحلی قادرند نیروهای دریایی را در منزلگاه دریاییشان تهدید کنند تأکید می‌ورزید. نظریه‌های بی.اچ.لیدل هارت بریتانیایی در آلمان بیش از وطنش مورد توجه و مطالعه قرار گرفت، اما بعدها او بر استراتژی متفقین نفوذ زیادی پیدا کرد.

جبهه های جنگ جهانی دوم برای این مردان متفکر میدان آزمایش بود؛ زیرا این جنگ حقیقتاً اولین جنگ در مقیاس جهانی محسوب می‌گردید که طی آن تدابیر یک جنگ تمام‌عیار، اقدامات سیاسی، جنگهای اقتصادی و روانی، براندازی، ژئوپولتیک، علم و عملیات نظامی طوری با یکدیگر آمیخته بودند که بین جنگ و صلح فرق چندانی دیده نمی‌شد. امنیت دسته‌جمعی به عنوان عنصری از ترکیب استراتژیکی پذیرفته شد و مورد تأیید قرار گرفت.

از سال ۱۹۴۵ دنیای استراتژیستها، در پی تغییرات ناگهانی و عظیمی که ناشی از ظهور سلاحهای انهدام انبوه و شکلهای خارق‌العاده قوه محرکه بود، همچنین بهبود اعجاب‌آوری که در ابزارهای مخابرات و فرماندهی و کنترل پدید آمدویران شد. قالب جدید نیازمند راه‌حلهای جدید استراتژیکی بود. شیوه‌های کاملاً متفاوت توسط آخرین استراتژیستهای افتخارآفرین به نمایش گذاشته شد. در میان آنها نامهای مائو، جیاپ سکولوسکی، روبرت مک نامارا، و داگلاس ماک‌آرتور همراه با عده‌ای دیگر به چشم می‌خورد.

هرچند نامهایی که در این بخش مختصر یاد شدند نمونه‌هایی از نوآوران هستند، ولی این حقیقت همواره آشکار است که تا ظهور جنگ هسته‌ای که موجب به‌وجود آمدن چند متفکر آمریکایی گردید، آلفرد تیر ماهان، در برج رویایی خود در دانشگاه جنگ دریایی، تنها محقق آمریکایی است که توانست شهرتی جهانی به عنوان نظریه‌پردازی که دارای تفکر استراتژیکی بکر است، به‌دست آورد. بدیهی است که

درجه صحت این قضاوت بستگی به نحوهٔ برداشت هر فرد دارد، لیکن آنچه مسلم است، فهرست اسامی نوآوران آمریکایی در زمینه استراتژی طویل نیست.

درسهایی از تاریخ

ملت آمریکا در اندیشیدن و خلق تاکتیک برتری لازم را کسب نکرد، لیکن در پیش‌برد تکنولوژی نظامی، با آشنا کردن جهان با تفنگی که اجزاء آن قابل تعویض است، با مسلسل، چتر نجات، زیردریایی، و هواپیما تفوق خود را ثابت کرد. این کشور با پیروی از شیوه‌های تولید انبوه توانست نیازهای جنگ را تأمین کند. اما این ادعا وجود دارد که در سالیان دراز گذشته نظامیان حرفه‌ای آمریکا و همکاران غیر نظامی آنان در انجام وظایف خود در زمینه استراتژی بزرگ ناکام بوده‌اند. آنان متهم هستند که گرچه در نبردهای منفرد پیروز بوده‌اند، اما، کل جنگ را باخته‌اند ودر جنگهایی که به پیروزی رسیده‌اند نیز در دستیابی به مقاصد امنیت ملی، به سبب بی‌توجهی به تجربه‌های تاریخی و تکرار اشتباهات گذشته، دچار شکست شده‌اند.

وارد ساختن چنین اتهاماتی به آمریکا نه جدید است و نه ریشه در گذشته دارد و اثبات آن نیز امروزه همانقدر دشوار است که در زمان شاه تات* دشوار بود. هیچ چیز مطلقاً سیاه یا سفید نیست، تفاوت فقط در شدت و ضعف سایه‌هاست. اینکه کدام یک از دیدگاههای قدیمی در عصراتم هنوز کارآمدند و کدام‌یک منسوخ شده‌اند به نوع قضاوت اشخاص بستگی دارد. بعضی اظهار نظرهای رسمی، مانند نظرات بولو، دستورالعمل‌های یکنواختی را برای جنگ توصیه می‌کنند. عقیده تغییرناپذیر فوش** دربارهٔ عملیات تعرضی و دکترین پین‌لو** دربارهٔ دفاع ثابت عموماً مردود شناخته شده‌اند. بعضی دیگر هنوز قابل قبول و منطقی به نظر می‌رسند. در نتیجه با اتکا به آراء برخی از صاحب‌نظران گذشته می‌توان ثابت کرد که مقاصد امنیت ملی کنونی آمریکا و استراتژی‌های حمایت کننده از آن، خوب، بد، یا بی‌اثر هستند.

یک آمریکایی مسئول به ندرت درباره تعریف علایق امنیت ملی آمریکا که در قانون اساسی آمده است، اعتراض یا مخالفتی می‌کند: «حصول اطمینان از آرامش داخلی و تدارک برای دفاع عمومی» و بدین وسیله حفظ «رحمت آزادی برای خود و نسل آینده.» بغیر از یک فرد دیوانه تقریباً همه آمریکاییان می‌پذیرند که باید از آمریکا به

* فرعون مصری که تا سال ۱۳۵۵ ق.م می‌زیسته و مقبرهٔ او در سال ۱۹۲۲ در مصر کشف شد.م.

** فوش ژنرال فرانسوی در جنگ اوّل و پال‌پین‌لو نخست وزیر فرانسه برای مدتی کوتاه در جنگ اول است.م

عنوان یک کشور آزاد و مستقل حراست کرد و از نهادهای بنیادی و ارزشهای آن دفاع نمود، در حالی که به‌طور هم‌زمان برخورداری از آزادی عمل مناسب برای طراحی آینده نیز ضرورت دارد.

مقاصد و سیاستهای ویژه و استراتژی‌های حمایت کننده از آنها برانگیزانندهٔ اکثر بحثها و مشاجرات هستند. به‌طور مثال سالهاست که ایالات متحده بالاترین قدرت دریایی را دارد و با این همه، هم‌اکنون اجازه می‌دهد که نیروی دریایی سطحی آن از اتحاد شوروی عقب بیافتد. علی‌رغم گفته حکیمانه تمیستوکل که ۲۵۰۰ سال قبل گفته است: «هر کس که بر دریاها فرمانروایی دارد فرمانروای همه چیز است.» و تذکر جان پل جونز که می‌گوید: «بدون یک نیروی دریایی قابل احترام، وای بر آمریکا!» مخالفان جدی این عقاید از بیلی میشل که طرفدار سرسخت قدرت هوایی است و نظریه‌اش به پرواز هواپیماها برفراز «مرغابیان نشسته بر سطح آب» معروف است، حمایت می‌کنند. استراتژیست‌های نسل بعد از او نیز سرسختانه معتقد هستند که با وجود موشکهای مسلح به کلاهک هسته‌ای، ناوگان سطحی خارج از رده و منسوخ است.

اینک به طرز تفکر دیگری توجه کنیم: سر فرانسیس در یک، دریاسالار معروف انگلیسی در قرن شانزدهم، مسلماً استراتژی حمله دوم را در یک جنگ اتمی رد می‌کرد و اعلام می‌داشت: «من سیاست جلوگیری به موقع از وقوع یک شرارت را به انتقام‌گیری بعد از وقوع آن و گذشت زمانی طولانی ترجیح می‌دهم و آن را مشروع و منطبق با احکام مسیحیت می‌بینم.»

کولمار فن در گوتز در برائت تاکتیک بوئرها مبتنی بر تحمیل جنگ به انگلستان حتی نظر قویتری ابراز می‌دارد: «سیاستمداری که بداند ابزار جنگیدنش آماده است و دریابد که ورودش به جنگ غیر قابل اجتناب است و در اولین حمله از خود تردید نشان دهد، در مورد کشورش مرتکب گناهی مترادف با جنایت شده است.»

از سوی دیگر بیسمارک در صحبت معترضه‌اش با امپراطور ویلهلم اول چنین ابراز عقیده می‌کند: «من هرگز به اعلیحضرت توصیه نمی‌کنم که تنها به این سبب که به‌نظر می‌رسد دشمن در آیندهٔ نزدیک قصد شروع درگیری را دارد، به او اعلام جنگ دهیم. هرگز نمی‌توان پیش‌بینی کرد که مشیت پروردگار امنیت این کار را فراهم خواهد کرد یا خیر.»

چنین به نظر می‌رسد که گفتهٔ او را آمریکاییان اخلاق‌گرا می‌پسندند و دانش‌پژوهان ساعی استراتژی بزرگ در این تشخیص که کدام‌یک از تعلیمات کلاس

ویتز با تدابیر آمریکا در جنگ محدود بیشتر انطباق دارد با مسئله‌ای بسیار دشوار روبه‌رو هستند. برای حصول اطمینان، این نوشته او جلب توجه می‌کند: «جنگ تنها ادامهٔ سیاست‌هاست اما با ابزاری دیگر.» و بدین ترتیب باید مخارج آن را در مقابل دست‌آوردهای احتمالیش دقیقاً سنجید. در عین حال او با جمله‌های زیر حزم و احتیاط را نیز توصیه می‌کند:

دریغ بر دولتی که با سیاست ناقص و سیستم نظامی مقید، به جنگ با دشمنی بشتابد که قانونی جز سلطهٔ واقعی خود نمی‌شناسد. در چنین صورتی هرگونه ضعف در فعالیتها و تلاشها وزنه‌ایست که کفه ترازو را به‌نفع دشمن سنگین‌تر می‌سازد. چنانچه منظرهٔ مخوف و وحشت بار کشتارهای خونین جنگ دلیلی است بر اینکه با جنگ برخوردی محتاطتر داشته باشیم و نگذاریم شمشیری که به دست داریم، برحسب درجهٔ احساسات انسانی کندتر و کندتر شود، تا ناگهان کسی قدم جلو گذارد و با شمشیری بُرنده‌تر دستهای ما را از بدنمان جدا سازد[۳].»

تناسبی که میان جمله‌های فوق با مسائل آمریکا در آسیای جنوب شرقی وجود دارد شاید در قرن آینده نیز بتواند موضوع بحث باشد.

در تجزیه و تحلیل نهایی به چند درس از انبوه نصایح تاریخ استراتژی که بیانی صریح دارند و باید آموخته شوند توجه کنید: مأموریت، شناخت وقایعی است که در گذشته روی داده؛ و درک و ارزیابی مفاهیم آنها به نحوی است که از تجربه به دست آمده بتوان به نحوی زیرکانه برای آینده بهره گرفت. همان‌طور که سانتایانا* می‌گوید: «آنان که نمی‌توانند گذشته را به‌یاد آورند محکومند که آن را تکرار کنند.»

* جورج سانتایانا (۱۸۶۳ـ۱۹۵۲) فیلسوف و نویسنده اسپانیایی.م

فصل یکم

چارچوب استراتژی بزرگ

علایق فرعی اعم از مثبت و منفی، منطقه‌ای و جهانی، مکمل اصلی‌ترین هدفهای تلاش می‌باشند. اینها معمولاً مشخص هستند و همگی برحسب تقدم درجه‌بندی شده‌اند.

مردان مسئول و متعهد همه جا آماده‌اند که برای مهمترین علایق، یعنی آنچه مربوط به بقاء ملی می‌گردد، جان خود را فدا کنند. جان.اف.کندی به‌دنبال این علاقه که دریای کارائیب از وجود شوروی‌ها پاک بماند، کشور خود را، حین بحران کوبا، به‌مخاطره انداخت. اما آمریکا در جنگ کره تا این حد مصمم نبود، زیرا ماجرا ارزش قبول مخاطرهٔ بیشتر را نداشت.

در قسمت انتهایی فهرست تقدمها علایقی قرار دارند که جذاب، اما قابل درنگ‌اند و هیچ رهبر عاقلی به‌خاطر آنها خونریزی راه نمی‌اندازد یا میلیاردها دلار هزینه تحمل نمی‌کند. شاید دستیابی به چنین علایقی ارزش وارد آوردن فشار غیر مستقیم را داشته باشد، لیکن ارزش راه‌انداختن جنگ را ندارد.

اینکه کدام‌یک از علایق در فهرست گروه‌های یاد شده قرار می‌گیرند، مسئله‌ای است قابل بحث که بستگی به نحوه قضاوت دارد. در کشورهایی که دیکتاتوری کامل (توتالیتر) برقرار است راه‌حلها نسبتاً ساده‌اند، زیرا گروهایی که قدرت را به‌دست دارند به عقاید و نظرات مردم هیچ‌گونه توجهی نمی‌کنند. اما همین کشورها، در مواقعی که هیئت حاکمه به توافق نمی‌رسند دچار بحران می‌شوند. در جوامع باز و آزاد دستیابی به توافق مشکلتر است. اختلاف عقاید در این کشورها نهایتاً توسط رهبر کشور مثلاً در آمریکا توسط رئیس جمهور ــ حل‌وفصل می‌شود و تصمیمات نهایی او برحسب شخصیت، تجربه و نظرات مشاوران او و افکار عمومی مردم کشورش شکل می‌گیرد.

علایق امنیت ملی به ندرت مورد بی‌توجهی قرا می‌گیرند و مردم سراسر گیتی یا طرفدار این‌گونه علایق هستند یا مخالف آن؛ و اشخاص کاملاً بی‌طرف را به ندرت می‌توان یافت. هرگونه ائتلاف بین‌المللی زمانی موفق است که براساس علایق مشترک پایه‌گذاری شود. همکاری تا زمانی ادامه می‌یابد که این‌گونه علایق وجوه مشترک خود را حفظ کنند و با یکدیگر هم‌جهت باشند. به‌مجردی که وجوه مشترک علایق منتفی شود و همکاری قطع گردد، ائتلاف نیز می‌گسلد. تقریباً تمام مسایل سیاست خارجی ناشی از تضاد علایقی است که منجر به برخوردهای فلسفی می‌شود و گاهی نیز به جنگ عملی منتهی می‌گردد.

زمانی که علایق یک طرف تغییر در وضع موجود را ایجاب کند، تضاد ناشی از

آن بسیار تشنجزاست. پافشاری نازی‌ها در دههٔ ۱۹۳۰، برای دستیابی به فضای حیاتی بیشتر در جهت افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی اروپا را به‌ورطه بحران کشاند، پس از به‌وجود آمدن اسرائیل اشتیاق اعراب برای تسلط مجدد بر سرزمین مقدسی که از وجود یهودیان پاک باشد، منجر به پدید آمدن بحران و سردرگمی در کشورهای حاشیه مدیترانه شرقی شد. با این‌همه حتی علایق بی‌آزار، مانند تمایل ایالات متحده برای برقراری صلح جهانی، ممکن است موجب اِشکال گردد. اشتیاق آمریکا برای ثبات وضع فعلی خاورمیانه، که از علاقه آمریکا به صلح جهانی نشئت می‌گیرد، این کشور را به رقابت روبه‌رو با کرملین می‌کشاند.*

به طوری که در این ضرب‌المثل قدیمی آمده است «چیزی به نام دوست یا دشمن همیشگی وجود ندارد و تنها علایق ابدی هستند.» اما این ضرب‌المثل هم حقیقت را بیان نمی‌کند، زیرا تنها علاقه به‌بقای ملی پایدار است. در سال ۱۹۴۷، آمریکا به تدوین قانون اساسی جدید ژاپن کمک کرد. در قسمتی از این قانون آمده است: «از جنگ به عنوان یکی از حقوق استقلال ملی برای همیشه صرف‌نظر کرده و هرگز تهدید و به‌کارگیری نیروهای مسلح را برای حل مسایل بین‌المللی تجویز نکرده و نیروهای زمینی، دریایی، هوایی و سایر توانایی‌های بالقوه جنگی هرگز نگهداری نخواهند شد.»

امروزه عده زیادی در آمریکا به این علت که ژاپن باید در دفاع از آسیای شرقی سهم بیشتری را به عهده بگیرد و از پذیرش این سهم عادلانه امتناع می‌کند، از این کشور انتقاد می‌کنند. همین‌طور هم عده‌ای از شرکت ناکافی آلمان غربی در ناتو ناراضی‌اند. بنابراین علایق آمریکا، طی سی سال گذشته آشکارا تغییر کرده است و متأسفانه، ممکن است قبل از اینکه تصمیم گیرندگان بتوانند وقوع تغییر در علایق را آگاهانه تشخیص دهند، مشکلات زیادی به‌وجود آید.

مقاصد امنیت ملی

گرچه تشریح علایق امنیت ملی دشوار است، اما دستیابی به سرچشمه مقاصد مهم و با اهمیت امنیت ملی نشان می‌دهد که کشور در چه جهتی گام برمی‌دارد و تلاش می‌کند. این مقاصد گاه هدف و گاه نیت یا مقصود نامگذاری شده‌اند، و کوتاه‌برد، میان‌برد، دوربرداند که ممکن است از چند هفته یا چند ماه تا یک دهه یا بیشتر به

* این نوع صلح خواهی را نمی‌توان بی‌آزار نامید، زیرا موجب سرگردانی و آوارگی فلسطینی‌ها شده است—م.

طول انجامند. همان‌طور که نمودار ۱ نشان می‌دهد، مقاصد امنیت ملی نیز، مانند علایق، دارای بخشهای سیاسی، نظامی، اقتصادی، و غیره می‌باشد. لیدل‌هارت کاملاً حق داشت که لغت «مقصود»* به هنگام صحبت از امنیت ملی، لغتی گمراه کننده است:

> لغت مقصود، هرچند که مصطلح است، اما مناسب نیست این لغت دارای مفهوم فیزیکی و جغرافیایی است و بدین ترتیب ممکن است فکر را منحرف کند. به هنگام صحبت از نیات سیاسی بهتر است از لغت «قصد»** استفاده شود. و اصطلاح «هدفهای نظامی»* مناسب بیان شیوه‌هایی است که نیروهای نظامی از آنها در خدمت به سیاست بهره‌برداری می‌کنند و هدایت می‌شوند.
>
> «قصد» از توسل به جنگ دستیابی به صلحی است که صلح بهتری را نسبت به گذشته برقرار کند؛ هرچند که این مفهوم تنها از نظر ما صادق باشد...
>
> تاریخ نشان می‌دهد که نیل به پیروزی نظامی در جنگ برابر با رسیدن به قصد سیاسی نیست. لیکن همواره بسیار طبیعی بوده است که قصد سیاسی را فراموش کنیم و هدف نظامی را با آن اشتباه بگیریم و به دنبال هدف نظامی کشانده شویم. در نتیجه می‌توان گفت که در جنگ اغلب سیاست تابعی از هدف نظامی گردیده و هدف نظامی به عوض اینکه وسیله‌ای برای دستیابی به قصد سیاسی باشد، خود به منزله قصد نهایی تلقی شده است.[۱]

نظریات شایسته فوق به‌نحو بارزی در جنگ دوم جهانی خودنمایی کردند. آمریکا که مصممانه، با نادیده گرفتن پیامدهای سیاسی جهان آینده سرگرم دستیابی به پیروزی‌های نظامی خود بود، با دادن امتیازهای کوته‌بینانه به شوروی در کنفرانسهای تهران، یالتا، و تا حدی پتسدام به ارتقاء یافتن این کشور به یک ابرقدرت کمک کرد و با این کار باعث شد که استالین بتواند با استقرار در اروپای شرقی جنگ سرد را با شرایط مورد نظر خود آغاز کند. مقاصد سیاسی و اهداف نظامی در سایر جنگها نیز به‌طرق دیگر از هم جدا و دور شدند و موجب زیان آمریکا گردیدند.

از نظر تکنیکی آمریکا از یک برتری مداوم در شناسایی مقاصد دراز مدت دشمنان خود برخوردار است؛ زیرا سیاستمداران رویایی، عوام‌فریبان، و دیکتاتورها تمایل به انتشار و تبلیغ عقاید خود دارند. مارکس با اعلامیهٔ خود در سال ۱۸۴۸ اساس

* Objective
** The Object
* Military Aims

کار کمونیسم را تعیین نمود و لنین راه او را دنبال کرد. وقتی هیتلر در سال ۱۹۲۵ نبرد من را نوشت، مقاصد خود را به‌طور دقیق تشریح نمود. بسیاری از آثار جدی مائو در دهه ۱۹۳۰ نوشته شد. با این‌همه علامات هشداردهنده‌ای از این قبیل زمانی حقیقتاً مفیدند که تصمیم گیرندگان مصالح ملی به‌طور جدی آنها را مطالعه کنند و تفسیر درستی از آنها به عمل آورند.

برخلاف وضع فوق، مقاصد دنیای غرب تابع تغییرات ناگهانی است. حکومت رژیمهای دموکراسی مکرراً و به‌طور نوبه‌ای تغییر می کنند و بدیهی است که حکومت‌های نو رسیده در اتخاذ مقاصد و سیاستهای جدید اصرار دارند. به‌علاوه سیاستمداران دنیای غرب به‌طور دایم پی‌گیر درجه حرارت و نبض جامعه خود هستند و تلاش می کنند که در مسابقهٔ شخصیت محبوب برنده شوند. آنچه می‌گویند با آنچه انجام می‌دهند اغلب متفاوت است. نتیجه این نوسان و دو دلی آنقدرها هم بد نیست. تغییرات غیر قابل پیش‌بینی در مقاصد خودی مسلماً برآوردهای کمونیستها را تا حد قابل‌توجهی پیچیده می کند.

مابین مقاصد مطلق، با آنچه کلاس ویتز «مرکز ثقل استراتژیکی»[۲] نام نهاده، رابطه مستقیم وجود دارد. این همان نقطهٔ سرنوشت‌ساز است. دانشجویان دانشگاه ملی جنگ آمریکا اخیراً این رابطه را در مورد ویتنام به‌کار بردند. اغلب گروه‌ها به این نتیجه رسیدند که مرکز ثقل استراتژیکی ویتنام جنوبی همواره «مردم» بوده‌اند. منظور تعداد آنان در جبهه‌های جنگ نیست، بلکه عقاید و اندیشه‌های آنان است. رهبران آمریکا این موضوع را خیلی دیر درک کردند. نقطه‌ای که آمریکا را زیر فشار قرار می‌داد اراده و خواست مردم آمریکا بود. دشمن این موضوع را خیلی زود درک کرد و مستمراً بر فشار خود افزود. هنوز کسی مرکز ثقل استراتژیکی ویتنام شمالی را تعیین نکرده است. شاید این مرکزثقل در کشور دیگری قرار داشته است و به همین دلیل تشریح مقاصد قطعی در ویتنام تا این حد برای ما دشوار بود. اگر مقاصد قطعی ایالات متحده را در طول جنگهای داخلی، که حفظ اتحاد ایالتها بود، با مقاصد بی‌شکل و پراکندهٔ آن در ویتنام، به هنگام شکل‌گیری آن ناکامی کامل مقایسه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که زمینه‌های موجود برای طرح‌ریزی استراتژیکی در این دو زمان کاملاً متفاوت بوده‌اند.

سیاستهای امنیت ملی

سیاستهای امنیت ملی چیزی جز یک دسته قواعد مرسوم نیستند. با هر میزانی

که بسنجیم، خط‌ومشی‌های سیـــــاسی بر سیاستهای امنیت ملی تسلط دارند.

سیاستها، مانند علایق و مقاصد امنیت ملی، دارای یک سلسله وضعیتها و انگیزه‌های متفاوتند که در مقابل یکدیگر واکنش نشان می‌دهند. در اواخر دهه ۱۹۴۰ و خلال دهه ۱۹۵۰، در دورانی که سیاست کمونیستها گسترش کمونیسم بود، آمریکا آن را با سیاست «محدود سازی» پاسخ داد و از اتخاذ سیاست «عقب راندن» احتراز کرد. سیاستهای فرعی و جانبی نیز از سوی هر دو طرف تعقیب می‌شد. آمریکا مصمم بود به‌جای «مقابله گزینشی» همه جا در برابر شوروی قرار گیرد و برای اینکه در این تلاش تنها نباشد راه ائتلاف و اتحاد را برگزید. گرچه در آن زمان آمریکا تنها قدرت هسته‌ای جهان بود و می‌توانست شوروی را قلع‌وقمع کند، اما در همان دوره مصمم بود که علی‌رغم هر تحریکی آغازگر حمله نباشد.

اکنون وضعیت تغییر کرده است. مهم است بدانیم که سیاستها، همانند مقاصد، می‌توانند یک شبه، بی‌آنکه تغییری در علایق رخ دهد، تغییر کنند. حفظ آبروی ملی در ویتنام از اواسط دهه ۱۹۶۰ یکی از علایق قطعی ایالات متحده بود، دو رئیس جمهور، جانسون و نیکسون، به این نتیجه رسیده بودند که اگر آمریکا به تعهدات خود پایبند نباشد، بدون‌شک در سراسر جهان اعتبار خود را از دست خواهد داد. اما، با اینکه هر دو رئیس جمهور به این نکته واقف بودند، هریک سیاستهای کاملاً متفاوتی را برگزیدند. یکی درگیری کامل نظامی ایالات متحده را پیشه کرده‌بود و دیگری ویتنامی کردن جنگ را.

تعهدات امنیت ملی

با وجود سیاستهای بسیار کلی، تعهدات رسمی یا غیررسمی طرفین معاهده را مجبور به انجام عملی خاص در زمان و مکانی معین می‌نمایند. سیاست امنیت دسته‌جمعی ایالات متحده به سادگی فلسفه‌ای را بنا می‌نهد که طی آن آمریکا را به جمعی از ملل دیگر که دارای علایق و نیازهای مشترک هستند پیوند می‌دهد. هشت قرارداد دفاع مشترک با چهل‌ودو هم‌پیمان به‌انضمام قراردادهای محدودتری با بیش از سی کشور دیگر، از جمله پیمانهایی هستند که آمریکا را متعهد می‌نمایند.[۳]

آشکار است که تعهدات دفاعی آمریکا تفاوتهای زیادی باهم دارند. آمریکا در مقابل ناتو تعهدات سنگینی دارد، اما در پیمان سیتو چنین نیست. ایالات متحده در مقابل اسرائیل، چنانچه مورد حمله واقع شود، هیچ‌گونه تعهدی_اقتصادی یا

نظامی ــ ندارد. لیکن از استقلال و تمامیت ارضی آن پشتیبانی می‌کند و این بخشی از سیاست آمریکاست و به معنی تعهد نیست؛ زیرا آمریکا متعهد نشده است که در وضعیتی خاص، عمل معینی را انجام دهد.

موقعیت قدرت ملی

علایق امنیت ملی، مقاصد، سیاستها و تعهدات امنیت ملی تعیین‌کنندهٔ اهداف و یا راهنما برای دستیابی به آنها می‌باشند.

در یک تعریف کلی عناصر قدرت ملی را ابزارهای خودی و ابزارهای هم‌پیمانان تشکیل می‌دهند. این ابزارها عبارتند از: نیروی سیاسی مسلط بر اندیشه و عمل نفرات در داخل و خارج از کشور؛ قوت و ضعف جغرافیایی؛ قدرت اقتصادی به ویژه منابع طبیعی، ظرفیت صنایع و اعتبارات مالی؛ مردم شامل تعداد، محل زیست، خلق‌وخوی، و روحیه و تحصیلات آنان؛ بنیاد علمی و تکنولوژیکی؛ تشکیلات نظامی، شامل کادر فعال و ذخیره؛ و بالاخره «رهبری» به عنوان عامل ترکیب و هدایت این نیروها. چنانچه کلیه عناصر فوق به نسبتهای مناسب در دسترس باشند ترکیب آنها به صاحب چنین قدرتی این توانایی را می‌دهد که در زمان و مکانی که انتخاب می‌کند اعمال نفوذ نماید.

از طرف دیگر قدرت نظامی ممکن است ابزار اصلی دستیابی به مقاصد اقتصادی را تشکیل دهد. ژاپن در جنگ دوم جهانی با استفاده از قدرت نظامی، اقتصاد امپریالیستی خود را که در شرف اضمحلال بود، تقویت نمود. به همان نسبت قدرت عملیات روانی می‌تواند موجب دستیابی به اهداف نظامی گردد و با استفاده از این شیوه، بسیاری از کشورها، در حالی که هنوز شانس پیروزی در جنگ را داشته‌اند، ترغیب به ترک مخاصمه شده‌اند. در وضعیتهایی که قدرتهای سیاسی، اقتصادی، و روانی قادرند موجبات دستیابی به مقاصد را فراهم سازند، معمولاً می‌توان از نیازمندی‌های نظامی کاست. چنانچه ایالات متحده بتواند شوروی را در آسیا بیشتر مشغول کند، می‌تواند قدرت نظامی و تعداد زیادی از سربازان خود را در اروپا، بدون نگرانی از عواقب آن، تقلیل دهد. با این همه این‌گونه دادوستدهای سیاسی همواره نتایج روشنی ندارند به هنگام تنگی وقت و مطرح بودن عامل زمان، فقط قدرت آتش می‌تواند جواب حل مسئله باشد.

تطبیق اهداف با ابزارها

وجود اختلاف بین «اهداف» که تحت عناوین علایق و مقاصد شناخته شده‌اند و «ابزار»، یعنی منابع موجود، مخاطراتی را به‌وجود می‌آورند که به‌ندرت قابل ارزیابی دقیق هستند. نکتهٔ مهم مقایسه موفقیت با در صد مخاطره‌ای است که در راه رسیدن به آن وجود دارد. اگر انهدام دشمن ۶۰درصد برآورد شود، یک قمارباز را ممکن است با دل به دریا زدن وسوسه کند، اما این درصد نباید یک استراتژیست قدرت هسته‌ای را فریب دهد، زیرا حجم شرط‌بندی زیاد و مخاطرات آن فراوان است.

میزان مخاطره اصولاً به نحوه قضاوت بستگی دارد. در حالی که اتحاد شوروی نیروهایش را تقویت می‌کند، ایالات متحده مشغول کاستن از قوای خود است. در این زمینه چه مخاطراتی متصور است؟ حتی اگر همه تحلیل‌گران از یک منبع اطلاعاتی تغذیه می‌شدند، نتایجی که به دست می‌آمد متفاوت بود زیرا آنان شخصیتهایی متفاوت دارند، با خلق‌وخوی و تمایلات مغایر باهم، و تجربه وبینشهای گوناگون.

محاسبات غلط ممکن است مخاطراتی را به‌وجود آورد. محاسبه توانایی‌های خودی و متحدان، به‌نحوی که بیش از توانایی‌های حقیقی جلوه کند و محاسبه توانایی‌های طرف مقابل، به صورتی که کمتر از حد واقعی باشد، و یا ارزش گزاردن به فرضیاتی که بنیان مطمئنی ندارند، از خطاهای متداول است. مخاطرات حساب شده را معمولاً آسانتر می‌توان پذیرفت. اما به هر طریق، هر دو صورت مسئله‌آفرین است.

ژنرال آندره بوفر در اثر هیجان‌انگیز خود به نام «مقدمه‌ای بر استراتژی»* پنج شیوه مشخص را برای تطبیق اهداف با ابزارها تشریح می‌کند. این پنج شیوه به شرح زیر خلاصه شده‌اند:

۱. اهداف محدود و ابزار فراوان وقتی منابع فراوانند تنها تهدید به استفاده از نیروی قهریه ممکن است برای دستیابی به مقاصد کافی باشد. این در صورتی صحیح است که علایق حیاتی دشمن به خطر نیافتد. این ترکیب با استراتژی بازدارنده ایالات متحده برای یک جنگ هسته‌ای عمومی مطابقت دارد. در چنین حالتی، هیچ‌یک از مقاصد ملی آمریکا بقای اتحاد شوروی و چین کمونیست را به خطر نمی‌اندازد، زیرا هدف تنها ممانعت از تجاوز است.

* An Introduction to Strategy

این کتاب توسط آقای مسعود کشاورز به فارسی ترجمه شده و توسط دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه کشورمان در سال ۱۳۶۶ منتشر شده است.م.

۲. اهداف و ابزار هر دو محدود. به هنگامی که منابع موجود برای ایجاد یک تهدید معتبر کافی نیست یا نیروی بازدارنده دشمن نگران کننده است، به کارگیری فشار سیاسی یا اقتصادی یا روانی ممکن است با موفقیت جایگزین استفاده از نیروهای نظامی شود. امکان موفقیت در صورتی است که مقاصد، معتدلانه انتخاب شوند یا چنین به نظر آیند، تا برای دشمن پذیرفتنی و قابل تحمل باشند. این شیوه به هنگام محدویت آزادی عمل نظامی بسیار مناسب است. شوروی ها این گونه شیوه ها را با مهارت خاصی به کار می برند.

۳. اهداف ضروری و خطیر و ابزار محدود. وقتی دستیابی به اهداف ضرورت دارد اما منابع محدود و آزادی عمل نیز مختصر است، افزایش مرحله به مرحله فشار مستقیم و غیر مستقیم نظامیِ کنترل شده ممکن است مؤثر باشد. این شیوه را مللی می‌پسندند که در موقعیت دفاعی محکمی قرار دارند و در عین حال به حرکت آهسته قانع هستند. هیتلر قبل از شروع جنگ جهانی دوم توانست به‌نحوی کامل و ماهرانه از چنین شیوه‌ای بهره‌برداری نماید.

۴. اهداف با نتایجی متغیر و ابزار در حداقل. وقتی آزادی عمل زیاد است، اما ابزار کافی برای اجرای یک تصمیم مشخص وجود ندارد، درگیری طولانی نظامی در سطح و با شدت کم ممکن است کفایت نماید. سود بردن از این شیوه به انگیزه‌ای قوی، پایداری روحی، و هم‌بستگی گسترده ملی نیازمند است. در جنگهای انقلابی، که طی آن معمولاً منافع یک طرف به مراتب بیش از طرف دیگر به خطر می افتد، استفاده از این شیوه ثمربخش بوده است.

۵. اهداف ضروری و خطیر و ابزار قاطع و برنده. وقتی اهداف حیاتی اند و منابع نظامی نیرومند، پیروزی کامل در صحنه نبرد امکانپذیر و عملی است. در چنین حالتی، حتی اگر علایق دشمن نیز حیاتی باشند، ممکن است انهدام نیروهای نظامی دشمن کفایت کند. هرچند که گاه اشغال بعضی از سرزمینهای نیروی متخاصم نیز ضروری است اما چنانچه پیروزی سریع به‌دست نیاید، حالت جمود و سکون پر هزینهٔ یک جنگ فرسایشی طولانی، که با اهداف اصلی مغایر است و خسارات را افزایش می دهد، ممکن است منجر به دستیابی به راه‌حلهایی گردد.[۴]

شیوه های دیگری نیز به تعداد نامحدود وجود دارند که پنج نمونه فوق را تکمیل می کنند. هر یک از آنها دارای محاسن و معایب مخصوص خود هستند. بدون توجه به سلیقه، اگر مخاطرات احتمالی بیش از دست‌آوردهای بالقوه باشد، تصمیم‌گیرندگان

باید خود را با شرایط وفق دهند و از قبول خطرات بپرهیزند. در چنین حالتی هفت راه کار جایگزین را می‌توان مطرح کرد.

می‌توان ضایعات را به‌هر علتی که به‌وجود آمده‌اند اعم از بنیادی، سازمانی، ترتیب توالی کار، فرهنگی و غیره حذف کرد و به‌کار سروسامانی مجدد داد؛

می‌توان از مقاصد کاست، همان‌طور که سازمان ملل پس از مداخله چین در کره انجام داد؛*

می‌توان استراتژی را تعدیل و تنظیم کرد، همان‌طور که اتحاد شوروی پس از مشاهده مقاومت آمریکا در مقابل تجاوز مسلحانه آنان در دهه ۱۹۶۰، استراتژی خود را تعدیل نمود؛

می‌توان ابزارهای موجود را افزایش داد، چنانچه آمریکا در هیروشیما و ناکازاکی اولین بمبهای اتمی خود را به‌کار برد؛

می‌توان تدریجاً از اهداف کاست و بر ابزارها افزود. مانند مصالحه‌ای که آمریکا، بدون تغییر در میزان موفقیت، سعی کرد در هند و چین به‌کار بندد؛

می‌توان با ارعاب و غلو حریف را از میدان بدر کرد، همان‌طور که هیتلر در سال ۱۹۳۶ موفق شد هنگام ورود به راین‌لند با رژه نظامی ارتشی که هنوز جنبه نمایشی داشت پیمان ورسای را به تمسخر گیرد؛

یا می‌توان نتیجه گرفت که دستیابی به اهداف ارزش تلاش را ندارند، رنج شکست را تحمل کرد و از منطقه خارج شد. همان‌کاری که فرانسویان در الجزایر کردند.

سرهنگ چارلز اف پانل افسر تفنگدار دریایی آمریکا که قبلاً در دانشگاه ملی جنگ عضو گروه تحقیقات استراتژیکی بود، چندین نکته قابل ملاحظه را که تکرار مجدد آنها ضرورت دارد، چنین مورد بحث و خطاب قرار می‌دهد: «مراقب باشید که هنگام آراستن ارتش و کوچک و مرتب کردن آن، همواره این خطر وجود دارد که استخوانبندی نیروها، آمادگی رزمی آنان و برنامه‌های نوسازی آنان را به شکلهای مختلف قربانی کنید. هر دست‌آوردی از رهگذر این آرایش، زیان‌هایی به تواناییهای رزمی نیروهای موجود و آزادی عمل آنان وارد می‌سازد.»

* پس از اشغال مجدد کره جنوبی توسط نیروهای سازمان ملل متحد در ۱۹۵۰، چین به کمک کره شمالی شتافت و نیروهای سازمان ملل متحد به سرکردگی آمریکا که ابتدا قصد داشتند دو کره را متحد و به یک کشور تبدیل نمایند به‌وجود دو کشور کره شمالی و کره جنوبی رضایت دادند و مذاکرات را با کره شمالی آغاز کردند—م.

سرهم‌بندی کردن و ایجاد تغییرات ظاهری در استراتژیها بسیار وسوسه انگیز است. چرا که استراتژیهای جدید، در مقایسه با تهیه سیستم سلاحهای نوین هزینه کمتری را بر ما تحمیل می‌کنند. دیگر اینکه تغییر در استراتژی، به‌جای تغییر در مقاصد ملی، احتمالاً طوفانهای سیاسی کمتری به همراه خواهد داشت. این شیوه هنگامی که در زمینه‌های سیاسی یا تکنولوژی پیروزیهای قاطعی کسب کرده‌ایم، ثمربخشتر به‌نظر می‌رسد، امّا تأثیر آن معمولاً موقتی است.

کاستن از مقاصد ملی، چناچه با احتیاط صورت نگیرد، می‌تواند نتایج معکوسی به‌بار آورد. به‌یاد آورید که پس از خروج نیروهای آمریکایی از کره و حریم دفاعی در سال ۱۹۵۰، چه اتفاقی افتاد. علایق ملی به‌ندرت با تنظیم و تعدیل مقاصد ملی توسط تصمیم‌گیرندگان منتفی می‌شوند.

و بالاخره تخصصی کردن بیش از اندازه نیروهای نظامی، تنها برای ایفای نقش در یک استراتژی خاص کاری پر مخاطره است. ملتها می‌توانند کلیه عناصری را که مستقیماً به تدبیر انتخاب شده کمک نمی‌کنند، حذف نمایند. همان‌طور که ایالات متحده نزدیک بود در دوران «استراتژی انتقام‌گیری گسترده» به‌این اقدام دست زند. لیکن این عمل موجب از دست دادن انعطاف‌پذیری می‌شود. تیرانوساروس رکس* خطرناک‌ترین هیولایی که دنیا تاکنون به‌خود دیده است، فدای تخصص منحصر به‌فردش شد. آنچه از او باقی مانده است، در موزه‌ها یافت می‌شود.[5]»

همبستگیهای درونی استراتژی

برای پیوند دادن ترکیبهای گوناگون فوق‌الذکر به یکدیگر باید بدانیم که:

«علایق» و «مقاصد» نیازهای استراتژیکی را تشکیل می‌دهند؛
«سیاست‌ها» قواعدی را برای دستیابی و اغنای آنها، فراهم می‌سازند؛
آنچه در دسترس داریم (نیروهای نظامی و غیره) ابزارها را تشکیل می‌دهند.

با ترکیب این عناصر چهارچوبی به‌دست می‌آید که در درون آن استراتژیهای متناسب و منطقی، مانند تکه‌های بازیهای معمایی، دقیقاً در کنار هم قرار می‌گیرند. استراتژیست‌ها با توجه کافی به چنین مواردی می‌توانند اهداف واقع‌بینانه را با

* این دایناسور مخوف، تنها تخصصش شکار و خوردن گوشت بود و اندامش طوری خلق شده بود که می‌توانست شکار را تعقیب و به چنگ آورد، نسل این دایناسور نیز مانند بقیه دایناسورها معدوم گردیده است ــم.

ابزارهای حساب‌شده مرتبط سازند و مخاطرات کار را به حداقل برسانند.

با این‌همه، استراتژی برخلاف بازیهای تک‌نفره، به گونه‌ای نیست که کشورها بتوانند به تنهایی و بدون دخالت دیگران بازی کنند. کنشها و واکنشهای دشمن همواره باید مدنظر قرار گیرد و در مقابل آن عکس‌العمل مناسب نشان داده شود. مسایل مربوط به ارزیابی تهدیدات و تأثیر آنها بر تدوین استراتژی از این دیدگاه، در بخش بعدی کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. مشکلات برآورد تهدید استراتژیکی

نداشتن اطلاعات همانند این است که با چشم بسته برای مسابقه داخل رینگ بوکس شویم. ژنرال دیوید. ام. شوپ فرمانده سابق تفنگداران دریایی ایالات متحده

علایق امنیت ملی، مقاصد، و سیاستها تنها با بررسی در چهارچوب تهدیدات خارجی و داخلی معنی می‌یابند. ماهیت دشمن اغلب به‌نحوی است که مشخص نمی‌کند چه باید کرد، چه می‌توان کرد، و چگونه می‌توان آن را انجام داد.

شناسایی تهدید استراتژیکی

اساسی‌ترین تهدید، معمولاً تهدید نظامی است. تهدید مستقیم نظامی آشکار است و هر دو طرف را در وضعیت شناخته شده‌ای قرار می‌دهد؛ بنابراین شناسایی آن ساده‌تر و حتی در بسیاری موارد دفع آن نیز سهلتراست. اما تهدیدات غیر مستقیم ضمن اینکه همان تأثیر را می‌توانند داشته باشند، مقابلهٔ سختی را طلب می‌کنند. استفاده از نیرنگ و فریب در تاریخ به دوران قبل از اسب ترویا برمی‌گردد. کتابهای تاریخی مملو از انواع عملیات براندازی است که خاطرات عملیات نفوذی فاشیستها و توطئه‌های کمونیستها را در قرن بیستم به یاد می‌آورد.* بی‌تردید علایق و نفوذ ملی را می‌توان از طریق جنگهای سیاسی، اقتصادی و روانی مانند به‌کارگیری نیروهای مسلح به خطر افکند.

تنها به پی‌گیری و شناسایی تهدیدات لحظه‌ای و ملموس اهمیت دادن بهترین

* نویسنده هیچ اشاره‌ای به کودتاهای ترتیب یافته توسط سازمان جاسوسی سیا در ایران، شیلی، ویتنام جنوبی و اندونزی نمی‌کند.م.

سازمانهای اطلاعاتی را هم مسحور و گیج می کند. همان طور که در ژوئن ۱۹۴۱، استالین وقتی پی به نیـــرنگ هم‌پیمانان خود برد که متحدین نازی سابق او ناگهان شروع به پیشروی در غرب روسیه کرده بودند. جمهوری خواهان اسپانیایی خود را آمادهٔ مواجهه با تهدید نظامی کرده بودند، اما در حقیقت خطر اصلی، که آنان را تهدید می کرد، براندازی با ستون پنجم بود. مضافاً اینکه نقش طرفین مخاصمه تغییر می کند. ۲۵ سال قبل ایالات متحده و آلمان باهم در حال یک جنگ خونین بودند اما امروز دوستان خوبی هستند. به‌علاوه، کشوری که فقط یک دشمن واقعی یا فرضی دارد بسیار خوشبخت است. اما زمانی که تهدیدات، مانند مار نُه سر، متعدد هستند استراتژیستها باید اولویتها را تعیین کنند و هم‌وغم خود را بر مهمترین آنها تمرکز دهند.

توانایی ها، نیات و آسیب‌پذیری ها

سه ملاحظه اساسی «جریان ارزیابی تهدید» را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

۱. توانایی‌ها (آنچه دشمن می‌تواند بکند)؛

۲. نیات (آنچه دشمن خواهد کرد)؛

۳. آسیب‌پذیری‌ها (نقاط ضعف برجسته دشمن کدامند).

توانایی های استـــراتژیکی، برخلاف نیات، شکل‌دهندهٔ قدرت یک کشور در دستیابی به مقاصد یا عقیم گذاردن اهداف دیگران درزمان ومکان معین ودرجنگ وصلح است. با این توانایی یک ملت می‌تواند راه کارهای مطلوب را بی‌آنکه لطمه‌ای ناروا به ساختمان اقتصادی و اجتماعیش وارد شود یا علایق حیاتیش به خطر افتند، به مورد اجرا گذارد. توانایی‌ها جمع عناصر قدرت ملی‌اند که شامل سیاست، نظامیگری، اقتصاد، اجتماع، علم، تکنولوژی، روان، اخلاق و جغرافیا می‌شوند و با ابزارهایی که توان وارد کردن قدرت مؤثر را دارند ترکیب شده‌اند.

«توانایی‌ها» به‌طور نسبی ثابت‌اند و به ندرت دچار تغییرات سریع می‌گردند. می‌توان آنها را سنجید، مقایسه نمود و به‌طور عینی تجزیه‌وتحلیل کرد. در نتیجه توانایی‌ها زیربنای نسبتاً محکمی را برای طرح‌ریزی تشکیل می‌دهند. با این همه لازم است جانب احتیاط را از دست ندهیم. ضربه روحی ناشی از شکستهایی نظیر آنچه به فرانسویان در دین بین فو وارد شد و تحولات سیاسی سریع، مانند کودتاها و غیره می‌توانند موجب جا به جایی های ناگهانیِ توانایی‌ها شوند که با تغییر در رهبری، تغییر روحیه و سایر عناصر مؤثر در معادله قدرت صورت می‌گیرد.

«نیات» به تصمیم کشور برای اجرای طرح خاصی بستگی پیدا می‌کنند و معمولاً کمتر از توانایی‌ها ملموس و آشکارند. و به دلیل داشتن یک ماهیت ذهنی به‌آسانی پنهان می‌شوند و نسبت به تغییرات ناگهانی حساس هستند. نیات به‌وسیله علایق، مقاصد، سیاستها، اصول و تعهدات شکل می‌گیرند. برخی نیز هرگز بیان و تشریح نمی‌شوند که در نتیجه برخورد با آنها بسیار مشکل است. به‌ویژه نظامیان ترجیح می‌دهند که از آنها دوری کنند.

با این همه برای تدوین یک استراتژی مطلوب برخورداری از تجسم و درک صحیح در مورد محتمل‌ترین راه کارهای دشمن ضروری است. صرفاً اتکاء کردن به برآورد توانایی‌های دشمن یا نیات او، کاریست بسیار خطرناک. استراتژیست‌های آگاه با در نظر گرفتن این دو عنصر، به این نکته نیز توجه می‌کنند که عمل شخص بهترین نمایانگر نیات اوست، نه آنچه که می‌گوید.

«آسیب‌پذیری» آن مقدار از حساسیت یک ملت یا یک نیروی نظامی است که بتوان با هرگونه عمل و ابزاری از قدرت جنگی و کارآیی رزمی آن کاست یا عزم او را برای جنگیدن تقلیل داد. از نقطه‌نظر یک استراتژیست، آسیب‌پذیری‌ها باید دارای صفات مشخص باشند و ترجیحاً جنبه حیاتی داشته باشند. به‌طور مثال کشورهایی که دارای مناطق استراتژیکی متراکم هستند، خطر انهدام آنی و کامل آنها به‌وسیله سلاحهای انهدام انبوه مشکلات بزرگی را برای آنها به‌وجود می‌آورد. کشورهایی نظیر اسرائیل با جمعیت کم معمولاً نمی‌توانند جنگهای متعارف طولانی را با کشورهای پرجمعیت تحمل کنند. جنگهای فرسایشی برای آنها مرگ‌آور است. آسیب‌پذیری‌های نشأت گرفته از ناامنی‌های داخلی نیز دعوت کنندهٔ «براندازی» هستند.

یک چیز مسلم است: احتمال خطا در هر مرحله از جریان ارزیابی تهدید زیاد است. استراتژیست‌ها هرگز به تمام جوابهای صحیح مربوط به توانایی‌ها، نیات و آسیب‌پذیری‌های دشمن و حتی به‌جوابهایی که صحت آنها را کاملاً باور کنند، دسترسی ندارند. بخشهایی از معما به‌طور تقریبی و حدسی در جای خود قرار می‌گیرند. و برخی همواره دور از دسترس باقی می‌مانند و حل نمی‌شوند. مأموریت این است که با ابزار موجود به بهترین جواب ممکن دست یابیم و محدودیت اطلاعات حاصله را درک کنیم.

حلقه اطلاعات استراتژیکی

نقطه شروع حرکت، برای تهیه یک برآورد اطلاعات مناسب، «وضعیت» است

که یا وجود دارد یا به‌طور منطقی به‌وجود می‌آید. درک و نوشتن وضعیت، آن‌طور که به‌نظر می‌رسد، ساده‌نیست زیرا وجود فرضیاتی در برخورد با دشمنان، زمانها، مکانها، ابزارها و سایر متغیرها موضوع را غالباً پیچیده می‌کند. به‌علاوه از آن رو که ممکن است وضعیت از نظر دشمن اساساً با ارزیابی ما فرق کند، این امکان وجود دارد که دوطرف با برداشتهایی کاملاً غلط برآورد خود را آغاز کنند.

نیازمندی‌ها

خلاءهای اطلاعاتی را چه تصمیم گیرندگان شناسایی کنند و چه جامعه اطلاعاتی استنتاج کند، باید به‌طور دقیق بررسی کرد تا مطمئن شد که کدام شیوهٔ تحقیق، به اطلاع بیشتری برای پر کردن آنها می‌انجامد. دستیابی به چنین نتیجه‌ای حاصل طرح پرسشهای صحیح است، هُنری که تعداد کمی از مردم به آن تسلط دارند. شرمن کنت در کتاب خود به نام اطلاعات استراتژیکی برای سیاست جهانی آمریکا، که در نوع خود در این زمینه جنبه کلاسیک دارد، بر «هدایت خوب» تأکید می‌کند:

اگر سازمان اطلاعاتی نداند که برای چه به‌وجود آمده؛ محصول نهایی آن برای ارائه چه نوع خدماتی طراحی شده؛ و چه نوع اعمال و روشهایی مورد نظر است، نتیجهٔ تجزیه و تحلیل و شکل‌گیری مسئله تحت بررسی به همان نسبت دچار زیان می‌شود.[1]

جمع آوری

مسایل و مشکلات به نوبه خود نیاز به داشتن اطلاعاتی را به‌وجود می‌آورند که شامل سوابق اولیه موضوع و وضعیت فعلی آن می‌شود.

در پرونده معمولاً مقدار معتنابهی اطلاعات خام و اطلاعات پرورش یافته وجود دارد. در حقیقت قطور بودن پرونده می‌تواند از معایب آن محسوب شود. ذخیره‌سازی و حفظ اطلاعات دربارهٔ جریانهای جاری به‌وسیله یک بانک اطلاعاتی و آسان و سریع در اختیار گذاردن دانسته‌ها، حتی برای قدرتهای بزرگ و با کمک کامپیوتر کاری مشکل است. به‌علاوه غیرممکن است که بتوان تمام عملیات محتمل‌الوقوع را پیش‌بینی کرد و اطلاعات پرورش یافتهٔ لازم را قبلاً تهیه و بایگانی نمود. بنابراین سازمانهای جمع‌آوری پنهان و آشکار باید به‌طور مستمر جوابگوی درخواستهای رسیده برای اطلاعات بیشتر باشند. جمع‌آوری اطلاعات به‌ویژه دربارهٔ «نیات» دشمن ناراحت‌کننده است. حتی شخصیت اسرارآمیز و اغواکننده‌ای که در جیمزباند تجلی یافته بود، دچار محدودیتهای

«نیات» به تصمیم کشور برای اجرای طرح خاصی بستگی پیدا می کنند و معمولاً کمتر از توانایی ها ملموس و آشکارند. و به دلیل داشتن یک ماهیت ذهنی به آسانی پنهان می‌شوند و نسبت به تغییرات ناگهانی حساس هستند. نیات به وسیله علایق، مقاصد، سیاستها، اصول و تعهدات شکل می گیرند. برخی نیز هرگز بیان و تشریح نمی‌شوند که در نتیجه برخورد با آنها بسیار مشکل است. به ویژه نظامیان ترجیح می دهند که از آنها دوری کنند.

با این همه برای تدوین یک استراتژی مطلوب برخورداری از تجسم و درک صحیح در مورد محتمل‌ترین راه کارهای دشمن ضروری است. صرفاً اتکاء کردن به برآورد توانایی های دشمن یا نیات او، کاریست بسیار خطرناک. استراتژیست های آگاه با در نظر گرفتن این دو عنصر، به این نکته نیز توجه می کنند که عمل شخص بهترین نمایانگر نیات اوست، نه آنچه که می گوید.

«آسیب پذیری» آن مقدار از حساسیت یک ملت یا یک نیروی نظامی است که بتوان با هرگونه عمل و ابزاری از قدرت جنگی و کارآیی رزمی آن کاست یا عزم او را برای جنگیدن تقلیل داد. از نقطه‌نظر یک استراتژیست، آسیب پذیری ها باید دارای صفات مشخص باشند و ترجیحاً جنبه حیاتی داشته باشند. به طور مثال کشورهایی که دارای مناطق استراتژیکی متراکم هستند، خطر انهدام آنی و کامل آنها به‌وسیله سلاحهای انهدام انبوه مشکلات بزرگی را برای آنها به‌وجود می‌آورد. کشورهایی نظیر اسرائیل با جمعیت کم معمولاً نمی‌توانند جنگهای متعارف طولانی را با کشورهای پرجمعیت تحمل کنند. جنگهای فرسایشی برای آنها مرگ‌آور است. آسیب پذیری های نشأت گرفته از ناامنی های داخلی نیز دعوت کنندهٔ «براندازی» هستند.

یک چیز مسلم است: احتمال خطا در هر مرحله از جریان ارزیابی تهدید زیاد است. استراتژیست ها هرگز به تمام جوابهای صحیح مربوط به توانایی‌ها، نیات و آسیب‌پذیری های دشمن وحتی به جوابهایی که صحت آنها را کاملاً باور کنند، دسترسی ندارند. بخشهایی از معما به طور تقریبی و حدسی در جای خود قرار می گیرند. و برخی همواره دور از دسترس باقی می‌مانند و حل نمی‌شوند. مأموریت این است که با ابزار موجود به بهترین جواب ممکن دست یابیم و محدودیت اطلاعات حاصله را درک کنیم.

حلقه اطلاعات استراتژیکی

نقطه شروع حرکت، برای تهیه یک برآورد اطلاعات مناسب، «وضعیت» است

که یا وجود دارد یا به‌طور منطقی به‌وجود می‌آید. درک و نوشتن وضعیت، آن‌طور که به‌نظر می‌رسد، ساده‌نیست زیرا وجود فرضیاتی در برخورد با دشمنان، زمانها، مکانها، ابزارها و سایر متغیرها موضوع را غالباً پیچیده می‌کند. به‌علاوه از آن رو که ممکن است وضعیت از نظر دشمن اساساً با ارزیابی ما فرق کند، این امکان وجود دارد که دوطرف با برداشتهایی کاملاً غلط برآورد خود را آغاز کنند.

نیازمندی‌ها

خلاءهای اطلاعاتی را چه تصمیم گیرندگان شناسایی کنند و چه جامعه اطلاعاتی استنتاج کند، باید به‌طور دقیق بررسی کرد تا مطمئن شد که کدام شیوهٔ تحقیق، به اطلاع بیشتری برای پر کردن آنها می‌انجامد. دستیابی به چنین نتیجه‌ای حاصل طرح پرسشهای صحیح است، هُنری که تعداد کمی از مردم به آن تسلط دارند. شرمن کنت در کتاب خود به نام اطلاعات استراتژیکی برای سیاست جهانی آمریکا، که در نوع خود در این زمینه جنبه کلاسیک دارد، بر «هدایت خوب» تأکید می‌کند:

> اگر سازمان اطلاعاتی نداند که برای چه به‌وجود آمده؛ محصول نهایی آن برای ارائه چه نوع خدماتی طراحی شده؛ و چه نوع اعمال و روشهایی مورد نظر است، نتیجهٔ تجزیه و تحلیل و شکل‌گیری مسئله تحت بررسی به همان نسبت دچار زیان می‌شود.[۱]

جمع‌آوری

مسایل و مشکلات به نوبه خود نیاز به داشتن اطلاعاتی را به‌وجود می‌آورند که شامل سوابق اولیه موضوع و وضعیت فعلی آن می‌شود.

در پرونده معمولاً مقدار معتنابهی اطلاعات خام و اطلاعات پرورش یافته وجود دارد. در حقیقت قطور بودن پرونده می‌تواند از معایب آن محسوب شود. ذخیره‌سازی و حفظ اطلاعات دربارهٔ جریانهای جاری به‌وسیله یک بانک اطلاعاتی و آسان و سریع در اختیار گذاردن دانسته‌ها، حتی برای قدرتهای بزرگ و با کمک کامپیوتر کاری مشکل است. به‌علاوه غیرممکن است که بتوان تمام عملیات محتمل‌الوقوع را پیش‌بینی کرد و اطلاعات پرورش یافتهٔ لازم را قبلاً تهیه و بایگانی نمود. بنابراین سازمانهای جمع‌آوری پنهان و آشکار باید به‌طور مستمر جوابگوی درخواستهای رسیده برای اطلاعات بیشتر باشند. جمع‌آوری اطلاعات به‌ویژه دربارهٔ «نیات» دشمن ناراحت کننده است. حتی شخصیت اسرارآمیز و اغواکننده‌ای که در جیمزباند تجلی یافته بود، دچار محدودیتهای

جدی بود. شرمن کنت جریان کره را در سال ۱۹۵۰ مثال می‌آورد:

چنانچه تصور کنیم که شوروی‌ها به پرونده‌های بسیار حساس آمریکا دسترسی می‌یافتند، آیا به سندی برخورد می‌کردند که به آنان بگوید: «آمریکا خواهد جنگید؟» چنین سندی مسلماً اهمیت فراوانی دارد. اما آنان هرگز آن را پیدا نمی‌کردند زیرا چنین چیزی وجود نداشت. تصمیم به جنگیدن را آقای ترومن می‌گرفت و او این تصمیم را بلافاصله پس از حمله‌ای که از سوی شوروی‌ها پشتیبانی می‌شد، اتخاذ نمود. بنابراین، چنانچه نیات طرف مقابل با مطالعهٔ برگه‌های اطلاعاتی استنباط شود و آنچه بدین ترتیب یافت می‌شود اساس سیاست خودی قرار گیرد، در این صورت باید پذیرفت که سیاست به معنی واقعی به خطر افتاده است.[۲]

پرورش

هرخبر باید از لحاظ ارتباط، دقت و اعتبار، و صحت منبع که از «کاملاً قابل اعتماد» تا «غیرقابل اعتماد» یا «نامعلوم» درجه‌بندی می‌شود، ارزیابی گردد. دریافت خبری از یک منبـــع قابل اعتماد، که دقیقاً مطابق با سایر دانسته‌های به دست آمده از دیگر منابع است، به طراحان اطمینان بیشتری می‌دهد تا زمانی که خبر با اتکاء به منابع متفرقه و مشکوک به دست می‌آید. اما همیشه نباید چنین باشد. تحلیل‌گران اطلاعات همواره باید هوشیارانه مراقب اسناد جعلی باشند. حتی به نشریاتی که از بایگانی‌های دقیقاً حفاظت‌شدهٔ دشمن که توزیع محدودی هم دارد و به‌دست ما می‌رسد، می‌توان مظنون بود، چنانچه نوشته زیر این موضوع را تأیید می‌کند:

تردید نیست که جانشینان ژنرال الکساندر اورلوف در سازمان سرّی اطلاعاتی شوروی، هدایت کنندگان دزدی اسناد سرّی بسیار زیادی بودند. اما این اسناد چه حاصلی برای آنان داشت؟ آیا هریک از اسناد زبان باز می‌کرد و می‌گفت که من ناشی از تفکر ناهماهنگ و توصیه‌های یک مشاور رده بالا اما متزلزل نیستم؛ من پیش‌نویسی نیستم که مقامهای رده بالا، فقط به عنوان اساس شروع بحث تهیه کرده‌اند؟ من از اسنادی نیستم که روز بعد تصمیمات متخذه در آن کنار گذاشته می‌شوند و فراموش می‌گردند یا اجراکنندگان مخالف، آن را تا حد نابودی خلاصه می‌کنند. من یک سند حقیقی و محکم هستم که با اختیار تهیه شده‌ام. من نمایانگر یک تصمیم مصمم و در حال اجرا هستم.[۳]

البته مهمترین سؤال پی‌بردن به معنی اطلاعات خام و پرورش نیافته است. جوابها از تفسیر و پرورش به‌دست می‌آیند که قدم حساسی است در حلقه اطلاعاتی و

ترکیبی از تجزیه و تحلیل و مقایسه منطقی و بالاخره نتیجه گیری مدلل.

تفسیر و پرورش اطلاعاتِ تحت ارزیابی، نیاز به غربال و جداسازی بخشهایی دارند که با توجه به وضعیت کلی، مقاصد خودی، آگاهی از آیین دشمن و رویه‌های او در گذشته انجام می‌گیرد. سرتیپ واشنگتن پلت افسر بازنشسته نیروی زمینی آمریکا و دانشجوی اطلاعات استراتژیکی، این روش پرورش اطلاعات را به یکی از اصول اساسی حساب جامع تشبیه می‌کند، که می‌گوید: «چنانچه شما به‌اندازه کافی (هیچ چیزها) را باهم جمع کنید، مجموع آنها (چیزی) می‌شود.»

او قصد دارد ثابت کند که چنانچه حقایق درهم آمیخته و نامربوط، که به‌خودی خود بی‌معنی‌اند، با تردستی و تناسب کنار هم قرار بگیرند، قالبهای معنی‌داری را به‌وجود می‌آورند.

> کشف چند کلمه حتی اگر با ساده‌ترین کلمه‌های جایگزین، به صورت رمز درآیند غیرممکن است، اما خواندن و کشف یک صفحه کامل که رمزهای ساده‌ای دارد، بسیار آسان است...

> استفاده از شیوهٔ کنارهم نهادن بخشهایی از حقایق، در کارهای حفاظت اطلاعاتی روشن است. با توجه به اینکه تبعیت از مقررات و محدویتهـای حفاظتی همواره مورد بی‌مهری است و اجرای آنها غالباً شاق و غیر متداول است، درمورد هر یک از مقررات محدودکننده حفاظتی مرسوم است که بگوییم چگونه این اطلاعات کم به دشمن کمک می‌کند؟ جواب این است که چنانچه به همان مقدار کم محدود شود، به‌درد دشمن هم نمی‌خورد اما همان‌طور که نشان دادیم، این اطلاع کم و کاملاً بی‌ضرر، چنانچه با اطلاعات بیشتری که آنها نیز به خودی‌خود کاملاً بی‌ضرر هستند، ترکیب شود، غالباً قادر است کمک شایانی برای دشمن باشد.[۴]

ترکیب کردن خرده‌ها و تکه‌ها به‌نحوی که الگویی منطقی یابند و به ایجاد و توسعه یک قضیه فرضی منتهی شوند، کاری است که به ذکاوت ذاتی به آموزش عالی و به ذهنی جستجوگر و اندیشه‌ای وسیع نیاز دارد. این کار نوعی پی‌گیری شدید ذهنی است که تحلیل‌گر حتی در زمان روبه‌رو شدن با سئوالات کسل‌کننده‌ای مانند: شوروی چه نیتی در اقیانوس هند دارد؟ یا چه انگیزه‌هایی موجب آغاز مداخله نظامی چین کمونیست در هند و چین می‌شود؟ به آنان نیاز خواهد داشت. چنانچه اطلاعات موجود او را با مجهولات هولناکی مواجه نماید، به‌طوری که تجربه و آموزش گذشتهٔ تحلیل‌گر

کمکی در رسیدن به یک نتیجه منطقی نباشد، کار بررسی به طور فزاینده‌ای ناامید کننده است. پروژه سلاح مخفی هیتلر در پینه‌مونده مربوط به موشکهای V-1 و V-2، در اوایل دهه ۱۹۴۰ وضعیت مشابهی را فراهم کرده بود. مفسرین انگلیسی عکسهای هوایی، ماهها از مشاهده سکوی پرتاب عجیبی که زیر ذره‌بینهای خود مشاهده می‌کردند دچار بهت بودند، تا سرانجام معما حل شد. تکرار چنین معماهایی در آینده نیز ادامه خواهد داشت.

شیوه استنتاج مدلل که از آن در قضایای فرضی استفاده می‌شود، آخرین قدم در پرورش و تفسیر اطلاعات خام است. چنانچه استفاده از تخصص، همراه مقداری شانس باشد، باید مفهوم کاملی از ارقام و وقایع ظهور کند. در غیر این صورت استراتژیستی که تنها به یافته‌ها متکی می‌شود، ممکن است در گردابی عمیق گرفتار آید.

برآورد اطلاعاتی

از انبوه اطلاعات خام که با ارزیابی و تفسیر به اطلاعات پرورش یافته تبدیل می‌شوند، برآوردهای کوتاه مدت، میان مدت، ودرازمدت به‌دست می‌آیند که مفاهیم آنها محتملترین راه کارهای دشمن را پیش‌گویی می‌کند، بعضی تهدیدها بقاء ملی کشور یا هم‌پیمانان را در معرض خطر قرار می‌دهند و برخی دیگر فقط علایقی که تقدم کمتری دارند را مورد تجاوز قرار می‌دهند.

پیش‌گویی نیات طرف متخاصم ــ که هدف اصلی از تهیه برآورد می‌باشد ــ به متخصص اطلاعات استراتژیکی شانس موفقیت بیشتری می‌دهد تا به همتای متخصص او در زمینه اطلاعات نظامی. زیرا در زمینه استراتژی معمولاً فرصت بیشتری برای مطالعه وضعیت و رسیدن به نتیجه است. مطالعه‌ای که توانایی‌های دشمن، محدودیتها، آسیب‌پذیری‌های مشخص، زمینه‌های عادتی و نیازهای او را ارزیابی می‌کند. با این همه حرفهٔ تهیه برآورد خطرناک است. شرایط لازم برای تقبل چنین مسئولیتی عبارتند از داشتن اطلاعات جامع در زمینه علوم طبیعی و اجتماعی که عمدتاً از تحصیلات کافی سرچشمه می‌گیرد، آگاهی از روشهای اطلاعاتی، توجه کردن به عادتهای عقلی و خصوصیتهای اخلاقی شخصیتهای قدرتمند و پرنفوذ حکومت خصم، برخورداری از عقل سلیم و قدرت قضاوت کامل که از تجربه‌های ضمن کار به‌دست می‌آید، و نیز تکیه مطلق نکردن بر تعصبات و تجربه‌های فردی؛ زیرا هر برآورد کننده تا اندازه‌ای بنا به شرایط، اسیر تجربیات و جهت‌گیری‌های خویش می‌باشد.

از طرف دیگر، برآورد کننده هم، چون دیگر انسانها، گاه دستخوش احساسات می‌شود. بعضی از آنان مایلند که از محصول کار خود حتی مدتها بعد از اینکه درایت و احتیاط ایجاب می‌کند که آنها را بایگانی و فراموش کنند به دفاع خود ادامه می‌دهند به‌طور مثال، اصرار در فروش «بزرگ جلوه دادن تهدید»، در حالی که تمام شواهد امکان چنین تهدیدی را رد می‌کند و چنین برآوردی می‌تواند منجر به بی‌اعتباری جامعه اطلاعاتی و مشتریان فریب خورده آن شود. راه مقابله با چنین پیشامدی که احتمالاً کشف آن مشکل و اثبات آن حتی سخت‌تر است، تجزیه و تحلیل همزمان دانسته‌های پرورش نیافته است که چند نفر یا چند سازمان رقیب، علی‌رغم تلاش تکراری و هزینهٔ اضافی مأمور آن شوند. با این همه باید استراتژیست‌ها تشخیص دهند که بهترین برآوردگران نیز امکان خطا دارند. بنابراین باید راه‌حلهایی را برگزید که حتی در صورت خطا بودن پیش‌گویی، بتوان به‌کاربست و با موقعیتهای جدید وفق داد.

صرف‌نظر از شیوه به کار رفته و مهارت جمع‌آوری کنندگان، چنانچه در تحویل محصول در زمان مناسب، و به استفاده کنندهٔ درست، موفق نباشیم، تمام تلاش رنج‌آور می‌تواند بی‌نتیجه باشد. بنابراین، گاه مجبوریم که مطالعات بسیار مهمی را به سرعت و تحت فشار زیاد انجام دهیم و تحقیق و تتبع علمی را فدای سرعت کنیم. خوشبختانه، چنانچه عوامل مؤثر کمی آینده‌نگر باشند و تحلیل‌گران اطلاعاتی نیز وظایف اصولی خود را به‌موقع انجام دهند، این‌گونه گذشتهای ناخواسته را می‌توان به‌حداقل ممکن تقلیل داد.

حفاظت اطلاعات استراتژیکی

حفاظت اطلاعات، مانند اطلاعات، جریان ارزیابی تهدید را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ابتدا به تعریف حفاظت اطلاعات می‌پردازیم. حفاظت اطلاعات به معنی خنثی‌سازی فعالیتهای اطلاعاتی و جاسوسی دولتهای بیگانه است که علیه ما صورت می‌گیرد. حفاظت اطلاعات توانایی دشمن را در استفاده مؤثر از قدرتش تضعیف می‌کند، مخاطرات را تقلیل می‌دهد و از غافلگیر شدن محافظت می‌نماید. همچنین مقابله‌ای است با تهدیدات داخلی که به‌شکل براندازی و خرابکاری صورت می‌گیرد.

فعالیتهای حفاظت اطلاعاتی به‌طور معمول دو نیاز را برآورده می‌نمایند: حفاظت فیزیکی و حراست از اسرار ملی. ابزار کار شامل مجموعه‌ای وسیع از برنامه‌های عامل و غیر عامل است: طراحی برای پوشش و فریب‌دادن، اجرای جنگهای الکترونیکی

و ضد الکترونیکی، ایجاد محدودیت در مسافرت خارجیان، کنترل عبور و مرور غیر نظامیان، شناسایی و تحقیقات سیاسی، ایجاد روشی خاص برای دسترسی بعضی از اطلاعات حساس و طبقه‌بندی شده، بالاخره حفاظت از تأسیسات صنعتی. جوامع بسته از نظر حفاظت اطلاعات برتری دارند، به این دلیل که ماشین حکومتی آنان در تمام جنبه‌های زندگی ملی نفوذ دارد. کمونیستهای چین خصوصاً در این زمینه استادند و با وجود استفاده از تمام تمهیدات، اطلاعات مهم به مقدار کم از مرز چین به خارج تراوش می‌کند. اما در ایالات متحده، مطرح شدن مسائل امنیت ملی در رسانه‌های گروهی و بی‌تفاوتی در اعمال محدودیت به منظور افزایش امنیت مخابراتی و پذیرفتن شیوه‌ای از زندگی ملی که کار جاسوسان خارجی را آسان می‌کند، حفاظت را همواره در معرض آسیب قرار می‌دهد. جریمه‌ای که ایالات متحده بابت برخورداری از این تجملات می‌پردازد این است که کنترل، پوشش، و حفاظت اطلاعاتیش نفوذپذیرتر از سایر قدرتهای طراز اول جهان است و می‌توان پذیرفت که شرایط محیطی دوابرقدرت برای تدوین مقاصد استراتژیکی با یکدیگر مغایرت دارد.

نتیجه

به طور کلی برداشتن هر قدم در جریان ارزیابی تهدید گذر از مسیر لغزنده‌ای است که مصائب و سدهای زیادی را همراه خود دارد. کمیت و کیفیت و موقع شناسی مورد نیاز در اطلاعات استراتژیکی فشاری است دایمی و خطیر بر تصمیم‌گیرندگانی که، در بهترین حالات، مجبورند با پارچه‌ای پر از سوراخ به‌کار ادامه دهند و در بدترین شرایط با سوراخهایی که فقط حاشیه‌های باریکی از پارچه در اطرافشان است و پی‌بردن به تفاوت آنها هم چندان آسان نیست روبه‌رو هستند.*

* منظور نویسنده از سوراخهای پارچه، مجهولاتی است که در مسائل استراتژیکی وجود دارد و او این‌گونه مجهولات را به سوراخ تشبیه کرده است ــ م.

۳. ماهیت استراتژی

استراتژی نقشه عملیاتی است که برای دستیابی به یک نتیجه نهایی طراحی شده است: نیتی خاص که تدابیری برای اجرای آن اندیشیده‌اند. از کتاب استراتژی نظامی اثر دریادار جی.سی.وایلی

استراتژی تعاریف متعددی دارد. افراد عامی آن را از پیش‌پا افتاده‌ترین کلماتی می‌دانند که تعبیرهای متعددی از آن می‌شود. حتی تعریف تخصصی فوق نیز کمبودهایی دارد، زیرا که در آن از استراتژی ضرورتاً به عنوان یک موضوع عملیاتی نام برده می‌شود. استراتژی در حقیقت از دو سطح آمیخته باهم و در عین حال مشخص، تشکیل شده است: یکی تخیلی و دیگری عینی. آنکه تخیلی است به عهده فلاسفه و نظریه‌پردازان استراتژی است، و سطح عینی، به طراحان عمل‌کننده مربوط می‌گردد.

وجوه تمایز بین استراتژی ملی، استراتژی بزرگ و استراتژی نظامی

در گذشته کلمه استراتژی به «فن و هنر سرداری» اتلاق می‌گردید، لیکن امروزه مفاهیم بسیار وسیعتری را دربر می‌گیرد. استراتژی دیگر در قلمرو انحصاری نظامیان نیست و تنها به هدایت عملیات مسلحانه ختم نمی‌شود. در حال حاضر اشخاص غیر نظامی نیز، مانند نظامیان، موضوعات استراتژیکی را در سطح ملی دنبال می‌کنند.

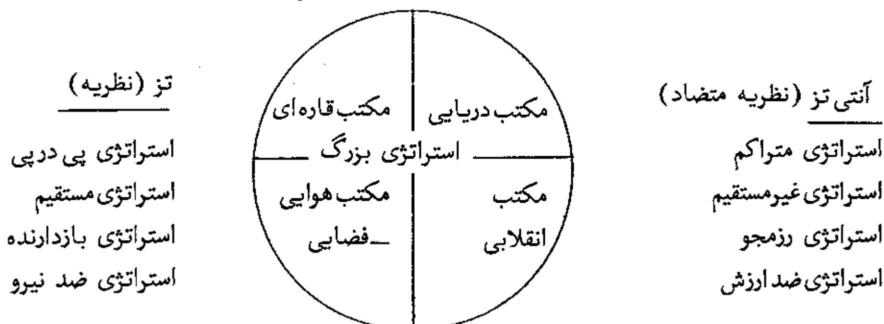
استراتژی ملی در دوران صلح و جنگ، برای دستیابی به علایق و مقاصد ملی، تمام‌نیروهای ملت را باهم ترکیب می‌کند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد. در چهارچوب استراتژی ملی؛ استراتژی کلی سیاسی، که به مسائل سیاست بین‌المللی و داخلی ارتباط پیدا می‌کند؛ استراتژی اقتصادی، که بازتاب خارجی و داخلی دارد و بالاخره استراتژی

نظامی ملّی، همراه با استراتژی های گوناگون دیگر وجود دارند. هر یک از این عناصر یا تأثیر مستقیم و فوری بر امنیت ملی دارند یا آن را به‌طور محدود تحت تأثیر قرار می دهند.

مطالب این بخش عمدتاً به استراتژی هایی که مربوط به امنیت ملی است و آثار مستقیمی بر آن دارند، اختصاص یافته است. و بالاخره در مجموع «استراتژی بزرگ» تکوین می یابد که عبارت است از فن و علمی که قدرت ملی را تحت تمام شرایط، به منظور کنترل طرف مقابل به اندازه و طریق مورد نظر با به‌کاربردن تهدید، نیروهای مسلح، فشار غیر مستقیم، سیاست، طفره و گریز و سایر ابزارهای قابل تصور بسیج می کند و بدین‌وسیله علایق و مقاصد امنیت ملی را برآورده می سازد.

استراتژی نظامی و استراتژی بزرگ با یکدیگر ارتباطی درونی دارند، اما به‌هیچ عنوان مترادف و هم‌معنی نیستند. استراتژی نظامی از به کار بردن قدرت فیزیکی یا تهدید به آن صحبت می کند. این استراتژی در جستجوی دستیابی به پیروزی با استفاده از نیروهای مسلح است. استراتژی بزرگ، در صورت موفقیت، نیاز به هر گونه اعمال قدرتی را کاهش می دهد.

نمودار ۲ ــ برخوردهای استراتژیکی



مهمتر اینکه، با دید وسیعتری به پیروزی می‌نگرد و آن را در صلحی پایدار جستجو می کند. استراتژی نظامی اصولاً در قلمرو صلاحیت سرداران و امراست و استراتژی بزرگ کلاً در حیطهٔ صلاحیت سیاستمداران. استراتژی نظامی تنها یکی از ارکان استراتژی بزرگ است و توسط آن کنترل می‌شود.

استراتژی بزرگ که تدابیر ظریفی چون غلو، مذاکره، رفتار موذیانه اقتصادی و جنگهای روانی را دربر می گیرد، این عقیدهٔ پوچ و متداول از زمان کلاس ویتز را که استراتژی بهره برداری از درگیری جهت دستیابی به مقاصد جنگی است[1]، مردود

می‌داند. برخلاف ایده مزبور استراتژی بزرگ به این عقیده لیدل هارت می‌پیوندد که: هدف غایی رزمجویی و اصرار به جنگ نیست، بلکه دستیابی به چنان وضعیت استراتژیکی برتری است که حتی اگر از وضعیت مزبور هم نتیجه‌ای به دست نیاید، ادامه آن با جنگ مطمئناً به نتیجه بیانجامد.[۲]

بدیهی است که این عقیده نیز تازگی ندارد، زیرا سن‌تزو آن را تشخیص داده و چنین بیان کرده است: «مطیع کردن دشمن بدون جنگیدن، بالاترین درجه مهارت است.[۳]»

برخوردهای بنیانی استراتژی

استراتژیست‌ها در چارچوب پارامترهایی که اهداف لازم‌الاجرا تعیین کرده‌اند و با به کارگیری ابزارهای موجود و تهدیدات مؤثر در چگونگی وضعیت، می‌توانند از زوایای متعدد و متفاوتی به مشکلات فلسفی و عملی حمله برند.

استراتژی پی‌درپی و استراتژی متراکم

دریادار جی.سی.وایلی در کتاب کوچک خود به نام استراتژی نظامی دو نوع استراتژی ابتدایی، و شاید غیر قابل کم و کاست را یافته که آنها را به ترتیب استراتژی «پی در پی» و استراتژی «متراکم» نامیده است.[۴]

استراتژی‌های پی‌درپی را، به‌طوری که او بیان می‌کند، قدمهای پی‌درپی و مرتب تشکیل می‌دهد که هریک بعد از قدم قبلی محتمل‌الوقوع بوده و در نهایت به مقصود نهایی منتهی می‌گردند. تلاش در جهت تضعیف روحیه دشمن، منزوی کردن و محروم ساختن او از داشتن هم‌پیمان، جلوگیری از تدارک او از خارج و انهدام خطوط مواصلاتی داخلی دشمن قبل از حمله به سرزمین او نمونه‌هایی از استراتژی پی‌درپی هستند.

برعکس، استراتژی متراکم مجموعه‌ای از قدمهای منفرد و تصاعدی است که نهایتاً نتایج خردکننده‌ای برای دشمن دربر خواهند داشت. بمباران استراتژیکی و عملیات دریایی علیه کشتیرانی دشمن مثالهای بارزی از استراتژی متراکم هستند. شوروی با به کارگیری تکنیکهای استراتژی متراکم به شکل متفاوتی در دهه ۱۹۴۰، نه کشور را یکی پس از دیگری پشت پرده آهنین محبوس کرد. از دست دادن فقط یک کشور جهان آزاد را آشفته نمی‌کند و از این رو کسی در مقابل شوروی نایستاد، اما غرب وقتی به خود

آمد که کرملین اروپای شرقی را تحت تسلط داشت.

استراتژی های پی در پی و متراکم به هیچ عنوان با یکدیگر ناسازگار نیستند و معمولاً یکدیگر را تقویت می کنند. در تأیید و تشریح این پیوند درونی، دریادار وایلی معتقد است که ایالات متحده در جنگ جهانی دوم، به‌طور هم‌زمان و در عین حال مجزا هر دو استراتژی را علیه ژاپن اجرا کرد:

ما عملیات نظامی را با استفاده از استراتژی پی در پی اجرا کردیم و در عرض اقیانوس کبیر به طرف سواحل آسیا و نهایتاً سواحل امپراطوری ژاپن پیش رفتیم. اما کاملاً جدا از استراتژی پی در پی، استراتژی متراکم را نیز با نشانه‌گیری دقیق بر اقتصاد ژاپن، از طریق بمباران هوایی و دریایی خطوط مواصلاتی پشت جبهه، به کار بستیم. هرچند این دو تدبیر به‌طور همزمان و مطابق برنامه پیش رفتند، اما اجرای هریک لزوماً مستقل از دیگری بود.[5]

استراتژی مستقیم و استراتژی غیر مستقیم

ژنرال بوفر استراتژی را از نظر مزایای متفاوت دیگری مورد بررسی قرار داده است و خوانندگان را با راه کارهای جایگزینی که در ترکیبهای مختلف در استراتژی های مستقیم و غیرمستقیم وجود دارند، آشنا ساخته است:

بازی استراتژی را، مانند موزیک، می‌توان در قالب دو کلید اصلی و فرعی نواخت. کلید اصلی استراتژی مستقیم است که قدرت در آن عامل اصلی و ضروری شمرده می‌شود. کلید فرعی نیز استراتژی غیر مستقیم است که در آن قدرت در حاشیه قرار می گیرد و جای خود را به عملیات روانی و طرحهای دیگر می دهد. طبیعی است که در هر استراتژی امکان استفاده از این دو کلید، به مقیاسهای متفاوت، وجود دارد که مقیاسهای متفاوت نمونه‌های مختلفی به بار می‌آورد...[6]

او سپس نظریات خود را با این فکر تقویت می کند که با وجود تفاوت میان استراتژی‌های مستقیم و غیرمستقیم، این دو هدف مشترکی دارند. او این هدف مشترک را شکستن یا تغییر دادن اراده دشمن معرفی می کند:

در این دو استراتژی از همان شیوه‌هایی استفاده می‌شود که اساسشان تلاش در جهت دستیابی به آزادی عمل است. هر استراتژی ترکیب ویژه‌ای از روشها است که یا به سبب تناسب با منابع موجود خودی و یا به سبب تناسب آنها برای حمله به آسیب‌پذیری‌های مطلوب دشمن، انتخاب شده‌اند. گزینش بهترین روشها به صورت

فوق، شاید مهمترین نقش را در استراتژی به عهده دارد تنوع انتخاب بسیار زیاد است و از پیشنهاد دادن تا انهدام فیزیکی را شامل می‌شود. اما استراتژی است که مقابله با وضعیتهای متفاوت را ممکن می‌سازد و اغلب طرف ضعیف‌تر را پیروز می‌نماید.[۷]

استفاده از قدرت فیزیکی به صورت ظالمانه، به‌طور مستقیم و ویرانگر، از زمانی که قابیل هابیل را به قتل رساند، بر تفکرات استراتژیکی تسلط داشته است. تنها تعداد کمی از پیشروان استراتژی مانند اسکندر، ماکیاولی، لنین، لیدل‌هارت، و مائو راههای نوینی را به جای استفادهٔ خشک و بی‌رحمانه از قدرت اندیشیده‌اند.

استراتژی بازدارنده و استراتژی رزمجو

گروه سومی از برخوردهای بنیانی نیز وجود دارند که استراتژی بازدارنده را با استراتژی رزمجو هماهنگ می‌کنند. استراتژی بازدارنده به منظور ممانعت یا محدود کردن قلمرو جنگ طرح‌ریزی می‌شود و استراتژی رزمجو، چنانچه جنگ آغاز شود، جهت اجرا و هدایت آن به‌وجود می‌آید.

از ۱۹۴۵، بعضی از بهترین متفکران جهان به مسائل مربوط به بازدارندگی جنگ عمومی هسته‌ای پرداخته‌اند. ثمرهٔ این تلاشها در بخشهای ششم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم این کتاب بررسی شده است. تعداد بسیار کمتری از متفکران بزرگ به مسائل مربوط به بازدارندگی مخاصمات محدود و کوچک توجه کرده‌اند. بعضی از مقامات معتقدند که جلوگیری از وقوع جنگهای انقلابی احتمالاً غیرممکن است. مبارزان انقلابی از بدو شروع می‌دانند که تعدادشان کمتر و سلاحشان محدودتر است و با این همه آماده‌اند که عواقب آن را بپذیرند. تعداد دیگری از متفکران خوشبین‌تر هستند. آنان معتقدند که عاقبت، استراتژیست‌های نسلهای آینده، مسئله را به طریق مؤثری حل خواهند کرد. در عین حال تا زمانی که استراتژی جنگ صفرِ*حقیقی رواج نیابد (که بدون همکاری طرف مخالف کار آسانی نیست) استراتژی‌های رزمجو مرسوم و متداول باقی خواهند ماند.

* جنگ صفر(Zero War) حالتی است که خلع سلاح عمومی یا موازنه بازدارندگی به‌طور کامل عملی شده باشد—م.

استراتژی ضد نیرو و استراتژی ضد ارزش

تضاد شدید عقاید، منجر به ایجاد دو استراتژی تخصصی شده است که زمینه استفادهٔ آنها به طور عمده جنگ عمومی هسته‌ای است. این دو عبارتند از استراتژی ضد نیرو و استراتژی ضد ارزش.

یک گروه به هدف‌گیری ضد ارزش (که گاهی «ضد شهر» نیز نامیده می‌شود) علاقه‌مندند، که طی آن از هدف‌گیری‌ها و بمبارانهایی که تصور می‌رود برای مردم غیر نظامی و مراکز تولیدی دشمن تهدیدی غیر قابل قبول باشد، استفاده می‌شود. منظور ایجاد یک «موازنه وحشت» با ثبات است که در نتیجه آن هرگونه نیاز و علاقه به یک جنگ هسته‌ای مرتفع گردد.

مخالفان شکاک معتقدند که با وجود تمام این تلاشها ممکن است بازدارندگی در عمل دچار شکست شود. از این رو به آنان استراتژی ضد نیرو را که به منظور خلع سلاح دشمن طراحی شده است رواج می‌دهند. عملیات ممانعتی و عملیات «پیش دستی» برای به‌دست گرفتن ابتکار عمل راه کارهای پیشنهادی این استراتژی است که همراه با آنها اتخاذ تدابیری که صدمات و خرابی‌ها را محدود کنند، نیز توصیه می‌شود.

اتخاذ استراتژی ضد نیرو و ضد ارزش به صورت صِرف احتمالاً غیر عملی خواهد بود، هرچند که پیروان متعصب هریک از این دو، این نظر را مردود می‌شمارند. در نتیجه، تدابیر مصالحه‌جویانه و متعادلتری نیز توسعه یافته است. در میان آنها انواعی از استراتژی‌های ضد نیرو را می‌توان یافت که از صدمه زدن هم زمان به هدفهای ضد ارزشی مجاور هدف اصلی خودداری می‌کنند و تدابیر دیگری نیز صدمه زدن مقارن را به اینگونه هدفها، یک پاداش اضافی قلمداد می‌کنند. آمریکا و شوروی در زمینه دو استراتژی ضد نیرو و ضد ارزش به نسبتهای متفاوتی سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

مکاتب ابتدایی تفکر استراتژیکی

در حوزه وسیع استراتژی‌های پی درپی و متراکم، مستقیم و غیرمستقیم که تمایل به بازدارندگی به جنگ مسلحانه یا انواع مناقشات دارند، سه مکتب متعارفی از تفکرات نظامی متعارفی با یکدیگر برخورد می‌کنند:

مکتب قاره‌ای، مکتب دریایی و مکتب هوایی ــ فضایی. این سه مکتب از برخی جهات باهم مشابه‌اند. به‌طور مثال هر سه آنها، در نهایت متکی به پایگاههای زمینی هستند. با این همه پیروان هریک از آنها برحسب عادت فکر خود را بر مبنای تفاوت

محیط جغرافیایی تمرکز می‌دهند و در نتیجه به طرق کاملاً متفاوتی با مسائل استراتژیکی برخورد می‌کنند. نوشته‌های خلاصه شده زیر به‌طور عمده تفاوتها را به صورت بسیار ساده‌ای بیان می‌کنند.

مکتب قاره‌ای

پیروان قدرت سرزمینی (قاره‌ای) از اعقاب بلافصل کلاس‌ویتز، سعی دارند که کره زمین را به جبهه‌های مختلفی تقسیم کنند. آنان به این عقیده پای‌بند و متکی هستند که هدف غایی از جنگ، انهدام ارتشهای دشمن است. علت وجودی نیروهای دریایی و هوایی اصولاً حمل و نقل سربازان به صحنه‌های عملیات و پشتیبانی از آنها پس از ورود به میدان جنگ می‌باشد. قدرت سرزمینی نتیجه‌ای را که به کنترل دایمی منتهی می‌شود، در صورت لزوم با اشغال فیزیکی سرزمین دشمن، به وی تحمیل می‌کند.

مکتب دریایی

نظریهٔ فوق برای پیروان مکتب دریایی نامأنوس می‌باشد. آنان معتقدند که از طریق دریاها که بر تمام نقاط جهان دسترسی دارند و قاره‌ها فقط مسیرهای آنان را کانال‌بندی کرده است. آنان تعلیمات ماهان و کوربت* را ترجیح می‌دهند و معتقدند که با تسلط بر دریاهای هفتگانه از حق تصمیم‌گیری برای سواحل برخوردارمی‌شوند. هدف، تسلط بر خطوط حساس مواصلات دریایی و گلوگاههایی است که بر حرکت نیروهای شناور نظارت دارند و در این صورت است که سرزمینهای زیادی با فشار غیرمستقیم، از جمله محاصره دریایی یا به‌کار بردن قدرت تحت استیلا در می‌آیند.

مکتب فضایی ــ هوایی

مکتب استراتژیکی فضایی ــ هوایی که توسط دوهه پایه‌ریزی شد، اینک پیروان بسیار دارد**. اساس اعتقاد آنان این است که اولاً: قدرت هوایی بدون کمک دیگران می‌تواند نقشی تعیین‌کننده داشته باشد. ثانیاً: چنانچه قدرت هوایی آزاد گذارده شود، می‌تواند جنگهای دراز مدت را منسوخ کند و ثالثاً: کنترل آسمانها و انهدام قدرت بالقوهٔ

* Corbett

** زیردریایی‌های اتمی حامل موشکهای بالستیکی حداقل همان‌قدر که به مکتب دریایی مربوط می‌شوند، به مکتب فضایی نیز ارتباط می‌یابند.

ماشین جنگی دشمن، به‌ویژه مراکز جمعیت و پایگاههای صنعتی آن، از وظایف اصلی نیروهای هوایی و موشکی است و پشتیبانی هوایی از نیروهای زمینی منحصراً جزء وظایف فرعی به شمار می‌آید.

مکتب انقلابی

مکتب فکری چهارمی وجود دارد که از نظر خصوصیات در گروه جنگهای غیرمتعارف قرار می‌گیرد و در گذشته‌ای نه‌چندان دور سربرافراشته است. این مکتب را اشخاصی چون مارکس، لنین، مائو، هوشه‌مینه، چه‌گوارا و جیاپ به‌تفصیل تشریح کرده‌اند و آموزش داده‌اند. جنگ انقلابی اصولاً سیاسی، اجتماعی و روانی است، در حالی که مکتبهای قاره‌ای، دریایی و فضایی—هوایی اساس نظامی دارند. این مکتب استراتژی‌های مستقیم و متراکم را بر استراتژی پی‌درپی ترجیح می‌دهد و به کار می‌بندد. انقلابها به ندرت مولد نبردهای بزرگ مورد تصور کلاس‌ویتز هستند. نبردهای دین بین فو و عملیات تعرضی ژنرال جیاپ به نام تت* در ۱۹۶۸ و حمله هانوی به ویتنام جنوبی در ۱۹۷۲ از موارد استثنایی هستند که قاعده کلی را ثابت می‌کنند: سرزمینها اهمیت چندانی ندارند. صحنه اصلی نبرد در مغز انسانهاست.

نیاز به یک مکتب جامع

دریادار وایلی تصریح می‌کند که هر چهار مکتب تفکر استراتژیکی معاصر فاقد کارآیی کافی هستند، و درست می‌گوید[۸]. استراتژی بزرگ مورد توجه هیچ یک از سه استراتژی نظامی قاره‌ای، دریایی و فضایی—هوایی نیست. مکتب انقلابی به آن نزدیکتر است، اما این نزدیکی فقط در یک چهارچوب تخصصی واقعیت می‌یابد. در حال حاضر نیاز به نوعی تشریک مساعی وجود دارد که اساتید فن کلیه نیروهای ملی را با شکلهای متنوع آن به کار گیرند و مراکز ثقل استراتژیکی را جابه‌جا کنند و بدین ترتیب امور امنیت ملی را در جهت دستیابی به بهترین موقعیت تحت تأثیر قرار دهند. برای هر کشوری واجب است که قبل از دشمن به قله تفکر و تعقل صعود کند.

* Tet

راه کارهای استراتژیکی قابل گزینش

ترکیبهای بی‌شمار استراتژیکی را در قالب علایق، مقاصد، نظریه‌ها، تدابیر و مکاتب فکری می‌توان تصور کرد. نمونه‌هایی از تنوع گزینشهای استراتژیکی که برای تأکید بر تفاوتها و واکنشها به صورت دوبه‌دو نوشته شده‌اند، در ذیل آمده است:

جنگ تعرضی (آفندی) یا جنگ تدافعی (پدافندی)
جنگ پیش دستی یا حمله دوم تلافی جویانه
انتقام گیری گسترده یا واکنش انعطاف‌پذیر
نیروهای آماده و در دسترس یا بسیج سریع همگانی
جنگ منطقه‌ای یا جنگ جهانی
حمله رعد آسا یا جنگ فرسایشی
نبرد مسلحانه یا براندازی
مقاومت غیر عامل (منفی) یا واکنش عامل (مثبت)
انزواگرایی یا امنیت دسته‌جمعی
ضد نیرو یا ضد ارزش
کنترل تصاعد جنگ یا حمله بدون ملاحظه
ایجاد مناطق نفوذ یا مقابله جهانی

از آن رو که ایالات متحده از رقیبان طراز اول کسب قدرت جهانی است، همزمان از استراتژی‌های منطقه‌ای و جهانی با تردستی ماهرانه‌ای بهره‌برداری می‌کند. این کشور دارای سه استراتژی مجزا برای اروپا، خاورمیانه، آسیای خاوری وشرق اقیانوس کبیر است و برای جنگ جهانی هسته‌ای نیز دارای استراتژی چهارمی می‌باشد. هریک از این استراتژی‌ها از ترکیبی متناسب با شرایط ویژه خود برخوردار هستند. سایر کشورها استراتژی‌های خود را با توجه به نیازها و وضعیتهای خاص خود تدوین می‌کنند. سوئد، منزوی و دورافتاده، با بی‌طرف ماندن در دو جنگ جهانی، در قمار بزرگی پیروز شد، زیرا هیچ‌کس نیازی به سرزمین آن نداشت. بلژیک جنگ‌زده، که یک کشور معبر بود، تا آن حد خوشبخت نبود. اسرائیل در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ بر استراتژی حمله نخستین سرمایه‌گذاری کرد که از خصوصیات آن بسیج همگانی سریع و پایان بخشیدن فوری به مخاصمات با اعراب بود. برای ملتی که از نیروهای منظم آماده به تعداد زیاد برخوردار نبود و تحمل جنگهای طولانی و فرسایشی را نداشت، این فرمول نتیجه خوبی داد، اما اگر اعراب هوشیارتر می‌بودند و سازمان‌دهی بهتر می‌داشتند، این ترکیب آنقدرها هم

کارساز نبود.

طراحی هر استراتژی باید چنان باشد که نیازهای ویژه‌ای را برآورد. فرانسویان در سال ۱۹۴۰، زمانی که سعی کردند با همان روشهای جنگ اول جهانی با آلمانی‌ها مقابله کنند، این مهم را درنظر نگرفتند. استراتژی‌ها را نمی‌توان دربست از یک دوران به دوران دیگری، بدون انجام یک برآورد بسیار دقیق از وضعیت و تغییراتی که در طول زمان روی می‌دهد، انتقال داد و به مرحله اجرا گذارد. به همین ترتیب نمی‌توان استراتژی‌ها را از یک مکان به مکان دیگری پیوند زد، مگر آنکه وضعیتهای هر دو محل به یکدیگر مربوط باشند. بسیاری از کارهایی که آمریکا در ویتنام انجام داد، به‌طور مثال در اروپا عملی نخواهد بود.

در مجموع، استراتژی، علم و فن گزینش درست از منابع متنوع است. واکنشهایی که برای یک رهبر یا یک کشور صحیح به‌نظر می‌رسد، ممکن است برای دیگران کاملاً نامناسب باشد. تصور اینکه اشخاص رُک‌گویی نظیر هاری. ترومن یا تدی روزولت استراتژی‌های غیرمستقیم، گمراه‌کننده یا منفی را انتخاب کنند، به همان اندازه مشکل است که تصور کنیم استالین استراتژی مستقیمی را انتخاب خواهد کرد. آمریکایی‌های آتشی مزاج از استراتژی جنگهای طولانی، که به‌نظر می‌رسد باب‌طبع شرقی‌های صبور است، متنفر و بیمناکند.

سر رابرت تامپسون، به‌عنوان یک ناظر بی‌طرف، این مطلب را در قالب چند نکته مناسب، در ارتباط با ویتنام مورد توجه قرار می‌دهد:

> ضعفهایی که در شخصیت آمریکاییان وجود دارد، نقش خود را ایفاء می‌کند. بزرگترین ضعف فقدان صبر و حوصله بوده و هست که بیش از هر عامل دیگری همراه با عصبانیت و خشمی که خواه‌ناخواه به‌دنبال دارد، میل به نتیجه‌گیری سریع را موجب می‌شود. در جنگ علیه مردمی که در برابر اعمال قدرت و فشار واکسینه شده‌اند و مصونیت دارند، دستیابی به این خواسته بی‌شک غیر ممکن است.[۹]

قیود و محدودیتهای استراتژی

تمام استراتژیست‌ها، بدون در نظر گرفتن اعتقاد فلسفی‌شان، اسیر قیود سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، جغرافیایی، و تکنولوژیکی بی‌شماری هستند. بعضی از این قیود مانند اراده ملی و افکار جهانی نامحسوس هستند. فرایض انسانی و فتوت همراه با محدودیتهای اخلاقی و حقوقی نیز در این زمینه نقش خود را بازی می‌کنند. قوانین

مرسوم قواعدی بسیار روشن و قاطع را برای جنگ توصیه کرده‌اند، لیکن این قواعد گاه تحت تأثیر عواملی دیگر خنثی شده یا اصولاً لغو گردیده‌اند. مثلاً آنچه را «اصل ضرورت نظامی» می‌نامند، طالب حقی‌است که بتواند برای شکست یا تغییر در عزم دشمن، با صرف حداقل زمان، جان و مال فشارهای لازم را بر دشمن وارد آورد.

بسیاری از متخصصان استراتژی بزرگ مجبورند با موهومات و سنتهای ملی نیز به ستیز برخیزند. همان‌طور که نمونه‌های زیر عرضه می‌دارند، این گونه سنتها در ایالات متحده موانع بزرگی را به‌وجود می‌آورند:

هرگز ضربه اول را نزنید؛
عادلانه و با پیروی از اصول بجنگید؛
از ضعیف حمایت کنید؛
از پیمانها و اتحادهای مخفی بپرهیزید؛
تمام تصمیمهای مهم استراتژیکی را برای تصویب عموم به آراء بگذارید؛
از ایدهٔ داشتن حداقل نیرو در زمان صلح و بسیج همگانی در آغاز جنگ جانبداری کنید.

کلیه سنتهای فوق هریک زمانی نقض شده‌اند، لیکن هر بار که چنین اتفاقی افتاده، تقریباً بدون استثناء تشنجی حاکی از بیداری وجدان ملی را همراه‌داشته‌است.

طیف جنگ با ایجاد طیفی از مسائل، استراتژی‌ها را مشروط و مقید می‌کند. این طیف جنگ عمومی هسته‌ای، جنگ محدود ــ با سلاحهای هسته‌ای یا بدون آنها ــ و نیز تعداد متنوعی از مخاصمات خفیف، مانند شورشها و قیامها و جنگ سرد را شامل می‌شود. بررسی علل آنها، ویژگیها، و مسائل پایانی مربوط به هر گروه از این جنگها از بسیاری جهات منحصر به فرد است. رهبران قدرتهای بزرگ جهانی، به‌خصوص ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، باید به تمام این ویژگی‌ها آگاه باشند و برحسب مورد عمل کنند زیرا استراتژی‌هایی که در شرایط خاص کارآیی خوبی دارند، لزوماً دروضعیتهای دیگر همان ثمره را نخواهند داشت.

نقش فرضیات

در اینجا به بررسی اجمالی فرضیات خوب یا بد که زمینه‌ساز تصمیم‌گیری‌های استراتژیکی‌اند و هر یک از آنها می‌توانند بذر پیروزی یا شکست را بپاشند، می‌پردازیم.

بعضی خواسته اندیشان* راغب‌اند که در مواقع بحرانی مسائل را نادیده انگارند. استراتژیست‌های بدبین هم بدون دلیل با فرض وضعیت در بدترین شرایط، هزینه‌های سرسام‌آوری را موجب می‌شوند. این دو روش برخورد که به‌طور کامل متضادند و در دو قطب مقابل هم قرار دارند، اتخاذ استراتژی‌های کاملاً متفاوتی را ایجاب می‌کنند.

پانزده فرض متضادی که در پی می‌آید، بیانگر تنوع عقایدی است که زمینه‌ساز بحثهای استراتژیکی معاصر در ایالات متحده هستند:

۱. استفاده از نیرو، به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی، منسوخ (است ــ نیست)؛

۲. ایالات متحده نیاز (دارد ــ ندارد) که قدرت اول باشد؛

۳. نیازهای داخلی (باید ــ نباید) بر احتیاجات دفاعی تقدم یابند؛

۴. تشنج‌زدایی حاکی از نیت خوب شوروی (است ــ نیست)؛

۵. جدایی چین و شوروی دایمی (است ــ نیست)؛

۶. برتری هسته‌ای ایالات متحده ضروری (است ــ نیست)؛

۷. جنگ هسته‌ای کنترل شده عملی (است ــ نیست)؛

۸. داشتن هم‌پیمان بر دفاع یک جانبه ملی ترجیح (دارد ــ ندارد)؛

۹. ایالات متحده (باید ــ نباید) پلیس جهانی باشد؛

۱۰. آسیا (باید ــ نباید) استراتژی منطقه‌ای ایالات متحده را تحت تسلط خود قرار دهد؛

۱۱. ایالات متحده (باید ــ نباید) فقط از رژیمهای دموکراتیک حمایت کند؛

۱۲. در یک مبارزه ایدئولوژیکی زمان به نفع ما (است ــ نیست)؛

۱۳. ملاحظه‌های بودجه‌ای (باید ــ نباید) استراتژی را دیکته کند؛

۱۴. نیروهای ذخیره ضروری (هستند ــ نیستند)؛

۱۵. ناوگان‌سطحی، خارج از رده و منسوخ (است ــ نیست).

فرضیات بیشتری که بعضی منطقی و برخی مشکوکند فهرست فوق را کاملتر می‌کنند و چون هریک به‌طریق خاص خود بر استراتژی تأثیر می‌گذارند، یک‌به‌یک باید تحت بررسی و مطالعه دایمی قرار گیرند تا در زمانی که شرایط واقعی و تهدیدات

* Wishfull Thinkers

حقیقی جای فرضیات طرح ریزی شده را می‌گیرند، تخمینها حتی‌المقدور با حقایق انطباق داشته باشند.

هم‌آوردجویی و رقابت استراتژیکی

کلاس ویتز ماهیت استراتژی را به طرز شیوایی خلاصه کرده است. او می‌گوید: «شاهزاده و یا سرداری، که می‌داند چگونه جنگ را مطابق مقاصد و ابزارهایش سازمان دهد، و این کار را نه بیش از حد نیاز و نه کمتر از آن انجام می‌دهد، والاترین سند نبوغ خود را عرضه می‌کند.

اما بپذیریم که در اینجا هیچگونه صحبت و سئوالی از فرمولها و مسائل عملی در میان نیست. مادیات کلاً به‌طور ساده به هم وابسته‌اند. آنچه مشکل است درک و هضم نیروی روانی است که به ایفاء نقش می‌پردازد. (در بالاترین سطوح) استراتژی با سیاست و زمامداری می‌پیوندد و هم‌مرز می‌شود، یا حتی استراتژی خود این دو (سیاست و زمامداری) را تشکیل می‌دهد، و همان‌طور که قبلاً مشاهده کردیم، این دو در چگونگی کارهایی که باید انجام شوند، بیشتر ذی‌نفوذند تا چگونگی اجرا (که تاکتیک محسوب می‌شود). پس بدین ترتیب در استراتژی همه چیز بسیار ساده است، اما در عین سادگی به همان مقدار مشکل است؛ یعنی سهل و ممتنع است.[۱۰]»

۴. اصول استراتژیکی جنگ

کسی که در جنگ بنده‌وار از قواعد پیروی می‌کند،
شکست می‌خورد.

یولیسس اس. گرانت

استراتژیست‌ها و تاکتیسین‌ها، که هر دو در دنیایی غیر عینی و سنجش‌ناپذیر سیر می‌کنند، آگاهانه یا ناآگاهانه توسط اصول جنگ که مجموعه‌ای از ملاحظات اساسی جنگ است و طی قرنها جمع‌آوری شده است، هدایت و راهنمایی می‌شوند.[۱]

منشاء اصول جنگ

ناپلئون اصول جنگ را چنین شرح می‌دهد:

> اصول جنگ چیزهایی است که به کار فرماندهان بزرگی چون اسکندر، هانیبال، سزار، گوستاوس آدولفوس، ترنی، پرنس یوگان، و فردریک کبیر نظم بخشیده و تاریخ ثمره کار آنان را به ما منتقل کرده است. شرح لشکرکشی های آنان، چنانچه به دقت نگاشته شود، رساله کاملی از هنر جنگ خواهد بود و ناگهان اصولی از آن تراوش خواهد کرد که باید در جنگهای آفندی و پدافندی در نظر گرفته شود.[۲]

استراتژیست‌های دوران گذشته، گرچه اصول جنگ را پذیرفتند، اما متأسفانه این اصول را به فهرست منظمی تبدیل نکردند. در نتیجه نظرات هر یک از آنان در معرض تفسیرهای زیادی قرار گرفت و این تفسیرها نیز به نوبه خود، برحسب تعصب شرح حال نویسان، دستخوش گوناگونی شد.

چنین به نظر می‌رسد که تدوین اصول ویژه جنگ از دوره کلاس‌ویتز با پنج توصیه‌ای که او در یک یادداشت برای ولیعهد پروس در سال ۱۸۱۲ نوشت آغاز گردید.

این توصیه‌ها اولین بار به صورت پیوستی در کارهای جمع‌آوری شدهٔ او به نام در بارهٔ جنگ* به چاپ رسیدند. حداقل سه توصیه دیگر به عنوان عناصر در بخش سوم کتاب مزبور پدیدار گردید. از اشخاص دیگری که متعاقباً به این مهّم افزودند، می‌توان مک کایندر، ماهان، فوش، دوهه و لنین را نام برد. ظاهراً جی.اف.سی فولر اولین تهیه‌کننده متن پذیرفته شده‌ای از اصول جنگ بود که آمریکا آن را تأیید کرد، و متن آن ابتدا در سال ۱۹۲۱ در آئین‌نامه آموزش وزارت جنگ این کشور به شماره ۱۰ــ۵ به چاپ رسید.

اصول جنگ، با شکلهای گوناگون، در فهرستهای متفاوت وجود دارند. به‌طور مثال بریتانیایی‌ها ۱۰ اصل را قبول کرده‌اند و روسها هم نیمی از این تعداد را پذیرفته‌اند. (جدول صفحه بعد بیانگر نمونه‌هاست.) به‌علاوه توجه کنید که فهرستهای مورد بحث گاهی نیز دستخوش تغییر می‌شوند. از جمله یکی از این تغییرات زمانی رخ داد که نیروی هوایی ایالات متحده در سال ۱۹۴۷ به صورت یک نیروی جداگانه و مستقل درآمد و نیروی زمینی آمریکا اصل هماهنگی را به اصل وحدت فرماندهی تبدیل کرد، اما خلبانان که استقلال را ارج می‌گذاردند،این تغییر را نپذیرفتند و اصل هماهنگی را حفظ کردند. با این همه اصول زیادی بدون تغییر باقی مانده‌اند و فقط چند نمونه از آنها باهم توازن ندارند که چین کمونیست از یکی از آنها به نام «نابودی» پیروی می‌کند. این اصل در میان اصول پذیرفته شده توسط سایر کشورها به چشم نمی‌خورد.

راهنمای علامتهایی که درفهرست اصول جنگ مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

۱. عناوین مختلف برای یک اصل در [قرار گرفته‌اند؛

۲. * فقط نیروی زمینی آمریکا این اصل را پذیرفته است؛

۳. ** به صورت عنصر بیان شده است، نه اصل.

* Onwar

فهرست اصول جنگ استراتژیکی

اصول و عناوین مختلف آنها	ایالات متحده	انگلستان	اتحاد شوروی	سن‌تسو	کلاس ویتز	فولر
منظور						
هدف		×				
مقصود	×			×	×	×
سمت						
ابتکار عمل						
آفند (تعرض)	×	×		×	×	×
تمرکز قوا		×		×	×	
انبوه	×					×
صرفه‌جویی در قوا	×	×			×	
مانور	×					×
تحرک				×	×	
حرکت						
وحدت فرماندهی	×*					
همکاری	×					
هماهنگی				×		
تأمین	×	×				×
غافلگیری	×	×		×	×**	×
سادگی	×					
انعطاف‌پذیری		×				
آزادی عمل						
سازمان اداری		×				
روحیه		×	×		×*	
بهره‌برداری از موفقیت					×**	
تعقیب						
کمیت			×			
تسلیحات			×			
قدرت فرماندهان			×			
تثبیت وضعیت پشت جبهه			×			

کارآیی اصول جنگ

کارآیی هر یک از اصول جنگ مدتهاست که مورد بحث است. بعضی از مقامات ذیصلاح از جمله لیدل هارت، به ارزش آنها مشکوکند (هرچند که خود او چند اصل را شناسائی کرده است):

> تمایل جدید برای یافتن اصولی است که هر کدام در یک کلمه بیان شوند و سپس برای تشریح هر یک از آنها هزاران کلمه لازم باشد. با این همه، این اصول به قدری مجرد هستند که برای هر کس معنی متفاوتی دارند و ارزش آنها برای هر فرد به چگونگی درک و تصور او از جنگ بستگی پیدا می‌کند. هرچه برای یافتن کلمه‌هایی مجردتر که در عین حال معانی فراگیرتری دارند تلاش کنیم، این کلمه‌ها شباهت بیشتری به سراب می‌یابند که نه قابل دسترس هستند و نه مفید؛ که فقط به صورت یک تمرین فکری مفیدند.[۳]

هیچ یک از این اصول، مانند بعضی قوانین فیزیک، اقتصاد و علوم طبیعی که در برخورد با شرایط معین به نتایج مشخصی منتهی می‌شوند ثابت و غیر قابل تغییر نیستند. همچنین این اصول قواعد واجب‌الاجرایی نیستند که نقض ناچیز آنها موجب کفاره شود؛ و بدیهی است که تمام این اصول مناسب هر وضعیتی نیست و بعضی حتی مغایر به نظر می‌رسند.

با این همه، اصول جنگ را می‌توان به صورت یک لیستِ کنترل و مقایسه عملی در آورد تا معقولانه از آن برای کمک به قضاوت منطقی معماران و ارزیابان تدابیر، نظریه‌ها و طرحهای استراتژیکی استفاده شود. استفاده‌کنندگان باید به سادگی درک کنند که دو وضعیت کاملاً مشابه وجود ندارد و اصول را با چنین درکی و برحسب مورد به کار برند.

در سالهای متمادی گذشته اصول جنگ را به‌طور عمده تاکتیسین‌های نظامی تفسیر می‌کردند و از آن استفاده می‌کردند. متخصصان استراتژی بزرگ نیازمند به تفسیر ویژه‌ای هستند که اهداف و ابزارها را در سطح ملی به یکدیگر ارتباط دهد و به مسائل بسیاری، علاوه بر نیروی مسلح، توجه کند. دوازده اصل انتخاب‌شده برای کار استراتژیکی از میان چندین فهرست متداول خارجی و داخلی تعدیل و استنتاج شده است، که در ذیل مورد بحث و مطالعه قرار می‌گیرد. ترتیب تقدم، به استثناء چهار اصل

اول، دلیل خاصی ندارد.*

۱. منظور (مقصود) ۲. ابتکار عمل ۳. انعطاف‌پذیری ۴. تمرکز ۵. اقتصاد (صرفه‌جویی) ۶. مانور ۷. غافلگیری ۸. بهره‌برداری از موفقیت (یا وضعیت) ۹. تأمین (امنیت) ۱۰. سادگی ۱۱. وحدت ۱۲. روحیه

بررسی و مطالعه هریک از اصول

۱. منظور (مقصود)

اکثر فهرستها با اصل «مقصود» آغاز می‌شوند. اما این کلمه همان‌طور که در بخش یک توضیح داده شد، ممکن است موجب سردرگمی شود و جایگزینی آن با کلمه «منظور» که بر مقاصد سیاسی و اهداف نظامی، هر دو، دلالت ضمنی دارد مقبولتر به نظر می‌رسد.

منظورهای قطعی و قابل حصول تعیین‌کنندهٔ «مأموریت» هستند که برای اجرای آن استراتژی به منزله تدبیر عملیاتی می‌باشد. برای دستیابی مؤثر به منظور، هرگونه طرح‌ریزی باید در جهت نیل به فرجامی واقع‌بینانه باشد. هدفهای فرعی هرگز نباید هدف اصلی را نقض کنند.

منظور غایی غالباً اعمال درجه‌ای از کنترل برطرف مقابل است که با توسل به ابزار فیزیکی، اقتصادی، روانی و سایر وسایل انجام می‌شود. نوع کنترل، مدت، و شدت کنترل آن به‌طور نسبی ممکن است از گرفتن امتیازات کم‌اهمیت آغاز شود و به تسلیم بی‌قید و شرط یا نابودی کامل ختم گردد. در جنگ، زمانی که احساسات جایگزین منطق می‌گردند، منظورهای اعلام شده در دوران صلح در معرض تغییر قرار می‌گیرند. استراتژیست‌ها باید آمادگی ضمنی برای تطبیق با شرایطِ جدید را داشته‌باشند.**

۲. ابتکار عمل

عملیات آفندی، مؤثرترین راه در کسب و نگهداری ابتکار عمل است و همراه با آن، برخورداری از آزادی عمل لازم، برای تعقیب منظورهای تعین‌شده می‌آید. این

* اصول ۱۲گانه مزبور گرچه شبیه اصول جنگ تاکتیکی است، اما کاربرد جامعتر استراتژیکی دارد و عناوین بعضی از آنها کلی‌تر و جامعتر درج شده است ــ م.

** توجه شود که نویسنده خود، در طول این کتاب اکثراً از کلمه «مقصود و مقاصد» به جای «منظور و منظورها» استفاده کرده که به همین صورت نیز ترجمه شده است ــ م.

عملیات مجری را قادر می‌سازند که دشمن را در مکان و زمان مورد نظر و به شیوه مطلوب خود درگیر نماید. استراتژی پدافندی باید فقط به‌عنوان مصالح موقتی اتخاذ شود و باید در انتظار حصول به ابتکار عمل یا دستیابی مجدد به آن بود.

استراتژی بزرگ برای تعرض عقلی* نیز، همانند تعرض فیزیکی (عملیات جنگی)، ارزش قایل است. در تلاش جدی برای دستیابی به ایده‌های جدید، تعرضات و حمله‌های سیاسی، جستجوی پیوسته برای کسب پیروزی‌های غیرقابل رقابت تکنولوژیکی و تلاش هماهنگ برای تسخیر افکار عمومی تنها چند شیوه جایگزین تعرض فیزیکی هستند که ممکن است از صف‌آرایی برای جنگ ممانعت کنند. تمام شیوه‌های به‌ظاهر متناقض، قابل بهره‌برداری و استفاده‌اند. این امکان وجود دارد که برای پیشروی، عقب‌نشینی کرد و به عکس. یا برای مدتی قیافه‌ای به‌ظاهر متعرض اما دفاعی به خود گرفت و لحظه‌ای بعد ژستی را که به جهت دفاع، تعرضی است به نمایش گذارد.

فضای استراتژیکی به‌هر شکل که باشد، عینی یا ذهنی، آن که ابتکار عمل را در دست دارد دشمن را مجبور می‌کند که به جای عمل، عکس‌العمل نشان دهد. همان‌طور که ژنرال هنری هالک حدود ۱۰۰ سال قبل عملیات آفندی را توصیه کرد:

> عملیات آفندی هم به معنی واقعی کلام و هم به‌طور مجازی در خاک بیگانه انجام می‌شود و بنابراین کشور را از نیروی مهاجم در امان نگه می‌دارد؛ منابع خودی را افزایش می‌دهد و از منابع دشمن می‌کاهد؛ شهامت روحی مردم و نیروهای خودی را بالا می‌برد و موجب هراس مردم کشور خصم می‌شود.[۴]

۳. انعطاف‌پذیری

اصل «انعطاف‌پذیری» اجتناب‌ناپذیر بودن تغییرات در منظورها، سیاستها، طرحها و روشها را تأیید می‌کند و می‌پذیرد. این اجتناب‌ناپذیری ما را به یک نظر اساسی که توسط دریادار وایلی بیان شده، هدایت می‌کند: «هیچ کس نمی‌تواند با اطمینان خاطر جنگ را پیش‌بینی کند[۵]»

راه‌حلهایی‌مورد نیازند که با جایگزین کردن آنها بتوان با مسائل بالقوه، برحسب ویژگی‌هایشان از جمله قریب‌الوقوع بودن، احتمال وقوع داشتن و درجهٔ اهمیت

* منظور یافتن ایده‌های جدید، حملات سیاسی، پیروزی‌های تکنولوژیکی و تسخیر افکار عمومی است ــ م.

برخورد مناسب کرد:

بازیگری که فقط یک نوع بازی استراتژیکی طرح‌ریزی می‌کند با خطرِ بزرگی رو به رو می‌شود، زیرا طرف مقابل به سادگی نقاط ضعف او را کشف می‌کند و به دفع حمله می‌پردازد. همواره طیفی از استراتژی‌هایی مورد نیاز است که ضمن انعطاف‌پذیر بودن الزام‌آور نباشند و چنان طراحی شده باشند که بتوان از آنها در وضعیتهای غیرقابل پیش‌بینی بهره‌برداری نمود. طراحی در حالات تردید و دو دلی، آن اندازه که به‌نظر می‌آید، خطرناک نیست، زیرا در هر صورت در امور نظامی و سایر امور انسانی، نظم و ترتیبی وجود دارد. لیکن آنچه بزرگترین خطاست، طرح‌ریزی کردن با اعتماد بیش از اندازه است.[۶]

متأسفانه توانایی‌های فیزیکی در مقایسه با آنچه ذهن طرح می‌کند، از انعطاف‌پذیری کمتری برخوردارند. تصمیم گرفتن در مورد اینکه کجای جبهۀ مناقشه را از نظر مادی بیشتر باید تقویت کرد و قدرت بخشید، امری است با عواقب خطیر که پس از تعیین تقدمها، مشخص می‌گردد. نتیجه تصمیم هرچه که هست باید همراه با خلاقیت فکری باشد، ابتذال در حرفه استراتژی هشتمین گناه مرگ‌آفرین است.

۴. تمرکز

در اجرای موفقیت‌آمیز امور مربوط به امنیت ملی در صلح و جنگ و در جهت دستیابی به منظورهای خطیر، متمرکز ساختن تلاشها به حد کفایت در زمینه‌های مادی و روانی و در زمان و مکان مناسب ضروری است. برخورداری از برتری کلی کمّی و حتی کیفی همواره از شرایط لازم نیست. تمرکز مناسب با وجود توانایی‌ها و مقدورات کم می‌تواند به کسب برتری و تسلط منجر شود.

باید برای طرحهایی که از اولویت بالایی برخوردارند و جدی‌ترین تهدیدات، اعم از خارجی یا داخلی، اهمیت زیادی قایل شد تا قدرت خودی بتواند علیه نقاط ضعف دشمن متمرکز شود. طرفی که ابتکار عمل را در دست دارد از برتری قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، زیرا می‌تواند نیروی خود را علیه هدفهای از پیش تعیین شده متمرکز کند، در حالی که طرف مخالف مجبور است نیروی خود را برای مقابله با عملیات محتمل‌الوقوع پراکنده نگهدارد.

۵. اقتصادی (صرفه جویی)

سرمایه‌های موجود، اعم از مادی و معنوی محدودند. بنابراین تمرکز نیرو در

نقاط حساس مستلزم صرفه‌جویی استفاده از نیروهای سایر نقاط است. استفاده حساب شده از نیرو در اصل به دو طریق امکان‌پذیر است: به حداقل رساندن تلاشها و منابع مورد لزوم به فعالیتهایی که اهمیت کمتری دارند؛ یا استفادهٔ موقت از نیروهایی که فعالیتهایشان حائز اهمیت است، که خود مستلزم قبول مخاطرات حساب شده است. معمولاً از روش اول بیشتر استفاده می‌شود اما انتخاب هر کدام به قضاوتی دقیق نیاز دارد.

تعیین کنندگان منظورها و سیاستهای پشتیبانی کننده باید درجاتی از کنترل را که متضمن دستیابی به هدفهاست، بدون تشبث به افراط که زیان‌بار و غیر مؤثر است، برای تحمیل خواسته خود به دشمن انتخاب کنند. غالباً ممکن است به این دلیل که بازنده نیستیم، برنده باشیم.

۶. مانور

مانور به «تمرکز» شکل و آرایش می‌دهد و با انجماد فکری و مواضع ثابت فیزیکی در تضاد است. علاوه‌براین، مانوراولویتهای استراتژیکی را برای تغییر سریع از یک حالت به حالت دیگر مستعد می‌کند که این کار به همان اهمیت جا به جایی و گسترش مجدد مقدورات قابل لمس (مثلاً نیروهای نظامی) در زمان و فاصله مورد نظر است.

سان تسو، قرنها پیش تشخیص داد که در جنگها بیش از دو طریق برای حمله وجود ندارد: مستقیم و غیرمستقیم. با این همه، این دوشیوه در ترکیب با یکدیگر مانورهای بیشماری را به‌وجود می‌آورند. تحرک و مانور همان‌قدر که نظامی است می‌تواند سیاسی، اقتصادی، روانی باشد و طرحها، فشارهای سیاسی و فرصتهای مغتنم را پاسخ دهد. در هر واقعه، استراتژیست‌های هوشمند، هرگاه که ممکن باشد با اتکا به راه‌کارهای ابتکاری از جنگهای جبهه‌ای پر هزینه پرهیز می‌کنند و با به کار بردن قدرتی خردکننده در زمان و مکان مناسب به شیوای سریع، منظورهای حیاتی را برآورده می‌سازند. مانورها و حرکاتی که عاقلانه و حساب شده اجرا می‌شوند مستقیماً آزادی عمل فراهم می‌کنند و با تضمین کردن موفقیت، ناکامی‌ها و آسیب‌پذیری‌ها را کاهش می‌دهند.

۷. غافلگیری

غافلگیری چنانچه، ترکیبهای مختلفی از پنهان کاری، سرعت، فریب، منحصربه‌فرد بودن و جسارت تقویت گردد، می‌تواند تعادل قدرت را قاطعانه جا به جا کند و راه دستیابی به پیروزی را با تلاشی بسیار کمتر از حد تصور هموار نماید. لزومی ندارد که دشمن کاملاً از عملیات محتمل‌الوقوع بی‌خبر باشد؛ تنها ضروری است که او دیرتر از آنکه بتواند واکنش مؤثری نشان دهد، به اهمیت قضیه پی برد و آگاه شود.

غافلگیری استراتژیکی به شکلهای مختلفی ظاهر می‌شود که از میان آنها غافلگیری با عملیات نظامی متعارف، با نیروهای شناخته شده و روشهای کاملاً روشن ممکن است کمترین نگرانی را برای مدافع ایجاد کند. راههای دیگری نیز وجود دارند که در شرایط مناسب می‌توانند نتایج استراتژیکی ثمربخش‌تری را به‌بار آورند. تغییر هیجان‌انگیزی که اخراج شاهزاده سیهانوک در سرنوشت جنگ هند و چین به‌وجود آورد را می‌توان یک غافلگیری درجه یک به حساب آورد. غافلگیری اقتصادی ناشی از ممنوعیت غیر منتظره صدور آهن و فولاد اوراقی به ژاپن پیش از واقعه پرل‌هاربر موجب کندی کار و گیج شدن ژاپن شد. غافلگیری روانی ناشی ازحمله تت در ۱۹۶۸ توسط ویتنام شمالی به ویتنام جنوبی و نیروهای آمریکایی موجب سقوط پرزیدنت جانسون شد و افکار صلح‌طلبانه را در ایالات متحده رواج داد و به آن سرعت بخشید. غافلگیری تکنولوژیکی نیز به همان مقدار می‌تواند ویرانگر باشد. به عنوان مثال، مفاهیم استراتژیکی پرتاب اسپوتنیک یک، عقب‌افتادگی آمریکا را نشان می‌داد.

با این‌همه باید دانست که غافلگیری به تنهایی عامل موفقیت نیست، لیکن به میزان زیادی شانس موفقیت را افزایش می‌دهد.

۸. بهره‌برداری از موفقیت

اصل «بهره‌برداری از موفقیت» ترغیب کننده جنبش و تحرک است. این اصل برای عوامل خودی گسترش و تحکیم موفقیتهای کسب شده را ممکن می‌سازد و دشمن را نامتعادل و در حالت دفاعی نگه می‌دارد. استراتژیست‌های بصیر راهی را دنبال می‌کنند که با حداقل مقاومت روبه‌رو شوند و به اهداف حیاتی خود برسند و با متزلزل کردن دشمن بر فشار می‌افزایند و موفقیتها را تقویت می‌کنندو ناکامی‌ها را ترک می‌گویند.

بهره‌برداری از موفقیت استراتژیکی، زمینه به مراتب بیشتری از سرمایه‌گذاری مجرد بر محاسن نظامی دارد و به موازات آن از برتری‌های سیاسی، اقتصادی، و یا روانی

سود جسته و بر پیشرفتهای تکنولوژیکی می‌افزاید.

۹. تأمین

اصل تأمین از «قدرت» حراست می‌کند واز احتمال فعالیت دشمن، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم علیه علایق حیاتی، ثروتها، طرحهـا و یا عملیات خودی می‌کاهد. این اصل با کاستن از آسیب‌پذیری‌ها، آزادی عمل خودی را افزایش می‌دهد.

تأمین فیزیکی، از عوامل کلیدی موجودیت ملی، شامل غیرنظامیان، نهادها، تأسیسات، منابع و نیروهای مسلح علیه هرگونه تهدیدی اعم از خارجی و داخلی حراست می‌کند. حفاظت اطلاعات با آشکار کردن احتمال خرابکاری و براندازی و با تضعیف تلاشهای جاسوسی دشمن، دستیابی به اهداف خودی را آسان می‌کند. برنامه‌های مثبت اطلاعاتی، اطلاعات حساس مربوط به توانایی‌ها و نیات دشمن را در اختیار و بدین وسیله از غافلگیر شدن جلوگیری می‌کنند.

اصل تأمین به هیچ عنوان مستلزم احتیاط بیهوده، یا خودداری از پذیرش مخاطرات نیست. یک تعرض خوب به مثابه یک دفاع عالی است. کسب و نگهداری ابتکار عمل می‌تواند فعالیتهای خصمانه و مضر را متوقف کند.

۱۰. سادگی

تدابیر ساده و روشن، دستورات صریح و کوتاه از سوء تعبیر و سردرگمی می‌کاهند. پیچیده‌ترین نظریه‌ها و دستورهای اجرایی را معمولاً می‌توان در جملات کوتاه و قابل درک بیان کرد. نیاز، هرچه که باشد، ساده‌ترین راه حل تقریباً همیشه موجه‌تر و پذیرفتنی‌تر است.

۱۱. وحدت

تمرکز قدرت به نحو نادرست می‌تواند اجرای اهداف بنیانی را منتفی کند. اصل وحدت انسجام در منظور، تلاش و فرماندهی را دربر می‌گیرد و شامل می‌شود. این اصل تمام توانها، منابع و فعالیتها را، اعم از فیزیکی و فکری، به سمت هدف مورد نظر هدایت می‌کند. چنانچه کلیه شرکت کنندگان چه نظامی و چه غیر نظامی تمایل به کار دسته‌جمعی تیمی را داشته باشند، در نتیجه این همکاری می‌توان به یک هماهنگی رضایت‌بخش دست یافت. با این همه، از آنجا که طبیعت انسان غالباً فرصت‌طلب و

فردگراست، اگر مسئولیتها و اختیارات لازم تنها به فرمانده واگذار شود، ایجاد هماهنگی مناسب از تضمین بیشتری برخوردار خواهد بود.*

۱۲. روحیه

قرار گرفتن اصل روحیه به عنوان آخرین اصل، به دلیل اهمیت کمتر آن در مقایسه با اصول دیگر نیست. در جنگ، چه سرد و چه گرم، تحلیل نهایی آزمایش اراده‌هاست. نه فقط اراده و خواست نیروهای مسلح، بلکه اراده یک ملت. زمانی که انگیزهٔ رقابت به پایان برسد همه چیز از دست رفته است.

ژنرال جورج.سی.مارشال در سخنرانی خود در دانشگاه ترینیتی هارتفورد از ایالت کانه‌تیکت در ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱ روحیه را چنین توصیف کرده است:

> حالتی از تفکر که مؤید ثابت قدمی، شهامت، و امید است. حالتی از اطمینان، غیرت، و وفاداری است. نیرویی است حیات‌بخش، حاکی از روح صمیمیت و یگانگی دسته‌جمعی و اراده و تصمیم. نیروی روانی لایزالی است که تا انتهای راه توان تحمل می‌بخشد و ا ز عزمی مستحکم برای پیروزی نشأت می‌گیرد. با برخورداری از آن دستیابی به همه چیز ممکن است و بدون آن هیچ چیز از جمله طرح‌ریزی‌ها، تهیه مقدمات و تولید—به پشیزی نمی‌ارزند.

رهبری، انضباط، دوستی، احترام به خود، و اعتقاد راسخ به علت همگی در روحیه بخشیدن سهیم هستند، اما درد و محرومیت، گرچه عمومیت ندارد، ممکن است همین کار را انجام دهد. عملیات تعرضی روانی راه را برای به کارگیری نیرو هموار می‌کند و عکس آن کمتر صادق است. این اعتقاد ناپلئون که در جنگ، روحیه سه‌چهارم قواست ممکن است کمی غلّو باشد، اما روحیه غالباً تعیین‌کننده بوده است.

مفاهیم اصول جنگ

بررسی مختصر فوق درسی را به ما می‌آموزد: استراتژیست‌های موفق هرگز آگاهانه و از روی عمد از اصول جنگ تخطی نمی‌کنند مگر اینکه قبلاً مخاطرات را ارزیابی و ضایعات را برآورد کرده باشند. خوانندگانی که معیارهای فوق را در برخوردها

* توجه شود که اصول فوق استراتژیکی هستند. در اصول جنگ تاکتیکی اصل وحدت فرماندهی جایگزین اصل وحدت می‌شود—م.

و یا بحرانهای بین‌المللی به کار می‌برند، چنانچه منتقدین اجازه دهند و مخالفت نکنند، به این نتیجه می‌رسند که این اصول سودمند و منطقی هستند. اسناد نشان می‌دهند که برندگان، در جمع رعایت این اصول را کرده‌اند و شکست‌خوردگان، به غیر از آنانی که فقط به سبب نیروی انسانی بیشتر و تجهیزات قوی‌تر دشمن شکست خورده‌اند، به این اصول بی‌اعتنا بوده‌اند.

فصل دوم

محیط استراتژیکی

۵. ماهیت جنگ عمومی

می‌پرسید که هدف ما چیست؟ می‌توانم جواب شما را در یک کلمه بدهم:
«پیروزی!» پیروزی با هر قیمتی، پیروزی با وجود تمام وحشتها، پیروزی، هرچند راه آن سخت و طولانی باشد، زیرا بدون پیروزی بقا نخواهد بود.

از سخنرانی وینستون چرچیل در مجلس عوام پس از عهده‌دار شدن پست نخست‌وزیری در ۱۳ مه ۱۹۴۰. سخنان شجاعانه آقای چرچیل در بعضی زمینه‌ها انعکاس دوران گذشته است. حتی ایده‌آلیست‌هایی که هنوز معتقدند «هیچ جایگزینی برای پیروزی وجود ندارد» با اکراه تصدیق می‌کنند که تعریفی که فرهنگ و بستر از لغت مبهم «پیروزی» می‌کند، وقتی به مفهوم جنگ عمومی بررسی می‌شود، نیاز به تفسیر تخصصی خواهد داشت.

روسای ستاد مشترک ایالات متحده جنگ عمومی را چنین توصیف کرده‌اند:
جنگ مسلحانه بین کشورهای بزرگ که در آن تمام منابع طرفهای درگیر به‌کار گرفته می‌شود و بقاء ملی یکی از طرفهای اصلی، در معرض خطر است.
این تعریف نیز از دو جنبه دقیق نیست: اولاً جنگ بین قدرتهای منطقه‌ای مثلاً فرانسه و آلمان به‌هیچ‌وجه عمومی نیست؛ و ثانیاً وقوع یک جنگ بزرگ ناگهانی بین ابرقدرتها، قبل از اینکه مجموع منابع آنها مورد بهره‌برداری قرار گیرد، ممکن است پایان یابد. بنابراین، در عمل اصطلاح «جنگ عمومی» به نمایشی از کشتار دسته‌جمعی اطلاق می‌شود که بین آمریکا و شوروی واقع شود و طی آن استفاده از سلاحهای انهدام انبوه عمومیت یابد و احتمالاً تمام سیاره زمین را به مخاطره اندازد. این تفسیر محدود تا

زمانی که سایر کشورها به توانایی‌های قابل مقایسه با دوابرقدرت دست یابند، صادق است و به‌کار خواهد رفت.

فایده جنگ عمومی

جنگ عمومی ما را با مسائل استراتژیکی گیج‌کننده‌ای که با مسائل گذشته قابل مقایسه نیستند روبه‌رو می‌سازد. قدرت بالقوه موجود برای انهدام جهان حیرت‌آور است. مخاطرات در مقایسه با بیشترین دست‌آوردها عظیم هستند. رقابت تکنولوژیکی بی‌سابقه است. حاشیه امنیت ناچیزی برای اشتباه استراتژیکی وجود دارد. در نتیجه برای اولین بار در تاریخ، بشر توان فکری بیشتری را برای ممانعت از جنگ (در این سطح از طیف کلی مخاصمات) به‌جای ارتکاب به آن اختصاص داده است.

عده‌ای با اطمینان کامل معتقدند که نیروهای قهریه از این پس ابزار مناسبی برای دستیابی به اهداف سیاسی نیستند. آنان عقیده‌ای را که پنجاه‌ودو برنده جایزه نوبل ابراز کرده‌اند و در سال ۱۹۵۵ به نام اعلامیه مینائو* به امضاء رسید، منعکس می‌کنند: «تمـــام ملل باید تصمیم بگیرند که از به‌کارگیری قدرت نظامی، به عنوان آخرین تدبیر، چشم‌پوشی کنند. آماده نبودن آنان در اجرای چنین کاری ادامهٔ حیاتشان را به خطر می‌اندازد.»

در حمایت از این تز می‌توان به بحثی طولانی و ترغیب‌کننده پرداخت اما این بحث همه را قانع نمی‌کند. زیرا آنان چنین برآورد می‌کنند که در یک جنگ عمومی، نابودی به‌طور خودکار عمومیت نمی‌یابد. پروفسور ویلیام آر. کینتر عضو انستیتوی پژوهش سیاست خارجی از دانشگاه پنسیلوانیا نظرات خود را دراین‌باره، در اوایل ۱۹۷۰، تقدیم وزارت دفاع نمود:

> حقیقت ندارد که ظهور سلاحهای هسته‌ای به تاریخ پنج‌هزار ساله خاتمه داده و مبدأ تاریخی جدیدی را گشوده است. مبارزه برای کسب قدرت به مرحله دیگری گام نهاده، اما هنوز از همان ماهیت قبلی برخوردار است... این حقیقت مسلم است که بزرگتر شدن خطرات به آنان که راه مبارزه علیه ادراک طرف مقابل و چگونگی استفاده از این‌گونه مخاطرات را می‌دانند و با آن ماهرانه برخورد می‌کنند، برتری استراتژیکی اعطا کرده است. آنچه را «جمود هسته‌ای»** می‌نامند نه استفاده از قدرت را ممنوع

* Mainau Declaration

** موازنهٔ توانایی‌های هسته‌ای دوابرقدرت موجب جمود یا بی‌حرکتی قدرت هسته‌ای شده است این موازنه بازدارندگی را به‌وجود آورده است و از طریق آن فعلاً صلح پایدار مانده است—م.

ساخته و نه اندرزهای استراتژی کلاسیک را بی‌اعتبار کرده است. برعکس، افزایش خردمندانه قدرت برای دستیابی به مقاصد سیاسی اینک به ایفاء همان نقشی که همواره به عهده داشته است ادامه می‌دهد.[۱]»

با این همه، وجود انگیزه برای احتیاط غیرقابل انکار است، هرمن کان* چشم‌انداز زیرین را ارائه داده است:

بسیار محتمل است که یک «جنگ گرما هسته‌ای»** برای طرف مدافع، فاجعه‌ای بسیار عظیم باشد. این جنگ می‌تواند، برحسب مسیر وقایع نظامی، برای طرف متجاوز و بعضی کشورهای بی‌طرف نیز مصیبتی عظیم و بی‌سابقه باشد یا اصولاً کم‌ضرر یا بی‌ضرر باشد. امّا اندوه و بلای ناشی از یک جنگ گرما هسته‌ای نامحدود، یقیناً به مراتب عظیمتر از یک جنگ هسته‌ای محدود خواهد بود. مهمتراینکه مطالعات هوشمندانه نشان می‌دهد که حدود این مصیبت بزرگ به نوع تدارک قبلی، نحوه آغاز جنگ و چگونگی جنگیدن بستگی تام دارد[۲].

علل بالقوه وقوع جنگ عمومی

استراتژیست‌ها بدون داشتن معلومات کافی از علل بالقوه وقوع جنگ عمومی، شانس زیادی برای حل مسائل مربوط به آن را ندارند. مهمترین علل شروع را می‌توان چنین برشمرد:

شروع عمدی؛

شروع تصادفی؛

محاسبات غلط؛

سوء تفاهم؛

کشوری ثالث به عنوان محرک؛

اَعمال غیر عقلانی.

در ذیل به بررسی مختصر هریک از این علل می‌پردازیم

* در بخشهای ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۳ به دفعات از کارهای هرمن کان اقتباس و بهره‌برداری شده است. نویسندگان متعدد دیگری نیز موضوع جنگ گرما هسته‌ای را مورد خطاب قرار داده‌اند،لیکن هیچ‌یک به‌اندازه او به شیوه‌ای مختصر، تا این حد، جنبه‌های گوناگون آن را از زوایای متفاوت بیان نکرده‌اند.

** اصطلاح «جنگ گرما هسته‌ای» به جنگهای هسته‌ای که در آنها از مهمات هیدروژنی استفاده می‌شود، اطلاق می‌گردد ــم.

شروع عمدی

محتملاً فردی که از عقل سلیم برخوردار باشد و پی‌آمدهای کار را درک کند، عمداً جنگ عمومی را آغاز نخواهد کرد. فقط وقتی آغاز عمومی جنگ محتمل است که دو شرط وجود داشته باشد: استیصال یا اطمینان مطلق به برتری. برای مثال چنانچه یک کشوری نتیجه بگیرد که حمله‌ای غیرقابل اجتناب او را تهدید به اضمحلال و نابودی می‌کند، ممکن است بیاندیشد که با پیش‌دستی در حمله ضرر نخواهد کرد. اما اگر او از پیشرفتی عمده در تکنولوژی، مانند نوعی دفاع غیرقابل نفوذ در مقابل عملیات هوایی و موشکهای بالستیکی، برخوردار باشد که به‌نحوی مؤثر سد راه عمل مقابله به مثل دشمن باشد، ممکن است به این نتیجه برسد که مخاطرات احتمالی حمله به مراتب سنگین‌تر از منافع محتمل آینده است و به این دلیل، از پیش‌دستی در حمله منصرف شود. حتی ممکن است سناریوهایی را که ترکیبی از اعتماد ناپایدار به خود و بی‌باکی ناشی از نومیدی قریب‌الوقوع است، مورد فرض قرار داده و بررسی نمود.

بدون توجه به دلیل، در درجهٔ اول هرگونه مطالعه اغواکننده قبلی در مورد جنگ عمومی مستلزم خودکاوی و بررسی احساسات و انگیزه‌هاست، همان‌طور که هرمن کان در رساله خود به نام «درباره جنگ گرما هسته‌ای» بیان داشته است، برای ادامه بقاء در جنگی از این نوع (چه رسد به سودجویی از آن) تصمیم‌گیرندگان ملی باید کاملاً واقف باشند که کشورشان می‌تواند با موفقیت مجموعه‌ای از مسائل سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، روانی و تکنولوژیکی را حل کند. بخشی از این مسائل عبارتند از: کارآیی و بازدهی زمان جنگ؛ آثار و عواقب ریزشهای شدید ابرها و تشعشعات اتمی؛ ادامه بقاء؛ آماده شدن مجدد برای کار؛ حفظ و نگهداری تحرک اقتصادی؛ بهبودی و نیروی تازه یافتن در درازمدت؛نیازمندیهای طبی بعد از جنگ و انحرافات موروثی و ژنتیکی ناشی از جنگ هسته‌ای. بدیهی است عدم موفقیت در روبه‌رو شدن و حل مؤثر هریک از این مسائل به تنهایی اجرای بقیه را منتفی می‌سازد.[۳]

بنابراین، تا زمانی که قربانیان احتمالی جنگ عمومی، وضعیت بازدارندگی معتبری را حفظ کنند، احتمال شروع عمومی این جنگ ناچیز به‌نظر می‌رسد.

شروع تصادفی

شروع تصادفی جنگ بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی علی‌رغم فیلمهای ترسناک و غم‌انگیزی چون کلید ایمنی و دکتر استرنج‌لاو کمتر باور کردنی

است.* حراست در مقابل اشتباهات مکانیکی، انسانی و دستکاری غیرمجاز سیستمهای پرتاب مهمات هسته‌ای به‌نحو مطلوب است و این مهمات حقیقتاً در مقابل حماقت و خطا محفوظ می‌باشند. بدیهی است چنانچه کشورهای زیادی مجهز به سلاحهای هسته‌ای شوند، بالاخص کشورهای کم توجه‌تر و کم‌مسئولیت‌تر، نمی‌توان به جلوگیری از اشتباهات تصادفی اطمینان داشت.

محاسبات غلط

از محاسبات غلط، باید بیش از دو علت ذکر شده در بالا وحشت داشت. کمترین رنجشها ممکن است به علت قضاوت غلط و یا از دست‌دادن کنترل توسط هریک از رقبا به‌یک جنگ عمومی منجر شوند. قمارهای ماهرانه سیاسی ـ نظامی که طی آنها یک کشور یا ائتلافی از کشورها با تهدید و ارعاب مترصد کسب امتیاز از طرف مقابل‌اند یا جواب غلو طرف را می‌دهند، از همین گروه هستند. هیچ‌یک از طرفین درگیر در این‌گونه بازیها مایل به مقابله رودررو نیست، لیکن چنانچه هیچ‌کدام تسلیم نشوند جلوگیری از آن هم ممکن نخواهد بود. ایالات متحده و اتحاد شوروی در طول سالهای ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ برخوردهای مختصری با یکدیگر داشتند که آنها را به لبه پرتگاه سوق می‌داد، لیکن از آن پس برای دستیابی به اهداف مورد نظر، در جستجوی شیوه‌هایی بوده‌اند، که احتمال مقابله مستقیم نظامی را به حداقل تقلیل می‌داده است.

سوء تفاهم

سوء تفاهم که ممکن است یکی از طرفین را در واکنش به یک اطلاع نادرست به پیش‌دستی در حمله سوق دهد، یک خطر دایمی است. برای جلوگیری از خرابی‌ها و ناتوانی‌های ارتباطی که باعث اخلال در مخابره دقیق و به موقع پیامهای مربوطه می‌گردند، دوابرقدرت از ابزارهای ارتباطی چندگانه‌ای بهره‌برداری می‌کنند که از آن جمله است مدارات مخابراتی عمومی و تسهیلات مخابراتی اختصاصی، نظیر خط مستقیم بین واشنگتن ـ مسکو و همچنین روابط جاری سیاسی و کنفرانسهای سران این دو کشور با یکدیگر. علاوه‌براین ملتها غالباً یادداشتهای کتبی و شفاهی را با پیامها و علامتهای استراتژیکی که نیات را آشکار می‌سازند تکمیل می‌کنند: به‌طور مثال، وقتی در اکتبر

* این دو فیلم دارای موضوعی هستند که طی آن به علت اشکال سیستمهای ایمنی، جنگ هسته‌ای به‌طور تصادفی آغاز می‌شود.م.

۱۹۶۲ پرزیدنت کندی بمب‌افکنهای فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی را برای پرواز در پیرامون مرزهای شوروی اعزام کرد، عزم راسخ ایالات متحده را برای اعمال نظریاتش در بحران کوبا به‌وضوح آشکار ساخت.

کشوری ثالث به عنوان محرک

جنگی از این نوع، که به‌طور عمد توسط کشور یا ائتلافی از کشورهای ثالث دامن زده شود، در گذشته به‌وقوع پیوسته و احتمالاً در آینده نیز حادث خواهد شد. انگیزه‌های بالقوه زیاد هستند: از جمله جاه‌طلبی، استیصال و انتقام.

سیستمهای دفاع دسته‌جمعی، از قبیل آنچه ایالات متحده و اتحاد شوروی به‌کار می‌برند، فرصت‌هایی را برای شروع این‌گونه مخاصمات به‌وجود می‌آورند. به عنوان مثال وجود مثلث آمریکا، شوروی و چین کمونیست است که می‌تواند یکی از این سه را در جهت برانگیختن مناقشه بین دو طرف دیگر به وسوسه اندازد.

اعمال غیر عقلانی

و سرانجام نباید فراموش کرد که حتی انسانهای معمولاً مسئول نیز ممکن است مرتکب اعمال غیرعقلانی شوند. با این همه باید پذیرفت که پیش‌بینی غیرطبیعی بودن اشخاص بسیار مشکل است، زیرا «منطقی بودن» در فرهنگهای مختلف دارای مفاهیم کاملاً متفاوتی است. راه کارهایی که برای بعضی ملتها به‌علت ارزشی که آنان برای زندگی انسان قائل هستند، کاملاً غیرعملی است، ممکن است با طبع آزمند یک متخاصم بی‌پروای بی‌توجه به اخلاق و کم‌تمدن، برای دستیابی به اهدافش، کاملاً سازگار باشد. علاوه برآن، غیرمنطقی بودن علت و معلولهای متمایزی را القاء می‌کند، همان‌طور که ماکس لرنر آن را مورد توجه قرار داده است:

وقتی عامهٔ مردم می‌گویند که معقول نبودن، «بازدارندگی» را ضایع می‌کند، منظور آنان انواع خاصی از معقول نبودن است. رهبران می‌توانند به‌طور غیرمعقول تند و بی‌پروا باشند و یا به‌طور غیرمعقول بی‌حال و سست. یعنی در مقابل معلق ماندن کارها سختگیری کنند و یا در تصمیم‌گیری‌ها ناتوانی نشان دهند. بازداشتن شخصی مثل هیتلر به سبب غیرمعقول بودن او بسیار مشکل است، ولی چمبرلن هم، از این جهت که خیلی زود تسلیم می‌شد و می‌ترسید به همان اندازه، غیرمعقول بوده است. مواجهه با انواع دیوانگی تسلی‌بخش نیست، اما در هرصورت بد نیست که نظریه را درست درک کنیم.[۴]

راه کارهای قابل گزینش استراتژیکی

حدود راه کارهای قابل گزینش در جنگ عمومی، بازتابی از واکنشهای بشر است. این محدوده از یأس و نومیدی شروع می‌شود و به خوش‌بینی منتهی می‌گردد. در یک سمت مقیاس، صلح‌جویی و در سمت دیگر آن جنگ ممانعتی قرار می‌گیرد.

نظریات در مورد بازدارندگی

هدف از بازدارندگی مرتفع کردن جنگ است و آن ترکیبی از تهدید، برخورداری از توانایی اجرای تهدید، و در صورت لزوم مصمم بودن در انجام آن می‌باشد. ترکیبات موفقی از این قبیل، با ارائه دورنمایی از تحمل هزینه‌های گزاف به‌طرف متخاصم در مقایسه با دست‌آوردهای مورد انتظارش جلوگیری از تجاوز ناخواسته را سبب می‌شود. ثمره‌نهایی برقراری ثبات است.

معتبر بودنِ بازدارندگی کلید کاراست. آقای هارکابی در کتابش به نام جنگ هسته‌ای و صلح هسته‌ای قواعد زیر را چنین خلاصه می‌کند: برای اینکه تهدید از خاصیت بازدارندگی برخوردار شود، باید معتبر باشد. لیکن هر تهدید معتبری موجب بازدارندگی نمی‌شود. تهدید باید در درجه اول از عظمت کافی برخوردار باشد. هرچه تهدید به مجازات افزایش یابد، ارزش بازدارندگی آن نیز رشد می‌کند، اما فقط تا یک نقطه غیرقابل پیش‌بینی این رشد ادامه می‌یابد. در این نقطه، احتمال اجرای تهدید کاهش می‌یابد و همراه آن، از اعتبار بازدارندگی نیز کاسته می‌شود.[۵]

جستجو برای دستیابی به بازدارندگی معتبر توسط دو مکتب فکری، که تدابیر استراتژیکی و شکل نیروهای پشتیبانی کننده آنها با یکدیگر در تضاد کامل هستند، دنبال می‌شود. یکی از این دو اعتقاد راسخ دارد که وحشت ناشی از همه‌سوزی و کشتار دسته‌جمعی برای تضمین بازدارندگی مطلق و ایجاد ثبات به خودی‌خود کافی است. اما دیگری آن را کافی نمی‌داند.

اعضاء مکتب «کشتار مشترک» پیش‌گویی می‌کنند که هرگز نیازی به یک جنگ هسته‌ای نیست. آنان با نیت ایجاد نوعی «موازنه وحشت» معتقدند که باید تمام سرمایه‌ها را صرف تهیه سلاحهای ضد ارزش کرد که مستقیماً غیرنظامیان و مراکز صنعتی را تهدید می‌کند. انبار نسبتاً کوچکی از تسلیحات هسته‌ای برای اجرای چنین مأموریتی کافی به‌نظر می‌رسد. هرگونه حرکتی که موجب تخفیف در احتمال وقوع فاجعه مورد ادعا شود، آوازه آن بازدارندگی را تضعیف خواهد کرد. به این ترتیب تدابیر

کنترل‌کننده و محدودکننـــده صدمات، مانند سلاحهای ضدهوایی و ضد موشک بالستیکی و یا دفاع غیرنظامی، که به‌طور برجسته‌ای قدرت تخریبی دشمن را تقلیل می‌دهند با این نظریه ناسازگارند.

مخالفان مادی‌گرای آنان به این امر که بازدارندگی از خطا مصون است، اطمینان کمتری دارند. به عقیده آنان با تمام کوششی که می‌شود، در تدابیر ممانعتی احتمال ناکامی وجود دارد. آنان به جای تهدید دشمن به نابودی، راه کاری را انتخاب می‌کنند که از موانع چندگانه‌ای بهره‌برداری می‌کند که ایجاد ترس تنها یکی از آنهاست. اما همزمان با آن، چنانچه بازدارندگی به شکست انجامد، توانایی‌های دیگری نیز برای کنترل حوادث محتمل‌الوقوع وجود دارد. سلاحهای ضد نیرو، که به جای انهدام یا تنبیه جمعیت غیرنظامی دشمن، برای خلع سلاح او طراحی شده‌اند، در این موارد نقش برجسته‌ای را ایفاء می‌کنند. در این راه کار چه هدف کسب تفوق و استیلای سریع باشد یا جنگ فرسایشی، به دلیل استفاده از تکنولوژی پیشرفته و به‌کار گرفتن تعداد زیادی سلاحهای پرتاب‌شوندهٔ هسته‌ای، هزینه‌ها بسیار هنگفت است.

البته استراتژی‌های ضد نیرو و ضد ارزش به شکل خالص افراطی هستند. تعداد زیادی جایگزین برای آنها پا به میان می‌گذارند. مدافعان هر دو نظریه فوق مدعی هستند که راه کارهای میانی که فیمابین این دو نظریه قرار گرفته‌اند، مؤثر نیستند. لیکن امروزه بسیاری از شاگردان مباحث استراتژیکی معتقدند که کشورهای امیدوار به بازدارندگی و ممانعت از یک جنگ عمومی هسته‌ای باید مجموعه‌ای از توانایی‌های میانگین بین دو قطب فوق را در دسترس داشته باشند و حفظ نمایند.

شیوه‌های جنگیدن و رزمجویی

چنانچه بازدارندگی متروک گردد یا به شکست منتهی شود، راه کارهای قابل گزینش متنوعی برای جنگیدن وجود دارد. نمونه‌های مشروحه زیر که بدون توجه به تناسب زوجی آنها فهرست‌بندی شده‌اند نمایانگر این گوناگونی هستند. دو ستون زیر تفاوت بین آفند و پدافند را ارائه می‌دهند، لیکن باید توجه داشت که بسیاری از آنها تا حدود زیادی با یکدیگر آمیخته‌اند و از بسیاری جهات برهم منطبق می‌شوند

آفند (تعرض)	پدافند (دفاع)
حمله نخستین از روی عناد	پیش دستی در تسلیم
پیش دستی در حمله به سبب اطمینان از حمله قریب الوقوع	سازش و تطبیق با مقتضیات محیط
حمله غافلگیرانه	واکنش متقابل به مجرد دریافت هشدار
حمله پس از اتمام حجت	حمله دوم حساب شده
حمله بدون دلیل (حمله بزرگ غیر مترقبه)	انتقام گیری گسترده
حمله کنترل شده	واکنش انعطاف پذیر
حمله تمثیلی	عکس العمل وتلافی مشابه و مساوی برای هر عمل دشمن (قصاص گونه)
تهدید و باج خواهی در حین جنگ	بازدارندگی در حین جنگ

وضعیت‌هایی که متجاوز و مدافع با آن روبه‌رو می‌شوند، هیچ تناسبی باهم ندارند. متجاوزِ اغواگر تقریباً همواره می‌تواند به برتری اتکا کند. جنگ در زمان و مکان و تحت شرایطی که او انتخاب می‌کند، رخ می‌دهد. چنانچه قصد غافلگیری داشته باشد، توان او برای اجرای آماده‌باش، تقویت کردن و جابه‌جایی نیروهای مهاجم و حتی تخلیه شهرهایش به مراتب بیشتر از طرف مقابل است. مدافع پس از مواجهه با اولین حمله از سوی نیروی متخاصم مجبور است با عناصری ناقص که هماهنگی و کنترل آنها از هم پاشیده است، دست به حمله تلافی‌جویانه بزند. او مجبور است که با حالتی مشوش در حالی که ممکن است آثار حمله‌های هسته‌ای، مانند موج انفجار، حرارت، رادیواکتیو، توانایی‌های حساب‌شده‌اش را شدیداً کاهش داده‌اند، به فعالیت ادامه دهد. هرمن کان انجام عملیات را در شرایطی که بعد از مواجهه با حمله نخستین در یک جنگ عمومی ایجاد می‌شود، شبیه آموزش دادن واحدها در خط استوا می‌داند که بدون آمادگی کامل به قطب شمال اعزام‌شوند. احتمال اینکه در چنین شرایطی کارآیی آنان، برابر انتظارات ما باشد، ناچیز است[۶]

مقاصد جنگ عمومی

همانند دیگر مخاصمات بین کشورها، در جنگ عمومی نیز مقاصد امنیت ملی به استراتژی‌های مربوط به این جنگ شکل می‌دهند. مقاصد ممکن است رفع تهدیدات

غیر قابل تحمل، کسب مجدد موازنه قدرت، فتح سرزمین های جدید، دستیابی به ثروت مادی و یا تبلیغ یک ایدئولوژی باشند. پوسونی و پورنل رابطهٔ بین اهداف و ابزارها را چنین بیان می کنند:

مقاصد سیاسی که بیان مطلقی ندارند، تعیین می کنند که یک دولت چه بهایی را مایل است برای دستیابی به آنها بپردازد اگر مقصود تسلط و حکومت بر جهان باشد، به صورتی که حاکمان کشور متجاوز بقاء یابند و بر مسند کنترل باقی بمانند و بقیه کشورها به حالت خنثی تنزل کنند، پرداخت هر بهایی ارزش آن را دارد. به عکس، اگر نتیجه احتمالی جنگ، سرنگونی رژیم حاکم است، هیچ فتحی، هرقدر از نظر تلفات انسانی و ضایعات مادی ارزان به دست آید، ارزش پیروزی را نخواهد داشت.[۷]

چنانچه بازدارندگی دچار شکست شود، به ناچار مقاصد اصلی دوران صلح، مانند جلوگیری از وقوع جنگ عمومی، باید جایگزین شوند. محدود کردن صدمات، بدون تردید در اولویت قرار می گیرد. تشخیص بین اهدافی که متجاوزان برگزیده اند و اهدافی که مدافعان دنبال می کنند، برحسب علل وقوع جنگ و فلسفه های رزم آوری آنان، ممکن است واضح و روشن باشد یا گنگ و درهم آمیخته.

به عنوان مثال، وقوع جنگ به طور عمدی یا در نتیجه سوء تفاهم، آثار بزرگی بر وقایع بعدی خواهد داشت. علاوه بر آن، مکاتب ضد نیرو و ضد ارزش هریک به نتیجه متفاوتی علاقه مند هستند. اولی سعی می کند که در جنگ به صورتی کلاسیک پیروز شود، یعنی برتری را تا سطحی کمتر از پیروزی قاطع نظامی می خواهد، یا به سادگی مایل است که جنگ با شرایط مورد نظر او خاتمه یابد. در حالی که دومی، به سبب فقدان توانایی های جنگ آوری، تنها می تواند با مجازات غیر نظامیان دشمن، نسبت به برگرداندن ثبات و اعلام ترک مخاصمه توسط رهبران دشمن، امیدوار باشد.

ملاحظاتی در زمینه ضد نیرو و ضد ارزش

به طور معمول استراتژی ضد نیرو با عملیات آفندی و استراتژی ضد ارزش با عملیات پدافندی پیوند خورده اند، اما ربط دادن قالبی اینها بدین گونه معمولاً گمراه کننده است. به طور مثال حمله نخستین ممکن است متوجه شهرها شود تا روحیه دشمن را خرد کند و راه را برای دادوستد مصالحه جویانه هموار نماید. علاوه برآن، هر دو طریقه را می توان به شیوه منفرد، یا به صورت مرکب به کار گرفت ژنرال

کرتیس.ئی.لیمای یکی از فرماندهان سابق نیروی هوایی استراتژیکی چند احتمال را چنین شرح می‌دهد.

ضد نیروی خالص مستلزم انهدام تمام نیروهای استراتژیک دشمن بدون توجه به صدمات جانبی مقارنی است که به صنایع و غیر نظامیان در اثر حمله به هدفهای نظامی مجاور شهرها و یا مراکز صنعتی وارد خواهد آمد. به زبان دیگر، چنانچه فرودگاه دشمن در داخل شهری واقع شده باشد، ما بدون توجه به اینکه چه صدماتی به شهر وارد خواهد شد، آن را نابود خواهیم کرد...[ضد ارزش خالص، مغایر با ضد نیروی خالص است.]

ضد نیرو همراه با احتراز از حمله به هدفهای جانبی غیرنظامی به دشمن پیام می‌دهد که ما خواستار صدمه‌زدن به مردم غیرنظامی نیستیم، به‌این امید که او نیز از حمله به چنین هدفهایی احتراز کند. در اینجا، هرچند که انهدام نیروهای هسته‌ای دشمن به‌عنوان هدفهای اصلی باقی می‌مانند، با خودداری از حمله به هدفهای دوگانه نظامی—مردمی، با پذیرش احتمال انهدام کمتر و حمله با سلاحهای کمتر و کم‌ظرفیت‌تر، یا با حمله به حاشیه‌ای از هدف نظامی که دور از تأسیسات مسکونی است، می‌توانیم عملیات را ملایمتر و معتدلتر کنیم. ضدنیروی خالص، عکس ضد نیرو همراه با احتراز است، که در آن انهدام اتفاقی غیرنظامیان در حین حمله به تأسیسات یا نیروهای نظامی برای بازدارندگی در حین جنگ، یا اقدامات تلافی‌جویانه در حین جنگ، اجتناب‌ناپذیر است.[۸]

نیازمندی‌های نیروهای نظامی

جنگ عمومی هسته‌ای به چه نوع نیروی نظامی نیازمند است؟ بعضی از متخصصان پیش‌گویی می‌کنند که در این مورد باید برای جنگی که بیش از چند ساعت یا چند روز طول نمی‌کشد، تصمیم گرفت. به همین سبب آنان معتقدند که باید تمام سرمایه‌گذاری را در راه ایجاد یک سازمان نظامی حرفه‌ای و متخصص که برای اجرای جنگ هسته‌ای طراحی شده باشد، به‌کار برد. دیگران که احتمال می‌دهند جنگ طولانی باشد، به تنوع بیشتری از عناصر متعارفی شامل نیروهای زمینی، هوایی و دریایی به منظور حفظ پیروزی‌های به‌دست آمده و یا دفع متجاوز، معتقدند.

اما در یک زمینه توافق وجود دارد. سیستمهای مؤثر فرماندهی و کنترل، به‌نحوی که بتوانند یک جنگ هسته‌ای را تحمل کنند، ضرورت دارند و باید از سطح رهبری ملی شروع شوند و به هریک از سطوحی که جنبه سیاسی—نظامی دارند اختصاص یابند.

ضرورت مورد بحث نیاز به شبکه‌های دقیق و به‌هم پیوسته‌ای از قرارگاههای کمکی را به‌وجود می‌آورد، که مجهز به مخابرات اضافی باشند و در عین حال در نقاط امنی واقع شده باشند. چنانچه رده‌های بالای فرماندهی نابود شوند و یا نتوانند برابر روش جاری توصیه شده انجام‌وظیفه نمایند، وجود نوعی روش جاری یکنواخت که طی آن اشخاص یا سازمانهای معینی به‌طور خودکار فرماندهی را به‌عهده بگیرند ضرورت دارد.

نیاز به نیروی نظامی از نظر کمیت نیز همواره مورد بحث بوده است. یک گروه معتقد به برتری عددی است و گروه دیگر عقیده دارد که تساوی و برابری با رقیب کفایت می‌کند. گروه سومی نیز وجود دارد که معتقد به برخوردار شدن از نیروی کافی می‌باشد. در حقیقت، کمیت لازم برای ایجاد یک بازدارندگی معتبر که بتواند از جنگ هسته‌ای ممانعت کند، نامعلوم است. در حالی که برتری ناخالص آماری، در تعداد سیستمهای پرتابی موشکهای هسته‌ای، تعداد کلاهکهای جنگی و قدرت تخریب به مگاتن ممکن است تحت شرایط معینی یک ضرورت نظامی باشد، شرایط دیگری هم وجود دارند که تساوی و برابری در آن قابل قبول است و در برخی اوقات نیز نداشتن برتری و تفوق ممکن است کفایت نماید.

این تذکر ضروری است که اگر متجاوز یا مدافع تصور کنند که پیش‌دستی در حمله حیاتی است، هرچیز کمتر از برتری (حتی برتری ظاهری) می‌تواند بازدارندگی را نابود سازد. به همین قیاس تعداد سلاحها بر اطمینان متحدان و کشورهای بی‌طرف تأثیر می‌گذارد. و بنابراین ملاحظات سیاسی‌وروانی در نهایت ممکن است حداقل به همان اندازه که نیازهای‌مادی اهمیت دارند، در تعیین نیازهای کمّی یک جنگ عمومی نقش‌آفرین باشند.

طراحی جنگ عمومی

طراحی یک جنگ عمومی، برای بازدارندگی یا جنگیدن، باید از نظر عمق و وسعت، به نحو بی‌سابقه‌ای در تاریخ، به صورتی جامع انجام پذیرد. یک بار دیگر هرمن کان چنین اظهارنظر می‌کند:

> در دوران پیشین، طراحان جنگ ملزم نبودند که پیش از وقوع آن دربارهٔ تمام قدمها و مراحل جنگ بیاندیشند، زیرا حرکت جنگ آنقدر کند بود که وقت کافی برای حل فوری مسائلی که پیش می‌آمد، وجود داشت. امروزه این امر دیگر ممکن نیست. از دلایلی که جنگهای مدرن محتملاً بسیار نابودکننده خواهند بود سرعت وقوع حوادث

است. چنانچه تدارکات در مورد ارزیابی، مذاکرات و انعطاف عملیاتی از قبل و پیش از وقوع حمله پیش‌بینی نشده باشد، راهی برای آگاهی از مسیر عملی وقایع نظامی که منجر به اصلاح مسیر و هدایت بهتر عملیات گردد وجود نخواهد داشت. امروزه باید از قبل در مورد این احتمالات اندیشید و در حقیقت تا آنجا که مقدور است باید سعی کرد که چگونگی جنگ را از ابتدا تا انتها در ذهن تجسم نمود.[۹]

مسائل خاتمه جنگ

یک جنگ هسته‌ای عمومی می‌تواند ناگهان آغاز شود و به خودی خود فروکش کند. با این همه تام شلینگ اظهار می‌کند که شروع کردن یک جنگ عمومی ممکن است بسیار آسان‌تر از خاتمه دادن به آن باشد:

ابتدا باید به نوعی آتش‌بس یا مکث در جنگ دست یافت و سپس آن را مرحله‌به‌مرحله، با استفاده از شیوه دادوستد مصالحه‌جویانه که در آغاز باید بسیار آرام انجام پذیرد و بیشتر براساس عمل و نمایش باشد تا صحبت، به نوعی متارکه سوق داد. اما دیر یا زود عمل و نمایش باید تبدیل به مذاکراتی صریح و روشن گردد... دیگر اینکه مرحله پایانی ممکن است به اجبار خیلی زود آغاز شود، حتی قبل از اینکه اولین موشک شلیک شده به هدف برسد.[۱۰]

مسلماً، اولین شرط لازم برقراری ارتباط با نمایندگان دشمن است که دارای اختیارات، توانایی و تمایل برای اقدام باشند. این شرط می‌تواند امتیاز خوبی را که همانا معاف شدن شهرهای اصلی و مقرهای ثانویه حکومتی از حمله است، بتدریج القاء کند، به‌طوری که شخصیتهای حکومتی نه تنها به زندگی ادامه دهند، بلکه به وسائل ارتباطات عملیاتی نیز، که برای اقدامات مربوط به خاتمه جنگ ضرورتی حیاتی دارند، دسترسی داشته باشند. این تماسها حتی ممکن است خودداری از انهدام سایر مراکز جمعیتی را، به لحاظ جلوگیری از انتقام ناشی از احساسات برانگیخته شدهٔ مردم توجیه کند.

شلینگ شش موضوع را برای مذاکره در روند دادوستدهای مصالحه‌جویانه مدنظر قرار می‌دهد: نحوه هدایت جنگ؛ آتش‌بس و متارکه جنگ؛ با کدام یک از مقامات دشمن باید مذاکره کرد؛ موضوعات مربوط به قدرت‌نمایی‌های جانبی یا برخوردهای منطقه‌ای در چهارچوب جنگ عمومی؛ قرارداد خلع سلاح جامع و درازمدت؛ و توافق نهایی سیاسی[۱۱]

در مذاکرات دستیابی به توافق، به منظور پایان دادن به یک جنگ عمومی، دو خطر جدی وجود دارد:

یکی اینکه دشمن ممکن است فریبکار باشد و در کار خود موفق شود؛ دیگر اینکه دشمن قصد فریب نداشته باشد، اما به‌نظر آید که چنین نیتی را دنبال می‌کند، و بدین لحاظ اقدامات انجام شده به‌سبب فقدان بازرسی کافی به شکست و ناکامی منجر شود. اگر فرض کنیم که از زمان انعقاد متارکه حدود یک ساعت گذشته است و در همین حال کشور ما هدف چند سلاح هسته‌ای قرار می‌گیرد؛ آیا دشمن جنگ را دوباره آغاز کرده است؟ ممکن است ظرف چند دقیقه این موضوع برایمان روشن شود. آیا او قصد آزمایش ما را دارد تا ببیند تمایل ما به از سرگیری مخاصمات تا چه اندازه است، یا با پرتاب پنهانی چند سلاح قصد انتقام دارد یا سعی می‌کند که از توانایی نظامی بعد از جنگ ما بکاهد؟ یا این شلیکها از یک زیر دریایی یا چند بمب‌افکن بوده‌اند که هرگز پیام متارکه جنگ را دریافت نکرده‌اند یا در مورد دستورات دریافتی دچار سوءتفاهم شده‌اند؟... آیا این کار یکی از متحدان یا یکی از اقمار دشمن اصلی بوده که در متارکه مشارکت نداشته است؟ چنانچه، چند موشک انتقامی برای پایبند کردن او به اصول پرتاب کنیم، آیا او تصور خواهد کرد که ما ابتکار عمل جدیدی به‌کار بسته‌ایم و احتمالاً جنگ را از سر گرفته‌ایم؟

اما سؤالاتی از این قبیل جواب دارند، چرا که آنها پیشاپیش طرح شده‌اند و در موردشان فکر شده است و جواب هریک در لحظهٔ رسیدن به توافق برای ایجاد وقفه یا آتش‌بس مشخص شده است. این سؤالات حتی در زمان طراحی سلاحهای به‌کار رفته و نیز به هنگام طراحی جنگ مطرح بوده‌اند و ارزیابی شده‌اند.[۱۲]

روند آینده

با نمو تدابیر جدید طبیعت جنگ عمومی به‌طور مستمر در حال تغییر است. احتمال وقوع یک تبادل هسته‌ای عمومی در حال پژمردگی است، اما با افزایش این پژمردگی، وضعیت نیز پیچیده‌تر می‌گردد. جلوگیری از افزایش تعداد دارندگان سلاحهای هسته‌ای، شاید غیرممکن باشد. اگر چنین شود، مشکلات بیشتری پدید می‌آید و ثبات دیگریک‌بازی دوطرفه نیست، و بقاء نیروهای تلافی‌گر و غیرنظامیان، خصوصاً برای ایالات متحده که از استراتژی «حمله دوم» پیروی می‌کند، موجب ترس و بیم خواهد شد. آزمایشهای بی‌پایان سلاحها، بازی‌های جنگ، تمرینات، فلسفه‌پردازی‌ها و تجزیه‌وتحلیل‌های نظامیان و مقامات دولتی، سازمانهای غیرنظامی، شرکتهای مشاور، و جوامع علمی و آکادمیک در هر دو سوی پرده آهنین بعضی از

ابزارهای لازم را برای تخمین اعتبار نظریه‌ها فراهم کرده‌اند، لیکن تردیدهای زیادی وجود دارد. در هر صورت تجربه جنگی هنوز محدود به استفاده تقریباً آزمایشگاهی از دو بمب اتمی است که در شرایطی که راه عمل متقابل مسدود شده بود پرتاب گردید. بخشهای ۱۱، ۱۲، ۱۳ کتاب زمینه‌های روشنی را ارائه می‌دهند و به گرمی بحث خواهند افزود.

۶. ماهیت جنگ محدود

من تنها به یک نتیجه رسیده بودم. ژنرال مک‌آرتور آماده پذیرفتن خطر یک جنگ عمومی بود، اما من آماده آن نبودم.

هاری. اس. ترومن

تعریف جنگ محدود

بین جنگ عمومی در یک سو و جنگ سرد در سوی دیگر، طیف وسیعی از مخاصمات متعارفی قرار دارد که معمولاً به آنها جنگ محدود گفته می‌شود. چنین قلمرویی برای مقاصد مربوط به تدوین استراتژی کمی جامع و فراگیرنده است و حتی مخاصمات منطقه‌ای را که دارای نتایج کوچکی هستند با جنگهای جدی که جهان را به فاجعه نزدیک می‌کنند، در یک ردیف قرار می‌دهد. بنابراین ما در این بخش تنها به برخوردهای مسلحانه می‌پردازیم و حوادث نظامی کوچک را که طی آنها یک یا چند قدرت اصلی یا نمایندگان آنها داوطلبانه انواع فشارها را برای جلوگیری از اشتعال ناگهانی و غیر قابل کنترل وقایع آزمایش می‌کنند، حذف می‌کنیم.

بدین ترتیب جنگ محدود به نحو بارزی با آنچه در گذشته به آن اطلاق می‌شد، یعنی در دورانی که ادارهٔ هوشیارانه کنترل مخاصمات برای جلوگیری از تصاعد ناخواسته جنگ تقریباً ناشناخته بود، فرق کرده است. به‌طوری که برودی جنگ آن دوران را عموماً چنین تصویر می‌کند:

جنگها در آن دوران محدود بودند، چرا که سهم کوچکی از منابع اقتصاد ملی برای بسیج و آمادگی نیروها اختصاص می‌یافت و با این سهم کوچک توان تخریبی ناچیزی قابل ابتیاع بود امروزه مفهوم جنگ محدود مهار عمومی قدرت فوق‌العاده‌ای است که بسیج

شده و آماده بهره‌برداری است و برای ترغیب دشمن به قبول و اعمال همین مهار و به همین شدت است که باید در حد اعلای آمادگی باقی ماند.[۱]

راههای محدود کردن جنگها

جنگ را می‌توان برحسب مقاصد سیاسی و اهداف نظامی، نوع سلاح (خصوصاً شیمیایی، میکربی و هسته‌ای)، انتخاب هدفها در خاک دشمن، ماهیت نیروهای شرکت‌کننده و مناطق جغرافیایی محدود کرد. محدویتها به‌ندرت با انعقاد یک قرارداد رسمی اعمال می‌شوند و معمولاً نتیجه تفاهمها هستند. بدین ترتیب زمینهٔ تفسیر قواعد بازی بسیار وسیع است، اما از طلوع عصرسلاحهـــای هسته‌ای، استراتژیست‌ها در دو سوی پرده‌های آهنین و حصیری تلاش کرده‌اند، تا بدون به‌وجود آوردن شرایطی که انسان زنده آنقدر احساس بدبختی کند که به مردگان حسادت ورزد، مقاصد ناسازگار بین‌المللی را با یکدیگر آشتی دهند.

مقاصد محدود

جنگ مجدود به‌طور اعم به داشتن مقاصد محدود مربوط می‌شود، اما این الزام همیشگی نیست. اصولاً اعمال محدودیتها در اکثر اوقات به ابزارها مربوط می‌شوند و نه به اهداف. به‌طور مثال، هرچند که متحد کردن مجدد دو کره یکی از مقاصد فرعی آمریکا در جنگ کره بود و بالاجبار منتفی گردید، اما هدف اصلی و خطیر امنیت ملی ایالات متحده در این کشور، که جلوگیری از پیشروی کمونیسم بود، هرگز مورد مصالحه قرار نگرفت. وقتی شوروی در جنگ شش روزه اعراب و اسراییل در ۱۹۶۷ از تقویت مشتریان عربش امتناع کرد یک عقب‌نشینی تحقیرآمیز را پذیرفت، لیکن تنظیم موقتی اهداف عاجل به‌هیچ‌وجه موید تخفیف در مقاصد درازمدت اتحاد شوروی در خاورمیانه نبود.

انتخاب اهداف در مقابل دشمنی که دارای سلاحهـــای‌انهدام انبوه است، باید با احتیاط صورت پذیرد. شگرد کار خودداری از به مخاطره انداختن مستقیم یا ایجاد تصور به مخاطره افتادنِ علایق حیاتی یا اجباری دشمن است. با داشتن چنین معیاری به‌آسانی می‌توان فهمید که چرا تعداد زیادی از رؤسای جدید کشورها اصرار دارند که

* پرده حصیری، پرده‌ای است فرضی که مانند پرده آهنین عمل می‌کند و از سوی غرب به مرزهای بسته چین کمونیست اطلاق می‌شود ــ م.

نقش فرمانده یک دسته را بازی کنند، گرچه هیچ توافق جهانی که حاکی از مزیت بیشتر این عمل در مقابل مسئولیتهای ناشیه باشد، وجود ندارد.

روبرت مک‌کلین تاک این مطلب را در کتاب معنی جنگ محدود به شرح زیر مورد خطاب قرار می‌دهد:

در صلح بالستیکی بُعد جدیدی از مخاطره پدیدار شده است که یکی از مقامات آن را خطری که بدون تغییر در مسیر آن علاج‌ناپذیر می‌شود توصیف کرده است و بدین ترتیب، دچار یک محدودیت خارق‌العاده در جنگ محدود می‌شویم که موجب می‌شود تا شخص رییس جمهور آمریکا یا دبیر کل اتحاد شوروی در کوچکترین تصمیمات تاکتیکی نیز مداخله کنند. این شیوه با پرزیدنت ترومن در کره آغاز شد و با مقابله رودرروی کندی و خروشچف در قضیه کوبا و مداخله شخص پرزیدنت جانسون به عنوان فرمانده نیروی مأموریت خلیج تونکن و بالاخره عملیات پیاده‌شدن سربازان آمریکایی در سانتودومینکو ادامه یافت. در حالی که در جنگهای گذشته هدفهای نظامی را به فرمانده نظامی ابلاغ می‌کردند و بی‌اینکه در کارش مداخله‌ای شود دستیابی به این اهداف از وی خواسته می‌شد. در جنگهای محدود امروزی رئیس دولت باید به دقت اهداف نظامی را ارزیابی و مراقبت کند تا از گسترش جنگ محدود به جنگ عمومی ممانعت شود، و هدف سیاسی نیز باید طوری روشن بیان شود که فرمانده نظامی که اینک در یک یا دو رده پایین‌تر از منبع حقیقی تصمیم و قدرت قرار گرفته است، بتواند عامل اجرای این هدف سیاسی شود.[۲]

محدودیت تسلیحاتی

نقش سلاحهای هسته‌ای در جنگ محدود همواره بحث‌انگیز بوده است. تقریباً همگی موافقند که باید از بمباران هسته‌ای استراتژیکی سرزمین دشمن، خصوصاً مراکز غیر نظامی، خودداری شود، لیکن در سایر زمینه‌های استفاده از سلاحهای هسته‌ای توافقی وجود ندارد.

برای مثال گروه بزرگی پیش‌بینی می‌کنند که اولین انفجار، بدون توجه به قدرت انهدام آن، به زورآزمایی منتهی خواهد شد. بنا به کتاب استراتژی نظامی مارشال سوکولوسکی چاپ ۱۹۶۲، شوروی‌ها در گذشته یک‌بار تلویحاً از این نظریه حمایت کرده‌اند، اما پس از آن تغییر عقیده داده‌اند.[۳]

گروه دوم، اعتقاد به جنگ هسته‌ای محدود را به دلائل دیگری مردود می‌شمارند. به عقیده آنان هرگونه استفاده از سلاحهای هسته‌ای، تصاعد را تشویق

خواهد کرد. این بار ترنتون رید در این مورد صحبت می‌کند:

این استدلال کاملاً منطقی است که بگوییم سلاحهای هسته‌ای نهایتاً از این جهت به کار خواهند رفت که از سلاحهای متعارفی مؤثرترند، و سپس چنین فرضی کنیم که اگر جنگ هسته‌ای شروع شود، هر دو طرف قانع خواهند شد که فقط کم‌اثرترین سلاحهای هسته‌ای خود را به کار برند. و این نیز قانع‌کننده نیست که بگوییم جنگ هسته‌ای فقط به این سبب که هیچ‌یک از دو طرف تمایلی به پذیرفتن فاجعه ناشی از یک جنگ عمومی را ندارند، محدود باقی خواهد ماند. مخوف‌ترین فاجعه در صورتی می‌تواند به‌وقوع بپیوندد که از یک شیوه قدم‌به‌قدم استفاده کنیم به‌نحوی که با هر مرحله از اعمال فشار زیاد توسط یک طرف، طرف مقابل گام کوچکی بردارد و تدریجاً منتهی به جنگ عمومی گردد.[۴]

مکتب فکری سوّمی وجود دارد که بر عقاید آلین انتون *Alain Anthoven* تحت عنوان «نظریهٔ مانع آتش»* صحه می‌گذارد. به عقیدهٔ این گروه این دلیل که جنگ هسته‌ای ویران‌گر است، استفاده از سلاحهای اتمی باید تنها برای اضطراری‌ترین شرایط نگهداری شود. طرفی که دارای نیروی متعارف قوی‌تر است احتمالاً آنچه را مدنظر دارد (به‌غیر از امتیازاتی که برای طرف مقابل حیاتی است) به‌دست خواهد آورد.[۵]

با وجود داشتن پیروان زیاد، اندیشه پرجاذبه انتون مخالفینی در خارج و داخل شوروی دارد. این شک گرایان را برنارد برودی طبقه‌بندی کرده است، به اکراه شوروی‌ها در قبول نظریه مزبور در عمل توجه کنید:

اکراه شوروی‌ها در قبول این نظریه به‌طرز محسوسی به نفع ایالات متحده تمام شده است. در غیر این صورت بسیار مشکل می‌توان گفت که چرا شوروی‌ها این‌قدر سریع و کامل در بحران اکتبر ۱۹۶۲ کوبا تسلیم شدند. آنان به‌وضوح از وخیم‌شدن اوضاع و از اینکه یک ناوشکن آمریکایی تیری به سینه یک کشتی تجارتی آنان رها کند، وحشت داشتند. و چون ظاهراً جنگ را بسیار خطرناک می‌دانستند، آشکارا خواهان هیچ نوع جنگی نبودند. ... همچنین درک این موضوع نیز مشکل است که چرا بروز بحران کوبا تنش برلین را در زمانی کوتاه تشکیل داد. واضح است که شوروی‌ها از برتری نیروهای متعارف منطقه‌ای در برلین و اطراف آن برخوردار بودند، ولی چنین به‌نظر رسید که آنان اصولاً آمادگی آزمایش برای دست‌یابی به برتری مکانی را براساس همان عقیده

* نظریهٔ مانع آتش (FIRE BREAK) تدبیری است که جنگلبانان در موقع حریق جنگل با قطع درختان و ایجاد حاشیه‌ای امن از سرایت آتش به سایر نقاط جنگل ممانعت می‌کنند. به تعریف استراتژیک آن در پیوست یکم توجه کنید ـ م.

(مخالفت با نظریه آلین آنتون)، ندارند. ریموند آرون، نویسنده معتبر فرانسوی در امور سیاسی، چندین بار اشاره کرده است که به نظر می‌آید که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، هریک به آن دسته از عقاید استراتژیکی که متناسب با توانایی نیروهای طرف مقابل است تمایل دارند. و این برای غرب حسن بزرگی است که شوروی‌ها آمادگی پذیرفتن عقاید استراتژیکی ویژه‌ای را که در آمریکا بسیار متداول و محبوب است، ندارند. (برای مثال صفحه ۱۵۲ کتاب آرون به‌نام منازعه بزرگ را ملاحظه فرمایید)[۶]

در سمت مقابل طیفِ متشکله از مجموع مخالفین، دسته‌ای مانند شاهینهای شکاری هستند. آنان عقیده دارند که سلاحهای هسته‌ای می‌توانند و باید تهدیدگرانه در هدایت جنگهای محدود به حرکت درآیند و گاهی نیز به‌کار روند. ژنرال ناتن. اف. تواینینگ در دوران تصدی پست رئیس ستاد مشترک ایالات متحده، یکی از سخن‌گویان مشتاق این گروه بود:

سرانجام به این نتیجه رسیده‌ام که استفاده از سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی در بعضی از وضعیتهای جنگ محدود، در صورتی که با بصیرت به‌کار روند، به معنی واقعی می‌توانند به‌نفع بشریت و تمدن تمام شود. این سلاحها، در صورتی که یکی‌دوبار و به‌موقع علیه هدفهای صحیح به کار روند، به‌نظر من می‌توانند تجاوز را به پایان رسانند و از شروع جنگهای محدود آینده ممانعت کنند.[۷]

کفایت هریک از راه کارهای قابل گزینش محتملاً به مقدار زیاد به‌طرز فکر طرفین متخاصم بستگی دارد. اگر ایالات متحده و اتحاد شوروی هردو قویاً معتقد باشند که انفجار یک کلاهک هسته‌ای با قدرت تخریبی کم ناگزیر به یک جنگ عمومی منتهی خواهد شد، بدون‌تردید چنین حادثه‌ای به‌وقوع خواهد پیوست. اگر رهبران جهان واقعاً اولین انفجار هسته‌ای بعد از ۱۹۴۵ را به عنوان یک واقعه نمادی در نظر بگیرند، اهمیت آن به مراتب بیشتر از شعاع صدمات و میزان تلافات آن خواهد بود و در غیر این صورت اهمیت چندانی نخواهد داشت.

در هر صورت یک امر مسلم است. اگر غول آزاد شود، هرچند برای مستحکم کردن وضعیتی متزلزل یا پس از ملاحظات خطیر برای دستیابی به هدفی که به صورت دیگری قابل حصول نیست، مشکلات مربوط به کنترل سلاحهای هسته‌ای در جنگ محدود، چندین برابر خواهند شد. باید فهرست جدید و کاملی از قواعد جای پرهیز و

خودداری کامل را بگیرند و جواب سؤالات زیر را بدهند. آیا سلاحهای هسته‌ای باید آفندی به‌کار روند یا پدافندی یا به هر دو صورت؟ آیا وجود بعضی محدودیتها در قدرت تخریبی و وسائل پرتاب و هدایت سلاحها ضرورت دارند؟ آیا غیر قانونی کردن انفجارات هسته‌ای روی سطح زمین لازم است؟ چگونه می‌توان بر اجرای هر یک از این محدودیتها نظارت داشت و اجرای آن را تضمین کرد؟ رسیدن به توافق بسیار دشوار است و ضمانت اجرای آن حتی سخت‌تر خواهد بود.

جنگهای شیمیایی ومیکربی نیز مسائل مشابهی را برای استراتژیست هایی که با تدابیر مربوط به جنگ محدود دست بگریبانند به‌وجود می‌آورند.

محدودیتهای مربوط به هدفهای تخریبی

انتخاب هدف، مانند انتخاب مهمات و مواد منفجره می‌تواند از عوامل مهم محدود کردن وسعت و شدت جنگ باشد. راه کارهای جایگزین متنوع، از جمله گروهای زوجی زیر که با ترکیبهای بیشماری قابل استفاده هستند، وجود دارند:

هدف حیاتی—غیر حیاتی
هدف تاکتیکی—استراتژیکی
هدف باروح—بی روح
هدف نظامی—غیر نظامی
هدف رزمی—غیر رزمی
هدف متحرک—ثابت
هدف تأثیر فوری—تأثیر تأخیری

در جنگ ویتنام مثالهای خوبی وجود دارند:

عملیات هوایی آمریکا برای قطع خطوط مواصلاتی و تدارکاتی برفراز ویتنام شمالی، همان‌طور که سرلشکر گیلبرت. ال. مایرز معاون سابق فرمانده نیروی هوایی هفتم در مقابل کنگره آمریکا شهادت داد، از همان ابتدای کار دستخوش موانع و مشکلات گردید:

> وقتی در آوریل ۱۹۶۵ وارد صحنه عملیات ویتنام شدم، هدفهای «ثابت» خود را-که شامل یک یا دو هدف در هفته بودند، برمبنای یک برنامه هفتگی از فرماندهی کل نیروهای آمریکا در اقیانوس اطلس دریافت می‌کردیم. این هدفها در آن زمان در یک حاشیه باریک، درست در شمال منطقه غیرنظامی، واقع بودند. بتدریج در مدتی که من

آنجا بودم هدفها به سمت شمال کشیده شدند و نهایتاً در منطقه هانوی هدفهایی به ما ابلاغ گردید.[۸]

شاهدان قبلی ملاحظه کرده بودند که در ۱۹۶۶ مأموریتهای پرواز شناسایی مسلح علیه هدفهای اتفاقی مانند کامیونها، ترنها، سربازان و وسایل شناور حمل‌ونقل بیش از سایرمأموریتها اولویت داشته است. کمتر از یک درصد از کل پروازهای انجام شده در آن سال، علیه ۹۷ هدف از پیش تعیین‌شده که اولویت بیشتری داشتند و از طرف ستاد مشترک ابلاغ گردیده بود، اجرا گردید. اینها عبارت بودند از بنادر، پلها، شناورهای متحرک رودخانه‌ای، ایستگاههای راه‌آهن و سایر تسهیلات با اهمیت.[۹] هانوی، همراه با یک منطقه حائل در امتداد مرز چین کمونیست (شامل بسیاری از خطوط آهن شمال شرقی)، سدهای خاکی و بعضی فرودگاههای انتخاب شده در دلتای رودخانه سرخ از بمباران مستثنی بود و در خارج از محدوده بمباران قرار داشت سکوهای پرتاب موشکهای زمین به هوا تنها پس از اطمینان یافتن از وجود موشک قابل انهدام بودند. نارضایتی عمدهٔ پرسنل نظامی ارتش آمریکا، منع حمله علیه بندر هایفونگ بود. ناکامی در بستن این بندر قدرت هوایی آمریکا را در موقعیت بی‌ثمری قرار داد. و این شکست مثل این بود که کسی بدون بستن شیر طبقه فوقانی، شروع به تمیز کردن و خشک کردن آب طبقه زیرین نماید. و تمام اینها به نام جنگ محدود، به‌خاطر جلوگیری از وضعیتی که می‌توانست به رودررویی مستقیم بین آمریکا و چین سرخ و یا اتحاد شوروی منجر شود، انجام می‌پذیرفت.

سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی، علی‌رغم اعتقاد عده زیادی به اینکه هدفهای مناسبی برای کاربرد آنها وجود نداشت، احتمالاً می‌توانستند به‌طرز مؤثری در هند و چین به‌کار روند. در حقیقت هدفهای جذابی در مناطق دور با فاصلهٔ زیاد از مراکز جمعیت وجود داشت. انفجارات هسته‌ای ممکن بود برای مسدود کردن راههای کوهستانیِ گذرگاه هوشه‌مینه و یا برای انهدام تأسیسات زیرزمینی واقع در نزدیک منطقه غیرنظامی و یا به منظور نابودی پایگاههای تحت‌الارضی ویت‌کنگ، به‌کار گرفته شود. اما ممنوعیتهای سیاسی، و نه نظامی، برای محدود نگه‌داشتن جنگ سرانجام جلوی این اقدام را گرفتند.

محدودیتهای نیرو

محدود کردن نوع، تعداد، نقش و هویت نیروهای نظامی شرکت‌کننده نیز می‌تواند مقیاس و شدت جنگ را محدود کند. واحدهای نظامی پدافندی، پشتیبانی و مستشار کمتر از واحدهای رزمی خط مقدم تحریک کننده‌اند رودررویی بین اقمار طرفهای درگیر، محتملاً کمتر از مقابله مستقیم بین ابرقدرتها آتش‌افروز می‌باشد. نیروهای منتصب به سازمانهای بین‌المللی کمتر از نیروهای مربوط به کشورهای منفرد، در معرض تکفیر و محکومیت قرار دارند. به‌کارگیری نیروهای متعارف هوائی و دریایی، به‌جای یورش نیروی زمینی معمولاً از مخاطره کمتری برخوردار است.

سه‌مخاصمه‌اخیر به نمایش نکات ذکر شده در بالا کمک می‌نمایند.

بیش از بیست ملت از جهان آزاد همراه با آمریکا، زیر پرچم سازمان ملل متحد در جنگ کرده شرکت کردند. حضور آنان لبه شمشیری را که برای برخورد بین آمریکا و چین سرخ فراهم شده بود، کند کرد. چینی‌ها نیز به نوبه خود مصرانه بر افسانه خود، مبنی بر اینکه نیروهای آنان در جنوب یالو* منحصراً داوطلب هستند پافشاری می‌کردند. اتحاد شوروی به خاطر تمام مقاصد عملی، هیچ‌گونه نیروی منظمی را فراهم نکرد، اما در همان حال که از پشت صحنه نفوذ سیاسی ــ نظامی مسلطی را اعمال می‌نمود، برای پیروان کمونیست خود تدارکات و کمکهای فنی ارسال می‌داشت.

بیست سال بعد، جنگ هند و چین وضعیت مشابهی را به‌وجود آورد. هوشه‌مینه و جانشینانش هرگز نپذیرفتند که نیروهایشان به جنوب مدار، ۱۷ درجه نفوذ کرده‌اند، چه رسد به اینکه این نیروها قدرتی معادل چند لشکر را داشته باشند. آمریکا چندین سال شرکت خود را به پشتیبانی تدارکاتی و مستشاری محدود کرد. به غیر از یک استثنا ــ تهاجمی کم‌عمق و کاملاً کوتاه مدت به‌داخل کامبوج در سال ۱۹۷۰ ــ نیروهای رزمی زمینی آمریکا هرگز بیرون از ویتنام جنوبی دست به عملیاتی نزدند و تا سال ۱۹۷۲ تمام واحدهای مانوری نیروی زمینی و تفنگداران دریایی از صحنه عملیات بیرون کشیده شدند و فقط نیروهای هوایی و دریایی به عنوان تنها ابزار نظامی مؤثر آمریکا برای عملیات آتی، در صحنه باقی ماندند.

اتحاد شوروی نیز مانند آمریکا، تلاش زیادی برای محدود نگه‌داشتن مخاصمات کرد. برژنف در پشتیبانی از هم‌پیمانان خود در جمهوری متحده عربی، در

* YALU

جنگ اعراب و اسرائیل بسیار، با احتیاط و ملاحظه‌کار بود تیمهای آموزشی شوروی، واحدهای پشتیبانی، خدمه موشکهای زمین به هوا و خلبانان پدافند هوایی، که همگی دارای ماهیت غیر رزمی و دفاعی بودند، یک‌باره برای حفاظت از سرمایه‌گذاری بزرگ شوروی در کمکهای نظامی به دلتای رود نیل سرازیر شدند، اما افراد نیروهای تعرضی مصر، همواره و منحصراً عرب بودند.

محدودیتهای جغرافیایی

ممنوعیتهای سخت جغرافیایی در تمام جنگهای محدود، وجود داشته است. جنگ کره در یک شبه‌جزیره کوچک محدود شد. حرکات نظامی در مدت بحران موشکی کوبا (به غیر از اعلام آماده‌باش برای جنگ عمومی در آمریکا و شوروی) تنها در دریای کارائیب متمرکز گردید. از نظر جنبه‌های نظامی، جنگ ویتنام یک جنگ منطقه‌ای بود. تدبیر نیروی دریایی آمریکا برای جنگ در دریا به دور از نقاطی که دارای جمعیت است، نوعی محدودیت ویژه جغرافیایی به حساب می‌آید.

به‌طوری که روبرت.ئی.اسگود در کتاب خود به نام جنگ محدود ابراز کرده است، احترام به ممنوعیتهای جغرافیایی و منطقه‌ای در اروپای غربی ممکن است بسیار مشکل باشد:

> باید تشخیص دهیم که در بعضی از مناطق متراکم صنعتی و اقتصادی ــ که مسلماً منطقه حیاتی ناتو به حساب می‌آیند ــ حتی تاخت‌وتازهای محدود نظامی چنان تهدیدی را برای علایق امنیتی، به‌وجود می‌آورند که محدود ساختن مقاومت را فقط به مناطقی که در آن جنگ ادامه دارد، غیرقابل قبول می‌کند (مضافاً کنترل کردن این‌گونه تهدیدات با استفاده از مقدورت محلی بسیار مشکل خواهد بود). حتی اگر اوضاع طبیعی منطقه، ارتباط مراکز صنعتی با خطوط حمل‌ونقل و سایر ویژگی‌های فیزیکی آن نیز به صورت نظریه این ممنوعیتها را به‌جا و عملی پندارد، باز هم قادر نیستیم از نظر جغرافیایی خود را محدود کنیم.[۱۰]

ایدهٔ مجاز بودن به استفاده از پناهگاه در جنگهای محدود، حین بحران کره تولد یافت و در جنگ هند و چین به اوج قدرت رسید، لیکن وقتی پرزیدنت نیکسون تصمیم گرفت که پناهگاههای امن کمونیستها را در ویتنام شمالی، لائوس و کامبوج پاکسازی کند، این تدبیر را دچار تنزل شدیدی نمود. یک قاعده کلی این است که پناهگاههایی

که عامل تهدیدات جدی هستند، فقط موقعی می‌توانند به بقاء خود ادامه دهند که کیفرهای احتمالی ناشی از ایجاد مزاحمت برای آنها، علیه نیروهای خودی، بیش از منافع بالقوه باشد.

مسائل مربوط به تصاعد

هدایت جنگ محدود، که ممنوعیتهایی نظیر آنچه به آنها اشاره شد در آن تأثیر می‌گذارند، نوعی آزمایش برای پذیرفتن مخاطره، حل‌وفصل امور و متناسب و هم‌آهنگ کردن منابع محلی است. معمولاً هر یک از طرفین با افزایش فشار، به‌گونه‌های مختلف، در صورتی که طرف مقابل تمایل به افزایش شدت جدال را نداشته باشد، می‌توانند برنده شوند. نظریه هرمن کان چنین است:

> برای افزایش فشار و یا تهدید به افزایش فشار، توسط طرفی که «تصاعدگر» خوانده می‌شود، حداقل سه شیوه وجود دارد: افزایش شدت وحدت کار، گسترش منطقه عملیات و ترکیب تصاعد... که سومی (ترکیب تصاعد) می‌تواند شامل حمله به‌یک هم‌پیمان یا موکل دشمن اصلی باشد ــ به‌علاوه این حمله می‌تواند سربازان یا مستعمره دشمن اصلی را هدف قرار دهد، البته در صورتی که از نظر جغرافیایی خارج از پناهگاه مرکزی دشمن (یعنی سرزمین اصلی وی) باشد.
>
> بدین ترتیب، در هر تصاعد، دو گروه از عوامل اصلی به‌طور مستمر بازی متقابل دارند، اینها عبارتند از: مسائل سیاسی دیپلماتیک و نظامی که این مخاصمه خاص را دربر گرفته‌اند و دیگری سطح خشونت و انگیزه‌ای است که در این مخاصمه به‌کار می‌رود.... همچنین دو طبقه اساسی استراتژی برای استفاده طرفین مخاصمه وجود دارد. طبقه اول استراتژی خاصی است که از اوصاف جنگ توافق‌شدهٔ ویژه‌ای که برای کسب یک برتری، در حال اجراست، بهره‌برداری می‌کند. طبقه دوم از مخاطرات یا تهدید به تصاعد و انفجارات ناشی از این جنگ توافق‌شده بهره‌جویی می‌کند....
> بدین ترتیب تصاعدها پدیده‌های نسبتاً پیچیده‌ای می‌باشند که دستور اجرای آنها را نمی‌توان به شیوه‌ای ساده صادر نمود. هرچند که ما، حتی به قیمت بروز خشونت بیشتر، مایلیم برای منظورهای ویژه‌ای این کار را دقیقاً انجام دهیم. در لحظه‌های خاص یک بجران یا یک جنگ، میزان تصاعد را با در نظر گرفتن وضعیتهای مشروحه زیر، می‌توان به‌طور تقریبی اندازه‌گیری کرد.
>
> ۱. نزدیکی ظاهری به یک جنگ عمومی تمام عیار؛
> ۲. احتمال وقوع انفجار؛
> ۳. انگیزش؛

۴. چشم‌پوشی از روشهای مسبوق به سابقه.
۵. آمادگی برای ارتکاب (نمایش نیت ثابت/و یا بی‌پروایی توأم با مسئولیت‌ناپذیری).
۶. صدمه‌ای که وارد شده یا در حال وارد شدن است.
۷. میزان تلاش (مقیاس، وسعت، یا شدت خشونت).
۸. تهدیدی که نیت اعمال آن وجود دارد، یا تهدیدی که درک می‌شود.[۱۱]

حزم و احتیاط برای استراتژیست‌ها

حقیقت به ظاهر مهمل این است که اگر، محدودیتهای انتخاب شده برای ممانعت از آغاز یک جنگ عمومی، خود بسیاری از راه کارهای قابل گزینش استراتژیکی را قربانی کنند، عملاً می‌توانند موجب افزایش مخاطرات گردند. دکتر کیسینجر یک دهه قبل در کتاب ضرورت گزینش خطر را چنین توصیف کرده است:

از آنجا که برابر تعریف، در یک جنگ محدود، تمام منابع طرفهای درگیر متخاصم مورد استفاده قرار نمی‌گیرند به‌آسانی می‌توان ثابت کرد چگونه یک جنگ گسترش می‌یابد. هیچ کس نمی‌تواند پیش‌بینی کند که آیا هیچ یک از طرفین دعوا شکست را خواهند پذیرفت یا خیر. لیکن برای ما باید روشن باشد که پافشاری بیش از حد در زمینهٔ تصاعد متضمن چه درگیری‌هایی خواهد بود. کشوری که در صورت عدم دستیابی به مقاصدش آماده پذیرفتن مخاطره انهدام مشترک است، تنها با تسلیم کردنش می‌توان او را از نیاتش باز داشت.... متجاوزی که متقاعد شود قربانی مورد نظرش آمادگی پذیرفتن هیچ‌گونه مخاطره‌ای را ندارد، ممکن است مصرانه به تهدید مستقیم ترغیب شود. کشوری که می‌ترسد که هرگونه مقاومتی در مقابل تجاوز، به هر مقیاس که باشد، به جنگ همگانی منتهی شود و مایل به پذیرفتن مخاطرهٔ جنگ محدود نیست، حق انتخابی به‌جز تسلیم شدن در یک رویارویی ندارد.

بنابراین منظور از استراتژی جنگ محدود، این است که اولاً بازدارندگی را تقویت کند ثانیاً چنانچه بازدارندگی دچار ناکامی گردید، فرصتی را برای حل‌وفصل مسئله فراهم سازد.... چنانچه ما با توسل به جنگ محدود خواهان مقاومت در مقابل تجاوز باشیم، بدترین اتفاق ممکنه مسلماً همان چیزی‌است که‌با تسلیم شدن یا شرکت در یک جنگ عمومی به‌وقوع خواهد پیوست.[۱۲]

۷. ماهیت جنگهای انقلابی

تمام جنبشهای مردمی نوعی آمادگی برای مرگ و میل به اتحاد و همبستگی را در پیروان خود ایجاد می‌کنند. این جنبشها بدون درنظر گرفتن مرامی که تبلیغ می‌کنند و برنامه‌ای که ارائه می‌دهند، بذر تعصب، پشتکار، امید پرشور، نفرت و نابردباری را می‌پرورانند و همگی قادرند جریان پرقدرتی از تلاش و فعالیت را در بخش معینی از زندگی رها کنند؛ تمام آنها خواهان ایمان مطلق، تبعیت و وفاداری از صمیم قلب می‌باشند.

از کتاب معتقد حقیقی، اثر اریک هوفر

جنگ انقلابی در طیف مخاصمات مکان جداگانه ومشخصی را اشغال می‌کند. معنی آن تلاشی هوشیارانه به منظور دست یافتن به قدرت سیاسی، از طریق روشهای غیر قانونی و قهری است که در پویش خود سیستمهای دولتی موجود و ساختارهای اجتماعی مترتب بر آن را نابود می‌سازد. از نقطه نظر پیروان آن، انقلابها از نوع جنگهای تمام‌عیار به حساب می‌آیند. به‌طوری که مائو می‌گوید: «بدون توجه به محظورات اخلاقی کوته‌بینانه، مانند خیرخواهی، نوعپرستی، عدالت، و اخلاقیات به کارگیری هر وسیله یا تمام وسایلی که موجب دستیابی به اهداف دلخواه می‌شوند، مجاز است.»*

مغایرتهای جنگهای انقلابی

جنگهای انقلابی به شکلهای مختلفی ظاهر می‌شوند. چالمر جانسون چندین گروه مجزا را در کتاب خود به نام انقلاب و سیستم اجتماعی شناسایی کرده است که از

* انقلاب اسلامی ایران این دیدگاه را تأیید نمی‌کند، م

نظر مبانی اصلی، اهداف، نشانه‌گیری‌ها و بانیان با یکدیگر فرق دارند و از یکدیگر تمیز داده می‌شوند.[۱] با این همه، اکثر این تفاوتها، برای استراتژیست‌ها تنها ارزش آکادمیک دارند، زیرا انقلابها تقریباً ناگهانی به‌ثمر می‌رسند و یا در آغاز به حدی از پشتیبانی مردم برخوردارند که هرگونه عملیات مؤثر برضد آن غیرممکن است.* به عنوان مثال، کودتاهای توطئه‌آمیز ممکن است مستلزم تدارکات طولانی توسط نخبگان گروه کودتاچی باشند، اما اجرای آن معمولاً بسیار سریع صورت می‌گیرد و هرگز تعداد زیادی از مردم در آن شرکت ندارند. انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ یک تحول انفجاری، ناگهانی، کوتاه و طرح‌ریزی نشده بود. انبوه مردم، در حالی که لنین هنوز در سوئیس بود ناگهان به جنبش درآمدند.

این نوشته منحصراً به آن نوع از انقلابها که به‌طور متفاوت به‌آن «قیام مسلحانه توده‌ای» یا «شورش» می‌گویند، می‌پردازد. این قبیل جنگهای انقلابی از ماهیت ملی برخوردارند. آنها ثمرهٔ مبارزاتی طولانی هستند که مستلزم صبر و حوصله فراوانی است. و چنانچه فرونشانده نشوند، با شیوه‌ای منظم، قدم به قدم در مسیر اهداف میان‌برد حرکت می‌کنند، تا به اوج برسند و فاجعه بزرگی را برای نظام حاکم فراهم سازند. هیچ چیز نجات نمی‌یابد. ابتدا رهبری ظهور می‌کند و سپس توده‌های مردم را ماهرانه کنترل و به حرکت در می‌آورد.

نظریه‌پردازان اصلی

جنگهای مدرن انقلابی عموماً توسط کمونیست‌ها ترغیب و هدایت می‌شوند، لیکن این موضوع به هیچ وجه در مورد تمام جنگهای انقلابی صادق نیست. این جنگها به عنوان «جنگهای آزادی‌بخش ملی» و «جنگهای مردمی» که در میان ملل نو ظهور آفریقا و آسیا، در بیست الی سی‌سال اخیر رشد کرده است، گروه‌بندی شده‌اند. تعداد زیادی از متفکران خیال‌باف، اصولی را ارائه کرده‌اند، اما همان‌طور که سررابرت تامسون اشاره می‌کند:

> چنانچه موقتاً میزان مداخله کمونیست‌ها را در هر یک از جنگهای انقلابی به معنای واقعی کنار بگذاریم، لازم است این گفته کمونیست‌ها را بپذیریم که برای مطالعه در خصوصیات اصلی این شکل جدید جنگ باید نظر کنیم به: مارکس برای تدابیر

* استراتژیست‌های بلوکهای غرب و شرق چنانچه نهضت انقلابی وابسته به آنان نباشد، آن را وابسته به طرف دیگر می‌دانند و به آن بدبین هستند و بنابراین هر دوی آنان با نهضتهای انقلابی مستقل ذاتاً مخالفند ــ م.

مبارزاتی، به لنین برای تشکیل حزب، به مائوتسه تونگ برای به‌کار گیری آن در جامعه دهقانی، و به وراث بلافصل او مارشال لین پیائو به دلیل کاربرد آن در انقلاب جهانی به ترونگ جینه و ژنرال و نگوین جیاپ برای بهبود بخشیدن به فنون آن در ویتنام و به چه‌گوارا برای ایجاد مقبولیت معنوی آن در بین جوانان روشنفکر غرب. اینها مخترعین، تشریح کنندگان پیامبران و مجریان اصلی جنگهای انقلابی بودند.[۲]

مقایسه جنگهای انقلابی با جنگهای متعارفی

جنگهای انقلابی و متعارف در چند زمینه با یکدیگر مغایرت دارند. دیوید گالولا که در زمینه «انقلاب» به‌ندرت نظریه‌ای داده است، عدم تناسب و تقارن بزرگی را که در آغاز انقلابها به طرفهای متخاصم ویژگی و شکل می‌بخشد، چنین توصیف کرده است:

ارزیابی از نیروهای طرفهای مخاصمه در شروع جنگ انقلابی، برتری درهم کوبنده‌ای را در توانایی‌های ملموسِ نیروهای حکومت نشان می‌دهد: حکومت با برخورداری از شرایط لازم خارجی و داخلی به عنوان یک دولت به رسمیت شناخته شده، عملاً همه چیز را در اختیار دارد: شناسایی دیپلماتیک؛ قدرت قانونی در سه قوهٔ مجریه، مقننه و قضائیه؛ کنترل بر سازمان حکومتی و پلیس؛ منابع مالی؛ منابع صنعتی و کشاورزی داخلی و در صورت لزوم آماده برای تحویل در خارج از کشور؛ تسهیلات حمل‌ونقل و مخابرات؛ به‌کارگیری و کنترل اطلاعات و رسانه‌های تبلیغاتی؛ فرماندهی بر نیروهای مسلح و امکان افزودن به کمیت آنان. او داخل گود است، در حالی که انقلابیون در خارج آنند و به‌هیچ یک از منابع فوق دسترسی ندارند و یا تنها از تعداد ناچیزی برخوردارند.

در زمینه منابع معنوی و غیر ملموس، وضعیت کاملاً برعکس می‌شود. جبهه انقلاب از سرمایه‌ای پر صلابت یعنی نیروی ایدئولوژیکی انقلاب برخوردار است که براساس آن عملیات خود را پایه‌ریزی می‌کند. جبهه حکومت (ضد شورش) تعهد و مسئولیت سنگینی را به عهده دارد. او مسئول حفظ نظم در سراسر کشور است. هدف استراتژی انقلابیون طبیعتاً تبدیل منابع غیر ملموس به منابع ملموس است استراتژی حکومت این است که نگذارد مسئولیتهای غیر ملموس وی موجب از هم پاشیده شدن منابع مادی ملموس او شود.

بدین ترتیب نیروی انقلاب مجبور است در مسیر جنگ رشد کند و از کوچک به بزرگ تبدیل شود و از ضعف به قدرت دست یابد و در غیر این صورت شکست خواهد خورد. نیروی حکومتی از بزرگی به کوچکی و از قدرت به ضعف تنزل می‌یابد و این نسبت

مستقیم با موفقیت نیروهای انقلابی دارد. این عدم تناسب و تقارن سرچشمه ویژگیهایی است که فرق زیاد بین جنگ انقلابی و جنگ متعارف را نشان می‌دهند.[۳]

مخاصمات متعارف به دلیل تمایل متجاوز به استفاده از اصل غافلگیری، معمولاً به‌طور ناگهانی و بی‌خبر آغاز می‌شوند، اما گذر از صلح به جنگ در انقلابات تقریباً تدریجی و غیر محسوس است. انقلابیون در مراحل آغاز، قدرت سیاسی یا نظامی ناچیزی را از خود ساطع می‌نمایند، و بدین ترتیب مجبورند راه خود را بسیار آهسته به داخل صحنه بگشایند.

جنگهای متعارف سبک خاصی دارند و شیوه‌های آن خشک و انعطاف‌ناپذیرند. در جنگهای انقلابی، خط مقدم و یا منطقه پشت جبهه وجود ندارد. نبردهای قاطع و تماشایی ندرتاً به‌وقوع می‌پیوندند.

شاید مهمتر از همه این که جنگهای انقلابی، در مقایسه با همتای متعارف، به‌جای عملیات نظامی، عمدتاً فرآیندی سیاسی ـ اجتماعی دارند. در جنگهای انقلابی حملات غافلگیرانه و کمین گاهی مهیج و عملیات در سنگرهای خیابانی که جنبه‌های تبلیغاتی زیاد دارند، انجام می‌گیرد. در حالی که کارهای مربوط به دفع‌ورفع بحران کشور که جنبه‌های مهیج ندارند، معمولاً به حساب نمی‌آیند.

در جنگهای متعارف، طرفهای متخاصم جدا از یکدیگر و مشخص هستند. اما در جنگهای انقلابی، انقلابیون و دولت حاکم، هر دو در جستجوی ایجاد و حفظ قدرت برای کنترل مردم کشوری واحد هستند. بنابراین به‌طور کلی اجتماع مردم، رسانه‌ای است که انقلاب در آن عمل می‌کند، و در عین حال، هدف و مقصود کنترل این اجتماع است. هر چیز دیگر، هرقدر مجلل و پر زرق‌وبرق باشد، فرعی است و نقش پشتیبانی دارد. قدرت شبیه ابزاری است در داخل جعبه ابزار.

این نوع جنگهای انقلابی، برحسب ماهیت، درازمدت هستند، در حالی که جنگهای متعارف معمولاً چنین نیستند، هرچند که بن‌بستهای طولانی در جنگهای متعارف نیز متداول است. انقلابیون آماده‌پذیرفتن خسارات ناشی از طولانی شدن کار هستند، زیرا قدرت حاصله از این استراتژی می‌تواند در نهایت نابودکننده باشد.[۴]

شرایط لازم برای انقلاب

محیط

انقلابها تحت شرایط بسیار متفاوتی، با استفاده از نارضایتی انسانها از بخت و اقبالشان (که عمومیت دادن به آن مشکل است) شروع می‌شوند و به نتیجه می‌رسند. بعضی از آنها بیشتر شهری هستند و برخی دیگر روستایی. بعضی از آنها بد و برخی دیگر خوب. اغلب در کشورهای در حال توسعه به‌وقوع می‌پیوندند، اما گاه در جوامع پیچیده و امروزی نیز حادث می‌گردند.

محیطهایی که در آنها می‌توان بذر انقلاب را کاشت به‌طور قابل توجهی به‌یکدیگر شباهت دارند. انقلاب به‌ندرت در محیطی فقیر، سرافکنده و مستاصل خود را پنهان نگه می‌دارد. انسانهای مبارز اکثراً در جوامعی ظهور می‌کنند که فزونی انتظارات، صبروحوصله را از بین برده و نابردباری را پرورش داده است. برخوردهای غیر قابل تحمل عموماً در نتیجه خلأ ارتباط بین قدرت حاکمه و مردم؛ غنی و فقیر؛ پیرو جوان؛ دهقان و کارگر و گروههای مذهبی و کافر افزایش می‌یابند. نتیجه این خصومتها می‌تواند مورد بهره‌برداری زیرکانه قرار گیرد. یکی از عواملی که اغلب در جوامع امروزی وجود دارد، نادیده گرفتن عادات و سنتهای فرهنگی است. روشنفکران متنفذی که تابع افکار و ایده‌آلهای انقلابی می‌شوند عمداً و یا سهواً با آن مساعدت می‌کنند. چنانچه چنین شرایطی با بی‌عدالتی‌های آشکار اقتصادی، اجتماعی—چه حقیقی و یا ذهنی—همراه شود، وضعیت برای شروع انقلاب مناسب است.

انگیزه

دومین شرط لازم برای هر انقلاب وجود انگیزه‌ای احساسی است. انگیزه‌ای که ارزش فداکردن جان را داشته باشد. انگیزه‌ای که دارای جاذبه و کشش وسیع باشد و در عین حال آنقدر مبهم و کلی باشد که هر فرد بتواند تفسیر مورد نظر خود را از آن استنتاج کند، حتی اگر واقع‌بینانه و قابل حصول هم نباشد. الفاظ ذهنی مانند آزادی، حقوق بشر، جور و ستم استعمار، برابری و خودگردانی همگی انگیزه‌هایی هستند که فکر انسانها را تهییج می‌کنند. از جنگ جهانی دوم به بعد، شعارهای میهن‌پرستی و ملی‌گرایی قوی‌ترین جاذبه‌ها را داشته‌اند.

سازمان

بدیهی است که رؤیاهای بدون سمت و جهت، بی‌فایده‌اند. انگیزه، هرچه که باشد، باید توسط رهبرانی زیرک که در بسیج و حرکت دادن مردم مهارت دارند و قادرند توانایی‌های توده‌های بومی را برای تولید قدرت هم‌سو نمایند، ارتقاء داده شود. اولین هدف تأسیس یک سیستم «دو قدرتی» است که طی آن دولت دومی (دولت صوری براندازی) به‌وجود آید و با حکومت قانونی، برای در دست گرفتن کنترل، به رقابت برخیزد. عاملین این دولت صوری هم‌زمان باید رژیم حاکم را رو به تحلیل برند و مخالفان داخلی خود را از درون مجموعه انقلابی ریشه کن کنند. کلید کار داشتن یک سازمان مناسب است. سررابرت تامپسون که در این زمینه صاحب‌نظر است و گاه مشاور پرزیدنت نیکسون بوده است وجود زیربنای سازمانی را «حیاتی‌ترین خصیصه جنگ انقلابی» به حساب آورده است:

> زیربنای سازمانی از دو قسم تشکیل می‌شود. اولین و به معنی واقعی‌مهمترین قسمت، تشکیلات سیاسی زیرزمینی مردمی است که در آن هسته‌ها در سراسر کشور و در تمام روستاها و شهرها با فرایندی که به « نخ کردن دانه‌های تسبیح» شهرت دارد، به‌وجود می‌آیند... وظیفه اصلی تشکیلات زیرزمینی به‌طور کلی ایجاد پایگاه پشتیبانی برای قسمت دوّم سازمان یعنی واحدهای چریکی و نظامی است. زیرا هیچ ارتشی را نمی‌توان بدون برخورداری از پایگاهی خانگی که از آن بتواند حوایج خود را تدارک ببیند و عضوگیری کند، ایجاد و حفظ نمود.

در این مرحله ضرورت دارد که رابطه بین سازمان و انگیزه را درک کنیم (در همان حال که جنگ پیش می‌رود مناسبت انگیزه اصلی کمترو کمتر خواهد شد، زیرا توجه فوری اکثر مردم معطوف به بقاء خود و فامیلشان می‌شود و این تمایل به‌وجود می‌آید که طرف برنده را پشتیبانی کنند. در این مرحله است که حزب انقلابی، به عنوان وسیله‌ای در تسریع سقوط دولت و تشکیلات موجود، بهتر می‌تواند از تناقضات موجود در جامعه بهره‌برداری کند

در مطالعه هر جنگ انقلابی، ضروری است که ارزیابی کنیم که «سازمان» عامل حیاتی است یا «انگیزه ظاهری» که معمولاً دست‌آویزی بیش نیست*. درک این موضوع تقدم واکنش مناسب را روشن می‌کند*. چنانچه «سازمان» عامل حیاتی باشد حرکت انقلابی با اصلاحاتی که برای نابودی «انگیزه» طراحی شده‌اند، شکست نخواهد خورد و در صورتی شکست خواهد خورد که سازمان نیرومندتری تأسیس شود و

* دقت در مطالعه نهضتهای انقلابی توسط استراتژیست‌های بلوک غرب برای یافتن راه پیشگیری و یا تدبیر مقابله با آن می‌باشد. مسلماً استراتژیست‌های بلوک شرق نیز مطالعات مشابهی را دنبال می‌کنند—م.

برای متلاشی کردن سازمان انقلابی با استفاده از شیوه‌ها و تدابیر ویژه به کار بپردازد به‌طور کلی می‌توان گفت وقتی انگیزه و سازماندهی هردوخوب‌باشند، حرکت انقلابی، احتمالاً در همان مراحل اولیه پیروز خواهد شد. مبارزه درازمدت موقعی ادامه خواهد یافت که سازماندهی خوب، لیکن انگیزه ضعیف باشد.

با وجود یک رژیم سیاسی که از درون مریض و پریشان است و در مقابل امراض اجتماعی مقاومت چندانی نشان نمی‌دهد حرکت انقلابی موفق خواهد بود. رژیمهایی که از پشتیبانی ملت محروم‌اند و در تصمیم‌گیری تردید دارند و آنهایی که از تاکتیک و استراتژی‌های مقابله با انقلابها آگاهی ندارند و فاقد ابزار سیاسی، تشکیلاتی و یا نظامی لازم برای کنترل مؤثر هستند، در حقیقت خودشان متقاضی سرنگونی هستند.

مراحل جنگ انقلابی

استراتژی سه مرحله‌ای کلاسیک برای جنگ انقلابی در ۱۹۳۸ توسط مائو در حین جنگ و ژاپن تدوین و به تفصیل شرح داده شد. این استراتژی چهارچوبی عملی را ارائه می‌دهد که توسط اکثر گروههای انقلابی در اطراف و اکناف جهان پذیرفته شده و برحسب شرایط خاص خود آن را تعدیل کرده‌اند.

مرحله ۱ (سازمان‌دهی، تحکیم موقعیت و حراست)*

اولین مرحله به سازمان دادن، تحکیم موقعیت و حراست از مکانیزم اولیه قیام اختصاص یافته است. در این مرحله زمینه سیاسی و روانی برای گسترشهای آتی فراهم می‌شود.

اولین‌قدم، تحقیق در مورد ساخت طبقات جامعه و شناسایی شکایات آنان و جمع‌آوری اطلاعات اساسی مورد نیاز برای تدوین طرحهای مبارزاتی و مقاصد تبلیغاتی پشتیبانی کننده است، که اعضا از میان داوطلبان علاقه‌مندان و با پشتکار انتخاب می‌شوند. افراد انقلابی وظیفه شناس باید جذب و استخدام شوند و آموزش ببینند تا بدین‌وسیله اسباب کار فراهم آید.

* عناوین مراحل جنگ انقلابی متفاوت است. آنچه در این کتاب به کار برده شده است، مشروحترین آنهاست. از عناوین متداول دیگر می‌توان، مرحله ۱. دفاع استراتژیکی، مرحله ۲. تدارک آفندی، مرحله ۳. آفند استراتژیکی را نام برد.

انقلابیون ماهر بر خصوصیات والای طبیعت انسان سرمایه‌گذاری می‌کنند:

انسان حیوانی اجتماعی است که به‌جای انزواطلبی، به همنوایی و پیروی علاقه‌مند است او به گروه ابتدایی کوچکی، مانند خانواده، دوستان، هم‌کلاسی‌ها و همکاران شغلی وفادار باقی می‌ماند. خصوصاً که آنان نقش تعیین‌کننده و حمایت‌کنندهٔ الگوها را دارند و در مواقع بحرانی ازاعضای خود حفاظت ونگهداری می‌کنند و بر چگونگی کارآیی و رفتار آنان مهر تأیید یا تنقید می‌زنند. گروه ممکن است مانند یک دسته پیاده‌نظام کاملاً منضبط باشد و یا مانند یک گاراژ به سادگی و راحتی سازمان داده شود. کنترل این‌گونه گروههای ابتدایی در نهایت از طرحهای عمده است واولویت زیادی دارد، و گروههایی که تسلیم کنترل نمی‌شوند مضمحل می‌گردند. گروههای جدیدی در نقاطی که گروههای فعال وجود ندارند، ایجاد می‌شوند، افکار این گروهها به ظاهر نمایانگر خواست مردم است. مأموریت وظیفه‌ای است تاریخی که باید تمام اجتماع را متحد و هم‌سو کند و بنابراین، دستیابی به‌این هدف بزرگ ارزش تلاش را خواهد داشت. با به‌کار بستن شیوه‌هایی که هم‌اکنون بیان شد، انقلابیون می‌توانند به درون دستگاه تعیین‌کنندهٔ خط‌ومشی سازمانهای بزرگ مانند رسانه‌های خبری، اتحادیه‌ها، مدارس، تعاونی‌ها، بنگاهها، نیروهای مسلح، پلیس و خود دولت نفوذ کنند. نهاد و سازمانی که از موهبت تماس نزدیک با مردم برخوردار است نه بسیار گمنام باقی می‌ماند و نه انگشت نمای خاص و عام می‌شود.

موفقیت در اقدامات انحصار تقریبی دسترسی به اقشار مردم را منجر می‌شود این امر خصوصاً در کشورهای در حال توسعه صادق است، زیرا ابتدایی بودن جاده، راه‌آهن و شبکه‌های ارتباطی و مخابراتی تماس بین دولت مرکزی با استانها را محدود می‌سازد و یا اصولاً در این‌گونه کشورها برگزیدگان و نخبگان حاکم فاقد رابطه روانی با کارگران شهری و دهقانان می‌باشند.

و بالاخره، مبارزه آشکار یعنی عملیات خفیف و پراکنده و گاه‌وبیگاه نظامی شروع می‌شود. انقلاب در یک فضای ناآرام اجتماعی و تشکیلاتی که زندگی روزمره مردم را به‌طور جدی مختل کرده است، رشد می‌نماید. اعتصابات، شورشها و خرابکاری‌ها، ایجاد بازار سیاه، جنگ زیرکانه شایع پراکنی و ایجاد هیجان و تحریک بین اقلیتهااز ناسازگاری های بارزی است که گروههای انقلابی آنها را می‌پرورند و متداول می‌کنند. اجرای این‌گونه اقدامها ارزان، اما جلوگیری از آنها پر خرج می‌باشد. مخارج دولتی از نظر مادی، نیروی انسانی، و مواد در مقایسه با هزینه‌های انقلابیون گاه نسبت

بیست به یک دارد. چنانچه این تاکتیکها کنترل نشده استمرار یابند، شدت اختلالات اجتماعی نهایتاً به‌حدی می‌رسد که تصور می‌شود که تنها راه‌حل جایگزین برای رفع بحران برنامه‌های سیاسی انقلابیون است. بدیهی است که کل ترتیبات فوق به‌طور کامل انعطاف‌پذیر می‌باشد. همراه پاداش، تهدید و اجبار نیز به‌کار گرفته می‌شود. عملیات برحسب عادت، حتی در مناطقی که به‌طور مطمئن در کنترل انقلابیون است، تکرار می‌شوند.

مرحله ۲ (توسعه پیش رونده)

دومین مرحله با برخورداری از دو انگیزه فکری، به توسعه پیش‌رونده انقلاب مربوط می‌شود: یکی ایجاد یک‌پارچگی در پشتیبانی توده‌ها از انقلاب و دیگری اعمال فشار به دشمن. این مرحله، دوره ایجاد وحشت، خرابکاری و جنگهای فعالانه چریکی است. انقلابیون برای تدارک سلاح، مهمات، لوازم پزشکی و مخابراتی شدیداً به حملات غافلگیرانه از کمینگاهها، به عنوان منبع اصلی تأمین این نیازمندی‌ها، وابسته می‌شوند. آنان از غیرنظامیان درخواست غذا، لباس، پناهگاه، اطلاعات و تأمین می‌نمایند و پاسداران مقاومت ملی یا واحدهای شبه‌نظامی، برای کنترل امنیت نواحی و تأمین نیروهای ذخیره تشکیل می‌شوند.

در مرحله دوم، ضرورتی خطیر است که شرایط جغرافیایی منطقه از جهت تأمین امنیت انقلابیون، مناسب حال آنان باشد و برعکس فعالیت نیروهای ضد شورش را محدود سازد. جنگلها، باتلاقها، کوهها و مناطق شهری به‌نظر مناسبترین نواحی برای عملیات چریکی می‌آیند. دشتها و اراضی باز که شرایط خوبی برای اختفا ندارند، مناسب نیستند.

همسایگی با یک قدرت خارجی دوست، در مرحله دوم عملیات، وقتی حرکتهای انقلابی در حال رشد اشتهای حریصانه‌ای برای دریافت سازوبرگ و تجهیزات جنگ مسلحانه پیدا می‌کند، اهمیت فزاینده‌ای می‌یابد. دریافت کمکهای نظامی و اقتصادی از خارج، همان‌طور که امروزه در مورد فلسطین و آسیای جنوب شرقی صادق است، غالباً نقش بسیار حساسی را بازی می‌کنند و گاه نقشی تعیین‌کننده‌ای می‌یابند. انقلابیونی منزوی از نظر جغرافیایی و محروم از دریافت کمک و پناهگاه، به‌طور مکرر دچار گرفتاری می‌شوند. همان‌طور که در آنگولا، فیلیپین، و مالایا در دو دهه گذشته تجربه نشان داده است. با این همه همواره چنین نیست، کوبا استثنای بارزی است، پشتیبانی روانی، شامل رفتار و

اشارات سیاسی حتی می‌تواند مؤثرتر از مساعدتهای لجستیکی بیگانگان باشد. علاوه بر آن‌گاه حامیان خارجی نسبت به رهبری و سازمان‌دهی، تأمین کادر، مستشار، بودجه و تسهیلات آموزشی نیز اقدام می‌نمایند.

همچنان که نهضت انقلابی از نیروی حرکت بیشتری برخوردار می‌شود و عناصر اصلی از حالت اختفا خارج می‌شوند، بقاء و موفقیت نهضت وابستگی شدیدی به کسب اطلاعات مستمر و به موقع و دقیق از توانایی‌های دولت، مقاصد، فعالیتها و طرحهای آن پیدا می‌کند. اسباب کار برای عملیات مثبت اطلاعاتی باید با حفاظت اطلاعات مؤثر تکمیل شود و تحت پوشش حفاظتی آن قرار گیرد. ناتوانی در تأمین هریک از این دو نیاز در مرحله دوم، برای انقلابیون می‌تواند فاجعه باشد.

مبارزات تبلیغاتی فزاینده، کــه جهت اصلی آن متوجه افراد محلی و نیروهای انقلابی است، جامعه را به حمایت از انقلابیون و تأمین آنان ترغیب می‌نماید. حملات کتبی و شفاهی، مانند آنچه از رسانه‌ها پخش می‌شود، دولت را ضعیف می‌کند و مردم را از مساعدت به‌آن می‌ترساند، و این عقیده که انقلابیون علی‌رغم عقب‌نشینی و قربانی دادنهای موقتی، سرانجام پیروز خواهند شد، رواج می‌یابد. ایجاد وحشت مکمل ترغیب و اغوا می‌شود و تهدیدات، ارعاب، اجبار، فشارهای روانی‌واحساسی‌همگی به ایجاد تغییرات کمک می‌کنند و این در حالی است که منطق و انگیزه‌ها دچار ناکامی می‌شوند. در این حالت تبلیغات انقلابیون از برتری قابل ملاحظه‌ای بهره‌مند خواهد شد، زیرا مردم در مورد آنان برحسب قول‌هایشان قضاوت می‌کنند و نه تولیداتشان، در حالی که هیئت حاکمه که مسئول اداره امور کشور است، با کار مثبتی که ارائه می‌دهد مورد قضاوت قرار می‌گیرد.

مرحله ۳ (تصمیم)

در مرحله سوم، انقلابیون شدت جنگ مسلحانه را به منظور شکست دشمن، به وسیله نیروهای با ایمان خود در صحنه جنگ، افزایش می‌دهند. مذاکرات پرتلاش در این دوره ممکن است زمینه‌ساز حفظ موقعیت سیاسی، نظامی، اقتصادی یا اجتماعی انقلابیون شود و قدرت حاکم را فرسوده سازد و بر افکار عمومی جهان تأثیر گذارد. انقلابیون به‌ندرت امتیازی می‌دهند و این فقط هنگامی است که اعطای امتیاز به طرحهای استراتژیکی آنان قدرت ببخشد. اشغال مناطق حتی در مراحلی که انقلاب به اوج خود رسیده است، برای انقلابیون حرکت کم‌ارزشی است. علاقه اصلی آنان به برخورداری از حمایت مردم است.

انقلاب خارج از قواعد متوالی و منظم پیشرفت می کند، و از خصوصیات احتمالی آن هم‌زمانی مراحل مختلف کار در نقاط مختلف کشور است. مرحله سوم، چنانچه محیط مساعد و مسیر هموار باشد، می‌تواند به‌طور مستقیم از مرحله اول منشعب شود. و وقتی انقلابیون با مقاومتی که انتظارش را نداشته‌اند، برخورد کردند، همواره می‌توانند با برخورد منطقی با حقایق، در صورتی که موقعیت ایجاب نماید، با انتظار برای شکوفایی بعدی، از مرحله سوم به مرحله دوم و یا حتی به مرحله اول عقب‌نشینی کنند.

مقابله استراتژیکی*

جنگ انقلابی، به هر طریقی که اجرا شود، رژیمهای حاکم را با مسائل حاد و پیچیده روبه‌رو می‌سازد. اولین و مهمترین ضرورت، جلوگیری از جوانه زدن انقلابها است. این ضرورت زمانی به بهترین وجه به مرحله اجرا در می‌آید که قبل از ظهور علایم انقلابی، با حمله به انگیزه‌های انقلاب در سطح اکثریت جامعه، با آن مقابله شود. تعداد قابل توجهی از محققان برگزیده عقیده دارند که با آغاز عملیات انقلابی، بازدارندگی مؤثر آن ممکن نیست. قیام کنندگان می‌دانند که امکانات ابتدایی ضعیفی دارند، لیکن از امکانات آتی قوت‌قلب می‌گیرند و مصممانه به پی‌گیری مسیر می‌پردازند. در نتیجه عملیات ضد تهدید به‌ندرت قابل اعتبار است.

تدابیر برای مقابله با «شورشهای فعال» در بخش ۱۹ این کتاب تشریح شده است. هم‌آوردجویی بسیار مشکل است و مسایل زیادی را دربر دارد. با اینکه انقلابها واقعاً فاقد قدرت بالقوه‌ای هستند که بتواند این سیاره را همانند یک جنگ عمومی، مورد تهاجم اتمی قرار دهند، لیکن یک استراتژی متراکم تجاوزکارانه و هماهنگ شده کمونیستها که طی آن فنون جنگهای انقلابی به کار گرفته شوند، می‌تواند تمام جهان آزاد را با همان درجه از اطمینان و به همان میزان به مخاطره اندازد.

* بعد از جنگ جهانی دوم نگرانی زایدالوصف استراتژیست‌های بلوک غرب از شورشهای کمونیستی و نهضتهای آزادیخواهانه ملل زیر سلطه، منجر به افزایش مبحث جنگ انقلابی به طیف مخاصمات شد. در این بخش نویسنده با بررسی دقیق منابع موجود غرب سعی کرده است ماهیت آن را از دیدگاه غربی خود روشن نماید. در بخش ۱۹ کتاب همین نگرانی باعث شده است که یک بخش نیز به تدبیر استراتژیکی برخورد و مقابله با قیامها و شورشها اختصاص یابد. مسلماً شوروی نیز بررسی‌ها و تدابیر مشابهی را با توجه به درگیری‌های داخل بلوک شرق دنبال می‌کند ـ م.

۸. ماهیت جنگ سرد

در دوران جنگ، سخنرانی همانند عملیات نظامی است.
از کتاب نبرد من، اثر آدلف هیتلر

تعریف جنگ سرد

جنگ سرد حالتی فعال از بحرانهای بین‌المللی است که در پایین‌ترین سطح طیف مخاصمات قرار دارد و در آن تدابیر سیاسی، اقتصادی، تکنولوژی، اجتماعی، روانی، شبه‌نظامی و نظامی، به‌غیر از جنگ مسلحانه مداوم، برای دستیابی به مقاصد ملی به‌نحو موزونی با یکدیگر تلفیق می‌گردند. در جنگ سرد زیرکی و حیله جایگزین قدرت خشک نظامی می‌شود. فشارها از روابط مؤدبانه و آراسته سیاسی در دوران تنش‌زدائی موقتی، آغاز و به جنجالهای بی‌پرده و آشکار منتهی می‌شود و از جنگ گرم جلوگیری می‌کنند. با این‌همه سازمان‌دهی اکثر جنگهای سرد یک وجه‌مشترک دارد و آن تأکید بر جلوگیری از برخورد مستقیم است.

انسان از دوران سن تسو با توسل به تهدید و ترغیب برای رسیدن به اهداف خود تلاش می‌کرده است. ماکیاولی حدود ۵۰۰ سال قبل قواعد زیادی برای آن به‌وجود آورد. هیتلربا دخل تصرف درنظریه ها، آنها را با ذوق و حرارت خاصی عملاً درسالهای ۱۹۳۰ به کار بست. شوروی‌ها در دوران استالین شیوه‌های نازی‌ها را تقلید کردند و در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم شروع به تکمیل آنها نمودند. در دو دهه گذشته محققین، به‌ویژه کمونیستها، موفق شدند مقداری حدسیات را از جریان بررسی خاصی که تا این اواخر عموماً نتیجه ترکیب اتفاقی عقل، شعور غریزی و بخت بود، حذف کنند. همین‌طور که مبحث جنگ سرد کشف می‌شود و روشهای جدیدی ابداع می‌شوند بازی نیز طبیعتاً خشن‌تر می‌گردد. بنابراین بر استراتژیست های صریح‌اللحن دنیای آزاد، که به‌طور کلی

نمرات پایینی را به خود اختصاص داده‌اند، واجب است که بر توانایی‌ها و محدودیت‌ها و کاربرد غیر مستقیم جنگ سرد متمرکز شوند، تا بهتر بتوانند جوابگوی آن باشند.

خلاصه اینکه، مقاله مشروحه زیر، فعالیتهای زیرزمینی مانند براندازی، تهدید برای کسب امتیاز، خرابکاری، و جاسوسی را، که در بخشهای بعدی به آنها مختصراً اشاره می‌شود، دور می‌زند و تنها به کاربرد شیوه‌های مشروع و قانونی می‌پردازد. هرچند که حتی کاربرد شیوه‌های اخیر نیز گاه صدایی ناخوشایند دارند.

مقاصد جنگ سرد

روبرت بای‌فیلد در جزوه‌ای به نام «سلاح پنجم» دو فقره از مقاصد اساسی جنگ سرد اتحاد شوروی را از جنگ سرد شناسایی کرده است که از نظر ما می‌تواند عمومیت یابند و چنانچه به نحو مناسبی تعدیل شوند، سایر ملل از جمله آمریکا نیز می‌توانند آن را به کار برند. اولین این مقاصد، که «قطع عضوی از بدن»* نامیده می‌شود تضعیف دشمن را در عرضه جهانی جستجو می‌کند. شش هدف فرعی و کوچکتر مربوط به آن، که به ترتیب تقدم نوشته نشده‌اند عبارتند از:

۱. محروم کردن دشمن از دسترسی بر مواد خام خارجی؛

۲. محروم کردن دشمن از بازارهای خارجی تولیداتش؛

۳. از بین بردن یا تقلیل دادن سرمایه گذاری‌ها و اموال دشمن در خارج از وطنش، از طریق ملی کردن، اجتماعی کردن، ضبط کردن، وضع قوانین شاق ظالمانه و نظیر آن؛

۴. جلوگیری از جریان یافتن سرمایه‌های دشمن به خارج؛

۵. دوستان و متحدین دشمن را نسبت به او بی‌علاقه کردن؛

۶. دشمن را وسوسه کن که با بخشهای پراکنده و اتفاقی، بی‌آنکه مناقشات سیاسی روانی را با قانون بازده نزولی نسبت به افزایش سرمایه‌گذاری ارتباط دهد، خود را متضرر نماید.

دومین قصد از مقاصد اساسی جنگ سرد «فلج کردن خود»** نامیده می‌شود که سعی دارد با توسل به بعضی شیوه‌ها، توسط خود دشمن، مسائل داخلی اختلاف

* Amputation

** Self Paralysis

برانگیزی را در سرزمین او به‌وجود آورد. اقداماتی که قروض ملی را افزایش می‌دهد و نرخ پول رایج مملکت را نسبت به سایر ارزهای خارجی کاهش می‌دهد، صنعت را کند و مختل می‌کند و او را وادار به وضع مالیاتهای کمرشکن می‌نماید؛ در اعتماد مردم نسبت به نهادهای ملی کشور ایجاد شبهه می‌نماید، نوآوری و اصلاحات را محدود می‌کند و به مناقشات داخلی دامن می‌زنند. تمام این عوامل برای این بخش از جنگ سرد مناسب هستند و تأثیر آنها بروز سردرگمی، بی‌تفاوتی و ترس در اردوگاه دشمن است.[۱]

خوانندگان بدون شک می‌توانند تعداد بیشتری از این‌گونه تدابیر را به هریک از دو فهرست فوق بیافزایند، لیکن این مقاصد کلی برای نوآموزان این حرفه کافی به‌نظر می‌رسد.

فنون جنگ سرد

فنون چندگانه‌ای را برای دستیابی به اهداف جنگ سرد می‌توان به‌کار بست. نه فقره راه کارهای جایگزین که با اسامی تشبیهی شیوایی نام‌گذاری شده‌اند، به صورتهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روانی با ترکیبهای بی‌شمار به کار رفته‌اند. اکثر آنها در جنگهای گرم نیز همانند جنگ سرد قابل استفاده هستند:

فن سالامی* مسیر مبارزه با گامهای بسیار کوچک طی می‌شود. هر قدم مانند برشهای کالباس به اندازه‌ای نازک انتخاب می‌شود که دشمنی شدید را موجب نشود.

فن اسب تروآ (ستون پنجم) کلاسیک است که فساد داخلی را موجب می‌شود. نفوذ کردن، رسوخ نمودن، و اقداماتی که منجر به کنترل عملیات سیاسی ـ اقتصادی طرف مقابل شود، در رأس فهرست اقدامات قرار دارند. توطئه‌های براندازی که توسط عملیات شبه‌نظامی هدایت می‌شوند، اغلب منتها درجه تأثیر را فراهم می‌نمایند.

فن پر حرفی و طولانی کردن مذاکرات** از اکثریت انداختن جلساتِ طفره و تعویق‌های قانونی و ایجاد اختلال با توسل به قانون به عنوان سلاحی مؤثر، همراه با میل به بحث و مجادله می‌توانند با یکدیگر ترکیب شوند، کنفرانسهای بین‌المللی و نهادهای قانون‌گذاری را دچار اخلال و شکست نماید.

فن مارپیچی کم‌وزیاد کردن برخوردها و نرمش، به نحوی که امید را افزایش

* Salami نوعی کالباس

** نویسنده کلمه TALKATHON را بدون حرف H و به صورت TALKATION نوشته است که یا اشتباه املایی است، یا این کلمه، املایی دو گانه دارد ـ م.

دهد و بلافاصله آن را زایل کند و در دل دشمن هراس، ناامیدی و دلسردی به‌وجود آورد. تغییر جهت سریع و دور از انتظار در سیاستهای حزبی نیز می‌تواند فشارهایی از همین قبیل را به دشمن وارد کند.

فن ریگ روان (باتلاقی)* تأکید این شیوه بر «دروغ بزرگ» است و چنین برآورد می‌شود که این دروغ طرف مصدوم را بسیار فرسوده کند، زیرا او مجبور می‌شود نیروی زیادی صرف مبارزه تکذیب دروغی که برایش زیان‌آور است، کند.

فن هاله نورانی و شاخ** در کاربرد این فن، مجری خود را معصوم و دشمن را معصیت کار قلمداد می‌کند. جمله‌ای مانند «ما مترقی هستیم و آنها مرتجع» مضمونی متداول است.

فن قلاب طعمه دانه*** مبالغه در خودستایی می‌تواند ساده‌لوحان و زودباوران را فریب دهد و آنان را وادار به پیشبرد برنامه‌هایی کند که قبلاً از انجام آن واهمه داشته‌اند. حکومت شوروی که به پیروان خود به دروغ قول آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی عبادت، و آزادی احزاب را می‌دهد، این فن را فریبکارانه به اجرا در می‌آورد.**** فن نفاق+ این تمحید مبارزه طبقاتی را بین غنی و فقیر، سیاه‌وسفید، مصرف کننده و تولید کننده، کارگر و کارفرما، شهری و روستایی و بالاخره «شاهینها» و «کبوترها» به‌وجود می‌آورد و یا به آن شدّت می‌بخشد. این فنون علیه پیمانهای بین‌المللی نیز به همین اندازه کاربرد دارند.

فن عقل زدایی++ قدرت سیاسی را می‌توان با دستکاری در معانی نوشته‌ها، زبانها، و علامات به طرز موذیانه‌ای افزایش داد. این فن می‌کوشد که با قراردادن تصاویر ذهنی ناموافق به جای تصاویر ذهنی موفق و پسندیده، و یا بالعکس، هرچند که مفهوم فرقی نکند، فکر مخالفان را کنترل نماید.[۲]

* Quick Sand

** Halo and Horns

*** Baited Hook

**** آمریکا در به کارگیری از این فن کمتر از شوروی عمل نکرده است. وقایع آمریکای مرکزی و جنوبی و ویتنام جنوبی مثالهای زنده‌ای از به کارگیری این فن است—م.

+ Wedge

++ Logocide

جنگهای روانی

انعطاف‌پذیرترین ابزار برای دستیابی به اهداف جنگ سرد، جنگ روانی است که می‌تواند به طرق گمراه‌کنندهٔ متفاوتی به کار رود.

ماهیت جنگ روانی، استفاده از تبلیغات طرح‌ریزی‌شده، است که برحسب مورد، همراه با سایر ابزارهای لازم برای نفوذ در عقاید، احساسات، برخوردها، و رفتار دوستان، دشمنان و یا شنوندگان بی‌طرف در جهت حمایت از مقاصد پذیرفته شده به کار می‌رود. با این همه، این تعریف ساده، برای اشخاص مختلف معانی‌متفاوتی دارد، همان‌طور که پال لاین برگر در فلسفه‌گرایی خود دربارهٔ جنگ دوم جهانی به آن اشاره کرده است:

> در نظر آمریکایی‌ها، جنگ روانی مکملی برای عملیات نظامی معمولی با استفاده از رسانه‌های گروهی بود؛ تلقی نازی‌ها از این نام محاسبه و اجرای هر دو استراتژی نظامی و سیاسی، بر مبنای مطالعات روانی، بود. مفهوم آن برای آمریکایی‌ها تعدیل جنگهای سنتی با استفاده مؤثر و همه‌جانبه از این سلاح جدید بود؛ در حالی که برای آلمانها دگرگونیِ فرآیند جنگ مطرح بود. این خود وجه تمایز مهمی است که ملاحظه جداگانه‌ای را حکم می‌کند.[۳]

گروه بندی تبلیغات

تبلیغات، که عنصر اصلی جنگ روانی است، کلیه ارتباطات انتشاراتی و رادیویی را که برای شکل دادن به افکار عمومی و کنترل و تغییر آن در جهت منافع مستقیم و غیرمستقیم مجری محاسبه و برآورد شده‌اند، دربر می‌گیرد. تبلیغات جنگ سرد به‌طور کلی برای مردم داخل کشور؛ دشمن یا دشمنان بالقوه، مانند مخالفان داخلی؛ و برای تأثیر در بی‌طرفها و یا متزلزلها طرح‌ریزی می‌شود.

تبلیغات استراتژیکی به سه طریق می‌تواند انتشار یابد، که هریک از آنها دارای محاسن و معایب برجسته‌ای هستند.

تبلیغات سفید

تبلیغات سفید از منابع رسمی، تأیید شده و معلوم سرچشمه می‌گیرد و منتشر می‌شود، و برای اعلام سیاستهای دولت، طرحها، فعالیتها و سایر موارد مورد توجه وی ایده‌آل است. با این همه ضروری است که با احتیاط به کار رود. صداقت حتی اگر زیان‌آور هم باشد، لازم‌الاجراست: زیرا در غیر این صورت در مدتی کوتاه از اعتبار و حیثیت کاسته می‌شود. چنانچه مخاطبان کشور هدف از متخاصمین باشند و یا نسبت به

منبع انتشار تمایلات مخالف داشته باشند، تبلیغات تأثیر خود را به میزان قابل توجهی از دست می‌دهد. و با توجه به اینکه همه می‌توانند مخاطبان این تبلیغات باشند، بیاناتی که موجب تسکین و دلجوئی بخشی از مردم می‌شود، ممکن است به همان اندازه خشم گروهی دیگر را برانگیزد.

تبلیغات خاکستری

تبلیغات خاکستری بعضی از مسائل فوق را به این سبب که منبع انتشار مخفی است، حل می‌کند. پخش و انتشار مطالب مهیّج و شورانگیزی که در داخل کشور و در میان متحدان و ملل بی‌طرف ممکن است حاکی از بی‌سیاستی باشد، وقتی انتشاردهنده نامعلوم است، پذیرفته می‌شود و مجاز می‌باشد. تبلیغات خاکستری برای آزمایش افکار عمومی نیز ایده‌آل است. متأسفانه، به این دلیل که اغلب مساعدت طرف ثالثی ضرورت دارد، مشکل است که بتوان هم منبع انتشار را مستقل و توانا نگه‌داشت و هم آن را در پوششی پنهان کرد.

تبلیغات سیاه

تبلیغات سیاه منبع انتشار را عمداً غیر از آنچه هست معرفی می‌نماید. در این صورت ضرورتی برای نیکنامی وجود ندارد. تضادهایی که وجود خارجی ندارند ممکن است مطرح و بیان شوند. تدابیر مقابله با آن به‌طور کلی تا وقتی که منبع انتشار مخفی باقی بماند، مؤثر نیست. تبلیغات سیاه به‌ویژه وقتی که مجری مجبور است در سرزمینهای متخاصم یا بی‌طرف عمل کند، مناسب است، لیکن همان‌طور که انتظار می‌رود، این نوع تبلیغات نیز نقاط ضعف جدی دارد. برای حفظ آبرو و جلوگیری از ظنین شدن نیازمند تهیه و تدارک درازمدت و مراقبت دقیق و بسیار می‌باشد. به‌علاوه کنترل تبلیغات سیاه مشکل است. عوامل اجراکننده باید به‌صورت غیر متمرکز باشند، و با یک بار کشف شدن، تبلیغاتشان از درجه اعتبار می‌افتد. و مهمتّر اینکه اعضای جوامع باز در بهره‌برداری از تبلیغات سیاه محدودیت شدیدی دارند.[۴]

تبلیغ به چند طریق دیگر نیز گروه‌بندی می‌شود. می‌توان آن را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، آفندی یا پدافندی، تحریف شده به منظور معکوس جلوه‌دادن، ایجاد یک‌پارچگی و یا ایجاد نفاق به مورد اجرا گذارد. منظور از تبلیغ مستقیم روشن است: «وفاداری به کمونیسم و محکوم ساختن سرمایه‌داری» مثال متداولی از این نوع است که رسانه‌های گروهی شرق آن را تبلیغ می‌کنند. از تبلیغات غیرمستقیم، از جمله آن دسته که به‌طور غیرمحسوس دنبال می‌شوند، معمولاً سرّی هستند سایر انواع فوق بیانگر نام خود

هستند.

ابزارهای تبلیغاتی که اطلاعات را در دسترس قرار می‌دهند، ممکن است مانند نمایشهـــای تأتر دارای سبک خاصی باشندو یا مثل شایعـــهٔ غیر ملموس باشند. ارتباطاتی که بر رسانه‌های گروهی (رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، مجلات و امثال اینها) سرمایه‌گذاری می‌کنند، کم‌وبیش و به‌طور هم‌زمان، شنوندگان و بینندگان بسیاری را دربر می‌گیرند، لیکن شایعات دهان به دهان نیز به همان اندازه می‌تواند در شرایط خاصی ویران‌گر باشد. کارهای نمادی و نشانه‌دار، غالباً نقشهای ویژه‌ای را ایفاء می‌کنند ــ حمله بی‌ثمر آمریکا برای نجات اسرای جنگـــی سون تای در خارج از هانوی، در دسامبر ۱۹۷۰، عملیاتی ناموفق بود، اما پیام روانی آن به حکومت ویتنام شمالی نیز هولناک بود: قلب کشور آنها در مقابل حمله آسیب‌پذیر بود.

تاکتیکهای جنگ روانی

هلت و وان دی.ولد تاکتیکهای جنگهای روانی را به دو بخش تقسیم کرده‌اند. تعریف زیر به بخش اول آن یعنی «فریب ــ روشنگری» اختصاص یافته است:

> فریب ــ روشنگری بهترین تعریفی است که در ارتباط با تشخیص بین جهان واقعی و دنیای ظاهری بیان شده است. تاکتیک فریب سعی دارد که شنونده را به ساختن محیط روانی خاصی وادار کند که با محیط مادی و واقعی فرق دارد. در ارتباط با روان شناسی ادراکی، تاکتیک فریب سعی در برانگیختن درک نادرست دارد و تاکتیک روشنگری تلاش می‌کند تا درکی منحرف و نامتوازن را با حقیقت منطبق نماید.[۴]

فریب را معمولاً با سه معیار می‌سنجند: تبلیغات دروغین و فریب‌کارانه باید مدلل و قانع‌کننده باشد؛ باید به صورتی تحت پوشش و در اختفا اجرا شود که فریب خورنده به سختی بتواند حقایق را باز شناسد و نیز نباید منابعی را که بالقوه در آینده با ارزش‌اند، بی‌اعتبار کند. در ذیل فهرستی از مفاهیم مختلف تله‌هایی که در اجرای فن «عقل‌زدایی» به کار می‌روند، به منظور نشان دادن وسعتی که مضامین می‌توانند پیدا کنند، تکرار شده است:

برچسب دروغ*

در این شکل از سوء تعبیر، معانی کلمه‌ها تحریف می‌شوند. به‌طور مثال، در اصطلاحات مخصوص کمونیستها، عبارت «دمکراسی مردمی» به جای کلمه

* False Lable

توتالیتاریسم به کار رفته است.

کوتوله و غول*

نیرنگ در بیان حقایق و ارقام با قیاس کردنهای ابتکاری که می‌تواند شنوندگان آگاه را نیز گمراه کند. (یک انسان متوسط القامت چنانچه در کنار یک غول قرار گیرد کوتاه قد به نظر می‌آید، لیکن در کنار یک کوتوله، بسیار بلند قد جلوه می‌کند.)

دوقلوهای سیامی**

چنانچه موضوعات غیر مترادف به‌طور مکرر به هم ربط داده شوند، شبیه هم به‌نظر می‌آیند؛ مانند «امپریالیسم» و «کاپیتالیسم» که توسط کمونیستها هم‌وزن شده‌اند.

شراکت در موفقیت دیگران***

شارلاطانها می‌توانند از این تمایل ناشایستهٔ انسان یعنی شریک شدن در موفقیتهای دیگران، استفاده کنند و در توجیه عمل خود چنین تلقین کنند که «همه این کار را می‌کنند».

مرغ دریایی آلباتروس****

برچسب زدن و افراد بی‌گناه را متهم کردن، طریقه ساده‌ای برای بی‌اعتبار کردن اشخاص، افکار، و اعمال است. «دلارهای کثیف» و «سیاستمداران دست نشانده» مثالهای بارزی از این اصطلاحات هستند.

درخت تنها+

تکیه بر یک موضوع مجرد از میان انبوهی ارقام آماری می‌تواند گمراه‌کننده باشد. نقل قول ناقص و بیان تنها نیمی از حقیقت بسیار متداول است.

* Dwarf and Giant
** Siames Twins
*** Bandwagon

**** Albatross آلباتروس، یک پرنده بزرگ دریایی است. در میان ملوانان چنین شایع است که کشتن آن خوش یمن نیست و هرکس آن را بکشد، کیفر می‌بیند. شایع است که ملوانی که این مرغ را کشت، کشتی‌اش بلافاصله غرق شد و او با خاطره این گناه بزرگ تمام عمر دچار عذاب وجدان بود و دوستانش او را سرزنش می‌کردند. به‌علاوه در ادوار گذشته چنین شایع شده بود که این مرغ به علت داشتن غبغب در قسمت پایین گردن، حامل آب از نقطه‌ای به نقطه دیگر است ــ م.

+ Lone Tree

تالار دادرسی*

تهمت زدن حتی توسط طرف گناهکار که قاضی و هیئت منصفه و سیستم قضایی را برانگیخته و بی‌طرفی آنان را با تغییر محل دادرسی زیر سئوال برده است می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد.

ماشین زمان**

تغییر در ترتیب وقوع حوادث گذشته می‌تواند موجب اشتباه و جابه‌جایی علت و معلول گردد. مبلغان زرنگ حتی گاه چنین وانمود می‌کنند که شکایاتی که مدتهاست برطرف شده‌اند، هنوز مطرح هستند.

الف.ب.ج.***

پیشنهادهای کلی و راه‌حلهای خیلی ساده برای مسایل پیچیده به ساخت شعارها کمک می‌کنند: «بمباران را ممنوع کنید» «قدرت را به دست مردم بسپارید» و «از ویتنام خارج شوید» برحسب خصوصیات تباه کننده هستند.[۵]

نیمه دیگر از بخش فریب ــ روشنگری را عموماً «استراتژی حقیقت‌گویی» می‌نامند. سرچشمهٔ قدرت این استراتژی، پی بردن به این حقیقت است که تفاوت زیاد بین جهان واقعی و جهانی که شخــص برای خود ساخته، ممکن است عواقب شومی به همراه داشته باشد. این موضوع پس از ظهور انقلاب تکنولوژیکی بیش از پیش به حقیقت پیوسته است. استفاده از حقیقت در روشنگری، مستلزم تحلیل دقیقی از نحوه تفسیر و عمل کرد شنونده، با در نظر گرفتن معتقدات، طرزفکر و وضعیت او پس از شنیدن آن می‌باشد. در شرایط خاصی نتایج رفتاری پس از انتشار حقیقت، دقیقاً عکس رفتار و برخوردی است که منطق حکم می‌کند.[۶]

بخش دو تاکتیکهای جنگهای روانی را هُلت و وان دی‌ولد «وحشت ــ اطمینان بخشی مجدد» نامگذاری کرده‌اند. آنان چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند که وحشت صِرف، عنصر اصلی اکثر استراتژی‌های بازدارنده است. برای مثال سیاست انتقام‌گیری گسترده که توسط پرزیدنت آیزنهاور اتخاذ گردید، براساس وحشت شوروی‌ها انتخاب شده بود. برعکس تاکتیک «اطمینان بخشی مجدد» سوءظن را کاهش می‌دهد.[۷]

* Court Room

** Time Machine

*** A.B.C.

محدودیتهای جنگ روانی

عملیات جنگهای روانی در جهان آزاد با محدودیتهایی مواجه است که در کشورهای دیکتاتوری توتالیتر، که دارای استانداردهای نسبتاً متفاوتی هستند، وجود ندارند:

بگذارید ببینیم چه کسی است که از کاربرد جنگ اعصاب توسط آمریکا جانبداری می‌کند! قبل از اینکه او چندان پیش برود، برنامه زمان‌بندی شدهٔ فوق سرّی‌اش را مفسران منتشر خواهند کرد و قانون‌گذاران او را به زیر سئوال می‌کشند و به او اصول اخلاقیات بین‌المللی را تعلیم می‌دهند، و اعضاء سازمان، با انتشار خاطراتشان و یا با رساندن جروبحثهایشان به گوش دیگران عملیات او را مختل خواهند کرد. او که در ابتدا موجب وحشت دشمن شده بود، کار را در حالی که مورد تمسخر دشمن قرار گرفته، پایان خواهد داد. بنابراین در حالی که جنگهای روانی در سیستم نظامی و سیاسی آمریکا مقام خود را داراست، این مقام از اعتدال برخوردار است.[8]

آمریکا، بخصوص به عنوان نمونه اخلاق در جهان غیر کمونیست، مجبور به رعایت محدودیتهای سخت و عمده‌ای می‌باشد* او نمی‌تواند نیتی را به بشریت تحمیل کند و یا با تعیین خط ومشی حزبی، از آن قبیل که برای متحدانش دست وپا گیر است، آنان را مقید نماید. هرگونه تلاش آمریکا برای اجرای فعالیتهای پنهانی مانند معمول مورد کنجکاوی قرار می‌گیرد و به بیرون نشت می‌کند و توسط رسانه‌های گروهی منتشر می‌گردد. اختصاص دادن بودجه برای چنین منظورهایی تابع هوس و تمایل فکری متصدیان است. سنت، عامل محدود کننده بزرگی است. با این همه زمینه برای جنگهای روانی هرچند که باز و نامحدود نیست فرصتهایی را برای استراتژیست‌های متفکر پیش می‌آورد.

جنگ اقتصادی

جنگ اقتصادی که ممکن است، مانند جنگ‌سیاسی، دارای پی‌آمد روانی نیرومندی باشد، به‌نظر اکثر آمریکاییان تا اندازه‌ای اخلاقی‌تر به‌نظر می‌رسد. به‌طور

* تاریخ سی سال اخیر ایالات متحده از دخالتهای غیر اخلاقی این کشور در امور داخلی بسیاری از ملل کوچک و بزرگ جهان حکایت می‌کند! اقداماتی نظیر کودتا، دخالت نظامی سرکوب کردن قیامهای آزادیخواهانه وغیره رانمی‌توان اخلاقی دانست. کودتای ۲۸ مرداد نمونه‌ای از عملیات پنهانی و غیراخلاقی آمریکا در کشور خود ماست که صحت این ادعا را گواهی می‌دهد ـ م.

جامع، جنگ اقتصادی شامل تمام یا هرگونه ابزاری است که برای حفظ و نگهداری و یا گسترش اقتصاد خودی و متحدین به خرج دشمن، و خنثی‌سازی یا کاهش ظرفیت بالفعل و بالقوه اقتصادی او به کار گرفته می‌شود. موفقیت در این امر می‌تواند بسیاری از مقاصد مهم امنیت ملی را برآورده نماید.

در آغاز این بخش به دو قصد از مقاصد اساسی جنگ سرد، یعنی «قطع عضوی از بدن» و «فلج کردن خود» اشاره شد که مربوط به جنگ اقتصادی می‌شوند. این دو قصد را می‌توان با توجه به وضعیت جرح و تعدیل یا تقویت نمود. نفوذ در قدرتهای خارجی به منظور اعمال نظر یا کنترل، تشویق و ترغیب کشورهای بی‌طرف به همکاری یا انتخاب جهت و بهره‌گیری از نارضایتی‌های منطقه‌ای از اهداف فرعی جنگهای اقتصادی هستند.

تاکتیکهای جنگهای اقتصادی

یوان‌ـلی وئو، که کتاب جنگهای اقتصادی او یک مرجع نمونه است، چند عامل نیرومند مؤثر را در انتخاب تاکتیک شناسایی کرده است: تضاد بین مقاصد کوتاه مدت و بلندمدت؛ میزان توسعه اقتصادی کشور اجراکننده جنگ اقتصادی نسبت به کشور هدف (اینکه بتوان از یک کشور هم‌طراز یک وابستهٔ اقتصادی ساخت، نامحتمل است)؛ ماهیت صف‌بندیهای سیاسی بین‌المللی؛ اهمیت کمّی و کیفی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی برای طرفهای مناقشه؛ سازمان و سیستم اقتصادی طرفهای مخاصمه (سرمایه‌داری، سوسیالیستی، و غیره)؛ تجربیات اقتصادی اخیر و شرایط محیطی هریک از رقبا، شامل مواردی مانند تورم پولی، اصلاحات ارضی به مقیاس وسیع و وضعیت اعتباری؛ و بالاخره سهم هر یک از رقبا در زمینه جنگ اقتصادی. «موفقیت، در صورتی که عمل‌کرد بر مبنای برآورد دقیقی از محدودیتهای خودی و دشمن باشد، محتمل‌تر است.»[۹]

در دوره اخیر، یعنی دورهٔ هم‌زیستی و رقابت مسالمت‌آمیز، فنون متعددی ابداع و عرضه شده‌اند، که بعضی از آنها ویژگی‌های دو جانبه و بعضی ویژگی‌های چند جانبه داشته و تقریباً تمام آنها از نظر میزان تأثیر یا جذابیت بحث‌انگیز بوده‌اند.

محاصره‌ها و ممنوعیتهای اقتصادی

ممنوعیت اقتصادی به منظور محروم کردن دشمن از «اقلام استراتژیکی» بحثهای بی‌پایانی را به‌وجود آورده است. تقریباً غیرممکن است که بر سر تعریف «اقلام

استراتژیکی» به یک توافق همگانی دست یابیم. برخی تنها اقلامی را که ارزش آشکار نظامی دارند منظور می‌کند: از جمله نفت و مشتقات تولیدی آن، سلاح، مهمات، بعضی مواد معدنی و امثال اینها. (هر کشوری از نظر مواد مورد نیاز ضعفهایی دارد که به ندرت می‌تواند به جای آن از مواد مصنوعی یا نوعی جایگزین استفاده کند). مخالفان این نظریه استدلال می‌کنند که تمام کالاها با اهمیت است، زیرا دشمن مجبور است با صرف منابع و نیروی انسانی خود کالاهایی را که از آنها محروم شده است رأساً تولید نماید. نظریه‌های مصالحه‌جویانه‌ای نیز مابین دو نظر فوق وجود دارند. چه پای اقلام استراتژیکی در میان باشد، چه سایر اقلام، وئو تنها دو دلیل قانع‌کننده برای معامله با دشمن یافته است: اولین آنها، که مهمترین نیز می‌باشد، این است که کالاها و ابزاری که به عنوان قیمت صادرات از دشمن گرفته می‌شوند، برای وی ارزش نظامی بیشتری نسبت به اقلام خریداری شده از ما داشته باشند، این نوع تجارت به‌نفع خودی است، و دومین آنها این است که منافع استراتژیکی برای کشور خودی بیش از آن باشد که به دشمن تعلق می‌گیرد.[۱۰]

ممنوعیتهای اقتصادی آشکارا نقایص دیگری نیز دارند. همکاری وسیع بین کشورهای متحد از یک سو و کشورهای بی‌طرف از سوی دیگر ضرورت دارد، مگر اینکه کشور اجراکنندهٔ ممنوعیت اقتصادی تقریباً صاحب منحصر به فرد تولیدات ممنوع شده باشد. متأسفانه، به سبب تمایل طبیعی طرفهای بی‌طرف، و اشخاص غیر مطلع و سودجو که به خاطر منافع شخصی با دشمن داد و ستد نامشروع می‌کنند، نیرنگ و فریب متداول است. با این همه، محاصره اقتصادی از نظر آزار دشمن منافع زیادی دارد. و تهدیدی بالقوه جدی را برای دشمن فراهم می‌سازد.

کمکهای خارجی

کمک خارجی می‌تواند سلاحی پرقدرت برای جنگ اقتصادی باشد. دریافت کننده غیرمظنون، که با بهره کم و امتیازهای فریبنده تطمیع شده است، شکاری سهل‌الوصول است. وامهای طویل‌المدت، به‌جای کمکهای بلاعوض، استمرار روابط را مسجل می‌کنند. کمکهای نظامی و فنی حداکثر نفوذ سیاسی را کسب و تضمین می‌نمایند. ایجاد وابستگی مداوم یک هدف کلیدی است. اتحاد جماهیر شوروی علی‌رغم بعضی عقب‌نشینی‌های دوره‌ای، این فنون را به‌نحو مطلوبی در خاورمیانه به کار

بسته است.*

بازی ماهرانه با پول

فشارهای بودجه‌ای و مالی که به منظور سلب اعتماد از پول دشمن و بی‌اعتبار کردن وی طرح‌ریزی شده است، زمینه‌های پرباری را برای جنگ اقتصادی فراهم می‌نماید. مثال غیر متداول زیر این موضوع را نمایان می‌سازد.

توماس دبلیو. ام اسمیت از صاحب منصبان خدمات خارجی آمریکا که تجربیات زیادی در امور اقتصادی دارد و از اعضاء ارشد گروه تحقیقات استراتژیکی دانشگاه ملی جنگ آمریکا است روابط درونی بین سیستم پولی جهان و استراتژی بزرگ را بررسی کرده است. از نظر او «وجود یک سیستم پولی قابل دوام بین‌المللی نه تنها از اهداف استراتژی ملی است، که تعیین کننده نیز می‌باشد... در حقیقت باید برای کسب و یا حفظ بعضی از برتری‌های استراتژیکی، و یا به منظور به حداقل رساندن زیانهای ناشی از سایر موارد، امکان نفوذ در این سیستم را فراهم نمود.» اهداف ویژه‌ای ممکن است برای تقلیل توانایی‌های دشمن در زمینه‌های زیر، دنبال شوند:

در فرصت کم، به تنهایی و بدون داشتن متحد، نتواند عمل کند؛

قادر به حفظ ابزار لازم برای تشکیل اتحادیهای مؤثر نباشد،

قادر به اقدام مؤثر در سرمایه‌گذاری خارجی و برنامه‌های کمکهای خارجی نباشد.[11]

به طور خلاصه، با توجه به اینکه امکانات استراتژیکی متعددی در قلمرو اعتبارات مالی بین‌المللی هنوز دست نخورده باقی مانده است، مطالعه آنها برای مقاصد جنگ سرد ثمربخش می‌باشد.

سوداگری بزرگ

اعمال نفوذ و بازی ماهرانه در بازارها، ایجاد سیستمهای سهمیه‌بندی، ایجاد لیستهای سیاه، پیش‌دستی در خرید، مسدود کردن و مصادره سرمایه‌های دشمن و کنترل پیشرفتهای تکنولوژیکی ــ به‌ویژه در انحصار گرفتن حق ثبت اختراعات ــ از خصوصیات بارز فشارهای جنگ اقتصادی در صحنه دادوستدهای جهانی است.

سرهنگ ریچارد ای. بوون افسر نیروی هوایی آمریکا و از اعضاء سابق و ارشد گروه تحقیقات استراتژیکی دانشگاه ملی جنگ، زمینه‌های بالقوهٔ کاربرد فنون فوق‌الذکر را در

* نه فقط شوروی از این فنون استفاده می‌کند بلکه خود آمریکا نیز در سی‌سال گذشته از همین تمهیدات در بسیاری از کشورهای خاورمیانه و جهان بهره جسته است ــ م.

رابطه با توسعه سرمایه‌گذاری‌های چند ملیتی کشف کرده است و آن را «روندی خاص که برای رقابت بین جوامع جهانی دارای پی‌آمدهای بزرگ است» توصیف کرده است.

عملیات شرکتهای چند ملیتی آمریکا جمعاً سه‌چهارم این گونه فعالیتها را در سطح جهان دربر می‌گیرند.* مجموع فروش این گونه شرکتها سومین تولید ناخالص ملی بزرگ جهان است. قدرت بالقوه ناشی شده از این فعالیتها عظیم است. اردوگاه کمونیست فاقد مقدورات قابل مقایسه از این قبیل می‌باشد. سئوال این است که: آیا این قدرت می‌تواند منجر به نوعی برتری استراتژیکی گردد؟

بوون معتقد است که اگر زیرکانه عمل شود چنین امکانی وجود دارد. برخورد مستقیم با دست پر، می‌تواند بر برتری‌های کوتاه‌مدت بیافزاید، «اما، به سبب ایجاد بحران سیاسی بین متحدان، از یک طرف و حریفانی که مایلیم با اعمال نفوذ، آنان را وادار به رقابت کنیم، هزینه گزافی از نظر سیاسی به بار خواهد آمد. و این امر آشکارا فاقد منافع سازنده خواهد بود»، مگر اینکه در دوره‌ای از تشدید بحران و در جهت خدمت به علایق امنیت دسته‌جمعی به‌وقوع بپیوندد. بالاخره او پیشنهاد می‌کند که «در دراز مدت، عملیات فراگیرنده شرکتهای چندملیتی آمریکا می‌تواند عنصر اصلی استراتژی برخورد غیرمستقیم این کشور در جهت استمرار و توسعه اصول و ارزشهای آمریکایی‌ها باشد.[12]

کارنامه جنگ اقتصادی

درک لزوم مخارج سیاسی و اقتصادی برای هر دست‌آورد استراتژیکی حایز اهمیت است. دیگر اینکه قطع دست رقیب از جامعه اقتصادی جهانی او را به خودکفایی و استقلال سوق می‌دهد. و در آنجا همواره خطر برگشت آسیب به خود وجود دارد. وئو راه‌حلها را به نحو شایسته‌ای تعیین می‌کند و چنین اظهار می‌دارد: «در بررسی درجه تأثیر جنگهای اقتصادی... و در هماهنگ‌سازی روشهای جنگ اقتصادی با سایر شیوه‌های جنگی، مقایسه هزینه در مقابل نتیجه مورد انتظار کاری عاقلانه و ضروری است. زیرا هیچ ملتی، حتی غنی‌ترین آنها، نمی‌توانند، عمل کردی کورکورانه را در تنازع بقاء تحمل کند.[13]

* این رقم مربوط به اوایل دهه ۱۹۷۰ است ـ م.

آینده

روی‌هم رفته، جنگ سردی که متعاقب جنگ دوم جهانی آغاز شد، اگر تاکنون منتفی نشده باشد، بالاخره پایان خواهد یافت لیکن جنگ سرد به عنوان عنصری در طیف مخاصمات محتملاً ابدی خواهد ماند. به نحوی که هم‌آورد جویی‌های استراتژیکی نمونه‌ای را بر سربرد و باختهای عظیم به نمایش خواهد گذارد. برای موفقیت در این گونه هم‌آوردجویی‌ها، نوآوران استراتژی باید سعی کنند که طرق جدیدی که جنگهای سیاسی، اقتصادی و روانی را با فشارهای نظامی به یکدیگر پیوند می‌دهند کشف کنند. و از این طریق دستیابی به مقاصد امنیت ملی را بدون پذیرفتن خطرهای ناشی از پی‌آمدهای خطیر و ناگهانی، میسر سازند.

فصل سوم

مکاتب فکری معاصر در ایالات متحده

۹. تهدیدات خارجی به امنیت ایالات متحده

کسی که از نیت دشمنش آگاه نیست، چگونه می‌تواند راه
کار خود را انتخاب کند؟

جومینی

بررسی تاریخی

تهدید علیه امنیت ایالات متحده در طول اولین دهه پس از جنگ جهانی دوم آشکار به نظر می‌رسید. رهبران آمریکا و توده مردم این کشور تردیدی نداشتند که تهدید شماره یک علیه آمریکا کمونیسم بین‌الملل است که توسط شوروی‌ها سازمان داده شده، تجهیز گردیده، و هدایت و رهبری می‌شود.

اهداف و خواسته‌های شوروی همگی بدون هیچ ابهامی روشن بودند:

علاقه: کمونیسم جهانی

مقصود: تسلط بر جهان

سیاست: توسعه‌طلبی فزاینده

استراتژی: انقلاب جهانی

شواهد کاملاً محکم به نظر می‌رسید. اهداف کمونیستها توسط لنین تعیین شده بود و استالین در حال اجرای آن بود. او به سرعت اکثر کشورهای اروپای شرقی را بلعید و سپس پرده آهنین را به دور آنها کشید. مائو با پشتیبانی شوروی، چینِ چیانگ کایچک را از آن خود کرد. شورشهای برانگیخته شده توسط کمونیستها از یونان تا فیلیپین شعله‌ور گردیده و ارتشهای سرخ در کشور کره تاخت و تاز کردند، تزویر و اخلال رواج فراوان یافت و اکثر شواهد و قرائن حاکی از وجود یک نقشه اساسی و همه جانبه بود.

وقتی در دهه ۱۹۶۰ خروشچف و مائو از یکدیگر جدا شدند، این دیدگاه

ساده‌نگر دربارهٔ تهدید نیز از بین رفت و اینک به سختی می‌توان کسی را یافت که هنوز به‌وجود توطئه یکپارچه و جهانی کمونیست‌ها به صورتی که توسط شوروی طراحی و هماهنگ شده باشد، اعتقاد داشته باشد. تنها تهدید جدی علیه امنیت ایالات متحده از جانب اتحاد شوروی متصور است که تنها کشوری است که از توانایی‌های نظامی و سایر ضروریات برای رقابت بین‌المللی با آمریکا برخوردار است و می‌تواند به خاک اصلی کشور مزبور صدمات و زیانهای بزرگ وارد سازد. با این همه، توافقی که فوریت یا شدت این خطر بالقوه را تأیید کند هنوز حاصل نشده است.

تهدید شوروی

رهنمونهای کلی استراتژیکی

ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی از نظر امنیت ملی، علائق مشترک متعددی دارند: بقاء؛ استمرار بخشیدن به نهادها و ارزشهای منحصر به خودشان، رونق و کامیابی؛ و احتمالاً صلح اصطلاحی که هریک از طرفین آن را به طریقه مخصوص خویش معنی می‌کنند. سایر علائق به‌طور آشکار با یکدیگر متضادند، هرچند که بررسی میزان تفاوتها و انشعابات مربوط به آنها نیاز به تعمق دارد.

مقاصد خاص شوروی نیز به همین شکل است. با این‌همه در یک زمینه هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد. از سال ۱۹۶۲ هیچ‌یک از دو ملت خواهان یک جنگ عمومی هسته‌ای نبوده‌اند.

اینکه اتحاد شوروی در دهه ۱۹۷۰ برای اغناء علائق و مقاصد امنیت ملی خود به چه شیوه‌هایی متوسل خواهد شد، خود یک معماست. ویلیام اس. کینت نر و رابرت ال. پفالتز گراف جونیور سه سیاست احتمالی را در جزوه‌ای به نام «گرایشات نظامی شوروی: پی‌آمدهای آن برای امنیت ایالات متحده»[1] تشریح نموده‌اند.

«سیاست حکومت مشترک» که در نتیجه تردید شوروی در مقابله مستقیم با ایالات متحده شکل گرفته است، خط‌ومشی مسلط ده سال گذشته بوده است. در این دوره مصالحه و سازگاری قابل ملاحظه‌ای از جانب شوروی دیده شده است و این برخورد در بعضی از زمینه‌ها به موازات «سیاست احتیاط» دنبال شده است. علاوه بر اینکه این سیاست نیز مؤید اکراه شوروی در پذیرفتن خطرات جدی بوده است، نمایانگر تمایل بیشتر این کشور دربرانگیختن رقابتهایی است که علائق حیاتی یا اجباری ایالات متحده را مورد توجه قرار می‌دهد و محتاطانه از آنها دوری می‌گزینند. سومین سیاست قابل

گزینش، «سیاست فرصت طلبی» است که چنانچه مسکو مطمئن شود توانایی‌های ایالات متحده کاهش یافته، می‌تواند آن را وارد بازی کند و از آن استفاده نماید. در چنین صورتی ممکن است افزایش فشار در مناطقی که علائق اصلی ایالات متحده را دربرمی‌گیرند، مانند خاورمیانه، بسیار وسوسه‌انگیز باشد. کینت نر و پفالزگراف وضعیت را چنین بررسی کرده‌اند:

ضرورتی ندارد که اتحاد شوروی بخواهد مقابله را به نقطه آغاز درگیری عملی نظامی بکشاند. در حقیقت محتمل است که او در هر شرایطی قصد ممانعت از عملیات خصمانه دوابرقدرت را داشته باشد. اما «مقابله» جریانی است که طول مدت و تعداد مراحل مربوطه به نحوه هدایت زیرکانه آن بستگی دارد. هرقدر مدت آن طولانی‌تر شود، تمایل یک سیستم سیاسی دموکراتیک به امتیاز دادن، به جای تحریک شدن به جنگ با قدرتی که از نظر استراتژیکی برتر به‌نظر می‌رسد، محتمل‌تر است.[۲]

بدیهی است که سه سیاست مفروض فوق به حد کافی واضح نیستند. از رهبران شوروی عموماً چنین انتظار می‌رود، که در رویارویی با مسائل قابل قبول، سیاستهای محتاطانه را بیشتر ترجیح دهند، مگر اینکه مسئله مورد مخاطره از اهمیت فوری و بسیار برخوردار باشد—تجربه چنین نشان می‌دهد که هیئت حاکمه شوروی، علی‌رغم نسبتهای انقلابی‌شان، ذاتاً محافظه‌کارند. خصوصیات ملی، اصول عقاید کمونیستی، اعتقاد راسخ به اینکه زمان به نفع آنهاست، همگی عامل فرو نشاندن انگیزه‌هایی است که ممکن است پذیرش مخاطرات تضمین نشده را سبب شوند.

از بحران موشکی کوبا به بعد «استراتژی بزرگ» شوروی به برخورد غیرمستقیم وابسته بوده است. و با اینکه رقابتهای سیاسی، اقتصادی، روانی، و تکنولوژیکی به‌عنوان وسائل اصلی، جایگزین کاربرد قدرت صِرف شده‌اند، اما نیروی نظامی، قدرت دائمی و ضروری پشت صحنه را تشکیل می‌دهد.

توانایی نظامی شوروی

سوابق تاریخی

مسلماً قدرت بالقوه شوروی قابل ملاحظه است. بیش از پنجاه سال است که کرملین به قیمتی گزاف، با فدا کردن رفاه مردمی که هنوز هم رفاهشان عموماً نادیده

گرفته می‌شود، در تلاش بهبود بخشیدن به موقعیت اقتصادی و نظامی خود است. نه مرگ استالین و نه تحولات داخلی متعاقب آن هیچ یک نتوانستند این هدف را که تقدم مداوم آن اولویت دادن به صنایع سنگین، افزایش پی‌گیرانه تولیدات ضروری برای اعمال قدرت ملی، و پراکندگی جغرافیایی صنایع در جهت افزایش ایمنی آنها در زمان جنگ بوده است، تغییر دهد. مضافاً، چنانچه رهبران اتحاد شوروی منابع لازم را تهیه کنند در کلیه زمینه‌های تحقیقات نظامی، گسترش و تولید، آزمایش، یا مهندسی زیربنای علمی و تکنولوژیکی مورد نیاز در جهت رقابت با ایالات متحده را به‌وجود آورده است.[۳]

تا همین اواخر، نیروهای مسلح شوروی تحت تسلط یک نیروی زمینی عظیم‌الجثه بودند که برای دفاع از سرزمین مادر، یعنی روسیه، و پشتیبانی از عملیات مقدماتی در امتداد مرزهای شوروی سازماندهی شده، آموزش دیده ومجهــز گردیده بود. وقتی اتحاد شوروی تصمیم گرفت که پوسته قاره‌ای خود را شکافته و در صحنه جهانی به نحو فزاینده‌ای اعمال نفوذ نماید، تغییر شکل این ارتش ضرورت یافت. در نتیجه سازمان نظامی نوین و همه منظوره‌ای ظهور نمود. هریک از سطوح کوچک این سازمان به موازات هم توسعه یافتند و از نظر کیفی ترقی نمودند.[۴] (به جدول ضمیمه این بخش که منتخبی از نیروهای رزمی ایالات متحده و اتحاد شوروی را مقایسه کرده است مراجعه فرمایید.[۵])

نیروهای استراتژیکی

به تجهیزاتی که جهت جلوگیری و در صورت لزوم اجرای جنگ عمومی هسته‌ای نیاز بوده بالاترین الویت داده شده است.

حدوداً تا سال ۱۹۶۵، ایالات متحده، از نظر سلاحهای استراتژیکی آفندی، از نظر کمّی و کیفی، از برتری قابل توجه‌ای نسبت به اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بود. از آن زمان به بعد آمریکا این برتری تعیین کننده را از دست داد. با در نظرگرفتن هواپیماهای تاکتیکی ناوهای هواپیمابر و هواپیماهای مستقر در پایگاههای ماوراء بحار، آمریکا برابری قابل قبولی را در تعداد سیستمهای پرتاب هسته‌ای حفظ کرده است، لیکن اتحاد شوروی تعداد بسیار بیشتری موشکهای بالستیکی قاره‌پیما دارد، و به‌زودی در تعداد موشکهای پرتاب‌شونده از زیر دریایی‌های هسته‌ای نیز از آمریکا پیشی خواهد گرفت، و این در حالی است که برتری او در قدرت تخریب ناخالص (مگاتوناژ) به سه برابر آمریکا رسیده است. فقط تا حدود زیادی، به سبب اجرای برنامه موشکهای چند

پیکانه (MIRV)، جمع بمبها و پیکانهای جنگی آمریکا کمی بیشتر است* و رهبران ایالات متحده پیش‌بینی می‌کنند که این برتری در پنج سال آینده به حدود سه برابر شوروی افزایش یابد.[۶]

در حال حاضر وضعیت شوروی نشانگر برخورداری این کشور از یک نیروی بازدارندهٔ قوی است، زیرا تعداد نیروهای ضربتی ویژهٔ جنگ عمومی هسته‌ای آن به اندازه کافی و در حد کفایت است و آنقدر آسیب‌ناپذیر است که بتواند حملهٔ غافلگیرانهٔ هریک از قدرتهای جهانی را تحمل کند و در عوض صدمات غیرقابل قبولی را بر نیروی مهاجم وارد آورد. با این همه توانایی‌های قابل توجه، یعنی وجود سلاحهای «ضد نیرو» مانند موشکهای قاره‌پیمای اس.اس.۹ چند مگاتنی (که هیچ کشوری نظیر آن را ندارد) در انبارهای تسلیحاتی شوروی، نشان می‌دهد که استراتژی شوروی علاوه بر «بازدارندگی متکی به انهدام قطعی» از مزیت انتخاب استراتژی رزمجویی نیز برخوردار است و آن را دربر می‌گیرد. مضافاً یک سیستم دفاع هوایی کامل، به انضمام دفاع ضد موشکی محدود نیروهای استراتژیکی هسته‌ای شوروی را تکمیل می‌نمایند.

نیروهای همه منظوره

نیروهای آفندی و پدافندی استراتژیکی، تقدم غیر قابل بحثی را به خود اختصاص داده‌اند، لیکن وضعیت بهبود یافته شوروی از نظر جنگ عمومی، به آنان این امکان را می‌دهد که توجه بیشتری به نیروهای همه منظورهٔ خود معطوف کنند و احتمالاً چند عامل در توجه کردن به این نیروها مؤثر هستند: ساختار نظامی ایالات متحده، توانایی‌های هسته‌ای تاکتیکی ناتو، و تشنجات موجود با چین کمونیست.

عناصر انبوه نیروی زمینی، به‌وسیله نیروهای هوایی تاکتیکی آموزش یافته و نوین، موشکهای بالستیکی میان‌برد و دوربرد، هواپیماهای ترابری دوربرد، و شمار فزاینده‌ای از هلی‌کوپترهای غول‌پیکر، و یک ناوگان آبی‌ـخاکی متعادل پشتیبانی می‌شوند. بخش بسیار زیاد این نیروها هنوز در غرب و در مقابله با ناتو استقرار یافته‌اند، لیکن نیروهای تقویتی زمینی و هوایی کافی در امتداد مرز چین و شوروی نیز متمرکز شده‌اند.[۷]

پیمان ورشو در اروپای شرقی ماشین نظامی شوروی را تقویت می‌کند.[۸] نیروهای زمینی و هوایی این پیمان، عوامل مهمی در حفظ امنیت داخلی کشورهای اقمار به حساب

* این ارقام مربوط به اواسط دهه ۱۹۷۰ است، برای آگاهی از وضعیت موازنه استراتژیکی دو طرف تا پائیز ۱۹۸۷ به پیوست دوم این کتاب مراجعه فرمائید—م.

جدول توانایی های نیروهای منتخب رزمی ایالات متحده و اتحاد شوروی (الف) در بهار ۱۹۷۳ و پاییز ۱۹۸۴ (بدون محاسبه سایر نیروهای دو پیمان ناتو و ورشو)

نام نیرو	ایالات متحده ۱۹۷۳	اتحاد شوروی ۱۹۷۳	ایالات متحده* ۱۹۸۴	اتحاد شوروی* ۱۹۸۴
نیروهای استراتژیکی				
سکوهای پرتاب موشکهای بالستیکی قاره پیما	۱۰۵۴	۱۶۱۸ (ب)	۱۰۳۷	۱۳۹۸
سکوهای پرتاب موشکهای پرتابی از زیردریایی	۶۵۶	۵۶۰	۵۹۲	۹۸۱ (پ)
هواپیماهای بمب افکن سنگین بردبلند	۴۶۰ (س)	۱۴۰ (د)	۲۴۱	۱۴۳
مجموع بمب هسته ای پیکان جنگی (ت) و جمع مکاتناژ	۵۷۰۰	۲۵۰۰	۱۰۲۲۹(۴۰۹۸) م ت	۹۰۰۰ ؟
هواپیماهای شکاری—رهگیر دفاع هوایی	۶۱۹	۳۱۰۰	۶۰۰ ؟	۴۰۰۰
سکوهای پرتاب موشکهای زمین به هوا	۸۴۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰ ؟	۹۶۰۰
سکوهای موشک ضد موشکی	۰	۶۴		۳۲
نیروهای همه منظوره				
لشکرهای فعال	۱۶ (ف)	۱۶۰	۲۹	۲۰۸
موشکهای بالستیکی میان برد و برد بلند	۰	۷۰۰	۱۱۲	۵۷۸(۳۹۴) م ت
هواپیماهای بمب افکن متوسط	۰	۱۲۰۰	۵۶	۴۷۵
هواپیماهای تاکتیکی	۵۰۰۰+ ج	۴۰۰۰+	۵۷۸۶	۴۱۰۰
ناو هواپیما بر	۱۶	۰ (چ)	۱۴	۴

ناوهای رزمی سطحی مهم	۲۴۴	۲۳۰	۲۴۱	۲۹۳
زیردریایی حامل موشکهای بالستیکی	۴۱	۲۵[ی]	۳۵	۷۹[خ]
زیردریایی با نیروی محرکه هسته‌ای (ضد زیردریای و ضد سطحی)	۶۰	۶۰	۹۵	۱۲۳
زیردریایی دیزلی (ضد زیردریایی و ضد سطحی)	۴۶	۲۳۵	۴	۱۵۴

* جدول مقایسه موبوط به سال ۱۹۸۴ در متن کتاب نیست و مترجم برای آگاه کردن خواننده، از تغییر و تحولات استراتژیکی در ده سال گذشته (هرچند اصول استراتژیکی دو ابرقدرت تغییر محسوسی نداشته است با استفاده از جزوهٔ سالیانه MILITARY BALANCE آن را اضافه نموده است. به‌علاوه آخرین تحولات استراتژیکی تا اواسط ۱۹۸۸ نیز در پیوست ششم این کتاب گردآوری شده است—م.

الف. ارقام مربوط به اتحاد شوروی برآوردهایی تقریبی بوده و اطلاع دقیق نظامی نیستند.

ب. شامل موشکهای بالستیکی قاره‌پیما در پایگاههای موشکی آزمایشی و آموزشی.

س. منعکس کننده تعداد هواپیماهای بی—۵۲ و اف—۱۱۱ در گردانهای عملیاتی است. رقم کل این هواپیماها در حقیقت ۵۱۵ فروند می‌باشد.

د. ۵۰ هواپیماهای سوخت‌رسان و چندین هواپیمای شناسایی را شامل نمی‌شود.

ت. شامل تعدادی می‌شود که به‌طور هم‌زمان قابل سوار شدن بر سکوها و وسائل پرتاب هستند، و در نتیجه شامل سلاحهای ذخیره‌ای که در انبار هستند نمی‌گردد.

ف. شامل سه لشگر تفنگداران دریایی نیز می‌شود.

ج. شامل هواپیماهای شکاری نیروی دریایی و تفنگداران دریایی نیز می‌شود.

چ. در ستون ۱۹۷۳ چنین تصور می‌شده است که یک فروند ناو هواپیما بر توسط اتحاد شوروی در دست ساختمان است.

ی. اعتقاد چنین است که اتحاد شوروی بین ۱۶ الی ۱۸ زیردریایی موشک بالستیکی کلاس Y در دست ساختمان دارد. جدول تعداد ۳۰ فروند زیردریایی‌های کلاس G و کلاس H را که در شرف خارج از رده شدن هستند به حساب نمی‌آورد.

پ. برابر پیمان سالت یک ۳۹ موشک باید کم شود.

خ. برابر پیمان سالت یک ۱۷ زیردریایی باید کم شود.

م—ت. مگاتن

؟ تقریبی و نامعلوم

می‌آیند و در سرکوبگری‌های خارج از مرزهای خود به کار گرفته شده‌اند. به‌طور مثال می‌توان تهاجم به چکسلواکی را در اوت ۱۹۶۸ نام برد. با این همه تأثیر هریک از اقمار ازنظر نظامی به نحو قابل ملاحظه‌ای متفاوت است، همان‌طور که این تفاوت از نظر سیاسی نیز قابل توجه می‌باشد. اینکه آنان با چه کیفیتی عملیات تهاجمی خود را علیه ناتو اجرا می‌کنند، قابل تعمق است.

اتحاد شوروی اینک پس از قرنها انزواطلبی با تقویت کردن کامل نیروی دریایی و ناوگان تجارتی خود و افزودن به معلومات تخصصی و پژوهشهای علمی در زمینه اقیانوس شناسی، خود را از این محدودیت رها کرده و از آن دوری می‌گزیند. به طوری که دریاسالار المو آر. زوموالت فرمانده نیروی دریایی آمریکا ذیلاً تشریح کرده است، تفاوتهای قابل ملاحظه‌ای بین مأموریتهای نیروهای دریایی ایالات متحده و اتحاد شوروی ظاهر شده است:

نیروهای دریایی هر دو کشور تا حدی برای ایفاء نقش «بازدارندگی» هسته‌ای طراحی شده‌اند. تا اینجا، وظائف ما به یکدیگر شباهت دارد. با این همه نیروی دریایی آمریکا برای پشتیبانی از نیروهای ماوراء بحار ایالات متحده در فواصل دور، و برطبق دکترین نیکسون، در صورت ضرورت برای حمایت از ارتشهای محلی ملل هم‌پیمان طراحی شده که این وظایف نیاز به برخورداری از دفاع مقدم، مقدورات کنترل دریاها، و توانایی انعکاس و اعمال قدرت از دریا به ساحل را مسجل می‌نماید... علاوه براین ما به نیروی بزرگی جهت دفاع از تسهیلات لجستیکی خود نیازمند هستیم.
اما نیروی دریایی شوروی بیشتر برای ممانعت از اجرای مأموریتهای نیروی دریایی ایالات متحده طراحی شده است. این در حالی است که ما شواهد زیادی را دال بر ایفاء نقش پیشبرد طرحهای سیاسی شوروی به وسیله نیروی دریایی آن کشور در دست داریم. واحدهای نیروی دریایی شوروی طوری طراحی شده‌اند که از قدرت وارد ساختن ضربات نیرومند و آتش پرحجم در آغاز درگیری رزمی بهره‌مند باشند و به همین دلیل دچار محدودیت مهمات و مداومت آتش، شعاع عمل کم، و وزن نسبی کمتر هستند؛ در نتیجه به قوه محرکه هسته‌ای نیز نیاز کمتری دارند. به غیر از نیروی زیردریایی شوروی از بقیه واحدهای نیروی دریایی این کشور انتظار نمی‌رود که در فواصل زیادی از آبهای وطنشان عمل نمایند.
آنان زیردریایی‌های مجهز به موشکهای کروز* و ناوهای سطحی مجهزی را جهت

* موشک کروز Cruise، موشکی هدایت شونده است، که بیشتر مسیر پروازی به سمت هدف را با شتابی تقریباً مساوی طی می‌کند؛ این موشک به عکس‌العمل دینامیکی هوا برای اوج‌گیری، و به نیروهای تحرکی خود برای
←

جنگ با ناوگان ما تولید نموده‌اند. ما نیز ناوهای هواپیمابر را به جهت برخورداری از قدرت کنترل خطوط مواصلات دریایی و انعکاس قدرت هوایی تاکتیکی در ماوراء بحار از این پایگاههای متحرک و انعطاف‌پذیر، ساخته‌ایم[۹]...

نیروی دریایی شوروی به ترتیبی‌که دربالا تشریح گردید، در حال حاضر، دومین نیروی دریایی جهان است. با وجود فقدان تجربیات جنگی، این نیرو برای ایالات متحده رقیبی جدی به حساب می‌آید. چنانچه سیر تکاملی فعلی ادامه یابد، که شواهد قابل توجهی حاکی از ادامه یافتن آن است[۱۰]، ممکن است ایالات متحده مجبور به افزایش قابل ملاحظه قدرت دریایی خود شود یا وادار به تجدید نظر اساسی در استراتژی دریایی خود گردد. با این همه پی‌آمدهای شواهد فوق در دست بررسی و مطالعه است، و نتیجهٔ نهایی آن هنوز قطعی نیست.[۱۱]

یک ارزیابی

چنین به نظر می‌رسد که رهبران شوروی از اینکه سازمان نظامی آنان به نحو رضایت‌بخشی به صورت یکی از ابزارهای اِعمال سیاست در حال توسعه است، خشنود و راضی هستند؛ زیرا این سازمان نه تنها امنیتی که به آن نیاز دارند را تأمین می‌کند، بلکه در جهت پیشبرد اهداف جهانی نیز آنان را از پشتیبانی روانی مؤثری برخوردار می‌سازد.

این قدرت نظامی دادوستدهای سیاسی را، که غالباً تحت شرایطی دشوار با هم‌پیمانانی بی‌میل و همسایگانی مشکوک باید به ثمر برسد، تسهیل می‌کند. تردیدی نیست، که رهبران شوروی به حفظ و نگهداری قدرت خود تمایل دارند و تصمیم آنان مبنی بر مذاکره با ایالات متحده در جهت محدود کردن سلاحهای استراتژیکی (سالت) (به بخش ۲۲ مراجعه فرمائید) می‌تواند مؤید نگرانی فزاینده‌شان از مخارج دفاعی جدید و پر هزینه باشد که فقط برای حفظ وضعیت استراتژیکی فعلی ــ که با تلاش و هزینه زیاد به دست آمده است ــ مورد نیاز خواهد بود و نه بهبود آن.

نظریات متضاد در مورد تهدید شوروی

از تمام این صحبتهـــا چه می‌توان فهمید؟ آیا وضع فعلی شوروی تهدید کننده است یا خیر؟

←

متعادل کردن افت و نیروی مقاوم وارده به بالکها که در عکس جهت حرکت به موشک اعمال می‌شود، متکی است. با این خصوصیات، از ارتفاع پایین خود را به هدف می‌رساند و به همین سبب کشف آن با رادار بسیار مشکل است ــ م.

تعداد زیادی آمریکاییان تهدیدی جدی را باور ندارند، و هر تغییر مشهود در سیاست شوروی را، که ظاهراً حاکی از تشنج زدایی باشد، مشتاقانه می‌پذیرند و از تغییر نکردن سیاست شوروی به سوی تشنج زدایی واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهند. پیروان این عقیده می‌گویند خود را در موقعیت کرملین قرار دهید. ایالات متحده حاشیه مرزی روسیه را با پایگاههای نظامی محاصره کرده و مخوفترین نیروهای موشکی ضربتی در تاریخ بشر را به‌وجود آورده است. حداقل ما نیز برای ادامه نیمی از بحران مقصر هستیم. چنانچه ایالات متحده محیطی اطمینان بخش به‌وجود آورده و جلب اعتماد کند، مشکلات منتفی خواهند شد.

محافظه‌کاران با عقاید فوق مخالفند و ادعا می‌کنند که شوروی‌ها به هیچ‌وجه هدف نهایی تسلط بر جهان را رها نکرده‌اند. به‌نظر آنان کرملین هنوز برای گسترش نفوذ شوروی در خارج، منزوی ساختن ایالات متحده، خنثی کردن قدرت بازدارندگی آمریکا، و کاهش مقام بین‌المللی آن تلاش می‌کند.

مفاهیم استراتژیکی این دو ارزیابی از تهدید، با یکدیگر کاملاً مغایرند. هیچ‌یک از دو نظریه فوق بر دیگری رجحان ندارد. بدین‌ترتیب پذیرش راه حلهای میانی بسیار معمول است که بخشهای بعدی کتاب نیز آن را تأیید خواهد نمود.

تهدید چین کمونیست

بررسی موقعیت نظامی چین کمونیست

به عکس نظریات متضاد در مورد شوروی، عقیده‌ای که از توافقی جهانی در میان اشخاص مطلع، سازمانهای رسمی، و مؤسسات علمی برخوردار است، چنین حکایت می‌کند که چین کمونیست علی‌رغم وسعت وحشت‌انگیزش ببر کاغذی است که در وضعیت فعلی تهدیدی جدی را علیه امنیت ملی ایالات متحده ارائه نمی‌دهد.[12] امکان وقوع خطر به‌طور عمده در آینده متصور است. امروزه چین عظیم‌الجثه فقط در مرزهای خود یا در امتداد محدوده بلافصل این مرزها می‌تواند به‌طور واقعی قدرت نمایی کند.

در حقیقت، سیاست و استراتژی کاملاً نظامی‌گرایانه‌ای که چین کمونیست هرچند وقت یک‌بار به نمایش می‌گذارد، اغلب با عمل کرد عینی آن تضاد شدید دارد. مانورهای تهدیدآمیز نظامی از احیاء جاه‌طلبی‌های قدیمی برای برقراری استیلای مجدد بر تمام سرزمینهایی که چین تاریخی شمرده می‌شوند ــ قابل توجه‌تر از همه تایوان، مغولستان خارجی، مناطقی در امتداد مرزهای هندوستان، قسمتهایی از آسیایی شوروی و

سیبریه جنوبی—به ندرت با عملی جدی و آشکار پشتیبانی شده است. از حملات تصادفی و یا پیش‌دستی جویانه شوروی که بگذریم، حداقل تا عبور چین از دوران فعلی خودسازی و تحکیم داخلی که مانعی بر سر راه تاخت‌وتاز بین‌المللی‌اش می‌باشد، تغییر اساسی در وضعیت فعلی محتمل نیست.

تفکرات استراتژیکی چین کمونیست

در عین حال، چین سرخ از نوعی استراتژی پیروی می‌کند که دو جنبه دارد یک جنبهٔ آن تعرضی است و جنبه دیگر به دفاع ملی مرتبط می‌شود. اصول عقاید (دکترین)، جنگ انقلابی و حراست از سرزمین اصلی چین، اساس این استراتژی را تشکیل می‌دهند.[۱۳] هر دو اصل نمایانگر اعتقاد شاید عرفانی مائو است به سازماندهی و تلقین و آموختن عقاید حزب به توده‌ها و تأکید او بر مقاصد سیاسی جنگ، و اعتقاد تغییرناپذیر او به اینکه در نهایت در جنگ طولانی و فرسایشی و نابودگرانه انسان بر ماشین پیروز می‌شود و اراده و ثبات قدم انسان برتری می‌یابد. پکن تاکنون استراتژی کاملی را برای جنگ هسته‌ای تدوین نکرده است، و شاید پس از خارج شدن مائو از صحنه دست به چنین اقدامی بزنند، با این همه، این کشور اولین آزمایش انفجار هسته‌ای خود را در ۱۶ اکتبر ۱۹۶۴ انجام داد و پی‌آمد آن سلسله انفجارات چندین مگاتنی گرما—هسته‌ای بوده است که اولین آنها در بهار ۱۹۶۷ آزمایش شد.

آنچه که فعلاً بیش از هرچیز دیگر موجب وحشت سلسله مراتب هیئت حاکمه چین است، تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به آن کشور می‌باشد.

عکس‌العمل چین علیه چنین تجاوزی، به‌طوری که مشهور است، مبتنی بر دفاع در عمق است، و بر سرزمین وسیع چین، جمعیت حیرت‌انگیز آن، خاصیت شفایابی مشهور آن و بالاخره نیروهای اعاده‌گرش به وضعیت نخست سرمایه‌گذاری کرده است. طبق گفته‌های مائو، ارتش آزادی‌بخش خلق باید «با شهامت دشمن را تطمیع کنند، و او را به عمق خاک چین بکشانند» در جایی که در جنگی بی‌انتها درگیر شود و «در دریایی از انسانهای متخاصم غرق گردد.»

تا اوایل ۱۹۶۱، زمانی که هنوز ایالات متحده دشمن اصلی فرض می‌شد، طرحهای چین کمونیست، به بهبود وضعیت دفاع هوایی و ارتباطات و مخابرات، کارهای گسترده دفاعی شامل تفرقه، استتار و استحکام مواضع و تأسیسات نظامی توجه داشت. برطبق عقاید متعصبانه‌مائو، در جنگهای طولانی، وقتی سلاحهای جدیدِ بردِ بلند شامل

بمبهای اتمی با توده‌های برخاسته و نظامیانی که با انگیزه‌های سیاسی ترغیب شده‌اند و مانند انسانهای آهنین از مرگ هراسی ندارند، روبه‌رو شوند، بی‌مصرف و غیر مؤثر خواهند بود.[۱۴]

البته تمام استراتژی مزبور، متکی براین فرض مشکوک است که هر ابرقدرت متخاصمی مجبور به پی‌گیری بمبارانهای هسته‌ای خود با عملیات رزمی زمینی خواهد بود. با این همه از آنجا که چین تا به امروز فاقد یک قدرت معتبر هسته‌ای بازدارنده بوده است، رهبران این کشور تنها چند راه کار قابل گزینش در اختیار دارند. نتیجه حاصله، وضع خطرناکی است که احتمالاً باعث تسریع لغو سیاستهای خصمانه علیه خارجیان توسط رهبران چین شده است وموجبات دادن پاسخی مثبت را به مقدمه‌چینی‌های ایالات متحده، که اولین آنها کنفرانس سرّی هنری کیسینجر در ژوئیه ۱۹۷۱ در پکن بود، فراهم نموده است.

اصول عقاید مائو در مورد جنگهای مردمی، در بخش ۷ این کتاب به‌طور خلاصه تشریح گردیده، لیکن یکی دو نکته در اینجا نیاز به تشریح دقیق‌تری دارد.

در آغاز باید تأکید کرد که در رابطه با جنگهای مردمی تفاوتهای قابل ملاحظه‌ای بین تفکرات چینی و روسی وجود دارد.[۱۵] مارکس انقلاب کارگری را توصیه کرد. در حالی که مائو قیام دهقانان را که توسط کمونیسم ترغیب و هدایت شده است موعظه می‌کند. تفکری که با ایجاد پایگاههای انقلابی روستایی می‌توان شهرها را محاصره و سرانجام تسخیر کرد، انعکاسی جهانی داشته است. نوشته‌های لین پیائو، آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین را سکوهای پرشی می‌بینند که با استفاده از آنها می‌توان بر اروپا و ایالات متحده شهرنشین غلبه کرد.[۱۶] طرحی که بدین‌گونه در ذهن مجسم می‌شود هدف نهایی را بدون محدودیت زمانی، لیکن با تعیین انشعابات کوتاه‌برد و میان‌برد تعیین می‌نماید. یک هدف آشکار به‌وجود آوردن تدریجی رژیمهای طرفدار پکن در اکناف جهان است. هدف دیگر، تضعیف و وادار کردن دنیای آزاد به انجام گسترشهای خارج از ظرفیت، از طریق مواجه آن با طغیانهای براندازی چندگانه و هم‌زمان می‌باشد. موفقیتهای عملی چین کمونیست در این زمینه ناچیز بوده است، لیکن قصد و نیت است که اهمیت دارد.

جالب توجه است که پکن از پشتیبانی مستقیم جنگهای مردمی، نظیر ویتنام پرهیز می‌کند. به انقلابیون جهان قول راهنمایی، حمایت و بمب اتمی معنوی داده می‌شود، لیکن صحبتی از پشتیبانی عملی با نیروهای تقویتی نمی‌شود. مائو معتقد است

که جنگهای انقلابی را باید عوامل محلی انجام دهند و به پیروزی برسانند ــ فلسفه‌ای که از چندین جهت با دکترین نیکسون منطبق است، لیکن تاریخ ارائه آن به چندین سال پیش از دکترین نیکسون می‌رسد.

توانایی‌های چین کمونیست

چین کمونیست علی‌رغم جاه‌طلبی‌هایش، تقریباً هیچ چیز در زمینه عملیات نظامی متعارفی در خارج از مرزهایش منتشر ننموده است. البته این تعجب‌آور نیست. زیرا در جایی که داستان قدرت نظامی شوروی اساساً حاکی از توانایی‌هاست، داستان چین کمونیست هنوز عمدتاً و علی‌رغم پیشرفتهای اخیر، حکایت از محدودیتها دارد.[۱۷]

نیــروی دریایی چین کم‌قدرت و کم‌اهمیت، و نیروی هوایی آن خارج از رده می‌باشد. توانایی او در اعمال قدرت نظامی در سطح بین‌المللی هنوز محدود است. گرچه این کشور اخیراً به تعدادی موشک بالستیکی میان‌برد و دوربرد دست یافته است، حملات تعرضی موشکی آن علیه اروپای روسیه یا اروپای غربی متصور نیست. با این همه، هم‌اکنون تعدادی از موشکهای بالستیکی قاره‌پیما با برد محدود آمادهٔ استفاده است که می‌تواند علیه آلاسکا و عمق خاک اتحاد شوروی به‌کار رود. یک سیستم جدید موشکهای بالستیکی قاره‌پیما که قادر به حمله کردن به هدفهای استراتژیکی در ایالات متحده خواهد بود، در حال حاضر در دست ساختمان است، لیکن برآوردهای حکایت می‌کند که این موشکها تا سال ۱۹۷۵ یا ۱۹۷۶ آماده نخواهند شد.[۱۸]* در آن زمان، تصویر استراتژیکی آمریکا تغییر خواهد کرد. حتی داشتن چند موشک بالستیکی قاره‌پیما ممکن است به چین توانایی «انهدام قطعی» ایالات متحده را بدهد، که در آن موقع تفکرات جدید ایالات متحده سامان خواهد گرفت.**

وقتی برنامه تسلیحات هسته‌ای چین که بهبود بخشیدن به وسایل پرتاب را دربر می‌گیرد، کامل شود. احتمال وقوع تغییرات بزرگ سیاسی و نظامی در استراتژی او متصور است. این تغییرات می‌تواند طیفــی که حرکات سیاسی فزاینده در صحنه بین‌المللی تا تهدید و باج‌خواهی هسته‌ای را شامل می‌شود تشکیل دهد و خصوصاً همسایگان و قدرتهای

* این موشکها که DF-3 نامیده می‌شوند، در سال ۱۹۷۶ آزمایش شدند و سپس در نیروی موشکی چین مورد استفاده قرار گرفتند. هم‌اکنون چین دارای ۶۰ فروند از این موشکهاست ــ م.

** منظور از «تغییر تصویر استراتژیکی» و تفکرات جدید، پیاده شدن دکترین نیکسون، استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر و استراتژی انهدام مشترک قطعی می‌باشد که همگی به‌طور کامل در این کتاب تشریح شده‌اند ــ م.

کوچک آسیایی را تهدید کند. اما اینکه چین کدام رویه را انتخاب خواهد کرد نامشخص است.[۱۹]*

کنترل سیاسی زاید الوصف «ارتش رهایی بخش مردمی چین» توسط حزب کمونیست، موجب خاموش شدن شایستگی نظامی این ارتش گردیده است. جدا از مسئولیتهای طبیعی دفاع ملی، و حتی مقدم براین مسئولیتها، مأموریتهایی نظیر حفظ امنیت داخلی، شرکت در امور کشاورزی و صنعت، شرکت در برنامه های الغاء تعلیمات حزبی و سوادآموزی در سطح ملی، نیروهای این ارتش را تغییر جهت داده است.[۲۰]

در جمع، چین کمونیست تعداد زیادی نقاط ضعف نظامی توان‌فرسا دارد که رفع و اصلاح آنها نیازمند زمانی طولانی است. صف‌بندی جدید با کره شمالی و ویتنام شمالی موقعیت او را در امتداد محدوده پیرامونیش در آسیای شرقی تقویت می کند، لیکن در حال حاضر تشکیل ائتلافی شبیه پیمان ورشو بین این سه کشور محتمل به‌نظر نمی‌رسد. با این همه عملیات ایالات متحده در هند و چین، برای جلوگیری از برخورد مستقیم با چین، با حزم و احتیاط زیادی هدایت شد، و تردیدی نیست که در صورت انفجار مجدد اوضاع در کره قواعد مشابهی حکم‌فرما خواهد بود.

روند آینده

از هم پاشیدگی تصویری که زمانی از اتحاد یک پارچه بین چین و شوروی حکایت می کرد، برای طراحان ایالات متحده در دهه ۱۹۶۰، مسائل استراتژیکی کاملاً جدیدی را به‌وجود آورد که هم‌اکنون نیز ادامه دارد. از نظر آمریکا وجود تفرقه میان کمونیستها ، که قدرت ترکیب یافته دو تن از نیرومندترین دشمنانش را دچار ضعف کرد، اهمیتی را که این دو قبلاً برای تضعیف دنیای آزاد متمرکز می‌کردند، کاهش داد و محاسن متعددی را نصیب وی نمود. با این همه وضعیت بسیار پیچیده‌تر شده است. مسائل استراتژیکی که نسبتاً ساده و مصالحه‌ناپذیر به‌نظر می‌رسیدند، اینک با اختلافات و تفاوتهای ظریف پیوند خورده‌اند و در میان رهبران آمریکا موجب بحث و مجادله دائمی شده‌اند.

ارزیابی فوق که بیش از حد معمول ساده و خلاصه شده است، تدابیر نظامی

* با اینکه وضعیت نیروهای استراتژیکی چین در ۱۹۸۴ــ که در خاتمه این بخش تشریح گردیده، حاکی از افزایش قدرت می‌باشد، لیکن استراتژی دو جنبه‌ای آن تغییر محسوسی نکرده است. شکل فعلی این استراتژی عبارت است از جنگ انقلابی (جنگ خلقی) و نیروهای هسته‌ای برای بازدارندگی از حمله به خاک اصلی چین ــ م.

شوروی وچیـن کمونیست و توانایی‌های آنها را مورد توجه قرار داده است، لیکن مخاطراتی که کمتر جلب توجه می‌نمایند، و به‌طوری که در بحث بعدی ملاحظه خواهد شد، می‌توانند خطرات بزرگتری را سبب شوند، تدابیر سیاسی، اقتصادی و روانی هستند. ما همواره باید این موضوع را که می‌توان بدون شلیک یک گلوله برنده و یا بازنده شد، به‌خاطر داشته باشیم و این به چگونگی کاربرد قدرت بستگی دارد. اندیشه‌ها می‌توانند به همان اندازه‌ای که گلوله کشنده است، مهلک باشند.*

* وضعیت نیروهای استراتژیکی چین کمونیست در پائیز ۱۹۸۴ توسط مترجم از سالنامه Military Balance سال ۱۹۸۵ به شرح زیر جهت مزید اطلاع خوانندگان گردآوری شده است:

نیروهای استراتژیکی چین کمونیست در سال ۱۹۸۴

۱. نیروهای استراتژیکی آفندی (نیروی اصلی استراتژی بازدارندگی)

الف. موشکهای بالستیکی قاره‌پیما: ۲ موشک دی‌ـاف‌ـ۵ (مخفف DONG FENG به معنی طوفان شرق) با برد ۱۳۰۰۰ کیلومتر که با پیکان ۵ مگاتنی آزمایش شده است. ۴ موشک دی‌ـاف‌ـ۴ با برد ۱۰۰۰۰ کیلومتر پیکان جنگی ۳ مگاتنی؛

ب. موشکهای بالستیکی میان‌برد بلند: ۶۰ موشک دی‌ـاف‌ـ۳ با برد ۵۵۰۰ کیلومتر و پیکان جنگی ۲ مگاتنی؛

ج. موشکهای بالستیکی میان‌برد: ۵۰ موشک دی‌ـاف‌ـ۲ با برد ۱۸۰۰ کیلومتر پیکان جنگی ۲۰ کیلو تنی؛

د. زیردریای حامل موشک بالستیکی میان‌برد بلند: دو فروند هر یک از آنها دارای ۱۲ موشک تغییر داده شده دی‌ـاف‌ـ۳ با برد ۲۲۰۰ الی ۳۰۰۰ کیلومتر با یک پیکان جنگی احتمالاً ۲ مگاتنی می‌باشند این موشکها در حال آزمایش و ارزیابی هستند. قرار است ۸ فروند از این نوع زیردریایی دیگر نیز ساخته شود.

۲. نیروهای استراتژیکی پدافندی چین کمونیست

الف. ایستگاه ره‌گیری در اکسی جیانگ XINJIANG که آسیای مرکزی را پوشش می‌دهد. ایستگاه ره‌گیری در شانکسی SHANXI که مرز شمالی چین را پوشش می‌دهد. به‌علاوه مقدورات ره‌گیری ناوگان چین؛

ب. مجموعه‌ای از رادارهای هشدار دهنده موشکی از نوع فیز اری

ج. سیستم دفاع هوایی نیروی هوایی که مجموعاً با هواپیماهای نیروی دریایی دارای ۴۰۰۰ هواپیمای شکاری‌اند و با ۱۰۰ موشک شبیه سام ۲ روسی و ۱۶۰۰۰ توپ ضد هوایی پشتیبانی شده و از مناطق شهری‌ـصنعتی و نظامی چین محافظت می‌نمایند. این هواپیماها با رادارهای ماوراء افق که بردی معادل ۷۰۰ تا ۳۵۰۰ کیلومتر دارند پشتیبانی می‌شوند.

د. دفاع غیر نظامی که شامل پناهگاه در بجینگ BEIJING و سایر شهرهای کلیدی می‌شود‌ـم.

۱۰. بررسی عمومی «استراتژی بزرگ» ایالات متحده

استراتژی یک دکترین مجرد تعریف شده نیست؛ استراتژی شیوه تفکری است که هدف آن دسته‌بندی کردن و نظم بخشیدن به وقایع برحسب الویتها و سپس انتخاب مؤثرترین راه کارهاست. برای هر وضعیتی استراتژی خاصی که منطبق با آن وضعیت است وجود خواهد داشت. هر استراتژی ممکن است برای یک وضعیت ویژه عملی‌ترین و بهترین باشد و برای سایر وضعیتها بدترین.
از کتاب مقدمه‌ای بر استراتژی، اثر ژنرال آندره‌بوفـــر

علائق و مقاصد امنیت ملی ایالات متحده

انتخاب علائق و مقاصد منطقی کلید دستیابی به استراتژی‌های مؤثر می‌باشد. در اکثر سالهای دهه گذشته، این موضوع ایالات متحده را با مسائل پیچیده‌ای روبه‌رو کرد، زیرا قوهٔ اجراییه هیچ علایق و مقاصدی را در دوران حکومت کندی و جانسون به‌طور رسمی ننوشت. در نتیجه استراتژیست‌های وزارت امور خارجه و وزارت دفاع و رؤسای ستاد مشترک مجبور شدند که فهرست ابتکاری خود را رأساً از طریق تفسیر بخشنامه‌های اجرایی امنیت ملی، سخنان خصوصی و عمومی رئیس جمهور، سخنرانی‌ها و جلسات توجیهی کنگره، و بیانات رسمی مقامات ذی‌نفوذ دولت آمریکا فراهم نمایند. این سیستم خودکفا چندان رضایت‌بخش نبود، زیرا اغلب به سخنان متضاد و یا مبهمی که در اکثر موارد به تفاسیر غیر قابل تطبیقی منتهی می‌شدند وابسته بود و بدین ترتیب به علت تلقی‌های مصالحه‌جویانه غالباً معانی نادرستی را ارائه می‌داد.

هرچند نیکسون نتوانست نقطه ضعف را برطرف نماید، لیکن از شدت آن

کاست. علائق و مقاصد خطیر امنیت ملی ایالات متحده هنوز به صورت اسناد طبقه‌بندی نشده در دسترس قرار نگرفته است و قابل شناسایی نیست. لیکن شورای امنیت ملی* که مجدداً احیاء شده و جان تازه‌ای گرفته است، به طور مدام در جلسات و پشت درهای بسته این‌گونه مطالب را مطرح می‌نماید وبسیاری از نتیجه‌گیری‌های آن از محتوای بیانیه‌های رسمی که برای اطلاع افکار عمومی منتشر می‌شود، به‌سادگی قابل استنتاج است.

علائق امنیت ملی ایالات متحده

علائق ملی ایالات متحده، که زمینه‌ساز آن شیوه زندگی ایده‌آل آمریکایی و کلیه فعالیتهای منصوب به آن می‌باشد، با شش انگاره که اجداد بنیان‌گذار آمریکاییان حدود ۲۰۰ سال قبل در مقدمه قانون اساسی شرح داده‌اند انطباق نزدیکی دارد: «میل به اتحادی کاملتر، عدالت، آسودگی و آرامش داخلی، قدرت دفاع کافی، رفاه اقتصادی، و برخورداری از موهبت آزادی برای این نسل و نسلهای آینده.»

برجسته‌ترین علائق امنیت ملی که جنبه ابدی دارد، بقاء آمریکا تحت شرایطی است که استقلال، تمامیت جغرافیایی، نهادهای بنیادی، و شرف و افتخار آن محفوظ بماند و در عین حال بتواند از استقلال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی قابل دوام برخوردار باشد. یکی از علائق فرعی و در عین حال جبری آمریکا صلح جهانی است. آرزویی که نیکسون ماهرانه در پیام ۲۲ ژانویه ۱۹۷۰، خطاب به اجلاس مشترک مجلسین آمریکا به این‌گونه بیان کرد: «وقتی، از الویتهای ایالات متحده صحبت می‌کنیم، اولین الویت همواره باید صلح برای آمریکا و جهان باشد.»[۱] این آرزوی بنیادی بعدها، هسته گزارشات سالیانه او را به کنگره تشکیل می‌داد و آشکار می‌ساخت که این «رویای حرکت بخش یک مرتبه و در یک لحظهٔ نشاط‌انگیز به دست نمی‌آید، بلکه پاداش تلاشهای جزیی و کلی، خرده‌خرده و توام با صبر و بردباری است.»[۲]

علائق فرعی متعدد و گوناگون امنیتی نیز وجود دارند. یکی از آنها که مربوط به

* اعضاء قانونی شورای امنیت ملی رئیس جمهور، معاون رئیس جمهور، وزرای امور خارجه، دفاع و مدیر دفتر آمادگی اضطراری هستند. مشاور رئیس جمهور در امور امنیت ملی در تمام جلسات شرکت می‌کند و ادارهٔ ستاد شورای امنیت ملی را به عهده دارد. رئیس ستاد مشترک و مدیر سیا (CIA) به عنوان ناظر و مشاور در جلسات حاضر هستند. مقامات ارشد دیگر، مانند وزیر خزانه‌داری و رئیس هیئت نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل متحد، در مواقعی که مطالب مطروحه در حوزه مسئولیت آنان است، به جلسات دعوت می‌شوند.

آغاز جنگ جهانی دوم است و چهل سال از عمر آن می‌گذرد، داشتن آزادی عمل به مثابه یک قدرت جهانی است. بقیه برحسب منطقه جغرافیایی جهت گرفته‌اند و تحت تأثیر بوده‌اند. ژاپن مستقل و قابل دوام، که دوست آمریکا و یا حداقل بی‌طرف باشد و در مسائل بازرگانی تشریک مساعی کند در حال حاضر یکی از مهمترین علائق ایالات متحده است. حفظ موازنه قدرت به صورتی با ثبات در اروپا و خاورمیانه نیز از همین قبیل است. خوانندگان خود می‌توانند فهرست جامعی از این علائق را از منابع انتشار یافته و آشکار جمع‌آوری کنند و ترتیب تقدمیِ تقریبی برای آن قائل شوند.

مقاصد امنیت ملی ایالات متحده

«جلوگیری از وقوع جنگ»[۳] یکی از مقاصد اصلی امنیت ملی ایالات متحده می‌باشد که از علائق کلی آمریکا استنتاج شده و از زبان وزیر دفاع اسبق ایالات متحده ملوین آر. لیرد شنیده شده است. تعدادی مقاصد کم‌اهمیت‌تر نیز وجود دارند که آنها را می‌توان از بیانات رئیس جمهور استنتاج نمود که در میان آنها چهار مقصود زیرین بارزتر هستند: ● ایجاد انصراف درحمله مسلحانه‌به ایالات متحده و سایر مناطقی که برای سلامت و رفاه ایالات متحده ضروری به نظر می‌رسند؛

● مقابله مؤثر با متجاوز در صورتی که بازدارندگی دچار شکست گردید؛

● کمک به هم‌پیمانان منتخب در جلوگیری کردن و یا شکست دادن شورش و قیام؛*

● تضمین حق عبور بلامنازع ملل آزاد جهان در آبها، راههای هوایی بین‌المللی، و فضا.

سیاستهای امنیت ملی ایالات متحده

خطوط راهنما برای دستیابی به مقاصد فوق در سیاستهای امنیت ملی ایالات متحده مستتر می‌باشد. متون سانسور شده‌ای از آن برای استفاده عموم در گزارشات سالیانه نیکسون به کنگره یافت می‌شود که به آن عنوان سیاست خارجی ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰** داده شده است. این گونه سیاستهای پراکنده که مسبوق به سابقه نیز می‌باشند بلا تردید لازم است توسط دانشجویان استراتژی بزرگ ایالات متحده دقیقاً

* در اینجا منظور از هم‌پیمانان معمولاً ملل جهان سومی هستند که دولتهایشان وابسته به غرب می‌باشند—م.

** U.S FOREIEN POLICY FOR THE 1970's

خوانده شوند. نیَم دوجین از آنها برگزیده‌ای از جلد اول گزارش فوق می‌باشد که در ۱۸ فوریه ۱۹۷۰ منتشر شده و نمایانگر وسعت شمول سیاستها در این اسناد می‌باشند:

(در مورد استراتژی) به جای اینکه به سادگی دنبال راه کارهای مصالحه جویانه‌ای که مورد پذیرش بورکراسی است باشیم، باید سعی کنیم راه کارهای واقعی قابل گزینش خود را شناسایی کنیم. هر نقطه نظر و هر راه کار جایگزین احتمالی نیز، باید به نحو عادلانه‌ای شنیده شود.

(در مورد شکل نیروهای نظامی) نقاط ضعف آمریکا می‌تواند دشمن فرضی بالقوه را به انجام محاسبات غلط خطرناک وسوسه کند.

(در مورد الویتهای منطقه‌ای) تا آنجا که می‌توان پیش‌بینی کرد اروپا باید اساس ساختار صلح پایدار جهانی باشد.

(در مورد امنیت دسته‌جمعی) نمی‌توانیم از نیروهای نظامی ایالات متحده انتظار داشته باشیم که با تمام تهدیدات موجود در پهنای طیف مخاصمات که هم‌پیمانان ما و یا متحدین بالقوه ما در تمام جهان با آن روبه‌رو هستند، به تنهایی مقابله کند.

(در مورد کنترل تسلیحات) هیچ زمینه‌ای وجود ندارد که در آن به اندازه کنترل تسلیحات برای ایالات متحده، اتحاد شوروی، و سایرین، علائق مشترک گسترده وجود داشته باشد.

(در لحن مذاکرات استراتژیکی) ایالات متحده و کشورهای کمونیست باید در زمینه‌هایی که موجب نفاق و جدایی آنها شده است، با یکدیگر مذاکره نمایند.[۴]

در مجموع می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که بیانات رئیس جمهور تدافعی بودن سیاست امنیت ملی ایالات متحده را تأیید می‌کند و محافظت از خاک اصلی ایالات متحده به نحو بارزی هنوز نخستین الویت به‌شمار می‌رود. در حال حاضر وضع نظامی آمریکا به جای برخورداری از «برتری» به «کفایتی» که عمداً مبهم است، مبتنی می‌باشد و امید است که این کفایت، در پهنای طیف مخاصمات، در حالی که از توسعه تعهدات خارج از ظرفیت امتناع می‌کند، بتواند راه کارهای قابل گزینش چندگانه‌ای را نیز در اختیار آمریکا بگذارد.

استراتژی بزرگ آمریکا از ۱۷۸۳ الی ۱۹۶۸

هنری کیسینجر، که می‌توان او را تالیران* قرن بیستم ایالات متحده لقب داد،

* شارل موریس دو تالیران، شاهزاده، سیاستمدار و دیپلمات معروف فرانسوی که از ۱۷۵۴ الی ۱۸۳۸ می‌زیسته است ـــ م.

سریعاً این گمان را که فرمان نیکسون یک دستورالعمل جامع سیاسی ـ نظامی است، درهم شکست و با تشبیه آن به کتاب آشپزی در مقایسه با منوی غذا اعلام کرد که این دستورالعمل مانند کتاب آشپزی چگونگی و جزییات تهیه غذاها را در اختیار نمی‌گذارد، بلکه صورت کاملی از غذاهاست. با این همه، این تدابیر کلی، مقدمات تهیه استراتژی ایالات متحده را که سوابق تاریخی آن به طرزی زیبا توسط ژنرال ارل جی.ویلر، یکی از رؤسای سابق ستاد مشترک تشریح شده، فراهم نمود. خلاصه‌ای از تفکرات او ارزش بررسی و مطالعه را دارد.

به‌طوری که او مشاهده می‌کند، ایالات متحده از همان آغاز استقلال تا ۱۹۶۸ مستمراً سه استراتژی بزرگ و مشخص را دنبال نموده است که هریک به منظور برآوردن نیاز خاصی تدوین یافته است.

دفاع نیمکره غربی

اولین استراتژی بزرگ، بر مبنای سیاست اجتناب از ائتلافات؛ و پیمانهای درگیرکننده شکل گرفت که به مدت ۱۱۵ سال از صلح پاریس در ۱۷۸۳ تا پایان قرن نوزدهم به‌طول انجامید. این مدت به آمریکا فرصت داد تا رشد کند. ژنرال ویلر تأکید می‌کند که چنانچه این استراتژی را انزواطلبی نام دهیم، اصل موضوع را درک نکرده‌ایم. معماران این استراتژی زیرکانه وضعیت را ارزیابی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که موازنه قدرت موجود در اروپا، همراه با تسلط نیروی دریایی سلطنتی انگلستان بر دریاها، امنیت ملی ایالات متحده را نیز تضمین کرده است. ویلر چنین ادامه می‌دهد: «مدتهاست که من به این نتیجه رسیده‌ام که موازنه قدرت در خارج، اجازه اعلام زودرس دکترین مونرو* را در اختیار ما گذارد.»

مداخله گری ویژه

دومین استراتژی بزرگ که مداخله‌گری ویژه نام گرفته است در حدود سال ۱۸۹۸ ظاهر شد و ۵۰ سال به‌طول انجامید. این استراتژی، سیاستهای تجدیدنظر شده‌ای

* دکترین مونرو توسط جیمز مونرو JAMES MONROE پنجمین رئیس جمهور آمریکا که از ۱۷۵۸ تا ۱۸۳۱ می‌زیسته، تدوین شده است. این دکترین در پیامی که رئیس جمهور در دسامبر ۱۸۲۳ برای کنگره فرستاد اعلام کرد که هرگونه مداخله توسط دول اروپایی در امور کشورهای قاره آمریکا و هرگونه افزایش مالکیت این‌گونه کشورها در قاره آمریکا، عملی خصمانه تلقی خواهد شد ـ م.

را بیان می‌کرد که به مشارکت مستقیم ایالات متحده در امور جهانی معتقد بودند. در حالی که توجه سنتی آمریکا به اروپا هنوز پابرجا بود، آمریکا پس از جنگ با اسپانیا، در خاور دور به ثروتهایی دست یافت که به علائق این کشور در این منطقه افزود. دستیابی به یک قدرت دریایی نیرومند برای نشان دادن پرچم ایالات متحده و دفع نیروهای شناور مخالفی که شروع به رقابت با تفوق دریایی انگلستان نموده بودند، آشکارا ضروری به‌نظر می‌رسید. در نتیجه اتکاء زیاد به نیروی دریایی، که امروزه، آن را اتکاء به یک سلاح منحصر به‌فرد می‌نامیم، با اینکه کفایت این نیرو را برای چندین دهه در اقیانوس کبیر به ثبوت رساند، فقدان یک نیروی زمینی قدرتمند و آماده را سبب شد که از کاربرد به‌موقع قدرت رزمی آمریکا در اروپا در هر دو جنگ جهانی ممانعت نمود.

محدود سازی کمونیسم*

سومین استراتژی بزرگ، که مبتنی بر سیاستهای محدود سازی کمونیسم و دستیابی به نظم جهانی باثبات‌تری بود، در دوره دوم ریاست جمهوری ترومن ظهور کرد و به ترتیب توسط آیزنهاور، کندی، و جانسون بهبود یافت. ژنرال ویلر عناصر اصلی این استراتژی را چنین خلاصه کرده است:

«اولاً، ما باید برای مشارکت مستقیم‌تر و زورمندانه‌تر، در هرگونه موازنه قدرتی که در اروپا وقوع می‌یافت، آمادگی می‌یافتیم.
ثانیاً، ما تنها قدرت اصلی ملل غرب بودیم که قادر بود با انعکاس قدرت در اقیانوس کبیر و اعمال نفوذ، موجب پیشرفت آن منطقه شود. و بالاخره، چنانچه قدرتی می‌بایست پیشروی ناهنجار بعد از جنگ کمونیسم و یا شکل محیلانه‌تر متعاقب آن را مهار کند، این قدرت کسی جز ما نبود.»[۵]

این استراتژی در دو مرحله مشخص رشد کرد و تکامل یافت: انتقام‌گیری گسترده و واکنش انعطاف‌پذیر.

استراتژی انتقام گیری گسترده

مرحله مقدماتی که در طول سالهای دهه ۱۹۵۰ ادامه داشت، ابتدا به قدرت هسته‌ای منحصربه‌فرد ایالات متحده و سپس به برتری درهم شکننده هسته‌ای آن، که موجب وحشت متجاوزان کمونیست و کاهش تهدیدات خارجی گردید، متکی بود.

*THE CONTAINMENT OF COMMUNISM

نیروهای همه منظورهٔ بسیار ناچیز ایالات متحده، که بعد از لغو بسیج عمومی در پایان جنگ جهانی دوم، مجدداً تشکیل یافته بودند، در مقدمترین خطوط دفاعی استقرار یافتند. آنها اکثراً مانند سیمهای تله انفجاری که چنانچه دستکاری شوند منفجر می‌گردند، عمل می‌کردند و این انفجار، عملیات تلافی‌جویانه و منهدم کنندهٔ نیروی هوایی استراتژیکی محسوب می‌شد. نتیجه، انعقاد برخی پیمانهای منطقه‌ای و دوجانبه در اطراف و اکناف جهان آزاد بود که همگی آنها با نظارت ایالات متحده بوده است و با کمکهای نظامی پرهزینه تکمیل شده‌اند. هرچند قدرت نظامی متعارفی نقش با اهمیتی را در تفکرات کلی استراتژیکی ایفاء می‌کرد، لیکن بدون شک فرمولی که موجبات اصلی انصراف اعمال خصمانه علیه آمریکا و یا هم‌پیمانان آن را فراهم می‌نمود «بازدارندگی هسته‌ای» بود که دشمن را از واکنش نابود کننده و درهم شکنندهٔ آمریکا برحذر می‌کرد.

تهدید به انتقام گیری گسترده به ایجاد موازنه قدرتی که متزلزل بود کمک می‌کرد، لیکن این تهدید را فقط در بدترین حالات می‌توان به اجرا درآورد. با این همه ژنرال ویلر این راه کار را بهترین راه حل حرفه‌ای می‌داند: «این استراتژی برای دوران خود و مقاصد زمان خود به خوبی عمل کرد و موفق شد که از وقوع یک جنگ بزرگ ممانعـت کند.[۶]» حتی امروزه، که قدرت هسته‌ای شوروی با ایالات متحده برابری می‌کند ــ حتی عده‌ای معتقدند که قدرت هسته‌ای شوروی بیشتر است ــ انتقام‌گیری گسترده هنوز یکی از راه کارهای آمریکا است که اهمیت خود را حفظ کرده است و حمله دوم تلافی‌جویانه در استراتژی جنگ عمومی محسوب می‌شود.

متأسفانه شبح خیالی قدرت انهدام‌گر هسته‌ای نتوانست از آتش افروزی‌های کوچکتر کمونیسم در امتداد حاشیه آسیا، از مالایا تا کره، در دهه ۱۹۵۰ جلوگیری کند. انتخاب یک استراتژی غیر قابل انعطاف و اتکاء بیش از حد به یک «سلاح منحصربه‌فرد» ــ که این بار قدرت آتش هوایی باور نکردنی هسته‌ای بود ــ یک بار دیگر نقاط ضعف خود را به نمایش گذارد. اتکاء به این قدرت هسته‌ای مانند این بود که پلیسهای شهر را به توپ هویتزر* مسلح کنیم.

* هویتزر (Howitzer) نوع خاصی از توپخانه است که دارای لوله کوتاه‌تری از توپهای معمولی بوده و آتش منحنی آن هرچند برد کمتری را نسبت به توپخانه معمولی دارد، لیکن با تغییر در مقدار خرجهای پرتاب طوری قابل تنظیم است که هدفهای نزدیکتر و پنهان مانده از آتش توپخانه را می‌تواند بهتر از توپخانه درگیر کند ــ م.

استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر

در نتیجه، استراتژی بزرگ ایالات متحده در اوایل حکومت کندی، برای اینکه بتواند با تمام سطوح تجاوزات مقابله کند تعدیل شد و مرحله دوم یعنی دوره «واکنش انعطاف‌پذیر» آغاز گردید. این دیدگاه، که توسط جانسون نیز حمایت شد، مبتنی بر مقدوراتی بود که به کارگیری قاطعانه و کنترل شده نیرو را در طیف کامل مخاصمات، در زمان و مکانی که آمریکا انتخاب می‌کرد، به شیوه‌ای که دشمن نتواند خود را تطبیق دهد، دربر می‌گرفت.

با اجرای این استراتژی جدید سه خصیصه پدیدار شد اول اینکه فلسفه جدید به نیروهای جنگ عمومی طوری متکی بود که در صورت انتخاب راه کار تجاوز لجام گسیخته توسط کمونیست‌ها، می‌توانست با «انهدام قطعی» از آنها انتقام بگیرد. ثانیاً در زیر این چتر هسته‌ای، تشکیلات نظامی ایالات متحده موظف به حفظ و نگهداری توانایی‌هایی گردید که به‌طور هم‌زمان می‌توانست با آتش‌افروزی‌های عمده در اروپا و آسیا مقابله کند و در عین حال نیروهای ذخیره کافی برای برخورد با عملیات محتمل‌الوقوع کوچک در سایر نقاط را نیز در اختیار داشته باشد (همان چیزی که به استراتژی ۲/۵ جنگ معروف شد). ثالثاً، آمریکا با مشکلات دیگری روبه‌رو شد و آن فرونشاندن جنگهای انقلابی بود، که تلاش فزاینده‌ای را به آن اختصاص داد.* ترتیبات امنیت دسته‌جمعی که بر اجرای برنامه‌های آموزشی هم‌پیمانان تأکید می‌کرد، کماکان ادامه یافت. ایالات متحده تدریجاً و به‌طور فزاینده عهده‌دار مسئولیتهای بیشتری به عنوان «پلیس جهانی» شد که برای حل و فصل هر گونه مناقشه‌ای امکان یاری خواستن از آن وجود داشت.

با پذیرش وظائف جاه‌طلبانه‌ای از این قبیل که یا در حال طرح شدن بود و یا در دست اجرا، معلوم شد که ادامهٔ استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر پر هزینه است. یک خط مبنا برای برآورد نیرو ترسیم شد و بودجه دفاعی اضافه گردید اما در اینکه ابزار برای دستیابی به اهداف متناسب بودند یا نه، جای بحث بود. رؤسای ستاد مشترک که با مقیاسهای متفاوتی در مقایسه با مشاوران مک نامارا مسائل برآورد نیرو و زمان را ارزیابی می‌کردند ادعا می‌کردند که وزیر دفاع، نسبت به تعهدات نظامی که همواره

* در حالی که آمریکاییان این اقدام خود را به حفظ و نگهداری صلح و ثبات و موازنه قدرت جهانی و محدود سازی کمونیسم منتصب می‌کنند، مقابله آنها با بعضی از نهضتهای ملی و انقلابی مستقل از شرق و غرب، تنها می‌تواند حاکی از کوشش آنها برای حفظ منافع آمریکا باشد ــ م.

آمادگی تقبل آنها را دارد، به ظرفیت تشکیلات فعال نیروهای نظامی کم‌توجه بوده است و این نیروها کوچکتر از آن هستند که بتوانند این تعهدات را انجام دهند. مضافاً، آنها احساس می‌کردند که اتکاء بر بسیج و استقرار به موقع لشکرهای متشکل از نیروهای ذخیره آمریکا با سرعتی که بتوان آنها را نیروهای احتیاط پشت خط به حساب آورد عملی نیست و غیرممکن است. استراتژی ایالات متحده دستخوش مجادلات دائمی شده بود، و این نه به دلیل فقدان ابزار کار، بلکه به این دلیل بود که با آنچه مردم آمریکا حاضر به پرداخت بودند، امکان دستیابی به این وسائل وجود نداشت. بنابراین نیروهای همه منظوره ایالات متحده هرگز نتوانستند به سطح حداقلی که رضایت بخش باشد، دسترسی یابند.

تفکرات استراتژیکی معاصر

تغییرات در محیط استراتژیکی

دولت نیکسون تلاش خود را برای حل این مسئله غامض آغاز کرده است. در حالی که علائق امنیت ملی ایالات متحده شبیه گذشته باقی مانده، تمایل آمریکا به مقابله با کمونیسم در هر زمان و در هر نقطه از جهان کاهش یافته است. و از این پس طرح‌ریزی استراتژیکی آمریکا در نقاطی متمرکز می‌شود که علائق برجسته این کشور به خطر بیفتد. در اینجا بهتر است از سخنان خود رئیس جمهور، که اثرات ناشی از تغییرات محیط استراتژیکی بر نحوه تحلیل ایالات متحده را تشریح می‌کند استفاده کنیم:*

«در دوران تفوق آمریکا، ما نه تنها به تجویزها و توصیه‌های آمریکایی متوسل می‌شدیم، بلکه از منابع و قدرتمان نیز برای اجرای آنها استفاده می‌کردیم. در دوران جدید دوستان ما نیروی تازه گرفته‌اند و به‌طور فزاینده‌ای متکی به خود هستند، در حالی که توافق افکار عمومی داخلی آمریکا به علت پذیرش مسئولیت‌های جهانی به مدت ۲۵ سال فرسوده شده است. ناکامی در بهره‌برداری از رشد دیگران موجب خاموشی حرکت آنها و فرسودگی ما خواهد شد. اجرای مشارکتی که همواره به مثابه یک نظریه مطلوب بود، اینک از نظر روحی ضرورت یافته است.

در دوران قدرت نظامی درهم شکننده ایالات متحده، ما و هم‌پیمانانمان می‌توانستیم بر دکترین انتقام‌گیری گسترده تکیه کنیم. در دوره جدید، قدرت فزاینده شوروی معادله

* منظور دکترین گوام GUAM است که بانی آن نیکسون بود و از همین جهت بیشتر به دکترین نیکسون معروف است ـــ م.

نظامی را تغییر داده است. شکست در وفق‌دادن خود با آن تغییر، می‌تواند به مقابله‌ای منجر شود که ما را به گزینش دردناک بین دو راه کار، یعنی فلج شدن یا نابودی کامل وادار کند. قدرتی که در دوران برتری نسبی در خدمت انگیزه حفظ صلح بود، برای اینکه بتواند در دوران تساوی نسبی نیز صلح را حفظ نماید، نیاز به تعاریفی جدید دارد.

در دورانی که، با همبستگی و یک‌پارچگی کمونیسم جهانی روبه‌رو بودیم، شیوه مذاکرهٔ بدون تمایز با کشورهای کمونیسم را دنبال می‌کردیم. در دوره جدید، چند قطبی شدن کمونیسم را با نظریات متفاوت آنها در مورد بقیه جهان مشاهده می‌کنیم. شکست در نشان دادن واکنش به این گونه تفاوتها، به مثابه نادیده گرفتن فرصتهای جدیدی‌است که برای بهبود روابط به‌وجود آمده است. از این جهت اینک مذاکره مستقیم با کشورهای مختلف کمونیسم، در زمینه‌های خاص امیدبخش‌تر به‌نظر می‌رسد.

و بالاخره، در دوره جدید، هم‌آوردجویی‌های بی‌سابقه به ملتها چنین هشدار می‌دهند که اصول عقاید را کنار بگذارند و توجه خود را به یک دستور کار مشترک معطوف کنند. اشتراک مساعی جدید جهانی، می‌تواند موجب تقویت عاداتی شود که به جای کار برای علائق کوته‌نظرانه ملی، برای علائق جهانی تلاش کند.»[۷]

راهنمایی برای طرح‌ریزی استراتژیکی

آقای لیرد، وزیر دفاع حکومت نیکسون چنین اعلام داشت که طرح‌ریزی مسائل امنیت ملی ایالات متحده در دوران این حکومت، باید جواب‌گوی معیار مشروحه زیر باشد:

حفظ یک قدرت هسته‌ای استراتژیکی کافی توسط آمریکا که اساس «بازدارندگی» هسته‌ای جهان آزاد را تشکیل دهد.

توسعه نیروهای جهان آزاد و یا استمرار در نگهداری آنها * به نحوی که مؤثر و توانا باشند و بتوانند در صورت شکست «بازدارندگی» احتمال نیاز به کاربرد نیروهای هسته‌ای استراتژیکی را به حداقل ممکن تقلیل دهند.

تهیه برنامه کمک به امنیت بین‌المللی که توانایی‌های دفاع مؤثر از خود را در سراسر جهان آزاد افزایش دهد و وقتی با اقدامات دیپلماتیک و سایر عملیات همراه شود، بتواند موافقت‌نامه‌های امنیت منطقه‌ای را میان دوستان و هم‌پیمانان ما ترغیب کند.[۸]

* در اینجا منظور بیشتر نیروهای متعارفی هستند.م.

خصوصیات برجسته استراتژی ایالات متحده

قدرت، مشارکت، مذاکره، و بازدارندگی حقیقی چهارچوب استراتژی بزرگ و جدید ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. اصطلاحات قدیمی و راهنما که توانایی‌هایی را نظیر «بازدارندگی معتبر»، «امنیت دسته‌جمعی»،و«واکنش انعطاف‌پذیر» برای ما مجسم می‌کردند، همگی در استراتژی جدید نیز حضور دارند، لیکن به طرق متفاوتی تفسیر می‌شوند.

استراتژی ایالات متحده برای دهه ۱۹۷۰ بر ضرورت وجود هفت خصوصیت برجسته تأکید می‌نماید:

۱. تدبیر کفایت استراتژیکی؛
۲. قدرت نیرومند متعارفی که با بیشتر سهیم شدن دیگران در مشقات و بهبودی توانایی‌های دفاعی ملل دیگر جهان آزاد حمایت شود؛
۳. نیروهای همه منظوره کافی در دوران صلح که بتوانند به‌طور هم‌زمان با حملات وسیع کمونیسم در اروپا و آسیا مقابله کند، و در مقابل تهدیدات غیرچینی در آسیا به هم‌پیمانان کمک کنند و در عین حال قادر به برخورد با مخاصمات محتمل‌الوقوع در سایر نقاط نیز باشند؛
۴. کاستن از نیروهای کادر ثابت ایالات متحده، با تأکید زیاد بر آمادگی رزمی و مؤثر بودن بقیه آنها، از جمله مدرن کردن تجهیزات و تسلیحات آنان؛
۵. تأکید مجدد بر حفظ، نگهداری و استفاده از برتری تکنولوژیکی ایالات متحده؛
۶. کمک بیشتر به امنیت بین‌المللی از طریق تأمین نیازهای دفاعی و تعیین نقشهای دفاعی سایر ملل جهان آزاد؛
۷. اتخاذ شیوه‌ای جدید در تأمین نیروهای انسانی مورد نیاز ارتش ایالات متحده، که هدف نهایی استخدام و برکناری افراد به تعداد مساوی و استفاده از کادر ثابت داوطلب باشد و ضمناً بتواند به نیروهای گارد ملی و ذخیره اتکاء و اطمینان بیشتری داشته باشد.[۹]

در داخل چنین چهارچوبی، استراتژی‌های ویژه زیادی شکل می‌گیرند، که به‌طور مستمر در ساختمان و تأکیدات دچار تغییر می‌شوند و برای برخورد با سطوح گوناگون جنگ در شرایط متغیر، در نقاط مختلف جهان تدوین می‌یابند. برای جنگ عمومی هسته‌ای و مخاصمات کوچکتر تدابیر و تفکرات جداگانه‌ای وجود دارند. بعضی از آنها متوجه اتحاد شوروی و چین کمونیستند و برخی دیگر اروپا، خاورمیانه، آسیای

شرقی و اقیانوس کبیر غربی، اقیانوس هند، آفریقا و آمریکای لاتین را مدنظر قرار می‌دهند.

به طور مثال آقای لیرد وزیر دفاع، بین ناتو و شرق وجه‌تمایز دقیقی را تعیین کرده است:

استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ برای ناتوی اروپایی باید هدفی را دنبال کند که طی آن نیروهای این پیمان از اروپای غربی از جمله جناحهای شمالی و جنوبی آن، قادر به حفظ قدرت بازدارندگی نیرومندی علیه ابتکارات مختلف و محتمل شوروی و پیمان ورشو به غیر از ردوبدل کردن سلاحهای هسته‌ای استراتژیکی بشوند. ابتکارات مزبور می‌تواند به صورت زنجیره‌ای شامل تجاوزات مرزی و تهدیدات سیاسی با پشتیبانی قدرت نظامی تا جنگ متعارفی تمام‌عیار و یا حمله هسته‌ای تاکتیکی باشد و در عین حال مخاصمه در دریا را نیز دربر گیرد.
در آسیا، برتری هسته‌ای مستمر، بر چین به نحو قابل ملاحظه‌ای می‌تواند چین را از دست زدن به حمله اتمی و یا حملات متعارفی به هم‌پیمانان آسیائی ما باز دارد و این بازدارندگی به نوبه خود می‌تواند با ایجاد یک دفاع منطقه‌ای موشک بالستیکی در مقابل حملات کوچک بیشتر تقویت شود. با این همه برای دوستان و هم‌پیمانان آسیایی ما ضرورت دارد که برای دفاع از خود در مقابل حملات غیر چینی و حوادث منطقه‌ای با ایجاد نوعی توانایی دفاعی که چین کمونیست را قبل از آغاز حمله وادار به مکث و تفکر مجدد بنماید، نیروهای متعارفی خود را تقویت نمایند. در عین حال ما نیز باید برای اجرای تعهدات خود در آسیا نیروهای کافی در نظر بگیریم و نگهداری کنیم.[۱۰]

برخورد مستمر عقاید

هر استراتژی بدون توجه به ماهیت یا چگونگی به‌وجود آمدن آن، منتقدانی دارد که مفهوم آن را، نیازمندی‌های پشتیبانی آن را، نقاط قوت و ضعف آن را بررسی می‌کنند و راههای نجات را در صورت نادرست بودن پیش‌بینی‌ها زیر سئوال قــــرار می‌دهند. این امر خصوصاً در ایالات متحده کاملاً با حقیقت منطبق است، جایی که ارزیابی اشخاص معتقد، آگاه و وظیفه‌شناس که حقیقتاً نگران امنیت ملی هستند با نظریات اشخاص کینه‌جو، مغرض و یا غیر مسئول که سعی می‌کنند به منافع شخصی، سیاسی و یا اقتصادی دست یابند مخلوط می‌گردد. در هر دو حالت انتقاد تند و هجوآمیز یک کمک سلامت‌بخش بوده که همهٔ تصمیم‌گیرندگان، طراحان و مجریان را به توجیه کردن و دفاع از کار خود در مقابل

مخالفین مجبور می‌کند و شاید این مسئله برای آنها نیز اهمیت زیادی داشته باشد.

در ایالات متحده، انتقاد کنندگان در طیفی بین آزادی خواهان تند و محافظه‌کاران افراطی قرار گرفته‌اند که در حد فاصل میان آنها عقاید رنگارنگ دیگر نیز با اختلافات جزئی وجود دارد. وجود بحث و مجادله بین آنها اصولاً به علت اختلافات فردی در ارزیابی علائق، مقاصد، برآورد تهدیدات، تقدم و تأخر الویتهای ملی، میزان آمادگی فردی آنها برای خطر کردن و فلسفه فردی آنهاست که تمام این خصوصیات تحلیلهای استراتژیکی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بعضی تفاسیر محدود هستند. برخی آزاد و بی‌پروا می‌باشند. ساموئل پی. هانینگتون استاد مشهور «حکومت» در دانشگاه هاروارد و مدیر مرکز امو بین‌المللی دانشگاه مزبور، اخیراً تحلیل کنجکاوانه و کوتاهی را منتشر کرده است که از گروه دوم به شمار می‌رود. برطبق برآورد وی، قدرت رو به زوال آمریکا «خصیصه بارزی‌است که باید در برخورد با سیاستهای بین‌المللی مدنظر قرار گیرد» و تفوق جهانی آن رو به افول است. او دربارهٔ این محیط جدید معتقد است که «معیار دخالت ایالات متحده در ماوراء بحار این نیست که چه کسی از تجاوز صدمه می‌بیند، بلکه این موضوع مطرح است که چه کسی از تجاوز سود می‌برد. هدف کلی ترساندن متجاوز از تجاوز نیست، بلکه حفظ موازنه قدرتی می‌باشد» که با وجود آن هیچ کشور یا ائتلافی از کشورها نتواند به صورت یک دولت مطلقه جهانی حکومت کند. در اکثر حالات ممکن است بی آنکه تأثیر زیاد و ضایعه‌آوری برای علائق ایالات متحده به‌وجود آید، دولتهایی سقوط کنند و مرزهایی تغییر یابند که پی‌آمدهای آن برای پیوندهای ایالات متحده روشن است و باید مدنظر قرار گیرد.

هانینگتون چنین ادامه بحث می‌دهد، که قدرت نظامی به نحو فزاینده‌ای تبدیل به ابزاری برای مذاکره شده است. و به‌کار بردن این نقش مؤثر در کسب امتیازات امروزه از جذابیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. بدین ترتیب «کفایت نظامی» توام با ضعف در تعداد ممکن است دیگر کافی نباشد. حداقل تساوی قوا با طرف مقابل محتملاً ضروری خواهد بود. او معتقد است که عملیات ضد شورش نیز دیگر منسوخ شده است و به‌زودی تدابیر ضد مداخله‌گری و دسترسی به قدرت لازم برای انجام آن به منظور حفظ موازنه قدرت از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد.[11]

این گونه تأکیدات و نظائر آن نیاز به توجه دقیق دارند. بخشهای باقی‌مانده از قسمت سوم این کتاب عناصر «استراتژی بزرگ» ایالات متحده را تشریح می‌کند و راه کارهای برجسته جایگزین را به نحو روشنی نمایان می‌سازد. و بدین ترتیب هریک از

خوانندگان خواهند توانست تعیین کنند که چه راه کاری منطقی، کدام یک از شیوه‌ها مشکوک، و بالاخره چه مسیری مناسب حال کشور خواهد بود.

۱۱. تدابیر بازدارندگی

وقت آن رسیده است که بین مردگان و زندگان یکی را انتخاب کنیم. این وظیفه ماست. در پس پرده دوران جدید هسته‌ای امیدی نهفته است که اگر از روی ایمان با آن برخورد کنیم، رستگار می‌شویم.اگر در این راه ناکام شویم انسانیت را محکوم کرده‌ایم تا بردهٔ وحشت باشد. بیایید خود را فریب ندهیم: ما مجبوریم یا صلح جهانی را انتخاب کنیم و یا نابودی جهان را.
از سخنرانی برنارد ام.باروچ در سازمان ملل متحد ـ ۱۴ ژوئن ۱۹۴۶

ایده بازدارندگی به اندازه خود جنگ قدمت دارد، لیکن تنها بعد از درک پی‌آمدهای جنگ عمومی هسته‌ای بود که به عنوان استراتژی بزرگ یک کشور پیشرفته ظهور نمود. بازدارندگی نوعی استراتژی برای جنگیدن نیست. بلکه استراتژی برای دستیابی به صلح است که به منظور متقاعد کردن طرف مقابل طرح می‌شود تا به وی ثابت کند که در میان راه کارهای ممکن، تجاوز کمترین تأثیر را دارد. بازدارندگی دشمن را از نظر فیزیکی دفع نمی‌کند بلکه از نظر روانی از تجاوز او جلوگیری می‌نماید.

ملاحظـــات اساسی

تعین حدود بازدارندگی

مخاصمات بین‌المللی زمانی به وقوع می‌پیوندند که بانیان آن پیش‌بینی کنند که مخاطرات احتمالی در مقایسه با دست‌آوردهای ممکن ناچیز هستند. این‌گونه

مخاصمات ممکن است در نتیجه انگیزه‌های ناگهانی نیز واقع شوند. بازدارندگی مؤثر باید موجب ترساندن و جلوگیری از هر دو انگیزه شود و تحت شرایطی که به آن بازدارندگی نوع یک (در زمینه حمله مستقیم)، نوع دو (در زمینه اعمال بسیار تحریک‌آمیز مانند حمله به متحدین)، و یا نوع سه (در زمینه ماجراجویی تجاوزکارانه) می‌گویند، قادر به جوابگویی باشد.[۱] این بخش به بازداندگی‌های نوع یک و دو که به‌ترتیب از تقدم برخوردارند می‌پردازد.

به منظور درک کامل فرآیند، استراتژیستها باید به‌طور مستمر کلاف پیچیده مشروحه زیر را مدنظر قرار دهند:

با کدام تهدیدات و واکنشها، در چه وضعیتها و زمینه‌هایی، در مقابل کدام ضد تهدیدات و عکس‌العمل‌هایی، کدام طرف دیگری را از انجام چه نوع کارهایی (راه کارهای جایگزین ممکن) باز می‌دارد و چرا چنین می‌کند؟[۲]»

در مقدمه باید بگوییم که بازدارندگی می‌تواند مثبت یا منفی باشد و به وسیله تهدید به تنبیه و یا نفی پاداش انجام پذیرد. در هر دو صورت، چنین تهدیدی باید اساسی آشکار و عریان داشته باشد (در صورتی که عواقب مورد انتظار به صورت سری نگهداری شوند، بازدارندگی وجود نخواهد داشت)، و مضافاً این تهدید باید با اطمینان دادن به اعمال واکنشی قاطع، خودکار و بی‌شفقت به هنگام ضرورت حمایت شود. اخبار مربوط به مجازات نباید منحصراً حاکی از کیفر فیزیکی باشند. گاه محدودیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیر کفایت می‌کند و یا می‌توانند پشتیبان قدرت نظامی باشند. بالاخره اینکه، اگر برای طرفی که «بازدارندگی» درباره‌اش انجام می‌شود، راه کارهای شرافتمندانه دیگری نیز در نظر گرفته نشده باشد، او ممکن است مانند جانوری که در گوشه‌ای در محاصره قرار گرفته است از خود واکنش نشان دهد.

هدف بازدارندگی القاء ثبات به‌نحوی است که با ایجاد حالتی از تعادل، طرفین بالقوه متخاصم را که احتمال وقوع جنگ بین آنها وجود دارد، به حزم و احتیاط ترغیب کند. ثبات به معنی توانایی طرفین مخاصمه در وارد کردن صدمات مساوی به یکدیگر نیست. بلکه، در صورت شکست حالت بازدارندگی، منعکس کننده توانایی هر یک از آنها در اعمال مجازات غیر قابل قبول علیه دیگری است. بدین ترتیب ثبات به حالتی اطلاق می‌شود که هیچ‌یک از طرفین به‌طور منطقی نتوانند از انتخاب راه کار «حمله نخستین» نفعی را عاید خود سازند.

عوامل ضروروی اعتبار

هیچ تهدید بی اساسی نمی‌تواند برای مدتی طولانی موجب بازدارندگی شود. تهدیدات باید از خود اعتبار نشان دهند و این اعتبار ترکیبی است از توانایی‌ها و نیات، که به وضوح اراده و توانایی انجام کار را در وضعیت غائی به نمایش می‌گذارد. مبالغه بدون اعتبار، از استراتژی بازدارندگی بسیار دور است و چنانچه طرف مقابل توخالی بودن آن را کشف کند، ممکن تأثیر معکوس داشته باشد.

بازدارندگی جنگ عمومی اصولاً به تعداد و نوع سلاحهای هسته‌ای بستگی دارند. سیستمهای نسبتاً آسیب ناپذیر سلاحهای مزبور؛ حالتی از آمادگی رزمی تخصصی؛ و تشکیلات فرماندهی و کنترل مؤثر نیز از ضرورتهای غیر قابل انکار می‌باشند. توانایی‌ها هرگز ثابت نمی‌مانند. در برخورد با تغییر وضعیتهای استراتژیکی خصوصاً تغییراتی که به آموزش، تکنولوژی و کفایت تعداد، مربوط می‌شوند، به‌طور مستمر در حال تغییر و تحول هستند (این تغییرات معمولاً به کندی صورت می گیرند، لیکن گاهی اوقات ناگهانی می‌باشند). توانایی‌ها به‌طور کامل ملموس نیستند، لیکن چنانچه دقیق و مصممانه بررسی شوند قابل ارزیابی می‌باشند.

نیات، که ذهنی هستند بایستی به‌طور ذهنی نیز اندازه‌گیری شوند. بسیار عاقلانه است که طرفی که بازدارندگی درباره‌اش انجام می‌شود، وقتی صحت تهدیدات را مورد قضاوت قرار می‌دهد، علائق و مقاصد طرف مقابل را با میزان عزم و خلق و خوی او مقایسه کند. خصوصیات ملی، شخصیت رهبران، تجربیات و نحوه عمل گذشته آنها، و میزان برخورداری آنها از حمایت مردم همگی قسمتی از معادله هستند. علائق حیاتی معمولاً به تهدیدات مربوط به بازدارندگی اعتبار می‌دهند، لیکن این در صورتی صادق است که اعلام دارنده خود دچار آفت ترس، دو دلی، و نفاق داخلی نباشد.

می‌توان گفت که مهمترین نکته، اعتقاد بازدارنده به قدرت خود است و رغبتی که به کار بردن این قدرت دارد و تنها در این صورت است که او می‌تواند به متقاعد کردن طرف مقابل و معتبر نشان دادن حالت بازدارندگی خویش امیدوار باشد.

هشدارهای احتیاطی

محاسبه توانایی‌ها و میزان عزم دشمن هرگز به‌طور دقیق ممکن نیست. بنابراین حداقل سه پدیده تا حدی به تهدیدات بازدارنده هسته‌ای حتی وقتی منطق احتمال اجرای این تهدیدات را ناچیز می‌شمارد اعتبار می‌بخشند.

اولین آنها را هرمن کان «ترس باقی‌مانده از جنگ» نام نهاده و چنین فرض کرده است که شرایطی که جنگ عمومی هسته‌ای را احاطه کرده است احتمال اینکه فکر از منطق مطلق منحرف گردد و دچار این سوءظن شود که تهدید حقیقتاً ممکن است به اجرا درآید، وجود دارد.[۳]

کیسینجر در کتاب ضرورت گزینش با اشاره به «بازدارندگی ناشی از تردید» به تردیدهای مربوط به عواقب هرگونه حمله و عکس‌العمل احتمالی می‌پردازد و می‌گوید وجود آزادی عمل در برآورد توانایی‌های بیشتر برای خود و کمتر برای دشمن و درک نادرست از نیات و اهداف دشمن از عوامل مؤثر در ایجاد این‌گونه تردیدهاست. در نتیجه متجاوزان احتمالی بدین طریق ممکن است از دست زدن به ماجراجویی منصرف شوند.[۴]

«تهدیدی که قسمتی از عواقب را به دست تقدیر می‌سپارد» بخشی از کتاب شلینگ به نام استراتژی مخاصمات را به خود اختصاص داده و به پیچیدگی‌های غیر قابل پیش‌بینی که ممکن است نتیجه تلاشهای طرفین را معکوس نماید می‌پردازد. مداخله طرفهای ثالث و کاربرد شیوه‌ای ناقص در تصمیم‌گیری‌ها مثالهایی از وقایع احتمالی هستند که می‌توانند منجر به نتایجی کاملاً بی‌تناسب با آنچه مطلوب بوده یا مورد نیاز است، بشوند.[۵]

در مجموع، نه قانون احتمالات و نه ریاضیات هیچ‌کدام نمی‌توانند اعتبار بازدارندگی را ثابت نمایند. بسیاری از شروط و خصوصیات غیر قابل پیش‌بینی و غیرقابل شمارش هستند.

بازدارندگی متقابل

بازدارندگی یک خیابان دوطرفه است که تهدیدات، ضد تهدیدات، رقابت در قبول مخاطره، و جنگ اعصاب را دربر دارد. در نتیجه فعل‌وانفعالات عوامل فوق ممکن است یک یا هردو طرف را از تجاوز باز دارد و یا نتواند هیچ کدام را منصرف نماید. هارکابی این مضمون را استادانه بیان نموده است:

> تهدید بازدارنده بعضی اوقات به نمایشی از اشتیاق و علاقه‌مندی به ادامه راه تا خاتمه تلخ آن تبدیل می‌شود. این همان کاری است که به «سیاست ادامه کشمکش در لبه خطرناک پرتگاه*» موسوم شده است. هنری که عمداً بحرانها را به لبه

* Brinkmanship

خطرناک مخاصمات می‌کشاند و بدین‌وسیله طرف مقابل را مجبور به عقب‌نشینی می‌کند. هر دو طرف ممکن است آنقدر این نوع بازدارندگی را ادامه دهند که دقیقاً، به این سبب که یک طرف می‌داند که طرف دیگر منطقاً نمی‌تواند تمایل به جنگ داشته باشد، جنگ شروع شود. بدین ترتیب ما به این حقیقت باورنکردنی می‌رسیم که: خطر جنگ دقیقاً در اطمینانی نهفته است که هریک از دو طرف به آغاز نشدن «همه سوزی» هسته‌ای توسط طرف دیگر دارند.[۶]

«منطق بی منطقی» که توسط هرمان کان تشریح شده است، بعضی اوقات در این صحنه با شکوه نقشی را ایفاء می‌کند.[۷] مذاکره‌کنندگان زیرک و حیله‌گر، با وانمود کردن به کمی جنون، ممکن است تعهداتی را لازم و غیر قابل فسخ اعلام کنند و انتظار داشته باشند که متخاصمین در مقابل آنان عقب‌نشینی کنند و تسلیم شوند. هرچند که تنها یک دیوانه ممکن است چنین کاری را انجام دهد، لیکن چنانچه تهدید مؤثر افتد موضوع منطقی خواهد بود. متأسفانه اگر هردو طرف این استراتژی را به کار برند، بازی به یک مصیبت منتهی خواهد شد. زیرا اگر، همان‌طور که برتراند راسل فرض کرده است، یکی از طرفها مخاطره جنگ عمومی را بپذیرد و طرف دیگر آمادگی پذیرفتن این مخاطره را نداشته باشد، طرف مخاطره جو در تمام مذاکرات فاتح است و نهایتاً دشمن را عاجز خواهد کرد. لیکن او ادامه می‌دهد که «هیچ ملت سربلندی برای مدتی طولانی به چنین رسوائی مفتضحانه‌ای تن در نخواهد داد. بنابراین، کاملاً ناگزیریم که یا سیاست کشمکش در لبه خطرناک پرتگاه را انتخاب کنیم یا تسلیم شویم.[۸]»

این اظهار نظر ممکن است کمی مبالغه‌آمیز باشد، اما در عین حال پیچیدگی بازدارندگی مشترک را تأکید می‌کند.

اصول عقاید بازدارندگی

دو مکتب از تفکرات استراتژیکی، یکی مطمئن از همیشگی بودن بازدارندگی، و دیگری مشکوک درباره آن وجود دارد که اصول عقاید «بازدارندگی حداقل» و «بازدارندگی حداکثر» را شکل می‌دهند (برای آگاهی از فلسفه بنیادی آن به بخش ۵ مراجعه فرمایید). خلاصه‌ای کوتاه و قیاس‌گونه از این دو عقیدهٔ متضاد ارائه می‌شود و متداولترین راه حل میانی بین دو عقیده مزبور مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

بازدارندگی حداقل

بازدارندگی حداقل، پیشنهاد می‌کند که جنگ هسته‌ای عمومی برای تمام طرفهای متخاصم حداکثر مصیبت را به بار خواهد آورد. بنابراین حتی چند سلاح «گرما هسته‌ای» از یک نوع خاص، که علیه شهرها نشانه‌گیری شده باشند، برای تضمین ثبات دائمی کفایت می‌کند. داشتن پنجاه سر جنگی یک رقم شاخص و مورد علاقه است. دارا بودن توانایی‌های مشهور به «کشتار اضافی» مخارج مالی طاقت‌فرسایی را موجب خواهد شد. علاوه بر آن نیازی به سرهای جنگی پرقدرت و با دقت زیاد وجود ندارد، زیرا شهرها، هدفهای منطقه‌ای وسیع و غیر مستحکمی می‌باشند. پیروان این استراتژی نقاط ضعفی چون تعداد کم سلاحها، مدرن نبودن آنها از نظر فنی، و قدرت انهدام ناچیز را قبول دارند و در این عقیده که طرح آنها با وجود برخورداری از سادگی مطلق موفق خواهد بود، هم‌رای هستند.

یک مسئله خلاف قاعده وجود دارد. تعدادی از طرفداران این عقیده می‌پذیرند که وجود بازدارندگی مشترک فقط در زمینه جنگ عمومی، ممکن است جنگهای محدود را ترغیب نماید. بنابراین آنها نیاز به داشتن توانایی‌های قابل ملاحظه برای مقابله با این‌گونه مخاصمات را تأیید می‌کنند.

بازدارندگی حداقل به‌نظر مخالفان آن کاملاً غیرواقعی است و طرفداران آن را به‌این دلیل که آنان را مخلوطی از «بی‌ریایی دردآور» با «شوق و ذوق یک مبلغ مذهبی درشرف سوختن» می‌دانند، محکوم می‌کنند و آن را بدترین ترکیب ممکن می‌دانند.[۹] بی‌اعتبارکنندگان این عقیده، مدعی هستند که پیروان آن ناخودآگاه پیچیدگی‌های محیط استراتژیکی را که ممکن است محاسبات آنان را بی‌ارزش کند، دست‌کم و یا نادیده می‌گیرند. از جمله این پیچیدگی‌ها می‌توان به احتمال وقوع اشتباهات انسانی یا فنی، دقت، درجه اطمینان، میزان بقاء سیستمهای پرتاب سلاحها، کیفیت شبکه‌های هشدار دهنده، گستردگی پدافند عامل و غیرعامل، و بالاخره وضعیت نیروهای در حال آماده‌باش اشاره کرد.

به طوری که مخالفان بازدارندگی حداقل مشاهده می‌کنند، ارزش بازدارندگی ۵۰ الی ۱۰۰ سلاح هسته‌ای تقریباً صفر است. دشمنی قوی‌تر می‌تواند با غافلگیر کردن در اجرای حمله نخستین، با چند شلیک این تعداد سلاح را خاموش نماید. حتی چنانچه سیستمهای پرتاب کننده سلاحها، مانند زیردریایی‌های مجهز به موشکهای بالستیکی در ایستگاههای زیرآبی خود، عملاً در امنیت به سر برند و سالم بمانند، بعضی از سلاحهای

آنها به علل فنی پرتاب نخواهند شد، تعدادی در حین طی مسیر خنثی می‌شوند و برخی از مسیر منحرف می‌گردند و یا قادر به انجام مأموریت خود نخواهند شد. انبار مهمات کوچکی در این حد هرگز امیدی به اشباع سیستم دفاع ضد هوایی و ضد موشک بالستیکی دشمن نخواهد داشت. مضافاً اینکه بازدارندگی حداقل به هیچ‌عنوان جسارت لازم را برای جنگیدن فراهم نخواهد آورد، و بدین ترتیب هر کشوری که از این استراتژی پیروی کند، مجبور خواهد شد که از ابتکار عمل برای همیشه چشم‌پوشی نماید. در جنگهای تصاعدی قصاص‌گونه که نیاز به عکس‌العمل متقابل و مساوی برای هر عمل دشمن به طور مثال زدن یک شهر دشمن در ازای عمل مشابه او وجود دارد، دشمن کلیه برگهای برنده را در دست دارد و تا وقتی که مدافع کلیه سلاحهایش تمام شود، می‌تواند مقاومت کند و حتی در این موقع سلاحهای ذخیره شده وحشتناکی را برای وضعیتهای اضطراری آینده در دست داشته باشد.

بازدارندگی حداکثر

«بازدارندگی حداکثر» ایفاء نقش پر صلابت حمله نخستین و نگهداری حداقل نیروهای همه منظوره را بدیهی می‌شمرد و پیشاپیش چنین تصور می‌کند که فرضیات مبنا در «بازدارندگی حداقل» نادرست است. سلاحهای هسته‌ای خودبه‌خود ثبات را تضمین نمی‌کنند. میزان انهدام قابل قبول برای دشمن به‌طور دقیق قابل محاسبه نیست. برخورداری از توانایی‌های جنگ‌آوری ضرورتی مسلم است. بنابراین پیروان «بازدارندگی حداکثر» خواهان تضمینهای بیشتری با برخورداری از توانایی‌هایی هستند که بدان وسیله قادر به خنثی‌سازی سلاحهای متخاصم باشند و صدمات وارده به کشورشان را محدود سازند و در حالات اضطراری بتواند به آنها ابتکار عمل دهد، و آزادی عمل بعدی را برایشان فراهم سازد.

برای دستیابی به این‌گونه مقاصد، پیروان متعصب بازدارندگی حداکثر، برتری‌های قابل ملاحظه‌ای را در تعداد و مرغوبیت تکنولوژی توصیه می‌کنند؛ سیستمهای تعرضی متنوع با قدرت تخریبی و دقت مورد نیاز برای اضمحلال هسته‌ای هدفهای مستحکم، و داشتن دفاعی مناسب، از خواسته‌های اصلی آنان است.

با این همه، جای تعجب است، که طرفداران افراطی این عقیده به نوع خود همان قدرانعطاف‌ناپذیرند که پیروان بازدارندگی حداقل. آنها داشتن توانایی‌های جنگ محدود را کلاً رَد می‌کنند و برای بازداشتن دشمن از هرگونه تحریک و تعرض اعم

از کوچک یا بزرگ، تنها متکی به استراتژی انتقام‌گیری گسترده هسته‌ای هستند، که این خود مستلزم داشتن برتری قاطع اتمی است.

با همه این احوال، طرفداران واقع‌گرا قبول می‌کنند که چیزی به نام بازدارندگی مطلق وجود ندارد. و قانون بازده نزولی نسبت به افزایش تعداد سلاحها از یک نقطه معین به بعد صدق می‌کند. برنارد برودی این موضوع را به نحو مناسبی تشریح کرده است:

این گمان معقول است اگر بگوییم که افزایش حجم انهدام بالقوه به همان نسبت موجب افزایش تأثیر بازدارندگی نخواهد شد. فکر انسان تنها می‌تواند حجم معینی از درد، وحشت، و اندوه را در درون خود تصور کند. تزریق غیر مترقبه ارقامی که توسط آنها مقدار معینی از این‌گونه احساسات را چندین برابر کنیم، محتملاً در مغز انسانهای متوسط اثر نسبتاً کند و خفیفی را به جای خواهد نهاد.
می‌توان پذیرفت که دولتها مانند انسانهای معمولی فکر نمی‌کند و باید تصدیق نمود که حداکثر بازدارندگی ممکنی که در اثر تهدید کردن دشمن به اقدامات تلافی‌جویانه قابل کسب است، باید از چنان قدرتی برخوردار باشد که ضمن وارد ساختن تلفات و ضایعات وسیع، شکست مطلق دشمن را نیز تضمین کند. با این همه محتمل است که برخورداری از ظرفیت انهدام تلافی‌جویانه، بسیار کمتر از حدی که «بازدارندگی حداکثر ممکن» خواهان آن است، تأثیر بازدارندگی را تنها اندکی کمتر خواهد نمود.[۱۰]

نظریه‌های مربوط به «بازدارندگی حداکثر» در زمینه‌های سیاسی—نظامی و بودجه‌ای نیز محکوم شده‌اند. مخالفان ادعا می‌کنند که ثبات، بدون دستیابی به منظور مفیدی قربانی می‌شود. برخورداری از توانایی حمله نخستین ممکن است دشمن مشکوک را وادار به پیش‌دستی نماید. بازدارندگی حداکثر، شرکت در یک مسابقه تسلیحاتی دائمی را اجتناب‌ناپذیر خواهد کرد، زیرا هریک از طرفها در جستجوی قدرت مقاومی خواهند بود که آنها را قادر به تحمل یک حمله غافلگیرانه بنماید. آرتور واسکو، ده سال قبل ضمن نوشته‌ای چنین استدلال کرده است که «ساختن سیستمهای تسلیحاتی و پناهگاههای لازم برای این استراتژی در حقیقت خود موجب تغییر شکل جامعه آزادی خواهد شد که ما خود را به پشتیبانی از ان متعهد می‌دانیم.»[۱۱] نهایت اینکه، فقدان راههای منطقی برای برخورد با تحریکات خفیف اعتبار هرگونه تهدیدی را کاهش می‌دهد و در نتیجه یا جنگهای منطقه‌ای، که هر یک از آنها ممکن است تصاعدهایی

غیرقابل کنترل به همراه داشته باشند را موجب می‌شود، یا باعث به‌کار بردن غیر مسئولانه نیرو می‌گردد، که در نهایت به ضرر به کار برنده است.

راه حلهای متعادل

بین دو قطب حداکثر و حداقل، طیفی از راه کارهایی وجود دارد که با استفاده از بعضی خصوصیات یک یا هر دو عقیده و نیز ترکیبات اضافی تدوین شده‌اند. چهار طریقه مشروحه زیر که برحسب شدت عمل ترتیب یافته‌اند، را بسیاری از صاحب‌نظران تشریح کرده‌اند. خصوصاً راه کارهای هرمن کان و دستیارانش در این مورد بسیار عالی است.[۱۲]

بازدارندگی محدود

بازدارندگی محدود سپر دفاعی بهتری را از بازدارندگی حداقل فراهم می‌کند. آن نیز خصوصیات استراتژی «ضد ضربه*» و هدف‌گیری علیه شهرها را توصیه می‌کند، اما سعی دارد که توانایی‌های قانع‌کننده‌تری را به‌دست آورد. بنابراین بازدارندگی محدود با جوابگویی به وضعیتهای محتمل‌الوقوع چندگانه، افزایش قابل ملاحظه‌ای را در تعداد سلاحهای قابل پرتاب به‌وجود می‌آورد. کفایت نیروهای هسته‌ای حدوداً با ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ سرجنگی ، که برای ایجاد ضربه فیزیکی نیرومندی کافی است، تضمین می‌شود. بازدارندگی محدود در خالص‌ترین شکل خود، غالباً بر کنترل تسلیحات تأکید می‌کند و ملاحظات سیاسی، مالی، اجتماعی و اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهد و در عین حال که مخالف تجاوز است، بالنسبه نیز ساده می‌باشد. به منظور جلوگیری از وحشتی که دو طرف از حمله غافلگیرانه دارند و هریک از آنها دیگری را متهم به مقاصد تجاوزکارانه می‌کنند، بازدارندگی محدود عمداً نقش دفاعی مؤثری را ایفاء نمی‌کند و محتاطانه از ذخیره‌سازی مقدورات جنگی پرهیز می‌کند.

بازدارندگی نسبتاً محدود

بازدارندگی نسبتاً محدود به بازدارندگی محدود خاصیت سازگاری با محیط را اضافه می‌کند. این بازدارندگی بر مقدار نیروهای تلافی‌گر موجود می‌افزاید و عناصر قابل ملاحظه‌ای را برای دفاع از جمعیت غیرنظامی و ثروتهای ملی اختصاص می‌دهد. چنانچه بازدارندگی شکست بخورد، استراتژی عکس‌العمل متقابل و برابر

* Counter Punch Strategy

(قصاص گونه) برای هر عمل دشمن و سایر استراتژی های جنگهای کنترل شده قابل بهره‌برداری و تطبیق است، و در عیــن حال جلوگیری از وارد شدن صدمات جنبی زیاد به تأسیسات مجاور هدفهای ضد نیرو نیز میسر خواهد بود. برخورداری از بازدارندگی نسبتاً محدود برای مقابله با یک دشمن بالقوه، احتمالا توانایی معتبری را نیز برای اجرای حمله نخستین علیه سایر دشمنان در اختیار می‌گذارد، هرچند که در این نوع بازدارندگی نیز سلاحهای ضد ارزش و فلسفه های مربوط به آن هنوز رجحان خود را حفظ کرده‌اند. مراتب بالاتر این گروه از بازدارندگی دارای وضعی پرصلابت‌تر است که گاهی اوقات آن را «بازدارندگی محدودکننده بخشی از صدمات»* می‌نامند.

بازدارندگی ضد نیرو به صورت بیمه‌ای

«بازدارندگی ضد نیرو به صورت بیمه‌ای» انعطاف‌پذیری را به مقدار قابل ملاحظه‌ای بهبود می‌بخشد. امکان بهترین هدف‌گیری به‌وجود می‌آید و برخورد با تحریکات خفیف هسته‌ای و باج‌خواهی هسته‌ای کشورهای تازه به دوران رسیده، با برخورداری از تسهیلات بیشتر آسان می‌گردد، تدابیر عامل برای محدود کردن ضایعات و صدمات بیشتر می‌شوند، و بالاخره فرصتهایی برای تلافی‌جویی‌های کنترل شده و تهدیدات معتبرتری برای تصاعد مخاصمه موجب تقویت و بهبود بازدارندگی در حین جنگ می‌گردد. یقیناً، «بازدارندگی ضد نیرو به صورت بیمه‌ای» توانایی‌های جنگی حقیقی‌تری را در مقایسه با استراتژی های حداقل، محدود، نسبتاً محدود، و محدودکننده بخشی از صدمات، در اختیار می‌گذارد.

استراتژی حمله معتبر نخستین

«امکانات استراتژی حمله معتبر نخستین»، که نزدیک به بالاترین سطح مقیاس بازدارندگی است اما در زیر بازدارندگی حداکثر قرار می‌گیرد، شامل جنگهای حساب‌شدهٔ ممانعتی و پیش‌دستی کننده می‌باشد. هر یک از این دو بر توانایی‌های ضد نیرو از هر قبیل اعم از آفندی، پدافندی، عامل، و غیر عامل سرمایه‌گذاری می‌کنند. اینکه اجرای حمله نخستین به عنوان یکی از راه کارها ارزش مطالعه جدی، به غیر از به کار بردن علیه متخاصمین بسیار قوی‌تر را دارد یا خیر، جای بحث است. اکثر تدابیر واقع‌بینانه حملات نخستین براین مبنا که به احتمال نزدیک به یقین تمام و یا اکثر نیروهای تلافی‌گر دشمن هم‌زمان بی‌اثر و یا خنثی می‌گردند، تدوین یافته‌اند. اما

* PARTIAL DAMAGE LIMITING

شرایط مذکور در حال حاضر بین ابرقدرتها، با توجه به حالت فعلی هنر تکنولوژیکی، برقرار نیست. برنارد برودی که از نظریه‌پردازان پیش‌کسوت جنگهای هسته‌ای است، با اطمینان خاطر پیش‌بینی می‌کند که راه حل آسانی نیز فعلاً و در آینده نزدیک وجود نخواهد داشت.

میزان امتیازی که تا این اواخر تصور می‌شد به طرفی که دست به حمله استراتژیکی غافلگیرانه می‌زند تعلق خواهد گرفت—یعنی حالتی که او می‌توانست امیدوار باشد که نیروهای تلافی‌گر طرف مقابل را بدون مجازات شدن، نابود خواهد کرد—به پایان رسیده است و وجود خارجی ندارد و احتمال اینکه مجدداً به متخاصمینی که از نظر قدرت با آمریکا و شوروی برابر نیستند تعلق بگیرد نیز وجود نخواهد داشت.[۱۳]

استراتژی‌های بازدارنده آمریکا در گذشته

بحث بر سر تحلیل آمریکا درباره بازدارندگی از سال ۱۹۴۶، وقتی پرزیدنت ترومن اعلام داشت که «قدرت هسته‌ای به عنوان یک قدرت برتر و قاطع می‌تواند علیه تجاوز و جنگ غیر مسئولانه به کار گرفته شود[۱۴]» آغاز گردید. چانسلر هوچینز از استادان دانشگاه شیکاگو که از ایده به کارگیری سلاحهای هسته‌ای به عنوان تهدید، سخت عصبانی شده بود، کسانی را که برای منازعه بعدی آن زمینه‌چینی می‌کنند نمونه آورد.[۱۵]

اصولاً مسئله بسیارساده و روشن به نظر می‌رسید. در آغاز، آمریکا از یک قدرت آتش هسته‌ای قاطع و منحصر به‌فرد برخوردار بود. هیچ کشوری تا دهه ۱۹۵۰ تهدید بزرگی علیه خاک اصلی آمریکا محسوب نمی‌شد، در این سالها بود که شوروی پیوسته اقدام به انفجار بمبهای گرما—هسته‌ای چند مگاتنی نمود و ساخت نیروی هوایی ضربتی بردبلند را که تا ان موقع وجود نداشت آشکار کرد و حتی قبل از ظهور موشک اسپوتنیک در سال ۱۹۵۷ به روشنی توانایی تکنولوژیکی لازم برای تولید موشکهای بالستیکی قاره‌پیما را به نمایش گذارد. پس از آن نیز، تنها اتحاد شوروی بود که قیافه‌ای تهدیدکننده و حاکی از آمادگی برای جنگ عمومی را به خود گرفت. بمب‌افکنهای بردبلند وسائل پرتاب منحصر به‌فردی بودند که در اختیار دو طرف قرار داشت. چنین به نظر می‌رسید که اگر سلاحهای هسته‌ای مورد استفاده قرار گیرند نتایج آن به صورت ضایعه‌ای بزرگ و ناگهانی برای این کره خاکی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. تدابیر پیچیده جدید هنوز ناشناخته بودند. کتاب پرفسور آلبرت ول‌استتر به نام توازن پر ظرافت

وحشت که برای اولین بار توجه عموم را به وسعت امکانات بازدارندگی و جنگ‌آوری جلب نمود تا سال ۱۹۵۹ به چاپ نرسیده بود.[۱۶]

در این سالها آمریکا با یافتن راه خود در این سرزمین ناآشنا والاترین ارزش ممکن را برای «بازدارندگی» قائل شد. و در حالی که، شاید در اولین دهه تمام شرایط لازم برای اجرای یک حمله معتبر نخستین وجود داشت، آمریکا به خاطر سنت بهره‌جویی از این برتری را کنار گذاشت و استراتژی حمله دوم را انتخاب کرد و این سیاست را به جهانیان اعلام نمود. محتملاً مردم آمریکا نه در آن دوران و نه امروزه، از نظر روانی و سیاسی آمادگی شروع یک حمله ممانعتی و یا پیش‌دستی کننده اتمی را، هر قدر هم این راه کارها جذاب باشند، نداشته و ندارند.

در ژانویه ۱۹۵۴، جان فاستر دالس وزیر امور خارجه آمریکا رسماً تدبیر روز آمریکا را «استراتژی انتقام‌گیری گسترده» نامید، که بنابر آن «متجاوز بلافاصله، با هر وسیله ممکن و در هر کجا که آمریکا انتخاب می‌کرد تنبیه می‌شد.[۱۷]*» ساختار نیروهای پشتیبانی کننده از این تدبیر شامل توانایی‌های ترکیب شده‌ای بود که برای محدود کردن صدمات و ضایعات به آمریکا طرح‌ریزی شده بود و در عین حال قدرت داشت که مصیبت غیر قابل تحملی را به دشمن وارد آورد. تهدید اصلی نشانه‌گیری جمعیت و تأسیسات تولیدی اتحاد شوروی بود، لیکن برتری آشکار آمریکا در جنگ هسته‌ای اجازه اعمال آن نمونه از «ضد نیرو به صورت بیمه‌ای» را نیز با ظرفیت لازم برای دستیابی به پیروزی در یک جنگ عمومی، در صورت شکست بازدارندگی، امکان‌پذیر می‌ساخت.

زمانی که پرزیدنت کندی بر مصدر کار آمد تأکید بر استراتژی انتقام‌گیری گسترده کاهش یافت و شدیداً بر «استراتژی ضد نیرو» معطوف گردید. در این باره وزیر

* هرگز قصد بر این نبود که «استراتژی انتقام‌گیری گسترده جنگهای محلی را تبدیل به یک جنگ عمومی کند» همان‌طور که دالس وزیر خارجه آمریکا این موضوع را در ۱۹ مارس ۱۹۵۴، در حالی که در مقابل کمیته روابط خارجی سنا توضیح می‌داد، روشن نمود. او با تأکید بر کلمه «ظرفیت» اعلام کرد که باید ظرفیت لازم برای اجرای انتقام‌گیری گسترده به آسانی وجود داشته باشد. دریا سالار آرتور دبلیو رادفورد که در آن موقع رئیس ستاد مشترک بود نیز همین اطمینان را داد: «طرح‌ریزی‌های ما براین ایده که توانایی ما برای انتقام‌گیری گسترده هسته‌ای به تنهایی برای تأمین مقاصد امنیتی، کافی است صحه نمی‌گذارد. درست نیست که بگوییم ما منحصراً به یک سلاح، یا یک نیرو متکی هستیم و تنها یک طریقه جنگ را پیش‌بینی می‌کنیم. من اعتقاد دارم که چنانچه این ملت به غیر از انتقام‌گیری گسترده توانایی دیگری نداشته باشد، زندانی وضع نظامی خود خواهد شد.»[۱۸] با این همه بدون توجه به نیت باید اذعان کرد که، نیروهای همه‌منظوره آمریکا در آن موقع به دشواری قادر به ایفاء نقشهای انعطاف‌پذیر بودند.

دفاع وقت مک نامارا در سخنرانی معروفی که در آن آربور ایراد نمود و چنین مثال آورد:

مقاصد اصلی نظامی، در صورت وقوع یک جنگ هسته‌ای ناشی از یک حمله بزرگ، باید بر مبنای انهدام نیروهای نظامی دشمن و نه جمعیت غیرنظامی‌آن تدوین‌گردد،ما قوی‌ترین انگیزه قابل تصور را در اختیار یک دشمن احتمالی قرار می‌دهیم تا او را نیز از زدن شهرهایمان منع کنیم.[۱۹]

سادگی نسبی استراتژی ضد نیرو در آن روزها خیلی زود منتفی شد، زیرا آمریکا و شوروی هر دو نیروهای ضربتی بزرگتر و متنوعتری به دست آوردند و موفق شدند شیوه‌های دفاع چندگانه غیرعاملی را نیز به‌وجود آورند. وقتی مک نامارا تشخیص داد که احتمال قلع‌وقمع تمام یا اکثر نیروهای تعرضی دشمن منتفی شده است، او عقیده خود را شدیداً تغییر داد. در ۱۹۶۴، تنها دو سال پس از سخنرانی آن آربور، او تدبیر «بازدارندگی محدود» را پذیرفت. هدف جدید عبارت بود از «اطمینان از انهدام جوامع ملی شوروی، چین کمونیست و اقمار کمونیست آنها به‌طور منفرد و یا در مجموع.»[۲۰] موضع او خیلی زود استحکام یافت. در بیانیه سالیانه ۱۹۶۸ وزارت دفاع، که طی آن وضعیت دفاعی تشریح گردیده بود، به طرز صریحی اظهارنظر شده بود که هدف:

بازدارندگی از یک حمله اتمی عمومی علیه ایالات متحده و متحدان آن است که با برخورداری دائمی از توانایی‌های بسیار قابل اطمینانی بتوانند صدمات جبران‌ناپذیری را به متجاوز یا متجاوزان، در هر زمان، در مسیر یک مبادله هسته‌ای استراتژیکی و حتی پس از هدف یک حمله نخستین غافلگیرانه قرار گرفتن، وارد آورند.

توانایی مزبور، به منظور انهدام قطعی، باید از الویت استفاده از تمام منـــابع برخوردار باشد و بدون توجه به هزینه‌ها و مشکلات دیگر فراهم گردد. برنامه‌های محدود کردن خسارات، بدون توجه به مخارجی که برای آنها باید متحمل شویم، هرگز نمی‌توانند در نقش بازدارندگی جایگزین نیرویی انهدام گرو قطعی شوند. این در توان ماست که به عنوان یک ملت قابل دوام قرن بیستم که در تدارک بازدارندگی است بتواند متجاوز را نابود کند اما نمی‌توانیم بخشی از خساراتی را که بر ما وارد می‌شود محدود کنیم.»[۲۱]

ایالات متحده از آن پس، نیروی قابل اطمینانی را علیه هدفهای نظامی متعدد به استثنای تأسیسات مستحکم شده‌ای چون سکوهای پرتاب‌موشک دشمن، زیردریایی‌های حامل موشکهای بالستیکی که درزیر دریاها پنهان هستند و سکوهای پرتاب موشکهای

بالستیکی قاره‌پیمای متحرک حفظ کرده است، لیکن چندین سال است که پیوسته بر اقدام علیه هدفهای ضد ارزش شدیداً تأکیـــد می‌شود و تدابیر ضد نیرو اعتبار گذشته را از دست داده است.

بازدارندگی محدود به صورت مطلق جای خود را به بازدارندگی نسبتاً محدود داد، و این بازدارندگی نیز به نوبه خود در اواخر دهه ۱۹۶۰، وقتی پرزیدنت جانسون تصمیم به استفاده از دفاع منطقه‌ای کم عمقی علیه موشکهای بالستیکی دشمن گرفت، با تدبیر محدود کردن بخشی از خسارات آمیخته شد. این تمایل نیز در ماه مه ۱۹۷۲، حداقل به طور موقت، وقتی آمریکا و شوروی در مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیکی (سالت) به این توافق رسیدند که هریک فقط دو پایگاه پرتاب موشک ضد موشکی داشته باشند، متوقف گردید. (به بخش ۲۲ مراجعه فرمائید).[۲۲]

استراتژی بازدارنده معاصر آمریکا

انعطاف‌ناپذیری استراتژی بازدارنده آمریکا در ۱۹۶۹ سبب شد که پرزیدنت نیکسون مجدداً سئوالی تسجیلی را که بارها تکرار شده بود، بلافاصله پس از اشغال پست ریاست جمهوری، مطرح نماید:

> «در صورت وقوع یک حمله هسته‌ای، آیا رئیس جمهور باید با در اختیار داشتن فقط یک راه کار دستور کشتار دسته‌جمعی غیر نظامیان دشمن را صادر کند، در حالی که مسلم می‌داند که متعاقب این عمل، مردم آمریکا نیز دچار کشتاری خواهند شد؟ آیا تدبیر «انهدام قطعی» باید چنین محدود تعریف شود و آیا باید تنها طریقه توانایی ما در بازدارندگی، تهدیدات متنوعی باشد که با آنها روبه‌رو هستیم؟»[۲۳]

در جواب به این سئوال، نیکسون اعلام داشت که باید به منظور یافتن راه کارهای جایگزین تلاش کرد. چشمگیرترین تلاش او ابتکارات سیاسی و نظامی مربوط به محدودیت سلاحهای استراتژیکی بوده است. نتیجه در بعضی زمینه‌ها امیدبخش به‌نظر می‌رسد، لیکن تغییرات انقلابی در تکنولوژی که در انتظار دستیابی به یک برتری قاطع است، ممکن است واحدهای ضد زیردریایی آمریکا را قادر به کشف و ره‌گیری و انهدام زیردریایی‌های حامل موشکهای بالستیکی شوروی نماید و یا به موشکهای مینوت‌من ۳* و پوزیدون** قابلیت انهدام هدفهای مستحکم شده را اعطا کند. هریک از

* Minutman III ** Poseidon

این دو برتری می‌توانند امکانات لازم (نه لزوماً تمایل لازم) جهت اتخاذ مجدد «استراتژی ضد نیرو به صورت بیمه‌ای» را به عنوان راهی برای بازدارندگی در اختیار بگذارند. دو تحول مزبور به آمریکا توانایی انتخاب راه کار «حمله معتبر نخستین» را اعطا خواهند کرد.

۱۲. تدابیر انتقام گیری استراتژیکی

اگر قصد درهم ریختن کندو را دارید از نیش زنبورها غافل نشوید

از نمایشنامهٔ Lysistrata اثر آریستو فانس *

جنگیدن متکی به عمل است اما بازدارندگی تنها یک مانع روانی است. **برخورداری از تدابیر و توانایی‌های استراتژیکی، به بازدارندگی و جنگیدن کمک می کند؛ و** به‌یکی اعتبار می‌بخشد و به دیگری جهت می‌دهد.

عناصر استراتژیکی حمله دوّم آمریکا

زمانبندی حمله تلافی‌جویانه

تا وقتی تجاوز مسلحانه علیه آمریکا اجرا نشود، استراتژی حمله دوم امریکا برای یک جنگ عمومی هسته‌ای قابل اجرا نخواهد بود. از این‌رو دو زمانبندی برای تصمیم‌گیرندگان آمریکایی وجود دارد: عملیات مقابله به‌مثل را قبل و یا بعد از انفجار مهمات دشمن در سرزمینهای خودی انجام دهند.

زمانبندی اول به مدت ۴ سال از ۱۹۵۷، وقتی تعداد معتنابهی از بمب‌افکنهای فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی در آغاز به حالت آماده‌باش درمی‌آمدند، راه‌کار متداول ایالات متحده بود. در ان زمان تمام نیروهای تلافی‌گر آمریکا برای دشمن هدفهای غیرمستحکم به‌حساب می‌آمدند (هیچ‌یک از موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای ایالات متحده تا سال ۱۹۶۱ به‌داخل پناهگاههای زیرزمینی نرفته‌بود)، و آسیب‌پذیری

* Aristophanes مشهورترین نویسنده و کمدی‌نویس یونانی که بین سالهای ۴۵۰ و ۳۸۸ قبل از میلاد می‌زیسته است ــ م.

آمریکا در مقابل یک حمله نخستین غافلگیرانه بسیار زیاد بود. در مورد اندازه، ترکیب و وضعیت، مشخصات فنی و نحوه فعالیتهای روزمره نیروهای موشکی شوروی اطلاعات ناقصی در دسترس آمریکا بود. اطلاعات در مورد قدرت تخریبی سرجنگی و به‌ویژه میزان دقت موشکها مبهم بود. چنانچه آمریکا تا انفجار اولین قارچ هسته‌ای در روی پایگاههای نیروی هوایی استراتژیکی و سکوهای پرتاب موشکهای بالستیکی قاره‌پیما صبر می‌کرد، انتقام‌گیری گسترده احتمالاً منتفی شده‌بود. بنابراین در جبران این نقیصه آمریکا استراتژی «پرتاب به‌مجرد دریافت هشدار» را انتخاب کرد.

با این‌همه استراتژی «پرتاب به‌مجرد دریافت هشدار» در آن زمان احتمالاً اشتباههای محاسباتی زیادی را دربرداشت. سیستم هشداردهنده و آماده‌باش آمریکا بسیار ابتدایی بود، قمرهای مصنوعی دیده‌بان وجود خارجی نداشتند و گاه اخطارهای دریافتی گنگ و مبهم بودند. و چون رئیس‌جمهور و مردم آمریکا و هیچ‌یک اشتیاقی به سوزاندن و خاکستر کردن بی‌مورد شهرهای شوروی نداشتند، در نتیجه، به‌دنبال تجدیدنظری که در اوایل دهه ۱۹۶۰ به‌عمل آمد، ایالات متحده علی‌رغم عیبهای آشکار آن، به استراتژی حمله دوم واقعی برگشت و تغییر عقیده داد.[۱]

گوناگونی نیروها: مثلث سلاحهای استراتژیک

ایجاد تنوع در وسایل پرتاب بهتر از کاستن و آسیب‌پذیری‌های تسلیحاتی است. این عمل، طرح‌ریزی آفندی و پدافندی دشمن را به‌میزان وسیعی دشوار می‌کند، و از احتمال اینکه آمریکا در نتیجه غافلگیری تکنولوژیکی دچار بهت شود، می‌کاهد— دشمنان فقط وقتی در حمله نخستین موفق به کسب برتری خواهند شد که با وجود این سیستمهای متنوع تسلیحاتی، که از خصوصیات بسیار گوناگونی بهره‌مند هستند، به پیروزی‌های چشمگیری در برنامه‌های پژوهش و تولید و تکنولوژی خود دست یابند.

نیروهای استراتژیکی تلافی‌گر آمریکا از مثلث موشکهای بالستیکی قاره‌پیما، بمب‌افکنهای سرنشین‌دار دوربرد، و زیردریایی‌های حامل موشکهای بالستیکی تشکیل یافته‌است. احتمال دارد، چنانچه زیردریایی‌های مجهز به موشک کروز نیز که هم‌اکنون پیشنهاد ساختن آنها در دست بررسی است به‌این سه اضافه شود*، این مثلث نهایتاً تبدیل به مربع گردد. هر یک از عناصر مثلث مزبور توانایی‌های منحصر به‌فرد زیر را به

* موشک کروز مدتی است که ساخته‌شده و می‌توان آن را از زیردریایی، از هواپیماهای بمباران بردبلند، از سکوهای زمینی پرتاب کرد—م.

یکدیگر پیوند می‌دهند و از آن برخوردار هستند: قابل اعتماد بودن، برد مؤثر، دقت، قدرت نفوذ بالقوه، آسیب‌ناپذیری قبل و بعد از پرتاب، سادگی، انعطاف‌پذیری در تغییر و تبدیل، جوابگویی مثبت به آماده‌باشها، قابلیت کنترل، پژوهش و توسعه در آینده، و هزینه و مخارج قابل قبول، هر یک نیز به تنهایی دارای ایرادهایی هستند، لیکن ترکیب آنها موجب تکامل مطلوب هرسه عنصر می‌شود.

موشکهای بالستیکی قاره‌پیما*

۵۴ موشک تیتان و ۱۰۰۰ موشک مینوت‌من آمریکا، که بیشتر آنها در حال آماده‌باش دایمی هستند، از واکنش سریع (ظرف چند ثانیه) و سرعت زیاد در مسیر بالستیکی که قادر است آنها را ظرف ۳۰ دقیقه پس از پرتاب به روی هدفهای پیش‌بینی‌شده در اتحاد شوروی و چین کمونیست برساند، بهره گرفته‌اند. متأسفانه، دقت موشکها، به نقطه‌یابی دقیق مختصات هدفها بستگی دارد. موشکها را پس از پرتاب، نمی‌توان برگشت داد و برای آگاهی از اینکه هر یک از پیکانهای جنگی به هدفهای خود اصابت کرده‌ند یا خیر باید بعد از انجام حمله، اقدام به شناسایی نمود. محتملاً در حال حاضر آسیب‌پذیری موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای آمریکا، پیش از پرتاب چندان زیاد نیست، با این‌همه موشکهای سنگین شوروی که مجهز به سرهای جنگی چند پیکانه هستند به‌زودی تهدید قابل ملاحظه‌ای را عرضه می‌کنند.[۲]

هواپیماهای سرنشین‌دار دوربرد

۴۰۰ هواپیمای ب ۵۲ و ۶۰ هواپیمای اف. بی. ۱۱۱ بمب‌افکنهای فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی آمریکا، به‌عنوان تجهیزات واحدها، به گردانهای عملیاتی **مأمور شده‌اند****، **به نحوی که می‌توانند تاکتیکها، محورهای حمله، ارتفاعات، و** کریدورهای نفوذی خود را تغییر دهند و هوشیارانه از مواضع پدافند هوایی تأیید شده و یا مظنون دشمن اجتناب نمایند. فقط بمب‌افکنهای سرنشین‌دار هستند که می‌توانند به جستجوی هدفهایی که نقطه دقیق آنها مشخص نیست بپردازند و تعیین کنند که آیا تاکنون خنثی شده‌اند یا خیر؛ و بر حسب لزوم به هدفهایی که هنوز مورد اصابت واقع نشده‌اند حمله نمایند. مهمتر اینکه، بمب‌افکنها به‌مجرد دریافت نخستین هشدار در

* آمار دقیق و مربوط به هر یک از سلاحهای استراتژیکی این مثلث، مربوط به سال ۱۹۸۷ است که در پیوست دوم این کتاب به‌نظر خواننده می‌رسد ـ م.

** تلفات سنگینی وارده به هواپیماهای ب ۵۲ در ویتنام در دسامبر ۱۹۷۲ تعداد این هواپیماها را تقلیل داد، اما تعداد مأمور در هر گردان تغییری نکرد.

مورد حمله دشمن به‌سبب اینکه قابل برگشت دادن هستند، می‌توانند به پرواز درآیند. با این همه هواپیماها نیز دارای عیبهایی هستند. مدت‌زمان پرواز آنها به ساعت اندازه‌گیری می‌شود و نه به دقیقه. پایگاههای هوایی و بمب‌افکنهای مستقر در زمین هر دو هدفهای غیرمستحکمی هستند که به‌ویژه در مقابل موشکهای بالستیکی که از زیردریایی‌های شوروی پرتاب می‌شوند آسیب‌پذیرند و این در حالی است که اتحاد شوروی از شبکه پدافند هوایی مدرن و پیچیده‌ای برخوردار است.[۳]

عناصر هوایی تاکتیکی شامل هواپیماهایی که از پایگاههای زمینی پرواز می‌کنند و یا آنها که از ناوهای هواپیمابر به‌پرواز درمی‌آیند، به قدرت هواپیماهای دوربرد فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی می‌افزایند، هرچند اگر بخواهیم دقیق صحبت کنیم آنها جزیی از مثلث ذکرشده در بالا نیستند*. از آنجا که مشخصات جغرافیایی منطقه ایستایی آنها، زمان عکس‌العمل از شروع پرواز تا زمان قرار گرفتن در روی هدف، و خصوصیات عملکرد آنها کاملاً با بمب‌افکنهای سنگین متفاوت است این هواپیماها، به‌طور قابل‌توجهی به تنوع راه‌کارهای موجود می‌افزایند. مضافاً اینکه، هواپیماهای تاکتیکی برای حمله به سکوهای موشکی متحرک و رادارهای متحرک، و هدفهای اتفاقی ایده‌آل هستند.

موشکهای بالستیکی پرتاب شونده از زیردریایی

موشکهای پرتابی از زیردریایی‌هایی که‌پیوسته در زیر آب حرکت می‌کنند، به‌لحاظ مشخص نبودن موقعیت جغرافیایی بهترین سیستم سلاحهایی هستند که تاکنون ساخته شده‌اند و بنابراین آسیب‌پذیری کمتری دارند. هدف قرار دادن دقیق آن تعداد از زیردریایی‌هایی که در دریا هستند با قدرت امروز عملیات زیردریایی تقریباً غیرممکن است. ایالات متحده در حال حاضر چهل‌ویک فروند زیردریایی اتمی** برای ایفاء چنین نقشی در اختیار دارد که هر یک از آنها مسلح به شانزده موشک (جمعاً ۶۵۶ موشک) است. در نهایت سی‌ویک زیردریایی به موشک پوزیدون مسلح خواهند

* سیستمهای تسلیحاتی استراتژیکی (در مقایسه با سیستمهای تسلیحاتی تاکتیکی)، شامل بمب‌افکنهای هسته‌ای، پیکانهای جنگی هسته‌ای، وسایل پرتاب و هدایت، و سایر وسائل کمکی و پشتیبانی منحصراً برای نابود ساختن یا کاهش ظرفیت دشمن به هنگام یک جنگ عمومی هسته‌ای طوری طراحی شده‌اند که موجب سقوط متخاصم شوند. هواپیماهای تاکتیکی برای اعمال این منظور خاص ساخته نشده‌اند، لیکن آنها که به طرحهای عملیات مرکب متمرکز اختصاص یافته‌اند (به صفحات ۱۸۸ الی ۱۹۱ مراجعه فرمائید) به هدفهایی در خاک شوروی حمله خواهند کرد.

** برای آگاهی از آخرین آمارهای مربوط به ۱۹۸۷ به پیوست دوم این کتاب مراجعه فرمایید ــ م.

شد که این نوع موشک جانشین موشکهای پولاریس است و سر جنگی چند پیکانه دارد. به‌علت آسیب‌ناپذیری، این ضلع از مثلثی که به آن اشاره شد در سالهای اخیر از اهمیت به‌سزایی برخوردار شده است، بدیهی است که زیردریایی‌های مجهز به موشک پولاریس نیز نقاط ضعف گوناگونی دارند. حداکثر حدود نیمی از این زیردریایی‌ها همواره در هر زمان در مناطق ایستایی مربوطه در حال گشت می‌باشند. حداقل یک‌چهارم آنها در بنادر قرار دارند و از نظر آسیب‌پذیری می‌توان آنها را به مرغابیهای نشسته بر روی آب تشبیه کرد. بقیه آنها نیز که یا در مسیر رفت‌وبرگشت به نقاط ایستایی هستند ممکن است قادر به واکنش فوری نباشند. زیردریایی‌های کلاس ترایدنت* (که در گذشته آنها را سیستم موشکی دوربرد زیردریا می‌نامیدند) چندین مسئله را حل خواهند کرد، لیکن این نوع زودتر از سال ۱۹۷۸ عملیاتی نخواهد شد[۴].**

امنیت و بقاء مثلث

عناصر مثلث موردبحث ما، در ترکیب با یکدیگر، متجاوز بالقوه را با مسائل بسیار پیچیدهٔ برنامه‌ریزی روبه‌رو می‌نمایند.[۴]

به‌عنوان مثال تصور کنیم که دشمن فرضی طرح‌ریزی کرده‌است که با موشکهای بالستیکی پرتاب‌شونده از زیردریایی با پیکان جنگی ضعیف به پایگاههای هوایی آمریکا که مواضع غیرمستحکم محسوب می‌شوند، و با پیکان جنگی قویِ متعلق به موشکهای بالستیکی قاره‌پیما به سکوهای پرتاب موشکهای آمریکا که هدفهایی مستحکم می‌باشند، حمله کند. نسل حاضر موشکهای پرتاب‌شونده از زیردریایی‌های شوروی که دارای برد متفاوتی بین ۷۵۰ الی ۱۷۵۰ میل زمینی می‌باشند، مجبورند موشکهای خود را از مواضعی نزدیک به سواحل آمریکا پرتاب نمایند. بر حسب فاصله بین محل پرتاب و هدفها، زمان پرواز این موشکها بین شش الی ده دقیقه یا در همین حدود خواهد بود. در حالی که زمان پرواز موشکهای بالستیکی قاره‌پیما حدوداً نیم‌ساعت است.

چنانچه تمام موشکهای دشمن به‌طور همزمان پرتاب شوند، سیستمهای هشداردهنده آمریکا موشکهای پرتاب شده از زیردریایی‌ها را دیرتر از آنکه بتوان هواپیماهای بمب‌افکن را نجات داد کشف می‌کنند، زیرا زمان لازم برای پرواز این

* Trident

** برای آگاهی از وضعیت سلاحهای استراتژیک و همه‌منظوره و تاکتیکی ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی تا پاییز ۱۹۸۷ به‌پیوستهای دوم و چهارم این کتاب مراجعه فرمایید.ــم.

هواپیماها از حالت آماده‌باش در باند پرواز، ۱۵ دقیقه است، لیکن موشکهای بالستیکی قاره‌پیما هنوز حداقل حدود بیست دقیقه دیگر در راه خواهند بود و بدین ترتیب موشکهای مینوت‌من و تیتان زمان کافی برای آغاز پرواز را، چنانچه فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی پیام «آتش» را دریافت نماید، خواهند داشت. اما اگر دشمن موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای خود را در زمانی پرتاب کند که همزمان با موشکهای پرتاب‌شده از زیردریایی‌ها به هدفهای مستقر در خاک آمریکا برسند، ایالات متحده زمان کافی برای بپرواز درآوردن هواپیماهای بمب‌افکن خود خواهد داشت و می‌تواند در صورت غلط بودن هشدارها، آنها را بازگرداند.

در هر صورت موشکهای پولاریس و پوزیدون محمول در زیردریایی‌ها علی‌رغم طرحهای هجومی دشمن اکثراً از امنیت برخوردار خواهند بود.

توانایی نیرو

از وقتی که تصمیم برله «استراتژی ضد ارزش برمبنای انهدام قطعی» در اوایل حکومت پرزیدنت جانسون گرفته شد، نیروهای استراتژیکی تلافی‌گر آمریکا اصولاً طوری سازمان یافتند و مجهز شدند، که چنانچه احتمال وقوع جنگ هسته‌ای در میان بود به‌جای جنگیدن از وقوع آن ممانعت کنند. در نتیجه، هیچ‌یک از موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و پرتاب‌شونده از زیردریایی‌های اتمی آمریکا برای به‌کارگیری علیه هدفهای مستحکم که قادر به مقاومت در مقابل میزان حیرت‌انگیزی از موج انفجار هسته‌ای، حرارت، و رادیواکتیو هستند ساخته‌نشده‌اند. موشک تیتان دو* که دارای پیکان جنگی بزرگی است، فاقد دقت کافی می‌باشد موشک مینوت‌من** دارای دقت بهتری است اما قدرت انهدام آن نسبتاً کم است. هیچ‌یک از موشکهای پولاریس پوزیدون قادر به واردساختن ضربه کافی و قدرتمندی نیستند. موشک پوزیدون، مانند موشکهای مینوت‌من ۳ چندپیکانه، به‌منظور افزایش پوشش هدفها و قابلیت نفوذ احتمالی بهتر علیه دفاع موشکی مدرن، به‌وجود آمده‌است.[۵]

بررسی چگونگی رفع نقاط ضعف ذکرشده از زمانی که پرزیدنت نیکسون در سال ۱۹۶۹ مصدر کار شد، شروع شده‌است. وزارت دفاع به‌منظور انجام پژوهش و تولید برای افزایش قدرت انهدامی و دقت موشکها، تقاضای ۲۰ میلیون دلار اعتبار را نمود که

* Titan II
** Minut Man

این پژوهشها موجب می‌گردید که موشکهای مینوت‌من و پوزیدون بتوانند علیه هدفهای مستحکم به کار روند.[۶] لایحه مورد بحث تصویب نشد. لیکن موضوع کماکان جلب نظر می‌کند.[۷]

تعجب‌آور است که، تلاش رسمی برای افزایش توانایی ضد نیرو، علیه زیردریایی‌های حامل موشکهای بالستیکی که زیر دریاها شناورند، هرگز مورد مخالفت انتقادکنندگان داخلی قرار نگرفته‌است. وزارت دفاع آمریکا مشتاقانه برنامه‌های جنگ ضد زیردریایی را که کنگره آمریکا، از سال ۱۹۶۹ تاکنون حدود ۱/۹ بیلیون دلار برای آن اختصاص داده‌است، پی‌گیری می‌کند.[۸]

افزایش توانایی‌های ضد نیرو انعطاف‌پذیری ایالات متحده را حداقل در سه زمینه زیر افزایش می‌دهد، هرچند بازتاب آن در زمینه ثبات، نامشخص می‌باشد.

محدود کردن صدمات

در حالی‌که رفع کامل صدمات با وضع جاری پیشرفتهای تکنولوژیکی امکان‌پذیر نیست، عملیات ضد نیرو در شرایط ویژه با فرسایش قدرت آتش موجود دشمن، از طریق پیش‌دستی در حمله و یا اجرای حمله دوم، می‌تواند موجب تقلیل آن گردد. هرمن‌کان ملاحظات را در این زمینه به‌نحوی موجز و مختصر بیان می‌دارد:

> وقتی تأثیرات احتمالی یک جنگ گرما هسته‌ای را **شخص** دقیقاً مورد بررسی قرار می‌دهد، متوجه می‌شود که حقیقتاً در پایان جنگ هسته‌ای حالات متعددی وجود دارند که بایستی از هم‌اکنون شناخته‌شوند... اشخاصِ بی‌نهایت حساس یا بسیار سنگ‌دل باید قادر به تشخیص باشند و شاید بتوانند بین کشوری که از جنگ نجات یافته و دارای یک جمعیت ۱۵۰ میلیونی و تولید ناخالص ملی سالیانه ۳۰۰ بلیون دلاری می‌باشد، با یک ملت شکست خورده که ۵۰ میلیون نفر جمعیت و ۱۰ بلیون دلار تولید ناخالص ملی دارد، یکی را انتخاب نمایند. ملت نجات یافته از جنگ هنوز ثروتمند و قدرتمند است و می‌تواند تا حدود زیادی مجدداً به وضعیتی مشابه با وضع قبل از جنگ دست یابد ؛ در حالی‌که کشور شکست خورده به‌صورت باقیمانده‌ای رقت‌انگیز از ملتی است که فقط آثار کمی از نوع زندگی قبل از جنگ در آن باقی مانده‌است.[۹]

محدود کردن تصاعدات

حملات تمثیلی و نمادی*، که به‌عنوان پیش درآمد، به‌جای حمله به خاک

*Symbolic

اصلی دشمن، علیه متحدان وی به مرحله اجرا درمی‌آیند، و مبادلات قصاص گونه (تلافی مشابه و مساوی برای هر عمل) نشانگر بعضی از موارد استعمال سلاحهای هسته‌ای استراتژیکی در اوقاتی است که منظور جنگ عمومی تمام عیار نیست. در هر یک از حالات مزبور، عملیات علیه هدفهای نظامی به‌جای حمله به شهرها، عداوت کمتری را به‌وجود می‌آورد و بدین‌ترتیب به‌نظر می‌رسد که امکانات بیشتری را برای مخاصمات کنترل‌شده در اختیار می‌گذارد.

کنترل کشورهای جدیدی که به قدرت هسته‌ای دست می‌یابند

گسترش سلاحهای هسته‌ای در بین کشورهایی به‌غیر از آمریکا و شوروی هم‌اکنون آغاز شده‌است. اینکه این افزایش ادامه خواهد یافت یا خیر نامعلوم است. مسائلی که در روابط چند ملیتی در این‌گونه زمینه‌ها ظاهر می‌شوند، با مسائل دو طرفه بین آمریکا و شوروی فرق بسیار دارند. به‌عنوان مثال استراتژی انهدام قطعی، برای بازدارندگی و یا سرکوب متجاوز بالقوه‌ای مانند چین کمونیست، که جمعیت اصلی آن روستایی است و به‌طور وسیعی پراکنده می‌باشند، ممکن است مؤثرترین راه‌کار نباشد. توانایی در خلع سلاح این‌گونه کشورها با سلاحهای ضد نیرو ممکن است روزی تنها وسیله تأمین خودی علیه باج‌خواهی هسته‌ای آنها باشد.

اندازه نیرو

انتخاب استراتژی «حمله دوم» انتخاب گران قیمتی است. فراهم ساختن وسائل انتقامی کافی برای ادامه بقاء پس از یک حمله غافلگیرانه و در عین‌حال وارد ساختن زخمهای حزن‌انگیز به دشمن، بیلیونها دلار هزینه دربرخواهد داشت. سئوال کلیدی این است: **چه مقدار کافی است؟**

ملاحظات اساسی

بحث و مجادله برله و علیه برتری کمّی، برابری، و کفایت فقط در صورتی صحیح است که با روشن‌بینی مورد بررسی قرار گیرد. این حقیقت که طرف «الف» نسبت به‌طرف مقابلش دو برابر سکوی پرتاب دارد و تعداد کلاهکهای جنگی او سه‌برابر است، یا قدرت تخریبی او برحسب مگاتن چهار برابر است، ممکن است در یکی از زمینه‌های استراتژیکی با معنی و در زمینه‌های دیگر فاقد معنی و مفهوم باشد.

در نتیجه تصمیمات اتخاذ شده در دهه ۱۹۶۰، وقتی آمریکا خود را با بازدارندگی محدود همراه با مختصر تغییراتی پیوند داد، تعداد موشکهای بالستیکی

قاره‌پیما و پرتابی از زیردریایی‌های اتمی این کشور برای چندین سال ثابت باقی ماند. از تعداد هواپیماهای بمب‌افکن استراتژیکی آمریکا نیز کاسته شد.[۱۰]

نیل به این تصمیمات را چهار عامل دیکته کردند: استراتژی ضد ارزش؛ سیاستهای انهدام قطعی؛ تهدیدات؛ و مشخصات سیستمهای پرتابی موجود.

استراتژی ضد ارزش. تدابیر تلافی‌جویانه آمریکا پس از گذر از چندین مرحله در دوره تصدی مک‌نامارا در پست وزارت دفاع، به‌طوری که در بخش قبلی ملاحظه شد، مراحل تکاملی را پیمود. در فوریه ۱۹۶۵، وقتی او گزارش وضعیت دفاعی را به استماع اعضاء کمیته نیروهای مسلح مجلس سنا می‌رسانید، اساس استراتژی جنگ عمومی آمریکا عبارت بود از بازدارندگی دشمن از یک حمله هسته‌ای‌عمـدی علیه ایالات متحده و یا هم‌پیمانان او. رهبران آمریکا معتقد بودند که آمریکا و شوروی دارای ظرفیت لازم برای نابودی یکدیگر هستند و درصورت وقوع جنگ، فاجعه هولناکِ نابودی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. نتیجه این شد که هدف‌گیری ضد ارزش مجدداً غلبه یابد و حکمفرما شود و بنوبه خود آمریکا را در زمینه ساختار نیروها دچار محدودیت نماید.

سیاست انهدام قطعی. نیازمندی‌های انهدام قطعی، به‌نحوی که جوابگوی مقاصد بازدارندگی اعلام شده‌باشد، سالهــا دستخوش بی‌ثباتی بود. در تحلیل نهایی مک‌نامارا چنین قضاوت کرد که انهدام ۲۰ الی ۲۵ درصد از جمعیت شوروی و نیمی از ظرفیت صنعتی او کفایت خواهد کرد.[۱۱]

اندازه نیروی مورد نیاز برای اجرای این کار سخت، قبل از هرچیز به آگاهی از تعداد، نوع و موقعیت جغرافیایی هدفها در خاک شوروی، همراه با چگونگی دفاع دشمن از این‌گونه هدفها بستگی داشت. تعداد وسائل پرتاب‌کننده آمریکا، از تعداد کلاهکهای جنگی دقیق، عملیاتی، مطمئن و در عین‌حال قادر به هدف‌یابی مستقل به مراتب کم‌اهمیت‌تر بود. این برآورد موجب شد که آمریکا در مقابل رشد و گسترش توانایی‌های تعرضی شوروی، به‌جای افزون‌بر تعداد هواپیماهای استراتژیکی و موشکهای بالستیکی، موشکهای موجود خود را تبدیل به موشکهای چندپیکانه نماید. علاوه‌براین، به قدرت مستقل به‌جای قدرت نسبی طرفین متخاصم اهمیت بسزایی داده‌شد، در حالی‌که داشتن قدرت اضافیِ (توانایی انهدام بیش‌از حد) لازم و مطلوب برآورد نگردید.

تهدید. اندازه نیرو ضمناً با تهدید برآورد شده نیز ارتباط نزدیک داشت که این برآورد، وسعت، وزن، و تأثیر احتمالی یک حمله غافلگیرانهٔ نخستین علیه نیروهای تلافی‌گر

آمریکا را مدنظر قرار می‌داد. چنین برآوردهایی هرگز نمی‌توانند دقیق باشند، اما مک‌نامارا آنها را قابل کنترل توصیف کرد:

با قیاس منطقی بین فرضیات مختلفی که مابین خوش‌بینی و بدبینی واقع شده‌اند (و اغلب بسیار بحث انگیز هستند)، می‌توانیم معیارهای اصلاحی مدللی را در محاسبات خود مورد بهره‌برداری قرار دهیم. به‌طور مثال، ما در تجزیه‌وتحلیل خود می‌توانیم بالاترین و پایین‌ترین حدود برآورد شده از تعداد موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و هواپیماهای بمباران بردبلند دشمن را به کار بریم. ما به این نیروها می‌توانیم حدودی از توانایی‌ها، از قبیل قدرت تخریبی کلاهکهای جنگی، دقت، و قابلیت اطمینان و غیره را نیز **تخصیص دهیم.**[۱۲]

سیستمهای پرتاب. آسیب‌پذیری‌های هر یک از سیستمهای پرتاب در رابطه با تهدید دشمن، نیازمندی‌های نیروهای مسلح را شدیداً تغییر می‌دهد. برای مثال، بین تعداد موشکهای طرف مدافع که روی زمین استقرار یافته‌اند و تعداد سلاحهای لازم برای انهدام این‌گونه موشکها رابطه بسیار نزدیکی وجود دارد. چنانچه تمام عوامل دیگر را مساوی فرض کنیم، که این تساوی درست نیست، به نسبت هر سکوی پرتاب دشمن، به یک موشک بالستیکی قاره‌پیما نیاز خواهیم داشت. اگر بخواهیم از درصد انهدام موردنظر و از میزان موفقیت مطلوب اطمینان یابیم، در عمل برای هر هدف **داشتن چندین سلاح الزامی است. عکس این موضوع نیز بدین شکل محتمل است که امواج الکترو** مغناطیس ساطع شده از یک سلاح به‌طور همزمان چندین هدف رادرگیر نماید. یک سکوی پرتاب مجهز به موشکهای چندپیکانه می‌تواند همین کار را انجام دهد، یعنی چندین هدف را نابود کند. با این همه در حالی که، هنوز رابطه مستقیمی بین قدرت موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای زمینی طرفین مخاصمه وجود دارد، این رابطه در مورد زیردریایی‌های مجهز به موشکهای بالستیکی که در زیر دریاها شناور هستند صادق نیست. بقاء و دوام این زیردریایی‌ها رابطه‌ای با اندازه نیروهای ضربتی هسته‌ای طرف مقابل ندارد.

بحث و تحلیل

ظرفیت نیروهای تلافی‌گر استراتژیک آمریکا به دلائل مختلف، توسط معماران آن و همچنین مخالفان آن مورد بحث و منازعه قرار گرفته‌است.

مک‌نامارا در ۱۹۶۸ شخصاً به‌نحوی بی‌تفاوت چنین بیان داشت:

برتری کمّی فعلی، نسبت به شوروی از آنچه ما در ابتدا برنامه‌ریزی کرده‌بودیم و از آنچه موردنیاز ماست، بیشتر است. در معادله جامعتر امنیتی، برتری ما اهمیت محدودی دارد، زیرا در هر صورت شوروی با نیروهای موجود فعلی‌اش، می‌تواند به‌طرز مؤثری، حتی پس از حمله نخستین ما، **آمریکا را منهدم نماید.**[۱۳]

سناتور جورج مک‌گاورن، کاندیدای ریاست‌جمهوری از حزب دموکرات، چهار سال بعد نکات فوق را تأیید می‌کند:

در حالی که میزان کفایت سلاحها برای بازدارندگی را نمی‌توان به آسانی تعیین نمود، اما تقریباً یک حداکثر منطقی در اندازه نیروهای هسته‌ای وجود دارد و آن تعداد هدفهایی است که حمله به آنها با ارزش است.

در شوروی، حدود ۳۴درصد جمعیت و ۶۲درصد ظرفیت صنعتی در ۲۰۰ شهر متمرکز شده‌است، که تقریباً **همه** آنها با تعدادی حدود ۲۰۰ کلاهک جنگی یک مگاتنی قابل انهدام هستند. چنانچه تعداد کلاهکهای جنگی قابل پرتاب را دوبرابر کنیم به تلفات نیروی انسانی ۶درصد و به ویرانی صنعتی ۱۰درصد اضافه می‌شود. (محاسبات مشابهی نیز برای چین کمونیست تهیه گردیده‌بود.)

بنابراین منطقی خواهد بود اگر نتیجه بگیریم که توانایی تضمین‌شده برای پرتاب ۲۰۰ موشک یک مگاتنی به‌سمت هر یک از هدفهای مجزا در هر یک از کشورهای شوروی و چین کمونیست تقریباً حداکثر انتظاری را که آمریکا می‌تواند از استراتژی «بازدارندگی» داشته‌باشد برآورده می‌سازد. این در حالی است که ایالات متحده بسادگی چندین برابر حداکثر سلاح موردنیاز برای بازدارندگی عملی را، حتی پس از کسر سلاحهایی که عمل نکرده و یا در آغاز یک حمله از بین می‌روند، در دسترس دارند.[۱۴]

مخالفان که نیروهای موجود را برای «انهدام قطعی» کافی نمی‌دانند، استراتژی مناسبتری را ترجیح می‌دهند و به‌خاطر روندی که برتری کمّی فاقد صلاحیت آمریکا را در مقایسه با شوروی به سمت برابری و در بعضی حالات به‌سوی ضعیفتر شدن سوق می‌دهد، دلسوزی می‌کنند. یکی از آنها پرزیدنت نیکسون است که مکرراً نگرانی خود را نسبت به تغییر در موازنه استراتژیکی بیان داشته‌است. نگرانی او به تلاشهای جدی در جریان مذاکرات سالت یک سرعت بخشید و موجب شد که در مذاکرات مزبور، یک ممنوعیت ۵ ساله برای جلوگیری از افزایش مستمر موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و پرتابی از زیردریایی برای شوروی به‌وجود آید. در این مذاکرات نمایندگان آمریکا، جدی بودن موضوع برای آمریکا را صریحاً چنین اعلام داشتند: چنانچه ظرف پنج سال (یعنی تا سال ۱۹۷۷) به توافقی که منجر به محدودیت کاملتر سلاحهای استراتژیکی شود دست نیابیم، علائق عالیه ایالات متحده آمریکا می‌تواند به خطر افتد[۱۵].»

برنامه‌ریزی تمرکزی: طرح عملیاتی منفرد متمرکز

چنانچه بخواهیم نظریه‌ها و تفکرات ذهنی را به‌صورت رضایت‌بخشی، تبدیل به برنامه‌های عینی کنیم و نیروهای موجود را با موفقیت هماهنگ و موزون سازیم، طرح‌ریزی بسیار دقیق الزامی خواهد بود.

قبل از ۱۹۶۰، هر یک از فرماندهی‌های اصلی ایالات متحده که از نوعی توانایی استراتژیکی هسته‌ای برخوردار بودند، راساً طرحهای تلافی‌جویانه خود را، بدون توجه رسمی به هدفهایی که توسط سایر قرارگاههای ستادی انتخاب شده‌بود، تهیه می‌کردند. مسلماً، این نوع طرح‌ریزی اشکالاتی از قبیل اختلاف در زمانبندی‌ها، استفاده غیرمؤثر از سلاحها، دوباره‌کاری در تلاشها، و خطرات غیرلازم برای نیروهای دوست را به‌همراه داشت.

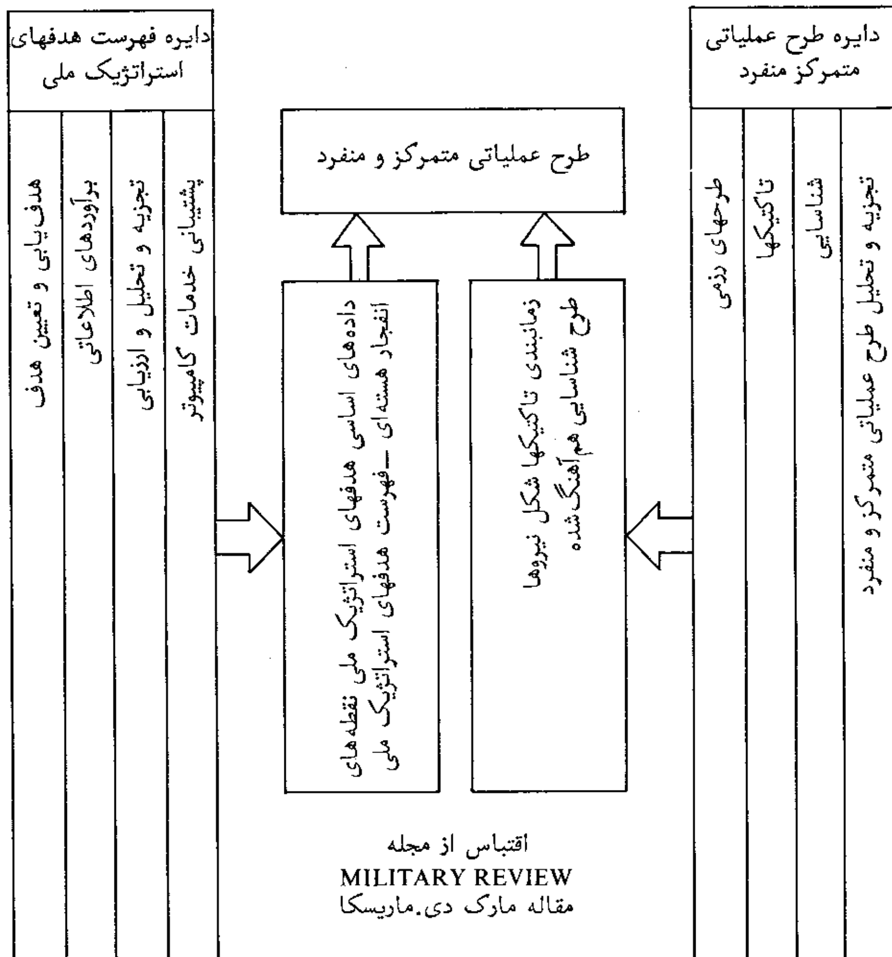
در نتیجه، وزیر دفاع وقت آمریکا توماس اس. گیتس دستور داد که انجام کلیه طرح‌ریزی‌های مربوط به حملات جنگ عمومی به‌صورت متمرکز باشد. برای اجرای این مأموریت، روسای ستاد مشترک سازمانی را به‌نام «ستاد مشترک طرح‌ریزی هدفهای استراتژیکی» تشکیل دادند. از آنجا که فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی در آن زمان، در سازمان خود از بیشترین متخصصان هدفهای هسته‌ای و ابزار و ماشینهای لازم برای طراحی عملیات تلافی‌جویانه استراتژیکی برخوردار بود، «ستاد مشترک طرح‌ریزی هدفهای ا ستراتژیکی» نیز در مقر فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی واقع در شهر اوماها در ایالت نبراسکا مستقر گردید، و فرمانده فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی نیز شخصاً به‌سمت مدیر طرح‌ریزی هدفهای استراتژیکی به‌صورت وظیفهٔ فرعی، منصوب شد. بنابراین روسای ستاد مشترک اینک مستقیماً در کلیه موارد مربوط به طرح‌ریزی جنگ عمومی هسته‌ای تنها با یک فرماندهی منفرد در تماس هستند.

ستاد مشترک طرح‌ریزی هدفهای استراتژیکی، پایگاه تخصصی اطلاعاتی خود را راساً در اختیار دارد و جریان جمع‌آوری اطلاعات را نیز مستقیماً هدایت می‌کند و به آن استمـــرار می‌بخشد. این ستاد کلیه تجزیه‌وتحلیلهای فنی مربوط به هدفها را شامل شناسایی هدفها و نقطه دقیق محل انفجارات هسته‌ای برای هر یک از هدفها را نیز خود تهیه می‌کند (نمودار ۳). در نتیجه فعالیتهای فوق‌الذکر تمام تلاشها در حد اعلا به «طرح عملیاتی متمرکز و منفرد» منتهی می‌شود که همان طرح حمله آمریکا در یک جنگ عمومی هسته‌ای است و تنها در صورتی‌که حالت «بازدارندگی» دچار شکست شود، به‌کار گرفته خواهد شد.

نمایندگانی از تمام فرماندهی‌هایی که در عملیات هسته‌ای به‌نحوی سهیم هستند، به‌طور تمام وقت در تهیه «طرح عملیاتی متمرکز و منفرد» شرکت می‌کنند. علاوه‌بر آن دو گروه بررسی مجزا نیز به طرح‌ریزی کمک می‌کنند. گروه بررسی استراتژیکی که به‌طور سازمانی وابسته به همین ستاد می‌باشد به تاکتیکها و استراتژی‌های طرح عملیاتی مزبور تخصیص داده‌شده‌است. این گروه در مورد هدفهای احتمالی آینده، اثرات اصابت سلاحهای جدید، و چگونگی استفاده مطلوب از آنها دست به تحقیق و بررسی می‌زند. گروه مشاورین ومستشاران علمی، که از دانشمندان نظامی و غیرنظامی تشکیل شده‌اند به موضوعات تخصصی، مانند پدیده انفجارات هسته‌ای، تأثیر سلاحها، و پاره‌ای از موضوعات غیرمتعارف مربوط به سلاحهای هسته‌ای خارجیان می‌پردازند.

نمودار ۳

ستاد مشترک طرحریزی هدفهای استراتژیکی



اقتباس از مجله
MILITARY REVIEW
مقاله مارک دی.ماریسکا

ارتباط مستقیم بین «ستاد مشترک طرح‌ریزی هدفهای استراتژیکی» با وزارت امور خارجه و وزارت دفاع و جامعه اطلاعاتی آمریکا، تسهیلات بیشتری برای جمع‌آوری اطلاعات و دست یافتن به محصول نهایی هماهنگ شده را فراهم می‌نماید.

مارک دی. ماریسکا، که یکی از درخشانترین مقالات را تحت‌عنوان «ستاد مشترک طرح‌ریزی‌های هدفهای استراتژیکی» تهیه کرده و پس از تنزل طبقه‌بندی حفاظتی به‌چاپ رسیده‌است، می‌نویسد که «طرح عملیاتی متمرکز منفرد» به‌طور مستمر تحت بررسی است، و تحت شرایط متعددی، با انجام بازی جنگ و تجزیه‌وتحلیل، ارزیابی می‌گردد. طرح محتمل‌الوقوع حاصله، توسط روسای ستاد مشترک مورد بررسی قرار گرفته و تصویب شده و توانایی واکنشی سریع و در عین‌حال انعطاف‌پذیر را در اختیار آمریکا می‌گذارد:

در برخی از کارها، طرح مورد بحث مانند یک عمل جراحی دقیق است. تهیه این طرح لزوماً پیچیده، مشکل، و کسل‌کننده‌است. اما نتیجه کار طرحی است صریح که اجزای آن ساده است و بدون توجه به شرایطی که نحوه آغاز آن را در برمی‌گیرد، راه‌کارهای متعددی را برای رئیس‌جمهور تهیه می‌بیند.

البته «طرح عملیاتی متمرکز منفرد» تنها کارهایی را که از قبل برای وضعیت جنگ عمومی هسته‌ای طرح‌ریزی شده‌است دربرمی‌گیرد. عملاً غیرممکن است که بتوان برای عملیات بعد از اجرای «طرح عملیاتی متمرکز منفرد» نیز طرح‌ریزی نمود[۱۶].»

کنترل مثبت

اعمال کنترل مثبت بر نیروهای استراتژیکی تلافی‌گر آمریکا همواره شیوه رسمی کار دولت آمریکا بوده‌است.

کنترل استراتژیکی

مسائل مربوط به کنترل، در هنگام وضعیتهای بحرانی قبل از آغاز جنگ، می‌تواند به‌نحوی باورنکردنی پیچیده باشد. در حین و بعد از یک حمله هسته‌ای، در زمانی که رئیس‌جمهور (و یا کسی که بر حسب وظیفه جانشین اوست) مایل است از هر عملی که انجام می‌شود و شرایط انجام آن و مقامی که آن را انجام می‌دهد، آگاه باشد و در عین‌حال باید صدمات را ارزیابی نموده و مناسبتری عکس‌العمل را انتخاب کند و تصمیمات را به سازمانهای مربوطه مخابره نماید و عملیات نظامی بعدی را آغاز کند، و تمام این اعمال تحت‌فشار روانی شدید باید ظرف چند دقیقه انجام گیرد. مسئله کنترل در چنین شرایطی بسیار حساس خواهد بود.

برای انجام این وظایف خطیر، یک سیستم فرماندهی نظامی ملی به مقامات فرماندهی ملی* کمک می‌کند. سیستم فرماندهی نظامی ملی نهایتاً با یک سیستم فرماندهی و کنترل نظامی جهانی بسیار پیچیده که به مشتریان بیشتری خدمات ارزنده‌تری خواهد داد، ترکیب می‌شود.

مرکز فرماندهی نظامی ملی، که در پنتاگون به‌طور ۲۴ ساعته فعال می‌باشد، نقطه کانونی سیستم فرماندهی نظامی ملی است. مرکز فرماندهی نظامی ملی مستقیماً به اطاق نقشه وضعیت کاخ سفید، مرکز عملیاتی وزارت امور خارجه، دفتر نشان‌دهنده سیا (CIA)، مرکز نشان‌دهنده هیئت ملی اطلاعاتی ایالات متحده، دایره مستشاران نظامی سازمان ملل متحد، مرکز ملی هشدار برای آماده‌سازی اضطراری، و سایر سازمانهای کلیدی مرتبط است. بنابراین مرکز فرماندهی نظامی ملی در موقعیت ممتازی برای جمع‌آوری، ارزیابی، و انتشار اطلاعات موردنیاز برای برخورد با بحران یا یک جنگ هسته‌ای قرار گرفته‌است. از آنجا که مرکز فرماندهی مزبور یک هدف غیرمستحکم محسوب می‌شود، پست‌های فرماندهی یدکی ثابت و متحرک دیگری نیز به مقامات فرماندهی ملی خدمت می‌کنند. این‌گونه پستهای فرماندهی نقش مکمل را دارند، اما از تسهیلات کمتری برخوردار هستند.

سلسله مراتب عادی فرماندهی به‌ترتیب از رئیس‌جمهور به وزیر دفاع و به روسای ستاد مشترک و از روسای مزبور به فرماندهی‌های مشترک و فرماندهی‌های ویژه در خاک اصلی آمریکا و ماوراءبحار منتهی می‌شود. با این‌همه، کانال ارتباطی برای عملیاتی که از نظر فوریت زمانی مثل «طرح عملیاتی متمرکز و منفرد» حساس می‌باشند از سوی مقامات فرماندهی ملی به رئیس ستاد مشترک که در مرکز فرماندهی نظامی ملی مستقر می‌باشد ابلاغ شده و از طرف وی مستقیماً به فرماندهان اجراکننده ابلاغ می‌گردد.[17] فرمانده اجراکننده مزبور، لزوماً نباید ازقبل تعیین شده‌باشد. چنانچه شرایط اجازه دهد، دستورات محتملاً به‌فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی که

* نشریه شماره یک ستاد مشترک آمریکا، مقامات فرماندهی ملی را به‌ترتیب رئیس‌جمهور، وزیر دفاع، و روسای ستاد مشترک و یا جانشینان آنها معرفی می‌کند. نشریه تعلیماتی وزارت دفاع آمریکا به‌شماره ۵۱۰۰/۳۰ که روش جاری را برای «سیستم فرماندهی و کنترل نظامی جهانی» ترسیم می‌کند، مقامات فرماندهی ملی را تنها شامل رئیس‌جمهور و وزیر دفاع و یا اشخاصی که برحسب وظیفه جانشین و یا جایگزین آنها هستند اعلام می‌دارد. بدیهی است نشریه تعلیماتی وزارت دفاع مقدم است. با این‌همه سیستم فرماندهی نظامی ملی، هم به روسای ستاد مشترک کمک می‌کند و هم به مقامات فرماندهی ملی، و سیستم فرماندهی و کنترل نظامی جهانی نیز همین عمل را بعداً انجام خواهد داد.

موشکهای مینوت‌من و هواپیماهای بمب‌افکن دوربرد را کنترل می‌کند و یا به فرماندهان اقیانوس‌کبیر یا اطلس که هریک به‌نوبهٔ خود زیردریایی‌های حامل موشکهای پولاریس و پوزیدون و هواپیماهای تاکتیکی مأمور به جنگ عمومی را تحت‌کنترل دارند، ابلاغ خواهد شد. در یک حالت اضطراری، مقامات فرماندهی ملی قادرند که با هریک از پایگاههای پرتاب موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و زیردریایی‌های حامل موشکهای بالستیکی و پایگاههای هوایی هواپیماهای بمب‌افکن تماس برقرار کنند. شبکه‌های مخابراتی طوری درهم بافته‌شده‌اند، که چنانچه قسمتی از سیستم در اثر حمله اتمی منهدم شود، پیامهای مخابراتی را بتوان از طریق خطوط جایگزین مخابره نمود.

کنترل تاکتیکی

نحوه نظارت تکنولوژیکی و نظارت روشهای جاری، مستمراً در حال بهبود هستند تا از احتمال صدور دستورات ناشی از سوء تفاهم و یا دستوراتی که از روی سوء نیت ممکن است دست‌کاری شوند، جلوگیری کنند و بدین‌وسیله از یک جنگ ناخواسته ممانعت به‌عمل آورند.

ژنرال توماس اس. پاور یکی از فرماندهان اسبق فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی، شمه‌ای از محدودیت‌های اعمال‌شده بر هواپیماهای استراتژیکی را به‌شرح زیر تشریح کرده‌است. هواپیماها پس از رسیدن به «نقطه آغاز کنترل مثبت» که در خارج از خاک دشمن واقع شده‌است باید:

> مراجعت به پایگاههای خود را آغاز نمایند، مگر اینکه دستورات رمزی تلفنی به آنها ابلاغ نماید که حرکتشان را به‌سمت هدفها ادامه دهند. رمز مربوط به ادامه مسیر تنها پس از صدور دستور مستقیم رئیس‌جمهور به آنها ابلاغ می‌شود و صحت این رمز را باید چند افسر رده فرماندهی و حداقل ۲ نفر از خدمه بمب‌افکن‌ها تصدیق کنند. مسلح کردن سلاحهای هسته‌ای هواپیما نیز به همکاری همزمان چندین‌نفر از خدمه هواپیما نیاز دارد که این عمل پس از دریافت رمز ادامه مسیر به سمت هدفها، و تصدیق آن، صورت می‌گیرد.[۱۸]

تدابیر ایمنی برای سیستمهای موشکی در اوایل کار که موتورهای تقویتی و مواد سوختی مجزا از یکدیگر انبار می‌شدند، ساده‌بود. زمان لازم برای آماده‌سازی آنقدر طولانی بود که احتمال پرتاب اتفاقی و یا بی‌مجوز تقریباً نزدیک به صفر بود. با این‌همه موشک تیتان دو و مینوت‌من ظرف چند لحظه قابل پرتاب‌اند و پس از پرتاب

امکان انهدام آنها در هوا وجود دارد، لیکن طبیعتاً قابل برگشت دادن نیستند. جول لاروس اقدامات احتیاطی مربوط به موشک مینوت‌من را در نوشته خود تحت‌عنوان «سلاحهای هسته‌ای و دفاع عمومی» تشریح کرده است. فرمانده کنترل پرتاب و معاون او، در یک مرکز کنترل که از نظر فیزیکی از سکوهای پرتاب جدا می‌باشد به پرواز در آوردن هر یک از ده موشکی را که تحت کنترل این مرکز است، زیرنظر دارند. برای تکمیل شمارش معکوس پرتاب، آنها باید کلیدهای قفل داری را که حداقل از یکدیگر حدود ۱۰ فوت فاصله دارند فعال نمایند. یک نفر قادر به گرداندن همزمان هر دو کلیه نمی‌باشد. شاید از همه مهمتر این است که شیوه بررسی و گزینش و ارزیابی نیروی هوایی برای پرسنلی که در مشاغل کنتـــرل و کاربری و یا دستیابی به سلاحهای هسته‌ای هستند تا حد ممکن اشخاص مبتلا به جنون و کسانی را که از روی انگیزه‌های آنی و بدون فکر قبلی عمل می‌کنند و سایر اشخاص که مستعد به غیرقابل اطمینان بودن هستند را مردود وحذف می‌کند.[۱۹] همین‌گونه مقررات ایمنی در مورد موشکهای تیتان و پولاریس و پوزیدون نیز اعمال می‌شود.

تکامل مداوم تدابیـــر تلافی‌جویانه ایالات متحده

پرزیدنت نیکسون در گزارش ۱۹۷۲ خود به کنگره، سازگاری استراتژیکی نیروهای هسته‌ای را با مأموریتشان در الویت یکم طرح دفاع ملی ایالات متحده قرار داد. این نیروها باید بازدارندگی اصلی را علیه حمله اتمی به ایالات متحده و هم‌پیمانانش فراهم کنند و متجاوز را متقاعد سازند که تحریکات عمده موجب تصاعد غیرقابل قبول و افزایش مخاطرات می‌شود و بالاخره فرصتهای دشمن را برای ارعاب و تهدید به حداقل برسانند.[۲۰]

اینکه چهارچوب تدابیر دفاعی معاصر آمریکا دارای اساس محکمی برای دستیابی به مقاصد فوق است یا خیر موضوعی است که در داخل حکومت و بیرون از آن مورد بحث است. استراتژی حمله دوم، تأکید بر انهدام قطعی دشمن و سلاحهای مربوط به آن، مثلث سلاحهای استراتژیکی، نیازمندی‌های نیروها، طرح‌ریزی، و روشهای جاری کنترل همگـــی در معرض انتقادات تند هستند. تنها موضوعی که به توافقی مناسب نزدیک می‌شود صرف‌نظر کردن از سیاست پرتاب سلاحهای هسته‌ای به‌مجرد دریافت هشدار است.

۱۳. تدابیر دفاع استراتژیکی

حالت دفاعی درجنـــگ، عمدتاً بدین‌سبب وجود دارد که عملیات تعرضی آزادانه‌تر انجام شود.

آلفرد تیر ماهان

تأکید محکم ماهان در عصر اتم که رابطه کلاسیک بین تعرض و دفاع تغییر کرده‌است تا حدودی بی‌مورد به‌نظر می‌رسد. برای مثال، دفاع به‌طور سنتی به کلیه اعمالی که تحریک‌آمیـــز نیستند اطلاق می‌گردید، لیکن در وضعیتهای مربوط به جنگ عمومی هسته‌ای اتخاذ وضعیت دفاعی می‌تواند به‌طرز خطرناکی موجب بی‌ثباتی گردد، زیرا دفاعی مستحکم، حتی اگر با وسائل تعرضی مختصری همراه باشد، می‌تواند توانایی حمله نخستین معتبری را به‌وجود آورد. مضافاً، تأثیر دفاع بر بازدارندگی با تأثیر آن بر جنگیدن تفاوت دارد.

نظرات متضاد در مورد دفاع هسته‌ای

بیش از یک دهه است که جذابیت دفاع استراتژیکی مورد بحث بوده‌است. به‌طوری که شکل چهار پیشنهاد می‌کند، پیچیدگی‌های حاصله گیج کننده می‌باشد. آنان که دفاع را به‌عنوان جنبه‌ای ضروری از دفاع ملی می‌پذیرند، به‌هر کجا که می‌نگرند پی‌آمدهای مطلوبی را می‌یابند. آنان که آن را رد می‌کنند پی‌آمدهای مصیبت‌باری در آن می‌بینند.

پوزونی و پورنل ، در رسالهٔ خود به نام «استراتژی تکنولوژی»، دو استدلال اساسی علیه دفاع استراتژیکی را که هر یک دارای پی‌آمدهای نظری و اقتصادی هستند، شناسایی کرده‌اند:

بحث نظری بنیانی علیه دفاع این است که دفاع ممکن است کارآمد باشد. این کارآمد بودن، از تلفاتی که در یک جنگ هسته‌ای مورد انتظار است، خواهد کاست و بدین‌ترتیب جنگ مزبور را به‌حالتی منطقی و عملی تبدیل خواهد کرد. بنابه این نظریه مردم آمریکا و شوروی گروگانهای یکدیگر هستند و باید نیز همین‌طور باشد.

دومین استدلال نظری علیه دفاع که غالباً همان کسانی که بحث مخالف اولی را به‌میان کشیده‌اند مطرح می‌کنند، این است که سیستم دفاعی راه‌حلی اساسی نخواهد بود. زیرا تنها کاری را که سیستمهای دفاعی می‌کنند این است که طرف مقابل را به ساختن نیروهای استراتژیکی تعرضی تواناتری که قادر به نفوذ در دفاع دشمن شود وادار می‌کنند.

استدلال اساسی درزمینه‌های فنی و اقتصادی اولاً این‌است که یک سیستم دفاعی فنی مناسب قابل‌تصور نیست و امکان‌پذیر نخواهد بود* و یا ما بسادگی نمی‌توانیم مخارج یک سیستم کارآمد را تحمل کنیم. مکتب دوم این استدلال را محتملاً با واقعیت منطبق می‌داند. با این‌همه معتقد است که حتی اگر بحث مزبور درست هم نباشد، بهتر است هزینهٔ ساختن یک سیستم دفاعی را به مصرف ایجاد نیروهای تعرضی استراتژیکی برسانیم. براین مبنا که متجاوز با مشاهده دورنمای نابودی‌آسانتر «بازدارنده» خواهد شد تا مشاهده اینکه حمله او موفق نخواهد بود.[1]

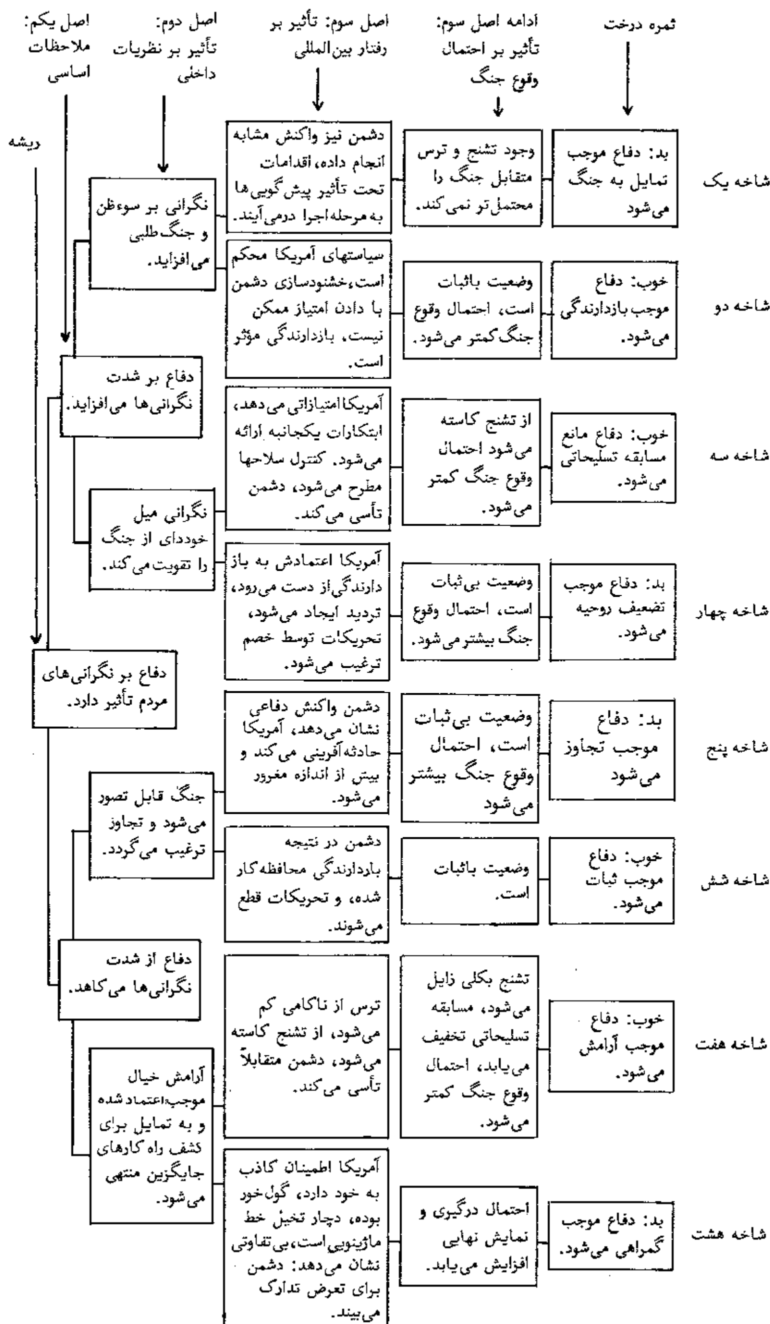
مخالفان دفاع استراتژیکی تمام امید خود را به بازدارندگی معطوف می‌کنند. آنها به تهدید ناشی از انهدام مشترک قطعی متکی هستند. تعدادی نیز عقاید متفاوتی دارند. دکتر دونالدجی. برننان وابسته به موسسه **هودسن**، با استفاده از حروف اول «انهدام مشترک قطعی» کلمه دیوانه راابداع کرده‌است**، زیرا او معتقد است که این استراتژی «تقریباً بی‌اغراق دیوانگی است.» این دیوانگی است که عملاً نوعی استراتژی را تدوین کنیم که طی آن در صورت شکست بازدارندگی، میلیونها مردم بی‌گناه غیرنظامی نابود شوند.[2]

پوزونی و پورنل «فقـــدان دفاع» را در زمینـــه‌های ادراکی، فنی، بودجه‌ای و اخلاقی تقبیح می‌کنند. از نظر آنها، که عده‌زیادی نیز آن را تأیید می‌کنند طولانی کردن

* استراتژی اخیر ریگان که به جنگ ستارگان موسوم گردیده‌است یک استراتژی دفاعی است و چنین برآورد می‌شود که بر خلاف نظر فوق، اخیراً آمریکاییان به عملی بودن آن از لحاظ تکنولوژیکی امیدوار شده‌اند. به‌پیوست هفتم کتاب مراجعه کنیدـــم.

** باتوجه‌به‌اینکه‌عبارت «انهدام مشترک قطعی» در زبان انگلیسی «Mutunl Assured Destruction» است، با استفاده از حروف اول این عبارت کلمه Mad به‌دست می‌آید که در زبان انگلیسی به معنی دیوانه استـــم.

نمودار ۴. درخت بحث و مجادله در زمینهٔ دفاع استراتژیکی



عمدی «تعادل وحشت» با اخلاق مسیحیت منافات دارد. آنها تأیید می کنند که ایجاد دفاع غیرقابل نفوذ احتمالاً در عمل غیرممکن است، لیکن با این همه معتقدند که وجود سیستمهای دفاعی گذشته که برای ملت ایمنی مختصری فراهم می کردند به مراتب بهتر از نبودن هیچ نوع وسیله دفاعی است. حداقل این سیستمها موجب مشکلتر کردن تاکتیک و استراتژی دشمن می‌شوند و از آن بهتر اینکه، وحشت ناشی از حملات کم‌حجم، اتفاقی، غیرمجاز، تمثیلی، و ایذایی کم و یا زائل می‌شود. ادامه برنامه‌های پژوهش و تولید، در زمینه دفاع استراتژیکی خود به رشد تکنولوژیکی کشور می‌افزاید و ضرورتی واقعی در مبارزه درازمدت برای ادامه بقاء است. حتی شتاب‌یافتن مسابقه تسلیحاتی، که بدبینها پیش‌بینی می کنند، احتمالاً وعده‌های مثبتی دارد، زیرا با افزایش تسلیحات تعرضی دو طرف، احتمال نابودی نیز افزایش می‌یابد و به‌نقطه‌ای می‌رسد که انجام یک جنگ عمومی هسته‌ای را از نظر عقلی غیرمحتمل می‌نماید. در حقیقت، تصاعد جدی در هزینه‌ها برای تهیه تسلیحات تعرضی استراتژیکی خود موجب کندی مسابقه تسلیحاتی در زمینه سلاحهای متعارفی خواهد شد. چنانچه هزینه‌ها «آنقدر زیاد نباشد که موجب نتیجه ذکرشده، گردد، می‌توان نتیجه گرفت که مسابقه تسلیحاتی استراتژیکی موردبحث بزرگ جلوه داده‌شده‌است» ولی اگر هزینه‌ها واقعاً بالا باشند، در آن صورت آمریکا در وضع اقتصادی بهتری برای رقابت است تا شوروی.[۳]

در مجادله بر سر اینکه اصولاً باید دفاع کرد یا خیر، بحث جدیدی مطرح است. اصولاً از چه‌چیزی باید دفاع کرد؟ باید از هدفهای ضد نیرو یا از هدفهای ضد ارزش دفاع کرد یا از هردوی آنها؟ حفاظت کردن از موشکهای استراتژیکی مستقر در روی زمین و هواپیماهای بمب‌افکن در حالی که مردم بدون دفاع هستند، به معنی پذیرش استراتژی بازدارنده حمله دوم است، و بنابراین ممکن است ثبات‌بخش باشد. در چنین حالتی توانایی‌های تلافی‌گرانه افزایش می‌یابند، لیکن متعلقات حیاتی ملت، هنوز آسیب‌پذیر خواهند بود. برعکس، حفاظت کردن از شهرها و رها ساختن نیروهای تلافی‌گر، تحریک‌کننده تعبیر خواهد شد. زیرا برای سلاحهایی که برای مقاصد تعرضی (حمله نخستین) به‌کار خواهند رفت نیازی به دفاع نیست. دفاع از هردوی آنها یعنی سلاحهای تعرضی استراتژیکی و جمعیت نیز به وضوح چنین تعبیر خواهد شد که قصد، افزایش توانایی اجرای حمله معتبر نخستین است.

فلسفه دفاع استراتژیک ایالات متحده

تدابیر دفاع استراتژیکی ایالات متحده، عامل یا غیرعامل، گاهی جداگانه و گاهی به‌صورت مشترک دو هدف را دنبال کرده‌اند: حفظ توانایی حمله دوم سخت و بی‌رحمانه و/یا حفاظت از جمعیت، پایگاههای تولیدی و نهادهای ملی.

دفاع استراتژیکی در دهه ۱۹۵۰ که تنها به‌وسیله بمب‌افکنهای با سرنشین، تهدیدات هسته‌ای بین‌قاره‌ای را اعمال می‌نمود، چندین مسئله فلسفی را به‌وجود آورد. هردو کشور آمریکا و شوروی دربرخورد با تهدید مستقیم، از سلاحهای متعارفی و شیوه‌هایی که از مدتها پیش آزمایش شده‌بودند بهره‌برداری کردند. با این‌همه، به‌کار افتادن موشکهای بالستیکی، قبل از اینکه دهه مزبور به اتمام رسد، مشکلات جدیدی را آشکار ساخت. در اواسط دهه ۱۹۶۰، معماران استراتژی بازدارنده آمریکا، که آن را برمنبای انهدام مشترک قطعی پایه‌ریزی کرده‌بودند، اکثراً از استراتژی دفاعی دست کشیده و آن را کنار گذاردند. وزیر دفاع وقت، مک‌نامارا، چنین اعلام داشت که ما نباید در این توهم باشیم که تمهیدات مربوط به محدود کردن صدمات ما هرقدر که عظیم و گسترده باشند، خواهند توانست از قلع‌وقمع آمریکا و شوروی توسط یکدیگر جلوگیری کنند. به‌عقیده او توانایی‌های تعرضی پیشرفته همواره می‌توانستند، با درصد ناچیزی از هزینه استراتژی دفاعی، از این استراتژی پیشی جویند.[۴]

با گذشت زمان، او با تأیید این موضوع که دفاع از جمعیت در مقابل قدرتهای هسته‌ای درجه دوم (مانند چین کمونیست) عملی به‌نظر می‌رسد، موضع قبلی خود را کمی اصلاح نمود. او مضافاً چنین اعلام داشت که دفاع حتی ممکن است، در صورت ظهور تهدید بیش‌از حد انتظار از جانب شوروی، «جایگزین قسمتی از گسترش نیروهای تعرضی ما شود». با این‌همه او در این نظر خود تا به‌آخر تزلزل ناپذیر باقی ماند، که سیستم دفاعی جامع و فراگیرنده برای شهرها در مقابل حمله اتحاد شوروی« اتلاف منابع آمریکاست.[۵]»

پرزیدنت نیکسون پس از بررسی دقیق و موشکافانه، فلسفه‌ها و اقدامات متصدیان سابق، تصمیمات نهایی آنها را مورد تأیید قرار داد. علاوه‌بر آن در جایی که پرزیدنت جانسون تصمیم گرفته‌بود در اطراف شهرهای آمریکا یک پرده نازک پوشش دفاعی، که در صورت لزوم قابل‌تغییر برای دفاع از سکوهای موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای آمریکا نیز باشند، تعبیه کند، نیکسون الویت این اقدام‌رانپذیرفت[۶] وچهار سال بعد، او حتی به برقراری یک پیمان ضد موشک بالستیکی با اتحاد جماهیر شوروی،

که طی آن اکثر حفاظت آینده مراکز شهری به‌طور مؤثری حذف می‌گردیدند، کمک و مساعدت نمود[۷]. به‌طور خلاصه باید گفت که فکر و تدبیرِ «انهدام مشترک قطعی» اینک توسط سه نسل متوالی از حاکمان آمریکا، علی‌رغم بیانات رسمی مخالف اخیر، به‌صورت استراتژی رسمی آمریکا درآمده‌است. وضع دفاع استراتژیکی معاصر آمریکا نیز همین تمایل را نشان می‌دهد.

وضع دفاع استراتژیکی معاصر آمریکا

دفاع عامل

دفاع ضد هوایی.

آمریکا در همکاری نزدیک با همسایه شمالی خود کانادا، تأسیس یک سیستم دفاع هوایی را در دهه ۱۹۵۰ آغاز کرد. این سیستم در گذشته و حال توسط سازمان مشترکی که فرمانده آن آمریکایی و معاون او کانادایی است، به‌طور دقیق برنامه‌ریزی و عمل می‌کرده و می‌کند. این تشکیلات که اینک به‌نام فرماندهی دفاع هوایی آمریکایی شمالی، نوراد (Norad)، مشغول کار است، تمام‌قاره‌آمریکاواقع در شمال ریوگرانده را به‌صورت مناطق دفاعی تقسیم کرده و کلیه نیروهای شرکت‌کننده در این مأموریت را تحت کنترل عملیاتی خود دارد.

ترتیبات ناشی از ایجاد این فرماندهی موجب تشکیل یک شبکه کامل شناسایی، به‌انضمام دفاع ضد هوایی نقطه‌ای و منطقه‌ای گردید. از آنجا که مسیر خطرناک دشمن تنها از سمت شمال بود، ایستگاه رادار آلاسکا و «خط فاصله‌دار هشدار سریع» از آلوتینز به آیسلند به‌عنوان حاشیه خارجی آماده‌باش ترسیم گردید. خط دفاعی کانادای وسطی و پایین‌تری با اضافه‌کردن تعداد زیادی رادارهای خلاءپرکن، ناوهای نیروهای دریایی که در آبهای ساحلی بودند، هواپیماهای هشدار سریع و کنترل‌کننده نیروی هوایی آمریکا، و برجهای تکزاس، کمی داخلتر از «خط فاصله هشدار سریع» به‌وجود آمد. هواپیماهای باسرنشین، مأموریت شناسایی مثبت هواپیماهای غیرخودی را با چشم و با وسائل الکترونیکی اجرا کرده و هواپیماهای شکاری که در مناطق مقدم دفاعی در حال پرواز بودند مأموریت انهدام هواپیماهای تأیید شده دشمن را ایفاء می‌کردند. آنها با موشکهای ضدهوایی بام آرک* که در ایالات شمال شرقی آمریکا و

* موشک زمین‌به هوای بردبلند BomArc دارای بردی معادل ۴۴۰ میل دریایی است و می‌تواند به منظور دفاع هوایی منطقه‌ای به کلاهک اتمی نیز مجهز شود. این موشک توسط کمپانی بوئینگ ساخته‌شده‌است—م.

ایالات جنوب‌شرقی کانادا مستقر شده‌اند، پشتیبانی می‌شدند. دفاع نقطه‌ای برای هدفهای مهم شهری و صنعتی در آغاز کار توسط موشکهای نایک* تأمین گردیده‌بود، درحال‌حاضر موشکهای هاک** که توانایی درگیر کردن هدفهای ارتفاع کم را نیز دارند سیستم مزبور را کامل کرده‌اند.

با گذشت زمان، سیستم دفاع هوایی مورد بحث آمریکا، روبه زوال رفته‌است. از طول «خط فاصله‌دار هشدار سریع» در ده‌سال گذشته به‌نحو شدیدی کاسته‌شده‌است. در همین مدت تعداد رادارهای جستجوگر به نصف تعداد قبلی تقلیل یافته‌اند. رادارهای خلاءپرکن به‌طور کلی برچیده‌شده‌اند. گشت ناوهای رادار‌دار و هواپیماهای شناسایی ملغی و تنها در فاصله بین کوبا و فلوریدا این گشتها وجود دارند. پوشش باقیمانده راداری پرده باریکی را در سواحل شرقی و غربی و در طول مرز مشترک با کانادا به‌وجود می‌آورد، لیکن این پوشش عمق کمی دارد. در منطقه وسیعی فیمابین دهانه‌رود می‌سی‌سی‌پی و رودخانه کلورادو هیــچ گونه‌وسیلهٔ هشدار الکترونیکی وجود ندارد. تعداد هواپیماهای رهگیر در حال آماده‌باش پدافند هوایی کم‌شده و پنج گردان موشک بام‌ارک از رده خارج شده‌اند. تدابیر بهسازی و مدرن کردن، به‌کندی صورت می‌گیرد. به‌طور خلاصه در حالی که تدابیر دفاع هوایی آمریکا به‌نظر مناسب می‌رسند، این تدابیر فاقد وسائل می‌باشند.[۸]***

انگیزه این عدم رسیدگی را می‌توان در نظریاتی که در مورد تهدیدات موردقبول واقع شده‌است، جستجو نمود. برآوردهای رسمی نشان می‌دهد که شوروی فقط دارای ۱۴۰ فروند هواپیماهای بمباران سنگینی می‌باشد که آنها نیز قدیمی بوده و درحال خارج از رده‌شدن هستند. هواپیماهای بمب‌افکن جدید شوروی به‌نام بک‌فایر+ ممکــن‌است در آینده جایگزین آنها گردد. لیکن این موضوع هنــوز قطعی نشده‌است. بسیاری از ناظران متنفذ در حال حاضر مشکوک‌اند که شوروی سعی به جبران مافات کند و ۸۰۰ فروند هواپیمای بمباران میان‌برد خود را، حتی اگر در بین راه قادر به سوختگیری باشند، به‌جای هواپیمای بمباران بین قاره‌ای به‌کار برد.

* Nike
** Hawk

***امروزه سیستم آماده‌باش آمریکا متکی به ماهواره و ایستگاههای رادار هشداردهنده مستقر در نقاط مختلف جهان است. برای آشنایی با وضعیت فعلی تا پاییز ۱۹۸۷ به پیوست دوم این کتاب مراجعه فرمایید—م.

+نامه‌اصلـــی هواپیمای بک‌فایر Back Fire، میگ ۲۵ می‌باشد که دارای سقف پرواز بسیار بلند و برد نسبتاً زیادی است و در مأموریتهای شناسایی و بمبارانها شرکت می‌کند. بک‌فایر نامی است که ناتو بر آن نهاده‌است—م.

مقامات دیگر، از جمله فرمانده دفاع هوایی آمریکای شمالی (نوراد) تهدید را بسیار جدی تلقی می‌کنند. نظریه این گروه توسط معاون اطلاعاتی فرمانده نیروی هوایی آمریکا، که پیش‌بینی می‌کند شوروی‌ها قطعاً مصمم‌اند که راه‌کار یک حمله هوایی معتبر به خاک اصلی آمریکا را داشته‌باشند،[۹] نیز پشتیبانی می‌شود. در هر صورت، این‌گونه برآوردها، حداقل به‌طور موقت، چندان با اهمیت تلقی نمی‌شوند و به تدریج اعتبارات کمتری برای بهسازی نیروهای دفاع هوایی ایالات متحده تخصیص می‌یابد.

دفاع ضد موشک بالستیکی.

سپر دفاعی ایالات متحده در برابر موشکهای پرتاب‌شونده از زمین، دریا، و هوا تا به‌امروز محدود به یک شبکه هشداردهنده‌بوده‌است.

سیستم هشداردهنده سریع موشک بالستیکی تنها به سه ایستگاه محدود می‌شود، یکی در آلاسکا، دیگری در گرین‌لند، و سومی در انگلستان* زوایای‌شناسایی‌آن کلیه مسیرهای نفوذی قطب شمال را پوشش می‌دهند. سیستم هشداردهنده سریع موشک بالستیکی قرار است، برحسب ارتفاع، مسیر منحنی و منطقه اصابت موشک به هدف، هشداری را بین ۱۵ الی ۲۰ دقیقه قبل از اینکه موشکهای شوروی در خاک آمریکا منفجر شوند به صدا درآورد. سیستم هشداردهنده مزبور باید قادر به تمیزدادن اشیاء نفوذیافته از سوی دشمن با اختلالات معمولی در صفحه رادار باشد و ظرف چند ثانیه بتواند فاصله، مسیر، و مقصد کلاهک جنگی را محاسبه نماید. توانایی‌های موردبحث با رادارهای برد دورتر از افق، که در اروپا و خاوردور مستقر شده‌اند تکمیل شده‌است. این رادارها قادرند پرتاب موشکهای بالستیکی قاره‌پیما را از هر کجای خاک چین و شوروی که انجام شود کشف کنند. رادارهای ۴۷۴ـــان آمریکا قادرند هشداری معادل شش تا ده دقیقه را به‌هنگام حمله موشکهای پرتابی از زیردریایی‌ها فراهم کنند، لیکن مدت این هشدار کم بوده و کافی نمی‌باشد.

با این‌همه، سیستم هشداردهنده جدیدی که بر روی ماهواره تعبیه شده‌است اینک هشداری آنی از پرتاب موشکهای بالستیکی زیردریایی‌ها و یا سکوهای پرتاب زمینی شامل حملاتی که با استفاده از سیستم بمباران لحظه‌ای‌مداری** (FOBS) انجام

* تعداد این ایستگاهها با توجه به مناطق تحت‌دفاع مطمئناً بیش از سه ایستگاه است و نویسنده با توجه به اینکه وجود این ایستگاهها در سایر کشورها جنجال برانگیز است و یا به سبب طبقه‌بندی حفاظتی ذکری از بقیه نکرده‌است ـــم.

** موشکهایی‌هستند که پس از پرتاب شدن از زمینی ابتدا مسیر منحنی چرخش در اطراف زمین را مانند یک قمر

می‌گیرد، را با اطمینان ودقتی بسیار زیاد اعلام می‌کند. وسائل متحرک فضایی توسط تجهیزات ردیاب فضایی نیروی هوایی آمریکا و وسیله دیگری به‌نام اسپاسور (Spasur) که نیروی دریایی آمریکا از آن استفاده می‌کند، شناسایی و ردگیری می‌شوند. این وسائل اطلاعات لازم را به فرماندهی دفاع هوایی آمریکای شمالی (نوراد) می‌دهند و به شبکه این فرماندهی متصل می‌باشند. مرکزی به‌نام «مرکز دفاع فضایی» به‌طور مستمر در حال تشریح، طبقه‌بندی و فهرست‌گذاری اطلاعات دریافتی می‌باشد[۱۰].

تا این تاریخ هیچ‌یک از ایستگاههای ضد موشک بالستیکی آمریکا وارد عمل نشده‌اند. مک‌نامارا وزیر دفاع اسبق، در پایبندی خود به اصول، در اکثر دوران حکومت کندی و جانسون به شدت با ایجاد دفاع عامل ضد موشکهای بالستیکی مخالفت کرد. او که توسط مخالفان‌در نیروهای مسلح، کنگره و روزنامه‌ها، که او را متهم به سیاست‌بازی با دلار می‌کردند، خسته و آزرده شده‌بود، در مبری کردن خود از این اتهام چنین اظهار نمود:

گفته‌شده‌است که ما به سبب هزینه سنگین چهل‌بیلیون دلاری با تهیه و به‌کارگیری سیستم دفاع ضدموشک گسترده مخالفیم. بگذارید صراحتاً روشن کنم که مسئله ۴۰ بیلیون دلار مطرح نیست. اگر ما قادر به ساختن و استفاده از سپری واقعاً نفوذناپذیر بودیم مسلماً به صرف هزینه‌ای مدلل تا چندین‌برابر این مبلغ نیز راضی می‌بودیم.[۱۱]

اولین قدمها در جهت‌عکس‌نظریات‌فوق‌به‌سبب تغییرات قابل ملاحظه در وضعیت استراتژیکی، از روی بی‌میلی برداشته شد. این در زمانی بود که چین کمونیست به‌عنوان یک قدرت جدید هسته‌ای ظاهر شد و باعث گردید که مک‌نامارا در اواخر ۱۹۶۷ ناگهان با تصدیق اینکه «زمینه‌های ضمنی» برای نصب وسائل دفاع ضدموشکی وجود دارد که نوعی احتیاط علیه «سوءمحاسبات» و یا «رفتار غیرعقلانی» مائو است، موضع قبلی خود را تغییر دهد. با این‌همه او به‌درستی پیش‌بینی کرد که فشارهای زیادی در جهت توسعه و تبدیل این سیستم سبک و مطمئن دفاع ضد موشکی که مختص تهدید چین ساخته‌شده‌است، به سیستمـــــی سنگین برای مقابله با تهدید شوروی، به‌وجود خواهد آمد و هشدار داد که لازم است ما در مقابل این وسوسه شدیداً مقاومت کنیم.[۱۲]»

انتخاب می‌کنند، لیکن قبل از اینکه یک دور کامل به دور زمین بچرخند، در موقعیتی مناسب تعدادی راکت را که در خلاف جهت قمر حرکت می‌کنند، روشن می‌نمایند، تا این راکتها با کاستن از سرعتشـــان‌آنان‌را قادر سازند که برای پرتاب پیکانهای هسته‌ای‌شان به سوی هدفها، به اتمسفر زمین داخل شوندـــم.

برنامه پیشنهادی مک‌نامارا که «نگهبان» نامیده می‌شد، شامل هفده ایستگاه موشکی بود که پس از قرار گرفتن نیکسون در مقام ریاست جمهوری برای مطالعه مجدد به‌حالت تعلیق درآمد. در ۱۴ مارس ۱۹۶۹، نیکسون قصد خود را برای ساختن «یک سیستم نگهبان تعدیل شده» که بعداً به‌نام «حراست مطمئن»* نامگذاری شد، اعلام نمود. همان‌طور که شکل ۵ مشخص می‌کند، قرار شد نصب و به‌کارگیری حداکثر تا ۱۲ ایستگاه بر حسب ارزیابی سالیانه تهدیدات شوروی و چین مرحله‌بندی شود و به مورد اجرا درآید[۱۳].

مقاصد سیستم «حراست مطمئن» از سه قسمت تشکیل می‌شد:

۱. محافظت از نیروهای تلافی‌گر ایالات متحده مستقر در زمین علیه حمله مستقیم اتحاد شوروی؛

۲. دفاع از مردم آمریکا علیه آن نوع از حمله هسته‌ای که چین کمونیست احتمالاً قادر به‌اجرای آن در اواسط و یا اواخر دهه ۱۹۷۰ خواهد شد؛

۳. محافظت آمریکا علیه حملات تصادفی از سوی هر منبع دیگر.[۱۴]

پرزیدنت نیکسون سیستم «حراست مطمئن» را مضافاً چنین توصیف کرد:

> ما دفاع محلی برای تعداد معینی از ایستگاههای پرتاب موشک مینوت‌من و دفاع منطقه‌ای از پایگاههای هواپیماهای بمب‌افکن و مقامات فرماندهی و کنترل خود را فراهم خواهیم کرد. سیستم جدید علاوه‌بر نکات فوق از سرزمین ایالات متحده علیه هرگونه حمله تصادفی دفاع می‌کند و همچنین علیه حمله چین‌کمونیست، حفاظت قابل‌ملاحظه‌ای را فراهم خواهد نمود. این کاربرد برای ما این نیاز را که در کنار شهرهای اصلی خود ایستگاههای رادار و موشک مستقر کنیم به‌وجود نخواهد آورد (در حالی‌که برنامه «نگهبان» که نیازمند این‌گونه استقرارها بود موجب آشفتگی مردم می‌شد).[۱۵]

مرحله یکم برنامه شامل نصب در پایگاه هوایی گراند فورک واقع در ایالت داکوتای شمالی و پایگاه هوایی مالم استورم واقع در ایالت مونتانا با اکثریت بسیار ناچیز نجات یافت و از تصویب سنا گذشت و ساختمان آن آغاز شد. تاریخ آماده شدن این دو ایستگاه طبق برنامه به‌ترتیب اکتبر سال ۱۹۷۴ و اوایل سال ۱۹۷۶ تعیین شده‌بود. متعاقب آن کنگره اجازه داد که تدارک مقدماتی برای پایگاههای هوایی

* Safe Guard

نمودار ۵. مرحله‌بندی ابتدایی سیستم «حراست مطمئن» و راه کارهای مختلف آن

مرحله یکم

ایجاد ایستگاه در دو پایگاه موشک مینوت‌من

به موشکهای مینوت‌من امنیت محدودی خواهد داد و تجربه عملیاتی کسب خواهد شد.

راه کارهای قابل گزینش در مرحله دوم

	راه کار انتخابی «الف»	راه کار انتخابی «ب»	راه کار انتخابی «پ»
تهدید	افزایش تهدید موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای شوروی علیه موشکهای مینوت‌من	افزایش تهدید موشکهای بالستیکی پرتابی از زیردریایی علیه هواپیماهای بمباران استراتژیکی	تهدید موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای چینی ادامه داشته و افزایش مستمر دارد.
واکنش خودی	دو ایستگاه دیگر در کنار ایستگاههای مینوت‌من ساخته شود. دفاع مقامات فرماندهی ملی در واشنگتن تأمین شود. افزودن سرعت کار در ایستگاههای مینوت‌من.	تعداد ایستگاهها به ۱۲ ایستگاه افزایش یابد.	تعداد ایستگاهها به ۱۲ ایستگاه افزایش یابد.
نتیجه کسب شده	افزایش بقاء موشکهای تلافی‌گر مینوت‌من. کسب زمان برای تصمیم مقامات فرماندهی ملی.	افزایش بقاء هواپیماهای استراتژیک تلافی‌گر. کسب زمان برای تصمیم مقامات فرماندهی ملی	تأمین دفاع منطقه‌ای نقاط شهری با تراکم جمعیت زیاد. کسب زمان برای تصمیم مقامات فرماندهی ملی

اضافات ممکن علاوه‌بر کاربرد کامل ۱۲ ایستگاه: آلاسکا و هوایی

وایت‌من در ایالت میسوری، و وارن‌در ایالت وایومینگ نیز آغاز شود[۱۶].

کارهای ساختمانی در ۲۶ مه ۱۹۷۲ وقتی آمریکا و شوروی با بهره‌برداری از نتیجه مذاکرات سالت یک، پیمان دفاع ضد موشکی را امضا کردند، به‌غیر از گراند فورک در همه‌جا متوقف گردید. هر یک از طرفین حق ایجاد دفاع منطقه‌ای برای کشورهایشان را برای همیشه انکار کردند و موافقت نمودند که دفاع منطقه‌ای تنها محدود به دو ایستگاهی که از یکدیگر ۸۰۰میل فاصله دارند شود. به‌این ترتیب که یکی از این ایستگاهها در پایتختهایشان و دیگری در کنار یکی از پایگاههای پرتاب موشکهای بالستیکی قاره‌پیما مستقر شود. در نتیجه این توافق ایستگاه مالم استورم در حال برچیده‌شدن است. اینکه نهایتاً وسائل دفاع ضد موشکی به‌منظور دادن پوشش دفاعی به مقامات فرماندهی ملی و سایر دستگاههای امنیتی مربوطه در واشنگتن استقرار خواهد یافت یا خیر هنوز معوق باقی مانده‌است. در هرصورت دفاع ضدموشک بالستیکی برای آمریکا، تا آینده قابل پیش‌بینی به‌میزان حداقل فعلی باقی خواهد ماند.[۱۷]

دفاع غیرعامل

حفاظت غیرعامل برای نیروهای تلافی گر.

تأمین دفاع غیرعامل برای هدفهای «ضدنیروی» ایالات متحده عموماً از مسئولیتهای فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی و فرمانده دفاع هوایی آمریکای شمالی (نوراد) می‌باشد. زیردریایی‌های پولاریس برای کاهش آسیب‌پذیری خود عموماً به تحرک خود متکی هستند.

فنون متعددی ، به‌صورت مجزا یا مرکب، برای دستیابی به تأثیر مطلوب به‌کار رفته‌است. از جمله دوباره‌سازی ایستگاههای هم‌نوع و تفرقه آنها از یکدیگر از اقدامات اساسی هستند. از اقدامات دیگر مستحکم کردن مواضع موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و تأسیسات فرماندهی و کنترل، و مراکز مخابراتی مربوط به آنها می‌باشد که بدین‌منظور تسهیلات زیرزمینی برای مقامات فرماندهی ملی در فورت‌ریچی در ایالت مری‌لند و مرکز اعصاب «نوراد» که در کوههای گرانیتی «شیان» در حوالی کلرادواسپرینگز در زیرزمیـــن پنهان شده‌است، را می‌توان نام برد. با این‌همه میزان مفید بودن استحکام هدفها، به‌علت قدرت تخریبی عظیم و دقت پیشرفته موشکهای اس‌ــ‌اس۹ شوروی از جهاتی محدود است. ایجاد عمق زیاد در دل صخره‌ها و یا ریختن بتون‌آرمه به‌حد کافی

برای حفاظت از موشکهای مینوت‌من در برابر اصابت مستقیم یا نزدیک آنها هزینه گزافی را دربر دارد.

در نتیجه مطالعاتی آغاز شد تا تعیین کند که آیا حرکت در جاده، جابه‌جایی به‌وسیله راه‌آهن، و حرکت در خودروهای سنگین مخصوص خارج از جاده کلید معمای بقای موشکهای بالستیکی قاره‌پیما خواهد بود یا خیر. در اثر این مطالعات تدبیر «پایگاه پناهگاه*» ظهور نمود که برابر آن ساختن چند پناهگاه برای هر موشک مینوت‌من و جابه‌جایی مکرر موشکهـا از یک پناهگاه به پناهگاه دیگر درنظر گرفته‌شده‌بود. این تدبیر اجرای نوعی بازی تردستانه را در رابطه با محل واقعی موشکها ممکن می‌ساخت و دشمن را مجبور می‌کرد که برای اطمینان از انهدام یک موشک چندین سلاح هسته‌ای خود را مصرف کند. بعضی از استراتژیستها چنین پیشنهاد می‌کنند که اصولاً باید موشکهای مستقر در زمین را رها کرد و تمام موشکها را به‌صورت شناور، در روی زیردریایی‌های بیشتری نصب نمود، عقیده‌ای که قبولاندن سریع آن، اگر به دلایل دیگر نباشد، به‌علت هزینهٔ زیاد آن، محتمل به‌نظر نمی‌رسد. پیشنهاد استقرار موشکهای بالستیکی قاره‌پیما در هوا نیز نقاط ضعف و اشکالات جدی دارد.

تأمین دفاع غیرعامل برای بمب‌افکنها، انتخاب راه‌متفاوتی را ایجاب می‌کند. برای افزایش اعتبار این هواپیماها به‌عنوان یکی از سلاحهای استراتژیکی تلافی‌گر، فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی از ۱۹۵۷ حالت واکنش سریع را برگزیده و ادامه داده‌است. چهل‌درصد از تمام هواپیماهای ب‌ـ۵۲ و اف‌بی۱۱۱ و هواپیماهای سوخت‌رسان معمولاً در حال آماده‌باشِ مداوم فرودگاهی در فرودگاههای متعدد مستقر هستند. در ۱۹۷۰ برای افزایش بقاء هواپیماهای مزبور از روشی که به «پایگاههای قمر» موسوم گردید، استفاده شد. این تدبیر استفاده از پایگاههای متعدد، از جمله فرودگاههای غیرنظامی را در حالات بحرانی به‌منظور تفرقه و پراکندگی و افزایش سرعت پرواز درنظر گرفته‌است. علاوه‌بر این در وضعیتهای اضطراری تعدادی از بمب‌افکنهای فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی همراه با تعدادی از هواپیماهای سوخت‌رسان به‌طور ۲۴ساعته و در تمام هفت‌روز هفته به پرواز در می‌آیند. تعداد این هواپیماها دارای طبقه‌بندی حفاظتی است و مشخص نمی‌باشد. گردانهای دفاع هوایی (نوراد) نیز در حالات اضطراری دارای طرحهای پراکندگی هستند.

*SHELTER BASE

تأمین دفاع غیرعامل از طریق تحرک یکی از راه‌کارهای ممکن برای مقامات فرماندهی ملی است که پست فرماندهی اضطرار ملی هوابرد این مقامات در سه هواپیمای سی‌ــ ۱۳۵ نصب شده‌است*. این هواپیماها در آمادگی دائم فرودگاهی در پایگاه آندرو (Andrew) مستقر هستند.

دفاع غیرنظامی

تأمین امنیت غیرعامل برای هدفهای «ضدارزش» که عموماً شامل شهرها می‌شود در حیطه وظایف مربوط به دفاع غیرنظامی قرار می‌گیرد. چهار امکان اساسی در تأمین این دفاع وجود دارد: ایجاد پناهگاههای سبک‌وزن ضد ریزش اتمی(هسته‌ای)** برای حفاظت بخش انتخاب شده‌ای از جمعیت؛ ایجاد پناهگاه ضد ریزش اتمی کامل به‌نحوی که تمام جمعیت کشور از آن بهره‌مند شوند؛ ایجاد پناهگاههای ضدریزش اتمی، به‌انضمام ایجاد امنیت علیه انفجارات هسته‌ای برای شهرها؛ و بالاخره تخلیه عمومی مناطق پرجمعیت در صورت محتمل بودن وقوع یک حملهٔ هسته‌ای.

از چهار برنامه‌ای که ذکر شد، راه‌کار اول، فقط در دورانی که دفاع غیرنظامی اهمیت بسیار زیادی داشت یعنی یک دهه قبل که پرزیدنت کندی به نحو مختصری ساختن پناهگاههای ضد ریزش اتمی را در نتیجه برخورد شوروی و آمریکا برسر مسئله برلین آغاز نمود، تنها برنامه‌ای بود که مورد تأکید بسیار قرار گرفت. تدارکات عجولانه تقریباً به‌مدت دو سال ادامه یافت. سازندگان طماعی که می‌خواستند به‌سرعت پولدار شوند مانند قارچ شروع به روییدن کردند. تبلیغات رسمی دولتی نیز برنامه را به‌نحو مطلوب، لیکن نه‌چندان عاقلانه، به جلو سوق داد. به‌طوری که آرتور شلیزینگر چنین به‌یاد می‌آورد:

> به‌طوری که وزارت دفاع در ابتدا مسئله را تصور کرده‌بود، قرار بود که هر خانواده پناهگاه خودش را خودش بسازد. به‌منظور توسعه این فکر و ایجاد انگیزه، پنتاگون متخصصان کمپانی «مادیسون اوینیو» را برای تهیه جزوه‌ای، حاوی اطلاعات لازم برای ساختن پناهگاه استخدام نمود و قرار بود این جزوات به کلیه خانواده‌ها داده‌شود. متأسفانه، چنین به‌نظر رسید که جزوات موردبحث منحصراً برای طبقه

* این پستهای فرماندهی متحرک هوایی، در حال حاضر به جای سی‌ــ۱۳۵ در هواپیماهای بوئینگ ۷۴۷ ویژه‌ای که دارای تسهیلات پیشرفته کنترل و فرماندهی هستند استقرار یافته است. به این هواپیماها «پست فرماندهی هوابرد پیشه‌رفته» گفته‌می‌شود ــم.

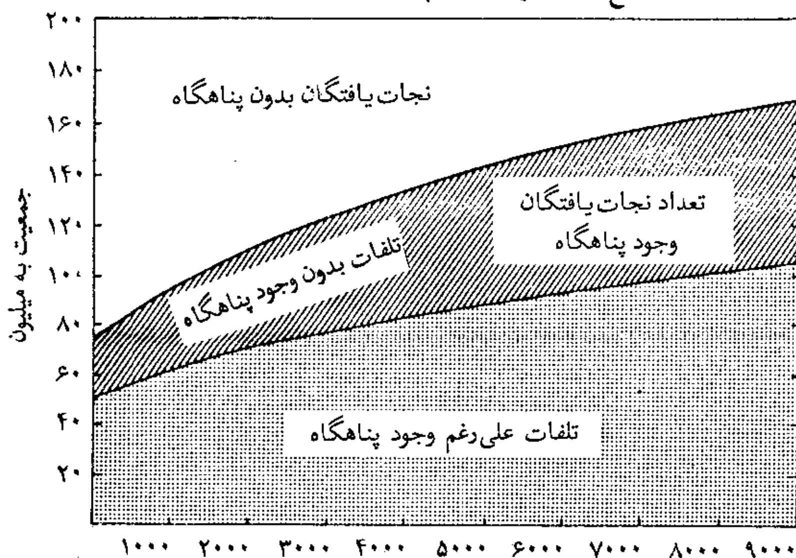
** ریزش اتمی (هسته‌ای). ابرهای خطرناک که به صورت ذرات پودر بعد از انفجار هسته‌ای فرود آمده یا در جهت باد حرکت می‌کنند و حاوی اشعه‌های رادیو اکتیومرگزا مانند اشعهٔ الفا، بتا، گاما و نیوترون می‌باشند ــم.

متوسط مرفه که خانه یا باغچه و یا زیرزمینی دارند تهیه شده و برای خانواده‌هایی که در آپارتمان زندگی می‌کنند اصولاً فکری نشده‌است. مضافاً اینکه نشریه موردبحث اجرای ساختن پناهگاهها و حفاظت جمعیت را به بخش خصوصی محول نموده‌بود.[۱۸]

پیشنهاد «خودیاری» برای ساختن پناهگاههای خانوادگی در کل یک فاجعه بود. هنوز مدتی نگذشته‌بود که وزارت دفاع در جزوه تعلیماتی خود تجدیدنظر کرد و دولت فدرال هم برنامه‌ای را اعلام کرد که طی آن قرار شد پناهگاههای موجود شهری، با تلاش سازمانهای محلی و ایالتی، برای این منظور مشخص شده و درون آنها نیازهای اضطراری انبار شوند. با این‌همه، وقتی بحران کوبا آغاز شد تنها پنج ساختمان از ۱۰۸۳ ساختمانی که در حومه‌واشنگتن‌دی‌ــ‌سی به‌عنوان پناهگاه ضدریزش هسته‌ای واجدالشرایط شناخته شده‌بودند، از نظر انبار کردن غذا و اقلام کمکهای اولیه آماده شده‌بودند.[۱۹] تلاشهای بعدی تا حدقابل توجهی به وضعیت بهبود بخشید، لیکن بعد از ۱۹۶۲، علی‌رغم سعی زیادی که کارکنان دفاع غیرنظامی برای قانع کردن کنگره و افکار عمومی نسبت به‌اینکه پناهگاههای ریزش هسته‌ای بیمه‌ای ارزان قیمت علیه اشعه‌های مرگ‌زا یا توان‌فرسا هستند، تمام تلاشها سریعاً متوقف شد. (به‌شکل شش توجه فرمایید.[۲۰])

نمودار ۶

منافع حاصله از ساختمان پناهگاههای ریزش هسته‌ای



ساختن پناهگاههای ضد انفجار که به‌منظور حفاظت در مقابل فشار فوق‌العاده حاصله از انفجار هسته‌ای که بیش‌از ۲۵۰ پوند بر هر اینچ مربع است کاملاً مقدور بود، لیکن هزینه آنها شاید ده‌برابر هزینه لازم برای ساختمان پناهگاههای ضدریزش هسته‌ای برآورد می‌شد و به‌همین سبب ساختن آنها منع گردید. چنانچه زمان بین اعلام آماده‌باش و انفجار هسته‌ای به اندازه کافی طولانی بود، تخلیه دسته‌جمعی شهرهای کلیدی به‌غیر از پرسنلی که مسئول همین خدمات بودند از لحاظ نظری عملی بود، لیکن زمان کافی هرگز وجود ندارد. با این‌همه مشکلات ارقامی نجومی را نشان می‌دادند. تشویق به تخلیه، حرکت دادن، تغذیه، ایجاد سرپناه، و اداره میلیونها انسان سالم، چه رسد به اشخاص ناتوان، برای مدت نامحدود، و در صورت لزوم جابه‌جایی دائمی آنان را تصور و مجسم کنید.

تزهای سیاسی، نظامی، اخلاقی، فنی، روانی و فلسفی له‌و علیه دفاع غیرنظامی اقامه شده‌اند، لیکن در تحلیل نهایی به‌این نتیحه می‌رسیم که دفاع غیرنظامی نیز مانند دفاع هوایی به‌این علت که افکار عمومی آمریکا تهدیدی فوری را مشاهده نمی‌کند چنین بی‌حال و پژمرده شده‌است. این طرز فکر به‌وسیله کنگره آنها منعکس می‌شود که از عاقبت هزینه قابل‌ملاحظه‌ای در جهت تدارک برای برخورد با حادثه‌ای که ممکن است هرگز به‌وقوع نپیوندد، به‌نحو فزاینده‌ای دلسرد شده‌اند. اعتبار تخصیص‌یافته توسط دولت فدرال در بودجه سال ۱۹۶۳ برای این‌گونه فعالیتها بسختی به نیمی‌از بودجه سال قبل می‌رسید. از آن تاریخ به‌بعد، باقیمانده این‌گونه اعتبارات حدوداً به یک‌سوم تقلیل یافته‌است، که این رقم نیز بدون محاسبه کاهش قدرت خرید دلار در اثر تورم، منظور شده‌است.

جمعبندی استراتژیکی

سردرگمی ناشی از ادعاها و ضد ادعاها، فریب دادن از طریق علم لغات و معانی، ایجاد دامهای منطقی و خلق سایر ابهامات حساب‌شده که همگی برای جنگ عمومی هسته‌ای تدوین شده‌اند، سالهای متمادی است که مصرانه ادامه یافته‌اند. وضوح و صراحت ضرورت دارد، اما اکثر تفکرات دوباره، مبتنی‌بر نظریه‌هایی است که حداقل ده سال کهنه هستند. اینک وظیفه استراتژیستهای بلند پرواز است که وضعیتهای گوناگون را بسنجند و پس از سنجش آنها، نکات منطقی و متناسب را از نکات غیرمنطقی جدا کنند و تفکرات نوین خود را به آنها بیفزایند و تدابیر جدید و متفکرانه‌ای راعرضه نمایند.

۱۴. واکنش انعطاف‌پذیر به‌عنوان عنصری از استراتژی ایالات متحده

این به عهدهٔ انسان عاقل است که امروز به فکر فردا باشد، و تمام تخم‌مرغهای خود را در یک سبد به مخاطره نیاندازد.

اثر میگل دِ سروانتس

پیدایش واکنش انعطاف‌پذیر

فکر واکنش انعطاف‌پذیر، که به‌عنوان اساس استراتژی نظامی آمریکا از اوایل دهه ۱۹۶۰ توصیف شده، ابتدا توسط ژنرال مکسول دی. تیلور رئیس ستاد وقت نیروی زمینی آمریکا، طی یک برنامه نظامی ملی تکوین یافت و توسط ویلبر ام. بروکر وزیر وقت نیروی زمینی تصویب شد و به‌صورت گزارشی که منعکس‌کننده موضع نیروی زمینی بود، در اول اکتبر ۱۹۵۵ به‌چاپ رسید. آغاز این تدبیر از افکار ژنرال تیلور که ذیلاً بیان می‌شود نشئت گرفته است:

استراتژی انتقام‌گیری گسترده به‌عنوان یک فکر استراتژیکیِ هدایت‌گر مدتی است که به‌بن‌بست رسیده و یک ارزیابی جدید ضرورت دارد. استراتژی انتقام‌گیری گسترده در دوران شکوفائیش نیز تنها می‌توانست به رهبران ما دو حق انتخاب بدهد، آغاز جنگ عمومی هسته‌ای و یا مصالحه و عقب‌نشینی. از همان روزهای اول، وقایع زیادی در جهان اتفاق افتاده‌است که ارزش این استراتژی را دچار تردید کرده و خصوصیات گمراه‌کننده آن را برملا ساخته‌است. آمریکا در حالی‌که از لحاظ قدرت اتمی منحصر به‌فرد بود، در جنگ کره که یک جنگ محدود متعارفی بود شرکت جست و این جنگ نمونه روشنی از مردودیت کفایت همگانی و عمومی نیروی هسته‌ای بود. جنگهای متعدد محدودی که از ۱۹۴۵ به‌وقوع پیوسته‌است، از جمله جنگهای داخلی چین، جنگهای چریکی در یونان و مالزی، ویتنام، تایوان، مجارستان، خاورمیانه و لائوس همگی نمونه‌های آشکاری از این حقیقت هستند که استراتژی انتقام‌گیری

گسترده، هرچند که از جنگ بزرگ یعنی جنگ جهانی سوم ممانعت کرده‌است، اما قادر به حراست از صلح کوچک نبوده‌است، صلح در مقابل مناقشاتی که تنها در مقایسه با مصیبت جنگ عمومی هسته‌ای می‌توان آنها را کوچک نامید.

دکترین استراتژیکی، که اینجانب توصیه می‌کنم جایگزین استراتژی انتقام‌گیری گسترده شود، استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر نامیده‌می‌شود. این نام نیاز به توانایی‌هایی را پیشنهاد می‌کند که ما را در تمام طیف رقابتهای ممکن، قادر به ایفاء عکس‌العمل نماید، یعنی در حالی‌که قادر به مقابله با یک جنگ عمومی هسته‌ای هستیم، بتوانیم با انواع مخاصمات کوچکتر تا «عملیات نفوذی» نیز مقابله کنیم. استراتژی جدید چنین تشخیص می‌دهد که همان‌قدر که بازدارندگی جنگ عمومی ضروری است، بازدارندگی و یا پیروزی سریع در یک جنگ محدود نیز ضرورت دارد. در غیر این صورت، اگر ما قادر به کسب پیروزی سریع در جنگهای محدود نباشیم، این‌گونه جنگها، ممکن است موجب فرسایش تدریجی ما شود و یا ما را در مخاصمه‌ای که تدریجاً وسعت یافته و نهایتاً به‌یک جنگ عمومی که همگی از آن گریزانیم تبدیل می‌شود، درگیر نماید[1].

تز مزبور، که داشتن چندین راه‌کار قابل گزینش به‌جای یک سیستم سلاح و یک تدبیر استراتژیکی، یا ترکیب مقدورات هم‌پیمانان را، تأکید می‌کند و امروز به‌نظر پیش‌پا افتاده‌می‌آید، در آن دوران شدیداً تحریک کننده و بحث‌انگیز بود، و هنوز هم در بعضی زمینه‌ها با مخالفان قدرتمندی روبروست. عقاید مشابهی در همان زمان توسط بعضی از متفکران معروف استراتژی از جمله هنری کیسینجر ابراز شد، لیکن حامیان آن در نیروهای مسلح به غیر از نیروی زمینی بسیار کم بودند. وقتی پیشنهاد ژنرال تیلور در مارس ۱۹۵۶ در کنفرانس استراتژی روسای ستاد مشترک به رأی گذاشته‌شد طبیعتاً به تصویب نرسید.

جلوگیری کردن از این استراتژی دورانی بس‌کوتاه داشت. ژنرال تیلور نوبت خدمت مقرر خود را به‌عنوان رئیس ستاد نیروی زمینی به‌پایان رساند و در سال ۱۹۵۹ بازنشسته شد، لیکن دو سال بعد توسط جان.اف.کندی مجدداً به خدمت فرا خوانده‌شد و به‌عنوان مشاور نظامی خصوصی رئیس‌جمهور مشغول کار گردید و کمی بعد به سمت رئیس ستاد مشترک در رأس امور قرار گرفت و استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر داخل صحنه شد.

مباحثات علیه واکنش انعطاف‌پذیر

مخالفت با «واکنش انعطاف‌پذیر» انعکاسی از منافع محدود و کوته‌نظرانه نیروهای مسلح همراه با بعضی نظریات شخصی را نشان می‌داد، اما تحلیلهای اصیل متفاوتی نیز، در برخورد با سیاستهای دفاعی و استراتژی وجود داشتند.

اعتراضات بودجه‌ای

ریشه رقابت بین نیروهای مسلح، نحـــوه‌تقسیم بودجه و اعتبارات دفاعی بود؛ زیرا بودجه مستقیماً نقش و مأموریتهای هر یک از نیروهای مسلح را کنترل می‌کرد (به بخش ۲۱ مراجعه فرمائید). ژنرال تیلور این رقابت را چنین تشریح می‌کند:

> درصد اعتبارات تخصیص داده‌شده در بودجه سالهای ۱۹۵۵ الی ۱۹۵۹ به نیروی هوایی حدود ۴۶ درصد، به نیروی دریایی و تفنگداران دریایی حدود ۲۸ درصد و به نیروی زمینی حدود ۲۳ درصد بوده و بقیه آن نیز به وزارت دفاع تخصیص یافته‌بود. در زمینه حساس تخصیص اعتبارات برای خرید تجهیزات جدید، که میزان نوسازی را تنظیم می‌کند، در همین مدت زمان نیروی هوایی مستمراً ۶۰ درصد، نیروی دریایی و تفنگداران دریایی حدود ۳۰ درصد و نیروی زمینی حدود ۱۰ درصد منابع موجود را دریافت کرده‌بودند[۲].

و او از این وضعیت چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

> نه‌تنها تغییرسمت‌دادن برنامه‌های سنگین نظامی مشکل است، بلکه قدرتهای نیرومند اقتصادی خارج از نیروهای مسلح و خود نیروهای مسلح منتفع نیز تلاش می‌کنند که وضعیت موجود را حفظ کنند. من اطمینان دارم که تأکید مداوم بر استراتژی انتقام‌گیری گسترده و نیازمندی‌های مربوط به جنگ عمومی بیشتر ناشی از مشکلات عملی تسلط براین حرکت جبری و مقاومت این قدرتهای خارجی است تا اعتقاد واقعی به درست‌بودن استراتژی مطلوب[۳].

از نظر بودجه‌ای، نیروی هوایی آشکارا در بهترین موقعیت قرار داشته و از وضعیت موجود سود می‌برد و فرماندهان آن با پیش‌بینی وضعیتی که در آینده آنان را به دریافت سهم کمتری تهدید می‌کرد، با استراتژی جدید مخالفت می‌کردند. با این‌همه رقابت مأیوسانه برای دریافت پول، هیچ‌یک از نیروهای مسلح را به‌طور کامل از آلوده‌شدن رها ننمود. براین ادعا پافشاری می‌شد که واکنش انعطاف‌پذیر علی‌رغم

علاقه‌مندی ظاهری نیروی زمینی به منافع عمومی جامعه، چیزی جز نیرنگ آن نیرو برای بهبود بخشیدن به موقعیت خود در جهت نیرومندتر شدن نیست. تام شلینگ که ده سال بعد این وضعیت را به یاد می‌آورد، همان دیدگاه را بیان می‌کند:

در اواخر دهه پنجاه، نیروی دریایی متوجه شد که سلاحهایش در مقایسه با سلاحهای نیروی هوایی، بدین‌سبب که از بودجهٔ نیروی مزبور، تحت‌تأثیر استراتژی انتقام‌گیری گسترده، حمایت شده‌است، از کیفیت لازم نسبت به آنچه که نیروی هوایی می‌توانست انجام دهد برخوردار نیست. بنابراین نیروی دریایی می‌بایست دلیلی ارائه می‌داد که چرا استراتژی جایگزین دیگری کلاً برای کشور بهتر است و آنها موافقت کردند که استراتژی جدید نیروی زمینی که واکنش انعطاف‌پذیر خوانده‌می‌شد مناسب است. نیروی زمینی نیز به سهم خود، یا می‌باید نظریهٔ جنگ محدود را عرضه می‌کرد و یا کارش را تعطیل می‌نمود[۴].

اعتراضات تعقلی

با این‌همه مخالفتهای درست‌تر از شرح فوق، مخالفتهای قائم به‌ذات با منطق استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر بود.

نتیجه‌گیری اساسی که اکثر طرفداران واکنش انعطاف‌پذیر به‌آن رسیدند، این بود که وقوع یک جنگ عمومی بین دو طرف مخالفی که هیچ‌یک از آنها از توانایی اجرای یک حمله نخستین آسیب‌ناپذیر برخوردار نیستند، به‌عنوان یک خط‌ومشی مصوبهٔ سنجیده قابل تصور نمی‌باشد؛ مگر اینکه بقای یکی از آنها به‌خطر بیفتد و راه‌حل قابل قبول جایگزینی نیز وجود نداشته‌باشد. از این عقیده، نظریهٔ «مانع آتش*» نشئت گرفت که فرض می‌کند که در چنین شرایطی فرصت برای جنگهای محدود متعارفی افزایش زیادی خواهد یافت، زیرا اقدامات تجاوزکارانه کوچک و خفیف تاسی به واکنش هسته‌ای گسترده را ایجاب نخواهد کرد. محاسبه خط دقیق رسیدن به آستانه یک جنگ اتمی ممکن نیست، زیرا این خط بر حسب وضعیتها و شرایط، متغیر است.

نتیجه‌گیری ژنرال ماکسول تیلور که استراتژی انتقام‌گیری گسترده تنها دو حق گزینش در اختیار تصمیم‌گیرندگان آمریکایی قرار می‌دهد یعنی: قبول جنگ عمومی هسته‌ای و یا مصالحه و عقب‌نشینی، موجب تمسخرو سرزنش کسانی چون ژنرال ناتن توانینگ گردیده‌است:

* به زیرنویس صفحه ۹۲ مراجع شود—م.

چنین ادعا شده که ایالات متحده یا باید تحقیـــر را بپذیرد و یا نابودی را یا این است و یا آن و راه میانی وجود ندارد. این ادعا به دو دلیل به نفع آمریکا نیست: اول اینکه حقیقت ندارد. دوم اینکه، مفهوم این عقیده که ما با نابودی روبه‌رو خواهیم شد بازتابی از یک دیدگاه معترف به شکست است که عقیده دارد هیچ کس در یک جنگ هسته‌ای پیروز نخواهد شد. اگر دشمن فکر کند که آمریکا اعتقاد به نابودی دارد طبیعتاً کشور ما را به‌صورت ویرانه‌ای بی‌ارزش درخواهد آورد.

شما می‌توانید تمام دارایی خود را روی این موضوع شرط‌بندی کنید که دشمن، با این عقیده که هیچ کس در یک جنگ هسته‌ای پیروز نخواهد شد، همفکر نیست. لیکن این دقیقاً چیزی است که آنها مایلند آمریکا بپذیرد و باور کند. آنها خود این را باور ندارند و در حال تدارک برای کسب پیروزی در چنین جنگی هستند[۵].

عقیده دیگری که توسط پیروان استراتژی انتقام‌گیری گسترده ابراز می‌گردد و همان‌قدر متقاعدکننده می‌باشد، این است که قدرت ایالات متحده در یک جنگ محدود به‌جای اینکه در عملیات غیرسرنوشت‌ساز به‌صورت پراکنده مصرف شود باید به‌صورت متمرکز در نقاط تعیین‌کننده به‌کار رود. جان فاستر دالس در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۴ در سخنرانی خود برای شورای روابط خارجی، این نظر را به‌نحو جالبی تشریح کرده‌است:

دفاع منطقه‌ای همیشه اهمیت خواهد داشت. اما هیچ دفاع منطقه‌ای وجود ندارد که به‌تنهایی بتواند نیروی زمینی عظیم جهان کمونیست را محدود و مهار کند. دفاعیات منطقه‌ای باید توسط نیروی بازدارنده پرصلابت‌تر انتقام‌گیری گسترده تقویت شوند. یک متجاوز بالقوه باید بداند که همیشه نمی‌تواند شرایط جنگ را متناسب با وضعیت خود تحمیل کند[۶].

به‌طور خلاصه، پیروان مکتب انتقام‌گیری گسترده معتقدند که بهترین راه برای آمریکا این است که در جنگهای محدود نیز به‌جای جنگیدن با کشورهای نماینده و اقمار، دشمن اصلی را مستقیماً و قاطعانه درگیر نماید. البته این موضع مستلزم پذیرش مخاطره جنگ عمومی هسته‌ای است و بنابه برآورد پرزیدنت کندی و جانشینان او، در این حالت اهداف ندرتاً این‌گونه وسائل را توجیه می‌کنند.

و بالاخره، طرفداران استراتژی انتقام‌گیری گسترده مخالفت خود را با استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر چنین ابراز می‌دارند که حتی بنیانهای استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر ظاهری صحیح و باطنی غلط دارند، زیرا ایالات متحده سالها از توانایی‌های انعطاف‌پذیر زیادی برخوردار بوده‌است. در اینجا توانینگ یک‌بار دیگر

به‌عنوان سخنگوی این گروه ابراز عقیده می‌کند:

نیروهای نظامی ایالات متحده ظرفیت نشان دادن واکنش انعطاف‌پذیر را همواره دارا بوده‌اند. هیچ شخص عاقلی معتقد به کوبیدن پونز با پتک آهنین نیست. و ملت نیز مجبور نبوده‌است. آنچه این ملت فاقد آن بوده‌است جرائت سیاسی برای به‌کار بردن مقدورات خویش در پاره‌ای اوقات است.

همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، اینک اعتقاد دارم که نیروهای زمینی و دریایی ما به تقویت کمی در مناطق مقدم نیازمند هستند، اما نه به‌این منظور که توانایی‌های خود را برای پیروزی در یک جنگ غیرهسته‌ای تقویت کنیم، بلکه به‌این خاطر که در دفاع از حیثیت ملی قادر به اقدام سریع و به‌موقع منطقه‌ای باشیم و بدیهی است که این دو تدبیر با یکدیگر فرق زیاد دارند[۷].

البته همه مسئله را بدین‌صورت مشاهده نمی‌کردند. خصوصاً پرزیدنت کندی و رابرت مک‌نامارا که واکنش انعطاف‌پذیر را به‌عنوان ستون اصلی استراتژی نظامی ایالات متحده همراه با بازدارندگی معتبر و امنیت دسته‌جمعی تنفیذ کرده‌بودند.

اصطلاح واکنش انعطاف‌پذیر از فرهنگ لغات نیکسون و لیرد حذف گردید، اما تدبیر مزبور هنوز پابرجا بوده و هنوز هم نوعی نیازمندی را برای مقابله با کلیه سطوح و حدود عمل طیف مخاصمات به‌وجود می‌آورد. هرچند که واکنش انعطاف‌پذیر عموماً مربوط به جنگ محدود می‌گردد، اما به همان اندازه به جنگ عمومی هسته‌ای نیز ربط دارد، زیرا در استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر، انتقام‌گیری گسترده نیز به‌عنوان یکی از راه‌کارهای بالقوه هنوز در فهرست راه‌کارهای احتمالی باقی است.

نیروی مورد نیاز

به‌منظور برقراری استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر، ژنرال تیلور تغییرات بنیادی را در وضع نظامی ایالات متحده پیشنهاد نمود. او پیشنهاد کرده‌بود که اقداماتی را به‌منظور مدرن‌سازی و حفاظت از نیروهای بازدارنده هسته‌ای در اولویت قرار دهند، در حالی که به‌طور همزمان افزایش نیروهای جنگ محدود و ضدفرسایشی را به‌نحوی که قادر به خنثی ساختن نیروهای برتر شوروی در روی زمین باشند، تقاضا می‌نمود. سپس او تدارک دقیق و برگزیده‌ای را برای دفاع هوایی خاک اصلی آمریکا، و نیازمندی‌های مربوط به بسیج کامل همگانی و تدابیر لازم برای بقاء به‌نحوی که در صورت شکست بازدارندگی قادر به‌دفاع باشد، جستجو نمود. تغییرات در تعداد و انواع نیروها در هر بخش،

خصوصیات و میزان تجهیزات آنان، ماهیت کاربرد آنها را در داخل خاک آمریکا و در ماوراء بحار، مدت زمان لازم برای نشان دادن واکنش (که وسائل تحرک استراتژیکی را نیز دربر می‌گرفت)، و استمرار همگی چنانچه نظریه واکنش انعطاف‌پذیر واقعاً می‌باید دارای معنی و محتوی گردد، ضروری بودند.[۸]

مک‌نامارا که در آن موقع وزیر دفاع بود، به جریان عبور از مراحل فوق شکل داد:

وقتی من در ۱۹۶۱ عهده‌دار مقام وزارت دفاع شدم، چندین نکته اساسی برایم روشن شد. ما مجبور بودیم نیروهای استراتژیکی خودرا، حتی در حالی‌که این نیروها را با توجه به درک جدیدمان از توازن قدرت، در مکان واقعی‌شان قرار می‌دادیم، تقویت کنیم. و ما مجبور بودیم نسبت به نیروهای متعارفی، بر تأکیدات خود شدیداً بیافزاییم. برای شروع، ما خرید سلاحها و مهمات و تجهیزات متعارفی را افزایش دادیم و برنامه تعمیر و نگهداری ناوهای نیروی دریایی را گسترش داده و دستور ساختمان ناوهای حمل‌ونقل آبی–خاکی را نیز صادر کردیم. در همین زمان تغییراتی در هواپیماهای تاکتیکی نیروی هوایی نیز اعمال نمودیم تا مقدورات حمل و پرتاب سلاحهای غیرهسته‌ای آنها افزایش یابد. علاوه‌بر اینها، ما در اجرای برنامه‌های آموزشی نیز سرعت بیشتری ایجاد کردیم و به نوسازی نیروهای ذخیره نیروی زمینی پرداختیم. تعداد پرسنل نیروی زمینی و نیروهای ویژه را افزایش دادیم و همین عمل را در مورد تفنگداران دریایی و نیروهای ذخیره آن به مرحله اجرا گذاردیم. توانایی حمل‌ونقل هوایی را افزایش دادیم و برنامه‌های پژوهش‌و تولید نظامی غیرهسته‌ای را شدت بخشیدیم.[۹]

تأثیر عملیات محتمل‌الوقوع

اندازه نیروهای نظامی با فلسفه‌های مسلط و پذیرفته‌شده مربوط به عملیات محتمل‌الوقوع وفق داده‌شد. مک‌نامارا نظریات کندی–جانسون را در این موارد چنین توضیح می‌دهد:

«بدیهی است نیازهای کلی به نیروهای همه‌منظوره ارتباط زیادی به دفاع از سرزمینهای خود ما ندارد، بلکه بیشتر برای پشتیبانی از تعهدات ما به سایر ملل است. هر یک از این تعهدات عملیات محتمل‌الوقوعی را آشکار می‌سازد که ما مجبوریم. برای برخورد با آن طرح‌ریزی کنیم. با این‌همه این بدان معنی نیست که ما همزمان با چهل مورد عجیب نظیر ویتنام ممکن است روبه‌رو شویم. ما نمی‌توانیم انتظار داشته‌باشیم که به‌طور همزمان جوابگوی تمام عملیات محتمل‌الوقوع باشیم، دشمن ما

نیز به همین نحو، نمی‌تواند جوابگو باشد. سیاست ما براین قرار گرفته است که اندازه نیروهای نظامی همه‌منظوره ما بتواند به‌طور همزمان با ممکن‌ترین عملیات محتمل‌الوقوع روبه‌رو شود.[۱۰]»

از منطق فوق‌الذکر «استراتژی ۲/۵ جنگ» استنتاج شد، که این استراتژی به توانایی‌هایی برای مقابله با هم‌آوردجویی‌های بزرگ و همزمان در اروپا و شرق نیازمند بوده و مضافاً به نیروهای احتیاط کافی برای خاموش ساختن آتش‌افروزی‌های کوچکتر ناگهانی، در سایر نقاط وابسته بود. پیشرفتهای زیادی به‌دست آمد، لیکن هدف به‌طوری غیرمنطقی بود که حدود آن همواره تاریک و نامشخص بوده و در نتیجه دستیابی به آن هرگز میسر نگردید.

تأثیر گسترش و کاربرد نیروهای نظامی

اینکه تشکیلات نظامی آمریکا برای مقابله با عملیات محتمل‌الوقوع چگونه باید گسترش یابد و به‌کار گرفته‌شود، همواره یکی از موضوعات بحث و مجادله بود. مک‌نامارا تصمیم رسمی دولت را چنین تشریح کرد:

«البته سؤال اصلی در اینجا داشتن توانایی حرکت سریع به‌منظور مقابله با تهدیداتی است که در نقاط فرضی کاملاً دور از یکدیگر جهان، محتمل‌الوقوع هستند. در این رابطه ضرورتاً دو برخورد وجود دارد. اولین آنها داشتن نیروهای متعارفی قابل ملاحظه‌ای است که در نقاط بالقوه بحرانی و مغشوش جهان مستقر شوند. دومین آنها داشتن نیروهای ذخیره‌ای کوچکتر و متمرکزی است که از آمادگی مناسبی بهره‌مند باشند و با وسائلی که قادرند آنان را سریعاً به نقاط لازم منتقل کنند، پشتیبانی شوند. در دهه گذشته برعملی بودن و مطلوب بودن نسبی، راه‌کار دوم به میزان قابل ملاحظه‌ای افزوده‌شده‌است.[۱۱]» *

راه‌کار یکم، یعنی استقرار کامل نیروها در مناطق مقدم، از نظر بودجه، نیروی انسانی، و مواد، چنانچه بخواهیم تمام نقاط بالقوه بحرانی را درنظر بگیریم، بسیار گران

* در حالی که آمریکا از پایگاههای زمینی خود در بعضی کشورها استفاده می‌کند، اتکاء زیادی به ناوهای نیروبر نیروی دریایی خود که حامل نیروهای تفنگدار دریایی هستند، دارد. این ناوها با استفاده از حق دریانوردی آزاد در آبهای بین‌المللی، به‌طور مستمر در مناطق و دریاهای حساس جهان مانند مدیترانه شرقی، اقیانوس هند شمالی و غیره مستقر هستند ـ م.

تمام می‌شود. با این‌همه نیروهای مستقرشده در محل از آنجا که قادرند عکس‌العمل سریعتری در صورت وقوع بحران از خود نشان دهند، از ارزش بازدارندگی جنگی بیشتری در مقایسه با نیروهای ذخیره متمرکز در فواصل دورتر برخوردارند. راه‌کار دوم، یعنی راه‌کار متمرکز، نیازهارا به‌طورکلی تقلیل می‌دهد، اما در عین حال سرعت واکنش را نیز کاهش می‌دهد. شرایط موجود در مناطق جنگی، خصوصاً از دست دادن بنادر و فرودگاهها در نتیجه عملیات مقدماتی دشمن، ممکن است ورود به‌موقع نیروهای تقویتی را به تأخیر اندازد. علاوه‌بر اینها استقرار نیروهای ذخیره در خاک اصلی آمریکا وابستگی زیادی به‌وجود تدارکات و تجهیزات مشابه‌ای دارد که قبلاً در ماوراء بحار مستقر شده‌باشند، که این خواسته بسیار گران و اجرای آن بسیار مشکل بوده و مضافاً در معرض اشغال و یا نابودی توسط دشمن می‌باشد.

بنابراین تعداد قابل‌توجهی نیز معتقدند که هر دو راه‌کار یکم ودوم نمایانگر افراطهای نامطلوبی هستند که نه تنها انعطاف را افزایش نمی‌دهند بلکه از آن می‌کاهند. آنها معتقدند که با راه‌حلهای حدوسط می‌توان به انعطاف بیشتری دست یافت و اینها راه‌کارهایی هستند که گسترش در مناطق مقدم را محدودبه مناطق بحرانی برگزیده‌کرده و در عین‌حال نیروی ذخیره قابل‌ملاحظه‌ای را که قادر به تقویت عملیات محتمل‌الوقوع کوچکتر و یا برخورد با آن برحسب مورد هستند، در پایگاههای خاک اصلی آمریکا نگه می‌دارند.

تأثیر ویتنام

هرچه جنگ در ویتنام شدت گرفت، انعطاف آمریکا روبه قهقرا رفت. شاید این درست باشد که بگوییم ماشین نظامی را که آمریکا در سال ۱۹۶۵ به ویتنام گسیل داشت متشکل از متخصص‌ترین نیروهای همه‌منظوره‌ای بود که آمریکا توانسته بود در ابتدای یک جنگ تمرکز دهد. این جنگ گسترده، هرچند با هزینه‌ای بس گزاف، توانست تا چندین سال به‌همین نحو ادامه یابد. به‌طور مثال مک‌نامارا با شادی می‌گفت: «ثبات ما در ادامه استقرار نیرو در مواضع ناتو، در طول این مدت دلیل بارزی از انعطافی است که ما موفق به کسب آن شده‌ایم.[۱۲]»

در حقیقت ارتش هفتم آمریکا در همان اوایل ۱۹۶۶ برای تأمین نیازمندهای ویتنام پاره‌پاره گردید و یک پارچگی خود را از دست داد. در نتیجه سیاستهای دفاعی «ادامه کسب به روال معمول» (به بخش ۲۹ مراجعه فرمایید)، ستوانهای جوان در اروپا

عهده‌دار مشاغل فرماندهی گروهان شدند، درحالی‌که درگذشته این مشاغل را به سروانهای با تجربه تفویض می‌کردند؛ کمبود غیرقابل جبرانی در عدهٔ درجه‌داران با تجربه وجود داشت؛ از قدرت واحدهای صفی به‌نحو حادی کاسته شده‌بود؛ نوسازی و مدرن‌سازی تجهیزات به‌کندی صورت می‌گرفت و در پاره‌ای موارد به‌طور کامل متوقف شده‌بود. تولید هلیکوپتر، برای مثال، منحصراً برای ویتنام انجام می‌گرفت. روحیه، آموزش و کارایی رزمی در اروپا به‌نحـــو غیرقابل جبرانی ضعیف شده‌بود. نیروهای دریایی و هوایی نیز با موانع مشابهی روبه‌رو بودند. پایگاههای تعویض کلاً متلاشی گردیده‌بود و در نتیجه نیروهای ذخیرهٔ آماده، اصولاً وجود خارجی نداشتند. چنانچه در همین ایام آمریکا با آتش‌افروزی‌های جدی دیگری در سایر نقاط جهان مجبور به مقابله می‌گردید ــ خصوصاً خاورمیانه که در طول این مدت انبار باروت بود ــ بدون اقدام به تهدید به جنگ هسته‌ای، ابزار نظامی ناچیزی برای رویارویی با این‌گونه وقایع در دست داشت.

در نتیجه، آمریکا عملاً در طول یک دهه با چرخشـــی‌دایره‌وار به‌جای اول رسیده‌بود. دوباره مجبور بود بین تحقیرشدن یا دست‌زدن به واکنشی تند و نامتناسب یکی را انتخاب کند در حالی‌که هیچ‌یک از این دو گزینش در جهت علائق ملی آمریکا نبود. حوادثی نظیر پوئبلو و ائی‌ــسی ۱۲۱ که به ترتیب در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ در سواحل کره شمالی به‌وقوع پیوستند، تأیید می‌کردند که تحریکاتی ناگوار، از قبیل حمله به ناوها و هواپیماهای آمریکایی در آبها و فضاهای بین‌المللی، ممکن است منجر به تلافی نظامی آمریکا نگردد. یکی از دلائل این احتمال، فقدان توانایی آمریکا برای تعقیب کار، در صورت وقوع یک جنگ محدود دیگر، بود.

وضعیت فعلی واکنش انعطاف‌پذیر

ستون معایب

کم‌شدن بودجه دفاعی توانایی آمریکا را در به‌کارگیری انعطاف‌پذیر و در حمایت استراتژی جهانیش در زمان و مکان مطلوب به‌شرح زیر تحت‌فشار شدید قرار داده‌است.

آمریکا فاقد نیروهای همه‌منظوره کافی برای جوابگویی به استراتژی فروتننا نه «۱/۵ جنگ» خود می‌باشد.

در حالی‌که آمریکا به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای از وسعت تشکیلات نظامی خود کاسته‌است، در نوین‌سازی باقیمانده آن نیز، از نظر جبران مافات، غفلت ورزیده‌است.

در حالی که آمریکا به‌نحو فزاینده‌ای به تمرکز نیروهای ذخیره استراتژیکی خود متکی است، فاقد وسائل کافی برای جابه‌جایی و به‌کارگیری سریع آنها می‌باشد. ایالات متحده بر تقسیم مشقات با هم‌پیمانان خود تأکید می‌ورزدو اما به کاستن تدریجی از اعتبارات تخصیص‌یافته برای کمک نظامی نیز ادامه می‌دهد.

در حالی که استراتژی‌های منطقه‌ای آمریکا کلاً اتکاء زیادی به حفظ آزادی فعالیت در دریاها دارد، نیروی دریایی آن که باید این دریاها را کنترل کند، به‌نحو فزاینده‌ای روبه زوال است.

اجرای عملیات محتمل‌الوقوع آمریکا به نیروهای کادر ثابت و ذخیره به‌نحو ترکیب شده‌ای متکی می‌باشد، در حالی که لشگرهای گارد ملی نیروی زمینی (نیروهای ذخیره) فاقد کارایی رزمی هستند.

واکنش انعطاف‌پذیر متحمل درد و ناراحتی‌های دیگری به‌غیر از مسائل مربوط به بودجه می‌باشد. استراتژی انهدام قطعی در یک جنگ عمومی هسته‌ای، به‌نحوی غیرقابل انعطاف، راه‌کارهای قابل گزینش رزمی را در صورت شکست «بازدارندگی» محدود کرده‌است. در سطح جنگهای محدود، «واکنش درجه‌بندی شده» و «واکنش انعطاف‌پذیر» قابل جابه‌جایی و جایگزین شدن تصور شده‌اند. ژنرال لی‌می مسائل ناشی از نتایج این تصور را چنین مورد بررسی قرار داده‌است:

> این تدبیر زنگ خوش‌صدایی دارد، لیکن وقتی بدان عمل شود، خواهیم دید که «درجه‌بندی شده» اما «غیرقابل انعطاف» است. درجه‌بندی شده‌است زیرا نیروها برای مقابله با دشمن تدریجاً در حجمهایی افزایش می‌یابند که هرگز برای اتمام کار کافی به‌نظر نمی‌رسند، و «غیرقابل انعطاف» است زیرا ما قادر نیستیم که برحسب انتخاب زمان و مکان موردنظر خود، نیرو به‌کار ببریم و از قدرت خود بهره‌بگیریم و از نقاط ضعف دشمن سود جوییم[۱۳].

ستون محاسن

حمایت مالی و کاربرد مکرراً نادرست نظریه، مانع شکوفایی نظامی استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر به‌نحوی که تجسم شده‌بود، گردیده‌است، اما خوشبختانه در حال حاضر «نوعی توانایی برای نشان دادن واکنش در تمام پهنای طیف ممکن رقابت» در بسیاری از سطوح و جنبه‌ها عمل می‌کند که جنبه نظامی آن لزوماً پراهمیت‌ترین آن نیست. پرزیدنت نیکسون، در تلاش دو نفره با دکتر کیسینجر راه زیادی در جهت

بنیانگذاری مجدد انعطاف‌پذیری استراتژیکی در سطـــوح سیاسی، اقتصادی، و روانی پیموده‌است. باز کردن باب مذاکرات صریح با اتحاد شوروی، چین کمونیست، و سایر مخالفان و متحدان و هم‌پیمانان، موید این تلاش است. به‌عقیده نیکسون چندین موفقیت مثبت در زمانی کوتاه عاید شده‌است:

۱. اتحاد شوروی. ما از طریق انعقاد چند موافقتنامه واقعی که انگیزه‌های تشنج موجود بین کشورهای‌مان را تقلیل داده‌است، در دادن حرکتی جدید برای ایجاد چشم‌اندازی سازنده‌تر در روابطمان موفق بوده‌ایم.

... ما در مورد انعقاد پیمانی که انفجارات سلاحهای انهدام انبوه را در کف دریاها ممنوع می‌کنند به توافق رسیدیم.

... ما بن‌بستی را که موجب توقف مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیکی شده‌بود برطرف کردیم.

... ما در مورد پیش‌نویس پیمانی که تولید و نگهداری سلاحهای میکربی **وشیمیایی‌را** ممنوع می‌کند، به توافق رسیدیم.

... ما و هم‌پیمانان انگلیسی و فرانسوی‌مان با اتحاد شوروی به توافق دست یافتیم تا از خطر اینکه‌برلیـــن‌یک‌بار دیگر کانون تند و خطرناک تضاد و مقابله بین‌المللی شود، بکاهیم.

... ما در مورد اطمینان‌بخشتر شدن خط مستقیم مخابراتی بین واشنگتن و مسکو و تدابیر آگاه‌سازی و مشورت که برای کاستن از مخاطره جنگ هسته‌ای اتفاقی طرح شده‌اند، به‌توافق رسیدیم.

۲. جمهوری خلق چین. ما به یک دوره ۲۵ ساله خصومت کینه‌توزانه خاتمه دادیم و مشترکاً این توافق را به‌عنوان یکی از خصوصیات بارز سیاست ملی خود پذیرفتیم. نزدیکی مجدد بین پرجمعیت‌ترین و قدرتمندترین کشورهای جهان، علی‌رغم ظرافت و شکنندگی احتمالی، در مقایسه با سایر دست‌آوردهای اخیر، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای نسلهای آینده برخوردار است. این نشانگر قدمی عظیم و ضروری در ایجاد ساختمانی باثبات برای صلح جهانی خواهد بود.[۱۴]»

پرزیدنت نیکسون همچنین به پیشرفتهای غیرمنتظره‌ای که آمریکا و هم‌پیمانانش کسب کرده‌بودند اشاره کرد، که‌عبارت بودند از کاهش‌یافتن تهدیدات اقتصادی موجود علیه اتحاد و هم‌بستگی غرب، و تحولی که به استقلال سیاسی ــ نظامی بیشتر شرکای آمریک منجر می‌گردید.[۱۵]

با این همه هنوز به تعادل بهتری بین انعطاف‌پذیری نظامی و غیرنظامی نیاز

است. در تحلیل نهایی، برخوردهای مستقیم و غیرمستقیم، در هر دو وضعیتهای جنگ سرد و گرم، باید با یکدیگر به‌نحوی آمیخته شوند «تا بتوانند از طریق تهدید، به کارگیری نیرو، روشهای دیپلماتیک، طفره و گریز، و سایر وسائل قابل تجسم دشمن را به شیوه‌های گوناگون و به درجه مطلوب کنترل کنند. تنها وقتی از تمام وسائل موجود به‌نحو مبتکرانه‌ای استفاده‌شود تدبیر واکنش انعطاف‌پذیر در مؤثرترین صورت به امنیت ملی سود می‌رساند.

۱۵. تفکرات و تدابیر آمریکا در مورد امنیت دسته‌جمعی

بگذارید تمام ملتها اعم از آنانی که سربلندی ما را می‌خواهند یا آنانی که سرافکندگی ما را، بدانند که ما به‌خاطر بقاء و دستیابی به آزادی هر قیمتی را خواهیم پرداخت، هر مشقتی را تحمل خواهیم کرد، با هر نوع سختی روبه‌رو خواهیم شد، ازهر دوستی حمایت می‌کنیم، و با هر دشمنی خصومت خواهیم ورزید.

جان اف. کندی قسمتی از نطق افتتاحیه. سال ۱۹۶۱

آمریکا نمی‌تواند تمام طرحهای خود را به تصور در آورد و تمام برنامه‌ها را خود تدوین کند و تمام تصمیمات را رأساً به مورد اجرا گذارده و دفاع از ملل آزاد جهان را به‌تنهایی به‌عهده بگیرد، و بدیهی است که چنین کاری را نیز نخواهد کرد.

ریچارد ام. نیکسون. قسمتی از پیام وضعیت جهانی. سال ۱۹۷۰

تعاریف کلاسیک و تخصصی روزمره

تفکرات متضاد در مورد «امنیت دسته‌جمعی» در نتیجه مخلفت با معنی آن آغاز می‌گردد.

اشخاصی که در استعمال کلمات صحیح دچار وسواس هستند، امنیت دسته‌جمعی را چنین تعریف می‌کنند «یک سیستم امنیت جهانی که با موافقت تمام و یا اکثر کشورها، پایه‌ریزی شود تا علیه هر کشوری که به‌طور غیرقانونی صلح را نقض می‌کند مشترکاً عمل کند» بر طبق این تفسیر ناقص «تنها دو سیستم امنیت دسته‌جمعی: یکی جامعه ملل* و دیگری سازمان ملل متحد در جهان امروز تشکیل شده‌اند.[۱]» ای.اف.ک اورگانسکی این فکر را با دقت زیاد ذیلاً تشریح کرده‌است:

* جامعه ملل از ۱۹۲۰ الی ۱۹۴۶ به حیات نه چندان موفق خود ادامه داد ـم.

تمام عقیده بر پایه این فرض صحیح استوار است که حفظ صلح به بهترین وجه توسط قدرتی مسلط و برتر میسر است، و فقط ترکیب نیروهای همه ملل به استثنای کشور متجاوز می‌تواند قدرتی این چنین را به‌وجود آورد، و تنها در مقابل این نیروی عظیم است که متجاوز، احتمالاً حتی قبل از آغاز تجاوز ناگزیر به انصراف از آن می‌شود.[۲]

متأسفانه جامه عمل پوشانیدن به یک جبهه متحد اجباری، در وضعیتهای دشوار، تقریباً به‌طور غیرقابل اجتناب با شکست روبه‌رو می‌گردد. دلیل اصلی این ناکامی، نامتجانس‌بودن علائق ملی و مافوق ملی کشورهاست. محدودیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، روانی و اخلاقی خشک و غیرقابل انعطاف مانع رسیدن به یک توافق جهانی در تعریف اینکه چه کسی متجاوز است، و اگر لازم است اقدامی علیه او شود، چه اقدامی باید صورت گیرد، هستند. در نتیجه، به‌غیر از منفردین مصممی که به عقیده غیر عملی تشکیل نیروی پلیس جهانی معتقد هستند، بقیه عموماً می‌پذیرند که پرکردن خلا بیـــــن واقعیتها و آرمانها ممکن نیست.

بنابراین، تعاریف روزمره و تخصصی امنیت دسته‌جمعی که مقامات رسمی آمریکا شامل وزارت امور خارجه، وزارت دفاع و رؤسای ستاد مشترک به‌کار می‌برند، با آنچه در فرهنگ لغات وبستر آمده‌است، نزدیکتر است. این فرهنگ، امنیت دسته‌جمعی را چنین تعریف می‌کند: «حفظ امنیت کلیه ملل عضو یک پیمان از طریق اقدام مشترک آنها». از آنجا که کلمات «ملل عضو یک پیمان» ممکن است شامل مشترکین متعددی باشد یا تنها محدود به دو شرکت‌کننده شود، بنابراین حتی پیمانهای دو ملیتی نیز واجد الشرایط تعریف فوق خواهند بود.

مشکلات شناخته‌شده

منظور اصلی از انعقاد هر پیمان امنیت دسته‌جمعی، افزودن به‌قدرت ملی مشترکین آن است. گاه دستیابی به این هدف مقدور است و گاه مقدور نیست. دریاسالار آرلی بورک یکی از فرماندهان اسبق نیروی دریایی آمریکا، دلائل موافق و مخالف مشروحه زیر را در دانشگاه ملّی جنگ چنین آشکار کرده‌است:

«در آغاز باید بپذیریم که هیچ اتحادی از علائقی که موجب همبستگی اعضاء آن به‌یکدیگر شده‌است قوی‌تر نیست. این‌گونه همبستگی‌ها ظریف و شکننده‌اند و همواره در معرض تغییر هستند، خصوصاً در اوقاتی که بقاء یک یا تعداد بیشتری از

مشترکین بدون آنکه شامل بقیه اعضاء شود، به مخاطره می‌افتد. چنانچه بخواهیم با کنایه به آن بنگریم، هم‌پیمانان تقریباً همیشه موقعی می‌توانند به سایر اعضاء کمک کنند که کوچکترین نیازی به کمک آنها وجود ندارد. وقتی فشارهای وارده حقیقتاً توأم با جریمه و مجازات است، هم‌پیمانان یا کمک بسیار ناچیزی را ارائه کرده‌اند، و یا بسیار دیر وارد معرکه شده‌اند، و یا هرگز هیچ کمکی نمی‌کنند. این‌گونه برخورد و تظاهر گاهی اوقات از علائم مشخصه امراض ماکیاولی است، لیکن در اغلب اوقات بسادگی، طبیعت انسانی را منعکس می‌کنند. وقتی تعادل قدرت به‌طور مخاطره‌آمیزی متزلزل به‌نظر می‌رسد، عده کمی از رهبران ملی، در صورتی‌که راه‌حل جایگزین قابل قبولتری برای آنان وجود داشته‌باشد، هنوز حاضرند در سمت بازنده باقی بمانند. علائم هشداردهنده حاکی از وسواس و دودلی در بعضی اوقات اما نه همیشه، از قبل خود را نشان می‌دهند. بنابراین طراحان محتاط هرگز خود را بیش از حد به خارجیان، به این امید که آنان برایشان سینه‌چاک دهند متکی نمی‌کنند.

علی‌رغم این احتیاطها، ممکن است متحدان، هم‌پیمانان بی‌علاقه خود را در مخاطراتی کاملاً خطرناک، که با علائق ملی سازگار نیست، درگیر نمایند. برای مثال، اردن در سال ۱۹۶۷ در موقعیتی نبود که با اسرائیل بجنگند، اما اتحاد او با مصر، پس از حمله ناصر به صحرای سینا، همه راه‌کارهای دیگر را به روی او بست. و حتی بدتر از آن این است که وابستگی‌های مشترک می‌توانند توسط متفقین غیرمسئول از روی عناد مورد سوءاستفاده واقع شوند. اتحاد شوروی آن‌چنان‌که رسم اوست متحدان خود را آلت‌دست می‌کند و از آنان چون سپربلا و مهره‌های شطرنج استفاده می‌کند. رهبران شوروی بی‌هیچ‌گونه رحم و شفقتی منابع کشور ثالثی را برای دست یافتن به اهداف خود و یا شکست دادن متخاصم، قربانی می‌کنند*.

محاسن شناخته‌شده

سؤالی که غالباً ناظرین پرتجربه و شکاک مطرح می‌کنند این‌است‌که «در وضعیتهای کاملاً بحرانی که متحدان همگی در پی حفظ منافع خود هستند، چگونه می‌توان ائتلافات را مفید دانست؟»

* اصولاً سوءاستفاده از متحدان ضعیف و محتاج برای پیشبرد علائق و مقاصد کاری است که هر دو ابرقدرت کرراً مرتکب آن شده‌اند، اگر شوروی لهستان را با آلمان هیتلری تقسیم کرد، آمریکا نیز در جنگ هند و پاکستان از کمک به متحد خود پاکستان طفره رفت—م.

ترتیبات ناشی از امنیت دسته‌جمعی موجب تشویق در به‌وجود آوردن تفکرات مشترک استراتژیکی شده، نشر طرحهای مشترک را میسر، و ایجاد تدارکات مشترک را ترغیب می‌کند، و بدیهی است همه این اقدامات پایه‌های عملیات هماهنگ علیه دشمن مشترک را تشکیل می‌دهند. فوائد بالقوه منافع ملموس و غیرملموس را شامل می‌شود. حسن‌نیت و تفاهم، از منافع غیرملموس است و برخورداری از فضای مانور، گرفتن پایگاه، اجازه پرواز از فضای هوایی هم‌پیمان و سود بردن از پشتیبانی اطلاعاتی و استفاده از نیروی کار محلی فوائد ملموس را تشکیل می‌دهند. بدیهی است که گرفتن هر امتیازی مستلزم دادن امتیازاتی است. تاریخ پیشنهاد می‌کند که بهترین روش برای سودمند بودن پیمانها این است که رهبران ملی بیش از آنچه واقعاً می‌توانند عرضه کنند، نپذیرفته و قول ندهند، لیکن هرگاه که ممکن شد کمی بیشتر از آنچه متعهد شده‌اند در اختیار گذارند. تمام طرفها از ابتدای کار باید قواعد و مفاد قرارداد (اعم از آنچه تلویحاً مفهوم است یا موادی که صراحت دارند) را درک کنند، تا در تفسیر مفاد پیمان در زمانی که با حقایق روبه‌رو می‌شوند، مقدار کمی امکان طفره و گریز وجود داشته‌باشد.[۳]

دورنمای تاریخی

بیزاری تاریخی آمریکا از گرفتار شدن در اتحادهای خارجی تنها در دوران جنگ جهانی اول کمی سست شد. این وقتی بود که نیروهای این کشور «به این دلیل که جهانی امن‌تربرای دموکراسی» به‌وجود آید. به نیروهای انگلیسی و فرانسوی پیوستند.* تاخت‌وتاز مزبور وقتی موفق شد که این کشور توانست در دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به پناهگاه آمریکای شمالی خود مراجعت نماید. ژنرال لیمن ال. لمنیت‌زر در خاطرات خود از سالهای بین دو جنگ با کنایه به صفی از سخنرانان ارشدی که در سال ۱۹۳۹ در دانشگاه جنگ نیروی زمینی آمریکا از سکوی خطابه موعظه می‌کردند اشاره می‌کند. آنها بالاتفاق می‌گفتند «اگر قرار است، در جنگ دیگری شرکت کنیم، به‌خاطر خدا بگذارید این کار را بدون هم‌پیمان انجام دهیم!» تعصب این‌گونه سخنرانان، شخصیتهای سیاسی بانفوذ را نیز در سراسر آمریکا تحت‌تأثیر قرار داده‌بود و آنها نیز این سخنان را تکرار می‌کردند.

* حفظ موازنه قدرت در اروپا یکی از استراتژی‌های اصلی آمریکا بوده‌است، زیرا تا وقتی قدرتهای اروپایی از این موازنه برخوردار باشند و کشوری با تسلط بر سایر کشورهای اروپایی تبدیل به قدرت بزرگی نشود، آمریکا در امان خواهد بود. پیروزی شوروی در جنگ جهانی دوم و تسلط این کشور بر بالکان این توازن را تا حدودی برهم زد ــ م.

با این همه، تنها یک سال بعد، آمریکا در جنگی ائتلافی در مقیاسی جهانی غوطه‌ور گردید. قبل از واقعه پرل هاربر، سیاست امنیت دسته‌جمعی آمریکا، عمدتاً شامل کمک‌رسانی و تامین تسهیلات و تجهیزات برای انگلستان، چین، و شوروی بود، لیکن وقتی این کشور فعالانه درگیر جنگ جهانی دوم شد، نیاز به تدوین یک استراتژی مشترک بلافاصله پدیدار گردید. تدوین این استراتژی کار ساده‌ای نبود، زیرا مقاصد سیاسی، فلسفه‌ها، ووضعیتهای این شرکای قدرتمند کاملاً با یکدیگر مغایر بودند. مصالحـــه که به‌نظر بسیاری از آمریکاییان شیوه‌ای ناخوشایند است، متداول گردید. ازدواج اجباری آمریکا* مستمراً تحت‌فشارومحدودیت ادامه یافت، لیکن درسهای آموخته‌شده نیز بسیار ارزشمند بودند.

طی ربع قرن گذشته که آمریکابه موقعیت امروزیش رسیده‌است، امنیت دسته‌جمعی اساس «استراتژی بزرگ» ایالات متحده را تشکیل داده‌است. این استراتژی برای اولین‌بار بلافاصله پس از پیروزی بر ژاپن به آزمایش گذارده‌شد، و این زمانی بود که شوروی به‌طور متوالی به محدوده جنوبی خود و به کشورهای اروپای شرقی فشار می‌آورد. امید اینکه سازمان ملل متحد بتواند در دنیای بعد از جنگ صلح را تأمین نماید در اندک‌زمانی پس از آنکه اتحاد شوروی با پرده‌برداری از رشته وتوهای خود شورای امنیت را تا حد زیادی فلج نمود، به یاس گرایید. در ۱۹۴۷، وقتی مشخص شد که بریتانیا دیگر قادر به ایفاء نقش قدیمی خود در امور جهانی نیست، ایالات متحده برای پرکردن خلاء قدم به صحنه گذارد.

دکترین ترومن که در۱۲ مارس ۱۹۴۷ در جلسه مشترک کنگره به تفصیل شرح داده‌شد و در روز ۱۲ مه همان سال به تصویب رسید، تنها مربوط به یونان و ترکیه بود، لیکن زمینه را برای عملیات بعدی امنیت دسته‌جمعی به‌نحو جامعی فراهم نمود:

> رژیمهای توتالیتر که با تجاوز مستقیم و غیرمستقیم به مردمان آزاد تحمیل شده‌اند، اساس صلح بین‌المللی و از این طریق امنیت ایالات متحده را دستخوش مخاطره نموده‌است. من معتقد هستم که سیاست ایالات متحده باید حمایت از انسانهای آزادی باشد که در مقابل انقیاد تحمیل شده، توسط اقلیتهای مسلح و یا فشارهای خارجی مقاومت می‌کنند.[۴]

* ازدواج اجباری Shotgun Marriage ــم.

تعهدات دفاعی جاری ایالات متحده

در فاصله زمانی بین ۱۹۴۷ الی ۱۹۵۴ آمریکا هشت پیمان دفاع مشترک را که جنبه‌های دوملیتی و چندملیتی داشتند، با چهل‌ودو کشور برابر جداول صفحات ۲۳۳ الی ۲۳۷ که وزارت دفاع تهیه کرده‌است، امضاء نمود.

وابستگی دفاعی آمریکا به ژاپن که ناشی از پیمان دفاعی ۱۹۵۱ با این کشور بود با قرارداد فعلی، که در ۱۹۶۰ به امضاء رسید، تعویض گردید. ایالات متحده، هرچند که عضو رسمی پیمان سنتو* نیست، لیکن توافق نموده‌است که با آن همکاری کند. کشورهای عضو این پیمان بریتانیا، ترکیه، ایران و پاکستان هستند. به‌علاوه آمریکا تعهدات و یا قراردادهای دفاعی دیگری نیز با حدود سی کشور دیگر منعقد کرده‌است.

سیستم امنیت دسته‌جمعی جهانی که در نتیجهٔ پیمانهای فوق به‌وجود آمده‌بود، آمریکا را متعهد می‌ساخت که از آمریکای لاتین و تقریباً کلیه کشورهای غیرکمونیستِ واقع در امتداد حاشیه مرزی چین و شوروی دفاع کند. در بعضی از حالات، اسناد رسمی قراردادها به‌طور مشروح، تعهدات طرفین قرارداد را تشریح نموده‌اند. و در بعضی دیگر، به تعهدات به‌طور ضمنی اشاره شده‌است. تفاوت ممکن است به دلیل تبعیت از اصولی که حاکم بر شرایط زمانی خاص بوده‌است، به‌وجود آمده‌باشد.

برنامه‌های کمک نظامی ایالات متحده

آمریکا به‌منظور تقویت اساس توانایی‌های نظامی هم‌پیمانان خود، از ۱۹۴۷ به برنامه‌های چندگانه کمک نظامی خود ادامه داده‌است.

در ابتدا این‌گونه کمکها عموماً به‌صورت بلاعوض انجام می‌شد و شامل تسلیحات، تجهیزات، آموزش، و خدمات مجانی برای کشورهایی که به «کشورهای دفاع مقدم» موسوم بودند و مرز مشترک با شوروی داشتند تعلق می‌گرفت. یونان و ترکیه اولین دریافت‌کنندگان این‌گونه کمکها بودند. برنامه معروف مارشال، که جنبه‌های نظامی نیز داشت، به فاصله کوتاهی این کمکها را دنبال کرد. با این‌همه پس از اینکه اروپا از جنگ جهانی دوم خلاصی یافت و سایر کشورها ظرفیت خودیاری خویش را توسعه دادند، آمریکا تدریجاً فروش مستقیم و اعطاء اعتبار را در موارد متعددی جایگزین

* منظور پیمان منحله سنتو است ـ م.

کمک بلاعوض کرد*، تا بدین‌وسیله برنامه‌هایی را که جنبه بخشش داشتند تبدیل به منابع سودرسان نماید، که این عمل به کاستن از مسائل مربوط به موازنه پرداختها کمک نمود. با این‌همه هنوز بیش از سی کشور از کمکهای بلاعوض استفاده می‌کنند، هرچند که مبالغ کمکها ناچیز است و اکثراً به آموزش دادن محدود می‌گردد. کره‌جنوبی، ترکیه، و کامبوج در حال حاضر از بزرگترین ارقام کمکهای بلاعوض استفاده می‌کنند (بدیهی است، دو کشور ویتنام و لائوس کمکهای بزرگتری را دریافت می‌نمایند، لیکن اعتبارات مربوط به این دو کشور به‌صورت خاص، در بودجه وزارت دفاع آمریکا منظور می‌گردد).**

کمکهای نظامی آمریکا به هم‌پیمانان حقیقی، تصوری، و بالقوه در اوایل دهه ۱۹۵۰، تحت‌تأثیر تشکیل پیمان ناتو و شروع جنگ کره، افزایش قابل‌ملاحظه‌ای یافت. در نهایت، برنامه کمکهای نظامی، تعداد بسیاری از کشورهای در حال توسعه و یا ملتهایی را که به تازگی استقلال یافته‌بودند، در آمریکای لاتین، آفریقا، و آسیا در برگرفت. ارتباط این کشورها با امنیت ملی آمریکا ناچیز یا اصولاً صفر بود. هزینه برنامه‌های کمک نظامی که به طرز فوق‌العاده‌ای به حدود سالیانه ۴بلیون دلار در بودجه سال ۱۹۵۳ افزایش یافته‌بود، پس از آن سریعاً روبه کاهش گذارد. با این‌همه جمع‌کل کمکهای سالهای گذشته مبلغ قابل‌ملاحظه‌ای را تشکیل می‌داد. کمکهای بلاعوض از سال ۱۹۵۰ به‌بعد به‌تنهایی به رقمی بیش از سی‌وپنج بیلیون‌دلار بالغ شده‌بود[۵]، و کل تلاش برای کمک‌رسانی، سالها در معرض انتقادات تند و نیشدار کنگره قرار داشت.

این انتقادات در ۲۹ اکتبر ۱۹۷۱، وقتی مجلس سنا موقتاً و تقریباً از همه برنامه‌های کمک نظامی با خودداری از تصویب اعتبارات جدید، شانه خالی کرد، به اوج خود رسید. پرزیدنت نیکسون بلافاصله به چاره‌جویی برای نجات کمکهای نظامی پرداخت. اینکه ضدحمله وی مؤثر واقع شد یا خیر جای بحث است، لیکن در ۴ نوامبر، یک لایحه متعادل که اعتبارات کافی را برای جوابگویی به تعهدات موجود دربرداشت، پس از یک بررسی جامع به‌تصویب رسید.

با این‌همه کمک نظامی به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم در طرحهای امنیت

* توجه خوانندگان را با توجه به بخش هشت کتاب، به ماهیت تدریجی ایجاد وابستگی‌های دفاعی و نهایتاً اقتصادی جلب می‌کنم—م.

** کمک بلاعوض به این دو کشور بیشتر به سبب جنگ ویتنام بوده‌است—م.

دسته‌جمعی آمریکا ایفاء نقش می‌نماید. آقای ویلیام راجرز وزیر خارجه وقت آمریکا فلسفه جاری کمک نظامی را چنین تشریح نموده‌است:

در دورانی که از مشخصات بارز آن مذاکره و رشد این اندیشه است که مسئولیتهای دفاعی با دیگران است (تا با ایالات متحده)، ادامه دادن به تعهدات مربوط به کمکهای امنیتی ضرورت دارد. اجرای این‌گونه تعهدات، به دوستان ما در حفظ و افزایش توانایی‌های امنیتی‌شان کمک می‌کند و موجب رسیدن آنها به آن درجه از قدرت خواهد شد که وقتی از ما طلب کمک کنند که با مسائل امنیتی دشوارتری روبه‌رو هستند.

کمکهای دفاعی ما در دو منطقه از جهان، که در آن مستقیماً دارای علائق امنیتی و مسئولیتهایی هستیم، تمرکز یافته‌است ــ این دو منطقه آسیای شرقی و خاورمیانه می‌باشند... اجرای این برنامه یکی از ضروریات دکترین نیکسون بوده که بر مسئولیت اصلی هر ملت برای تأمین امنیت خود تأکید می‌کند. بدین‌ترتیب یکی از مقاصد اصلی، فراهم‌ساختن، اساسی باثبات در طول دوران تغییر است. نیازبه این تغییر از حالت فعلی به حالتی که این‌گونه کشورها خود قادر به دفاع از امنیت خود شوند در میان کشورهای آسیای شرقی بیشتر به‌چشم می‌خورد...

یکی دیگر از مقاصد اصلی ما، حفظ موازنه قدرت نظامی در خاورمیانه است... سومین هدف ما... تقویت جناح جنوبی ناتو در زمانی است که حضور نظامی شوروی در خاورمیانه و مدیترانه افزایش یافته‌است[۶].

جدول تعهدات دفاعی جاری ایالات متحده

پیمانها

پیمانهای چندملیتی

۱. پیمان کمکهای متقابل داخل قاره آمریکا (قرارداد ریو ۱۹۴۷ــ Rio Pact)

ایالات متحده	جمهوری دومینکن	نیکاراگوئه *
آرژانتین	اکوادور	پاناما
بلیوی	السالوادور	پاراگوئه
برزیل	گواتمالا	پرو
شیلی	هائیتی	ترینداد
کلمبیا	هندوراس	توباگو
کاستوریکا	مکزیکو	اوروگوئه
کوبا *		ونزوئلا

۲. پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو ۱۹۴۹)

ایالات متحده	ایتالیا	یونان(۱۹۵۲)
بلژیک	لوگزامبورگ	ترکیه
کانادا	هلند	جمهوری‌فدرال آلمان (آلمان غربی ۱۹۵۵)
دانمارک	نروژ	
فرانسه	پرتغال	اسپانیا (۱۹۸۲)
ایسلند	انگلستان	

۳. پیمان امنیتی بین ایالات متحده و استرالیا و نیوزیلند (آنزاس Anzus ۱۹۵۱)

۴. پیمان دفاع دسته‌جمعی آسیای جنوب شرقی (سیتو Seato ۱۹۵۴)

* کوبا در سال ۱۹۶۲ و نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹ از پیمان ریو کناره گرفتند.

ایالات متحده	پاکستان	ویتنام جنوبی*
استرالیا	فیلیپین	کامبوج*
فرانسه	تایلند	لائوس
نیوزیلند (زلاندنو)	انگلستان	

پیمانهای دوملیتی

پیمان دفاع مشترک آمریکا با فیلیپین (۱۹۵۱)
پیمان دفاع مشترک آمریکا با کره جنوبی (۱۹۵۳)
پیمان دفاع مشترک آمریکا با چین ملی (تایوان ۱۹۵۴)
پیمان امنیت و همکاری مشترک با ژاپن (۱۹۶۰)

قطعنامه‌های کنگره

از ۱۹۴۵ تاکنون پنج قطعنامه کنگره وجود داشته‌است. تمام این قطعنامه‌ها به‌منظور بسیج پشتیبانی کنگره در ایامی که سیاست خارجی دچار بحران بوده‌است بنابه تقاضای رئیس‌جمهور به‌تصویب رسیده‌است. این پنج قطعنامه به‌شرح زیر می‌باشند. تاریخ قطعنامه‌های مشترک مربوط به روزی است که با امضاء رئیس‌جمهور تبدیل به‌قانون شده‌اند. تاریخ قطعنامه ۵۷۰اچ گنگره مربوط به روزی است که توسط کنگره به تصویب رسیده‌است. قطعنامه اخیر نیازی به امضاء رئیس‌جمهور ندارد و قدرت قانونی نیز ندارد.

قطعنامه فرمز به‌شماره ۱۵۹ اچ‌ــجی مورخه ۲۹ ژانویه ۱۹۵۵ مربوط به دفاع از جزیره فرمز (چین ملی) و جزیره پسکادورز در مقابل حمله مسلحانه چین کمونیست می‌باشد.

قطعنامه خاورمیانه به‌شماره ۱۱۷ اچ‌ــجی مورخ ۹ مارس ۱۹۵۷ که طی آن سیاست آمریکا مبنی‌بر دفاع از کشورهای خاورمیانه «علیه تجاوز کشورهایی که کمونیسم بین‌المللــل‌کنترل می‌کند» اعلام شده‌است.

* ویتنام جنوبی، لائوس و کامبوج امضاکنندگان سیتو نبودند، لیکن با قراردادی که در جهت تدارکات دفاعی به پیمان منضم گردید، این سه کشور نیز منظور شدند. کامبوج تأمین و حفاظت سیتو را رد کرده‌است. لائوس در اعلامیه ۱۹۶۲ ژنو که در مورد بی‌طرفی لائوس صادر گردید، اعلام داشت که «هیچ‌گونه حفاظت و تأمینی را از جانب هیچ‌گونه اتحادیه و یا ائتلاف نظامی از جمله سیتو» نخواهد پذیرفت. ایالات متحده و سایر ملل نیز با اعلامیه ژنو موافقت کردند و اعلام داشتند که «خواسته لائوس مبنی‌بر عدم پذیرش تأمین از جانب هرگونه اتحادیه یا ائتلاف نظامی، از جمله سیتو را محترم می‌شمارند».

ملاحظه: با توجه به تحولات دهه ۱۹۷۰ در حال حاضر ۱۹۸۷ این سه کشور هیچ‌گونه مشارکتی در پیمان سیتو ندارندــم.

قطعنامه کوبا به‌شماره ۲۳۰ اس—جی مورخ ۳ اکتبر ۱۹۶۲ که مربوط به دفاع از آمریکای لاتین علیه تجاوز یا براندازی کوبا است و همچنین مقابله با استقرار سلاحهای شوروی در کوبا را که توانایی به‌مخاطره انداختن امنیت ایالات متحده را داشته‌باشند، دربردارد.

قطعنامه برلن به‌شماره ۵۷۰ اچ به‌تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۶۲، که طی آن تصمیم ایالات متحده مبنی‌بر استفاده از نیروی نظامی در دفاع از برلن غربی و حق عبور و مرور قدرتهای غربی به‌برلن را در صورت لزوم مورد تأکید مجدد قرار می‌دهد.

قطعنامه ویتنام به‌شماره ۱۱۴۵اچ—جی مورخ ۱۰ اوت ۱۹۶۴ که به قطعنامه خلیج تونکن (Tonkin) معروف است، به رئیس‌جمهور آمریکا اختیار می‌دهد که برای دفع حمله به نیروهای آمریکا از نیروی نظامی استفاده کند و تصمیم ایالات متحده مبنی‌بر دفاع از اعضاء پیمان سیتو و قرارداد منضم به آن را (این قرارداد شامل ویتنام نیز می‌شود) در صورت درخواست کمک از جانب این‌گونه کشورها، مورد تأکید قرار می‌دهد.

موافقتنامه‌های قوه اجراییه

ایالات متحده با کشورهای زیر موافقتنامه‌های دفاعی دارد که رئیس‌قوهٔ اجراییه (رئیس‌جمهور) تصویب کرده‌است:

دانمارک ۱۹۵۱	ایران* ۱۹۵۹
ایسلند ۱۹۵۱	ترکیه ۱۹۵۹
اسپانیا** ۱۹۵۳	پاکستان ۱۹۵۹
کانادا** ۱۹۵۸	فیلیپین ۱۹۵۹ و ۱۹۶۵
	لیبریا ۱۹۵۹

* این موافقتنامه پس از پیروزی انقلاب اسلامی لغو گردیده‌است—م.

** کانادا از ابتدا عضو پیمان ناتو بود. اسپانیا نیز بعداً به آن پیوست—م.

نقشه پیمانهای دفاعی ایالات متحده

بیانیه‌های اعلام سیاست، اعلامیه‌های رسمی

نشریه وزارت امورخارجه مربوط به سال ۱۹۶۷ که در آن تعهدات ایالات متحده جمع‌آوری و منتشر شده‌است، ۳۴ بیانیه و اعلامیه رسمی قوه اجراییه را که مشترکاً با دول خارجی منتشر گردیده‌است دربردارد. مناطق و ملل مشروحه زیر شامل این‌گونه تعهدات می‌گردند:

کشورهای آمریکای لاتین (دکترین مونرو)، برلن، ایران، هندوستان، اردن، اسرائیل، تایلند، ویتنام جنوبی، جمهوری چین ملی، و فیلیپین. به‌استثنای هندوستان این‌گونه اعلامیه‌ها و اعلامیه‌های رسمی شامل تمام مللی می‌گردند که بر طبق پیمانها و توافقنامه‌های قوه‌اجراییه‌ویا قطعنامه‌های کنگره از ضمانتهای امنیتی جداگانه آمریکا نیز برخوردار می‌باشند. هندوستان در سال ۱۹۵۴ از پرزیدنت آیزنهاور ضمانتنامه‌ای دریافت کرد که در آن آمریکا تعهد می‌کرد که مانع استفاده پاکستان از کمکهای تسلیحاتی آمریکا علیه هندوستان شود[۵]. *

انتقادات معاصر از امنیت دسته‌جمعی

امروز، کلیه تدابیر امنیت دسته‌جمعی ایالات متحده تحت‌تأثیر تغییرات سریعی که در افکار عمومی مردم امریکا در ده سال گذشته پدید آمده‌است در حال تحول بنیادی است. تغییر فاحشی که در فکر و خوی ملت پدیدار گشت فی‌مابین اعلام دو سیاست متفاوتی است که طی ده سال گذشته اتخاذ شده و این بخش از کتاب بر مبنای این دو سیاست تدوین یافته‌است. قوه مجریه، کنگره، رهبران نظامی، رسانه‌های خبری، جوامع علمی و دانشگاهی، متخصصان مستقل و افکار عمومی همگی فعالانه در یکی از اساسی‌ترین و شدیدترین بحثهای استراتژی ملی، از دورانی که ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم از انزوا بیرون آمد، درگیر شده‌اند. موضوعات کلیدی این بحث در نشریه فصلنامه خدمات کنگره به‌شرح زیر خلاصه شده‌است:

«آیا امنیت ملی ایجاب می‌کند که ایالات متحده تعداد بی‌شماری پرسنل نظامی در ماوراء بحار مستقر نماید؟ آیا ما به پایگاههای خارجی زیادی نیاز داریم؟ این تأسیسات

* کلیه اطلاعات مندرج در صفحات ۱۲۲—۴۹۶ الی ۱۲۳—۵۰۲ از قطعنامهٔ خدمات کنگره ذیل مبحث دفاع جهانی: تعهدات نظامی خارجی از کشور ایالات متحده اقتباس شده‌است.

* اطلاعات مزبور با استفاده از منابع مختلف تا سال ۱۹۸۶ تکمیل شده‌است—م.

که اکثر آنها در دهه ۱۹۵۰ طراحی و ساخته شده‌اند تا چه حد با نیازهای دفاعی دهه ۱۹۷۰ تطابق دارند؟

آیا امنیت ملی چنین اقتضا می‌کند که مالیات‌دهندگانِ آمریکایی از یک بودجه‌ای حمایت کنند که از مجموع بودجه دفاعی ۱۷ کشوری که بعد از آمریکا بیشترین هزینهٔ دفاعی را دارند (مانند اتحاد شوروی، چین کمونیست، فرانسه، بریتانیا، آلمان غربی، ایتالیا، و ژاپن) بیشتر است؟

آیا پیمانهای دفاعی ایالات متحده کمکی به امنیت آمریکا می‌کنند، یا به نحو غیرقابل کنترل، ایالات متحده را در مناطقی که علائق آمریکاییان در معرض خطرنیست، درگیر جنگهای پرهزینه می‌نمایند؟

آیا هزینه پایبندی به تعهدات گسترده جهانی مانع یافتن راه‌حل برای مسائل داخلی آمریکا، از طریق منحرف کردن منابع اقتصادی از مسائلی مانند فقر، روابط نژادی، بهداشت، آلودگی محیط، و ترابری جمعی نمی‌شود؟

مخارج و هزینه‌های خارجی تعهدات ایالات متحده، در حل مسائل موازنه پرداختهای آمریکا و تهدیداتی که نسبت به ثبات قدرت دلار به‌عنوان یک ارز بین‌المللی وجود دارد، چه نقشی را ایفاء نموده‌اند؟ مضافاً اینکه آیا تعهدات خارجی ایالات متحده فشار بیشتری را برکل سیستم مالی بین‌المللی وارد نکرده‌است؟

آیا امنیت آمریکا همراه با مسائل بدهیهـــای ایالات متحده حکم می‌کنند که این ملت بزرگترین تاجر اسلحه جهان باشد؟ صدور اسلحه آمریکایی، خصوصاً به کشورهای در حال توسعه، تا چه حدی ملل رقیب را بیش از آنچه قبلاً ممکن بوده‌است قادر به جنگیدن با یکدیگر، با استفاده از سلاحهای امروزی نموده‌است؟ چه تعداد از دیکتاتورها در سراسر جهان از سلاحهای آمریکایی برای سرکوب خواسته‌های قانونی مردم خود استفاده کرده‌اند؟ کدام‌یک از علائق دفاعی آمریکا در این‌گونه دادوستدها در مخاطره بوده‌است؟

آیا نیازهای طرحهای نظامی در مقیاس جهانی و نقش عملیات پنهان اطلاعاتی، نمایندگان منتخب و مسئول کنگره را از تصمیم‌گیری در مورد مسائل جنگ و صلح محروم نکرده‌است؟

و در نهایت و مهمتر از همه، تحت کدام شرایط و به‌خاطر منافع کدام‌یک از ملتها یا دولتها مردم آمریکا ملزم به احترام به تعهد خود در دفاع از این ملل باشند و به‌خاطر آن به جنگ بروند؟[۷]».

بسیاری از اشخاص متنفذ، در زندگی خصوصی و اجتماعی، امنیت دسته‌جمعی را اسراف وقت و پول می‌دانند. آنان ادعا می‌کنند که بسیاری از متحدان ما خون این مملکت را، از نظر مالی و در عمل در جهت منافع خود و نه منافع ما، تا قطرهٔ آخر می‌مکند. ژاپن سومین غول صنعتی جهان است که آشکارا و بشدت از این بابت مورد انتقاد است. منتقدان، انگلستان را به دلیل ایجاد خلاء قدرت در شرق و خاورمیانه مورد انتقاد قرار داده‌اند و فرانسه را به عدم حمایت از «ناتو» متهم کرده‌اند و چین ملی را به دلیل بی‌تفاوتی‌اش سرزنش می‌کنند. آنها به ویتنام جنوبی که هنوز پس از ده سال دریافت کمک آمریکا، در تلاش برای ایستادن روی پای خویش است، لبخندی تمسخرآمیز می‌زنند، «سنتو» و «سیتو» را رد می‌کنند و آنها را مانند ساقه‌های نی ضعیف می‌دانند و کفایت ترتیبات امنیتی با استرالیا را زیر سئوال قرار می‌دهند. افراطیون این گروه معتقد به عقب‌نشینی به داخل «قلعه مستحکم آمریکا» و ترک تمام تعهدات داده‌شده به هم‌پیمانان هستند.

دکترین نیکسون

نیکسون مسائل را به‌نحو دیگری مشاهده می‌کند. او هرگونه «تک‌روی» را بی‌احتیاطی می‌داند و به دلائلی که در دانشکده افسری نیروی هوایی در ژوئیه ۱۹۶۹ توضیح داد، مردود می‌شمارد:

> برای رئیس‌جمهور آمریکا آسان است که با همراه شدن با انزواطلبان جدید محبوبیتی برای خود کسب کند. اما من معتقدم که این کار برای ملت ما و جهان مصیبت‌بار خواهد بود. بنابراین بیایید نگذاریم بین رویارویی با مسئولیتهای خارجی آمریکا و تأمین نیازهای مردممان در داخل، انتخابی نادرست مطرح شود. زیرا یا باید با هر دو روبه‌رو شویم و یا قادر به انجام هیچ‌یک نخواهیم شد[۸]

دکترین نیکسون در اوت ۱۹۶۹ منتشر گردید و از بدو انتشار مفهوم کامل آن که نوسازی سیاست امنیت دسته‌جمعی برای دهه ۷۰ بود، توسط نیکسون روشن شد:

> اولاً اینکه ایالات متحده به تمام تعهدات ناشی از پیمانهای خود عمل خواهد کرد. ما به تعهداتی که وارث آن هستیم به دو دلیل احترام می‌گذاریم: اول آنکه آنها را ذاتاً شایسته می‌دانیم، و دوم به دلیل تأثیری که تغییرات ناگهانی در ثبات منطقه و جهان دارند. رها ساختن آنهایی که به ما متکی هستند علاوه‌بر آنکه موجب شقاق و جدایی است، نوعی دعوت به تجاوز نیز می‌باشد. در عین‌حال این نفع همه است و شامل

آنهایی که با ما همبسته‌اند نیز می‌شود تا به تعهدات به‌صورت جریانی پویا بنگرند. حفظ سلامت تعهدات نیاز به مرتبط کردن سیمای ملموس آنها، یعنی گسترش نیروی نظامی و اعطاء اعتبارات، با شرایط متغیر دارد.

در موقع درنظر گرفتن تعهدات جدید، ما معیارهای سختی را به‌کار خواهیم بست. باید معلوم شود که موضوع دقیقاً چه ارتباطی با ملت ما دارد؟ تهدید دقیقاً چیست؟ محاسن و مزایای درگیر شدن آمریکا در یک پیمان جدید دفاعی چیست؟ ما تعهدات جدید را نامطلوب نمی‌دانیم، لیکن آنها را به دلیل ارتباطی که با علائق ما دارند، می‌پذیریم.

ثانیاً، چنانچه یک نیروی هسته‌ای، آزادی یکی از ملل هم‌پیمان ما را یا یکی از مللی را که بقاء آن برای امنیت ما حیاتی است، تهدید کند، ما سپر حمایت‌کنندهٔ لازم را در اختیار خواهیم گذارد. قدرت هسته‌ای عاملی است برای حفظ امنیت که دوستان ما یا قادر به تهیه آن نیستند و یا تنها فقط با تلاشی گسسته و زیاد قادر به فراهم ساختن آن هستند. از این جهت، ما تعهدات خاصی را در قبال کشورهای غیرهسته‌ای می‌پذیریم. چرا که اگر ما آنها را در مقابل تهدید و باج‌خواهی هسته‌ای، یا تجاوز متعارفی همراه با پشتیبانی قدرتهای هسته‌ای بلادفاع رها می‌کردیم، نگرانی آنها به‌نحو زیادی افزایش می‌یافت. در این صورت ملتهایی که در موقعیت مناسبی برای ساختن سلاحهای هسته‌ای هستند محتملاً نسبت به ساختن آنها اقدام می‌کردند و گسترش توانایی‌های هسته‌ای مسلماً به‌خودی‌خود بی‌ثباتی را به ارمغان می‌آورد و احتمال تصاعد یافتن مناقشات به مبادلهٔ تأسف بار هسته‌ای چندین برابر می‌شد.

ثالثاً در حالاتی که مربوط به انواع دیگر تجاوز می‌شود، در صورتی که از ما تقاضا شود، بر طبق تعهدات پیمان کمکهای نظامی و اقتصادی را در اختیار خواهیم گذارد. لیکن در این حالت ما به ملتی که مستقیماً در معرض است نگریسته و می‌خواهیم که او، خود مسئولیت اصلی تدارک نیروی انسانی را برای دفاع به عهده بگیرد. با این‌همه هیچ رئیس‌جمهوری نمی‌تواند تضمین کند که در مناقشات آینده هرگز افراد آمریکایی درگیر نخواهند شد، لیکن در بعضی جبهه‌ها احتمال درگیری مستقیم بیشتر است و در بعضی مواقع بسیار کم می‌باشد.

ما به تلاش خود در جهت تدارک عوامل قدرت نظامی و منابع اقتصادی با ظرفیت و اندازه خود و علائق خویش ادامه خواهیم داد. اما امروزه این استدلال که امنیت یا پیشرفت سایر ملل در اطراف و اکناف گیتی یکی از مسائل مورد توجه ایالات متحده است معقول و منطقی جلوه نمی‌کند. دفاع و پیشرفت سایر کشورها ابتدا باید جزو مسئولیتهای خود آنها باشد و در مرحلهٔ بعد از وظایف منطقه‌ای است که آنها در آن قرار دارند[۹]

پس از تصریح خطوط اصلی و راهنمایی فوق، رئیس‌جمهور مشکلات موجود در مسیر انتقال را چنین تشریح نمود:

این سیاست تنها با تفسیر شدن و تبدیل به برنامه‌های اجرایی روشنتر می‌شود. دکترین نیکسون در جستجوی نشان دادن ضرورت استمرار و همچنین تعهد برای تغییر می‌باشد و در این راه دو خواسته همزمان وجود دارند:

ـ اجرای سیاست جدید به‌نحوی که اعتمـــاد جوامع خارج از آمریکا را حفظ کند.

ـ تشریح سیاست جدید برای مردم آمریکا، به‌نحوی که از حمایت آنها برخوردار گردد.

گذر از این دوره انتقالی از تحمل شداید اصلی گرفته تا درخواست کمک از دیگران و حمایت از تلاشهای آنها، همگی ظریف و دشوار می‌باشند. هم‌آوردجویی تنها این نیست که از حضور خود بکاهیم یا مشقات خود را بین همگی تقسیم کنیم یا موضع خود را تغییر دهیم، بلکه انجام این کارها باید به‌طریقی باشد که مقاصد اصلی ما را زیر سئوال نبرد.

ما از تجربه ویتنام درسهای زیادی آموخته‌ایم. اما یک چیز را بهتر است نیاموزیم: اینکه: تنها راه مقابله با درگیری بی‌هدف و نامشخص، عقب‌نشینی یکسره و همه‌جانبه است.[۱۰]*

به‌طور خلاصه، دکترین نیکسون مبتنی بر تأمین کمک کافی برای کشورهای دوست است تا آنها بتوانند تعهدات واجبی را که آمریکا از انجام آنها چشم‌پوشی کرده‌است، راساً انجام دهند و در این فرآیند بر حفاظت از امنیت خود و ایالات متحده بیافزایند. و بنابه این حقیقت مهمل‌نما، با تقلیل حضور آمریکا در ماوراء بحار، باید قدرت بین‌المللی آن اضافه شود و روابط با دول هم‌پیمان بهبود یابد. حساسیت رهبران کشورهای هم‌پیمان، به محض اینکه خود مستقلاً سرنوشت خود به دست بگیرند، به مقدار زیادی کاهش خواهد یافت و از همه بهتر (چنانچه از دید آمریکاییان ارزیابی کنیم) این رهبران نسبت به اتخاذ سیاستهای غیرمسئولانه، گفتار و عملکرد غیرمسئولانه، که با حضور عملی نیروهای نظامی آمریکا در کشورهایشان بسیار مرسوم بوده‌است، تمایل کمتری خواهند داشت.

* منظور نیکسون این است که راههای دیگری نیز بجز عقب‌نشینی یکسره و همه‌جانبه وجود دارد ــ م.

روند امنیت دسته‌جمعی

هیچ‌کس انتظار ندارد که دوران انتقالی و تنظیم دکترین جدید کلا بدون اشکال طی شود. یکی از مسائل بالقوه‌ای که نیاز به پژوهشی دقیق دارد، به استراتژی آینده آمریکا در اروپا و آسیا مربوط می‌شود، که هر یک از آنها مستقلاً در بخشهای ۱۶ و ۱۷ این کتاب بررسی شده‌اند. چنانچه از حضور آمریکا در این دو منطقه به‌طور جدی کاسته شود، محتملترین نامزدها برای پرکردن خلاء، به‌ترتیب آلمان و ژاپن خواهند بود، زیرا هر یک از آنها نیروی انسانی کافی، دانش تخصصی، بنیاد صنعتی، اقتصاد در حال توسعه، تجربه، و پشتکار کافی را برای انجام این کار دارند اینکه آنها به قبول مسئولیت بیشتری در زمینه امنیت منطقه‌ای تمایل دارند یا خیر و اینکه همردیفان و رقبای آنها، اجازه خواهند داد یا خیر ــ سئوالی کلیدی برای آینده‌ای نه چندان دور خواهد بود. پی‌آمدهای آن از نظر امنیت ملی آمریکا هنوز روشن نیست، اما تأثیر شدید آن بر ثبات منطقه‌ای و جهانی، واکنش کمونیسم، نظریات هم‌پیمانان آمریکا، و توانایی‌های رزمی پیمانهای تجدیدنظر شده، همگی نیاز به ملاحظات مهمی را نوید می‌دهند.

مسلم است که استراتژی آمریکا به هر جهتی که متمایل شود، امنیت دسته‌جمعی در آن به ایفاء نقش مهم خود ادامه خواهد داد. ممکن است آمریکا به کندن سنگرهای جدیدی بپردازد اما دشوار است تصور کنیم که ایالات متحده از تمام ادعاهای رهبری جهان چشم‌پوشی نماید.

۱۶. استراتژی ایالات متحده برای اروپا

«ناتو» غالباً طرحها را جایگزین هدف، و امیدها را
جایگزین واقعیت کرده‌است.
از کتاب استراتژی برای فردا، اثر هان سان بالدوین

اروپا استـــراتژیکی جامعی را که تمام طیف مناقشات را در بر می‌گیرد، در مقابل ایالات متحده قرارداده‌است. این مسئله نه کاملاً منطقه‌ای است و نه کاملاً نظامی. مقاله مشروحه زیر تنها بر یک جنبه از مسئله نظر دوخته‌است: استراتژی نظامی برای ناحیه مرکزی «ناتو»، جایی که علائق امنیت ملی آمریکا بیشتر و خطر بالقوه برای اروپا شدیدتر است. *

*
°
•

علائق ایالات متحده در اروپای غربی مرکزی

اروپای غربی مرکزی، که آمریکا با آن روابط محکم سیاسی، اقتصادی، نظامی، تکنولوژیکی و فرهنگی دارد، در میان سایر مناطق جهان آزاد بعد از ایالات متحده دارای بالاترین اهمیت استراتژیکی است. رهبران آمریکا معتقدند که امنیت «ناتو» جدا از امنیت ایالات متحده نیست.

اکثراً علائق ایالات متحده در اروپا با علائق هم‌پیمانان آمریکا در «ناتو» منطبق است، لیکن اولویتها متفاوتند. مثلاً بقاء و استقلال اروپا، با یک یورش شوروی مستقیماً به خطر

* ناحیه مرکزی «ناتو» شامل جمهوری آلمان فدرال، فرانسه، هلند، بلژیک، لوکزامبورک و انگلستان است. ناوگان ششم آمریکا تنها نیروی نظامی قابل ملاحظه آمریکا در دریای مدیترانه است. قدرت این ناوگان بر مبنای حفاظت از علائق ایالات متحده در خاورمیانه، آفریقای شمالی و جهان و همچنین برای حراست از علائق ایالات متحده در منطقه اروپایی ناتو درنظر گرفته‌شده‌است. آمریکا در جناح شمالی ناتو (جناح اسکاندیناوی)، جایی که علائق کم‌اهمیت‌تری وجود دارند. فاقد هرگونه نیروی نظامی است.

می‌افتد. درحالی که بقاء و استقلال آمریکا را چنین خطری تهدید نمی‌کند. بنابراین، بعضی راه‌کارهایی که ظاهراً به‌روی آمریکا باز است، برای بقیه کشورهای ناتو مطلوب و ممکن نیست. این‌گونه شرایط، شکل بخشیدن به یک استراتژی قابل‌قبول برای کلیه کشورهای ناتو را از اواسط دهه ۱۹۶۰، که رشد نیروهای هسته‌ای ضربتی شوروی آغاز شد دچار ابهام و اشکال نموده‌است. این رشد موجب گردید که کشورهای اروپای غربی این سئوال را مطرح کنند که آیا آمریکا به‌خاطر برآوردن علائقی که جنبه‌های فوری حیاتی برای وی ندارد، خطر یک جنگ عمومی هسته‌ای را خواهد پذیرفت یا خیر؟ چنانچه شوروی نیز تردیدی این چنین را در مورد نحوه رفتار آمریکا جدی می‌گرفت، این امر می‌توانست ناتو را بی‌اعتبار کند.

تهدیدات بالقوه نظامی علیه ناتو

تنها تهدید نظامی علیه علائق ایالات متحده در اروپا از جانب پیمان ورشو شکل می‌گیرد.

توانایی‌های پیمان ورشو

روسیه شوروی، بدون دادن هشداری قابل‌ملاحظه، هماهنگ با متحدان خود در پیمان ورشو قادر است توانایی‌های نظامی مشروحه زیر را به مرحله اجرا گذارد: با سلاحهای هسته‌ای استراتژیکی خود به‌عنوان مقدمهٔ حمله به اروپا، صدمات زیادی را به خاک اصلی ایالات متحده وارد آورد؛ با نیروهای موجود در آلمان شرقی و چکسلواکی به اروپای غربی حلمه کند؛ با سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی شامل موشکهای بالستیکی میان‌برد و میان‌برد بلند*، که علیه نیروهای ناتو، پایگاههای هوایی، بنادر، تأسیسات فرماندهی و کنترل، انبارهای تدارکاتی و سایر متعلقات نشانه‌گیری شده‌اند، عملیات متعارفی را پشتیبانی نماید؛ برای کسب برتری هوایی در اروپای غربی، ناتو را به هماوردجویی دعوت کند؛ و بالاخره با رقابت شدید با ناتو در کنترل خطوط مواصلات هوایی و دریایی بین‌قاره‌ای، از هرگونه تقویت و تدارک ناتو، توسط ایالات متحده به‌طور جدی ممانعت به‌عمل آورد. شوروی قادر است با وارد عمل کردن نیروهای بیشتر

* موشکهای بالستیکی میان‌برد، بردی معادل ۵۰۰ الی ۱۵۰۰میل دریایی و موشکهای میان‌بردبلند، بردی معادل ۱۵۰۰ الی ۳۰۰۰میل دریایی و موشکهای بالستیکی قاره‌پیما بردی معادل ۳۰۰۰ الی ۸۰۰۰میل دریایی دارند. یک میل دریایی برابر با ۱۸۵۲متر می‌باشد_م.

موجود در اروپای روسیه، لهستان و مجارستان و یا با بسیج نیروهای ذخیرهٔ خود به توانایی‌های جنگهای محدود که فوقاً به آنها اشاره گردید، بیافزاید.[۱]

نیات شوروی

تهدیدات بالقوه علیه اروپای ناتو توسط توانایی‌هایی که در بالا شمرده‌شد، شکل می‌گیرد و با نیات شوروی تنظیم می‌گردد.

یک حمله مقدماتی هسته‌ای به ایالات متحده آمریکا، تا وقتی که کرملین فاقد توانایی حملهٔ نخستین معتبری است، غیرمحتمل به‌نظر می‌رسد. اعتقاد شوروی به‌اینکه «هر مناقشه نظامی که بین دو بلوک شرق و غرب در اروپا آغاز شود، خطر بزرگ تصاعد غیرقابل کنترل را دربر خواهد داشت»[۲] دورنمای یک تهاجم عمیق به سرزمینهای ناتو را به اندازه وقوع یک جنگ عمومی هسته‌ای نامحتمل می‌نماید. اقدام به ماجراجویی به شکل حملاتی که دارای اهداف محدود می‌باشند، به همان دلایل مورد تردید است ــ میزان مخاطره نسبت به دستاوردهای قابل پیش‌بینی بسیار زیاد خواهد بود. با استفاده از شیوه حذف نامحتملها، محتملترین تهدیدی که صلح اروپا را به‌خطر می‌اندازد «محاسبه غلط در دوران بحرانی» است.[۳]

دکترین شوروی برای جنگهای منطقه‌ای

چنانچه جنگ بزرگی یکباره آغاز شود، دکترین نظامی شوروی سه هدف اصلی را برای پیمان ورشو پیشنهاد می‌نماید: انهدام نیروهای مسلح ناتو؛ اشغال سریع اروپای غربی؛ و انزوای اروپا از متحد آمریکاییش[۴].

تحلیلهایی که طبقه‌بندی حفاظتی نشده‌اند نتیجه می‌گیرند که تدابیر شوروی برای جنگ در اروپا استفاده زودرس از سلاحهای هسته‌ای را در پشتیبانی از عملیات هوابرد و زرهی در سراسر جبهه‌های جنگ، مورد تأکید قرار می‌دهد[۵]. از آنجا که انبارهای تسلیحاتی موجود امکان انتخاب شوروی را محدودمی‌کنند، احتمالاً این کشور جنگ هسته‌ای شدیدی را دنبال خواهد کرد. در جائیکه ناتو بر بکارگیری تعداد زیادی سلاحهای برد کوتاه هسته‌ای با کلاهک جنگی کم قدرت علیه هدفهای نظامی مجرد تأکید می‌کند، شوروی استفاده از موشکهای متحرک با برد بلندتر و قدرت تخریبی بیشتر را که برای انهدام هدفهای منطقه‌ای غیر مستحکم مانند فرودگاهها و تأسیسات پشتیبانی لوجستیکی مناسبترند، مورد توجه قرار می‌دهد. درحقیقت، ساختار نیروهای

نظامی شوروی به‌شکلی است که امکانات آن را در هدایت یک جنگ محدود، حتی اگر تمایل نیز داشته‌باشد، دچار تردید جدی می‌نماید، چه رسد به‌اینکه بتواند صدمات جنبی به افراد غیرنظامی را به حداقل برساند[۶].

تعالیم استراتژیکی ناتو

مقاصد نظامی ناتو

در دستیابی به علائق امنیتی علی‌رغم تهدیدات بالقوه، ناتو در جستجوی «بازدارندگی» کشورهای پیمان ورشو از هر نوع تجاوز— از تجاوز کوچک تا جنگ عمومی هسته‌ای— می‌باشد و تمایل دارد که در صورت شکست «بازدارندگی» بتواند بدون تلفات و ضایعات جدی از سرزمینهای خود دفاع نماید.

استراتژیستهای اروپای غربی به صورتی قابل درک، بیش از استراتژیستهای ایالات متحده بر «بازدارندگی» تأکید می‌ورزند و مخاصمات وسیع در سرزمینهای کشورهای عضو ناتو از نظر ایالات متحده یک جنگ محدود محسوب می‌شود، لیکن این جنگ محدود برای شرکای اروپایی ایالات متحده ممکن است مصیبت‌بار باشد. در صورت وقوع جنگ، اولین هدف ایالات متحده ممانعت از ورود به آمریکا خواهد بود، در حالی که اولین هدف اروپائیها محافظت از اروپای آزاد است.

این‌گونه اختلافات در الویتهای دفاعی مکاتب فکری متضادی را شکل می‌دهند، که در زمینه دستیابی به بهترین راه برای تضمین بازدارندگی، و اینکه اگر جنگ غیرقابل‌اجتناب باشد، در کدام مناطق باید جنگید، نظریاتی متفاوت دارند.

سیاستهای نظامی ناتو

سیاستهای اساسی که راهنمای طرح‌ریزی‌های نظامی ناتو هستند به شرح زیر خلاصه شده‌اند:

حالات مختلف بازدارندگی وراه کارهای دفاعی	سهم تحمل مخارج
اجرای جنگ محدود	آنچه سهم ایالات متحده است:
اجرای حمله دوم	توانایی هسته‌ای اصلی
احترام به محدودسازی (نه عقب‌زدن)	حداکثر قدرت دریایی مورد نیاز

واکنش انعطاف‌پذیر	قدرت هوایی قابل توجه کافی
دفاع مقدم	قدرت زمینی قابل ملاحظه
قرار گرفتن در آستانه کندگذر جنگ هسته‌ای	آنچه سهم اروپاست:
سعی در به حداقل رساندن تلفات غیرنظامی	**اکثر قدرت زمینی مورد نیاز**
سعی در وارد ساختن حداقل صدمات جنبی	توانایی هسته‌ای محدود
اجرای کنترل متمرکز	قدرت دریایی محدود
داشتن وضعی که تحریک کننده نباشد	قدرت هوایی قابل توجه کافی
فراهم ساختن حداکثر تواناییها	تأسیسات و تسهیلات

استفاده ازحداقل نیرو که درعین حال کارساز باشد

اتکاء زیاد به:

- نیروهای ذخیره در خاک اصلی آمریکا
- بسیج نیروها

به‌طوری که نشان داده‌خواهد شد، بین سیاستها و مقاصد ناتو، بین سیاستهای گوناگون ناتو، بین سیاستهای رسمی ناتو و تمایلات غیررسمی اروپای غربی، و بین سیاستهای ناتو با دکترین نظامی شوروی تناقضهایی وجود دارد. بدین‌ترتیب تمایل به راه‌کارهای حدوسط و مصالحه‌جویانه استراتژیکی و مجادله بر سر آنها غیرقابل اجتناب می‌باشد.

رئوس استراتژی نظامی ناتو

نیروهای استراتژیکی تلافی‌گر ایالات متحده، با برخورداری از قدرت انهدام قطعی، بازدارندگی اصلی از یک جنگ عمومی هسته‌ای بین ناتو و اتحاد شوروی را فراهم کرده‌اند و امید می‌رود که همین نیرو بتواند از تصاعدات غیر مسئولانه جنگ توسط دشمن، در صورت وقوع جنگ منطقه‌ای نیز جلوگیری کند.

استراتژی ناتو برای هدایت یک جنگ محدود در اروپا، به‌منظور دفع سریع حمله مهاجمان و یا مهار حمله آنها در نزدیکترین فاصله از پرده آهنین، دفاع نیرومندی را در خطوط مقدماتی صحنه جنگ در نظر گرفته‌است. این تدبیر برای مقابله با تجاوز، با استفاده از مناسبترین درجه از طیف مخاصمات و در صورت ضرورت شدت گرفتن جنگ همراه با کنترل کامل، به انعطاف‌پذیری کافی نیروهای نظامی نیازمند است.

سلاحهای هسته‌ای ذخیره‌شده و آماده‌اند تا بنابه دستور تصمیم‌گیرندگان در هرزمان و هر کجا که لازم باشد، به‌کار روند. برای اجرای موفقیت‌آمیز این استراتژی، هم‌پیمانان باید برتری هوایی را در آسمـــان اروپای غربی کسب کننـــد و دریاهایی از پیش تعیین‌شده‌ای را در کنترل خود داشته‌باشند. در صورتی که نیروهای آماده به کار ناتو کفایت خود را به اثبات نرسانند، نیروهای کمکی ذخیره به کمک خواهند آمد.

در مجموع، ناتو سعی دارد که هرگونه امید موفقیت برای شوروی‌ها را به یاس مبدل کند، مگر اینکه حمله آنان چنان پرقدرت و با صلابت باشد که علائق جبری ایالات متحده را به‌خطر اندازد و خطر تصاعد بدون کنترل را افزایش دهد. اینک ما این استراتژی را ارزیابی می‌کنیم.

افول استراتژی انتقام‌گیری گسترده

در حالتی که پیمان ورشو به جنگ علیه اروپای غربی تحریک می‌گردید، وضع بازدارندگی و دفاعی ناتو، ابتدا مبتنی‌بر تهدید شوروی به انتقام‌گیری گسترده بود. این استراتژی ساده و نسبتاً کم‌خرج تا وقتی توانایی‌های هسته‌ای ایالات متحده نسبت به شوروی از برتری محسوسی برخوردار بود، کافی به‌نظر می‌رسید. وقتی شوروی‌ها موقعیت خود را از این لحاظ تقویت کردند، استراتژی انتقام‌گیری گسترده اعتبار خود را به‌عنوان «بازدارنده» تدریجاً از دست داد. بدتر اینکه، چنانچه بازدارندگی از بین می‌رفت انتقام‌گیری گسترده، وقوع جنگ هسته‌ای عمومی را، در حالی که ناتو نمی‌توانست در آن پیروز شود، حتمی می‌کرد.

بنابراین به همین دلیل در اواسط دهه ۱۹۶۰ نیاز به ارزیابی جدید و همه‌جانبه‌ای در استراتژی به فکر غربیان خطور نمود. دفاع متعارفی که در ابتدا حکمفرما شده‌بود، در اندک‌زمانی به‌علت گرانی زیاد منتفی گردید. دفاع با استفاده از سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی نیز پس از مدتی به دلیل غیر قابل پیش‌بینی بودن عواقب، محبوبیت خود را از دست داد. هیچ‌یک از این دو نوع دفاع جوابگوی طیف وسیعی از عملیات متحمل‌الوقوع نبودند. پس از بحث و مجادله طولانی، نهایتاً شوراهای ناتو موافقت کردند که استراتژی انتقام‌گیری گسترده به‌علت فقدان تنوع در انتخاب راه‌کارها، کمی اعتبار و حیثیت، و برخورداری از مخاطرات زیاد، دیگر خردمندانه نیست. بنابراین در دسامبر ۱۹۶۷، استراتژی پیچیده و پرخرج واکنش انعطاف‌پذیر، که می‌توانست به «بازدارندگی» اعتبار بخشد و قادر به تحمل راه‌کارهای جنگی چندگانه

در صورت وقوع مخاصمه بود، توسط هم‌پیمانان پذیرفته شد. (رجوع کنید به جدول مقایسه استراتژی‌های قدیم و جدید ناتو.)

عناصر تشکیل دهنده واکنش انعطاف‌پذیر

تدابیر دفاعی، عملیات رزمی را آسان می‌کنند. آنها به همین منوال بازدارندگی را تقویت می‌نمایند. بدین‌ترتیب واکنش انعطاف‌پذیر به دو منظور به خدمت گرفته می‌شود.

واکنش متعارفی

طریقه‌ای که ناتو قدرت نظامی خود را قبل از روز ــ ر* به‌کار می‌برد حساس است.

*روز ــ ر یا D-Day اصطلاحی مصطلح در میان نظامیان است. مفهوم آن روز آغاز مخاصمات و یا یک طرح عملیاتی است ــ م.

جدول مقایسه استراتژی‌های قدیم و جدید ناتو

	استراتژی انتقام‌گیری گسترده	استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر
انواع جنگها:		
جهانی؛ عمومی	×	×*
منطقه؛ محدود		×
جبهه‌های اصلی عملیات:		
ایالات متحده ــ اتحاد شوروی	×	
اروپای غربی		×
مقاصد اصلی:		
بازدارندگی	×	
دفاع		×
راه‌کارهای قابل گزینش درصورت شکست بازدارندگی:		
ــ دفاع در خط مقدم:		×
● فقط با نیروهای موجود		×
● با کمک نیروهای تقویتی		×
● فقط نیروهای متعارفی		×
● با پشتیبانی سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی		×
ــ بمباران موشکی و هوایی استراتژیکی (هسته‌ای)	×	×
نیازهای ویژه:		
برتری هسته‌ای ایالات متحده	×	
کفایت هسته‌ای ایالات متحده		×
برتری هوایی کامل منطقه‌ای		×
کنترل دریاها		×
قابلیت تحرکت استراتژیکی		×
بسیج همگانی		×
نیروهای موردنیاز:		
نیروهای متخصص ویژه	×	
نیروهای کامل و همه منظوره		×

* جنگ عمومی هسته‌ای آخرین گزینش در استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر است.

اگر دشمن دست به یک حمله هسته‌ای بزند، نیروهای تمرکز یافته برای رزم متعارفی، ممکن است متحمل تلفات بسیار زیادی بشوند، و چنانچه نیروها برای فرار از تأثیر سلاحهای اتمی دشمن، متفرق شوند، آمادگی ناچیزی برای دفاع کلاسیک خواهند داشت. در اینجا راه‌کارهای میانی نیز برای هر دو وضعیت مزبور نامناسب هستند.

در حال حاضر نیروهای ناتو برای هدایت یک رزم متعارفی استقرار یافته‌اند، این آرایش با این فرض انجام گرفته است که اگر جنگ در نتیجه محاسبه غلط آغاز شده باشد، شوروی‌ها در مرحله مقدماتی آن دست به حمله هسته‌ای نخواهند زد. یکی از محاسن این استقرار این است که با هرگونه حمله غافلگیرانه برخورد می‌شود و در صورت امکان با استفاده از نیروهای حاضر در محل، حمله دشمن دفع خواهد شد. چنانچه این نیروها به تنهایی موفق به متوقف ساختن دشمن نشدند، سعی خواهند کرد با عملیات تأخیری زمان لازم را برای رسیدن نیروهای تقویتی ناتو، یا تصمیم‌گیری در مورد تصاعد جنگ یا مذاکره با دشمن را فراهم آورند.

برای اجرای مأموریتهای فوق، خطی دفاعی، که طول آن ۵۰۰ میل دریایی به خط مستقیم است. باید توسط ناتو از دریای بالتیک تا مرز اطریش، مانند نقشه «مناطق جغرافیایی پیمانهای ناتو و ورشو» برقرار گردد.

سه محور پیشروی استراتژیکی برای حمله پیمان ورشو وجود دارد. محور منتهاالیه شمالی که در هامبورگ به بن‌بست می‌رسد و متوقف می‌شود، معبری کم‌عمق ولی هدفی مهم می‌باشد. خطرناکترین محور تهاجمی که از دشتهای وسیع شمال آلمان عبور می‌کند، بخشی از معبری است که طول آن ۱۰۰۰ میل دریایی است و برای عبور از روسیه به طرف فرانسه تمام منطقه مرکزی ناتو را قطع می‌کند. محور سوم در جنوب قرار دارد و در امتداد فلوداگپ* از بلندی‌های ناهموار می‌گذرد و از ترینگیا** به راین+ می‌رسد.

آرایش نظامی ناتو در عرض این سه معبر که از آن بشدت هم انتقاد می‌شود، بیشتر در نتیجه حوادث تاریخی به‌وجود آمده تا طراحی استراتژیکی. در قسمت وسیعی، این آرایش، موازی با مناطق اشغالی انگلیس، فرانسه، و آمریکا در پایان جنگ جهانی دوم می‌باشد. ارتش آلمان اینک با نیروهای انگلیسی و نیروهای کشورهای هلند، بلژیک، لوکزامبورگ مشترکاً مسئولیت حفاظت از محور حساس واقع در دشتهای شمالی

* Fulda Gap
** Thuringia
+Rhine

آلمان را به‌عهده گرفته‌اند، لیکن آمریکای نیرومند، در جناح جنوبی از محور صعب‌العبور و سهل‌الدفاع جنوبی محافظت می‌نماید. تصحیح این استقرار غلط، با انتقال نیروهای آمریکایی به شمال و یا آماده نگهداشتن آنها در پشت جبهه به‌صورت نیروهای احتیاط متحرک از نظر نظامی عاقلانه است، اما هزینه بسیار زیادی دارد و پی‌آمدهای دیپلماتیک آن نیز شاید غیرقابل تحمل باشد. بنابراین انتظار نمی‌رود که این نقل‌وانتقال در آینده نزدیکی اجرا گردد.

از آنجا که پیشنهادات مبتنی‌بر عقب‌نشینی و واگذاری داوطلبانه سرزمینهای آلمانی را دولت آلمان غربی مصرانه رد کرده‌است. توصیه در مورد ایجاد خطوط دفاعی مقدم در اصل به‌عنوان یک مصلحت سیاسی به‌خاطر جلب مشارکت صمیمانه این کشور مطرح گردید[۷]. بنابراین هدف همواره این بوده‌است که حملات بزرگ سد شود و نسبت به تثبیت وضعیت سریعاً اقدام گردد[۸].

این مأموریت یک مأموریت تحمیلی است. دفاع از خط تماس کنونی خصوصاً در امتداد دشتهای هموار شمالی مشکل است و ممنوعیت علیه عملیات تأخیری احتیاطی نیز آزادی عمل ناچیزی برای نیروهای ناتو باقی می‌گذارد. با این‌همه، دفاع در خطوط مقدم از وقتی که دوگل در ۱۹۶۷ به‌حضور نظامی فرانسه در ناتو خاتمه داد، یک ضرورت نظامی بوده‌است. اولین موج حمله تند شوروی خطوط تدارکاتی نیروهای پیمان ناتو را که در حال حاضر از بنادر برمرهاون*، روتردام** و آنتورپ+ آغاز شده و بلافاصله در عقب خط دفاعی مربوطه و به موازات آن ادامه یافته‌اند، قطع خواهد کرد. پایگاههای هوایی نیز اشغال خواهند شد.

حتی اگر آسیب‌پذیری خطوط دفاعی مقدم به ثبوت رسد، ناتو دیگر قادر به دفاع در عمق نخواهد بود. در گذشته پیمان ناتو می‌توانست در طول مسیر عقب‌نشینی در صورت لزوم، تا سلسله جبال پیرنه در امتداد خطوط تدارکاتی و مواصلاتی تثبیت شده‌ای، جنگ‌وگریز نماید. با قبول فرض از دست دادن آلمان غربی عرض صحنه جنگ بسختی بالغ‌بر ۱۳۰ میل می‌شود، که کمتر از یک‌سوم فاصله بین لوس‌آنجلس و سان‌فرانسیسکو است. فضا برای مانور ارتشها به حداقل ممکن تقلیل یافته‌است و نیروهای ناتو و تسهیلات آنان به‌نحو نگران‌کننده‌ای متراکم هستند. هدفهای مهم نظامی، شامل مراکز

*Bermerhanven
**Roterdam
+Antwerp

فرماندهی و کنترل، پایگاههای هوایی، بنادر، و انبارهای اصلی تدارکاتی، در برد موشکهای میان‌برد بلند و میان‌برد اتحاد شوروی هستند. هرگونه پیشروی شکننده دشمن، ناتو را به عقب‌نشینی به داخل بلژیک و گذر از آن به سمت دنکرک یا عقب‌نشینی به سمت جنوب و دیواره‌های آلپ مجبور خواهد کرد. حتی اگر فرانسه، در حالت اضطراری، نیروهای ناتو را به داخل خاک خود راه دهد، از این ورود منافع ناچیزی حاصل خواهد شد، زیرا تسهیلاتی که در گذشته در آنجا وجود داشته یا رو به زوال رفته و یا برچیده شده است[۹].

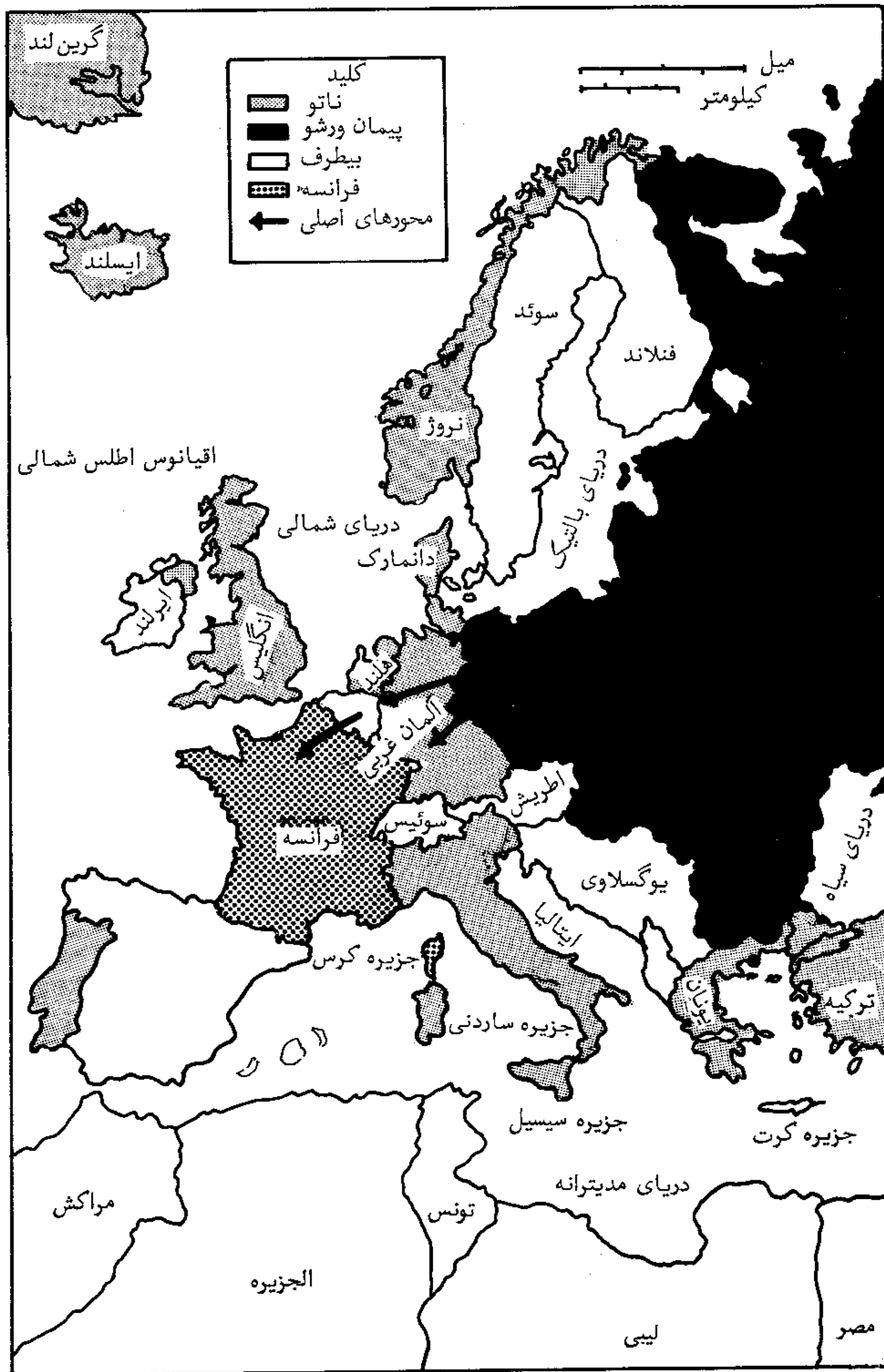
تحت شرایط فعلی، ناتو چندان اختیاری در گزینشهای خود ندارد و زمان برای تصمیم‌گیری، فشرده‌است. مدت زمانی که هم‌پیمانان ناتو قادر به استقامت در برابر پرده آهنین خواهند بود بستگی به عوامل زیر دارد، لیکن تنها به آنها محدود نمی‌شود: ماهیت مخاصمه (هسته‌ای یا غیرهسته‌ای)، شدت حمله شوروی (حمله جامع و یا حمله برای اهداف محدود)، مدت زمان هشدار قبلی (ساعت، روز، و یا هفته)، توانایی‌های دو نیروی مقابله‌گر، عزم و اراده ناتو، و وضعیت‌جوی. چنانچه عناصر نیرومند دشمن موفق به ایجاد شکاف در پوسته سخت دفاعی ناتو گردیدند، خط اصلی مقاومت آن ممکن است به محاصره افتد، مگر اینکه نیروهای پیمان ناتو در پشت رودخانهٔ غیرقابل عبور راین، که اولین مانع طبیعی بزرگ و قابل دفاع در عقب جبهه فعلی است، مجدداً جمع شوند و به دفاع بپردازند.

واکنش با سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی

در صورتی که دفاع متعارفی تنها درهم شکسته شود، ناتو در نظر دارد که پس از مشورت از سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی استفاده کند. زمان و مکان و شرایطی که در آن پیمان ناتو از سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی استفاده خواهدکرد، به‌دلیل پیچیده‌تر کردن طرح‌ریزی دشمن عمداً در پرده ابهام نگهداری شده‌است[۱۰]

*Dunkerque

نقشه مناطق جغرافیایی پیمانهای ناتو و ورشو



استفاده از «آستانه تندگذر*» هسته‌ای توانایی ناتو را برای حفظ و نگهداری خط مقدم دفاعی نیرومند، بهبود خواهد بخشید، لیکن استفاده از «آستانه کندگذر» هسته‌ای به دلائل متعدد سودمندتر خواهد بود.

در صورتی که تعداد انفجارات هسته‌ای تاکتیکی زیاد شود، تلفات شدید به جمعیت غیرنظامی و صدمات جنبی غیرقابل اجتناب خواهند بود. محدودیت در توانایی‌های مربوط به هدف‌گیری دقیق، از لحاظ فنی، اشتباه‌ناپذیری سلاحهای هسته‌ای را علیه هدفهای ثابت غیرممکن می‌سازد، تا چه رسد به هدفهای نظامی متحرک. علاوه‌بر اینها، در جنگی که برای بقاء است، وسوسه برای درگیر کردن هدفهای مظنون بسیار زیاد خواهد بود. حتی اگر هر دو طرف در پرهیز از انفجارات هسته‌ای در سطح زمین توافق کنند، مرگهای بی‌شماری از ریزشهای هسته‌ای اتفاقی ناشی خواهند شد.

نحوه کنترل در بهترین شرایط، شکننده و ظریف خواهد بود. استفاده از سلاحهای هسته‌ای می‌تواند بسیار محتاطانه و دقیق صورت گیرد، به‌طور مثال ــ فقط به‌منظورهای دفاعی؛ فقط در سرزمینهای ناتو؛ تنها علیه هدفهای نظامی؛ فقط استفاده از انفجارات هوایی و یا فقط تخریبات اتمی؛ و فقط استفاده از کلاهک جنگی کم‌قدرت ــ لیکن هیچ‌یک از این ممنوعیتها را دشمن، به‌عنوان مانع تبدیل جنگ از متعارفی به هسته‌ای،به فوریت تشخیص نخواهد داد. از آنجا که اولین طرفی که محدودیت دلخواهانه را لغو کند و نادیده انگارد، مزایای تعیین‌کننده‌ای را به‌دست خواهد آورد، فشارها برای تصاعد جنگ متعارفی به هسته‌ای بسیار زیاد خواهند بود.

نیاز به نیروی انسانی در جنگ هسته‌ای تاکتیکی ممکن است از جنگ متعارفی بسیار بیشتر باشد. نیروهای دفاع مقدم ناتو باید آنقدر توانا باشند که بتوانند عمده قوای دشمن را هدف بگیرند. زیرا در غیراین صورت، نیروهای حمله‌کننده و پیشرو شوروی هدفهای سودمند ناچیزی را برای نشانه‌گیری عرضه خواهند کرد. با این‌همه باید بپذیریم که آرایشهای ناتو نیز متحمل حملات هسته‌ای شده و میزان تلافات و فرسایش بسیار زیاد خواهد بود. و بدین‌ترتیب محتملاً برتری نهایی را طرفی کسب خواهد کرد که

* برای آگاهی از تعاریف «آستانه‌های تندگذر و کندگذر» هسته‌ای به فرهنگ اصطلاحات استراتژیکی (پیوست یکم این کتاب) مراجعه کنیدــم.

از نظر مواد تدارکاتی و نیروی انسانی آموزش دیده ذخیره بیشتری دارد.[11]

تقویت

ناتو تعداد کمی ذخیره قابل دسترس دارد. تمام نیروهای اصلی رزم زمینی عملاً در مواضع هستند. گردانهای موجود هواپیماهای شکاری برای اجرای مأموریتهای تعیین‌شده ناکافی تشخیص داده‌شده‌اند. در یک حالت اضطراری، افزایش سریع واحدهایی که هم‌اکنون در مواضع هستند، ضروری خواهد بود.

نیروهای تقویتی هوایی- زمینی ایالات متحده از سه گروه تشکیل یافته‌اند: نیروهای دو پایگاهی، که در پادگانهای ایالات متحده مستقر هستند، لیکن به ناتو تخصیص داده‌شده‌اند؛ نیروهای کادر ثابت دیگری که در یک حالت اضطراری برای ناتو اعزام خواهند شد؛ و قسمتهای برگزیده‌ای از گارد ملی آمریکا ونیروهای ذخیره آن.

این‌گونه نیروها، در درجات آمادگی رزمی متفاوتی به‌سر می‌برند. برای مثال تعدادی از هواپیماهای شکاری تاکتیکی، شناسایی، و واحدهای ترابری هوایی قادرند بلافاصله به اروپا عزیمت نمایند، در حالی‌که بعضی دیگر در کمتر از ده روز آماده حرکت می‌شوند.[12] لشگرهای گارد ملی نیروی زمینی به هشداری کاملاً طولانی‌تر برای دریافت نفرات و تجهیزات و تکمیل آموزش کار تیمی و استقرار، نیازمند هستند. بنابراین چنانچه مثلاً جنگ ۹۰ روز طول بکشد تنها عناصری از این لشگرها که کاملاً قبل از این زمان بسیج شده‌اند و موضع گرفته‌اند باید به‌حساب آیند. مابقی، آنچه روی کاغذ قابل ملاحظه به‌نظر می‌آیند، غیرمؤثر خواهند بود.

استقرار نیروهای تقویتی در ایالات متحده از آسیب‌پذیری آنها در یک حمله هسته‌ای پیش‌دستی‌جویانه در مقایسه با نیروهایی که در اروپا مستقر شده‌اند خواهد کاست و حضور سریع آنها در صحنه‌های جنگ در حالات اضطراری به عزم ناتو اعتبار خواهد بخشید. با این‌همه نیروهای ذخیره‌ای که در فاصله‌ای دور از صحنه نگهداری می‌شوند، در مقایسه با نیروهای حاضر در صحنه که به مأموریتهای خود آشنا هستند و خود را با عوارض زمین وفق داده‌اند جایگزینانی نامطلوب به‌شمار می‌آیند. به‌همان درجه از اهمیت ممکن است تقویت نیروها در دوران بحرانی، از نظر سیاسی، به مصلحت نباشد، زیرا چنین اقدامی می‌تواند به جای ممانعت از جنگ، دشمن را تحریک کند.

انتقام‌گیری گسترده

چنانچه تمام تدابیر فوق نامناسب به‌نظر آیند، ناتو هنوز خواهد توانست که به استراتژی انتقام‌گیری گسترده علیه سرزمینهای شوروی توسل جوید. در صورت وقوع چنین حالتی، آمریکا دیگر توجه اساسی خود را معطوف به پشتیبانی نظامی از هم‌پیمانان اروپاییش نخواهد کرد. زیرا در این حالت خود نیز درحال‌تنازع بقاء خواهد بود.

نیازهای اضافی

استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر ناتو به توانایی‌های چندگانه‌ای وابسته است که وقتی استراتژی انتقام‌گیری گسترده متداول و برقرار بود از اهمیت ناچیزی برخوردار بودند. اینها (توانایی‌های نظامی چندگانه) عبارتند از: برتری کامل هوایی؛ کنترل دریاها؛ قابلیت تحرک استراتژیکی شامل ترابری هوایی و دریایی؛ و ترتیبات فرماندهی و کنترل برای هدایت یک جنگ منطقه‌ای.

برتری کامل هوایی

برای برخورداری از آزادی عمل در روی زمین به داشتن برتری کامل هوایی در آسمان نیاز است. چگونگی اجرای جنگها برای دستیابی به برتری کامل هوایی سرگردانی و حیرت را به‌بار می‌آورد. حملات هوایی به پایگاههای هوایی موجود در آلمان شرقی قدرت هوایی دشمن را در سرچشمه آن درگیر می‌کند، لیکن نیروی هوایی خودی را در معرض تلفات سنگین ناشی از دفاع ضد هوایی قرار می‌دهد و به احتمال تصاعد سریع جنگ می‌افزاید. محدود ساختن جنگ هوایی به آسمانهای آلمان غربی مخاصمه را محدود می‌کند، اما جریمه آن دادن ابتکارعمل به دشمن، و قبول تلفات نیروی انسانی و صدمات به تأسیسات، در سرزمینهای ناتو خواهد بود.

طول مدت جنگ هوایی به میزان فرسایش تأثیر می‌گذارد. حملات هوایی ۱۹۶۷ اسرائیل علیه فرودگاههای مصر نمایانگر این حقیقت است که یک حملهٔ هوایی متعارفی کوتاه‌مدت تا چه‌حد می‌تواند مخرب باشد. بنابراین، رزم هسته‌ای می‌تواند تلفات را دهها برابر افزایش دهد، خصوصاً چنانچه موشکهای بالستیکی شوروی به تأسیسات اصابت نمایند. پس از تعیین نتایج جنگ هوایی، تعداد هواپیماهای آماده به کار باقیمانده برای ناتو شدیداً بر نحوه ادامهٔ جنگهای زمینی تأثیر خواهد گذارد.

کنترل دریاها

تقویت و تدارک مجدد نیروها که اینک اولویت ویژه‌ای دارد نیازمند خطوط مواصلاتی امن از اروپای غربی به آمریکای شمالی و خاورمیانه است.

در صورت فقدان ناوهای مسلح مشایع، بنا به گفته دریا سالار المو آر زموالت فرمانده نیروی دریایی آمریکا، کشتی‌رانی تجارتی هم‌پیمانان ناتو «دچار آفتی بزرگ می‌شود و از روز–ر در نتیجه عملیات ممانعتی زیردریایی‌های شوروی در دریای کارائیب و سواحل غربی آفریقا، متحمل تلفات سنگین خواهد شد.» معابر آبی ضروری باید به‌طور دائم علیه تلاشهای بسیار زیاد زیردریایی‌های شوروی برای بستن آن باز نگهداشته شوند. ناکامی در انجام این مهم «می‌تواند بر اثر نرسیدن مواد نفتی (بنزین، نفت‌گاز، روغن) و سایر اقلام پشتیبانی لوجستیکی، حتی اگر جنگ زمینی از ثبات لازم برخوردار باشد، موجب سقوط خطوط دفاعی ناتو شود.[۱۳]» جنگهای ضد زیردریایی طولانی قبل از اینکه ناتو بتواند ضایعات را به «تناسبی قابل کنترل» تقلیل دهد، ضروری خواهد بود.

کنترل تمام اقیانوس اطلس، عملاً غیرممکن خواهد بود. بنابراین ناتو «دفاع در عمق» را پیشه ساخته‌است. در دوران جنگ، ناوگان آن از برتری‌های جغرافیایی بهره جسته است و گلوگاههایی مانند گرین‌لند، ایسلند، فاروگپ*، تنگه‌های ترکیه، جبل‌الطارق و باریکه‌های بالتیک را برای محبوس کردن نیروهای دریایی دشمن، به کمک می‌گیرد.

قابلیت تحرک استراتژیکی

برای عملکرد مؤثر، ناتو باید بتوانند تعداد کثیری از نفرات و مقادیر معتنابهی مواد را از ایالات متحده مستمراً به اروپا حمل ونقل نماید.

ظرفیت جابه‌جایی مواد در بنادر و فرودگاهها، در هر دو سمت آمریکا و اروپا کافی است، مشروط بر اینکه تأسیسات بندری اروپای غربی به‌نحو متعادلی دست‌نخورده باقی بمانند. فرودگاههای حمل‌ونقل هوایی زمان صلح در حالات اضطراری با فرودگاههای نظامی مناسب برای هواپیماهای ترابری تکمیل شده، و در صورت لزوم مشروط به تصویب سیاسی و برحسب وضعیت تاکتیکی از تسهیلات غیرنظامی نیز

* Faeroe Gap

استفاده خواهد شد. بنادر کشورهای بنه‌لوکس* که در حال حاضر در پشتیبانی از ناتو مشغول به‌کارند در دوران جنگ نیز به‌همین منوال ادامه خواهند داد. هر یک از دو بندر روتردام و آنتورپ به تنهایی توانایی کافی برای جواب به نیازهای ایالات متحده دارند.[۱۴]

منابع حمل‌ونقل هوایی برای اجرای مأموریتهای محوله کفایت می‌کنند، اما اگر جنگ بدون هشدار قبلی و یک‌مرتبه آغاز شود، تنها قسمتی از هواپیماهای حمل‌ونقل نظامی آمریکا آماده خواهند بود، اگرچه تحلیلهایی که بر مبنای عملیات ترابری هوایی اخیر و جابه‌جایی متوسط روزانه به‌وسیله حمل‌ونقل هوایی صورت گرفته است مؤید آن است که نیازهای اولیه تأمین خواهند شد. کلیه هواپیماهای حمل‌ونقل آمریکا برای مدت‌زمانی طولانی به‌طور کامل درگیر خواهند بود، لیکن کمبود و یا نقیصه‌ای جدی پیش‌بینی نمی‌شود[۱۵].

تنها علامت سئوال واقعی مربوط به حمل‌ونقل دریایی است. لشگرهای تفنگداران دریایی، سربازان چند ارتش، و بیش از نود درصد تدارکات و تجهیزات ایالات متحده باید به‌وسیله کشتی‌ها حمل شوند.

برای اجرای چنین وظیفه سنگین، منابع موجود از نظر کمّی و کیفی آشکارا ناکافی می‌باشند. در اواسط دهه ۱۹۷۰ کشتی‌های حمل‌ونقل مواد فاسدنشدنی نیروهای استراتژیکی آمریکا اعم از آنان که متعلق به دولت بوده‌اند و یا آنان که برای مدتی طولانی اجاره شده‌اند، تنها محدود به سه فروند کشتی باری** بوده‌اند. برای جوابگویی به نیازهای زمان جنگ، آمریکا مجبور خواهد بود که منحصراً به کشتیرانی تجارتی خود متکی باشد که بنابه اختیارات رئیس‌جمهور می‌توان آنان را بسیج نمود. با این‌همه چنانچه تمام این کشتی‌ها به این خواسته پاسخی مثبت بدهند، جمع کردن کشتی‌های مورد احتیاج فرآیندی کند خواهد داشت، زیرا این کشتی‌ها معمولاً در سراسر جهان متفرق هستند. مضافاً اینکه بسیاری از کشتی‌های تجارتی آمریکا کهنه و خارج از رده‌اند و برای مقاصد نظامی نامناسب هستند. کشتی‌ها باری کانتینر که عظیمتر و

* Benelux سه کشور بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ که دارای یک پیمان اقتصادی هستند مجموعاً بنه‌لوکس نامیده می‌شوند م.

** کشتی‌های Roll On Roll Off کشتی‌های باری شبیه نیروبر هستند که برای تخلیه و بارگیری معمولاً نیاز به اسکله‌های خاص دارند و مضافاً قادرند با استفاده از پلاژهای ماسه‌ای نیز انواع خودروها را تخلیه و بارگیری نمایند. تخلیه و بارگیری این‌گونه کشتی‌ها به‌طور نسبی سریع‌تر از بقیه کشتی‌هاست—م.

وسیعتر هستند با کشتی‌های باری و کشتی‌های حمل مواد خشک تعویض می‌شوند، لیکن کشتی‌های جدید برای حمل تانک، توپهای خود کششی، کامیونهای باری و سایر تجهیزات عظیم‌الجثه نامناسب هستند. احتمال دارد که آمریکا بتواند از هم‌پیمانان خود در ناتو در این زمینه کمکهایی دریافت کند، لیکن در هر صورت کمبودهای شدید وجود خواهند داشت[۱۶].

فرماندهی و کنترل

استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر ناتو، نیاز به دستگاه فرماندهی و کنترل پیچیده‌ای برای طرح‌ریزی، هدایت، هماهنگی، و کنترل نیروهای نظامی و عملیات دارد که شامل پرسنل، تجهیزات، وسائل مخابراتی، تسهیلات، و روشهای متداول است. پستهای فرماندهی یدکی و وسائل مخابراتی اضافی درصد بقاء را افزایش می‌دهند، لیکن اکثر وسائل این سیستمها جزو هدفهای غیرمستحکم به‌حساب می‌آیند که خصوصاً در صورت وقوع یک جنگ هسته‌ای مستعد نابودی می‌باشند.

ماهیت چندملیتی پیمان، همراه با اجباری که برای مشورت اعضاء با یکدیگر در دوران بحران وجود دارد، ضعف دیگری را سبب می‌شود. سلسله مراتب فرماندهی نظامی ناتو نه تنها پیچیده است، که نحوه کار آن در زمان صلح با شیوه کار آن در زمان جنگ نیز فرق دارد. اینکه روشهای متداول کنونی، به اندازه کافی جوابگو هستند یا خیر، بحث‌انگیز است و این نکته‌ای است بسیار حساس و مهم. زیرا توانایی ناتو برای عملکرد سریع در موقعی که باید به آستانه جنگ هسته‌ای قدم نهاد و تصمیم‌گیری در این مورد می‌تواند کلید بقاء باشد.

نیروهای مربوط به استراتژی

با اینکه استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر بیش از استراتژی انتقام‌گیری گسترده به نیروهای متعارفی نیازمند است، قدرت کمّی ناتو از زمانی که این استراتژی ــ که انعطاف زیادی دارد ــ انتخاب شده‌است، به مقدار زیادی کاهش یافته‌است. فرانسه که در گذشته تقریباً ۲۰ درصد کل نیروهای ناتو را فراهم می‌کرد، نیروهای خود را در سال ۱۹۶۷ از کنترل ناتو خارج ساخت. ایالات متحده مکرراً ازسهم خود کاسته، و ممکن است باز هم از آن کم کند. تنها جمهوری فدرال آلمان است که نسبت به شش سال قبل اینک قدرت بیشتری را فراهم می‌کند[۱۷].

تأثیر شدیدی که کاهش فعلی نیروهای آمریکایی از خود به جای گذارده‌اند، «بازدارندگی» ناتو را کُند و بی‌روح کرده‌است. هم‌پیمانان آمریکا به‌نحوی تشکیلات خود را تقویت می‌کنند، و حتی با هزینه‌ای منطقی می‌توانند بیش از این هم ناتو را تقویت کنند، اما چنین به‌نظر می‌رسد که جایگزینی برای حضور نیرومند آمریکا وجود ندارد. به حضور نیروهای مسلح آمریکا در اروپا بیش از هم‌پیمانان کوچکتر، اهمیت داده می‌شود، و آنها بیش از نیروهای ذخیرهٔ دور از اروپا مورد توجه هستند. آنها نقش نمادی را علاوه‌بر نقش عملی ایفاء می‌کنند. تنها ارتش آلمان است که می‌تواند به‌نحو مناسبی جای آنها را پر کند، لیکن افزایش قدرت نظامی آلمان در هر دو طرف پرده آهنین موجب برانگیختن بی‌ثباتی خواهد شد. در نتیجه کاسته‌شدن بیشتر از نیروهای ایالات متحده که خارج از چارچوب مذاکرات مربوط به «کاهش مشترک و متعادل نیرو»* صورت گیرد، می‌تواند توسل مجدد ناتو را به استراتژی انتقام‌گیری گسترده، به سبب فقدان راه‌حلی واقعی، سبب شود. حتی در شرایط فعلی نیز، «بازدارندگی» ناتو به‌جای اینکه با توانایی‌های معقول نظامی اعتبار یابد، عمدتاً به‌علت تردیدها و توقعات، پابرجاست.

وضع دفاعی ناتو نیز بهتر از «بازدارندگی» آن نیست. نیروهای آن به‌صورت پوششی نازک، گسترش یافته‌اند. چهار و یک‌سوم لشگر در منطقه آمریکایی، که به‌وسیله دو هنگ سوار زرهی پشتیبانی می‌شوند، خطی را به‌طول ۲۵۰ کیلومتر (۱۵۵ میل) که حدوداً دو برابر فاصله مطلوب است، پوشش می‌دهند. اینها فاقد هرگونه لشگر احتیاط هستند[۱۸]. کفایت نیروهای هوایی ایالات متحده کمتر قابل اندازه‌گیری است، لیکن بازی‌های جنگ، کامپیوترها و سایر فنون، برابر گزارشات، بی‌کفایتی «ساختار کل نیروهای آمریکا» را نشان می‌دهند[۱۹]. بدین ترتیب بعضی از مقاصد ضروری کلاً خارج از دسترس تشکیلات موجود ناتو قرار دارند.

در تحلیل نهایی باید اذعان کرد که دفاع موفقیت‌آمیز از اروپای آزاد مشروط به حضور سریع نیروهای تقویتی هوایی و زمینی آمریکاست، که آمادگی آنها سئوال برانگیز است و ورود به موقع آنان به‌نحو مطلوبی تحت‌تأثیر مشکلات مربوط به تحرک استراتژیکی قرار دارد. بنابراین استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر ناتو تا موقعی که ناتوانایی‌های نیروها برطرف نگردند، مورد تردید قرار خواهد داشت.

* مذاکرات مورد بحث با هدف کاستن مشترک و متعادل نیروهای ناتو و پیمان ورشو، بین اعضا دو پیمان به رهبری آمریکا و شوروی، به‌طور ادواری ادامه دارد، مذاکرات ۱۹۸۹ امیدوار کننده است ــ م.

تأثیر تغییرات تدریجی سیاسی

صحت نتیجه‌گیری‌های نظامی را همواره ملاحظات سیاسی تأیید می‌کند. در موقع نوشتن این سطور ایالات متحده و هم‌پیمانان آن در ناتو، معتقد نیستند که یک جنگ مسلحانه در شرف وقوع است.[۲۰] وضع آینده نیروهای آمریکایی به طرز درستی منعکس‌کننده ارزشی است که تصمیم‌گیرندگان ایالات متحده برای علائق امنیتی آمریکا در اروپا قائل بوده و برابر میزان توجهی است که با آن مقیاس به تغییر در تهدیدات می‌نگرند، و بالاخره به میزان تمایل آنها به قبول مخاطره بستگی دارد. بنابراین ارزیابی دقیقی از نیات شوروی ضرورت دارد. این نیات به‌طور ناگهانی قابل تغییر هستند. در حالی‌که توانایی‌های ناتو را نمی‌توان یک‌مرتبه تغییر داد.*

* توجه خوانندگان را به پیوستهای چهارم و پنجم این کتاب که در کامل کردن این بخش بسیار مفیدند جلب می‌کنم—م.

۱۷. استراتژی ایالات متحده برای آسیای شرقی و اقیانوس کبیر غربی

قبل از جنگ دوم، مرز استراتژیکی غرب آمریکا بر خطی که از سواحل آمریکا می‌گذشت منطبق بود و یک زائده بی‌پناه جزیره‌ای به آن اضافه می‌شد که سواحل آمریکا به هاوایی، میدوی*، گوام** وبالاخره به فیلیپین منتهی می‌گوید. این زائده اثبات کرد که این مرز یک پایگاه قوی نیست بلکه معبری ضعیف است که در تمام طول آن دشمن می‌توانست حمله کند و حمله کرد. این وضعیت در نتیجه پیروزی ما در اقیانوس کبیر به‌طور کامل تغییر نمود. مرز استراتژیکی ما سپس طوری تغییر یافت که تمام اقیانوس کبیر را به‌صورت خندقی عظیم برای حفاظت ما دربر می‌گیرد. و اینک ما این اقیانوس را از سواحل آسیا که در دست ما یا هم‌پیمانانمان است، با استفاده از زنجیره‌ای از جزایر که به‌شکل یک کمان از مجمع‌الجزایر الوشن به مجمع جزایر مارینا‌س+ کشیده می‌شود، کنترل می‌کنیم. از این زنجیره جزایر، می‌توانیم با قدرت هوایی و دریایی خود بر کلیه بنادر آسیایی از ولادیوستک تا سنگاپور مسلط باشیم و از هرگونه تحرک خصمانه در اقیانوس آرام، ممانعت به‌عمل آوریم.

ژنرال دوگلاس ماک آرتور— در سخنرانی در جلسه مشترک کنگره ۱۹ آوریل ۱۹۵۱

* Miway
** Guam
+ Marianas

دورنمای تاریخی

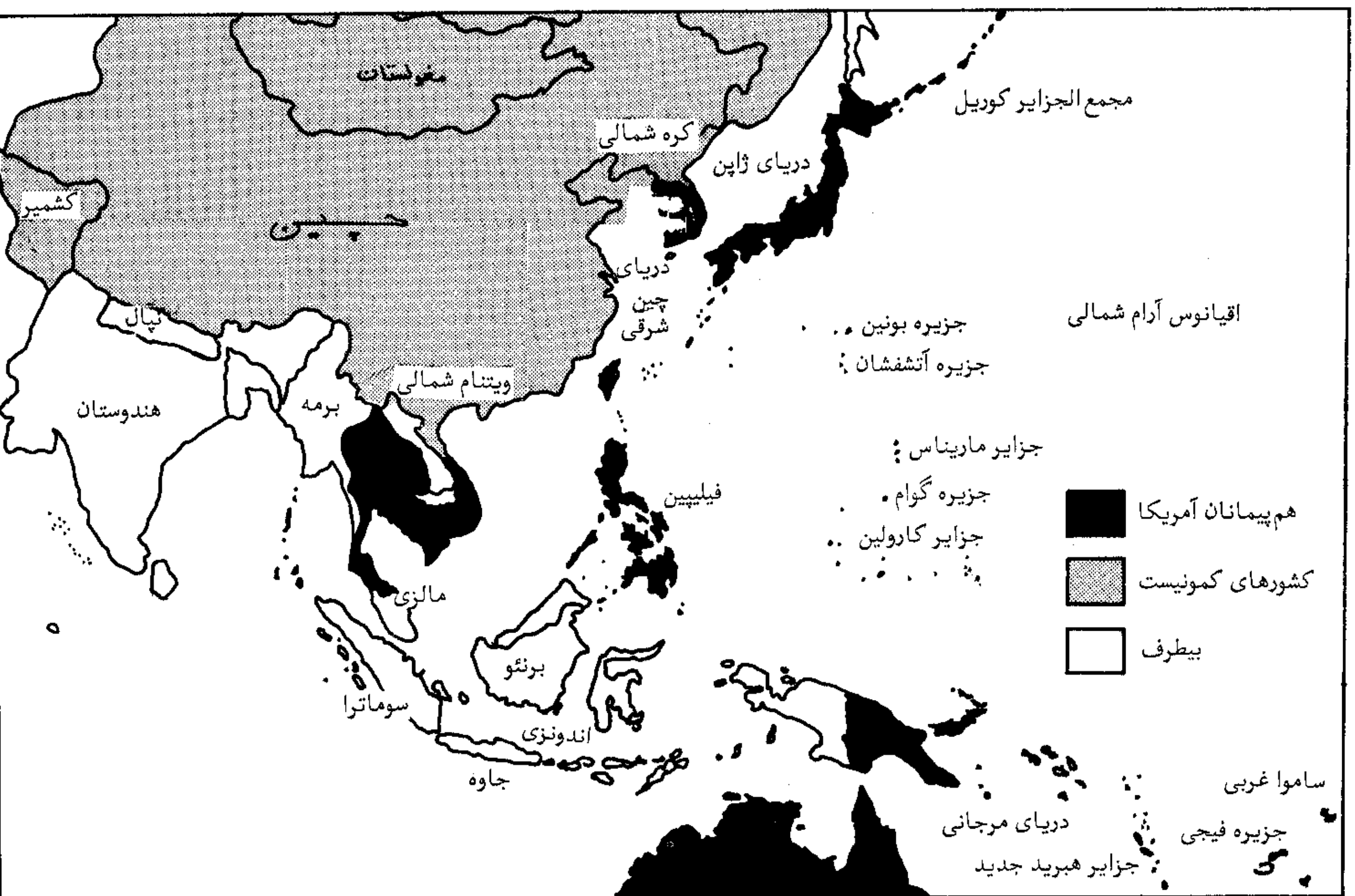
در فاصله بین دو جنگ جهانی از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۸ تفکر استراتژیکی ایالات متحده در مورد منطقه آسیای شرقی و اقیانوس کبیر منحصراً بر مناقشات بالقوه‌ای که ممکن بود بر اثر تجاوز محتمل ژاپن علیه منافع و سرزمینهای آمریکا در خاوردور به‌وقوع بپیوندد، متمرکز گردید. آنچه عملاً به‌نظر می‌رسید، خطر دیگری در شرف وقوع نبود. قیصر آلمان در همان زمان شکست‌خورده بود و خلع شده‌بود. کمونیسم تهدیدی جوان و در حال گسترش بود، اما بلشویکها آنقدر قوی نبودند که‌بتوانند آمریکا را مورد هجوم قرار دهند.

از این تاریخ به‌بعد هماوردجویی‌های استراتژیکی که در مقابل آمریکا قرار گرفت چندان ساده و آسان نبوده‌است، و احتمالاً نیز هرگز چنین نخواهد بود. تهدیدات جهانی در سالهای بعدی به‌صورت پیچیده‌تری رشد کرد و به‌طریقی شکل گرفت که تأکید اصلی بر شرق را، به‌غیر از دوره‌ای که آمریکا به‌طرز فزاینده‌ای در خاوردور خصوصاً ویتنام درگیر بود، تغییر می‌داد.

علائق ایالات متحده در منطقه

با این‌همه، ایالات متحده وابستگی ملی فوق‌العاده‌ای را برای اقیانوس کبیر و قاره همسایه آن آسیا، قائل است. حدوداً نیمی از ساکنان کرهٔ زمین در سرزمینهای مرزی این اقیانوس بزرگ زندگی می‌کنند. ایالات متحده و اتحاد شوروی قوی‌ترین ملل جهان هستند. چین سرخ پرجمعیت‌ترین کشور جهان است. ژاپن سومین قدرت اقتصادی جهان را دارا می‌باشد. چهار ایالت آمریکا در حاشیه شرقی اقیانوس کبیر قرار دارند. هاوایی وسط این اقیانوس جا گرفته‌است. ساموای آمریکا*، گوام، ویک**، جانسون*** و میدوی به انضمام جزایر هاولند+، بیکر++ و جرویس+++ همگی به ایالات متحده وابسته‌اند. مساحت بعضی از سرزمینهای اقیانوس کبیر که از سوی سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم تحت اداره آمریکا قرار گرفته‌اند، معادل نه‌میلیون میل‌مربع

* Samoa
** Wake
*** Johnson
+ Howland
++ Baker
+++ Jervis


مغولستان
مجمع الجزایر کوریل
کره شمالی
دریای ژاپن
کشمیر
چین
دریای
چین
شرقی
اقیانوس آرام شمالی
جزیره بونین
جزیره آتشفشان
نپال
ویتنام شمالی
هندوستان
برمه
جزایر ماریناس
جزیره گوام
فیلیپین
هم پیمانان آمریکا
جزایر کارولین
کشورهای کمونیست
مالزی
بیطرف
برنئو
سوماترا
اندونزی
جاوه
ساموا غربی
دریای مرجانی
جزیره فیجی
جزایر هبرید جدید

است. علاوه‌بر اینها، ایالات متحده با تعداد زیادی از ملل آسیای شرقی ارتباطات امنیت ملی برقرار کرده که بعضی از آنها از روی احساس یا سنتی است، بعضی دیگر با پیمانهایی رسمیت یافته‌اند. (به بخش پانزده مراجعه فرمایید).

با این‌همه لازم است که علائق ایالات متحده را در منطقه، برای شکل بخشیدن به استراتژی، با روشن‌بینی مجسم کنیم. دکتر ادوین‌او. ری‌شو یکی از دانش‌پژوهان قدیمی در مسائل خاوردور و سفیر ایالات متحده در ژاپن از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶، این وظیفه را زیرکانه انجام داده‌است:

> حقیقتاً مشکل خواهد بود که بخواهیم از علائق حیاتی فوری ایالات متحده در آسیا موردی بحث‌انگیز بسازیم. ایالات متحده با چین نه مرز جغرافیایی دارد و نه مرز ایدلوژیکی؛ تجارت ما با آسیا و حتی با ژاپن در اقتصاد ملی ما ناچیز و کم‌اهمیت است؛ ما هیچ شاهرگ حیاتی در آسیا نداریم؛ ما از آسیا بسیار دوریم و از مجموعه کشورهای آسیایی به مراتب نیرومندتر هستیم. آشکارا ما فاقد علائق ملی حیاتی که آسیایی‌ها سریع و مستقیم بتوانند مورد تهدید قرار دهند می‌باشیم*.
> بنابراین بگذارید ببینیم علائق ما در آسیا چیست؟ اولین علاقه ما در آسیا این است که به این قاره، که قسمت اعظم جهان واحد امروزی را دربر می‌گیرد، در جهت صلح و ثبات و سعادت کمک کنیم**. دومین علاقه بزرگ ما در آینده آسیاست. روزی فرا خواهد رسید که نیمه آسیایی جهان محتملاً قدرت نسبی بیشتری را از قدرت امروزی خود خواهدداشت. و ما سهمی به مراتب بزرگتر از آنچه در آسیای امروزه داریم در آسیای آینده خواهیم داشت. ما علاقه سومی‌نیزدر آسیا داریم، و آن بسادگی ضرورتی اخلاقی برای خودماست که به کسانی‌که نیاز به کمک دارند کمک کنیم[1].

و از آنجا که به عقیده او هیچ‌یک از این علائق و یا مقاصد ناشی از آن، جنبه اجباری ندارند، او چنین توصیه می‌کند:

> بنابراین ما باید در مقابله با مسائل آسیا از همه ملل دیگر آسوده‌خیالتر باشیم، و به این ترتیب است که می‌توانیم، انعطاف، و آینده‌نگری درازمدتی را که به آن نیازمندیم فراهم آوریم[2].

* آقای ری‌شونیز، مانند بقیه استراتژیستهای آمریکایی، خاورمیانه را جدا از آسیا مورد مطالعه قرار می‌دهد. بنابه آنچه که در بخش هجده کتاب آمده‌است، آمریکا در خاورمیانه علائقی حیاتی برای خود قائل است ـ م.

** این متخصص آمریکایی به علائق اقتصادی آمریکا که ناشی از سرمایه‌گذاری‌های کلان در صنایع ژاپن، تایوان، کره‌جنوبی و فیلیپین و چند کشور دیگر آسیای شرقی است، اهمیت لازم را نداده‌است ـ م.

چهارچوب استراتژی ایالات متحده

با توجه به تفسیر فوق، استراتژیِ قائل شدن الویت ویژه برای اروپا، عملاً بسیار منطقی است. در آسیا، چنانچه ایالات متحده برخورد استراتژیکی غیرمستقیم را انتخاب کند و از مشارکت مستقیم نظامی، نظیر آنچه در گذشته نه‌چندان دور از آن پیروی می‌کرد، بپرهیزد، بهره بهتری را نصیب خود خواهد کرد.

تفاوتهای سیاسی و جغرافیایی، و ماهیت تهدید در آسیای شرقی و غرب اقیانوس‌کبیر در مجموع دست‌به‌دست هم داده‌اند و قالب بسیار پیچیده‌تری را برای آمریکا، از آنچه در اروپا با آن روبه‌روست، به‌وجود آورده‌است. برای مثال، حتی یک سازمان نیمه‌متحد مانند ناتو که بتوان از آن طریق ادامه‌کار داد، وجود ندارد. در مرزهای وسیعی که حدفاصل بین کمونیسم و هم‌پیمانان آمریکا و جهان سوم را معین می‌کند، حتی یک سمت کاملاً مشخص که از طریق آن بتوان مسیر تهاجم را تعیین نمود، وجود ندارد. در محدوده جنوبی منطقه، عملیات براندازی و انقلابی به‌مراتب بیشتر از سرزمینهای ناتو متداول است. لیکن خوشبختانه هسته‌های ناآرامی در هندوچین و فیلیپین نمی‌تواند بر سرنوشت تایوان، کره، یا ژاپن لزوماً چنان تأثیر مستقیمی را بگذارد که ناآرامی مشابهی در آلمان غربی بر بقیه اروپای آزاد خواهد گذارد. و به‌همین ترتیب خطوط دفاع متعارفیِ متصل به یکدیگر در منطقه وجود ندارد. تدوین یک استراتژی متحدکننده که تمام منطقه را دربر می‌گیرد، ممکن نیست؛ و بنابراین ایالات متحده باید از استراتژی‌های فرعی و مجزا برای برخورد با هر یک از مناطقی مانند آسیای جنوب شرقی، فیلیپین، تایوان، ژاپن، و کره استفاده کند.

دکترین نیکسون در عمل

با این‌همه بعضی خطوطِ راهنمای بنیادی برای پیشبرد کارها وجود دارند.

دکترین گوام (که اینک به دکترین نیکسون معروف است) خطوط اصلی دیدگاه جدید آمریکا برای دفاع مشترک در آسیای شرقی و اقیانوس‌کبیر را تشریح می‌کند. تز اصلی این دکترین معتقد است که قدرتهای جدیدی که در آن منطقه در حال رشد هستند، کلاً با آنهایی که در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم با آمریکا رقابت می‌کردند فرق دارند:

> کینه‌ها و دشمنی‌های جنگ دوم جهانی یا از بین رفته‌اند و یا در حال از بین رفتن هستند، وابستگی‌های دوران پس از جنگ نیز وضعی بهتر از این ندارند.

ممالک آسیایی نیرومندتر شده‌اند و قادر و مصمم‌اند که در شکل‌بخشیدن به ساختار بین‌المللی منطقه خویش، نقش بزرگتری را ایفاء نمایند.
آنها در حال به‌هم پیوستن درسازمانهــای منطقه‌ای هستند، که این اتحاد آنها را در مقابل سیاستهای قدرتهای بزرگتر،مستقلتر و در نتیجه ذی‌نفوذتر می‌نماید.
هر یک از قدرتهای بزرگ منطقه اقیانوس آرام_ ژاپن، شوروی، جمهوری‌خلق‌چین، و ایالات متحده_ در تصمیم‌گیری برای تطبیق سیاستهای خود با حقایق جدید آسیای شرقی با مشکلات بسیاری روبه‌رو هستند.
با این‌همه قدرت جدید در آسیا یک حقیقت است و آمریکا به برخورد متفاوت و مقید کننده‌تری نیاز دارد که طی آن منطقه‌گرایی آسیایی، خودکفایی آسیایی و ابتکار آسیایی را ترغیب کند[۳].

در شکل بخشیدن به یک استراتژی جدید برای شرق، که بر حقایق فوق‌الذکر مبتنی باشد، نیکسون نیاز به یافتن راهی قابل قبول، بین دو راه کار موجود را، مورد توجه دقیق قرار داد:

چنانچه ما به وابستگان آسیایی خود کمک کمی برسانیم و اعتقاد آنان را نسبت به تعهدمان سست کنیم ممکن است آنها برای ادامهٔ دفاع از خود عزم و اراده لازم را از دست بدهند. از طرفی چنانچه کمک زیادی به این متحدان برسانیم، و کارهایی را که نیروهای مسلح محلی می‌توانند و باید انجام دهند، نیروهای نظامی آمریکا انجام دهند، در این صورت ما به جای افزودن قدرت استقلال، وابستگی آنها را بیشتر می‌کنیم. با این‌همه نشان دادن ضعف از جانب ما، در مقایسه با ادامه قدرت‌نمایی آمریکا، می‌تواند تحریک کننده‌تر باشد و دیگران را به پذیرش احتمالات خطــرناک ترغیب کند و موجب توسل به این پندار شود که ماجراجویی نظامی موفق خواهد شد[۴].

دکترین نیکسون را وسیعاً چنین تعبیر می‌کنند که «ویتنام دیگری مطلوب نیست» لیکن در حقیقت این دکترین عملاً طوری مبهم است که تفاسیر چندگانه روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، سخنگویان کمونیست، و حتی اعضاء ستاد شخصی نیکسون را نیز موجب شود. در هیچ کجای بیانات تصریح نمی‌شود که سیاستهای مجزایی برای جزایر اقیانوس کبیر و سرزمینهای قاره اصلی آسیا وجود دارند. و در هیچ کجا نوع تهــدیدی را که به آغاز عکس‌العمــل نظامی آمریکا منجر شود تعییــن نمی‌کند. تعاریف روشنی که مؤید فرق بین پیمانهای رسمی و انواع دیگر ائتلافات باشد و یا انواع کمکهای ایالات متحده را مشخص نماید، به‌چشم نمی‌خورد. در نتیجه تدبیر

مزبور از انعطاف‌پذیری قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. این دکترین نه‌تنها طرف مقابل را مستمراً وادار به حدس‌وگمان می‌کند، بلکه ابهام حسابگرانه آن معانی همه‌جانبه‌ای برای تمام مردم کشورهای دوستِ مورد بحث دارد.

مشخصتر از همه، دکترین نیکسون از ترسیم یک خط منحصر، از آن قبیل که دین آچسن وزیر خارجه وقت در سخنرانی سرنوشت‌ساز خود در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۰ در کلوپ روزنامه‌نگاران آمریکا ترسیم نمود، خودداری نموده‌است. در آن زمان او با ترسیم نقشه‌ای که خط پیرامونی دفاع جزیره‌ای را از مجمع‌الجزایر الوشن به ژاپن و از ریوکیو* به فیلیپین محدود می‌کرد، با حذف جزیره فرمز** و کلیه پستهای مقدم در قاره آسیا چنین اعلام کرد. «تا آنجا که امنیت نظامی سایر مناطق اقیانوس‌کبیر مطرح است، واضح است که هیچ‌کس نمی‌تواند این مناطق را علیه حملات نظامی تضمین کند[5].» اینکه افشاءگری مزبور، کرملین و دست‌نشاندگان کره شمالی او را به ماجراجویی ترغیب نمود یا خیر ممکن است هرگز مشخص نشود، اما این تصادف بزرگی به‌نظر می‌رسید که تنها حدود شش ماه بعد نیروهای کمونیست با عبور از مدار ۳۸ درجه به سمت سئول یورش آوردند.

تعهدات قراردادی

اکثر تعهدات ناشی از پیمانهای آسیایی که آمریکا ملزم به احترام به آنهاست، دارای حواشی مبهمی به تاریکی ، دکترین نیکسون می‌باشند. برخلاف پیمان ناتو، که اصرار دارد که حمله مسلحانه علیه هر یک از هم‌پیمانان حمله به جمع محسوب شود، (و در صورت لزوم با اقدام مسلحانه به آن پاسخ داده‌می‌شود)، پیمان سیتو، تنها شرکت‌کنندگان را چنین ملزم می‌کند که «در مقابله با خطر عمومی بر طبق فرآیندهای حکومتی خود عمل نمایند.» هرگونه تجاوزی که کمتر از حمله آشکار باشد موجب هیچ‌گونه اقدام قاطعانه‌تری به‌غیر از مشورت نمی‌شود.

از زمانی‌که ژنرال مک‌آرتور که با وجود ابراز عقیده مستمر، در زمره خط‌ومشی‌سازان ملی آمریکا نبوده‌است، در سخنرانی خداحافظی خود با کنگره در ۱۹ آوریل ۱۹۵۱ دیدگاه زیر را تشریح نمود، تفسیر ایالات متحده از تعهداتی که به موجب این پیمانها معین شده‌است به وضوح تغییر کرد:

* Ryukyus
** Formosa

در هیچ شرایطی نباید اجازه داد که جزیره فرمز تحت کنترل کمونیستها درآید. وقوع چنین حادثه‌ای بلافاصله آزادی فیلیپین را تهدید می‌کند و موجب از دست‌رفتن ژاپن می‌شود و چه بسا ما را مجبور کند که مرزهای غربی خود را به سواحل کالیفرنیا، اوریگان و ایالت واشنگتن عقب بکشیم[۶].

ایالات متحده به دفاع از جزیره فرمز هنوز همان‌قدر که در دوران مک‌آرتور متعهد بود در دهه ۱۹۷۰ نیز پایبند می‌باشد. هرگونه تلاش از سوی چیـن سرخ برای اشغال جزیره مزبور با توسل به تهاجم نظامی گسترده، مسلماً با قدرت نظامی آمریکا روبه‌رو خواهد شد*. با این‌همه شرایط قابل تصور متعدد دیگری نیز وجود دارند که مداخله نظامی ایالات متحده را، حتی اگر چین ملی نهایتاً تحت کنترل کمونیستها درآید» بی‌تناسب می‌نماید.

کره جنوبی نیز به شکل قابل توجهی عهده‌دار مسئولیتهای بیشتری در زمینه دفاع ملی خود گردیده، که تأثیر بسزایی در امنیت همسایه‌اش ژاپن خواهد داشت. شمار نیروهای آمریکایی که به‌طور دائم در جمهوری کره مستقر هستند، در نتیجه این تغییر استراتژیکی تقلیل یافته‌است و به‌طوری‌که نیکسون مطرح می‌کند:

سطح نیروهای مسلح ایالات متحده در کره در شرف این بود که به صورت نمونه‌ای از تعهدات ما درآید. این نمونه به میزان قابل ملاحظه‌ای بیش از ماهیت اصلی قضیه اهمیت یافته‌بود، زیرا از ارزیابی دقیق تهدید و ظرفیت واقعی نیروهای محلی در برخورد با آن ممانعت می‌کرد. با این‌همه آشکار بود که وضعیت کره با زمانی که در سال ۱۹۵۴ تصمیم گرفته شده‌بود که حضور ایالات متحده با دو لشگر رزمی در آنجا حفظ شود، فرق زیادی نموده‌است.[۷]

محتملترین عملیاتی که می‌تواند موجبی را برای استفاده از سپر فیزیکی نیروهای آمریکایی در دفاع از هم‌پیمانان آسیایی فراهم آورد، عملیات نظامی غیرقابل قبول به‌وسیله چین کمونیست در منطقه است که در عین‌حال احتمال وقوع آن بسیار کم است. چین کمونیست در حال حاضر گرفتار تهدیدی است که آن را در امتداد مرز طولانی شمالی خود با شوروی احساس کرده و بسیار جدی تلقی می‌کند. و بنابراین اقدام به تجاوز علیه

* در سالهای اخیر یا وجودی که ایالات متحده در لفظ از بقاء و استقلال جزیره فرمز ــ که قبلاً چین ملی نامیده‌می‌شد و اینک تایوان ــ دفاع کرده است، چنین اطمینانی که در صورت حمله گسترده چین کمونیست به جزیره مزبور آمریکا مقابله نظامی می‌نماید، دور از تصور است ــ م.

همسایگان وابسته به جهان آزاد، که ممکن است موجب مداخله آمریکا شود، به‌نفع چین کمونیست نیست. مضافاً ارتباطات در حال گسترش چین با آمریکا ممکن است بتواند نقش واقعی را در حفظ یک موازنه قدرت در منطقه ایفاء نماید. بنابراین دلیلی ندارد که چین این امکان را که در مراحل اولیه نیز است، از بین ببرد.

مسائل مربوط به گسترش نیرو در خطوط مقدم

برای اجرای تعهدات در آسیای شرقی و غرب اقیانوس کبیر، ایالات متحده هنوز باید متکی به گسترش برگزیده‌ای از نیروهای زمینی، دریایی و هوایی در خطوط مقدم تهدید باشد تا بدین‌وسیله بتواند به میزان قابل قبولی واکنش نشان دهد. این نیاز، داشتن شبکه‌ای از پایگاههای ماوراء بحار را برای فراهم کردن مقدمات کار و مقاصد عملیاتی، ضروری می‌سازد*، اقدام تدارکاتی، تعمیر و نگهداری، خدمات پزشکی و سایر تسهیلات برای پشتیبانی از نیروهای همه‌منظوره ایالات متحده و هم‌پیمانان آن در شرایطی گوناگون و برای هر سه نیرو موردنیاز می‌باشند.

با این‌همه وضعیت استراتژیکی از دوره‌ای که مک‌آرتور مطالب مورد استفاده در مقدمه این بخش کتاب را نوشت، به مقدار قابل‌ملاحظه‌ای فرق کرده‌است. ظهور موشکهای بالستیکی دقیق با بردبلند، پدیدار شدن قدرت دریایی شوروی، رشد مستمر چین کمونیست، و نقش تغییریافته ایالات متحده در امور جهانی، تنها بعضی از تغییرات اخیری هستند که ملاحظات جدیدی را که در ۱۹۵۱ ناشناخته‌بودند، به‌میان آورده‌اند. در نتیجه، موقعیت جغرافیایی و چگونگی وظائف پایگاههای آمریکا و سطح نیروهای مربوط به این پایگاهها، اخیراً تحت‌بررسی قرار گرفته‌است. همچنین بازبینی علائق و مقاصد امنیت ملی ایالات متحده نیز برای با معنی کردن موقعیت و وظایف پایگاههای مزبور ضروری بوده است**.

* مداخله دو ابرقدرت شرق و غرب در امور سایر ملل بهانه خوبی در اختیار طرفین می‌گذارد که حضور خود را در مناطق مختلف جهان توجیه کنند. در حقیقت وجود پایگاههای هر یک از آنها در کشورهای دیگر معلول حضور طرف مقابل آنها در کشور یا منطقهٔ مجاور است ــ م.

** به پیوست ششم این کتاب مراجعه شود ــ م.

بعضی از تأسیسات و پایگاهها محتملاً بدون درنظر گرفتن سیر تحولات و وقایع، ضروری تشخیص داده خواهند شد و واضح است که بعضی دیگر مورد نیاز نخواهند بود. وضعیت بعضی از پایگاههای حساس مانند پایگاه دریایی یوکوسوکا* و گروهی از پایگاههای هوایی در ژاپن، و متصرفات عظیم اکیناوا،** تسهیلات در سوبیک بی*** و پایگاه هوایی کلارک+ در فیلیپین، موضوع بحثهای دیرینه و مزمن هستند. سرمایه‌هایی از این قبیل، به‌نحو شایسته‌ای به تلاش نظامی آمریکا در ویتنام مساعدت نمودند، و در آینده نیز چنانچه ایالات متحده به نقش برجسته خود در امور امنیت آسیا ادامه دهد محتملاً به همان اندازه ثمربخش خواهند بود. متأسفانه گروههای مخالف در میان ملل مهماندار غالباً فشارهای زیادی را برای اخراج آمریکا به عمل می‌آورند.++ بنابراین تلاش پی‌گیر در جهت مرتبط ساختن علائق ایالات متحده با علائق هم‌پیمانان در این زمینه عنصری مهم از «استراتژی بزرگ» آمریکا باشد.

تأسیسات موجود در کره، تایوان و تایلند تاکنون در این کشورها در معرض حمله قرار نگرفته‌اند، لیکن در خود آمریکا توسط گروه‌هایی که کاهش حضور ایالات متحده در ماوراء بحار را به‌نحوی افراطی تبلیغ می‌کنند، در معرض حمله شدید هستند.

در نتیجه، مطالعاتی با اولویت‌بالا در حال پیشرفت است که اثرات عقب‌نشینی روزافزون آمریکا را در پهنای اقیانوس‌کبیر به سمت شرق معین نماید. چنانچه جابه‌جایی مواضع پایگاهی ضروری تشخیص داده‌شود، گوام محتملاً نقش وسیعتری را در طرح‌ریزی‌های استراتژیکی از آن خود خواهد ساخت، همین‌طور، پایگاههای مناطق دیگر مانند ماریناس، مارشال و کارولینز+++ شامل همین تغییر نقش خواهند گردید. اخراج آتی از این‌گونه سرزمینهای تحت‌الحمایه، ضربه‌ای جدی به آمریکا وارد خواهد ساخت. استرالیا که از نظر موقعیت جغرافیایی استراتژیک بوده، ومضافاً دوست

* Yokosuka
** Okinawa
*** Subic Bay
\+ Clark

++ گروههای مخالف مورد بحث در حقیقت اکثریت مردم این ملل را تشکیل می‌دهند. آنها با مداخله آمریکا و شوروی یا هر قدرت خارجی دیگر، در امور داخلی کشورهایشان و همسایگانشان مخالف هستند ــ م.

+++ Carolines

ایالات متحده است، محتملاً نقش برجسته‌ای را در طرح‌ریزی‌های آینده آمریکا به‌خود اختصاص خواهد داد. بدیهی است که پرل‌هاربر با داشتن تسهیلات عالی مناسب خواهد بود، لیکن این بندر از آسیا بسیار دور است.

در هر کجا که آمریکا تسهیلات پایگاهی برای نیروهای مقدم خود برقرار کند، لازم خواهد بود که ناوگان یکم و هفتم آمریکا از خطوط مواصلات دریایی که برای عملیات مؤثر در تمام مناطق غرب سانفرانسیسکو ضروری هستند، محافظت نمایند. در این تلاش نیروی دریایی ایالات متحده از پایان جنگ دوم جهـــانی به‌بعد بدون رقیب بوده‌است، لیکن رقابتها با افزایش مقدورات اقیانوس‌پیمایی نیروی دریایی شوروی و شاید بعداً چین کمونیست، به‌نحو فزاینده‌ای دشوار خواهد شد.

روابط قدرتهای بزرگ

روابط در میان کارگردانان اصلی آسیای شرقی و غرب اقیانوس کبیر با گذشت سالهای این دهه نفوذ بسزایی در تصمیمات استراتژیکی ایالات متحده خواهد داشت.

شاید مهمترین آنها همسویی و ایفاء نقش آینده ژاپن در دفاع از آسیای آزاد باشد. اینکه این کشور بالقوه قدرتمند، به‌عنوان شریکی کامل در جهت نیل به اهداف مشترک به ایالات متحده خواهد پیوست، یا با افزایش قدرت چین کمونیست مسیر بی‌طرفانه‌ای را انتخاب خواهد کرد، یا به‌صورت نیروی مستقلی تدریجاً به راهی جدید منحرف خواهد شد، یا فعالانه با کمونیستها همکاری خواهد کرد، فرقهای بسیاری را به‌وجود خواهد آورد.

علاقه‌ای که ناشی ازیک نتیجه‌گیری طبیعی است، نزدیکی آینده بین ایالات متحده و چین کمونیست را طلب می‌کند. نیکسون رهنمودهای خود را در مورد این علاقه چنین بیان داشته‌است:

> ما با جمهوری خلق چین چنین رفتار می‌کنیم:
> ــ یقین داریم که وجود یک چین صلح‌جو و مرفه در جهت علائق ملی ماست؛
> ــ معترفیم که استعدادها و دستاوردهای مردم آن، باید از انعکاسی متناسب در امور جهانی برخوردار شوند؛
> ــ اطمینان داریم که ادامه صلح در آسیا و کاملترین راه پیشرفت و ثبات در آسیا و جهان نیازمند مساعدت چین خواهد بود؛

• Pearl Harbor

ــ آگاهیم که جمهوری خلق چین، مانند ایالات متحده، از اصول اعتقادی خود دست نخواهد کشید؛
ــ معتقدیم که می‌توانیم در صورتی که در روابط خود با دوستانمان و چین قابل اعتماد باشیم، روابطی دائمی با این کشور برقرار نماییم؛
ــ و با قبول این فرض که جمهوری خلق چین نیز به‌نوبهٔ خود با دیدگاه مشابهی در مورد ما سیاست خود را شکل خواهد بخشید، در جستجوی راههایی خواهیم بود که از تفاوتهای خود با چین بکاهیم و تلاش خواهیم کرد که با یافتن بعضی زمینه‌های مشترک، برمبنای آنها روابط سازنده‌تری را بنا کنیم.
در صورتی که بتوانیم به اهداف مزبور برسیم، به آغازی مستحکم دست یافته‌ایم.
در دوره‌ای طولانی‌تر، خواهیم دید که آیا دو کشوری که تاریخ و فرهنگی کاملاً متفاوت داشته، و جدایی اخیر آنها تمام‌وکمال بوده و ایدئولوژی آنها متضاد، و آینده‌نگری آنها ناهمگون بوده‌است؛ علی‌رغم این تفاوتها خواهند توانست از خصومت دوری کنند و به ارتباط و تفاهم دست یابند.
در روز ۲۰ ژانویه ۱۹۶۹ در سخنرانی افتتاحیه خود، من طریقه برخوردمان را با کلیه متخاصمین بالقوه چنین تشریح کردم:
بعد از یک دوره جدال و مقابله، ما اینک در حال ورود به دوره‌ای برای مذاکره هستیم.
بگذارید تمام ملل بدانند که در طول کار این دولت راههای مذاکره با ما باز خواهد بود.
ما در جستجوی جهانی باز هستیم. باز برای شنیدن عقاید، باز برای مبادله کالا و انسانها ــ دنیایی که در آن هیچ‌کس از کوچک و بزرگ مجبور به زندگی در انزوایی خشم‌آور نباشد.
ما نمی‌توانیم انتظار داشته‌باشیم که با همه یارورفیق شویم، لیکن می‌توانیم بکوشیم که کسی دشمن ما نشود.
وقتی من این سخنان را ایراد می‌کردم، توجه زیادی به مردم جمهوری خلق چین داشتم و همین دیدگاه است که به سیاستهای ما از ابتدا شکل داده‌است. و با این زمینه روانی است که اینک به پکن می‌روم.[۸]

روابط بین شوروی و چین کمونیست در این زمینه می‌تواند تعیین‌کننده باشد. کاملاً غیرمحتمل به‌نظر می‌رسد که در آینده قابل پیش‌بینی، این دو بتوانند اردوگاهی متحد را مجدداً به‌وجود آورند. حتی همکاری فعالانه نیز بین چین و شوروی در وضعیت جاری بعید است. در حالی که وقوع مخاصمات جدی نیز بین این دو، موجب بروز مسائل

استراتژیکی وخیمی برای آمریکا خواهد شد.

و بالاخره، آمریکا باید فعل و انفعالات احتمالی بین ایالات متحده و اتحاد شوروی را که حقیقتاً به‌صورت قدرتی در منطقه اقیانوس کبیر ظهور کرده‌است مورد ارزیابی قرار دهد.

ارزیابی رسمی کنونی آمریکا از نقش شوروی در منطقه چنین پیشنهاد می‌نماید:

> اتحاد شوروی آرزو دارد که از نفوذ ما کاسته شود، و در عین حال می‌ترسد که این تقلیل قدرت امکان گسترش نفوذ چین را افزایش دهد. در همین حال مجبور است به این موضوع نیز بیاندیشد که تقلیل نفوذ آمریکا ممکن است به عادی شدن روابط آمریکا و چین اصلی کمک کند و احتمالاً چین را مجاز و ترغیب به تمرکز انرژی علیه شوروی نماید، در حالی‌که در شرایط واقعی کنونی امکان چنین اقدامی برای چین وجود ندارد[۹].

در واکنش به این قدرت‌نمایی مشترک و همگانی، استراتژیستهای ایالات متحده در جستجوی یک مربع باثبات و متعادل‌کننده قدرت در منطقه هستند که ایالات متحده، اتحاد شوروی، چین سرخ و ژاپن چهار گوشه آن را تشکیل دهند.

۱۸ــ استراتژی ایالات متحده در خاورمیانه

مسائل ویتنام نگران‌کننده‌ترین مسائل ماست اما خطرناکترین آنها نیست. این لقب وحشتناک را باید به اوضاع خاورمیانه داد که در درون آن این خطر بالقوه به میزان زیادی نهفته است که سیاستهای ما و شوروی در آنجا تلاقی کند و منجر به تصادمی غیرقابل کنترل شود.

ریچارد نیکسون

دورنمای تاریخی

ارتباط استراتژیکی آمریکا با اروپا از قرن شانزدهم مسبوق به سابقه است. این کشور از دوران ناخدا پری یکی از قدرتهای اقیانوس آرام بوده است. برعکس درگیری آمریکا در خاورمیانه کاملاً جدید است.

انگلیسی‌ها، فرانسویان و روسها از دوران ناپلئون در خاورمیانه با یکدیگر رقابت داشته‌اند، در حالی که تا سال ۱۹۴۶ که ترومن با اتخاذ موضعی سخت و غیرقابل انعطاف موجب خروج استالین از شمال ایران گردید، نفوذ آمریکا در منطقه تابع وقایع بود. دوران مزبور میمونترین دوران بودند، زیرا تمام رقبا به‌علت رفتار امپریالیستی بی‌اعتبار شده‌بودند، و ایالات متحده همچون شوالیه‌ای که بر اسب سفیدی سوار است و پرچمی در دست دارد، وارد میدان گردید و نه تنها از سوی ایران بلکه از سوی ترکیه و کشورهای عربی نیز مورد تمجید قرار گرفت و از احترام قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار گردید.

علائق ایالات متحده در خاورمیانه

ایالات متحده در خاورمیانه دارای سه علاقه ملّی بود. اینکه این علائق اجباری بوده و یا هستند جای بحث دارد.

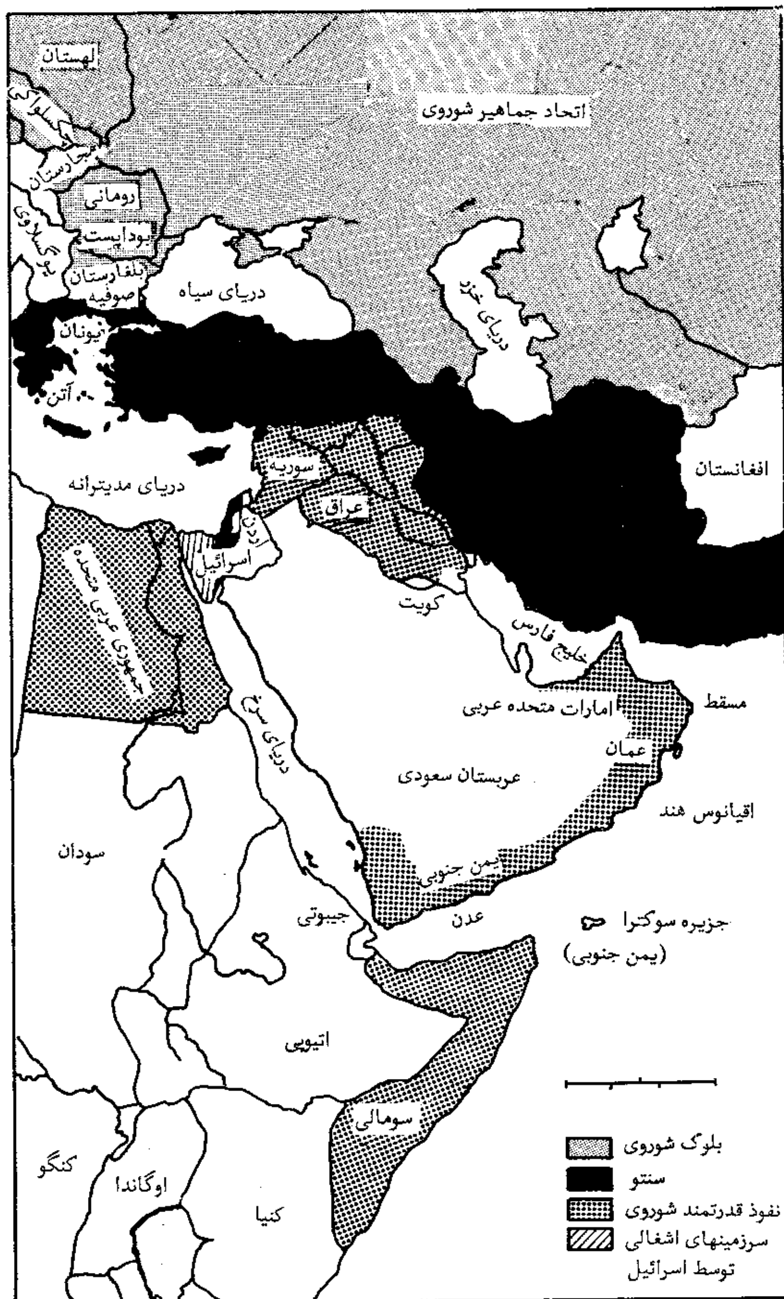
اولین علاقه، که مربوط به دو علاقه دیگر نیز می‌شود، تلاش این کشور برای خاورمیانه‌ای آزاد و مستقل بود.* در آن زمان این اشتیاق به‌نوبه خود مستقیماً به یکی از مقاصد اساسی امنیت ملی آمریکا مربوط می‌شد: حفظ تعادل قدرت با محدود کردن کمونیسم. به‌طوری که نیکسون در بیان سیاست مشروحهٔ زیر روشن کرده‌است، هدف فوق هنوز نیز معتبر است:

> علاقه ایالات متحده در خاورمیانه— و نفع جهان— این است که نگذاریم ساختار جهانی صلح در این منطقه فرو ریزد. هرگونه تلاش توسط هر قدرت بزرگ برای دستیابی به موقعیتی مسلط می‌تواند مشاجرات منطقه‌ای را تشدید کند و بر امنیت اروپا تأثیر گذارد، و خطر برای صلح جهانی را افزایش دهد. ما خود به‌دنبال کسب این موقعیت نیستیم، و نمی‌توانیم به دیگران نیز اجازه دستیابی به چنین موقعیتی را بدهیم.[۱]

دومین علاقه ادامه یافتن جریان نفت خاورمیانه به دنیای آزاد بود، و این به‌دلیل ثروت اندوزی و یک منبع ثانوی برای آمریکا نیست، بلکه به علت وابستگی شدید هم‌پیمانان ما در ناتو و ژاپن به این ماده حیاتی می‌باشد. بین سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰، بازده نفتی خاورمیانه از ۷۰۰۰۰۰ بشکه در روز به ۱۷۵۰۰۰۰ بشکه افزایش یافت، و این رشدی را که حدوداً معادل ۲۶درصد در سال بود، نشان می‌داد، در حالی که افزایش تولید در سایر نقاط جهان تنها کمتر از ۷درصد بود. صنایع نفتی منطقه در پانزده سال بعدی نیز تدریجاً با جلو زدن از ایالات متحده و کسب مقام اول تولید کننده در سال ۱۹۶۵، از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار گردیدند. در حال حاضر این منطقه مدعی داشتن دوسوّم ذخایر اثبات‌شده مواد نفتی سیاره زمین می‌باشد[۲].

* معنی ظاهری آزاد و مستقل آمریکایی، تحت‌نفوذ یا جزو بلوک شرقی‌نبودن است، همان‌طور که معنی ظاهری آزاد و مستقل روسی نیز این است که طرف معامله جزو بلوک غرب نباشد هر دو ابرقدرت در لفافه می‌گویند که هر که با ما نیست حتماً با دیگری است—م.

وضعیت ژئوپولیتیکی منطقه خاورمیانه در ۱۹۷۴



سومین علاقه وجود کانال سوئز بود. زیرا سهم شیر* از نفت خاورمیانه در تمام دهه ۱۹۴۰ از این کانال باریک عبور نمود و حتی بعد از اینکه تمام لوله‌های نفتی نیز تعبیه شدند هنوز قسمت زیادی نفت از این کانال عبور می‌کرد و بنابراین، اینکه این کانال در دستهای میهمان‌نوازی باقی بماند یک خواسته جبری است. بدیهی است ملاحظات دیگر اقتصادی و نظامی این علاقه را تقویت می‌کند.

نفوذ اسرائیل در استراتژی ایالات متحده

تحت تکفل گرفتن اسرائیل به‌وسیله آمریکا، آغاز حضور امیدوارکننده آمریکا را در خاورمیانه دچار بحران کرد، از علاقهٔ ۱۰۰ میلیون دوست عرب از مسقط گرفته تا مراکش، کاست، و به نحوی از انحاء هر سه علائق کلیدی ایالات متحده را همراه با مقاصد حمایت‌کننده از این علائق، مختل نمود. بدون آنکه بخواهیم دربارهٔ صحت و سقم این تصمیم ایالات متحده قضاوت کنیم، عادلانه خواهد بود که بگوییم احساسات و تعهدات اخلاقی* در موقع طرح و ایجاد یک سیاست خارجی که امروزه نیز استراتژی آمریکا را در این منطقه جنگ‌زده شکل می‌دهد، جای حسابگری عقلانی را گرفت.

در روز ۱۴ مه ۱۹۴۸، رهبران صهیونیست تشکیل کشور جدید اسرائیل را اعلام کردند. ظرف چند دقیقه ترومن حکومت موقت بن‌گورین را به‌صورت بالفعل (دفاکتو De Facto) به‌رسمیت شناخت. سه روز بعد، کرملین بدگمان، دنباله‌روی کرد و بنا به‌دلائل دیگری اسرائیل را به‌صورت یک دولت کامل (De Jure) و قانونی به‌رسمیت شناخت. در نیمه‌شب همان روز قیمومیت انگلیس به پایان رسید، و نیروهای منظم مصر، اردن، و عراق در صبح ۱۵ مه به اسرائیل نوپا یورش بردند. از آن تاریخ تا به امروز کشورهای مدیترانه شرقی لحظه‌ای از یک صلح واقعی برخوردار نبوده‌اند.

* «سهم شیر» اشاره به داستانهای خیالی از زندگی حیوانات است که توسط ایزوپ Aesop نویسنده حقیقی یا خیالی این‌گونه داستانهای آلمانی نوشته شده‌است و شیر در یک شکار مشترک با سایر حیوانات، تمام شکار را ادعا و غصب می‌کند. محتمل است که این نویسنده در قرن ششم قبل از میلاد می‌زیسته‌است—م.

* نویسنده اشاره‌ای به نفوذ اقتصادی و اجتماعی صهیونیسم بین‌الملل در امور داخلی و سیاست خارجی آمریکا نمی‌کند و تحت‌کفالت‌گرفتن اسرائیل را به‌حساب تعهدات اخلاقی و احساسات می‌گذارد—م.

محیط استراتژیکی فعلی منطقه

شاید تخم بالقوهٔ انهدام جهان، در هیچ کجای دیگر کره زمین، بخوبی این میدان رقابت جنگهای نیابتی دو ابرقدرت، تغذیه نمی‌کند. با خطوط محکمی که بین ایالات متحده و اتحاد شوروی در اروپا برقرار است، رقابت خارج از ظرفیت به خاورمیانه کشیده شده‌است، در حالی‌که مخاصمه اعراب و اسرائیل دردسرهای عظیمی را به‌وجود می‌آورد. بخصوص جملات نیکسون مؤید این گرفتاری است:

با وجود تمام خطراتی که برای صلح جهانی ایجاد شده، مسائل خاورمیانه، اتحاد شوروی و ایالات متحده را به طرف ایجاد روابط نزدیک نظامی با طرفین مخاصمه کشانده‌است.

این مسائل سبب اختلال در روابط طبیعی ایالات متحده با تعدادی از کشورهای عربی شده‌است. و این امر به‌نوبه خود، وابستگی اعراب به کمک شوروی را که قبلاً نیز بیش از اندازه بوده، بیشتر کرده، و در نتیجه به آسیب‌پذیری خطرناک آنها در مقابل نفوذ فزاینده شوروی نیز افزوده‌است.[۳]

برای بیان این حقیقت که دولت او با گزینشی بی‌نتیجه روبه‌رو شده، نیکسون چنین ادامه می‌دهد:

بر مبنای این نظریه که دخالت دیپلماتیکی ما تنها موجب بغرنجتر کردن مسئله‌ای که هم‌اکنون نیز بسیار پیچیده است، خواهد شد، ما می‌توانستیم راه کناره‌گیری از موضوع را انتخاب کنیم. لیکن به سه دلیل این راه را انتخاب نکردیم. اول اینکه منافع مورد مخاطره عظیمتر از آن بود که ما بتوانیم نقش بی‌تفاوتی را بپذیریم. دومین دلیل این بود که متوجه شدیم که دخالت نکردن ما بجز بدتر شدن تدریجی وضعیت و تبدیل آن به جنگ علنی نتیجه‌ای نخواهد داشت. سوم اینکه برای ما قابل تحمل نبود که امیدهای خود به صلح جهانی و روابط با ثبات‌تر با شوروی را با دشمنی‌های محلی وهرچند بسیار شدید خاورمیانه مرتبط کنیم.

از این جهت این دولت بدون اینکه، در زمینهٔ مشکلات و مخاطرات دچار توهم شده‌باشد تلاش بزرگ و طولانی را برای دستیابی به توافقی صلح‌جویانه آغاز کرد[۴].

بنابراین در روی یکی از سرهای مار نُه‌سری که آمریکا به آن حمله کرده‌بود، چنین نوشته شده‌بود «مخاصمات اعراب و اسرائیل»؛ در روی سر دیگر آن نوشته‌بود «اختلافات داخلی اعراب» خصوصاً اختلافاتی که به‌وسیله فلسطینی‌ها جنبه دائمی یافته‌بود؛ در روی سر دیگر نوشته‌شده‌بود «علائق متضاد شوروی و آمریکا». برای نیل

به مقاصدی که موردنظر نیکسون بود، آمریکا می‌بایست ابتدا این سرها را قطع می‌کرد.

استراتژی‌های ایالات متحده و اتحاد شوروی

استراتژی ایالات متحده که برای دستیابی به توافقی صلح‌جویانه در خاورمیانه تلاش می‌نماید، به هیچ‌وجه شباهتی به برخورد این کشور در اروپا و آسیای شرقی ندارد.

سیاست امنیت دسته‌جمعی ایالات متحده

اتحاد شوروی سعی کرده‌است که در این دوران از امنیت دسته‌جمعی به‌صورت ابزاری تعرضی استفاده کند.در حالی که ترتیبات امنیت دسته‌جمعی ایالات متحده طوری داده‌شده که کاملاً جنبه دفاعی داشته‌باشد.

برخلاف اروپا و آسیای شرقی که ناتو و سیتو، و پیمانهای دفاعی دو طرفه دیگر به تعداد کافی در آنجا نافذ هستند، ایالات متحده به‌غیر از ارتباطی که با ترکیه از طریق پیمان ناتو داشته و این نیز ماهیتی اروپایی دارد، در هیچ کجای خاورمیانه تعهدات قراردادی ندارد.

نزدیکترین چیزی که آمریکا در خاورمیانه به‌عنوان ضمانت امنیتی به آن رسیده‌است، قطعنامه شماره ۱۱۷ جلسه مشترک کنگره است که در ۹ مارس ۱۹۵۷ به‌عنوان قانون به امضا رسید و طی آن دکترین آیزنهاور مورد تأیید قرار گرفت و به رئیس‌جمهوری تفویض اختیار شد. مفاد این قطعنامه چنین اعلام می‌دارد:

«چنانچه مقام ریاست جمهوری ضروری بداند، ایالات متحده آماده استفاده از نیروهای مسلح خود برای کمک به هر یک از ملتها و یا آن گروه از ملتهایی است که علیه تجاوز مسلحانه از ممالکی که به وسیله کمونیسم بین‌الملل کنترل می‌شوند، از ایالات متحده تقاضای کمک نمایند: مشروط بر اینکه، این استفاده از نیرو، با تعهدات قراردادی و قانون اساسی ایالات متحده هماهنگ باشد.[۵]»

برای داشتن حداکثر آزادی عمل، هیچگونه مرز دقیق منطقه‌ای و یا صورتی از دریافت‌کنندگان این‌گونه کمکها، در قطعنامه منظور نگردید. دکترین آیزنهاور در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۸ در بحران لبنان مورد استفاده قرار گرفت و از آن پس به بعد دیگر به‌مورد اجرا گذارده نشده‌است.

با این همه قطعنامه شماره اچ ــ جی ۱۱۷ اساس انعقاد سه موافقتنامه دو طرفه که به امضا رئیس قوه اجراییه رسیده بود، گردید. یک موافقتنامه با ترکیه، یک موافقتنامه با ایران*، و یک موافقتنامه نیز با پاکستان براین اساس به امضا رسید. اسناد این موافقتنامه های هم‌مضمون که در روز ۵ مارس ۱۹۵۹ در تهران به امضا رسید، با چهارچوب پیمان سنتو که تشکیلاتی فرسوده است و در روی کاغذ بسیار بهتر از واقعیت می‌نماید، تطابق دارد. آنها به مضمونی بی‌ضرر، ایالات متحده را متعهد می‌ساختند که در صورت وقوع تجاوز علیه هر یک از طرفین موافقتنامه، «دست به اقدام مناسب» بزنند.

مضافاً قوه اجراییه آمریکا تعدادی بیانیه رسمی سیاست دفاعی را که مشترکاً با مقامات رسمی اسرائیل، اردن و ایران منتشر گردیده و اولین بیانیه آنها بیانیه سه‌جانبه ۲۵مه ۱۹۵۰ ایالات متحده، انگلستان، و فرانسه می‌باشد، به ثبت رسانیده است. این بیانیه‌ها، موافقتنامه های کتبی و رسمی مذکور را مجدداً تأیید کرده و در بعضی حالات آنان را تقویت نموده‌اند. جی‌ویلیام فولبرایت و تعداد دیگری از اعضا کمیته روابط خارجی سنای آمریکا، افزایش تعهدات به شرح فوق را نکوهش کرده‌اند. در ۱۹۶۷ آنها از وزارت امور خارجه خواستند که سریعاً به این سئوال پاسخ دهد «که آیا حقیقتاً ایالات متحده دارای تعهدی ملی است که از اسرائیل و یا بعضی کشورهای عربی، در صورتی که موقعیت آنها در اثر تهاجم یا براندازی متزلزل شد، با نیروی نظامی و یا کمک اقتصادی پشتیبانی کند و از سقوط آنها جلوگیری نماید؟» جوابی که در ماه اوت همان سال، دو ماه پس از جنگ شش روزه اعراب، و اسرائیل، نوشته‌شد چنین اعلام می‌دارد:

> «پرزیدنت جانسون و سه نفر از روسای جمهور قبل از او علاقه و توجه ایالات متحده را به پشتیبانی از استقلال سیاسی و تمامیت ارضی کشورهای خاورنزدیک ابراز داشته‌اند. این بیان سیاست است و به منزله تعهدی که مستلزم یک عمل خاص در شرایطی ویژه باشد نیست.[۶]»

برخورد غیرمستقیم استراتژیکی

هر دو کشور آمریکا و شوروی محتاطانه از یک مقابله مسلحانه مستقیم با یکدیگر در خاورمیانه پرهیز کرده‌اند. قدرت نظامی تاکنون منحصراً برای مقاصد سیاسی و بازدارندگی به کار رفته‌است. ایالات متحده فاقد هرگونه پایگاه نظامی در کشورهای

* این موافقتنامه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران توسط جمهوری اسلامی ایران لغو شد ــ م.

عربی و یا اسرائیل می‌باشد. سه تأسیسات پایگاهی نیروی هوایی آمریکا در ترکیه وابسته به ناتو است، و تنها چند عنصر پشتیبانی ویژهٔ نظامی دیگر، مجموع نیروهای مسلح ایالات متحده را در این کشور تکمیل می‌کنند. به استثنای مقدورات ناوگان ششم در مدیترانه، آمریکا فاقد توانایی دیگری برای جنگیدن در منطقه است. نیروهای مسلح شوروی نیز در منطقه بیشتر شناور هستند. نظامیان شوروی یک‌بار نفرات واحدهای ضدهوایی مستقر در منطقه بین کانال سوئز و رودنیل و گردانهای هواپیماهای شکاری ــ رهگیر و سکوهای موشکهای زمین‌به‌هوای سام ــ ۳ را در مصر تأمین کردند، لیکن انورسادات در تابستان ۱۹۷۲ آنها را از مصر اخراج نمود. بدین ترتیب برخوردهای غیرمستقیم استراتژیکی در منطقه، راه‌حلهای ارزنده‌تری هستند. تصمیم سادات مبتنی‌بر کاستن از حضور شوروی در مصر برای آمال جاه‌طلبانه مسکو یک عقب‌نشینی جدی بود، لیکن شوروی با بهره‌جویی از هواداران محلی در تعقیب اهداف درازمدت خود در خاورمیانه، که هنوز هم در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، و شاید نظامی طالب نفوذ فزاینده‌است، در جهــت تسلط و کنترل بر تمام منطقه و آبهای ساحلی آن گام برمی‌دارد. چنین به‌نظر می‌رسد که پولیت بورو* احتمالاً تمایلی واقعی به نابودی اسرائیل نداشته‌باشد، زیرا بدون وجود کشور مزبور اعراب انگیزهٔ ناچیزی در تن دادن به تقاضاهای شوروی دارند، در حالی‌که ادامه غلیانِ دیگ تشنج به نفع مسکو می‌باشد.

تأثیر کمکهای نظامی

نتیجهٔ، برقراری یک مسابقه تسلیحاتی بوده‌است که طی آن ابتدا شوروی موازنه نیرو را برهم زده و سپس آمریکا سعی نموده‌است که این موازنه را مجدداً برقراری نماید**. اکثر کمکهای نظامی آمریکا، به‌طور مشخص نصیب اسرائیل شده است. با این همه، وقتی تقویت بعضی از کشورهای عرب موجب پیشبرد علائق آمریکا در موازنه استراتژیکی بوده‌است، آمریکا به این تقویت دست‌زده‌است: عراق در ۱۹۵۴؛ اردن در ۱۹۵۷، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۰؛ عربستان سعودی به‌طور مداوم (که به‌وسیله مستشاران دائمی نظامی سازمان

* کمیتهٔ اجرایی حزب کمونیست شوروی ــ م.

** ایالات متحده همواره سعی کرده‌است که این تعادل قدرت به نفع اسرائیل حفظ شود و شُــوروی هم به اعراب هرگز کمکی ک منجر به برتری مطلق آنها بر اسرائیل شود نکرده‌است ــ م.

داده می‌شود)؛ به اضافه مقادیر کمی به لبنان، سوریه، و یمن*. اسرائیل تمام اقلام نظامی موردنیاز خود را، مانند هواپیماهای شکاری بمب‌افکن اف‌ـ۴، خریداری کرده‌است و هرگز کمک نظامی بلاعوض از آمریکا دریافت نکرده‌است.** مسکو نیز تلاش کمک نظامی خود را بر مصر متمرکز نموده‌است و به سوریه و عراق از لحاظ کمّی و کیفی سلاحهای کمتر و نامرغوبتری را که متنوع نیز نبوده‌اند، اختصاص داده‌است.

تأثیر کمکهای نظامی را که دو ابرقدرت در اختیار طرفین درگیر در خاورمیانه قرار داده‌اند، باید با مفهوم وسیعتر آن ارزیابی کرد. فقط اکتفا کردن به شمارش اعداد منجر به برداشتهای غلط می‌شود. ظرفیت جذب وسایل جدید، تاکتیکها و فنون نوین، به‌علت وجود رهبری قوی‌تر، دانش، سازماندهی، و اسلوب‌شناسی در اسرائیل بیش از کشورهای عربی است. وحدت عقیده، وحدت تلاش، و وحدت فرماندهی اسرائیل به هیچ‌وجه در دنیای عرب نظیر نداشته و تنفر شدید اعراب از صهیونیسم نیز به‌نحو شگفت‌انگیزی نتوانسته‌است همبستگی و اتحاد لازم را در میان آنان به‌وجود آورد.

نفوذهای مختلف در مدیترانه و اقیانوس هند

واضح است که استراتژی هیچ یک از دو ابر قدرت آمریکا و شوروی برای حل بن‌بست اعراب و اسرائیل در خلاء عمل نمی‌کنند. موفقیتها یا ناکامی آنان عموماً به روابط قدرت در اطراف و اکناف جهان وابسته است، و خصوصاً موکول به حوادث منطقه‌ای، در مدیترانه، اقیانوس هند، و خلیج فارس می‌باشد. حیله‌گری‌های شوروی در هر سه منطقهٔ مورد بحث، عقب‌نشینی انگلستان به شرق سوئز، فعالیتهای براندازی چین کمونیست در حاشیه، و نقش آینده آمریکا در منطقه همگی پیامدهایی را دارند.

اهمیت مدیترانه، خصوصاً معابر نفوذی آن به کشورهای سواحلی شرقی، آشکار و مبرهن است. بدون وجود این‌شاهــراه‌حیاتی، توانایی ایالات متحده برای اعمال قدرت و یا تهدید به اعمال آن برای پیشبرد سیاستهای خاورمیانه‌اش ناچیز خواهد بود. ناخشنودانه باید اذعان کرد که امنیت این شریان مهم مدتهاست که مورد بی‌توجهی

* کمکهای مورد اشاره آمریکا با توجه به تاریخ و استمرار آنها در بعضی حالات فقط به حکومتهایی که در آن دوره خاص، خصومتی جدی با اسرائیل نداشته‌اند تعلق گرفته‌است و ربطی به حفظ موازنه موردبحث ندارد ـــ م.

** اسرائیل همواره از وامهای کم‌بهره و یا بدون‌بهره آمریکا سود جسته‌است و از آغاز بحرانهای اقتصادی اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ رسماً از آمریکا کمکهای نقدی دریافت کرده‌است ـــ م.

واقع شده، و به‌نحو فزاینده‌ای زیر سئوال قرار گرفته است، به‌طوری که هانس بالدوین در آینده‌نگری خود در کتاب «استراتژی برای فردا» چنین بیان می‌کند:

در مدیترانه شرقی برتری مهم شوروی قدرت روزافزون این کشور در میان ملل مجاور این آبراه است.
کشتی‌های روسی در بسیاری از بنادر اصلی مورد استقبال قرار می‌گیرند. یوگسلاوی اگر چه مستقل است لیکن کشوری کمونیست است که از بازدیدهای نوبه‌ای کشتی‌های روسی و کمکهای این کشور استقبال می‌کند و بسیاری از مانورهای سیاست خارجی شوروی، البته نه همه آنها را، در برابر دریافت امتیازات مختصری تقویت می‌کند. کاملاً برعکس، تنها در این منطقه دو کشور ایتالیا و یونان هستند که ناوگان ششم آمریکا می‌تواند از یک بازدید نسبتاً آرام ناوهایش از بنادر این کشور مطمئن باشد. سایر بنادر منطقه تدریجاً به روی کشتی‌های حامل پرچم آمریکا بسته‌شده‌اند.
روسها کارخانه تعمیر کشتی اسکندریه را اداره و رهبری می‌نمایند، و ناوهای نیروی دریایی شوروی به‌طور منظم از بنادر اسکندریه و پورت سعید برای تعمیر نوبه‌ای و سوختگیری بهره‌برداری می‌کنند[۷]. *

ترکیه که از مدتها پیش یکی از هم‌پیمانان ثابت‌قدم آمریکا بوده است و نگهبان تنگه‌های حساسی است که خروج ناوگان شوروی از دریای سیاه به مدیترانه را کنترل می‌کنند، در سالهای اخیر به‌طور ناگهانی به میزان فزاینده‌ای از آمریکا دلسرد گردیده است. انشعاب مزبور موجب ایجاد تماسهای نزدیکتر ترکیه با شوروی و ارتباط از هم گیسخته‌تر آن کشور با ایالات متحده شده است**. این به‌هیچ‌وجه بدین مفهوم نیست که ترکها محتملاً تحت تسلط شوروی درخواهند آمد، لیکن همکاری آنها با ایالات متحده در صورت وقوع بحرانی جدید مابین اعراب و اسرائیل دیگر قطعی نخواهد بود.

بی‌ثباتی در خلیج فارس فرصتهایی را برای فعالیتهای فزاینده شوروی، اینک که انگلیسی‌ها در حال عقب‌نشینی و تخلیـــه شرق‌سوئز هستند، در این منطقه حساس فراهم می‌سازد. تلاشهای روسها به تاکتیکهای نفوذی در سراسر اقیانوس هند مرتبط است که برای تسلط بر کلیه حرکات دریایی از اروپا به جنوب و شرق آسیا از طریق آبراه سوئز، توجه ویژه آن به عدن، یمن جنوبی، سومالی که پایگاههای ایده‌آلی برای تأمین این

* استفاده ناوهای جنگی شوروی از بنادر مصری از سال ۱۹۷۲ متوقف گردیده است و احتمال دارد که در سال جاری (۱۹۸۹) با توجه به آغاز روابط سیاسی جدید مصر و شوروی به تعداد بسیار کم، مجدداً صورت گیرد و این تنها به‌صورت بازدید محتمل است و نه انجام تعمیرات نوبه‌ای ـــ م.

** حالت سردی بین ترکیه و آمریکا تا اواسط دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت و از آن تاریخ به‌بعد روبه بهبودی نهاد ـــ م.

منظور بوده‌اند، معطوف شده‌است. با بهره‌جوئی از عدن و جمهوری خلق یمن به‌عنوان پایگاه نفوذی، شوروی‌ها تلاش دارند که حکومت مسقط و عمان را ساقط نمایند و در این راه با چین کمونیست کمی رقابت می‌کنند. آنها همچنین در شیخ‌نشینهای سابق که اینک تشکیل فدراسیونی به‌نام امارات متحده عربی داده‌اند در جستجوی جای پایی هستند. جای کمی تعجب است که تعداد بسیاری از ناظران مطلع طرحی عظیم از محاصره شوروی را تجسم می‌کنند که در صورت موفقیت، نهایتاً تمام خاورمیانه را احاطه خواهد کرد. هانس بالدوین این طرز تفکر را چنین منعکس کرده‌است:

به‌طور خلاصه، رسوخ کمونیسم شوروی در شبه‌جزیره عربستان نوعی سرمایه‌گذاری برای ایجاد مخاصمات محلی است، لیکن برنامه آن طویل‌المدّت، قطعی، و سنجیده است. و به‌طوری‌که یکی از دیپلماتها تعریف می‌کند (درحینی‌که انگلیسی‌ها در حال خروج از منطقه‌اند و آمریکاییان دست‌روی‌دست گذارده‌اند، روسها سیاست توسعه‌طلبی مثبتی را در منطقه خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان دنبال می‌کنند).[۸]

تنها به خاطر همین دلائل و نه دلائل دیگر، دربارهٔ ادامه بسته نگهداشتن کانال سوئز نزاع وجود دارد.

از نظر نظامی بسته بودن این کانال به نفع آمریکا است، زیرا نیروی دریایی شوروی را در اقیانوس هند با مسائل جدی پشتیبانی روبه‌رو می‌کند. باز شدن کانال سوئز و عبور آزاد ناوهای شوروی به مدیترانه به حل این مسائل کمک خواهد کرد. احتمال دارد که شوروی بتواند این کمبودها را در سالهای آینده به هر طریق با تأسیس پایگاههای مقدم در حاشیه آفریقای شرقی و آسیای جنوبی جبران نماید، لیکن این عمل جریانی طولانی دارد که به برقراری ترتیبات دیپلماتیک و ایجاد ساختمان و تسهیلات زیاد نیازمند است.

از نظر اقتصادی به‌نظر می‌رسد که بسته بودن کانال در جهت مقاصد شوروی است. دنیای آزاد که به نفت خاورمیانه وابستگی زیادی دارد، اگر چه با هزینه‌ای بسیار زیاد، توانسته‌است که خود را با انسداد کانال تطبیق دهد، اما از راه کوتاهتری برای عبور کالاهای خشک نیز مانند نفت استقبال می‌کند.

از نظر سیاسی، بسته بودن کانال سدی است مهم در دستیابی به توافقی دیپلماتیک که محتملاً خواهد توانست به حل جامع مسائل اعراب و اسرائیل بیانجامد.

چنانچه باز شدن این راه آبی به هر طریقی رسیدن به راه‌حلی منصفانه را تسریع کند، علی‌رغم معایب استراتژیکی آن، محتملاً علائق امنیتی ایالات متحده را به‌نحو بارزی تأمین خواهد کرد.

در جستجوی صلح

نیکسون به‌طور خلاصه تلاش ایالات متحده را در جهت ثبات بخشیدن به وضعیت در ۱۹۷۰ وقتی «شدت مخاصمات اعراب و اسرائیل به سطحی بحرانی رسیده‌بود» تشریح نمود. مبادله آتش توپخانه در امتداد کانال سوئز، مانند آیینهای مذهبی روزانه، به‌طور منظمی انجام می‌گرفت. قدرت هوایی اسرائیل ضرباتی را در عمق مصر وارد می‌ساخت. حملات جانبازان فلسطینی و عرب اقدامات انتقامی جسورانه و متعددی را برمی‌انگیخت. و مسکو نیز به باد زدن شعله‌های آتش ادامه می‌داد. به‌طوری که نیکسون مشاهده می‌کرد «وضعیت به وضوح یک‌بار دیگر می‌رفت تا که از کنترل خارج شود»:

بنابراین در ۱۹ ژوئن آن سال، ایالات متحده ابتکار جدیدی را آغاز نمود که از طرفین می‌خواست:
آتش‌بس مجدد برقرار کنند؛
نوعی عدم تحرک نظامی را در منطقه‌ای توافق شده در هر دو سوی خط آتش‌بس اسرائیل و جمهوری متحده عرب، رعایت نمایند؛
با تعدادی از اصول که نقطه مبنایی را برای آغاز مذاکرات اعراب و اسرائیل تحت نظارت سفیر مخصوص دبیرکل سازمان ملل متحد آقای گونار یارینگ فراهم می‌سازد، موافقت کنند.[۹]

پیش‌درآمد مزبور، که برای قطع تیراندازی و آغاز مذاکرات محاسبه گردیده‌بود، یکی از عناصر ضروری «استراتژی بزرگ» ایالات متحده برای خاورمیانه را که «مذاکره» بود در برمی‌گرفت. آمریکا با همکاری بسیار ناچیز شوروی‌ها و بعضی از کشورهای عرب وابسته به آنها روبه‌رو شد. با اینکه پرزیدنت نیکسون در ۳۱ ژوئیه در یک سخنرانی همگانی اعلام کرده‌بود که هیچ‌یک از طرفین برای بهبود موقعیت نظامی خود نباید از دوران آتش‌بس بهره ببرد،[۱۰] شوروی‌ها و جمهوری متحد عربی با بدگمانی شرط مزبور را نپذیرفتند، و قبل از اجابت در غرب کانال سوئز دفاع هوایی انبوهی را متمرکز و تکمیل نمودند. در هر صورت از یک برخورد مسلحانه جلوگیری شد، لیکن

وضعیت ناامن ادامه یافت.

دلسردی بعدی مصر از اتحاد شوروی، که به هیچ عنوان یک قطع رابطه منزه نبود، حداقل از دیدگاه آمریکا تا حدی به وضعیت بهبود بخشید. اعتبار شوروی در میان اعراب و ملل بی‌طرف متزلزل گردید و یکی از ستونهایی را که استراتژی نظامی شوروی بر آن تکیه داشت فرو ریخت. و از همه بهتر، احتمال وقوع یک برخورد مستقیم بین ایالات متحده و اتحاد شوروی را به مقدار زیادی کاهش داد. شاید صلح به همان میزان گذشته دور از دسترس بود، اما وقوع جنگ علنی نیز تا وقتی سادات در ۱۹۷۳ مجدداً حالت تجاوز به خود گرفت، دورتر به‌نظر می‌رسید.

بعضی از استراتژیستهای پشت میزنشینی که مسئولیتهای رسمی ندارند می‌گویند که راه‌حل نهایی ساده‌است: اسرائیل را به‌دور اندازید تا تمام مشکلات آمریکا پایان پذیرد. بحث دیگری نیز چنین مطرح می‌شود، بالاخره وقتی آشکار شد که ادامه بازی در ویتنام ارزش ندارد، ما خود را از شر آن خلاص کردیم، و بدیهی است که از اهمیت علائق ایالات متحده در ویتنام به مراتب بهتر می‌توان دفاع کرد تا از علائق آن در اسرائیل.

اینگونه نتیجه‌گیری‌ها ممکن است درست باشد، لیکن واضح است که دولت آمریکا چنین راه‌کاری را در آینده قابل پیش‌بینی، انتخاب نخواهد کرد. ژنرال ارل جی‌ویلر موضع دولت آمریکا را وقتی رئیس ستاد مشترک بود به‌نحو کاملی چنین بیان داشته است:

> من به شما اطمینان می‌دهم که روسای ستاد مشترک قادر به جمع و تفریق ثروتها، جمعیتها، و ذخایر نفتی هستند. جواب ریاضی‌رها کردن اسرائیل به‌خودی‌خود آشکار است. اما استراتژی ایالات متحده هرگز منطبق بر محاسبات خالص ریاضی نیست.[11]*

سخنان او متناسب با استراتژی احساسی ایالات متحده است.

* آمریکاییان نمی‌خواهند به‌طور رسمی یا غیررسمی اذعان کنند که حمایت آنها از اسرائیل ناشی از نفوذ صهیونیسم بین‌الملل در نهادهای سیاسی و اقتصادی و حتی اجتماعی آنهاست و از این لحاظ سعی می‌کنند که به پشتیبانی خود از اسرائیل جنبه احساسی دهند—م.

۱۹. تفکرات و تدابیر ضد شورش ایالات متحده*

من تنها دو نوع جنگ را می‌شناسم: جنگ متحرک (جنگ تهاجمی) و جنگ ثابت (جنگ دفاعی). من هرگز چیزی راجع به جنگ انقلابی نشنیده‌ام.
از کتاب خیابان بدون نشاط**، اثر ژنرال دوگل

اظهار نظر ترش رویانه شارل دوگل، که بنا به روایتی در اوایل دهه ۱۹۵۰ و قبل از تباهی فرانسه در دین بین فو ابراز شده است، نشانه بارزی از بی اطلاع بودن تصمیم‌گیرندگان در سطح ملی از ماهیت ویژه جنگهای انقلابی است.

مسائل شناخته شده در عملیات ضد شورش

بعکس سایر مخاصمات، شورشها اصولاً اقداماتی سیاسی و اجتماعی هستند که کاملاً قبل از انجام عملیات نظامی به مبارزه قدرت می‌بخشند. در چنین حالتی برخورد چاره‌جویانه با این‌گونه جنگها به درهم‌آمیختن نیرو توأم با اغوا و ترغیب و با شیوه‌هایی خاص نیازمند است. حتی در مراحل دوم و سوم شورشها (به بخش هفت

* آمریکا، در حمایت از دولتهای وابسته به‌خود، مجبور است، به‌طور دائم انقلابها و قیامها را در سراسر جهان مورد مطالعه قرار دهد و تدابیری برای برخورد و مقابله با آنها و دفع کردنشان بیندیشد. هرچند در نگارش و آموزش این تدابیر، همواره انقلابها و شورشهای حمایت‌شده از سوی شوروی و بلوک کمونیست مورد بحث قرار می‌گیرند اما هدف، تمام قیامهایی است که علائق امنیت ملی و یا منافع اقتصادی آمریکا را تهدید می‌کنند—م.

** Street Without Joy

مراجعه شود)، که عملیات ضد شورش متعارفی بر اشغال عوارض حساس زمین و کاربرد مدبرانه گردانها در جنگ، متمرکز می‌شوند، نقطه ضعفهایی جدی وجود دارد. دشمن اغواگر از زمینهایی که در اشغال دارد صرفنظر می‌کند و به غیر از هنگامی که زمانها، مکانها، و شرایط مناسب باشد، بندرت ایستادن و جنگیدن را انتخاب می‌کند. دولتهای حاکم، به طرحهای ادغام شده سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، و روانی که از اعتبارات دولتی بهره‌مند است، نیاز دارند و باید از زمینه‌های آسیب‌پذیر شورشیان نیز بهره‌جویی نمایند.

ظاهراً راه‌کاری که بهترین روش را برای مقابله با شورشهای مختلف ارائه دهد، وجود خارجی ندارد. استراتژی و تاکتیک، هر دو باید برای مقابله با وضعیتهای ویژه‌ای که بسیار متغیر هستند، اندیشیده‌شود و به‌کار رود. با این‌همه راه‌حلهای موفق گذشته همگی از چند خصوصیت مشترک برخوردار بوده‌اند.

تدابیر مقابله در مرحله یکم

تقریباً همه می‌پذیرند که با کمی پیشگیری می‌توان از لزوم معالجه بعدی به میزان زیادی کاست. شورشها را، مانند سرطان، چنانچه زود کشف شوند وزود با آنها برخورد شود، بهتر می‌توان معالجه کرد. البته گفتن این جمله ساده‌تر از عمل کردن به آن است، زیرا مداخله‌گری مقدماتی شورشیان معمولاً خفیف است. شناسایی افراطیون به سبب اینکه هنوز موضع آشکاری ندارند، بسیار مشکل است. فعالیتهای آنان در معرض تفاسیر نادرست قرار می‌گیرد و چنانچه یک‌بار شناسایی شود، ممکن است عمداً از طرف مأموران سهل‌انگار مورد بی‌توجهی قرار گیرد. غالباً تنها پلیس و چند نفری از سیاستمداران افزایش تهدید را درک می‌کنند. مضافاً به این دلیل که خطرهای ظاهری در مراحل اولیه شورشها در مقایسه با واکنشهای پیشنهادی غالباً به‌طور ثابتی ناچیز به‌نظر می‌رسند، ایجاد ارتباط برای القاء احساس اضطرار به مردم، به تلاش زیادی نیاز دارد.

در بطن قضیه، معمایی لاینحل و جدی نهفته است. چنانچه تدابیر محکم و برگزیده‌ای سریعاً اتخاذ شود براندازی معمولاً قابل دفع خواهد بود. با این‌همه لازم است توجه شود که رژیم باید خطر متهم شدن به «سرکوب وحشیانه» را که محتملاً در داخل کشور و در صحنه بین‌المللی به حیثیتش لطمه وارد خواهد ساخت و چه بسا ممکن است منجر به سقوطش شود، بپذیرد. مضافاً، حرکت شورشی تقریباً به‌طور حتم پس از

گذشت زمان به شکلی کینه‌جویانه‌تر، تجدید حیات خواهد کرد، مگر اینکه تلاشهای جدی در جهت محو کامل آن به عمل آید. وقتی اجازه داده شود که براندازی شکوفه کند و به قیامی کاملاً شکفته تبدیل شود، توجیه لازم برای انتقام بی‌رحمانه نهایتاً وجود دارد، لیکن در چنین موقعیتی، بقاء ملی نیز دچار مخاطره شده‌است.

دیوید گالولا یکی از افسران بازنشسته نیروی زمینی فرانسه که رساله‌ای را در مرکز امور بین‌المللی دانشگاه هاروارد چندین سال قبل به رشته تحریر در آورده‌است، چندین راه‌کار کلی را برای مقابله با شورشها، در دوره ابتدایی حیات هر یک از آنها، ترسیم کرده‌است[۱].

عملیات مستقیم

عملیات مستقیم علیه رهبران شورش که از ساده‌ترین روشهاست، چنانچه بر طبق قانون و بدون هیاهو و نمایش اجرا شود، ممکن است سریعاً به نتیجه برسد. این شرط، حتی در کشورهایی که حقوق مدنی را گرامی می‌شمارند در اغلب اوقات نقص می‌شود. دموکرات‌ترین دولتها در رفتار با تروریستها و چریکها با توسل به این بهانه که روشهای متداول قانونی بطی بوده و ضمناً حراست از قانون اساسی ارتباطی به موضوع ندارد، بشدت به نادیده‌گرفتن حواشی قانونی و حقوقی وسوسه می‌شوند. تصحیح روشهای متداول داخلی معمولاً کاری است که با آهستگی رنج‌آوری انجام می‌شود (غیرقانونی کردن، حزب کمونیست ایالات متحده پس از آغاز کار، تقریباً ده سال طول کشید). این‌گونه تأخیرها به تمایلاتی که برای انحراف از قوانین جاری وجود دارد شدت می‌بخشد.

مقاماتی که به اینگونه وسوسه‌ها تسلیم می‌شوند تقریباً بدون استثناء تاوان بسیار سنگینی را می‌پردازند. دستگیری‌های گسترده، بازداشتهایی که با اهداف ممانعتی همراه هستند، احکام اعدامهایی که برای جرم حمل سلاح برابر با فرامین اجباری صادر می‌گردند، محکومیت به زندانهای توأم با اعمال شاقه برای جرمهای سبکتر، معلق نگهداشتن احکام آزادی صادره از سوی دادگاه برای متهمان که دلیلی برای بازداشتشان وجود نداشته‌است، و بدنام کردن سایر حقوقهای مدنی همگی مسلماً از اعمالی می‌باشند که اکثر مردم با آن مخالفت می‌ورزند. بنابراین شورشیان تحت ستم، از مبارزین خوش‌نیت اما تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفته، که صحنه‌های محاکمات را به تریبون انعکاس نظریات شورشیان تبدیل می‌کنند، انتظار مساعدتی غیرارادی را دارند.

تدابیری که برای ممانعت از این‌گونه اعمال اتخاذ می‌شود ممکن است موجبات سرکوبی بیشتری را فراهم نماید. اگر چنین شود، متصدیان امر تقریباً به‌نحو جبران‌ناپذیری دستگاهی را که در جستجوی پشتیبانیش هستند بی‌اعتبار کرده‌اند و همزمان بی‌قانونی را در بین موکلین خود ترغیب نموده‌اند.

عملیات ضد براندازی

عناصر مورد اعتماد می‌توانند به داخل دستگاه شورشیان نفوذ کنند و فعالیتهای آنها را گزارش دهند و تخم نفاق را در ارگانهای مرکزی آنها بکارند. اف ـ بی ـ آی (اداره آگاهی فدرال ایالات متحده) فنون نفوذ در شبکه‌های کمونیستهای برخاسته از داخل آمریکا، انجمن آلمان و آمریکا*، سازمان پلنگ سیاه، و امثال اینها را در حد کمال به مرحله اجرا درآورد. این‌گونه اقدامات در مراحل ابتدایی که تعداد زیادی از اعضا شبکه زیرزمینی، خود را ژنرالهای بالقوه فرض کرده و برای استخدام تعدادی سرباز تلاش می‌کنند، بسیار مؤثر می‌باشد. عملیات ضد براندازی هرچه زمان بگذرد و تخم بدخیم بیشتر منتشر شود به‌نحو فزاینده‌ای مشکلتر می‌شود.

عملیات غیرمستقیم

عملیات غیرمستقیم بر حذف یا ضعیف کردن شرایطی که شورشها قادرند در آن رشد کنند و به امکانات جدیدی دست یابند نظر دارد. چنانچه انگیزه شورشیان را بتوان بی‌اعتبار نمود و یا دولت بتواند برآوردن این خواسته‌ها و انگیزه‌ها را خود عهده‌دار شود بحران شکست می‌خورد. متأسفانه مثالهای حاکی ازموفقیت دولتها بندرت وجود دارد. و از همین قبیل است وضعیتهایی که طی آن رژیم حاکم توانسته‌باشد با ایجاد برنامه‌های زمانبندی شده و مؤثر موفقیت خود را مستحکم نماید، با فساد مبارزه و آن را حذف کند، به سازمان اداری و بروکراسی مربوطه قدرت بیشتر ببخشد، پلیس و نیروهای مسلح را تقویت کند، و از همه بالاتر توانسته باشد ماشینی سیاسی در کنار منشاء بحران به‌وجود آورد. پرزیدنت رامون ماگ‌سی‌سی رئیس‌جمهور فیلیپین به‌نحو شایسته‌ای در دهه ۱۹۵۰ موفق گردید که حرکت شورشیان هوک بالاهاپ** را در جزیره لوزون*** با مرتفع کردن

* انجمن آلمان و آمریکا The Germany-American Bund سازمان طرفدار نازی که در آمریکا وجود داشته است ـ م.

** Huk Balahap *** Luzon

انگیزه‌های آن از ریشه قطع نماید، لیکن رهبران ملیِ تیزهوش و با فراست از این قبیل زیاد نیستند. اکثر آنها بسیار مصمم هستند که وضعیت موجود را حفظ کنند.

کوشش برای ممانعت از رسیدن کمکهای خارجی به شورش، چنانچه منبع پشتیبانی شورش با منطقه عملیاتی آنان از نظر جغرافیایی قطع شود، به‌نحو قابل ملاحظه‌ای امیدبخش می‌باشد، همان‌طور که در فیلیپین، اندونزی، و کنگو عمل شد. چنانچه بتوان بدون تحریک قدرت بزرگ غیر دوست منطقه به واکنشهای خصمانه، تدارکات و تقویتها را از نقطه مبداء سد نمود، تعقیب این استراتژی به‌طوری که به ثبوت رسیده است، از رضایتبخش‌ترین شیوه‌هاست. تدابیر ایجاد شکافهای انسداد بین مبداء و مقصد در امتداد خطوط پشتیبانی لجستیکی مانند مسیر هوشه‌مینه* از تأثیر کمتری برخوردارند، لیکن با این‌همه آنها نیز به انجام منظور کمک می‌کنند.

شرایط لازم برای موفقیت سریع

هیچ یک از این تمحیدات به‌تنهایی موجب کسب برتری نمی‌شوند. وقتی این اقدامات به‌طور هماهنگ به مرحله اجرا گذارده شوند، امید به کسب موفقیت بسیار بیشتر می‌شود. هرگونه ترکیبی که از این تدابیر انتخاب شود، باید بدون عطوفت و به‌نحوی مثبت تعقیب شود. سررابرت تامپسون پنج اصل اساسی را که معتقد است شرایط لازم برای نیل به موفقیت هستند، به‌ترتیب معرفی کرده‌است.

اولین اینها نیازمند چهارچوبی است که طی آن مقاصد ملی به‌نحوی روشن تعریف شود و ماهیت آن حاکی از «برقراری و حفظ کشوری که آزاد، مستقل و متحد است و ثبات سیاسی و اقتصادی قابل دوام دارد، باشد، زیرا گرچه ممکن است مقابله با شورش از اولویتی ویژه برخوردار باشد لیکن در انزوا نمی‌توان آن را چاره کرد.» . دوم اینکه دولت باید طرحی جامع داشته باشد که به‌وسیله آن بتواند شورشیان را به‌جای عمل وادار به عکس‌العمل نماید. در اینجا انعطاف پذیری کلید کار است. هماهنگی نزدیک و مستمر بین تمام سازمانهای درگیر جبری است، زیرا در غیر این‌صورت اتخاذ تدابیر حیاتی ممکن است در نتیجه شکافهای حاصله از ناهماهنگی به دست فراموشی سپرده شود.

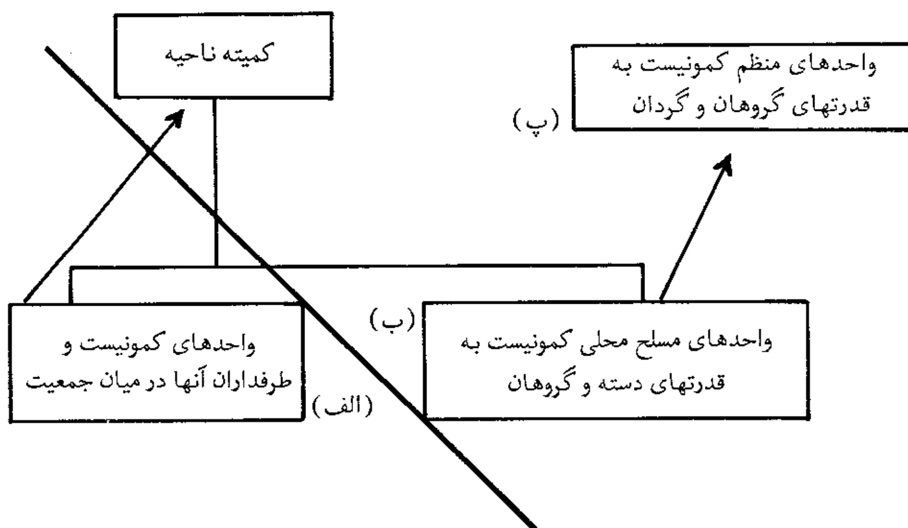
* مسیر هوشه مینه (Hochi Minh Trail) مسیر تدارکاتی ویت کنگ از ویتنام شمالی به ویتنام جنوبی بود که آمریکاییان با بمبارانهای گسترده به‌وسیلهٔ هواپیماهای بمب‌افکن ب‌ـ۵۲ سعی به ایجاد شکافهای انسداد در این مسیر را داشتند که البته تنها حرکت اقلام تدارکاتی را کمی کند می‌کرد، لیکن چارهٔ کار نبود ـ م.

سوم اینکه برخورد با زیربنای سازمانی شورشیان لزوماً باید به‌عنوان مقدمترین هدفهـــا از الویت ویژه‌ای برخوردار شود «چنانچه تشکیلات سیاسی براندازان که مثلاً (الف) نامیده می‌شود حذف و منحل گردد، واحدهای چریکی (ب) و (پ) که دچار کمبودهای تدارکاتی، پرسنلی و اطلاعاتی شده‌اند مستمراً به علت یک جریان فرسایشی ضعیفتر خواهند شد» (نمودار هفت).

سررابرت چهارمین اصل را چنین تشریح می‌کند که دولت باید پیشرفته‌ترین مناطق کشور را به هر قیمتی که ممکن است، به مجرد گرم شدن مخاصمات، حفظ کند. زیرا این‌گونه مناطق اکثریت جمعیت را در خود جای داده‌اند و مضافاً پایگاه اقتصادی کشور هستند. با کنترل این سرمایه‌ها قدرت جذب شورشیان محدود شده و از گسترش سریع آنها ممانعت خواهد شد.

و سرانجام پنجمین اصل این است که عملیات ضد شورش، همان‌طور که قبلاً نیز تشریح گردید، برطبق موازین قانونی انجام گیرد[۲].

نمودار ۷. رابطه سازمانی انقلابیون



توجه: (پ) ممکن است در تمام نواحی مستقر باشد ولی همیشه چنین نیست، با این همه (پ) مسلماً برای تقویت (ب) در عملیات ویژه به ناحیه وارد خواهد شد. خط مایلی که کشیده شده، جدا کردن ارتباط عوامل براندازی را در نقاط پرجمعیت با نیروهای چریکی مستقر در روستاها و خارج شهر نشان می‌دهد.*

تدابیر مقابله در مراحل دوم و سوم

به مجرد اینکه استفاده از نیروی نظامی برای مقابله با شورش ضرورت می‌یابد، به‌طوری که گالولا تشریح می‌کند، الگوی کار نیز تغییر می‌نماید:

تا این زمان، شورش موفق گردیده‌است که سازمان سیاسی خود را بنا نماید و در این زمان است که یا با اداره یک حزب زبده، جبهه متحدی را رهبری می‌کند، یا یک حرکت انقلابی وسیع متکی به انگیزه را هدایت می‌نماید. هرچند که تمام عملیات او در این مرحله، بغیر از اقدامات براندازیش، به‌طور آشکار انجام می‌شود، اما عملکرد او غیرقانونی است.

نقشه کشور سه نوع منطقه مختلف را نشان می‌دهد: منطقه «قرمز» که شورش به نحو مؤثری جمعیت را تحت کنترل دارد و جنگ چریکی را در آنجا اجرا می‌کند.

منطقه «صورتی» که شورش جهت توسعه خود در آنجا تلاش می‌کند؛ کوششهایی در جهت سازمان دادن جمعیت در کنار فعالیتهای چریکی به‌چشم می‌خورد.

منطقه «سفید» منطقه‌ای است که هنوز آلوده نشده‌است لیکن مورد تهدید می‌باشد و در معرض عملیات پنهانی شورشیان قرار دارد، با این‌همه هنوز همه‌چیز آرام به‌نظر می‌رسد.

در اردوی متصدیان عملیات ضد شورش اینک سردرگمی شیوع یافته‌است. در این زمان احساس می‌شود که حالتی بحرانی وجود دارد، لیکن این احساس در میان عناصر دولتی گسترده‌تر از مردم منطقه «سفید» و یا حتی «صورتی» است. وفاداری همه اتباع کشور مورد تردید قرار می‌گیرد[۳].

اگر در نظر است اوضاع بهبود یابد، اقدامات قاطع توسط رژیم حاکم در این برهه از زمان ضرورت دارد. راه‌حل گالولا به شرح زیر خلاصه شده‌است:

«در اینجا هدف بازیابی مجدد کنترل بر مردم و برخورداری از پشتیبانی داوطلبانه آنهاست. بیرون راندن چریکهای سازمان‌یافته از مناطق کلیدی با مانورهای

* این شمای سازمانی از کتابی به‌نام شکست دادن شورشهای کمونیستی نوشته سررابرات تامپسون که در سال ۱۹۶۶ منتشر شده، اقتباس شده‌است.

نظامی هرچند به‌خواسته‌های تبلیغاتی چریکها کمک می کند، لیکن با این‌همه بیرون نگهداشتن آنها از این‌گونه مناطق مهمتر است.»

«تا توده مردم همکاری نکنند، دستاورد پرقوام و مطمئن در این زمینه وجود نخواهد داشت. برای دستیابی به این خواسته، رهبران کشور باید سعی کنند که اقلیت وفادار را بسیج کنند و اکثریت بی‌طرف را تبدیل به طرفداران خود گردانند و سپس از آنها علیه شورشیان استفاده کنند. این راه‌کار تنها موقعی عملی است که عملیات ضدشورشِ محتمل‌الوقوع، آینده بهتری را نسبت به عملیات شورشیان نوید دهد.»

با این‌همه اقلیت وفادار هرگز حاضر به شرکت فعال در پشتیبانی نشده و اکثریت بی‌طرف نیز به سمت رژیم متمایل نخواهند شد، مگر اینکه بتوان آنها را کاملاً متقاعد کرد که اردوی خودی از وسائل وشجاعت لازم برای کسب پیروزی برخوردار است. وقتی زندگی فردی به‌خطر می‌افتد، با تبلیغات صرف نمی‌توان او را به حرکت وادار کرد . اقدام به اصلاحات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و غیره، هرقدر که مورد درخواست و مطلوب باشند، در موقعی که هنوز کنترل توده مردم در دست شورشیان است، بی‌اثر خواهد بود.»

بدین‌ترتیب بر نیروهای دولت (پلیس، واحدهای شبه‌نظامی، سربازان وفادار) است که از مردم عادی در مقابل تمامی طیف غارت و یغما توسط عناصر نظامی و واحدهای چریکی شورشیان، حفاظت نمایند. این کار با جلوگیری از ترور رهبران محلی توسط شورشیان، ممانعت از تهیج جوانان برای انجام خدمت به شورشیان و جلوگیری از دریافت مالیاتهای رایگان و بدون عوض از مردم، اشغال خانه‌های شخصی به‌زور، و غارت انبارهای کوچک خواربار مردم باید صورت بگیرد. به محض اینکه مردم تشخیص دهند که متصدیان رژیم قادر به حراست از آنها هستند و از صمیم قلب خیر وسلامت مردم را می‌خواهند، اطلاعات به موقع و دقیق خود را در اختیار نیروهای ضدشورش خواهند گذاشت، که لازم است که با بهره‌برداری از این‌گونه اطلاعات عملیات مؤثری را علیه تشکیلات زیربنایی دشمن و واحدهای نظامی آن به‌مورد اجرا گذارد.

شاید مهمترین نکته‌ای که نیروهای ضدشورشی باید همواره به‌خاطر داشته‌باشند، داشتن صبروحوصله است. آغاز طرحهایی که بسیار جاه‌طلبانه‌است، شکست و ناامیدی به‌بار می‌آورند و عزم و اعتماد را برای ادامه کار تحلیل می‌برد[۴]. رابرت تامپسون این موضوع را مورد تاکید قرار می‌دهد:

انتخـــاب برخوردهایی که کاملاً از روشهای علمی و قدم‌به‌قدم پیروی می‌نماید،

هرچند که ممکن است برای حل مسئله کمی کند به‌نظر آید، لیکن با نیروی قدرتمند و خردکننده‌ای که دارد، موجب اعتقاد مردم به پیروزی‌نهایی خواهد شد. با تدارک طرحی درازمدت، دولت ممکن است زودتر از انتظار به پیروزی دست یابد. در حالی که جستجوی پیروزی نظامی سریع، در مناطق تحت کنترل شورشیان، مسلماً کار را به درازا کشیده و احتمال دارد که نه دولت و نه مردم هیچ‌یک آمادگی لازم را نداشته باشند.[۵]

چگونه نیروهای ضدشورشی می‌توانند به‌منظور تهیه برنامه‌ای واقع‌بینانه، کلیه قطعات از هم پاشیده را به یکدیگر متصل نمایند؟

برای جواب به این مسئله راه‌حل مدرسه‌ای وجود ندارد، لیکن استراتژی گالولا در مورد جنگ با شورشیان حاکم در مناطق قرمز به‌عنوان نمونه‌ای مفید قابل بهره‌برداری است:

۱. نیروهای مسلح شورشی را نابود و یا از منطقه بیرون کنید؛
۲. مناطق پاکسازی شده را برای حفظ امنیت اشغال نظامی نمایید؛
۳. روشهای لازم را برای کنترل جمعیت برقرار سازید؛
۴. تشکیلات زیربنایی شورشیان را نابود سازید؛
۵. انتخابات محلی برگذار کنید؛
۶. رهبری به دست آمده را آزمایش و ارزیابی، اشخاص نالایق و مزاحم را حذف کنید؛
۷. حرکتی سیاسی و ملی را سازمان دهید؛
۸. بقایای شورشیان را به تمکین ترغیب و یا پاکسازی نمایید.

بدیهی است که می‌توان بعضی از اقدامات فوق را به‌طور همزمان انجام داد. تعدادی از آنها نیز در مناطق صورتی و سفید قابل حذف هستند. گالولا تصدیق می‌کند که اگر کل تدابیر فوق، بدون انعطاف‌پذیری در مورد وضعیتی خاص به مرحله اجرا درآید ممکن است فاقد ارزش باشد، اما استراتژی مزبور در هر صورت نقطه آغازی عملی را در اختیار ما می‌گذارد.[۶]

تفکرات ضدشورش ایالات متحده

مطالبی که تاکنون در این بخش مورد بررسی قرار گرفت، نمایان‌گر کارهایی است که برای اولین بار در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، قبل از اینکه ایالات

متحده عمیقاً در ویتنام درگیر شود به چاپ رسیده‌اند. در ۱۹۶۳ مرکز جنگهای ویژه نیروی زمینی ایالات متحده کتابی را تحت‌عنوان راهنمای طرح‌ریزی برای عملیات ضد شورش منتشر نمود که اساس آن را همین مطالب تشکیل می‌دادند. سرفصلهای این نشریه شامل علائق، مقاصد، عملیات پاکسازی و نگهداری و تأمین، فعالیتهای اطلاعاتی، نیازمندی‌های سازمانی، جنگهای روانی، توسعه و پیشرفت ملی، و عملیات مردم یاری بوده و همه‌چیز را دربرمی‌گرفت.

با این‌همه وقتی در ویتنام که تنها تجربه آمریکا از یک جنگ انقلابی مردمی تا آن تاریخ بود، قرار شد نظریه تبدیل به عمل گردد، اشتباهات متعددی عملاً آشکار شد. تعیین‌کنندگان سیاست در ایالات متحده نتوانستند بین اعمال و دستوراتی که برای دولت مورد تجاوز متناسب بود و آنچه که به قدرتهای پشتیبانی‌کننده مربوط می‌شد، به اندازه کافی فرق بگذارند. بدین‌ترتیب رابطه بین کمک‌کننده و حمایت‌شونده دچار تحریف و پیچیدگی شده‌بود. تأکید غیرضروری بر عملیات ضدچریکی و عملیات‌مسحورکننده کلاه‌سبزها، برای سالیان دراز نادانی سیاسی اجتماعی تقریباً مهلکی را در دکترین ایالات متحده باقی گذارد. آمریکاییان مادی‌گرا و علاقه‌مند به عمل، که برای جنگ متعارفی سازمان‌یافته، آموزش‌دیده و تجهیز شده‌بودند در درک این موضوع که هیچ بیگانه‌ای نمی‌تواند در یک جنگ انقلابی پیروز شود، کند بودند. آنها نمی‌توانستند درک کنند که فکر می‌تواند بر ماده برتری یابد؛ و نتایج قابل‌اندازه‌گیری ممکن است تعیین‌کننده نباشد؛ راه‌حلهای ساده گاهی اوقات بر علم و تکنولوژی برتری دارد؛ و هیچ هزینه‌ای هرقدر زیاد، چنانچه استراتژی کافی نباشد، نخواهد توانست پیروزی را از آن خود سازد. آخرین اشکال که به هیچ عنوان کم‌اهمیت‌تر از بقیه نیست، خاصیت جبری ناشی از عملکرد تشکیلاتی بود که شرایطی را به‌وجود آورده‌بود که در مقابل هر تغییر، پایداری کرده و نفوذناپذیر شده‌بود.

در نتیجه، دکترین نوشکفته ایالات متحده برای رزم با شورش، پس از آغازهای متعدد توأم با اشتباه و توقفهای ناشی از بی‌تصمیمی، سرانجام بسیار دیرتر از موعد لازم شروع به شکل گرفتن نمود. خوشبختانه، فقط چند مصیبت به روشن شدن افکار تیره کمک نمودند.

معیار برای درگیر شدن آمریکا

سیاست ایالات متحده در زمینهٔ حفظ امنیت داخلی در بعضی کشورهای منتخب که تحت‌عنوان (FIDP)* در ۲۳ ماه مه ۱۹۶۸ توسط دولت جانسون منتشر گردید، علائق ایالات متحده را تعریف کرده، الویتها را معین نموده، مسئولیت اصلی در رویارویی با جنگهای انقلابی را از ایالات متحده پس گرفته و به‌عهده دولتهای مورد تهاجم گذارده‌است. دولت نیکسون نیز این سیاست را در دهم ژوئیهٔ سال بعد تأیید نمود که خلاصه آن توسط وزارت امور خارجه به شرح زیر منتشر گردید:

> ریاست جمهوری روشن نموده‌است که ماهیت کمکهای ما به ملتهایی که مورد تهدید عملیات براندازی داخلی قرار می‌گیرند، از این پس به واقعیتهای مربوط به هر یک از وضعیتهای جداگانه بستگی خواهد داشت. در بعضی حالات ممکن است، کمک اقتصادی و ایجاد تحولات سیاسی کافی باشد. در وضعیتهای دیگر، کمک به صورت آموزش و تأمین وسائل و تجهیزات ممکن است ضرورت یابد. لیکن در هر صورت وظیفه اجرای عملیات ضدشورش درصحنه، مأموریتی است که باید توسط دولت مربوطه با استفاده از محبوبیت خویش و منابع موجود، و با بهره‌برداری از پرسنل خود به مرحله اجرا گذارده شود. عملیات مداخله‌جویانه با مقیاس وسیع که از خارج هدایت می‌شود، البته چیز دیگری است که باید با توجه به سوابق مجموع تعهدات و علائق مردم آمریکا مورد ملاحظه قرار گیرد[۷].

کمی بعد از انتشار FIDP، پیامی از واشنگتن به‌جبهه** مخابره نشد که طی آن ضوابط درگیرشدن ایالات متحده در تلاشهای ضدشورش تشریح شده‌بود. اول اینکه، در منطقه موردنظر، باید یک علاقه مهم (نه ضرورتاً حیاتی) امنیتی برای ایالات متحده وجود داشته‌باشد و این علاقه در معرض تهدیدی جدی قرار گیرد. کشور موردتهدید باید آماده، پذیرا و مصمم باشد و بتواند نقش خود را در عملیات، و جذب کمکهای ایالات متحده ایفا کند و نباید کمک‌معتنابهی از سایر منابع، مانند کشوری که دولت مورد تهدید قبلاً تحت‌الحمایه آن بوده است، برای این دولت وجود داشته‌باشد. مفهوم دستور جدید تماماً با دکترین نیکسون مطابقت می‌کند.

* Foreign Countries Internal Defence Policy به معنی «سیاست امنیت داخلی در کشورهای بیگانه» می‌باشد—م.

** منظور جبهه ویتنام است—م.

در چهارچوب این سیاست کلی، این امکان به‌وجود آمده‌بودتا دکترین های بازدارندگی کامل، دفاع، و توسعه و پیشرفت امیدی برای استحکام بیابند.

تصحیحات سازمانی.

در یک دوران، عملیات ایالات متحده در ویتنام، بی‌شباهت به سیـــرکی که دارای سه صحنه مدور می‌باشد، نبود. عملیات نظامی در دایره مرکزی انجام می‌گرفت. تلاشهای ملت‌پرور و تسکین‌بخش در حالی که تحت‌الشعاع عملیات نظامی بودند، با آن اتصال و ارتباطی نداشتند. سازمانهای آمریکایی مانند خرگوش، تولیدمثل می‌کردند و زیاد می‌شدند و در حالی که همه آنها خود را رئیس می‌دانستند، عملاً هیچ سرپرستی وجود نداشت. ناهماهنگی به‌نحو ترسناکی درآمده‌بود، بنابراین یک نوسازی سازمانی ضرورت یافت.

رابرت دبلیو.کومر یکی از معماران برنامه تسکین‌بخشی در ویتنـــام از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ و اولین سرپرست پشتیبانی از عملیات غیرنظامی و توسعه‌ها و پیشرفتهای انقلابی در کشور مزبور، به نتایج مشروحه زیر رسیده‌بود:

> شاید مهمترین درس سازمانی که می‌توان از ویتنام آموخت، محدود بودن ظرفیت ماشین متعارفی دولت (هر دو آمریکایی و محلی) برای برخوردی انعطاف‌پذیر با مسائل غیرمتعارفی قیام ویتنام باشد. مدیریت مشترک جنگ سیاسی، نظامی، و اقتصادی چه در صحنه عملیات و چه در جایی که سیاستها تعیین می‌گردند بهترین نتایج را به‌دست خواهد داد. در جایی که باید با شورشهای فعال و اصلی برخورد کرد، ماشین ویژه ومتخصصی لازم است که از ابتدای کار سریعاً تشکیل و به‌کار گرفته شود[۸].

این گونه اندرزها به‌نحو خوبی پذیرفته شدند و آمریکا اینک بر مدیریت واحد و سازمانی ترکیب شده در تمام سطوح از جمله دولت کشور میهماندار تأکید دارد. در هندوچین، در بالاترین مقام، یک ژنرال منصوب شده‌بود، لیکن چنانچه مجدداً در جای دیگری ضرورت یابد، بهتر خواهد که این مقام به یک غیرنظامی داده‌شود. در ویتنام، یک سلسله مراتب مشترک غیرنظامی_نظامی از بالا به پایین به نواحی، استانها، و مناطق متصل می‌گردید. مقامات محلی، که از کمک مستشاران آمریکایی بهره‌مند بودند، اجراکنندگان اصلی برنامه‌ها را در هر یک از سطوح تشکیل می‌دادند. چنین به‌نظر آمد که این سیستم عقلانی و مناسب است، و در شرایط متفاوت نیز قابل استفاده می‌باشد.

سیاستهای عملیاتی

سیاستهای عملیات ضدشورش معاصر ایالات متحده کلاً با تعالیمی که تامپسون، گالولا، و سایر استراتژیستهای همطراز آنان داده‌اند مطابقت نزدیک دارد. عملیات زمانبندی شده، اهداف قابل حصول، اهمیت فرماندهی، حفظ و استمرار امنیت، و ریشه‌یابی و رفع علل قیام به جای رفع معلولها، از اجزاء برجسته تدبیر کلی عملیات ضدشورش می‌باشند. آمریکاییان سرانجام تشخیص دادند که در ویتنام آن‌طور که به‌طور متداول ادعا میشد، «جنگی دیگر» وجود نداشته است. عملیات نظامی در یک سمت، و عملیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و روانی در سمت دیگر همگی به یکدیگر وابسته بودند و اجزاء یک کل را تشکیل می‌دادند. این آگاهی، باید در نقاط دیگر، آمریکا را در موقعیت خوب و مناسبی قرار دهد.

برخوردهای مبتذل و بی‌روح، دیگر در این زمان منسوخ شده‌اند و نیاز به سازگاری با محیط احساس می‌شود. یک‌بار دیگر کومر این آگاهی را به ما می‌دهد:

علی‌رغم اندرز جورج سانتایانا که گفته‌است که آنان که نمی‌توانند از تاریخ بیاموزند، محکومند که آن را تکرار کنند، در اغلب اوقات آموختن درسهای جنگ گذشته بدین‌معنی است که ما خود را طوری آماده می‌سازیم که جنگ بعدی را به شکل جنگ قبلی اداره کنیم. در حالی که ممکن است جنگ انقلابی بعدی، که طی آن علائق ایالات متحده به مخاطره می‌افتد، مانند ویتنام ریشه روستایی نداشته و چه بسا که مثلاً ریشه شهری داشته‌باشد.
شاید کلیدی‌ترین درس عملیاتی آموخته‌شده از ویتنام، نیاز زیاد به انعطاف برای توافق با وضعیتهای خاص را بتوان نام برد. هر چند که این موضوع به‌خودی‌خود آشکار به‌نظر می‌رسد، اما دستیابی به آن چندان آسان نیست[۹].

درسهایی که آموخته نشدند

نقش مذاکرات.

مذاکرات در محیطهای انقلابی معنی خاصی دارند. روبرت تامپسون چکیده مفاهیم آن را موردبررسی قرار داده‌است:

چنین به‌نظر می‌رسد که یک حرکت انقلابی کمونیستی تنها در سه موقعیت ممکن است آماده مذاکره شود: برای اطمینان بخشیدن به شناسایی بین‌المللی یک پیروزی، برای جلوگیری ازیک شکست کامل، و برای باز کردن جبهه جدیدی در جنگ. وقتی کشوری درموقعیت دفاعی است و تنها برای ادامه وجود و بقای‌خود می‌جنگد، زمینه‌ای برای مذاکره وجود ندارد.

در جنگی که چنین ماهیتی دارد هر راه‌حلی کمتر از پیروزی به معنی شکست است، زیرا دادن یک امتیاز به‌طور خودکار اساس مقاومت برای ندادن امتیاز بعدی را متزلزل می‌کند، تا اینکه یا یک امتیاز بسیار مهم به دشمن داده می‌شود و یا عزم به ادامه جنگ دچار تزلزل شده و فرو می‌ریزد. ویتنام شمالی و جنوبی، هر دو به این موضوع آگاهی کامل داشتند و به‌همین سبب مصالحه‌ناپذیری کامل در هر دو طرف به‌چشم می‌خورد.[۱۰]

تمایل به مذاکره، اساس سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهد، لیکن تاریخ دیپلماسی آمریکا، مانند تجربیات نظامی آن قبل از جنگ ویتنام، عموماً محیطی متعارفی داشت. در نتیجه، تلاش آمریکا برای مذاکره و یافتن راه‌حلی که جنگ انقلابی را در آسیای جنوب شرقی سرانجام دهد، با نومیدی‌های مکرری روبه‌رو گردید و ممکن بود که مخاصمات را طولانی‌تر کند.

اینکه مذاکرات ۱۹۷۳ ثمربخش خواهد بود یا خیر باید صبر کرد و نتیجه را دید، لیکن بسیاری از دانشجویانِ عملیات ضدشورش نسبت به آن بدبین هستند*. دفتر سیاسی هانوی محتملاً از مذاکراتی که در پاییز ۱۹۷۲ آغاز شد استقبال نمود. مذاکرات صلح در آن موقع به‌منظور استتار شکست نظامی آنها بود که به انقلابیون فرصتی بسیار لازم را برای نفس کشیدن و باز کردن جبهه‌های دیگر داد. مذاکراتی که از فرط طولانی بودن به پرحرفی انجامیده‌بود، بدون مشارکت مستقیم سایگون و در حالی که بازار جنگ در روستاها و بیابانها گرم بود، ماهها بدون اینکه برای حل سیاسی مسئله شرایط روشنی را ارائه دهد ادامه داشت. در نتیجه علائق حیاتی شریک آمریکا به علت‌همین طولانی شدن بی‌ثمر مذاکرات به خطر افتاد. هنوز بسیار زود است که بتوانیم دریابیم که صلح تحت شرایط توافق شده در جهت خدمت به علائق ایالات متحده است یا خیر، لیکن هرچه که نتیجه باشد، مذاکره تحت‌این‌گونه شرایط کاری پرمخاطره است.

تلوّن نهادی

حتی قبل از اینکه مشارکت نظامی آمریکا در ویتنام خاتمه پذیرد، علاقه‌مندی رسمی ایالات متحده به عملیات ضدشورش روبه کاهش گذارد. جنگهای انقلابی دیگر متداول نبودند. دولت آمریکا و تشکیلات نظامی آن یک‌بار دیگر توجه خود را به

* بدبینی آنها کاملاً به‌جا بود زیرا ویتنام شمالی در حالی که مذاکرات پاریس را ادامه می‌داد، آخرین ضربات نظامی را به آمریکا و ویتنام جنوبی وارد ساخت ـ م.

موضوعات آشنا معطوف کردند. سرهنگ هاری. ام. ای. روسم افسر بازنشسته نیروی زمینی آمریکا،وقتی با گروه تحقیقات دانشگاه ملی جنگ همکاری می‌کرد بعضی از نتایج حاصله را کشف نمود که فشرده‌ای از یافته‌های او ذیلاً از نظر می‌گذرد:

تشکیلات و فنون ایجاد شده برای مقابله با شورش اینک از هم پاشیده و قطعات آن پیاده شده یا در حال فرو ریختن است. گروه ویژه (ضدِشورش) در سطحی بالاتر از کابینه، و سمینار ملی هماهنگی وزارتخانه‌ها، که تنها نهادهایی بودند که مسئولیتهای خط مشی‌گذاری، طراحی و هماهنگی را به‌عهده داشتند، اینک منحل شده‌اند؛ وزارت امور خارجه که بر نحوه انجام سیاست امنیت داخلی در کشورهای خارجی (FIDP) نظارت می‌نمود اینک آشکارا بی‌علاقگی خود را نسبت به موضوع ابراز می‌دارد؛ عناصر سازمانی عملیات ضدشورش در دفتر روسای ستاد مشترک دچار ضعف شدید شده‌اند، و اکثراً درگیر حل‌وفصل مسائل دیگری می‌باشند؛ مرکز جنگهای ویژه جان. اف. کندی نیروی زمینی در فورت‌براگ کارولینای شمالی تغییر نام داده و اینک به نام «مرکز کمکهای نظامی» خوانده می‌شود؛ و عملیات ضدشورش، که زمانی در تمام مدارس نیروهای ایالات متحده از موضوعات درسی اجباری بود، اینک موضوعی مرده و روبه زوال است. مسائل بحث‌انگیز در دکترین عملیات ضدشورش بلاجواب باقی‌مانده‌اند. وظائف ومأموریتها تشنه روشنی و وضوح هستند. آموزش عملیات ضدشورش برای پرسنل نظامی و غیرنظامی دچار وقفه گردیده‌است.

چنانچه روند فعلی معکوس نشود، تخصص نارس ایالات متحده در این زمینه حساس ناپدید خواهد شد، و درسهای آموخته‌شده‌ای که برای آن هزینه‌ای گزاف، خونهای بی‌شمار، و ذخائر ملی صرف شده‌است، از دست خواهند رفت.[۱۱]

فصل چهارم

ملاحظات ویژه

۲۰. تأثیر جغرافیا

شناسایی نقاط مختلف کشور برای یک ژنرال همان‌قدر ضروری است که شناخت تفنگ فتیله‌ای برای یک سرباز پیاده‌نظام، و یا دانستن قواعد حساب برای یک ریاضیدان. چنانچه او کشور را نشناسد جز ارتکاب به اشتباهات خطرناک کار دیگری نخواهد کرد.

فردریک کبیر، به هنگام تعلیم دادن ژنرالهایش

استراتژیستهای گمراه که با تفسیر غلط، کاربرد نادرست، یا نادیده‌گرفتن آثار عمیق جغرافیا بر امور امنیت‌ملی، حیثیت ملی، زندگی جوانان و ذخایر فراوانی را به باد داده‌اند، به بهای گزافی از تجربیات خود پند می‌گیرند. مشهورترین نمونه‌های آنها عبارتند از: چرچیل که در سواحل گالی‌پولی* مزد عمل خود را گرفت؛ هیتلر که بعداً در بازی لجوجانه‌اش با زمستان روسیه بازنده شد؛ و خروشچف که با شرط‌بندی و ادعا بر کوبای دور از دسترس، نام خود را آلوده کرد.

استادان استراتژی با برخوردی ماهرانه با محیط فیزیکی، از قدرتهای آن بهره می‌گیرند و از نقاط ضعف آن پرهیز می‌نمایند. محدودیت آن را مورد توجه قرار می‌دهند و همواره تدابیری می‌اندیشند که طبیعت به جای اینکه علیه آنها باشد، به نفعشان عمل کند.

* Gallipoli

عوامل شناخته‌شدهٔ جغرافیایی

فرهنگ لغات و بستر جغرافیا را بدین‌گونه تعریف کرده‌است «علمی است که دربارهٔ کرهٔ زمین و حیات درون آن بویژه زمین، دریا، و هوا گفت‌گو می‌کند و ترتیب توزیع نباتات و زندگی جانوران از جمله انسان و صنایع او را، با توجه به روابط مشترکِ این‌گونه عناصرِ متفاوت تشریح می‌کند.» با این همه برای مقاصد عملی، استراتژیستها می‌توانند از این تعریف درهم‌وبرهم دَه نکتهٔ اساسی را استخراج کنند و با تفسیر مناسب آنها قادر شوند تأثیر احتمالی محیط را بر طرحها و عملیاتشان برآورد نمایند:

جغرافیای فیزیکی (طبیعی):

۱. روابط مربوط به فواصل؛
۲. اشکال اصلی عوارض زمین؛
۳. آب و هوا؛
۴. گیاهان طبیعی؛

جغرافیای فرهنگی و اقتصادی (سیاسی):

۵. منابع، شامل کشاورزی و جنگلها؛
۶. صنایع؛
۷. میزان جمعیت و نحوه پراکندگی؛
۸. نحوه تقسیم و استقرار فعالیتهای حساس؛
۹. شبکه‌های حمل‌ونقل؛
۱۰. شبکه‌های ارتباطات.

جنبه‌های کم‌اهمیت‌تر جغرافیا، مانند پستی‌ها و بلندی‌ها و رودخانه‌های محلی، وضعیت جوی، خصوصیات گروههای جمعیت شهری، معمولاً بیشتر به تاکتیسین‌ها مربوط می‌شود تا استراتژیستهایی که اصولاً وارد جزییات نشده و با سیستم‌ها و الگوها سروکار دارند.

عوامل دهگانه‌ای که در بالا به آنها اشاره شد، منابع جغرافیایی مؤثر در قدرت ملی را تشکیل داده‌اند، که بر راه کارهای سیاسی، نظامی و شکلهای دیگر اعمال قدرت نفوذ می‌گذارند. چنانچه بخواهیم اهمیت کامل آنها را درک کنیم، لازم است آنها را از نظر مفاهیم جهانی، منطقه‌ای، و محلی تجزیه و تحلیل کنیم.

نظریات استراتژیکی در مورد جهان

مکاتب کلاسیک تفکرات استراتژیکی، شامل استراتژی دریایی، استراتژی قاره‌ای و استراتژی فضایی (=هوایی) (به بخش سه مراجعه شود)، در ارزیابی‌های خود

از وضعیتهای جغرافیایی، راههای کاملاً متفاوتی را دنبال می‌کنند. سه نفر از سخنگویان اولیه این استراتژی‌ها ــ ماهان، مک‌کایندر، و دی‌سورسکی* ــ به تفکراتی که ناشی از تفاوتهای اساسی فلسفه‌های پیشینیان آنان می‌باشد وسعت بخشیده‌اند، هرچند که جزییاتی که این سه تن تشریح کرده‌اند، نیز، به‌نوبه خود از نظر انطباق با شرایط کنونی، دستخوش تغییراتی شده‌است.

استراتژی دریایی

آلفرد تیر ماهان، یکی از استادان گستاخ نیروی نظامی، توجه خود را به اقیانوسهای کره زمین، حبابی پرآب که سه‌چهارم جدار زمین را می‌پوشاند، معطوف داشت. درست قبل از آغاز قرن بیستم او چنین ادعا کرد که هر کشور و یا ائتلافی از کشورها که قدرت فرماندهی بر دریاهای بزرگ را داشته‌باشد می‌تواند ثروت دنیا را کنترل کند و از این طریق بر کره زمین مسلط شود. او به‌عنوان شرط اساسی لازم، وجود یک نیروی دریایی قدرتمند را که دارای پایگاههای عملیاتی در داخل کشور و ماوراء بحار است مشاهده کرده و تکمیل آن را با انبوهی از کشتیرانی تجارتی، موردتأکید قرار داد. برای بهره‌گیری از حداکثر کارایی، نظریهٔ ماهان نیازمند ضروریاتی است که او آنها را در رساله‌اش به‌نام «نفوذ قدرت دریایی بر تاریخ» ذکر کرده‌است. اوکشوری راکه‌در یک نقطه استراتژیکی مهم واقع شده و در حینی‌که ازمرزهای امن‌برخوردار است، به یک و یا تعداد بیشتری از آبهای آزاد جهان دسترسی دارد، درصدر فهرست قرارداده‌است. این ویژگی‌های اساسی جغرافیایی باید همراه با سواحلی باشند که در آن بنادر ژرف و خطوط ساحلی قابل دفاع وجود دارند. دیگر اینکه، فقط مللی می‌توانند استراتژی‌های بحرپیمایی را در مقیاسی‌وسیع به کار گیرند که مردمی علاقه‌مند به آب شوردریا داشته و در عین حال از استعداد تجارت برخوردار باشند و سرانجام سیاستهای دولت باید فعالانه از تمام محاسن محیطی فوق برای ارتقاء قدرت دریایی شناور، بهره‌جویی نماید[1].

* DE SEVERSKY

هالفورد جی. مک کایندر که چند سال بعد از ماهان ظهور نمود، بعکس نظریات ماهان، بر اهمیت زمینهای انبوه تکیه نمود. مطالعه او که تحت‌عنوان «محور جغرافیایی تاریخ» در ۱۹۰۴ به چاپ رسیده‌است، آسیا و اروپای مرکزی را مرکز فعالیت اصلی جهان تشخیص داده‌است (به نقشه زیر مراجعه فرمایید). «منطقه محور» ابتدایی که محدوده آن دقیقاً با روسیهٔ آسیایی تطابق دارد، می‌تواند تحرکات بزرگ نیروهای زمینی را، به‌طوری که مشهور است، دربرگیرد، لیکن به‌علت جمعیت کم و نداشتن ثروتهای طبیعی نمی‌تواند پایگاه قدرت شود. در نتیجه، مک‌کایندر سرزمینهایی نسبتاً وسیع از اروپای شرقی را به «منطقه محور» ابتدایی اضافه کرد و آن را قلب زمین نام نهاد، و از این‌رو نقشه نهایی او سرزمینهایی را دربرگرفت که قادر به ایجاد پیوندی بهتر بین تحرک و قدرت بودند. باقی‌مانده اروپا و آسیا هلال داخلی و یا حاشیه‌ای را که گاهی اوقات «سرزمین حاشیه‌ای» خوانده می‌شد تشکیل دادند. قاره

نقشهٔ قلب زمین براساس نظریه مک‌کایندر



آمریکا، آفریقا از جنوب صحرا، استرالیـــا،و جزایر بزرگی مانند انگلیس، ژاپن و اندونزی «هلال خارجی» و یا «هلال جزیره‌ای» نامیده شدند. همین‌طور که تفکر مزبور تکامل یافت، ترکیب اروپا، آسیا و آفریقا « جزیره جهـــانی» نام گرفت. از کل این قضیه مک‌کایندر فرضیه اصلی خود را استنتاج کرد:

کسی که بر اروپای شرقی حکومت می‌کند بر قلب زمین فرمانروایی می‌کند؛
کسی که بر قلب زمین حکومت می‌کند بر جزیره جهانی فرمانروایی می‌کند؛
کسی که بر جزیره جهانی حکومت می‌کند بر دنیا فرمانروایی می‌کند.[۲]

استراتژی فضایی (هوایی)

ظهور قدرت هوایی بُعد سومی را به‌طور غیر منتظره وارد میدان کرد. الکساندرپی، دی‌سورسکی نظریهٔ رقیبی را پیشنهاد نمود که اساس آن چنین بود: «برتری کامل و مطلق هوایی و نه فقط برتری موقت و یا محلی هوایی، قابل حصول است». در کتابش به‌نام «قدرت هوایی: کلید بقاء» که در سال ۱۹۵۰، قبل از به‌وجود آمدن موشکهای بالستیکی قاره‌پیما نوشته‌شده‌است؛ او پایگاههای ماوراءبحار را به‌این‌دلیل که قابل دفاع نیستند بی‌اهمیت شمرده و بدین‌ترتیب اهمیت جنگهای دریایی و زمینی را تنزل داده و به صراحت اعلام داشته‌است که «سرنوشت آشکار ایالات متحده در آسمانهاست.» نظر او در مورد کره زمین، که بر مبنای نقشه‌برداری با شیوهٔ «بازتاب قطبی» بیان‌شده‌است، چنین تجسم می‌کند که مخاصمه بین شرق و غرب به جای وقوع در اقیانوسهای کبیر و اطلس در اقیانوس منجمد شمالی واقع خواهد شد (به نقشه زیر مراجعه فرمایید). او با کشیدن یک دایره به رنگ آبی در پیرامون ایالات متحده به شعاع ۵۰۰۰ میل، برد هواپیماهای بمب‌افکن معاصر را در وضعیت حمله در روی این نقشه نمایش می‌دهد. با کشیدن یک بیضی به رنگ زرد که مراکز آن در اتحاد شوروی است، محدوده مشابهی را نیز با توجه به برد هواپیماهای شوروی نمایش می‌دهد. این دایره و بیضی در منطقه‌ای که آن را «منطقه تصمیم» می‌خواند، با یکدیگر تلاقی کرده و در این قسمت بر یکدیگر منطبق می‌شوند. سپس او چنین توضیح می‌دهد:

«در جایی که تلاش برای تسلط بر تمام آسمانها به تدریج آشکار خواهد شد، هرگونه سرمایه‌گذاری که امروزه، در منطقه زرد، به‌منظور اطمینان از جریان یافتن تدارکات استراتژیکی در زمان جنگ به‌عمل آوریم،اصراف محض خواهد بود. به همان اندازه نیز غیرواقع‌بینانه خواهد بود که اتحاد شوروی در منطقه آبی متعلق به ما به همان

منظور سرمایه‌گذاری کند. عقل سلیم چنین حکم می‌کند که ما تدارک اقتصادی را به منطقه‌ای هدایت و اجرا کنیم که با موفقیت قادر به دفاع از آن هستیم.[۳]

نیاز به نظریاتی ترکیب شده

حقیقت مطلب این است که، هیچ‌یک از نظریاتی که در بالا ارائه شد به تنهایی علاج قطعی کار نیست، هرچند که بعضی از استراتژیستهای متنفذ هنوز به برتر جلوه دادن یک نظریه به قیمت حذف تفکرات دیگر اصرار می‌ورزند. برای مثال، استراتژی دریایی، به‌نحوی که اتحاد شوروی امروزه به‌نمایش گذارده‌است برای گسترش نفوذ ملی در مناطقی پهناور کمال مطلوب می‌باشد، لیکن به‌هیچ عنوان محتمل نیست که این استراتژی به تنهایی بتواند کشورهایی مانند ایالات متحده و چین کمونیست را که دارای

نقشه برتری و تسلط هوایی که براساس نظریهٔ دی سورسکی طرح شده است



منابع و امکانات هستند، فلج کند. هر کس بر قلب زمین حکومت می‌کند (نه‌تنها قلبی که توسط مک‌کایندر تشریح شده بلکه هر قلب زمینی)، چنانچه فاقد مقدورات لازم جهت اعمال قدرت در خارج از سرزمین بزرگ خود باشد، از فرمانروایی بر سایر نقاط جهان محروم خواهد شد. عملیات هوایی ــ فضایی وابستگی زایدالوصفی به نقاط اتکاء سماوی دارند. هوانوردان نیز مانند ارشمیدس قبل از اینکه حتی سعی کنند که جهان را حرکت دهند، نیاز به جایی برای ایستادن دارند. نامزدان ایفاء نقشِ زورمداری امروزین به انعطافی نیازمند هستند که در هر سه محیط زمینی، هوایی، و دریایی بتوانند به‌نحو مؤثری به ایفای نقش بپردازند.

مناطق حیاتی و عوارض حساس

استراتژیستها بدون توجه به مکتبی که از آن حمایت می‌کنند، اعتقاد دارند که استراتژی‌هایی که براساس زور و یا تهدید به اعمال زور بنا شده‌اند، تقریباً همگی بر جغرافیا متمرکز شده و بر آن تکیه دارند.

استراتژی‌های آفندی در جستجوی انهدام و یا تسلط یافتن بر ثروتهای حیاتی دشمن که می‌توان موقعیت آنان را در روی نقشه جغرافیایی ترسیم نمود، می‌باشند. حتی ارزشهای نامحسوس مانند اراده ملی، و روحیه را می‌توان با تراکم جمعیت مرتبط دانست. بدیهی است که استراتژیستهای طرفدار پدافند نیز از همین قبیل ثروتهای ملی حراست می‌کنند.

بسیاری از ثروتهای حیاتی که در ابتدای این بخش از آنها نام برده‌شد، از جمله نهادهای ملی و نیروهای مسلح که عنوان «فعالیتهای حساس» را به‌خود اختصاص داده‌اند، در یکی از دو گروه اقتصادی یا فرهنگی قرار می‌گیرند. خصوصیات «عوارض حساس» مقاصد یا هدفهای انهدامی آینده دشمن را تشکیل می‌دهند. اینها عبارتند از تأسیسات صنعتی، مراکز تراکم خطوط ارتباطی، مراکز فرماندهی و کنترل، و از این قبیل. استراتژیستها معمولاً خصوصیات این‌گونه عوارض حساس را با یکدیگر جمع زده و از مجموع آنها یک «منطقهٔ حیاتی» تشکیل می‌دهند. به‌طور مثال اروپا یک «منطقه حیاتی» را شامل قسمت اعظم فرانسه، آلمان، بلژیک، و هلند در برمی‌گیرد که در این منطقه بزرگترین مراکز سیاسی، نظامی، صنعتی، تجارتی، مالی، ترابری، ارتباط و مخابرات، و فرهنگی جامعه اتلانتیک شمال شرقی قرار گرفته‌است. هر یک از کشورها یک یا چند منطقه حیاتی کوچکتر را که از نظر تعداد و اندازه و ترکیب با یکدیگر

اختلافات فاحشی دارند دربر می‌گیرند. سرزمینهای وسیعی مانند ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی هر کدام چندین منطقه حیاتی را که هریک تفاوتهای زیادی با دیگری دارند در خود جای می‌دهند «منطقه حیاتی» اصلی شوروی را که به وسیله مثلث لنین‌گراد ــ اودسا ــ کوزنتسک* احاطه شده، می‌توان به شش منطقه فرعی کوچکتر که مسکو، اورال جنوبی، تمام آبراه و حوضچه دونتس** نمونه‌هایی از آن هستند، تقسیم نمود. حوزه‌های نفتی باکو، تأسیسات پیشرفته بایکال***، و خاوردور شوروی از اقماری هستند که اطراف منطقه حیاتی را احاطه کرده‌اند. در سمت دیگر طیف، کشورهای کوچکتری قرار دارند، که مانند سنگاپور تنها یک منطقه استراتژیکی را شامل می‌شوند.

مناطق گلوگاهی مانند جبل‌الطارق و سوئز اهمیت خود را منحصراً به موقعیت استراتژیکی‌شان مدیون هستند. عوارض حساس دیگر منحصراً ارزش گذرگاهی دارند. اموال غیرمنقولی مانند جزایر معمولاً بی‌ارزشی که عملیات نظامی متکی به جزایر ایالات متحده را، در اقیانوس کبیر مرکزی و جنوبی در اوت ۱۹۴۲، تسهیل نمودند، این قضیه اثبات شده را به‌نحو کاملی ارائه می‌دهند. آمریکاییان قبل از جنگ جهانی دوم هرگز اسامی بوگین ویل و بونا میشن، یا بیاک رانشنیده‌بودند، لیکن همه آنها به سبب اینکه موقعیت مناسبی را در زمان و مکان خاصی عرضه داشتند، در تاریخ نام آراسته‌ای را به خود اختصاص دادند. به‌عکس، شهرها دارای ارزش ذاتی بسیار می‌باشند. جای تعجب‌نیست که آنها در طراحی استراتژیکی از مقامی برجسته برخوردارند و گروگانهای جنگی محسوب می‌شوند. خصوصاً پایتختها می‌توانند دلپذیر باشند. کپنهاگ یا هاوانا را درنظر مجسم کنید، که هر یک از آنها یک چهارم و یا تعداد بیشتری از مجموع جمعیت و مقدار زیادی از موجودیت ملی کشور را در خود جای داده‌اند. چنانچه این سرها بمیرند، بدنها مسلماً خواهند مرد.

روابط فاصله‌ای

روابط فاصله‌ای توجه خود را به موقعیت جغرافیایی، اندازه، و شکل سرزمینهای انبوه و اقیانوسها، که به صورت سطوح صاف و عاری از هرگونه عارضه فیزیکی فرض

* Kuznetsk
** Donets
*** Baikal

می‌شوند، معطوف می‌دارد. تأثیرات فاصله، داشتن تماس مستقیم، وضعیت مرزها، و پراکندگی همگی تأثیر زیادی بر قابل وصول بودن و آسیب‌پذیری‌های «مناطق حیاتی» دارند.

فاصله

با وجود تمام بحثهای مخالف، «فاصله» هنوز عاملی است که در اکثر شرایط باید مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد. سرزمین اصلی ایالات متحده از نظر حمله مستقیم فیزیکی امروزه مصونتر از قرن هیجدهم می‌باشد، زیرا هیچ نیروی متخاصمی در جهان نمی‌تواند به‌طور مؤثر در فاصله آبی طولانی، که آمریکا را از متجاوز بالقوه جدا می‌سازد پلـــــی برقرار کرده و عبور کند. چین کمونیست، غول خشن آسیا، که تهدید قابل ملاحظه‌ای، علیه سربازان شوروی مستقر در خاوردور به‌حساب می‌آید، درنظر ندارد به سرزمینهای دور در قلب روسیه هجوم برد. فقط وقتی که ما در مورد هواپیما و موشک صحبت می‌کنیم، تأثیر امنیتی ناشی از فاصله شروع به فرو ریختن می‌نماید.

تماس مستقیم

قابلیت وصول و آسیب‌پذیری به‌همان مقدار یا حتی بیشتر از فاصله به وجود تماس مستقیم بین نیروهای مهاجم ومناطق مورد هدف آنها وابسته است. هرگاه که ما وقوع جنگی را در منطقه بوداپست، براتیسلاوا* یا برلین در نظر مجسم کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که نقاط ضعف غرب در مقایسه با قدرت منهدم کننده کمونیسم، که قادر است سریعاً نیروی رزمی خود را جمع‌آوری کند و در نقطه‌ای تعیین‌کننده با استفاده از خطوط داخلی مستقر نماید، چقدر زیاد است. چشم‌انداز برای عقب‌نشینی مشترک سربازان دو طرف از مناطق مخاصمه شرق و غرب نیز به‌علت وجود همین‌گونه مسائل، بغرنج و تیره است. کمونیستها قادرند که با چند کیلومتر عقب‌نشینی به داخل اروپای شوروی و یا آسیا، خود را از نظرها محو نمایند و در صورت لزوم ظرف چند ساعت مجدداً به مواضع قبلی خود در جبهه مراجعت کنند. نیروهای آمریکایی مجبورند به مواضع خود در آمریکای شمالی و یا سایر پایگاههای دورافتاده که از مناطق بحرانی اروپا چند هزار کیلومتر از طریق هوا یا در دریا فاصله دارند عقب‌نشینی کنند.

* Bratislava

بدیهی است که همه مشکلات تنها مربوط به یک اردوگاه نیست. شوروی‌ها و چینی‌ها نیز با مسائل مشابهی روبه‌رو هستند. این تصادفی نیست که تاکنون چین و شوروی در غیرمناطق متصل به پرده آهنین و پرده حصیری، جنگی را آغاز نکرده‌اند و موفقیتی نیز در تسلط بر این‌گونه نواحی کسب ننموده‌اند. در کوبا، کنگو و سایر نقاط بحرانی، کمونیستها مجبور به عقب‌نشینی شده‌اند. حتی پشتیبانی آنها از «جنگهای توده‌ای» و «جنگهای مشروع * برای آزادی ملی» نیز از همین بابت دچار زیانهایی شده‌است. موفقیت آنها عموماً در حاشیه مرزهای کمونیسم که تدارک و تقویت دستجات براندازی‌وشورشی بسادگی میسر بوده‌است، مشاهده گردیده‌است.

مرزها

مرزهای تعیین شده توسط بشـــرنیز به‌نوبهٔ خود اصل «قابلیت وصول» را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. گروههایی را که از مزیت استفاده از پناهگاه امن برخوردار هستند، به‌نظر بیاورید وبررسی‌کنید. اینها مشتقات عجیب جنگ محدود و مدرن هستند که به متخاصم ضعیفتر اجازه می‌دهند که با پیروی از این ضرب‌المثل قدیمی« کسی که می‌جنگد و فرار می‌کند، برای یک روز جنگ بیشتر زنده می‌ماند» ادامه حیات دهند. منچوری، لائوس، ویتنام شمالی، و کامبوج همگی به‌نحوی از انحاء به‌عنوان پناهگاههای امنی، در طول جنگهای کره و هندوچین به کمونیستها خدمت کرده‌اند. هیچ‌گونه موانعی در مقابل ایالات متحده برای نیشتر زدن به این دملهای دردناک، در صورتی‌که انتخاب می‌کرد، وجود نداشت، تنها ممنوعیت سیاسی و خطوطی که به‌عنوان مرز در روی نقشه‌ها کشیده‌بود، سد راه آنان بود.

پراکندگی

پراکندگی قابل ملاحظه استراتژیکی عمدتاً به وسعت خاک موجود هر کشور، شامل آنچه بیرون از مرزهایش در اختیار دارد، وابسته می‌گردد. با این‌همه مجموعه سرزمینها همواره معیاری دقیق نیست. کشوری مانند شیلی که شکل یک کالبد را دارد با طولی به اندازه ۲۶۵۰ میل که در هیچ کجا عرض‌آن از ۲۵۰ میل بیشتر نمی‌شود، از نظر مساحت چهار برابر کشور اروگوئه که شکلی مدور دارد، است؛ با این‌همه چنانچه عرض

* جنگ شروع JUST WAR، به پیوست یکم این کتاب «فرهنگ اصطلاحات استراتژیکی» مراجعه فرمائید.م.

کشور کوچکتر یعنی اروگوئه، از شرق به‌غرب اندازه‌گیری شود، دارای عمقی دو یا حتی سه برابر عرض شیلی است. شش کشور بروب دینگ نگ* شامل اتحاد جماهیر شوروی، کانادا، چین کمونیست، ایالات متحده، برزیل، استرالیا، که مدعی داشتن تقریباً نیمی از مساحت زمینهای جهان به استثنای سرزمینهای یخ‌زده قطب جنوب هستند، همگی به‌غیر از ۲ کشور، به‌نحو اسفناکی ازنظر نحوه استقرار «مناطق حیاتی» دارای پراکندگی غلط می‌باشند. جابه‌جا کردن عناصر اصلی قدرت ملی برای جبران این پراکندگی غلط، به‌نحوی که شوروی‌ها در اوایل جنگ جهانی دوم انجام دادند، ممکن است بسیار پرهزینه و وقتگیر باشد و در بعضی موارد اصولاً امکانپذیر نباشد.

نقشه‌برداری

ملاحظات مربوط به جغرافیای فیزیکی و مشخصات طبیعی نیز در اندازه‌گیری قابل وصول بودن، نقشی پراهمیت دارد، زیرا ملاحظات مزبور شکل ویژه و اجزاء زمین را از نظر فاصله و فضا در اختیار ما می‌گذارند.

شکلهای زمین صحنه‌های اصلی‌نمایش محسوب می‌شوند، زیرا در روی آنها، صحنه‌های مجلل تاریخ به‌وقوع می‌پیوندد. کوههای رفیع، تپه‌ها و دره‌ها، فلاتها و دشتهای کم‌ارتفاع همگی به‌نوبه خود توسط گروهی عوامل متغیر نسبت به یکدیگر تفاوت می‌یابند. بونه‌ویل** با پوشش نمکی و سطح صاف خود و مرداب اوکی‌فنوکی*** با آبهای بی‌حاصلش، هر دو ممکن است در اصل افقی باشند، لیکن سطوح آنها نمایانگر تفاوتهای شدید جغرافیایی است. از سوی دیگر زمینهای مخروطی شکل و خشک صحرا در شمال آفریقا و همسایه آن صحرای سینا، شباهت بسیار کمی به تپه‌های پر از کاج و سیرآب از باران سلسله‌جبال سیرا نوادا+ در کالیفرنیای شرقی، دارند. مفاهیم نظامی قابل استنتاج از این‌گونه تفاوتها، کاملاً بی‌شباهت با یکدیگر هستند.

* کلمه «بروب دینگ نگ Brobdingnag» تشبیهی است که نویسنده کتاب با اقتباس از کتاب «سفرهای گالیور» که در آن به سرزمین انسانهای غول‌پیکر به طول ۶۰پا برخورد می‌کند، نموده و کشورهایی که مساحتشان زیاد است را به این نام خوانده‌است—م.

** Bonne Ville دریاچهٔ نمکی است در ایالت یوتا Utah در ایالات متحده—م.

*** Okefenokee مردابی است که در شمال شرقی ایالت فلوریدا و جنوب شرقی ایالت جورجیا واقع است—م.

نقشه‌برداری، بر حسب نحوه قرار گرفتن عارضه زمینی و نقطه‌نظر مساحان، به موانع و یا معابر قابل‌نفوذ استراتژیکی شکل می‌بخشد.

برای مثال «مناطق حیاتی» اروپای روسیه و سیبری غربی ازشمال و شرق توسط جنگلهای کاج که فرسنگها ادامه دارند محافظت شده و معابر وصولی به آن محدود می‌گردند و این در حالی است که در اضلاع جنوبی و غربی این مناطق، صحاری و سرزمینهای سخت و ناهموار و دریاهای داخلی قرار گرفته و قابلیت وصول به این مناطق را از این جهات محدود می‌کنند. بهترین مسیر تهاجم، که هیتلر و ناپلئون نیز از آن استفاده نمودند عبور از پهنه لهستان می‌باشد، لیکن حتی این مسیر نیز بسیار سخت و پرمخاطره است و عبور از ۴۰۰۰۰ میل‌مربع نواحی متروک و باتلاقی را که مرکزش شهر پینسک* می‌باشد، ایجاب می‌کند. خلاصه اینکه سرزمین اتحاد شوروی به‌غیر از آسیب‌پذیری در مقابل حملات هوایی فضایی، تقریباً در مقابل سایر تهاجمات به‌نحوی ایده‌آل از حفاظت طبیعی جغرافیایی برخوردار است.

شرایط فوق کاملاً برعکس وضعیت دفاعی ناتو است، زیرا سرزمینهای ناتو از معبر وصولی مشخصی شامل دشتهای شمالی آلمان، بلژیک و تمام بخش غربی فرانسه قابل نفوذ می‌باشند.

خطوط مواصلاتی

هرگونه بحث در مورد معابر وضولی باید بین معابر طبیعی و مصنوع دست بشر فرق بگذارد. جاده‌ها، خطوط راه‌آهن، آبراههای داخلی، فرودگاهها، و بنادر عمیق، هر یک به تنهایی و یا در مجموع برای یک قدرت نظامی نوین ضروری می‌باشند. نقاط ضعف موجبات خسارت را فراهم می‌کنند، همان‌طور که وقتی آمریکاییان نیاز به تمرکز و تقویت سریع را در ویتنام فقیر از نظر پشتیبانی‌های لجستیـــکی در انتهای ۱۰۰۰۰ میل خطوط ارتباطی مشاهده کردند نتوانستند ناامیدی خود را پنهان کنند. وجود جاده و راه‌آهن ناقص و باریک، چین‌کمونیست را در جابه‌جایی نیروهای نظامی و وسائل و تجهیزات آنان در امتداد مرزها از یک نقطه به نقطهٔ دیگر محدود می‌نماید. اتحاد شوروی نیز با تردید بر خطوط راه‌آهن سراسری بسیار آسیب‌پذیر سیبری به‌عنوان وسیله اصلی تقویت و تدارک سریع نیروهای خود در خاوردور تکیه می‌کند. مسیرهای هوایی

* Pinsk

می‌توانند تحت شرایط خاص، مکمل راههای زمینی و دریایی شوند، لیکن وقتی صحبت از عملیات وسیع و طولانی می‌شود استفاده از حمل‌ونقل هوایی، جانشینی غیرقابل قبول است.

آب‌وهوا

اینک که تأثیر روابط فاصله‌ای و عوارض طبیعی را برقابل وصول بودن و آسیب‌پذیری موردتوجه قرار دادیم، جای آن دارد که به شرایط جوی و آب‌وهوا نیز اشاره کنیم. قطب شمال، صحاری، مناطق استوایی، و مناطق معتدل هریک گونه‌ای متفاوت از جنگیدن را ایجاب می‌کنند.

درجهٔ حرارت بالا، بادها، و خصوصاً رطوبت و باران می‌تواند به عواقب استراتژیکی عظیمی که در زمانبندی، هدایت، و پشتیبانی عملیات نظامی مؤثر است منجر شود. تاریخ انباشته‌است از سرگذشت ارتشهایی که محور چرخهای خودروهایشان در گل فرو رفته و فرمان اتومبیلهایشان به‌صورت اسباب‌بازی کودکان درآمده‌است؛ ناوگانهایی که به علت طوفان شدید از مسیر خود منحرف شده‌اند و هواپیماهای بمب‌افکنی که مانند مرغان دریایی بزرگ ناتوان شده‌اند، و یا به‌علت طوفان و مه زمین‌گیر گشته‌اند. دو نمونه از این حوادث به‌نظر قابل ذکر می‌آید.

شرایط جوی ناشی از سلسله‌کوههایی که به‌صورت شمالی ــ جنوبی در امتداد ویتنام قرار گرفته‌اند و به منزله ستون فقرات آن است، کلیه تحرکات نظامی در ویتنام را تابع خود می‌سازد. وقتی بادهای موسمی مونسون از شمال شرقی بر سواحل آننام* می‌تازند، دشتهای ساحلی را در طول ماههای اکتبر تا مارس تبدیل به مرداب و باتلاق می‌کنند. اما در همین دوران کامبوج و لائوس خشک‌اند. لیکن وقتی همین بادهای موسمی در ماههای مه تا سپتامبر از جنوب غربی شروع به وزیدن می‌نمایند، عکس وضعیت فوق در ویتنام، کامبوج و لائوس اتفاق می‌افتد. بدیهی است که عملیات نظامی نیز باید با توجه به این تغییرات طراحی و برنامه‌ریزی شود.

در روسیه، آب‌وهوا تصویر متفاوتی را مجسم می‌کند. آلمانهای پیروز که در ژوئن ۱۹۴۱ برای اجرای عملیات بارباروسا** به روسیه هجوم آوردند، از تصور گل‌ولای و

* Annam منطقه‌ای است در غرب مرکزی هندوچین که قبلاً بین ویتنام شمالی و جنوبی تقسیم شده‌بود و اینک همه آن در دست جمهوری خلق ویتنام است ــ م.

** Barbarossa رمز عملیات آلمان نازی در حمله به روسیه شوروی بود ــ م.

سرمایی که پس از مدتی کوتاه با آن مواجه می‌شدند، غافل بودند. در نوامبر، ستونهایی از کامیون، مانند مجسمه‌های یونانی، بدون حرکت در جای خود، در گل فرو رفته‌بودند. قبل از ژانویه، سلاحهای کوچک، روغنهای روان‌کننده، رادیاتورها، مثل سنگ یخ‌زده بودند. ساطورهای قصابان مانند بومرنگ* پس از برخورد به گوشت یخ‌زده و سفت اسبها، واکنشی فنری داشتند. کره با اره بریده می‌شد و به برشهای نازک تبدیل می‌گردید. توجه به این جزئیات، شاید به نظر تاکتیکی بیاید، اما نتایج استراتژیکی آن مسلماً فوق‌العاده بوده‌است.

جنگ هسته‌ای نیز به اندازه جنگ متعارفی نسبت به وضعیت جوی حساس می‌باشد. از نظر استراتژیکی عواقب مصیبت‌بار ناشی از اثرات بعدی انفجارات اتمی که به صورت ریزشهای هسته‌ای تحت‌تأثیر باد به حرکت درمی‌آیند، می‌تواند به وقوع بپیوندد.

مقادیر معتنابهی مواد، ناشی از خرابی‌های انفجار هسته‌ای در زیر سطح، سطح و آسمان کم‌ارتفاع، در امتداد ساقه قارچ ابری شکل هسته‌ای، به سمت آسمان مکیده می‌شود. سنگین‌ترین و آلوده‌ترین بارانهای کاه مانند در نزدیک مرکز انفجار هسته‌ای فقط چند دقیقه پس از وقوع انفجار آغاز می‌گردد، لیکن بادهای مرتفع فضایی، ذرات کشنده‌ای را که شبیه مه هستند به مسافتهایی بین صدها تا هزاران کیلومتر، قبل از اینکه به سطح زمین برگردند، به حرکت درآورده و منتقل می‌نمایند. اندازه، شکل، و توانایی ریزش هسته‌ای حاصله، برحسب سرعت و سمت باد شدیداً متغیر است. نقاط خطرناک و مناطق نسبتاً امن ممکن است به‌صورت اتفاقی در داخل هر یک از پره‌های رادیواکتیو در نتیجه سایه‌های ناشی از ارتفاعات، وزش بادها از جهت مقابل، و رطوبتهای محلی به‌وجود آیند.

شکل ۸ صفات عجیب ریزش هسته‌ای را که متعاقب آزمایشات هسته‌ای بولتـــزمان* و ترک* به‌دست آمده‌است نمایش می‌دهد. این دو آزمایش در زمانهای متفاوت با استفاده از یک برج انفجار، در صحرای نوادا انجام شده‌اند. تراکمات ریزش

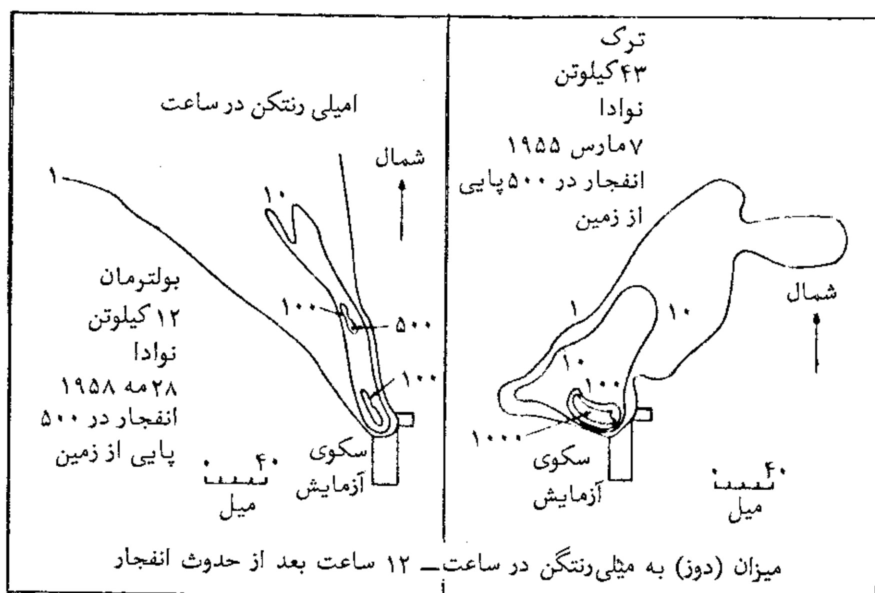
* Boomerang، چوب یا خنجری خمیده و زاویه‌دار است که پس از پرتاب شدن چنانچه به هدف اصابت نکند، نزد پرتاب‌کننده برمی‌گردد و او می‌تواند مجدداً از آن استفاده کند، این وسیله یکی از سلاحهای بومیان استرالیا بوده‌است ـــم.

* Boltzman و Turk اسامی رمزی برای این دو آزمایش خاص بوده‌اند ـــم.

هسته‌ای یکی از آزمایشات، عموماً به سمت شمال شرقی و تراکمات ریزش آزمایش دیگر به سمت شمال غربی حرکت کرده‌اند. بولتزمان نقطه خطرناکی را که از نقطه انفجار تقریباً ۷۰میل فاصلـــه داشت و در قسمت فوقانی جایی واقع بود که منحنی یک میلی رونتگن* در ساعت از آن عبور می‌کرد، به‌قدرت ۵۰۰میلـــی رونتگن در ساعت به‌وجود آورد و به نمایش گذارد، در حالی‌که چنین فعل‌وانفعالی در آزمایش «ترک» مشاهده نگردید.

پیشگویی در مورداین‌گونه آشکال نامنظم ریزشهای اتمی، نیاز به دانستن حقایقی در مورد ساختار باد از سطح زمین تا استروتوسفیر**دارد، زیرا متخصص هواشناسی باید برای تغییرات در سمت و سرعت و انحرافات در سطوح متفاوت، ارقام تصحیحی را مورد توجه قرار دهد و به حساب آورد. با این‌همه حتی در شرایط ایده‌آل نیز جریان کار در معرض وقوع اشتباهات قابل‌توجه قرار دارد[۴].

نمودار ۸. رابطه بین ریزش هسته‌ای با باد



* Milliroentgen Per Houre ــ میلی رونتگن در ساعت واحد بین‌المللی کمیّتی است که برای اندازه‌گیری امواج آیونیزه رادیواکتیو، مانند اشعه‌ایکس، اشعه گاما و بتا به‌کار می‌رود ــ م.

* StratosPhere

منابع طبیعی

و بالاخره هیچ مجموعه‌ای از محدودیتهای جغرافیایی، بی‌آنکه حداقل، به منابع طبیعی، جانوران، گیاهان، و معادن اشاره‌ای شود، کامل نخواهد بود.

قدرت ملی در قرن بیستم به داشتن بنیانهای اقتصادی متنوع وابسته است، اما برحسب بخت و اقبال، جامعه جهانی به‌نحوی نامساوی به ملل «دارا» و «فقیر» تقسیم شده‌است. هر کشور کمبودهایی دارد لیکن، وضع بعضی از کشورها بسیار بدتر از دیگران است. بسیاری از ممالک با توسل به زیرکی‌های سیاسی و اقتصادی بر ثروت خود می‌افزایند. لیکن کشورهایی که با توسل به وسائل قهری در جستجوی رفع کمبودهایشان هستند، منشاء ایجاد مسائل استراتژیکی جدی می‌باشند.

مواد غذایی از ضروریات است، مواد خام و ابزاری که این‌گونه مواد را تبدیل به اقلام قابل مصرف بنمایند نیز بلافاصله بعد از مواد غذایی ضرورت دارند. هانز. جی. مورگن‌تا در کتاب خود به‌نام سیاست در میان ملتها به این مسائل اشاره می‌کند:

بدون توجه به منابع قدرت ملی دیگری که در اختیار یک کشور می‌باشد داشتن ضعفی دائمی در تهیه مواد غذایی، کشور را وادار می‌کند که در عملکرد سیاست خارجی خود به جای اتخاذ موضعی قوی با موضعی ضعیف برخورد نماید.

آنچه در مورد مواد غذایی صادق است مسلماً در مورد آن دسته از منابع طبیعی که برای تولیدات صنعتی، خصوصاً اقلام جنگی، ضرورت دارند، نیز صدق می‌کند. این تصادفی نیست که دو ملت قدرتمند امروز، ایالات متحده و اتحاد شوروی در مواد خام مورد نیاز برای تولیدات صنایع امروزی نزدیک به خودکفایی کامل هستند یا حداقل کنترل دستیابی به مواد خامی را که خود قادر به تولید آن نیستند تحت‌اختیار دارند.

همان‌طور که اهمیت مطلق کنترل مواد خام برای قدرت ملی به تناسب مکانیزه‌شدن جنگ افزایش یافته‌است، به‌همین شکل نیز بعضی مواد خام نسبت به سایر مواد، اهمیت بیشتری کسب نموده‌اند. تنها تا چندسال قبل داشتن و یا نداشتن کنترل بر ذخایر اورانیوم هیچ رابطه‌ای با قدرت ملی یک کشور نداشت.

با این‌همه مثال آوردن از اورانیوم، عامل مهم دیگری را در قدرت یک ملت نمایان می‌سازد و آن ظرفیت صنعتی است. کشور کنگو دارای ذخایر عظیم اورانیوم درجه ممتاز می‌باشد. و در حالی که این حقیقت به اهمیت آن کشور به‌عنوان یک ارزش جنگی افزوده، و به همین سبب اهمیت آن را از نظر استراتژی نظامی بالا برده‌است، تأثیری در قدرت کنگو نسبت به سایر ملل نداشته‌است. زیرا کنگو فاقد صنایعی است که بتواند اورانیوم را در صنعت و امور نظامی به‌کار گیرد.

از آنجا که پیروزی در جنگ امروزی به تعداد و کیفیت بزرگراهها، کامیونها، کشتی‌ها،

هواپیماها، تانکها و تمام انواع سلاحها، از پشه‌بند گرفته تا تفنگهای خودکار و ماسکهای اکسیژن و موشکهای هدایت‌شونده بستگی دارد، رقابت برای کسب قدرت در میان ملتها، به‌نحو وسیعی تبدیل به مسابقه برای تولید آلات بزرگتر و مرغوبتر برای جنگیدن شده‌است.
بدین ترتیب به‌نحوی اجتناب‌ناپذیر ملل پیشرفته صنعتی باید مشابه قدرتهای بزرگ محسوب شوند و برحسب اینکه میزان پیشرفتشان در صنعت مثبت است یا منفی، درجه‌بندی آنها در صفوف ملل صنعتی، و به همان نسبت، مرتبه آنها در سلسله مراتب قدرت جهانی تغییر می‌کند[5]

ژاپن، که اخیراً به‌عنوان سومین غول صنعتی جهان ظهور کرده، و به اعتقاد بسیاری سومین ابرقدرت دنیاست، حالت غیر متعارفی جالبی را ارائه می‌دهد: کشور مزبور را مخلوطی از قدرتهای بیکران دوران صلح و نقاط ضعفی که می‌توانند در زمان جنگ علاج‌ناپذیر باشند، تشکیل می‌دهند. نارسایی‌های اقتصادی، استراتژی ژاپن را در جنگ جهانی دوم نهایتاً دیکته کرده و تعیین می‌نمود که توجو نخست‌وزیر وقت ژاپن چه‌وقت و به کجا بایستی حمله کند و تا چه مدتی می‌تواند به بازی مزبور ادامه دهد. درسی و پنج سال گذشته، روند مزبور تغییری اساسی نکرده‌است. در حقیقت وابستگی ژاپن به تجارت خارجی افزایش یافته است. در نتیجه، ژاپن هنوز دچار همان عیوب کشنده‌ای است که موجبات مصیبت نظامی دهه ۱۹۴۰ را فراهم کرد که از آن جمله است کفاف ندادن منابع غذایی حاصل در داخل کشور و مواد خام شامل سوخت برای تولید نیرو، آهن و فلزات غیرآهنی، گرافیت، پتاس، پنبه، و نمک.

خلاصه اینکه، تنها چند کشور بزرگ، امروزه دارای قدرت اقتصادی بالقوه برای ایجاد قدرت نظامی عظیم، و پی‌ریزی ضروری برای دفاع ملی هستند. برای عوض کردن این وضعیت به تغییری انقلابی در تکنولوژی نیازمند هستیم.

پویایی تغییرات

در اینجا دادن یک تذکر ضرورت دارد: برخلاف افسانه متداول، جغرافیا در نتیجه تغییرات فصلی، دوره‌ای، و اتفاقی دچار بی‌ثباتی جاودانی است. هیچ استراتژیستی هرگز نمی‌تواند تحلیلی را کامل کند و بر آن مهر تصویب بزند و برای آینده در قفسه بایگانی نگهداری نماید. تغییرات در علائق ملی، مقاصد، سیاستها، وضعیتها، یا تکنولوژی روز می‌توانند مسبب ظهور معادلات کاملاً جدید جغرافیایی شوند.

۲۱. مشخصات نیروهای مسلح

با توسل به قدرت مطلق و عملکرد ماهرانه و با برخورداری از قوه ابتکار، یک کشور می‌تواند بعضی از خواسته‌هایش را به‌دست آورد و بعضی از چیزهایی را که دارد حفظ کند؛ با توسل به زور یک کشور می‌تواند جذب، دفع، و نفوذ کند؛ اشغال و تسخیر نماید؛ نابود کند؛ خلع سلاح و ناتوان سازد؛ محدود کند؛ دشمن را از دسترسی محروم سازد؛ و مستقیماً مداخله کند یا حمله‌ای را خنثی نماید. او می‌تواند همه این کارها را به‌تنهایی در صورتی که از قدرت «کافی» برخوردار باشد، انجام دهد. بدیهی است میزان «کفایت» به‌میزان قدرت دشمن بستگی خواهد داشت.

از کتاب تسلیحات و نفوذ، اثر توماس سی. شلینگ

سیاست‌گذارانی‌که قدرت رزمی موجود کشور را بیش از ظرفیت و توانایی آن درگیر می‌کنند، ممکن است کشور خود را دچار مشکلات بزرگ نمایند. همین‌طور که آنها تدابیر و طرحهایی را ابداع می‌کنند، بر متخصصان است که توانایی‌ها و محدودیتهای نیروهای مسلح خود را در حال و آینده، و برای نیروهای آماده و یا ذخیره، دقیقاً مورد توجه قرار دهند. علاوه‌بر این آنها باید نیروهای دشمنان و هم‌پیمانان را ارزیابی نمایند.

ارزیابی معقول به معلومات عملی وسیع از ماشین نظامی نیاز دارد. اینها عبارتند از: ترکیب، سازمان، و تعادل؛ نقش و مأموریت؛ تعداد نفرات؛ وضعیت آموزشی؛

تسلیحات و تجهیزات؛ سیستمهای پشتیبانی لجستیکی؛ محل استقرار و طرز آرایش؛ وسایل تحرک؛ هماهنگی؛ فرماندهی و کنترل.

ترکیب، سازمان، و تعادل

به‌منظور استفاده کامل از قدرت نظامی، ضروری است که کشورها نیروهای زمینی، هوایی، دریایی، و تفنگدار دریایی سازمان‌یافته و متعادل خود را، به‌نحوی که متناسب با نیازهای ویژه آنهاست، داشته باشند. هر یک از این نیروها تنها قادرند خواص منفرد خود را به نمایش بگذارند. هیچ‌کدام به تنهایی نمی‌توانند تمام بار مسئولیت را به دوش گیرند. بدین ترتیب مللی که از این لحاظ دچار ضعفهای کمّی و یا کیفی هستند آسیب‌پذیر خواهند بود.

دانش آموزان پسر مدارس با نقل داستانهای فکاهی ناهنجار در مورد نیروی دریایی سوئیس که وجود خارجی ندارد، خنده سر می‌دهند، اما واقعیت این است که نداشتن نیروی دریایی خنده‌آور نیست، زیرا یکی از عوامل مهم قدرت ملی غایب است. جمهوری فدرال آلمان، که اینک قوی‌ترین کشور اروپای غربی است، هرگز نمی‌تواند بیش از یک تهدید منطقه‌ای باشد، مگر اینکه موشکهای بالستیکی قاره‌پیما را نیز به انبار نظامی خود اضافه کند. ژاپن نیز فاقد بسیاری از تجهیزات و ابزار نظامی است. در میان تمام قدرتهای مدرن نظامی، تنها آمریکا نیروهای رزمی متنوع زمینی، دریایی و هوایی فضایی دارد که همراه با ابزار لجستیکی کافی برای تدارک جبهه‌های دور، قادرند به‌نحو مؤثر در تمام شرایط به وظایف خود عمل نمایند.

به دلائل مختلف، نیروهای مسلح شوروی کمبودهای قابل‌ملاحظه‌ای را در ترکیب سازمانی خود به نمایش می‌گذارند که راه کارهای قابل انتخاب آنها را محدود می‌کند. چین کمونیست که تلاش خود را به داشتن نیروی زمینی عظیمی به ضرر نیروی هوایی، نیروی دریایی عمق زیاد، وسائل تحرک و تأسیسات پشتیبانی معطوف داشته‌است، از این جهت تنها قادر به اعمال فشارهای متعارفی در امتداد مرزهای خود می‌باشد. حتی اتحاد شوروی که از قدرت نظامی عظیمی، شامل نیروهای سه‌گانه منظم

بسیار جدید، برخوردار است به سبب کمبود هواپیماهای ناوهای هواپیمابر* و کمبود توانایی‌های عملیات آبی ـ خاکی نمی‌تواند 'سرپلهـــای وسیعی را، در سواحل دورافتاده و منزوی اشغال و حفظ نماید و از این لحاظ قادر به اجرای عملیات وسیع نظامی در فواصل دور از پایگاههای اروپایی و آسیایی خود نیست.

نقش و مأموریت نیروهای مسلح

بدیهی است که ساختارهرسازمان نظامی باید براساس نقش و مأموریت مقرر شده مبتنی باشد.

کنفرانس کی‌وست*

روسای ستاد مشترک آمریکا طی کنفرانس معروف کی‌وست که به مدت چهار روز در ماه مارس ۱۹۴۸ به ریاست وزیر دفاع وقت آمریکا جیمز فورستال تشکیل گردید، وظایف اصلی و مشترک نیروهای زمینی، هوایی، دریایی و تفنگدار دریایی را استنتاج کردند و بر سر آن به توافق رسیدند. هدف فورستال از تشکیل این کنفرانس حل‌وفصل و رفع رقابتهای فلج‌کننده متداول بین نیروها، حذف تلاشهای زاید و دوباره‌کاری‌های بی‌حاصل، و پیوند دادن تیمی بود، که حقیقتاً کارایی داشته‌باشد. آیا باید به هر یک از چهار نیرو اجازه داشتن نیروی هوایی جداگانه‌ای داده‌شود؟ آیا ارتش تفنگداران دریایی، که با شش لشگر و ۴۷۸۰۰۰ سرباز در جنگ جهانی دوم شروع به رشد کرده‌بود، اینک باید به‌عنوان نیروی زمینی دومی ظهور کند؟ آیا اصولاً وجود ارتش تفنگداران دریایی ضرورتی دارد؟ کدام نیرو باید مسئول دفاع هوایی ایالات متحده باشد. در حالی که هر دو نیروی زمینی و هوایی در این مورد درگیر هستند؟ کدام نیرو باید عهده‌دار تهیه و توسعه دکترین مشترک، تجهیزات لازم، و روشهای مربوط به عملیات هوابرد شود؟ اینها انواع سئوالات پیچیده‌ای بودند که در کنفرانس کی‌وست مطرح شدند[۱].

* این ضعفهای شوروی و پیمان ورشو در چند سال اخیر تا حدودی برطرف گردیده‌است، به‌طوری که در حال حاضر (۱۹۸۷) نسبت ناو هواپیمابر ناتو به پیمان ورشو ۴/۶۷ به ۱،و نسبت ناوهای آبی ـ خاکی و نیروبر این دو پیمان ۱/۶۳ به ۱ است. هرچند توازن هنوز به‌نفع ناتو است لیکن پیمان ورشو در این زمینه‌ها در گذشته بسیار ضعیفتر از ناتو بوده‌است ــ م.

* Key West

از این منازعه، و جلسه بعدی که در اوت همان سال در شهر نیوپورت ایالت رودآیلند بدون تبلیغات زیاد تشکیل گردید، تصمیمات اساسی و کلی آماده ارائه شد. به عنوان مثال نیروی هوایی این حقوق را که نیروی دریایی سیستم سلاحهای هوایی خود را برای اجرای مأموریتش تهیه کرده و اجازه داشته‌باشد که هدفهای روی زمین را که در عملیات دریایی مؤثر هستند درگیر و نابود نماید، مورد تأیید قرار داد. ضمناً آنها تصدیق کردند که در شرایطی خاص، درگیر شدن نیروی دریایی در عملیات کامل هوایی ممکن است برای نیروی دریایی مفید باشد. در عوض طرفین موافقت کردند که در حیطه بمباران استراتژیکی تنها نیروی هـــوایی دارای امتیاز انحصاری ویژه خواهد بود. نیروی زمینی نیز، با تأکید بر داشتن توانایی‌های رزم زمینی درازمدت، نقش سنتی خود را در این کنفرانس حفظ کرد[۲].

به‌هر حال، موافقتنامه کی‌وست یک مصالحه سخت و ناهموار بود. نیروی دریایی برای برخورد نظامی در قلمرو دریایی، توانست از این کنفرانس سازمان‌یافته و مجهز بیرون بیاید، و از نظر داشتن عناصر زمینی، دریایی و هوایی متعادل، و خودکفا باقی بماند. به‌طور کلی می‌توان چنین گفت که نیروی دریایی، در کنفرانس کی‌وست مدافع ثابت قدم وضعیت موجود بود، که تنها در یک زمینه اختلاف جدی، به نتیجه نرسیده‌بود، و آن استفاده ا زسلاحهـــای هسته‌ای بود، که هنوز ابزارکار انحصاری نیروی هوایی محسوب می‌گردید. این اختلاف در رابطه با طیف وسیع عملیات تعرضی استراتژیکی و استراتژی بزرگ مسائلی را به‌وجود می‌آورد. ناخشنودی نیروی زمینی عمیقتر بود. و بنابه گفته فورستال «خود را شبیه ظرفی می‌یافت که برای پذیرش همه وظایف بدون داوطلب و غیرمسحورکننده گنجایش داشت[۳]» وچنین احساس می‌کرد که این قبیل وظایف به آن تحمیل شده‌است.

تفاسیـــر بعدی که درمورد کنفرانس کی‌وست اعمال شد، موجب حذف پاره‌ای از ابهامات و موارد اختلاف گردید. بعضی اشکالات دردآور در واکنش به تغییر در مقاصد امنیت ملی، سیاستها، استراتژی‌ها، تاکتیکها، و تکنولوژی مستمراً ظهور می‌نمودند. بحثهای همیشگی، بر سر محاسن هم‌شکل کردن نیروها، میزان گسترش برنامه‌های هواپیمایی نیروی زمینی، و مخلوطی از بدگمانی‌ها و شکوه‌ها درزمینهٔ دخالت یا تکرار وظایف نیروهای سه‌گانه به‌وسیله وزارت دفاع، همگی از مثالهای بارز هستند. همین‌طور که هر یک از این موضوعات حل‌وفصل می‌شوند، نتیجه بیشتری در یکپارچه شدن نیروها عاید می‌گردد.

با این‌همه، با وجود همه اختلافات، چهار نیروی مسلح اساساً به‌جای اینکه رقیب هم‌باشند مکمل یکدیگر هستند. و برای اثبات این ادعا بحث کوتاهی در مورد توانایی‌ها و محدودیتهای خاص هر یک از آنها مثمرثمر خواهد بود.

نقش و مأموریت نیروی زمینی

مسئولیت اصلی نیروی زمینی آمریکا اجرا و هدایت عملیات رزمی سریع و مستمر و طولانی مدت در روی زمین است که هدف آن تحمیل اراده ملی بر جمعیت و سرزمین کشور متخاصم می‌باشد. این نیرو اختصاصاً چنین سازمان داده‌است که بتواند به دشمن نزدیک شود، نیروهای زمینی اصلی او را شکست دهد، و مناطق استراتژیکی را تأمین، اشغال و از آنها دفاع کند و در صورت لزوم در آنها حکومت نماید. بنابه‌درخواست، نیروی زمینی با فراهم کردن پشتیبانی انبوه لجستیکی و اداری سایر نیروهای مسلح را پشتیبانی خواهد نمود. مضافاً نیروی زمینی به مأموریتهای امنیت داخلی ایالات متحده نیز هرگاه ضرورت یابد کمک خواهد کرد. با این‌همه نیروی زمینی ضعفهای قابل ملاحظه‌ای را نیز ظاهر می‌سازد. این نیرو برای اکثر قدرت آتش هوایی مورد نیاز خود، عملیات شناسایی دوربرد هوایی، و دفاع هوایی به انضمام تمام تحرکات استراتژیکی‌اش به نیروهای هوایی و دریایی متکی می‌باشد[۴].

نقش و مأموریت نیروی دریایی

نیروی دریایی آمریکا آشکارا صاحب و ارباب یک قلمرو تخصصی است. هیچ‌یک از سایر نیروها در موقعیتی این چنین مناسب که بتواند عملیات مستمر را در دریا اجرا و هدایت کند، نیروهای دریایی دشمن را جستجو و منهدم کند، و تجارت او را در فواصلی دور از زمین متوقف سازد، و مناطق حیاتی اقیانوس را کنترل و از خطوط مواصلات دریایی ایالات متحده حفاظت نمایند، قرار نگرفته‌اند. هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند انبوه سنگینی از اقلام را که مدام با وسایل دریایی جابه‌جا می‌شوند، به ماوراءبحار حمل نماید. قدرت هوایی ناوهای هواپیمابر، همواره دشمن را با هدفی جابه‌جا شونده روبه‌رو می‌سازد. این قدرت با بهره‌جویی از تغییر محل، ابتکار عملی را برای نیروهای آمریکا فراهم می‌سازد که بدون آن میسر نمی‌بود. محتملاً بزرگترین محدودیتهای نیروی دریایی، وابستگی غایی آن به تأسیسات ساحلی، همراه با کمبودها و آسیب‌پذیری‌های مربوط به این‌گونه تأسیسات بوده، و ناتوانی این‌نیرو

در انعکاس قدرت به عمق خاک دشمن، به استثنای اعزام هواپیما و پرتاب موشک می‌باشد[۵].

نقش و مأموریت نیروی هوایی

نیروی هوایی آمریکا، که در مقایسه با سه نیروی دیگر، دیرتر آغاز به‌کار کرده‌است‌مانند نیروی دریایی در یک محیط تخصصی عمل می‌کند. این نیرو اینک، همهٔ نیروهای ضربتی جنگ عمومی هسته‌ای را در انحصار خود ندارد، لیکن هنوز تنها نیرویی است که رزم هوایی استراتژیکی وظیفه اصلی آن را تشکیل می‌دهد. مضافاً تجهیزات تاکتیکی هوایی آن، برعکس وسائل تاکتیکی هوایی نیروهای دریایی و تفنگداران دریایی طوری سازمان داده‌شده که بتواند سریعاً برتری مطلق هوایی را کسب و حفظ کند، در عمق سرزمینهای دشمن نفوذ کند، عملیات نزدیک هوایی را هدایت کند، در پشتیبانی از عملیات نیروی زمینی، بمباران مناطق عقب و لجستیک دشمن را انجام دهد، و عملیات هوابرد و حمل‌ونقل هوایی و پشتیبانی لجستیکی هوایی را اجرا نماید. دیگر اینکه نیروی هوایی آمریکا برای حل‌وفصل دفاع هوایی کشور آمریکا به بهترین وجه مجهز شده‌است، هرچند که در اجرای این تلاش حساس از کمکهای ذی‌قیمت نیروهای زمینی و دریایی نیز بهره‌مند می‌گردد. از کمبودهای چشمگیر این نیرو، اتکاء به پایگاههای ثابت عملیاتی و وابستگی زیاد به سایر نیروها در زمینه‌های بسیار مهم پشتیبانی لجستیکی می‌باشد.[۶]

نقش و مأموریت ارتش تفنگداران دریایی

ارتش تفنگداران دریایی آمریکا که به‌عنوان یک تیم نخبه هوایی‌ــزمینی سازمان داده‌شده، آموزش یافته و تجهیز گردیده و از نظر روانی نیز برای اجرای وظایف خود پرورش یافته‌است، متخصص در اجرای عملیات آبی‌ــخاکی است. خصیصه تفنگداران دریایی تطبیق با محیط و واکنش سریع می‌باشد. به‌عنوان مثال وجود تیمهای پیاده‌شونده شناور باستعداد گردان در مدیترانه و دریای کارائیب به آمریکا اجازه داد که در بحران لبنان و جمهوری دومینیکن با پیاده کردن سریع نیرو در این دو نقطه حساس دخالت نماید*. تفنگداران که با ناوگانهای مختلف آمریکا همکاری می‌کنند، برای

* نیروی دریایی آمریکا با پشتیبانی تفنگداران دریایی عنصر اصلی عملیات مداخله‌گرانه آمریکا هستندــم.

نشان دادن پرچم، اشغال پایگاههای مقدم دریایی و یا دفاع از آنها، و اجرا و هدایت عملیات زمینی در امتداد سواحل برای پشتیبانی و تسهیل عملیات دریایی، ایده‌آل هستند؛ لیکن آنها برای عملیات در عمق خاک دشمن و عملیات طولانی، مانند آنچه که در جنگهای جهانی اول، جنگ کره و ویتنام انجام دادند، متکی به پشتیبانی زایدالوصف نیروی زمینی می‌باشند[۷].

تعادل نیروهای مسلح

برتری نسبی یک نیرو به سایر نیروها، بستگی نسبتاً زیادی به وضعیت جهانی و استراتژی ملی دارد. در دوران استراتژی «انتقام‌گیری گسترده»، ایالات متحده روی قدرت هوایی هسته‌ای تأکید می‌کرد، سپس در دوران «واکنش انعطاف‌پذیر» نیروهای همه‌منظوره مورد توجه و اهمیت قرار گرفت. تأکیدات همواره دچار تغییرات پی‌درپی هستند.

نیروی انسانی

خصوصیات کمّی

ژرژ واشنگتن، و موریس دو ساکس هر یک مستقلاً نظریه‌ای را بیان داشته‌اند، که امروزه نیز عمومیت دارد، و آن این است که «نیروهای مسلح خوب فاتحین جنگ هستند، نه نیروهای مسلح عظیم‌الجثه.» این قیاس تا حدی ارزش دارد و پس از آن واقعیت خود را از دست می‌دهد. زیرا یک مرد خوب و درشت‌هیکل همواره یک مرد خوب، لیکن کوتاه‌قد را مغلوب می‌کند. مضافاً اینکه نیروهای کوچک معمولاً انعطاف‌پذیر نیستند و سریعاً در نتیجه گسترشها، به پرده‌های پوششی نازکی تبدیل می‌شوند. با این‌همه عکس آن نیز صادق است و این احتمال وجود دارد که نیروهای مسلح بیش از حد متعادل وسعت یابند. اندازه غیرمعقول می‌تواند نیروی انسانی، مواد، و منابع مالی را بلعیده، و به جای اینکه بر امنیت ملی بیافزاید آن را تقلیل دهد.

داشتن مقدورات بالقوه بسیج ممکن است موجب افزایش قدرت فعاله گردد، هرچند که بعضی از استراتژی‌ها، که قابل‌توجه‌ترین آنها استراتژی جنگ عمومی هسته‌ای است، به‌نحوی قاطع به نیروهای آماده به‌کار متکی هستند. مؤثر بودن استفاده از نیروهای ذخیره، از کشوری به کشور دیگر، بر حسب سیستم بسیج همگانی و نحوه احضار به خدمت، فرقهای قابل ملاحظه‌ای دارد. اسرائیل و سوئیس که ارتشهای آماده

به کار کوچکی دارند، از نظر نحوه احضار و اعزام پرسنل ذخیره بسیار ماهر، به مواضع و استحکامات در مدت زمان بسیار قلیل مورد حسادت بین المللی هستند، هرچند که هر دو کشور مزبور، در صورتی که، برای مدتهای طولانی مجبور به جذب افراد غیرنظامی از مؤسسات اقتصادی داخلی شوند، شدیداً صدمه خواهند دید*. کشورهایی که کمتر سازمان یافته می‌باشند، فاقد ابزار برای گسترش سریع در مواقع اضطراری هستند، همان طور که واکنش شجاعانه، لیکن پر هرج ومرج مردم اتیوپی را در جواب به فرمان بسیج همگانی امپراطور در موقع حمله موسولینی در سال ۱۹۳۵ شاهد بودیم:

> همه مردم اینک بسیج خواهند شد، و تمام پسرانی که سنشان اجازه حمل نیزه را می‌دهد به آدیسابابا اعزام خواهند شد. مردان متأهل همسرانشان را برای تهیه غذا همراه خواهند برد. آنان که مجرد هستند هر زن مجردی را همراه خواهند برد. زنانی که فرزندان کوچک دارند لزومی ندارد که اعزام شوند. نابینایان، آنان که نمی‌توانند حرکت کنند، یا به هر دلیلی که قادر به حمل نیزه نیستند، معاف می‌باشند. بعد از دریافت این فرمان هر کسی که در خانه‌اش یافت شود به دار آویخته خواهد شد [۸].

خصوصیات کمی

ارقام تحلیل نشده‌ای که به صورت نمودارها، قدرت را اندازه‌گیری می‌کنند، معمولاً منحرف کننده می‌باشند، زیرا کارایی کیفی نیروی انسانی نیز به همان مقدار اهمیت دارد. خوی و سنتهای ملی، اینکه ملتی جنگجو است یا آرام و صلح طلب، بی طرف و یا بی احساس، هر یک نمایانگر امتیاز خاص خود می‌باشند. انضباط، وفاداری، خوی تعرض و دلگرمی عمومی، و نظریات در مورد نیروهای مسلح نمایانگر امتیازات دیگری است. هوش، تحصیلات، سن، وضع فیزیکی، توان، تهور، انعطاف‌پذیری، خوی خصمانه، خوش خلقی به هنگام بروز شداید، و از همه مهمتر قدرت رهبری از خصوصیات ویژه‌ای است که از طریق آن می‌توان منبع نیروی انسانی یک ملت را نسبت سایر ملل مقایسه نمود. اشتیاق شدیدی که مردم قبائل زولو به جنگ دارند، در میان مردم قدیم فنیقی نیز یافت نمی‌شده و هنوز هم در میان فرزندانشان مشاهده نمی‌شود.

آموزش و تجربه جنگی به محصولات نهایی، شکل متفاوتی می‌دهند. برای مثال امروزه تقریباً همه امرای نیروی دریایی آمریکا از نظامیان سابق جنگ دوم جهانی هستند، یعنی آخرین جنگی که قدرتهای بزرگ را قادر ساخت تدابیر متعدد جنگ

* عملیات چریکی اخیر مردم جنوب لبنان این نقطه ضعف اسرائیل را بیش از گذشته برملا ساخت ـ م.

دریایی را که شامل عملیات ناوگان در وسط اقیانوس بود، تحت‌شرایط واقعی رزم آزمایش کنند. این مردان بیش از بیست‌وپنج سال است که به تیز کردن ابزار خود در سواحل تایوان، کره، مدیترانه شرقی و ویتنام و دریای کارائیب ادامه داده‌اند*. عده‌ای این تجربیات وسیع را در مقایسه با فرماندهان خون‌ندیده نیروی دریایی تازه شکوفای شوروی نوعی برتری می‌دانند. کسانی نیز هستند که این‌گونه تجربیات را به حساب نمی‌آورند و بی‌اعتبار می‌دانند، زیرا معتقدند که آمریکا بر تجربیاتی می‌افزاید که مربوط به گذشته است و امروزه فاقد ارزش می‌باشد.

قدرت آتش

لبه برنده نیروهای موجود اعم از آماده یا ذخیره را قدرت آتش آنها تشکیل می‌دهد. برای اینکه استراتژیستها بهترین بهره‌برداری را از قدرت آتش نیروهای کشور خود بکنند و در عین حال از درگیر کردن اضافه بر ظرفیت نیروهای خودی اجتناب نمایند لازم است توانایی‌ها، محدودیتها، و آسیب‌پذیری‌های نسبی، کلیه سیستمهای تسلیحاتی را درک نمایند. مهمترین آشنایی، توانایی درک رابطه قدرت انهدام کلاهک جنگی، با موشکی است که آن را حمل می‌کند و رابطه این دو با ابزار کنترل سلاح می‌باشد*

بر طبق تجربیات عملی، قدرت آتش انبوه به یک سازمان نظامی نسبتاً کوچک این توان را می‌دهد که بر نیروهای بزرگتری که از این موهبت برخورداری کمتری دارند،

* تصور نمی‌رود که در حال حاضر (۱۹۸۷) هیچ‌یک از پرسنل نیروهای مسلح آمریکا از شرکت‌کنندگان سابق در جنگ جهانی دوم باشند ــ م.

* بسیاری از سیستمهای تسلیحاتی مدرن، کاملاً پیچیده‌اند. برای مثال سیستم موشکی ضدموشک بالستیکی سیف‌گارد (Safe Guard) آمریکا، مواد منفجره هسته‌ای را با موشکهای برد کوتاه و پرشتاب اسپیرینت (Sprint) که برای رهگیری داخل جو طراحی شده‌اند، ترکیب کرده‌است. موشکهای بردبلند اسپارتان (Spartan) همتای دوم موشک اسپیرینت است که برای درگیر کردن هدفها در فضا طرح‌ریزی شده‌اند. رادارهای تعیین‌کنندهٔ موقعیت هدف، از فاصله دور موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای دشمن را کشف می‌کنند و بلافاصله رادارهای چندبعدی و چندمنظوره عهده‌دار وظیفه ردگیری در برد متوسط می‌شوند. و نهایتاً، رادارهای ایستگاه پرتاب‌کننده موشک، به کمک وسائل کمکی دیگر نقطه برخورد را محاسبه و برحسب وضعیت یکی از دو موشک اسپارتان و یا اسپیرینت به سمت‌هدف پرتاب و هدایت می‌گردد.

مسلط شوند، لیکن مثل همیشه، هشدارهای احتیاطی نیز وجود دارند. قدرت انهدام بالقوه سلاحهای هسته‌ای، میکربی، و بعضی سلاحهای شیمیایی به‌قدری زیاد، و مجموعه واکنشهای آنها آنچنان غیرقابل پیش‌بینی است که یک انسان منطقی، حتی وقتی کاربرد قاطع آنها به‌نظر آشکار می‌آید، در به کار بردن آنها دچار تردید می‌گردد. محدودیتهای کم‌اهمیت‌تر نیز فراوانند.

قدرت استمرار

قدرت آتش در صحنه جنگ زمینی، در آسمان، و یا به صورت شناور در دریا، از وضع نظامی ظاهری یک ملت گواهی می‌دهد، لیکن بدون وجود یک تشکیلات اداری باثبات و لجستیکی قابل اطمینان که بتواند به آن استمرار دهد، غیرمؤثر می‌باشد. نیروهای چین کمونیست که در تدارک خطوط مقدم نیروهای خود در جنگ کره، به سبب کافی نبودن عوامل لجستیکی شدیداً در فشار بودند، هرگز نتوانستند به عملیات آفندی بزرگ برای مدتی بیش از چند روز در هر نوبت استمرار بخشند. استراتژی‌های نظامی ویت‌کنگ و ویتنام شمالی نیز در هندوچین به همین تناسب در فشار بودند، برعکس دُم‌نمایان پشتیبانی‌های لجستیکی آمریکا، که به طرزی شدید آتش خشم کنگره و مطبوعات را برمی‌افزود، تمام نیازهای زندگی (از جمله بعضی رفاهیات تجملی ناگفتنی) را نیز تدارک می‌کند. با این‌همه، وسعت و پیچیدگی زیاد آن، گاهی اوقات مشکلات استراتژیکی غامضی را به‌وجود می‌آورد که شدت آن تقریباً کمتر از مسائل ناشی از کفایت نکردن عوامل لجستیکی نیست.

اکثر این مشکلات در زمینهٔ تحرک استراتژیکی است. با توجه به اینکه ایالات متحدهٔ از اکثر مناطق هدف در ماوراءبحار، دورافتاده است. اجباراً باید به حمل هوایی سنگین و کشتی‌های حمل‌ونقل اقیانوس‌پیما برای حرکت دادن انبوهی ضروری از نیروی انسانی، مواد، و اقلام تدارکاتی به صحنه‌های عملیات و فی‌مابین این‌گونه مناطق، به طریقی سریع، اقتصادی، و مؤثر متکی باشد.

در حال حاضر سربازان و اقلام پر الویت، تقریباً به‌نحوی انحصاری به‌وسیله هواپیما اعزام می‌شوند، زیرا این وسیله سریع و پر انعطاف است و واکنش سریع را ممکن می‌سازد. فرماندهی حمل‌ونقل هوایی نظامی آمریکا تشکیلات کاملی دارد. این فرماندهی که هواپیماهای حمل‌ونقل چندمنظوره‌ای را در اختیار دارد، با شبکه‌ای از پایگاههای اعزام در داخل کشور و در مسیر، و دارا بودن ایستگاههای تعمیراتی و توانایی

سوخت‌رسانی در آسمان قادر است که با استفاده از انبار ذخایر اقلام آمادگی جنگی که در اختیار دارد، نیازهای تکراری و اضطراری را با حداقل جابه‌جایی تأمین نماید. استفاده از سیستم ذخیره و هواپیماهای تجارتی باری که به صورت پیمانکار با نیروهای آمریکا، همکاری مستمر دارند، افزایش قابل ملاحظه‌ای را به ظرفیت حمل‌ونقل هوایی می‌دهد. با این‌همه، محدودیتهایی نیز وجود دارد، زیرا در وضع موجود صنعت هواپیماسازی، حمل‌ونقل هوایی هنوز نسبت به وضعیت جوی حساسیت دارد و مضافاً نمی‌تواند اقلام بسیار سنگین را در مقیاس زیاد، و اقلام عظیم‌الجثه را حمل‌ونقل نماید. و در چنین شرایطی اعزام نیرو برای برقراری تماس با دشمن چنانچه قادر به ادامه مستمر عملیات نباشند به معنی پاشیدن بذر مصیبت است.

در نتیجه، بیش از ۹۵ درصد اقلام نظامی پر حجم، شامل سوخت هواپیما برای فرماندهی حمل‌ونقل هوایی نظامی، از طریق دریا به اروپا و یا شرق حمل می‌شود. هسته‌ای از یک ناوگان خدماتی که توسط غیرنظامیان اداره شده و در نیروی دریایی منحصر به فرد می‌باشد، موجودیت نیروی کوچکی که به‌طور فرضی قرار است، اساس توسعه این ناوگان در یک بحران ملی گردد، را تشکیل می‌دهد.* ناوگان تجارتی آمریکا به‌طور سنتی نیروهای تقویتی را فراهم می‌کند، لیکن قدیمی بودن کشتی‌هایش موجب خارج از رده‌شدن آنها شده و امروزه قادر نیست که چنین باری را حمل کند. در نتیجه آمریکا به نحو خارق‌العاده‌ای، به کشتی‌های تجارتی باری که صاحبانشان آمریکایی هستند و به منظور تجارت تحت پرچمهای خارجی توسط پرسنل بیگانه و یا ملیتهای هم‌پیمان اداره می‌شوند، و تبعیتی از آمریکا ندارند، متکی می‌باشد. در ذات یک‌چنین قراری عیوب بسیار جدی استراتژیکی نهفته است.

شوروی‌ها و چینی‌ها که عملیات نظامی آنها تا به‌امروز منحصراً به سرزمینهای وسیع اروپایی ــ آسیایی و آبهای مجاور محدود بوده‌است، نیازهای تحرک استراتژیکی را عموماً با استفاده از کلیه واگنهای راه‌آهن و کامیونهای سنگین برطرف می‌کنند. هواپیما نقشی قابل ملاحظه اما فرعی را ایفاء می‌کند. این دو کشور نیز مانند ایالات متحده در این زمینه‌ها ضعفهایی دارند. خطوط مواصلات زمینی حداقل همانقدر در معرض حملات هوایی هستند که خطوط مواصلات هوایی و دریایی؛ زیرا ایستگاهها و

* ناوگان مورد بحث ارتباطی به کشتی‌های لجستیکی ویژه نیروی دریایی آمریکا ندارد و نیروی مزبور از این جهت خودکفاست ــ م.

توقفگاهها ثابت‌اند و مسیرهای فرعی زمینی نیز انعطاف‌پذیر نیستند.

فرماندهی، کنترل و مخابرات

کارایی رزمی نیروهای مسلح هر ملتی بستگی به عملکرد یکپارچه آن دارد. ناکامی در ترکیب کردن منابع متفاوت قدرت نظامی، می‌تواند نتایج غم‌انگیزی را به همراه داشته‌باشد. در تلاش برای نیل به بالاترین درجه اتحاد، بعضی از کشورها، مانند کانادا، تنها دارای یک نیروی مسلح می‌باشند. بقیه ملتها از شیوه پروسی تبعیت می‌کنند، و به میزان زیاد به ستادهای عمومی متخصص متکی می‌باشند.*

هر یک از وزارتخانه های نظامی ایالات متحده و نیروهای مسلح مربوطه، پرسنل مربوط به خود را برای ایفاء نقش رزمی خاصی که به‌عهده آن نیرو می‌باشد سازمان داده، تجهیز کرده و آموزش می‌دهند و در صورت لزوم در این راه از هماهنگی سایر نیروها نیز برخوردار می‌شوند. این بدین‌معنی است که نیروهای زمینی، دریایی، هوایی و تفنگداران دریایی هر یک مستقلاً دکترینهای تاکتیکی و فنی خود را تهیه می‌نمایند. مسئول تهیه دکترینهای مشترکی که دو نیروی مسلح یا بیشتر را در بر می‌گیرند، توسط وزیر دفاع، با برخورداری از توصیه‌های روسای ستاد مشترک تعیین می‌گردد[۹]

فعالیتهای نظامی که در پشتیبانی از «استراتژی بزرگ» ایالات متحده صورت می‌پذیرد، شامل عملیات رزمی، توسط شش فرماندهی مشترک**که مسئولیتهای منطقه‌ای دارند، به مرحله اجرا گذارده می‌شود.

این فرماندهی‌ها عبارتند از: فرماندهی آلاسکا؛ فرماندهی اقیانوس اطلس؛ فرماندهی اروپا که شامل منطقه ناتو، آفریقا و شمال صحرا، و مقدار زیادی از

* نیروهای مسلح کانادا در سال ۱۹۶۸ به‌صورت یک نیروی مشترک تغییر شکل یافتند، لباس نظامی همگی به یک شکل و به یک رنگ درآمد، لیکن هر سته علائم خاص خود را حفظ کرد. با این‌همه در این نیروی مشترک چهار فرماندهی به‌وجود آمد، که به ترتیب زمینی، دریایی، هوایی و مخابرات می‌باشند و علاوه‌بر این چهار فرماندهی، برای آموزش کلیه نیروهای مسلح «سیستم آموزش نیروهای کانادا» نیز مستقلاً بوجود آمد ــ م.

** برای تعریف فرماندهی مشترک و فرماندهی ویژه به‌پیوست یکم کتاب مراجعه فرمائید. فرماندهی نیروهای آمادگی در ژانویه ۱۹۷۲ جایگزین فرماندهی نیروهای ضربتی آمریکا گردید. فرماندهی نیروهای آمادگی برخلاف سایر فرماندهی‌های مشترک، فاقد مسئولیتهای جغرافیایی (منطقه‌ای) یا عملیاتی می‌باشد.

خاورمیانه نیز می‌گردد؛ فرماندهی اقیانوس کبیر، که حیطه نظارتی او برای مقاصد طرح‌ریزی از سواحل غربی ایالات متحده آغاز می‌شود و اقیانوس هند و بسیاری از مناطق آسیا را نیز دربر می‌گیرد؛ فرماندهی جنوبی، که متوجه آمریکای جنوبی است. فرماندهی دفاع هوایی کشور، که مسئولیتهای او جنبه‌های منطقه‌ای و اجرای وظایف ویژه را دارد و ایالات متحده را دربر می‌گیرد. هر یک از این فرماندهی‌های مشترک از ترکیب دو نیرو یا بیشتر تشکیل شده‌است. فرماندهی نیروی هوایی استراتژیکی، که تنها فرماندهی ویژه است، برای اجرای مقاصد خاص تشکیل گردیده‌است، پرسنل آن تقریباً منحصراً از نیروی هوایی می‌باشند. در تمام حالات فوق، سلسله مراتب فرماندهی از رئیس جمهوری که فرماندهی کل نیروهای مسلح می‌باشد، آغاز می‌شود و به ترتیب از وزیر دفاع به روسای ستاد مشترک ادامه می‌یابد و مستقیماً به فرماندهی‌های مشترک یا ویژه می‌رسد.

هر سیستم فرماندهی و کنترل، از جمله سیستم آمریکایی آن، خصوصیات ویژه خود را دارند. استراتژیستها در موقعی که سرگرم طرح‌ریزی نحوه فرماندهی و کنترل می‌شوند، باید متوجه دامهای سازمانی باشند. این‌گونه مسائل در اتحادها، معمولاً افزایش می‌یابند و شدید می‌شوند و چنانچه خواهان دستیابی به نتایج مطلوب از این‌گونه ائتلافات هستیم لازم است نهایت دقت در هماهنگی‌ها به‌عمل آید. برای مثال اتحاد بین توجو و هیتلر، به‌علت نبودن یکپارچگی، دچار صدمات قابل ملاحظه‌ای گردید. در این اتحاد هرگز هیچ‌گونه عملیات مشترک، طرح مشترک، تبادل یا کمک تدارکاتی قابل ملاحظه، و روسای ستاد ترکیب شده‌ای، وجود نداشت. با فرض اینکه مسافت طولانی، این‌گونه فعالیتهای مشترک را به‌نحو زیادی محدود می‌کرد، لیکن دستیابی به ارتباطی نزدیکتر مسلماً ممکن بود. فقدان سازمان مشترک و مرکب فرماندهی بین آمریکا و ویتنام جنوبی نیز مسبب بروز ضعفهای جدی گردید. در حالی که برعکس این وضعیت، تشکیل ستاد مشترک و مرکب انگلیس و آمریکا در جنگ جهانی دوم و فرماندهی مشترک چندملیتی نیروهای سازمان ملل متحد در جنگ کره، تا حدود زیادی موجبات موفقیت را فراهم نمودند.

سازمان تنها یکی از جنبه‌های فرماندهی و کنترل است. سرلشگر رابرت اف. سینک، که روزگاری فرماندهی سپاه هیجدهم چترباز را به‌عهده داشته است، وقتی جمله کنایه‌آمیز خود را بیان نمود، جنبه دیگری از فرماندهی و کنترل را مورد تأکید قرار داد: «**اگر امکان مخابره نداری، هیچ چیز نداری!**» مردان بزرگی که فاقد ارتباط و امکان

مخابره هستند، تنها بر عناصر ستاد خود فرماندهی می‌کنند.

ارتباط مخابراتی برای نیل به کارایی کافی باید ضمن داشتن واکنش سریع از قابلیت بقاء، و امنیت نیز برخوردار باشد. در جنگ جهانی دوم که آمریکا موفق به کشف رمز مخابراتی ژاپنی‌ها گردید، فقدان امنیت مخابراتی کافی، توانایی ژاپن را در اجرای عملیات غافلگیرانه در اقیانوس کبیر، فلج کرده و به‌نحو بارزی موجب پیروزی آمریکا در منطقه مزبور گردید[۱۰].

خوشبختانه (یا به‌طوری که عده‌ای به آن می‌نگرند، متأسفانه)، آمریکا بهترین شبکه مخابراتی را در جهان دارد و از آن بهره می‌برد برقراری تماس در کوتاهتر از یک لحظه، بین تصمیم‌گیرندگان رده‌های بالا و فرماندهان کلیدی در داخل آمریکا و یا ماوراءبحار ممکن می‌باشد. خواص مثبت این توانایی آشکار است، لیکن به‌همین نحو ضعفهایی نیز دارد. یکی از این ضعفها وسوسه شدن مقامات ارشد در دخالت کردن در امور فرماندهان زیردست می‌باشد، که گاهی اوقات خسارات جدی به‌بار آورده‌است.

چشم‌انداز قدرت نظامی

کلاز نور، استاد امور بین‌المللی دانشگاه پرینستون این بخش را به‌نحو بسیار خوبی جمع‌بندی کرده‌است:

> برای اندازه‌گیری و مقایسه و ضرورتاً برآورد قدرت رزمی ممالک مختلف، نه راهنمای اندازه‌گیری نظری وجود دارد و نه ابزار اندازه‌گیری تجربی. تنها اندازه‌گیری دقیق، آزمایش عملی جنگ می‌باشد. بدیهی است که مقایسه‌های کمّی لشکرهای پیاده، گردانهای هوایی، ناوهای نیروی دریایی، سکوهای موشکی، و تعداد نفرات نظامی عملی می‌باشد. لیکن مطالعه ارقام آماری نیروهای مسلح اسرائیل و جمهوری متحده عربی ما را در پیشگویی نتیجه جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل مسلماً دچار انحراف شدید می‌نمود. مسئله اصلی از این حقیقت ناشی می‌شود که حضور عوامل کیفی، مقایسه کمّی را غالباً تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و نتیجه‌گیری صحیح را غیرممکن می‌سازند. مقایسه قبلی قدرت‌رزمی سربازان عادی ویتنام شمالی با تفنگداران دریایی ایالات متحده در جنگهای جنوب منطقه غیرنظامی ویتنام نیز، به‌همان تناسب بسیار مشکل بود.[۱۱]

سخنان فوق بسیار بجاست. کارایی رزمی متشکل از تراکم عوامل متعددی است، که بعضی از آنها قابل اندازه‌گیری و پاره‌ای از آنها غیرقابل اندازه‌گیری دقیق است. و

این یکی از دلائلی است که طراحی استراتژیکی علاوه‌بر اینکه یک علم است، هنر نیز محسوب می‌شود وتا ابد نیز به‌حساب خواهد آمد.*

* توجه خوانندگان را به‌پیوستهای چهارم و پنجم این کتاب که موازنه توانایی‌های متعارفی شرق و غرب در اروپا را به دو روش ایستا و پویا تحلیل کرده‌است جلب می‌نمایم. در روش پویا اندازه‌گیری عوامل غیرمحسوس کیفی تا حُدودی آموزش داده می‌شود—م.

۲۲. تأثیر کنترل تسلیحات

آمادگی تسلیحاتی به تنهایی پایان ماجرا نیست؛ بلکه یکی از شیوه‌های حفاظتی معمول برای ایجاد امنیت ملی است. به‌همین نسبت، کنترل تسلیحات نیز طریقه دیگری است که همان مقاصد را دنبال می‌کند. تحت بعضی شرایط، یکی از اینها ممکن است بر دیگری رجحان داشته‌باشد.

از کتاب سیاست دفاعی آمریکا، اثر مارک ائی اسمیت و کلادجی. جونز جونیور

تدابیر کنترل تسلیحات که به طرق مختلف استراتژی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند، به‌طور مستقیم بر امنیت ملی ایالات متحده و شاید بقاء ملی آن تأثیر می‌گذارند. یافتن بهترین طریق برای برخورد با مسئله کنترل تسلیحات مسلماً موضوعی است مستمر و ابدی. این بخش از کتاب در تهیه دورنمای آینده، به فرصتهای موجود پرداخته و به همان تناسب دامهای موجود در مسیر را تشریح می‌کند.

تعریف کنترل تسلیحات

وجه تمایزی که بین طرفداران خلع سلاح عمومی و کامل، و معتقدان به کنترل تسلیحات می‌توان قائل شد این است که پیروان کنترل تسلیحات مردمان واقع‌بینی هستند که وقوع جنگ را به‌طور اعم، برای آیندهٔ قابل پیش‌بینی، اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. در نتیجه آنها تأیید می‌کنند که صدور حکمی علیه کلیه ابزار جنگ نه تنها در حال حاضر قابل حصول نیست، که مطلوب نیز نمی‌باشد. بنابراین، به‌نحوی که به مسئله می‌نگرند، جامعه باید راههای حذف یا تقلیل دادن هرگونه احتمالی را که ممکن است

موجب انهدام این سیاره، یا قسمت اعظمی از جمعیت آن شود، بیابد.

تدابیر کنترل تسلیحات عمومی دو و یا تعداد بیشتری از روشهای ممانعتی مشروحه زیر را به‌کار می‌بندد: کاستن از شتاب یا جلوگیری از دستیابی بیشتر به سلاحهای هسته‌ای (منع گسترش سلاحهای هسته‌ای)؛ تأکید بر اتخاذ تدابیر استراتژیکی پدافندی و سیستم سلاحهای دفاعی به جای تعرضی؛ محدود کردن تولیدات تسلیحاتی و تجارت ابزار جنگی؛ محدود کردن آزمایشات هسته‌ای؛ ممنوعیت استقرار تسلیحات در مدار زمین؛ تقلیل ذخایر سلاحهای هسته‌ای؛ و به‌کار بردن تمهیدات لازم برای تقلیل بحرانها، مانند کاستن از نیروهای مقابله‌گر و برقراری مناطق غیرهسته‌ای.

سیاست خارجی ایالات متحده در مورد کنترل تسلیحات

در ۱۸ فوریه ۱۹۷۰، نیکسون در گزارش خود به کنگره، موضع ایالات متحده را در قبال کنترل تسلیحات دقیقاً تعیین و به شرح زیر تشریح نمود:

> در هیچ زمینه‌ای نیست که به اندازه زمینهٔ رسیدن به توافقی در مورد کنترل تسلیحات، ما و شوروی و سایرین، تا این حد منافع مشترک داشته‌باشیم.
>
> مسیر سنتی یافتن امنیت از طریق قدرت نظامی، اصولاً در جهانی که به‌طور تصاعدی در حال افزایش تسلیحات استراتژیکی می‌باشد، چندین مسئله را در پیش‌روی ما قرار می‌دهد.
>
> تکنولوژی نوین، استقرار هرگونه توازنی را مشکوک کرده و موجبات برانگیختن تلاشهایی تازه، که از نظر پیچیدگی در بالاترین سطوح قرار دارند، می‌شود.
>
> این‌گونه مسابقات تسلیحاتی موجب جذب منابع، استعدادها و توانها می‌گردد. هرچه رقابت و مسابقه شدیدتر می‌شود، تردید نیز، در مورد نیات طرف مقابل افزایش می‌یابد.
>
> هرچه سطح تسلیحاتی افزایش می‌یابد، در صورت شکست «بازدارندگی» بر خشونت و ویرانگری، افزوده می‌گردد.
>
> به موجب همین دلایل است که در اوایل کار این دولت، من چنین تصمیم گرفتم که ما باید، هرگاه که ممکن است، از طریق تلاشی هماهنگ با سایر ملل، با کمترین تردید ممکن و کمترین هزینه، و کمترین خشونت بالقوه، در جستجو برای یافتن و حفظ امنیت خود باشیم[1].

تدابیر کنترل تسلیحات هسته‌ای

سلاحهای هسته‌ای، از وقوع اولین انفجار در هیروشیما، مهمترین اشتغال فکری

آمریکا بوده‌است. از آن، تاریخ به‌بعد آمریکا در داشتن حالتی دفاعی در یک جنگ عمومی مصراً تأکید کرده‌است، انواع سلاحهای موجود در انبارهایش و اندازه کلاهکهای جنگی را محدود کرده‌است، از فرصتهای آزمایش سلاحهای موجود و یا سلاحهای در طرح، شدیداً کاسته‌است، و شرایطی را که طی آن از سلاحهای هسته‌ای استفاده خواهد کرد، حتی‌الامکان محدود نموده‌است.

آزمایشهای هسته‌ای

توقف قانونی و کنترل نشده آزمایشهای هسته‌ای.

توقف کنترل نشده آزمایشهای هسته‌ای از ۱۹۵۸ الی ۱۹۶۱ در لیست دستاوردهای آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح ایالات متحده، به عنوان یک دستاورد مفید، به‌حساب نیامده‌است. این توقف موجب بروز واکنشهای سختی گردید که یکی از این واکنشها به‌نام ژنرال ناتان‌اف. توانینیگ افسر بازنشسته نیروی هوایی آمریکا و کسی که در اکثر طول مدت فوق عهده‌دار مقام رئیس ستاد مشترک آمریکا بوده‌است، به شرح زیر ثبت شده‌است:

> متعاقب موافقتنامه بی‌سروصدای ۱۹۵۸، ایالات متحده که بازیچه مانورهای شوروی شده‌بود، مکرراً به جلسات مذاکره کشیده می‌شد، ما همواره بدون دست‌آوردی با وضعیتی مصالحه‌جویانه و موضعی ضعیفتر از گذشته برای دور بعدی مذاکرات، از این جلسات بیرون آمدیم.
>
> در ۱۹۶۱، شوروی به‌طوری یک طرفه، با اقدام به آزمایشهای سلاحهای هسته‌ای بسیار پیشرفته که از نظر نظامی نیز بسیار قابل توجه بوده‌است، این «موافقتنامه نجبا» را باطل نموده‌است.
>
> ایالات متحده به موجب موافقتنامه مذکور، برای آغاز مجدد یک برنامه مؤثر و پیشرفته آزمایشهای هسته‌ای آمادگی لازم را از دست داده‌است. در طول مدت «توقف قانونی» آزمایشات، این کشور پایگاههای اقیانوس اطلس را که برای آزمایشهای هسته‌ای مورد استفاده قرار می‌داد، از دست داد، تیمهای آموزش‌یافته هسته‌ای را منحل کرد، و لابراتورهای آزمایشهای هسته‌ای نیز انگیزه‌های خود را از دست دادند و ظرفیت تهیه طرحهای واقع‌بینانه و منطبق با روز نیز از دست رفتند. در نتیجه، من متقاعد شده‌ام که تصمیم‌گیری مبنی‌بر قبول «توقف کنترل نشده آزمایشات هسته‌ای» در سال ۱۹۸۵ یک اشتباه بزرگ استراتژیکی بوده‌است.[۲]

بسیاری از ناظران مطلع، امروزه مخالف بیانات فوق می‌باشند. و حتی کسانی که

مدعی هستند بیانات فوق بیش از حد لازم بزرگ جلوه داده شده‌است، معتقدند که آمریکا می‌باید انتظار دو رنگی از جانب شوروی را می‌داشت، آماده نبودن ایالات متحده، چیزی جز غفلت محسوب نمی‌شود.

پیمان لغو قسمتی از آزمایشات هسته‌ای.

تجربه قابل ملاحظه دیگر آمریکا، انعقاد پیمان لغو قسمتی از آزمایشات هسته‌ای است، که در ۵ اوت ۱۹۶۳ به امضاء رسید. این پیمان انفجارات هسته‌ای جوی، فضایی، و زیرآبی را ممنوع می‌کرد. خوشبختانه تا آن موقع آمریکا درسهایی را آموخته‌بود. پرزیدنت کندی پس از استنتاج حقایق از چهار سئوال مشروحه زیر از این پیمان حمایت نمود:

۱. چنانچه ایالات متحده این پیمان را امضاء نماید، آیا اتحاد شوروی به برتری نظامی قابل توجهی که آمریکا قادر به تحمل آن نباشد، دست یافته و یا خواهد یافت؟

۲. آیا آزمایش مخفیانه شوروی بر توازن قدرت نظامی تأثیر زیان‌آور جدی خواهد داشت؟

۳. آیا ایالات متحده، در صورت تخطئی اتحاد جماهیر شوروی، و یا به‌خطر افتادن علائق آمریکا، خواهد توانست بدون تأخیر غیرضروری، جبران مافات نماید؟

۴. چنانچه جواب دو سئوال اول نامطلوب باشند، آیا آمریکا می‌تواند به برتری‌های کا فی از طرق دیگر دست یابد؟[۳]

در نتیجه بررسی سئوالات فوق، هیچ‌گونه مشکل برطرف نشدنی یافت نشد. روسای ستاد مشترک چنین نتیجه‌گیری کردند که پیمان مورد بحث‌ازدسترسی‌بیشتربه سلاحهای هسته‌ای جلوگیری کرده، بحرانهای بین‌المللی را تقلیل داده، و «به مقاصد بنیادی نیروهای مسلح آمریکا، از جمله بازدارندگی جنگ و حفظ صلح با شرایط شرافتمندانه مساعدت خواهد نمود[۴]. این خصوصیات آنقدر مهم به‌نظر می‌رسیدند، که عواقب ناشی از خسارات تکنولوژیکی قابل پیش‌بینی را تحت‌الشعاع قرار می‌دادند.

با این همه، بعضی از ناظران هنوز هم در مورد آن با احتیاط سخن می‌گویند. آنها معتقدند که در نتیجه تأثیر مستقیم پیمان لغو قسمتی از آزمایشات هسته‌ای، هم‌اکنون ایالات متحده یک استراتژی جنگ عمومی را که بر سلاحهای هسته‌ای عملاً آزمایش نشده و به اثبات نرسیده متکی است، تعقیب می‌کند. موتور موشکهای حمل کلاهکهای جنگی با استفاده از کلاهکهای تمرینی فاقد مواد انفجاری، به‌نحو رضایت‌بخشی

آزمایش شده‌اند. کلاهکهای جنگی نیز مورد آزمایشات پژوهشی بی‌شمار زیرزمینی قرار گرفته‌اند. کل موشکها، شامل موتور و کلاهک جنگی، وقتی تحت شرایط نمایشی آزمایش می‌شوند، با معیارهای سخت تعیین‌شده برابری کرده و مغایرتی با این الگوها ندارند. لیکن این حقیقت نیز که کل سیستم ترکیب شده، باید تحت شرایط واقعی نیز مورد آزمایش قرار گیرد، هنوز به جای خود باقی است. مضافاً تأثیرات متعدد محتمل‌الوقوع، مانند آن‌گونه تأثیراتی که در زمینهٔ قطع کامل تماس مخابراتی که در نتیجه موج انفجار هسته‌ای در فضا ایجاد می‌شود، هرگز به‌طریقه مناسب مورد تحقیق قرار نگرفته‌اند. مخاطرات منتجه علیه امنیت ملی آمریکا، برابر نظریات مقامات مسئول، مختصر به‌نظر می‌رسند، لیکن نتیجه‌گیری‌های آنان به‌ناچار با بهره‌برداری از شواهدی ناقص صورت گرفته‌است.

منع گسترش سلاحهای هسته‌ای

از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ مشکلی در زمینهٔ گسترش تسلیحات هسته‌ای وجود نداشت. آمریکاییان در این دوره، از انحصاری کامل درزمینـــه سلاحهای هسته‌ای پرتاب‌شونده برخوردار بودند. در پانزده سال متعاقب دوران مزبور، استراتژی جنگ عمومی ایالات متحده منحصراً به اتحاد جماهیر شوروی که تنها قدرت تهدیدکنندهٔ هسته‌ای آن دوران به‌حساب می‌آمد، مربوط می‌شد. در اکتبر ۱۹۶۴، وقتی چین کمونیست اولین سلاح هسته‌ای خود را منفجر نمود، وضعیت فوق تغییر کرد. به‌دنبال انفجار موردبحث، پکن در بهار ۱۹۶۷ انفجار چند مگاتنی گرما هسته‌ای دیگری را تکرار کرده و علاقهٔ فعالانه‌ای را در توسعه حمل کلاهکهای جنگی هسته‌ای از خود به نمایش گذارد. فرانسه و انگلستان نیز به‌نوبه خود، توانایی‌های هسته‌ایشان را توسعه دادند و بهبود بخشیدند، خوشبختانه آنان هم‌پیمان ایالات متحده بودند. همین‌طور که سایر ملل به سلاحهای هسته‌ای دست می‌یابند، ایالات متحده را آشکارا با مسائل طراحی استراتژیکی جدیدی که با مسائل قبلی تفاوتهای فاحشی دارند، روبه‌رو می‌سازند. این حالت خصوصاً چنانچه این‌گونه کشورها جزو دشمنان شناخته شده آمریکا قرار بگیرند و یا خصوصیات رفتاری متغیر داشته‌باشند، بیشتر مسئله‌آفرین خواهد بود.

پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای.

پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای که در پنجم مارس ۱۹۷۰ اعتبار یافت،

توسط نودوهفت کشور به امضاء رسیده‌است*. هفتاد کشور امضاء خود را تأیید کردند، یا قرارداد مزبور را رسماً به تصویب* رساندند. قابل توجه است که کشورهایی مانند اسرائیل، هندوستان، و برزیل که توانایی پیوستن به «کلوپ اتمی» را در فرصتی نسبتاً کوتاه دارند، در میان امضاءکنندگان نیستند. ژاپن و جمهوری فدرال آلمان قرار داد را امضاء کرده‌اند، لیکن آن را به تصویب نرسانده‌اند[5]. دو ابرقدرت همراه با انگلستان، رسماً قول داده‌اند که «کشورهای فاقد سلاح اتمی را که در پیمان عضویت دارند و قربانی یک عمل تجاوزکارانه هسته‌ای شده‌اند و یا تهدید به تجاوز می‌شوند که در آن از تسلیحات هسته‌ای استفاده گردیده‌است، کشورهای آمریکا، شوروی و انگلستان جستجو و تلاش را برای اقدام فوری شورای امنیت در تدارک کمک، برطبق منشور سازمان ملل متحد، آغاز خواهند نمود.[6]»

با این‌همه محتملاً هیچ کشوری نیست که چنانچه به عقیده رهبران آن، علائق امنیتی کشور دیکته نماید، تا ابد از دستیابی به توانایی انحصاری هسته‌ای برای خود چشم‌پوشی نماید.

نیروهای هسته‌ای چندجانبه

در اوایل دهه ۱۹۶۰ ایالات متحده در تلاش برای جلوگیری از گسترش بیشتر تسلیحات هسته‌ای و همزمان، دادن صورتی ظاهری به مشارکت مساوی در دفاع از اروپای ناتو، تشکیل یک نیروی هسته‌ای چندجانبه مشترک را پیشنهاد نمود. این پیشنهاد دو مسئله بسیار مشکل را به‌وجود آورد: کدام‌یک از هم‌پیمانان در کنترل پرتاب سلاحهای هسته‌ای عملاً مشارکت خواهند داشت و تحت چه شرایطی این پرتابها انجام خواهد شد. دلسردی ناگهانی تمام اعضاء پیمان، در برخورد با هر دو سئوال باعث گردید که برنامه از همان ابتدای کار دچار لنگی شود. چشم‌انداز مشارکت آلمان غربی در این برنامه تقریباً به همان اندازه که باعث آشفتگی اتحاد شوروی شد، به همان مقدار نیز اروپای غربی را دچار آشفتگی خیال نمود. این نحوه برخورد، همراه با اکراه ایالات متحده در تفویض اختیار پرتاب به‌غیر، به چنان ممنوعیتهای سختی منتهی شد که عملی شدن مشارکتی مساوی را، که از ابتدا موردنظر بود، دچار شکست نمود. در حقیقت

* معمول است که پیمانهای دسته‌جمعی که در سازمان ملل متحد و یا شوراهای وابسته به آن منعقد می‌گردد، تا تاریخ معینـــی، توسط کشورهایی که با آن موافق هستند، امضاء می‌شود و سپس در داخل کشور مسیر رسمی قانونی شدن را طی می‌نماید. پیمان پس از طی مسیر قانونی و تصویب و اعلام کشور مبنی‌بر تصویب، عنوان تصویب‌شده را به خود اختصاص می‌دهد. بعضی کشــورها پیمان را فقط امضاء می‌کنند ولی به تصویب نمی‌رساندنــد ـ م.

هم‌پیمانان آمریکا در ناتو به توانایی هسته‌ای، که توسط ایالات متحده در اختیار آنها گذارده شود تا در زمان بحران طبق تصمیم آنها عمل کند، هرگز دست نیافتند. نیروی هسته‌ای چندجانبه نه‌تنها احساس همکاری بیشتری را ایجاد نکرد، بلکه منجر به بی‌اعتمادی و نارضایتی شد و این سئوال که آیا آمریکا، چنانچه بقاء خودش آشکارا در خطر نباشد، در تضمین امنیت اروپا، مخاطرات یک جنگ عمومی را خواهد پذیرفت یا خیر؟ موجب فرسایش بیشتر اعتماد اروپاییان گردید.[۷]

مناطق غیرهسته‌ای

مناطق غیرهسته‌ای، آن دسته از نواحی جغرافیایی هستند که برطبق موافقتنامه بین‌المللی استفاده از سلاحهای هسته‌ای در آنان ممنوع گردیده‌است. برای مدتی نسبتاً طولانی تنها قطب شمال، فضای خارج از جو زمین و بستر دریاها شامل این ممنوعیت بودند. اولین تلاش جدی برای کاربرد این اصل در سرزمینهای مسکونی، در ۱۹۵۷ توسط آدام راپاکی نخست‌وزیر وقت لهستان به‌عمل آمد. او پیشنهاد کرد که اروپای مرکزی به عنوان یک منطقه غیرهسته‌ای اعلام گردد. لیکن با توجه به اینکه استراتژی‌های ناتو و پیمان ورشو، هر دو مبتنی‌بر استفاده از قدرت آتش هسته‌ای بود، و هیچ‌یک از طرفین تمایلی به قربانی کردن این انعطاف عمل نداشتند، پیشنهاد او شکست خورد.

پیشنهادات بعدی در زمینهٔ سایر مناطق نیز به علل بی‌عدالتی در توازن استراتژیکی و بی‌شباهت بودن به علائق ملی قدرتهای جهانی مردود شناخته شد. برای مثال، جمهوری متحده عربی، به‌نحو قابل درک با قرارگرفتن آفریقا در جرگه مناطق غیر هسته‌ای، به این سبب که اسرائیل در آسیا واقع شده و مجاز به داشتن سلاح هسته‌ای خواهد بود، مخالفت نمود. تا به امروز، کشورهای آمریکای لاتین، که در هر صورت استفاده از سلاحهای هسته‌ای در آنجا محتمل به‌نظر نمی‌رسد، تنها منطقه مسکونی هستند که غیرهسته‌ای اعلام شده‌اند. در این زمینه پیمانی در ۱۹۶۷ به امضاء رسیده‌است. با این همه تنها امضاءکنندگان این پیمان کشورهای آمریکای لاتین هستند و ایالات متحده و انگلستان نیز پروتکل منضم به این قرارداد را امضا کرده‌اند. این پروتکل «برای تصویب کشورهای دارای قدرت هسته‌ای، که موافق استفاده سلاحهای هسته‌ای یا تهدید به استفاده از آن علیه اعضاء پیمان نیستند طراحی شده‌است[۸].»

وقتی در ۱۹۵۰، ترومن با وجود فشارهای قابل ملاحظه‌ای از سوی مراکز با نفوذ، از بمباران اتمی چینی‌ها در جنگ کره خودداری کرد، عملاً، اما نه رسماً، یک

منطقه غیرهسته‌ای را بدون توسل به یک موافقتنامه بین‌المللی در کره به‌وجود آورد. جانسون و نیکسون نیز تصمیم مشابهی را در مورد هندوچین به‌کار بردند. در هر یک از این حالات، این انتخابها، تدابیر استراتژیکی آمریکا را در مورد جنگ محدود، تحت‌تأثیر قرار داد.

مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیکی (سالت*)

امروزه مهمترین تأکیدات در زمینهٔ کنترل تسلیحات در ایالات متحده و اتحاد شوروی، متوجه مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیکی (سالت) می‌باشد. نیکسون در سخنرانی ۱۸ فوریه ۱۹۷۰ خود، در بیان سیاست خارجی، روشهای ایالات متحده را در مورد این مذاکرات چنین تشریح نمود:

> ابتدا ما الگوهای مقدماتی ممکنی را از موافقتنامه‌های محدود کردن سلاحهای هسته‌ای تهیه کردیم. ضمن اینکه این الگوها را با یکدیگر مقایسه کردیم، محتملترین وضعیتی که ممکن بود در اثر فقدان هر یک از موافقتنامه‌ها به‌وجود آیند را نیز مورد توجه قرارداده و مقایسه کردیم.
>
> ما توانایی اطلاعاتی خود را برای کنترل مستمر میزان پیروی طرف مقابل از محدودیتی که برای هر یک از سلاحها قائل شده‌بودیم بررسی کردیم؛ فعالیتهای دقیقی را که برای حصول اطمینان از موثر بودن محدودیت باید ممنوع شوند، شناسایی کردیم؛ و تأثیر محدودیت را بر برنامه‌های سلاحهای استراتژیکی ایالات متحده و اتحاد شوروی مورد ارزیابی قرار دادیم[۹].

مرحله یکم مذاکرات که عموماً سالت یک نامیده می‌شود، در ۲۶ ماه مه ۱۹۷۲ با اعلام ایالات متحده و اتحاد شوروی مبنی‌بر انعقاد یک قرارداد به اوج پیشرفت خود رسید. طی این قرارداد در وضعیت حال و آینده سیستمهای ضدموشکی طرفین، محدودیتهایی ایجاد گردید و موقتاً، به‌مدت پنج سال، افزایش میزان استعداد بعضی نیروهای منتخب استراتژیکی آفندی نیز ممنوع شد (ر.ک. جدول تأثیر پیمان سالت یک). برطبق قرارداد هر دو کشور آزادند که نیروهای مجاز خود را از نظر کیفی بهبود بخشند، مشروط بر اینکه تغییرات جدید تکنولوژیکی، مانند اشعه لیزر، به‌کار برده نشود. هر یک از امضاءکنندگان، در صورتی که «وقایع فوق‌العاده‌ای» علائق عالیه آنان

* Salt از کنار هم قرار گرفتن حروف اول Strategic Arms Limitation Talks به‌وجود آمده—م.

را به مخاطره اندازد حق خواهند داشت که از پیمان یا موافقتنامه خارج شوند. در اینجا آمریکا روشن نمود که چنانچه در طول مدت پنجساله توقف، توافقی درباره محدودیت جامع سلاحهای آفندی استراتژیکی حاصل نگردد، «علائق عالیه ایالات متحده می‌تواند در مخاطره تلقی شود[۱۰].»

پیمان ضدموشکهای بالستیکی

ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، برطبق پیمان مزبور، باید تجهیزات ضدموشک بالستیکی خود را به یک سیستم پرتاب برای دفاع از پایتخت و یک سیستم پرتاب برای دفاع از یک پایگاه موشک بالستیکی قاره‌پیما محدود نمایند. هیچ‌یک از این دو سیستم مجاز به داشتن بیش از صد سکوی پرتابی که به هر سکو تنها یک موشک ره‌گیر متصل است، نمی‌باشند. پشتیبانی رادار از این سیستمها اکیداً ممنوع گردیده‌است. برطبق این پیمان تجهیزات اضافی در دست ساختمان نیز باید پیاده یا منهدم گردند.

ایالات متحده پایگاه ضدموشک بالستیکی خود را در گراندفورک ایالت داکوتای شمالی حفظ خواهد کرد. اجرای ساختمان این پایگاه برای اواسط ۱۹۷۵ برنامه‌ریزی شده‌است. سایر تدارکات برای ساختمان پایگاههای ضدموشکی در مالم‌استورم ایالت مونتانا و وایت‌من در ایالت میسوری متوقف شده‌اند. هنوز تصمیمی برای ساختمان یک پایگاه ضدموشکی در واشنگتن گرفته نشده‌است، در حالی‌که هم‌اکنون مسکو با ۶۴ موشک ضدموشک بالستیکی دفاع می‌شود. چنانچه شوروی‌ها در نظر داشته‌باشند که پایگاه ضدموشک بالستیکی قرینه‌ای را برای یک گروه از موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای خود تأمین نمایند، این گروه باید حداقل ۸۰۰ میل از مسکو فاصله داشته‌باشد، که در این صورت موقعیت جغرافیایی آن در حوالی اورال خواهد بود.

برطبق پیمان مزبور، استقرار سیستمهای ضدموشک بالستیکی در دریا یا هوا و فضا ممنوع می‌باشد، همچنان‌که نمونه‌های متحرک زمینی، تسهیلات خرج‌گذاری سریع، و استفاده از کلاهک جنگی چندپیکانه برای موشکهای ضدموشک بالستیکی توافق شده نیز ممنوع گردیده‌است. موشکهای ضدهوایی نباید تبدیل به موشک ضدموشک بالستیکی شوند. و بالاخره، آمریکا و شوروی مجاز به تحویل قطعات موشکهای ضدموشک بالستیکی به هم‌پیمانان خو د و یا استقرار این‌گونه موشکها در خارج از مرزهای ملی خود نمی‌باشند.[۱۱]

جدول تأثیر پیمان سالت یک بر نیروهای استراتژیکی آمریکا و شوروی در موقع انعقاد

سیستم سلاح	آمریکا	شوروی	سیستم سلاح	آمریکا	شوروی
پایگاههای ضد موشک			زیردریاییهای حامل		
بالستیکی:			موشک بالستیکی (بقیه)		
وضعیت حاضر:			در دست ساختمان	.	۱۶ــ۱۸
عملیاتی	.	۱	برنامه‌ریزی شده برای	۴۱	۸۰ــ۹۰
			سال*۱۹۷۷		
در دست ساختمان	۱	.	تأثیر توقف ناشی از	۴۱	۴۱ــ۴۳
			سالت یک		
برنامه‌ریزی‌شده برای	۳	۱	حداکثر تغییرات اصلاحی	۴۴	۶۲
سال*۱۹۷۷			مجاز طبق سالت یک **		
در طرح	۱۲	؟	سکوهای پرتاب زیر-		
			دریاییهای بالستیکی:		
تأثیر توقف ناشی از	۲	۲	وضعیت حاضر	۶۵۶	۵۶۰
سالت یک					
سکوهای پرتاب موشکهای			برنامه‌ریزی شده برای	۶۵۶	۱۲۰۰
بالستیکی قاره‌پیما:			سال*۱۹۷۷		
وضعیت حاضر	۱۰۵۴	۱۶۱۸	تأثیر توقف ناشی از	۶۵۶	۷۴۰
			سالت یک		
برنامه‌ریزی شده برای	۱۰۵۴	۲۸۶۸	حداکثر تغییرات مجاز	۷۱۰	۹۵۰

سال*۱۹۷۷			طبق سالت یک**		
تأثیر توقف ناشی از سالت یک	۱۰۵۴	۱۶۱۸	هواپیماهای بمب‌افکن استراتژیکی:		
حداکثر تغییرات اصلاحی مجاز طبق سالت یک**	۱۰۰۰	۱۴۰۸	وضعیت حاضر	***۴۶۰	۱۴۰
زیردریاییهای حامل موشک بالستیکی:			برنامه‌ریزی شده برای سال ۱۹۷۷	***۴۶۰	۱۴۰
وضعیت حاضر:			تأثیر توقف ناشی از سالت یک	مربوط نمی‌شود	مربوط نمی‌شود
عملیاتی	۴۱	۲۵	حداکثر تغییرات مجاز طبق سالت یک	مربوط نمی‌شود	مربوط نمی‌شود

* قبل از توقف ناشی از قرارداد سالت یک

** در صورتی مجاز خواهد بود که موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و یا موشکهای بالستیکی پرتاب شونده از زیردریایی خارج از رده، فقط نوسازی شوند و به صورت امروزی در آیند.

*** در گردانهای عملیاتی

موافقتنامه موقت در مورد سلاحهای استراتژیکی آفندی

موشکهای بالستیکی قاره‌پیما به‌طوری که درپروتکل منضم به موافقتنامه موقت تأکید گردیده این موافقتنامه از اول ژوئیه ۱۹۷۲، آغاز ساختمان سکوهای جدید موشکهای بالستیکی قاره‌پیما را برای هر دو کشور ممنوع نموده‌است. سکوهای موشکهای بالستیکی قاره‌پیما از نوع سبک و سنگین که قبل از ۱۹۶۴ استقرار یافته‌اند نباید به نوع سنگینی مدل جدید که بعد از ۱۹۶۴ تولید گردیده، تبدیل شوند.

ممنوعیتهای مزبور تأثیری بر توانایی‌های جنگ عمومی انتقام‌جویانه ایالات متحده نخواهد داشت، زیرا آمریکا فاقد موشکهای سنگین از نوع جدید است و مضافاً طرحی برای افزایش نیروهای موشکی زمینی در طول ۵ سال آینده، یعنی از اواسط ۱۹۷۲ تا اواسط ۱۹۷۷، نداشته‌است. با این‌همه، با توجه به اینکه شوروی ها سالیانه قادر به ساختن ۲۵۰ موشک بودند، چنانچه توقف مقرره در موافقتنامه وجود نداشت، انبار موشکی آنها در ۱۹۷۷ در مقایسه با ۱۰۰۰ موشک مینوت‌من و ۵۴ موشک تیتان آمریکا. تقریباً به ۲۸۷۰ سکوی پرتاب بالغ می‌شد.

زیردریایی‌های مجهز به موشک بالستیکی و موشکهای بالستیکی پرتاب شونده از زیردریایی: برطبق موافقتنامه مزبور، موشکهای بالستیکی پرتاب‌شونده از زیردریایی و زیردریایی‌های جدید مجهز به موشک بالستیکی (که شامل زیردریایی‌های کلاس‌پولاریس آمریکاو کلاسy شوروی می‌گردید) باید به تعدادی که در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۷۲ عملیاتی یا در دست ساختمان بودند محدود می‌شد. موشکهای بالستیکی قاره‌پیما که قبل از ۱۹۶۴ وارد خدمت شده بودند، و موشکهای پرتاب‌شونده از زیردریایی‌ها کلاس G و H شوروی که خارج از رده بودند، قابل تبدیل به موشکهای جدید پرتاب‌شونده از زیردریایی‌های مدرن، بر مبنای یکی به عوض یکی بودند. در نتیجه ایالات متحده مجاز به داشتن حداکثر ۷۱۰ موشک پرتاب‌شونده از زیردریایی و ۴۴ زیردریایی نوین می‌گردید، سقف مجاز برای شوروی، به ترتیب ۹۵۰ موشک و ۶۲ زیردریایی بود. موشکهای امروزی موجود در هر نوع زیردریایی جزو ارقام فوق محسوب می‌شدند.

وضعیت در مورد زیردریایی‌ها و موشکهای پرتاب‌شونده از آنها نیز مانند سکوهای پرتاب موشکهای بالستیکی قاره‌پیما بود. زیرا آمریکا برنامه‌ای برای افزایش تعداد زیردریایی‌های موشک بالستیکی خود در مدت توقف مقرره در موافقتنامه نداشت و از آنجا که شوروی سالیانه قادر به ساختمان ۸ الی ۹ فروند زیردریایی بود، چنانچه

توقف ناشی از موافقتنامه وجود نداشت، تعداد زیردریایی متعلق به شوروی تا سال ۱۹۷۷ به بیش از دو برابر زیردریایی‌های آمریکا، افزایش می‌یافت.

سایرسیستمها: .موافقتنامه موقت، هواپیماهای بمب‌افکن دوربرد، هواپیماهای تاکتیکی زمین پایگاهی یا پروازی از ناوهای هواپیمابر برای مأموریتهای استراتژیکی، و موشکهای کروز[۱۲] پرتاب‌شونده از دریا را دربر نمی‌گیرد. وضعیت این‌گونه سلاحها در مرحله دوم مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیکی (سالت۲) مورد بحث قرار خواهد گرفت*.

تفاسیر مورد توافق و بیانیه‌های یکجانبه

قرارداد ضد موشک بالستیکی و موافقتنامه موقت، هر دو شامل ماده‌هایی هستند که دستخوش تفاسیر متفاوت شده‌اند. سه مورد از آنها دارای اهمیت استراتژیکی ویژه است.

اصطلاح موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای سنگین و سبک تعریف نشده‌اند. تفسیر ایالات متحده از موشک سنگین، موشکی است که بتوان آن را با موشکهای اس ــ اس ــ ۹ شوروی مقایسه کرد، هرچند آمریکا در بیانیه‌های یکجانبه‌ای که منتشر کرده، به‌طور دقیق این تشخیص خود را مطرح نکرده‌است.

شوروی برای خود این حق را قائل است که چنانچه ساخت زیردریایی‌های مجهز به موشک بالستیکی توسط هم‌پیمانان اروپایی آمریکا ادامه یابد و مجموع زیردریایی‌های ناتو به عددی بیش از ۵۰ و مجموع موشکهای بالستیکی پرتاب‌شونده از زیردریایی‌های ناتو به عددی بیش از ۸۰۰ برسد، مجاز خواهد بود که به موازات آن، زیردریایی‌های امروزی مجهز به موشکهای بالستیکی خود را افزایش دهد. ایالات متحده به این خواسته معترض است.

شوروی علاقه‌مند است که آمریکا تمام پایگاههای زیردریایی‌های بالستیکی خود را در ماوراءبحار برچیند. آمریکا به این درخواست نیز معترض است. زیرا پایگاههای مقدم استقرار در هالی‌لاخ** اسکاتلند، روتا*** در اسپانیا، و گوام به آمریکا اجازه می‌دهد که نیمی از زیردریایی‌هایش را دائماً در مناطق گشت‌وایستایی مستقر نماید. در حقیقت، اینک آمریکا حضور کمتری را در منطقه گشت نمی‌پذیرد[۱۳].

* برای آگاهی از مفاد پیمان سالت ۲ به‌پیوست ششم این کتاب مراجعه فرمایید.م.

**Holy Loch
***Rota

عواقب اساسی ناشی از سالت یک

مذاکره‌کنندگان سالت یک، در جستجوی منع مشترک مسابقه تسلیحات هسته‌ای بودند و آسیب‌پذیری مشترک را پذیرفتند، و به‌طوری که دکتر کیسینجر تشریح می‌کند «این پذیرش براساس اعتماد متقابل نبود بلکه تحت‌تأثیر منافع خصوصی طرفین حاصل گردید[۱۴].»

ایالات متحده آشکارا در جمع تعداد بمب و کلاهک جنگی حتی چنانچه شوروی در طول توقف مقرره کلاهکهای جنگی چندپیکانه را به‌کار گیرد، برتری سه بر یک را بر شوروی حفظ خواهد کرد. روسها نیز در مجموع از قدرت انهدامی (مگاتوناژ) بیشتر به‌علت داشتن موشکهای اس‌ـ‌اس‌ـ۹ برخوردارند و برتری سه بر یک را از این لحاظ بر آمریکا ادامه خواهند داد. در جمع وسائل حمل کلاهکهای جنگی یا بمب، چنانچه هواپیماهای تاکتیکی ایالات متحده، که در مأموریتهای استراتژیکی از آنها استفاده می‌شود، مورد محاسبه قرار گیرند، وضعیتی تقریباً مساوی، میان طرفین برقرار است.[۱۵]

در اینکه نیروهای استراتژیکی ایالات متحده با معیاری که تحت‌شرایط مزبور تعیین‌شده، کفایت خواهد کرد یا خیر، تردید وجود دارد. اشخاص مشکوک مدعی هستند که سالت یک به نحوی جدی وضعیت بازدارندگی و توانایی ایالات متحده را برای هدایت یک جنگ عمومی هسته‌ای، چنانچه بازدارندگی دچار شکست شود، مورد تجاوز قرار داده‌است. معماران پیمان مزبور، بعکس معتقد هستند که سالت یک وضعیت استراتژیکی کاملاً مطلوبتری را از آنچه که ممکن بود نصیب شود برای امنیت ملی ایالات متحده فراهم نموده است. تنها گذشت زمان نشان خواهد داد که کدام نظریه دقیقتر است.

تلاشها برای کنترل سلاحهای غیرهسته‌ای

دربارهٔ تلاشهای مربوط به کنترل سلاحهای غیرهسته‌ای، در مقایسه با اقدامات پراهمیتی که در بالا تشریح شد، تبلیغات کمتری می‌شود، لیکن بسیاری از تدابیر، شامل خط تلفن مستقیم واشنگتن‌ـ مسکو، و استفاده صلح‌جویانه از فضا و بستر اقیانوسها، نتایج استراتژیکی مهمی را دربر دارند. با اینکه تجارت بین‌المللی سلاحها و مهمات متعارفی، عامل اصلی وقوع جنگهای محدودند و انگیزه‌ای قوی برای توجه به آن وجود دارد، متأسفانه الویت بسیار ناچیزی به آن داده شده‌است. علاوه‌بر این، ایالات متحده علاقهٔ قابل ملاحظه‌ای را در کاستن از اتکاء به جنگهای شیمیایی و میکربی از خود

نشان داده‌است. این کشور به‌طور یکجانبه استفاده از سلاحهای میکربی و شیمیایی را محکوم کرده و تمام ذخایر مربوط به این سلاحها را منهدم کرده‌است*. در دهم آوریل ۱۹۷۲، ایالات متحده و اتحاد شوروی پیمان بین‌المللی جنگهای میکربی را که دارای مقصود مشابهی است امضاء کردند. در این پیمان دو طرف تضمین کرده‌اند که در جستجوی ایجاد کنترلی مشابه در زمینهٔ سلاحهای شیمیایی نیز باشند[۱۶].

کاهش مشترک و متوازن نیروها در اروپای مرکزی استحقاق بررسی خاصی را دارد. آقای راجرز موقعی که عهده‌دار وزارت امور خارجه آمریکا بود، در سخنرانی ۶دسامبر ۱۹۶۹ خود در بروکسل موضوع را چنین مطرح نمود:

> سالهاست که ناتو در حال مطالعه جدی دربارهٔ این سئوال مشکل است که چگونه می‌توان امنیت اروپا را که در حال حاضر به‌وسیلهٔ توازن تسلیحاتی عظیمی حفظ می‌شود با توازنی کاهش‌یافته و کم‌هزینه‌تر برای هر دو طرف، حفظ نمود. از ماه ژوئن ۱۹۶۸، ناتو اعتقاد خود را به اینکه کاهش مشترک نیرو می‌تواند به تقلیل بحرانها مساعدت کند، صریحاً بیان نموده‌است[۱۷].»

نیکسون به جهت راهنمایی مذاکره‌کنندگان آمریکایی، به‌طوری که از خط مشی ابلاغی زیر مشهود است، به آنها توصیه می‌کند که جانب احتیاط را بگیرند:

> هدف اصلی ایجاد توازن نظامی با ثبات‌تری در سطح نیروهای کوچکتر و کم‌هزینه‌تر است. بنابراین کاهشها باید در افزایش توانایی‌های پدافندی تأثیر گذارند، تا از انگیزه‌های برخورداری نیروهای آفندی بکاهند. حتی اگر توانایی‌های دفاعی عملاً بهبود نیابند، کاهش نیروها، حداقل نباید برتری تعرضی بیشتری از آنچه هم‌اکنون وجود دارد، برای طرف مقابل ایجاد کند. با این‌همه کاهشها، افزایش توانایی‌های آفندی را تشویق خواهند کرد، زیرا نیروهای حمله‌کننده می‌توانند متمرکز شوند، در حالی‌که نیروهای دفاعی تقلیل یافته، تنها مجبور به گسترش در امتداد یک خط دفاعی خواهند بود[۱۸].

دستیابی به اهداف فوق بسیار مشکل است. به‌عنوان مثال کمونیستها علاقه‌مندند که براساس یک توافق درصدی از نیروهای آمریکا و شوروی حذف شود، زیرا آنها حقیقتاً در مقایسه با ایالات متحده در صحنه مخاصمات احتمالی اروپا، سرباز، هواپیما،

* آمریکا در سال ۱۹۸۵ نسبت به این عمل خود تجدید نظر کرد و احتمال دارد که مجدداً دست به تولید سلاحهای شیمیایی بزند. با این‌همه این بستگی به نوع واکنش شوروی خواهد داشت. م.

و لشکرهای بیشتری دارند. کاهش هرچه بیشتر باشد، نابرابری بیشتر خواهد شد. در وضعیتهای اضطراری، تأمین و استقرار نیروهای رزمی در منطقه جنگی برای ایالات متحده بسیار مشکل خواهد بود، زیرا عناصر آن باید از آمریکای شمالی به اروپا گسیل شوند. این درحالی است که نیروهای شوروی تنها چند کیلومتر از طریق زمین به روسیه غربی عقب‌نشینی کرده‌اند. مسائل مربوط به بازرسی و تحقیق هنوز لاینحل است و باید راه‌حلهایی برای آن یافت شود. و بالاخره، طرحهای ابتکاری، مانند راه‌حلِ مانسفیلد*، که طی آن پیشنهاد شده‌بود تا قدرت نظامی ایالات متحده در اروپا به‌طور یکطرفه کاهش یابد، موجب خواهد شد که کاهش مشترک و متوازن نیروها تنها در حد حرف باقی بماند.

برای دستیابی به پیشرفتی اطمینان‌بخش، این‌گونه مسائل بغرنج باید به طریقی حل شوند. پیشگویی در مورد آینده، بدبینانه است.

دورنمای کنترل تسلیحات

وقتی صحبت از کنترل تسلیحات می‌شود، عدهٔ کمی از مقامات رسمی و یا مردم عادی بی‌اعتنا و یا حتی میانه‌رو هستند. موضوع در کل احساسات پرشوری را برمی‌انگیزاند. بعضی از انتقادگران معتقدند که آمریکا بیش‌از حد بر کنترل تسلیحات تأکید می‌کند و علاقه نشان می‌دهد. دیگران چنین احساس می‌کنند که آمریکا به این موضوع اساسی توجهی بسیار ناچیز مبذول می‌دارد. با این‌همه از چند استثنا که بگذریم، عناصر مسئول عموماً معتقدند که کنترل تسلیحات چنانچه دوطرفه باشد و تدابیر بازرسی و تحقیق به‌نحو مؤثری صورت بگیرد، جزو علائق ملی است، و باید نقش مهمی در استراتژی دفاع ملی ایفاء کند. سیاست کنونی آمریکا نیز به‌همین نحو با مسئله برخورد می‌کند.

* Mansfield

۲۳. قیود اقتصادی و مالی

برادر، می‌توانی یک ده‌سنتی به من بدهی؟
تقاضای گدایان آمریکا در دوره رکود دهه ۱۹۳۰

اگر برخوردی ایده‌آلی با مسئله داشته‌باشیم، علائق امنیت ملی اساس مقاصدی هستند که در قالب سیاستهای ابلاغ شده، به استراتژی شکل می‌دهند. «استراتژی بزرگ» به‌نوبهٔ خود نیازهایی را برای نیروی نظامی به‌وجود می‌آورد. سپس برای رفع این نیازها اعتبارات لازم واگذار می‌شود.

رقابت برای گرفتن اعتبار

ترتیب توالی ایده‌آلی، خیالی است و بندرت در زندگی واقعی به‌چشم می‌خورد. علائق امنیت ملی نیز ناگزیر با سایر خواسته‌ها و آمالهای داخلی و خارجی، برای دریافت پول، نیروی انسانی و مواد به رقابت برمی‌خیزد. تأکیدات به‌طور مداوم برمبنای مقیاس الویتها که متغیر است تغییر می‌کنند. به‌غیر از دوران اضطراری وخیم، کشورها خصوصاً ممالک جهان آزاد، سعی براین دارند که استراتژی‌های خود را همراه با نیروهای نظامی حافظ آنها در پایینترین سطح ممکن طراحی کنند و بسیاری از تهدیدات بالقوه را نادیده بگیرند و یا برطرف شده‌پندارند. چاره این است که حد و مرز بین هزینه‌های دفاعی زائد که موجب سستی برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و جامعه‌شناسی می‌گردند را با هزینه‌های دفاعی ناکافی که فعالانه امنیت ملی را دچار مخاطره می‌سازند، تعیین نمود.

تقاضاهای دفاعی از منابع اقتصادی عموماً عظیم هستند. هزینه‌ها با آهنگی سریع افزایش می‌یابند، این افزایش تحت‌تأثیر تورم که قدرت خرید را تنـــزل می‌دهد

وضع را به مراتب بدتر می‌کند (افزایش سالیانه تورم در سالهای اخیر در ایالات متحده بین ۴ تا ۵ درصد بوده‌است). طبق نوشته آخرین جلد نشریه «هزینه‌های نظامی جهان» جامعه جهانی در سال ۱۹۷۰ مبلغ ۲۰۸ بیلیون دلار صرف نیروهای مسلح کرده‌است که رکورد جدیدی است، همین نشریه احتمال می‌دهد که هزینه‌های مزبور در سال ۱۹۷۱ به ۲۱۶ بیلیون دلار بالغ گردد[۱].

روند افزایش قیمتها در ایالات متحده مثال بارزی را ارائه می‌دهد. یک تانک ام-۴ در جنگ جهانی دوم برای مالیات‌دهندگان آمریکایی حدود ۷۰۰۰۰ دلار هزینه داشت. ساخت «تانک اساسی برای جنگ» که بسیار بحث‌انگیز بوده و در مرحله گسترش نیز خارج از رده محسوب شده‌است، چنانچه ساخته می‌شد حدود ۱۰ برابر قیمت مزبور هزینه برمی‌داشت. هواپیمای ب-۲۹ که هیروشیما را منهدم کرد قیمتی معادل ۶۴۰۰۰۰ دلار داشت، در مقابل بمب‌افکنهای جدید ب-۱ هرکدام حداقل ۴۰ میلیون دلار ارزش خواهند داشت. یک ناو هواپیما‌بر اتمی، تکمیل شده با گروه هواپیمائیش ارزشی معادل ۱/۵ بیلیون دلار خواهد داشت. علاوه‌بر اینها، این ارقام تنها قیمتهای خرید را منعکس می‌کنند. هزینه‌های پژوهش و تولید، عملیات، و تعمیر و نگهداری، قیمت حقیقی این ابزار جنگی را به‌نحو سرسام‌آوری افزایش می‌دهد*.

اساس قدرت اقتصادی

اساس قدرت اقتصادی، که به‌وسیلهٔ آن هر عملی قابل اجراست، محل پیدایش و رشدوتعالی صنعت، تجارت، امور مالی، و منابع طبیعی، شامل آن دسته که مربوط به انرژی می‌شوند، می‌باشد. نیروی انسانی ماهر و تشکیلات سازمانی موجب جهت‌گیری صحیح، آگاهی و انگیزه می‌گردد.

ارزیابی ظرفیت فعلی و آتی هر اقتصادی، برای تهیه کالاهای توصیه‌شده به مقدار موردنظر و با کیفیت تعیین‌شده در مدتی معین، خود به‌تنهایی کاری بسیار پیچیده‌است. تولید ناخالص ملی (GNP) ** نشان‌دهنده میزان ظاهری ظرفیتهای مزبور

* دریاسالار توماس اچ مورر Thomas H. Moorer، یکی از روسای اسبق ستاد مشترک آمریکا داستانی را از دورانی که ناوبان دوم بوده‌است تعریف می‌کند: «در ۱۹۳۳ در میان وسائلی که در نیروی دریایی داشتیم هواپیمایی بود که اف-۴ خوانده می‌شد که قیمت آن حدود ۳۰۰۰۰ دلار بود. امروزه نیز ما هواپیمای اف-۴ دیگری داریم که توسط نیروی هوایی و دریایی استفاده می‌شود ولی وزن و قیمت یکی از آنها مساوی قیمت و وزن تمام هواپیماهای گردان اف-۴ قدیمی است. علاوه‌بر این اف-۴ جدید سریع‌تر از سقوط اجدادش صعود می‌کند!»

** Gross National Product

می‌باشد. مثلاً، کشورهای زیادی هستند که به‌جای تولید کره به ساختن تفنگ علاقه دارند. میزان رشد در حجم سرمایه‌گذاری و تولید کالاها و وسائل موردنیاز صنعت و بازرگانی می‌توانند به‌همان اندازه منحرف‌کننده باشند: ساختن یک کارخانه کشتی‌سازی و یک کارخانه اثاثیه و مبلمان منزل، تأثیرات قابل‌ملاحظه متفاوتی را بر قدرت بالقوه، به‌جای می‌گذارند. همین حالات را می‌توان در مورد تولید نیروی برق، تولیدات نفت و فولاد، یا تعداد دانشمندان و مهندسان، بیان نمود. اسکار مورگنسترن که یک اقتصاددان برجسته است چنین برآورد می‌کند: «اساس واگذاری منابع، برای توسعه آتی کل اقتصاد، میزان رشد خاص صنایعی که برای دفاع اهمیت دارند و میزان مصرف کالا و مواد از طریق فعالیتهای نظامی و موارد مشابه می‌باشد.[۲]».

اهداف و ارتباط آن با ابزار

تعیین موثرترین نحوه واگذاری سهم از کل منابع اقتصادی همواره قابل بحث و مجادله بوده و در آینده نیز خواهد بود. حتی یک قدرت بزرگ اقتصادی نظیر ایالات متحده با تولید ناخالص ملی یک‌تریلیون دلاری، به‌نحوی که جیمز ام. روهرتی در مقاله «تصمیمات روبرت اس. مک‌نامارا» تشریح نموده، در عمل با محدودیتهایی روبروست:

> پدیده شتاب بی‌سابقه تکنولوژی، ممکن است عده‌ای را معتقد کرده باشد که مسبب کمبود منابع، شتاب است. کاملاً برعکس، دنیای تصمیم‌گیرندگان «دنیایی است که در آن منابع در هرصورت محدود است»، و حقیقتی که داشتن حق انتخاب را در مقابل کمبود منابع قرار می‌دهد، ایجاب می‌کند که انتخاب تحت‌قیود اقتصادی صورت پذیرد[۳].

تعداد زیادی از اشخاصی که در رشته مدیریت دفاع ایالات متحده مشغول کارند، و نظریات آنان در بالا توسط روهرتی تشریح گردید، اصرار می‌ورزند که مقاصد امنیت ملی و استراتژی‌های پشتیبانی‌کننده از آن، باید به هزینه‌های مالی مرتبط شوند. انتخاب بهترین جایگزین (آلترناتیو) که ممکن است بهترین نباشد وفقط جایگزینی مناسب باشد ــ برمبنای یک معیار اقتصادی انجام می‌پذیرد. استراتژی‌ها تنها طرق به‌کارگیری منابع هستند؛ تکنولوژی نیز به‌نوبه خود به ما می‌گوید که اتخاذ کدام استراتژی امکانپذیر است. لیکن اقتصاد بسادگی عامل سوم مسئله‌ای که نیازمند آزمایش بالاتری باشد نیست. اقتصاد خود، همان آزمایش است؛ اقتصاد تصمیم‌گیرنده

است. در حالی‌که آقای هتیچ، مدیر کنترلر در دوره وزارت مک‌نامارا، اصرار ورزیده‌است که «در انتخاب جایگزینهایی که باید با یکدیگر مقایسه شوند، و انتخاب معیار این مقایسه‌ها، قضاوت اهمیت بسزایی دارد». مسلم است که مسئله اصلی ما، انتخاب مناسبترین معیار اقتصادی است.[۴]

بر طبق دیدگاه مخالفان، این‌گونه برخورد با تنظیم کردن استراتژی مشابه این است که گاری را جلوی اسب ببندیم. آنها می‌پذیرند که برای حداکثراستفاده از حتی یک‌دلار نیز باید ضوابط سختی رعایت گردد، لیکن در عین‌حال اکیداً توصیه می‌کنند که این علائق امنیـــــت ملی پر ضرورت است که باید از بالاترین توجهات برخوردار باشد، نه به‌کاربری ماهرانه پول. آنها می‌گویند که آمریکا بر خلاف زمان حال که حدود ۸ الی ۹ درصد از تولید ناخالص ملی خود را صرف نیازهای دفاعی می‌نماید، در سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ بدون برخورد با هیچگونه عواقب وخیمی حدود ۴۰ درصد از این اعتبار را به تأمین نیازهای دفاعی اختصاص داد. مسلم است که آمریکا می‌تواند در صورت لزوم تفاوت اعتبار واگذارشده اضافی را برای دفع تهدیدات جدی به‌صورتی طویل‌المدت از اعتبارات دفاعی سالهای بعد کاسته و جبران نماید. در توصیه نظریات خود، اعضا این گروه از مک‌نامارا وزیر دفاع وقت که از مدافعان اصلی «کفایت هزینه*» می‌باشد، چنین اتخاذ سند کرده‌اند که او تصدیق نمود که «ایالات متحده به‌خوبی قادر است که هر هزینه‌ای را برای امنیت ملی بپردازد.[۵]»

هانز مورکن‌تا، مسئله بنیادی در این رابطه را به‌شرح زیر تشریح می‌کند:

> یک دولت خوب باید کار را با دو عمل هوشمندانه مختلف آغاز نماید. نخست اینکه، مقاصد و شیوه‌های سیاست خارجی خود را با درنظر گرفتن قدرت موجود برای حمایت از آنها، به‌نحوی انتخاب نماید که حداکثر احتمال موفقیت وجود داشته‌باشد. ملتی که اهدافی کوچکتر از قدرتش انتخاب می‌کند و سیاستهای خارجیش کاملاً در محدوده قدرتش است و به‌طریقی آسان به اهداف کوچکش دست می‌یابد، در حقیقت از ایفاء نقش خود در جامعه ملل چشم‌پوشی کرده‌است: ایالات متحده این اشتباه را در دوران مابین دو جنگ جهانی مرتکب شد. ملتی نیز ممکن است اهداف بلندپروازانه را انتخاب کند و سیاستهایی را که با قدرت موجود موفق به اعمال آنها نمی‌شود، دنبال نماید. این نیز اشتباهی بود که ایالات متحده در مذاکرات صلح ۱۹۱۹ مرتکب شد. به‌طوری که لوید جورج شرح داده‌است «آمریکاییان ابتدا طوری ظاهر شدند که گویا

* Cost Effectiveness

* لوید جورج سیاستمدار برجسته انگلیس که از تاریخ ۱۹۱۶ الی ۱۹۲۲ نخست وزیر انگلستان بود—م.

می‌خواهند تمام مسئولیتهای ده‌فرمان موسی و موعظه‌های عیسی به پیروانش را به‌عهده بگیرند، اما وقتی پای عمل به‌میان آمد و صحبت از کمک و مسئولیت عملی شد، از قبول آن مطلقاً امتناع کردند.» ملتی ممکن است بدون داشتن شرایط لازم سعی نماید که نقش یک قدرت بزرگ را ایفاء کند، لیکن برای این عمل خود، دچار مصیبت خواهد شد، همان‌طور که لهستـــان در دوران مابین دو جنگ جهانی مرتکب این اشتباه شد و دچار مصیبت گردید. یا اینکه ملتی یک قدرت بزرگ واقعی باشد و سیاست نیل به فتوحات نامحدود را پیشه ساخته وباری سنگین‌تر از ظرفیت تحمل را بدوش گیرد؛ تمام فاتحان ناموفق جهان از جمله هیتلر نماینده این گروهند.[۶]

جور کردن اهدافی واقع‌بینانه با ابزاری قابل حصول، حتی در بهترین شرایط نیز کاری آزاردهنده است. بازرگانان مبنای برآورد خود را از سودوزیان به دلار و سنت بیان می‌کنند. متأسفانه تصمیم‌گیرندگان مسائل دفاعی از این امتیاز برخوردار نیستند. آنها مجبورند هزینه‌های عینی را با ارزشهای ذهنی مقایسه کنند. چه قیمتی را می‌توان روی هر یک از علائق ملی گذارد؟ با چه قیمتی می‌توان خسارت جانی را جبران کرد؟ جواب معقولی برای این سئوالات وجود ندارد. اوسکار مورگنسترن چنین مخالفت می‌کند: «از خود سازمان بودجه که بگذریم، کنگره و مردم تنها از مشاهده ارقام اعتبارات بودجه هیپنوتیزم می‌شوند، و وقتی کار به ارزیابی واقعی قیمت سلاحها و سیستمهای مربوطه برای دفاع از کشور می‌رسد به‌طور کامل مبهوت می‌شوند[۷]». این‌گونه افکار، تا وقتی که نابغه‌ای معیار قضاوت بهتری را اختراع نکند، احتمالاً با ما خواهند بود.

روشهای تخصیص اعتبارات ایالات متحده مربوط به سالهای ۱۹۴۵ـ ۱۹۶۰

از جنگ جهانی دوم به این طرف ایالات متحده شاهد دو مکتب بودجه‌ای بوده‌است، یکی «سنتی» و دیگر شیوه «مدیریت فعال». هر دو شیوه دارای یک نقطه آغاز هستند: رئیس‌جمهوری در اجرای اختیاراتی که برابر ماده‌یکْ از بخش‌هشت قانون اساسی به وی تفویض شده‌است بودجه دفاعی موردنظر را تقدیم کنگره می‌کند. این ماده قانون اساسی او را مجاز می‌سازد که اعتبارات و پولهای متناسبی را به طریقی که شایسته می‌داند برای «ایجاد نیروهای نظامی و پشتیبانی از آنها، ایجاد و نگهداری نیروی دریایی و در تدارک برای سازماندهی، تجهیز، و ایجاد انضباط در نیروهای شبه‌نظامی، تخصیص دهد.» با این‌همه دو مکتب فوق، به طرقی کاملاً متفاوت با این روند کار برخورد می‌کنند.

مکتب سنتی

تجربیات بودجه دفاعی.

مکتب سنتی به‌نحوی که در دوران ترومن و آیزونهاور نیز بدان عمل می‌شد، توسط آلین‌سی. آنتوون و کی‌واین اسمیت در کتاب آنها به‌نام چقدر کافی است؟ تشریح گردیده است:

بودجه‌های دفاعی در آن دوران، ضرورتاً نمایانگر سقفی قراردادی از بودجه بود که از قبل تعیین می‌گردید و ربطی نیز به تصمیمات استراتژیکی، نیازهای نظامی و سیستمهای سلاح مورد لزوم نداشت. رئیس‌جمهور تقریباً در اوایل روند تعیین بودجه، در مورد رقم کل بودجه دفاعی که از نظر اقتصادی و سیاسی در سال بعد عملی می‌دید، راهنمایی لازم را در اختیار وزیر دفاع قرار می‌داد. مسئله این بود که رقم مزبور بسادگی با محاسبه کل درآمدهای دولت و سپس کسر پرداختهای قطعی (مانند بهره وامهای ملی و پرداخت حقوق پرسنل) و پرداختهای برآوردشده و غیرقطعی برای اجرای برنامه‌های داخل کشور و مخارج کمکهای خارجی، به‌دست می‌آمد. آنچه سپس باقی می‌ماند به بودجه دفاعی اختصاص داده می‌شد. با این‌گونه تعلیمات برای تعیین بودجه، پی‌آمدهای استراتژیکی به‌نحوی روشن و برطبق روندی منطقی موردتوجه قرار نمی‌گرفت. آنگاه که رئیس‌جمهور در مورد بودجه دفاعی قابل‌قبولش تصمیم خود را ابلاغ می‌کرد، وزیر دفاع در مورد سهمیه هر یک از نیروها درصد ثابتی را تعیین و ابلاغ می‌کرد. از آنجا که سهمیه هر سال نیروها در راهنمای بودجه‌بندی سال، برمبنای سهمیه سال‌قبل مورد قیاس قرار می‌گرفت، تخصیص بودجه از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۱ به‌نحو قابل توجهی رقمی ثابت را دنبال کرد. هر نیرو نیز به‌نوبه خود اعتبارات ثابتی را میان عناصر مختلف خود برحسب فشارهای درون سازمانیش و تفسیری که از راهنمای استراتژی ملی و الویتهای آن که گهگاه به‌صورت نشریه‌ای ازسوی شورای امنیت ملی، به‌نام سیاست اصلی امنیت ملی، صادر می‌گردید، تقسیم می‌نمود[8].

این سیستم دارای عیوبی قابل پیش‌بینی بود. از آنجا که وظایف تعریف‌شدهٔ روشنی توسط وزیر دفاع به روسای ستاد مشترک ابلاغ نگردیده‌بود، آنها هیچ‌گونه نقشی را در تنظیم بودجه ایفاء نمی‌کردند. نوشته ژنرال مکسول دی. تیلور در آن دوران تصویر مشروحه زیر را ترسیم کرده‌است:

هر نیرو، جدا از سایر نیروها، بودجه خود را تهیه می‌نمود. هرچند بحثهایی جدی در مورد نیازهای مشترک نیروها بین وزیر دفاع، وزرای سه نیرو و روسای ستاد آنها صورت

می‌گرفت، ولی تا آنجا که من آگاهی دارم، هیچ‌گاه بودجه نیروها در کنار همدیگر گذاشته نشد و یک ارزیابی از توانایی‌های به‌هم پیوسته نظامی، نیروهایی که توسط این بودجه پشتیبانی می‌شدند، به‌عمل نیامد. بدین‌ترتیب تاکنون این‌گونه برخورد عمودی (به‌جای افقی) با تنظیم بودجه، به میزان زیادی، موید ناتوانی در تنظیم بودجه‌ای بوده‌است که بتواند تأکیدات مالی را با الویتهای نظامی هم جهت کند. گزاف نیست اگر بگوئیم که هیچکس نمی‌داند که عملاً ما چه‌چیزی را با کدام بودجه خاص خریداری می‌کنیم[۹].

فقدان انضباط مالی، به موازات آمالهای خودبینانه نیروها، در بسیاری از حالات به نامعقول‌بودن مساعدت می‌کرد. آیزنهاور مدت کمی پس از تصدی مقام رئیس‌جمهوری، در ماه مه ۱۹۵۳ این بحث را چنین تأیید کرد:

کلماتی مانند «ضروری» و «صرف‌نظرنکردنی» و «حداقل‌ممکن» سکه رایج مملکتی شده‌اند، و این لغات با بی‌توجهی خشونت‌باری استعمال می‌شوند. یک نظامی با حرارتی زیاد می‌گوید که این تعداد هواپیما «حداقل‌مطلق» است، و دیگران به‌طوری جدی از نیاز «صرف‌نظرنکردنی» به ناو، تانک، راکت، موشکهای هدایت‌شونده، یا توپخانه جانبداری می‌کنند، و همگی جمع آنچه را می‌خواهند «حداقل» می‌نامند. این‌گونه نظریات با شدت و سرسختی استدلال می‌شوند، لیکن آنچه آشکار است تمام این ادعاها نمی‌توانند درست باشند.[۱۰]

بسیاری از برآوردهای اغراق‌آمیز ناشی از محافظه‌کاری دیرینه نیروهاست، که سرپرستان امنیت ملی را در مقابل تردید، به قبول درخواست اضافی ترغیب می‌کند. نتیجه این‌گونه ارزیابی‌ها غالباً منجربه شناختی ناروا از تهدیدات مورد انتظاری است که بزرگتر از واقعیت جلوه‌گر شده و بلندی قامت دشمن را بزرگتر از واقعیت ترسیم می‌کنند. نتیجه‌غایی، زیادتر از حد شدن نیازهاست.

بدتر اینکه، درخواستهای ناشی از گرایش به بعضی از منافع کوتاه‌نظرانه نیروها غالباً با تمام طرحهایی که برای تعیین الویتها اندیشیده‌شده، ارتباط ناچیزی دارند. وقتی کنگره از وزیر دفاع وقت نیل مک‌الروی خواست که بین موشکهای «نایک ــ هرکولیس*» نیروی زمینی و موشکهای هسته‌ای پدافند هوایی کشور مربوط به نیروی

* Nike Hercules موشک زمین‌به هوایی است که در ۱۹۵۸ در نیروی زمینی آمریکا عملیاتی گردید. برد آن بیش از ۷۵میل، ارتفاع آن بیش از ۱۵۰۰۰۰پا می‌باشد ــ م.

هوایی به‌نام «بام‌آرک*» یکی را انتخاب کند، او نتیجه نظرخواهی از نیروها را پیش‌بینی کرد: «نیروی زمینی به موشک نایک، همراه با پشتیبانی هوایی اظهارعلاقه کردهو نیازی به موشک بام‌آرک نمی‌دید، نیروی هوایی هواپیماهای رهگیر پدافند هوایی را به‌اضافه موشک بام‌آرک تقاضا می‌کرد، و نیروی دریایی هیچ‌کدام از موشکهای نایک و بام‌آرک را ضروری نمی‌دانست[11].»

بنابراین جای کمی تعجب است که نیازهای نامحدود نیروها، تضادی شدید با اعتبارات بودجه‌ای ثابت داشت در فقدان توافق مابین نیروها در نحوه تخصیص این‌گونه اعتبارات ثابت، وزیر دفاع و کارمندانش به نحوی‌یکنواخت مجبور به حذف درخواستهایی می‌شدند که همه می‌دانستند که سقف تعیین‌شده بودجه قادر به تأمین آن نیست.

تأثیر بر طرح‌ریزی‌های دفاعی

تأثیر وضعیت فوق بر طرح‌ریزی‌های منطقی ویرانگر بود. مک‌نامارا وزیر دفاع وقت، بعدها وضعیت را به‌شرح زیر بررسی کرد:

ما می‌توانیم جنگهای گوناگونی را که ایالات متحده باید خود را آماده برخورد با آنها بنماید، تجسم کنیم، لیکن جنگی که در آن نیروی زمینی مستقل از نیروی دریایی، یا نیروی دریایی مستقل از نیروی هوایی بجنگند جزو این انواع نیست. کاملاً آشکار است که هماهنگی نیروهای مسلح چهارگانه در طرح‌ریزی نتایجی بس‌مثبت در حل مشکلترین مسائل نظامی خواهد داشت.

متأسفانه وزارتخانه‌های مربوط به نیروهای مسلح هر یک مستقل از یکدیگر نیازهای خود را برآورد و تعیین می‌نمودند. مسلماً نتایج را می‌توان کاملاً پرهرج‌ومرج خواند: به‌عنوان مثال مبنای طرح‌ریزی نیروی زمینی جنگی طولانی و فرسایشی بود، و طراحی نیروی هوائی بر مبنای جنگی کوتاه‌مدت متکی به بمبارانهای هسته‌ای انجام گرفته‌بود، در نتیجه نیروی زمینی جهت شرکت در یک جنگ بزرگ متعارفی نیاز به ذخائر رزمی چندماهه، اگر نگوییم چندساله، داشته در حالی‌که نیاز نیروی هوایی به تدارکات جهت شرکت در جنگی کوتاه و هسته‌ای فقط بالغ بر چندروز می‌شد. هر یک از دو طراحی فوق چنانچه جداگانه دنبال می‌شدند منطقی به‌نظر می‌رسیدند، در حالی‌که اگر به‌طور مشترک بررسی می‌شدند، ممکن نبود که عقلانی به‌نظر آیند. آنچه ما بدان

* BomArc موشک زمین‌به هوایی است با بردی معادل ۴۴۰ میل که کلاهک جنگی هسته‌ای دارد و برای دفاع از آمریکا به‌کار می‌رود، این موشک در نیروی هوایی ایالات متحده عملیاتی است ـ م.

نیاز داشتیم یک استراتژی هماهنگ‌شده‌ای بود که در جستجوی نیل به مقاصدی قابل حصول در چهارچوب منابع موجود نظامی تلاش نماید[۱۲].

مطلبی که به همان اندازه اهمیت دارد، این است که طراحی استراتژیکی، اجباراً آینده‌ای بس‌دور را مورد توجه قرار می‌داد، در حالی‌که بودجه دفاعی تنها برای یک‌سال واگذار می‌شد و فوراً مصرف می‌گردید. تأمین اعتباری که بدین‌شکل به اجزاء ریز تقسیم شده و به‌تدریج واگذار می‌گردید و تنها می‌توانست قسمت ناچیزی از برنامه‌ها را جوابگو باشد، مصیبت‌بار بود. زیرا هزینه کل شامل مخارج عملیاتی و تعمیر و نگهداری به‌اضافه هزینه‌های مربوط به پژوهش و تولید، هرگز مشخص نبوده، و پی‌آمدهای بودجه‌ای مربوط به تصمیمات برنامه‌ای قابل پیش‌بینی نبودند. پروژه‌های متعددی، بدون آنکه واقعاً احتمال اتمام آنها باشد، آغاز می‌شدند. تعهدات اضافه‌بر ظرفیت منجربه تأخیرات و لغو پرهزینه پروژه‌هایی می‌شد، که در صورت وجود طراحی مالی درازمدت، همه آنها ماهرانه می‌توانستند نجات یابند.

روشهای تخصیص اعتبارات ایالات متحده مربوط به سالهای ۱۹۶۱ــ۱۹۶۸

طرز تفکرمدیریت فعال

در ۱۹۶۱ مکتب «سنتی» جای خود را به مکتب «مدیریت فعال» داد. این مکتب علائق امنیت ملی، مقاصد،سیاستها، استراتژی‌ها، شکل نیروها، و بودجه‌های دفاعی را به‌نحو نزدیکتری به یکدیگر مرتبط می‌سازد. یک‌بار دیگر انتوون و اسمیت آن را چنین تشریح کرده‌اند:

در واکنش نشان داد به سیستم مردودی که در دهه ۱۹۵۰ مورد استفاده قرار گرفته بود، پرزیدنت کندی چنین تصمیم گرفت که دیگر بودجه دفاعی دارای سقف قراردادی نباشد. تعالیم دوگانه رئیس‌جمهور به مک‌نامارا وزیر دفاع این بود که «سازمان نیروهای مسلح را برحسب نیازهای نظامی ایالات متحده، بدون توجه به سقف قراردادی بودجه گسترش دهد» و «این نیروها را با پایینترین هزینه ممکن تدارک ببیند و عملیاتی نماید.» عقیده مک‌نامارا این بود که سیاست خارجی کشور، استراتژی نظامی، نیروهای نظامی، و بودجه دفاعی باید با یکدیگر متوازن شده، و پیشنهادات هر نیرو و روسای ستاد مشترک برحسب استحقاق برمبنای هر پیشنهاد به‌طور جداگانه، ملاحظه شود.[۱۳]

اصلاحات مک‌نامارا

وزیر دفاع وقت، مک‌نامارا با به‌دست گرفتن سکان، چنین تصمیم گرفت که اختیارات را متمرکز کند و به‌جای ایفاء نقش قاضی، داور، یا تعیین‌کننده، وظایف تصمیم‌گیرنده‌ای فعال را برعهده گیرد. غیرنظامیان وزارت دفاع تا حدی که در گذشته شنیده نشده‌بود در فرآیند استراتژی مشارکت کردند ـ بدان‌حد که مکرراً متهم به تضعیف روسای ستاد مشترک شدند.

یک سیستم رسمی طرح‌ریزی ـ برنامه‌ریزی ـ تعیین بودجه ایجاد گردید که برای اولین‌بار، وزیر دفاع را قادر می‌ساخت که تصمیمات مرتبط با هم را یکجا اتخاذ نماید. همچنین برای اولین‌بار ممکن شده‌بود که مشخصاً معلوم کرد که پولها به کجا می‌روند، زیرا نیازهای دفاعی، توسط آژانس و رسته مربوطه از نیروهای مسلح، درخواست می‌گردید، و علاوه‌براین‌این نیازهابه دو گروه از وظایف متمایز تقسیم می‌شدند. پژوهش و تولید، کمک نظامی در هر دو گروه مزبور عمومیت داشتند:

نیروهای استراتژیکی
نیروهای هم‌منظوره
اطلاعات و مخابرات
حمل‌ونقل هوایی و دریایی
نیروهای گارد ملی و ذخیره
تدارکات مرکزی و تعمیر و نگهداری
آموزش، بهداری و غیره
سازمانهای اداری و فعالیتهای منصوب به آن
فعالیتهای فاقد اعتبار(ـ) حقوق بازنشستگی جاری هر نیرو
پرسنل نظامی
عملیات و نگهداری
تهیه و خرید
ساختمانهای نظامی (مهندسی)
خانه‌های سازمانی متأهلی پرسنل دفاعی
دیگر فعالیتها[۱۴]

یک بودجه دفاعی پنجساله که مجموعه برنامه‌های تصویب‌شده تمام عناصر وابسته به وزارت دفاع را دربر داشت، تدوین گردید. این بودجه مداومتی برای ۸ سال

آینده نیروها و مداومتی برای ۵ سال آینده منابع فراهم می‌کند، و بدین‌وسیله بین «داده» و «ستانده» از یک‌سو و وضعیت نیرو و استراتژی ازسوی دیگر رابطه برقرارمی‌شود.

ارزیابی تجزیه و تحلیل سیستمها

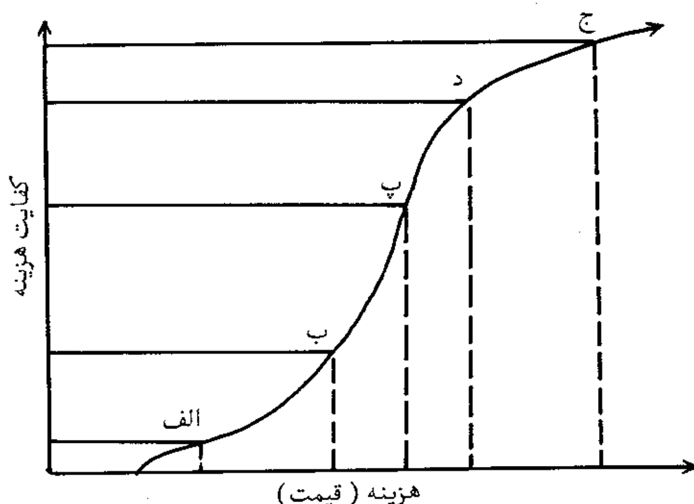
از بدنامترین نوآوری‌های مک‌نامارا تجزیه و تحلیل سیستمها بود، که توسط طرفدارانش «راه‌کاری منطقی برای حل مسائل مربوط به تصمیم‌گیری» تعریف شده‌است. این تکنیک، که از نظامهای مختلف علمی، خصوصاً ریاضیات، اقتصاد، و آمار بهره‌جویی می‌کند، توسط عده‌ای به‌عنوان ابزاری جالب که علم را جایگزین رای و قضاوت انسان می‌کند، مورد ستایش قرار گرفت، و توسط دیگران نیز به‌عنوان هنری مکتوم که سعی می‌کند به چیزی که قابل کمیّت دادن نیست، کمیت ببخشد، مورد شماتت واقع شد. در حقیقت، این فن هیچ‌کدام از اینها نیست. تجزیه وتحلیل سیستمها بسادگی حقایق مناسب را، همراه با پیشنهادات منطقی، و فرضیات، به طریقی که راه‌کارهای جایگزین را آشکار می‌سازند، از یکدیگر تفکیک می‌کند و هر یک را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و بدین‌وسیله تصمیم‌گیرندگان را قادر به قضاوتی زیرکانه می‌نماید، و رابطه بین اهداف و ابزارکار را در حالتی مطلوب ارائه می‌دهد.

یکی از نیات «تجزیه و تحلیل سیستمها» تضمین بهترین امکان مبادله بین هزینه‌ها و مؤثر بودن، یا کفایت کیفیت در مقایسه با قیمت می‌باشد. یک نمونه متداول در رابطه با تهیه تسلیحات در نمودار ۹ ارائه شده‌است.

چنانچه یک سیستم سلاح در نقطه الف واقع شود، یا هدف جاه‌طلبانه است و یا به پول بیشتری نیاز است. اگر سیستم سلاح در نقطه ب واقع شود افزایش ناچیز در اعتبار، «کفایت» را بشدت افزایش خواهد داد. نقطه د نقطه‌ای است مطلوب هدف، زیرا افزایش «کفایت» در رابطه با سطح هزینه از این نقطه به‌بعد چندان نیست، در حالی که هزینه از این نقطه به‌بعد سریعاً افزایش می‌یابد. چنانچه سیستم سلاح در نقطه ج واقع شود هرچه به قیمت اضافه کنیم «کفایت» نسبی کمتری را به‌دست خواهیم آورد. رقم همچنین حواشی احتیاطی را نیز شناسایی می‌نماید. در نقطه الف یا ج، تغییرات کوچک در اعتبار تخصیص یافته، تأثیر ناچیزی را اعمال می‌کند. با این همه در نقطه پ افزایش یا حذف مبلغ ناچیزی میزان کفایت را شدیداً بهبود یا تنزل می‌دهد.

نتیجه این‌گونه مطالعات برحسب هوش، تحصیلات، تجربه، و تمایلات خصوصی تحلیل‌گر می‌تواند خوب، بد، یا خنثی باشد. این فرض که اگر «داده‌ها»

نمودار ۹. کفایت هزینه



بی‌محتوا باشند «ستانده‌ها» نیز بی‌محتوا خواهند بود در اینجا به معنای کامل صادق است. فرضیات نادرست می‌توانند نتایج را کاملاً تحریف کنند. در عین‌حال باید قبول کرد که تجزیه و تحلیل سیستمها در کنار سیستم طرح ــ برنامه ــ تعیین بودجه، ابزاری پرقدرت را برای مدیریت فراهم آورده‌است که می‌تواند در آینده بسیار امیدوارکننده باشد.

روشهای تخصیص اعتبارات جاری آمریکا

وقتی تیم نیکسون ــ لیرد به‌عنوان رئیس‌جمهور و وزیر دفاع عهده‌دار کار شدند، تمام دستگاه مربوط به سیستم طرح ــ برنامه ــ تعیین بودجه را مورد تجدیدنظر قرارداده و تغییراتی اساسی در آن دادند. اینک، زودتر از آغاز دوره تعیین بودجه، وزیر دفاع یک راهنمای مالی آزمایشی را قبل از اینکه نیازهای نیروها معلوم گردد صادر می‌کند که طی آن پیش‌بینی تجربی برای بودجه پنج‌سال آینده فعالیتهای اصلی و گروههای پشتیبانی هر یک از نیروها و آژانسهای دفاعی به‌عمل می‌آید. راهنمای تجدیدنظر شده‌ای، برحسب نیاز متعاقباً صادر می‌گردد.

علاوه‌بر تغییرات فوق، یک کمیته بررسی برنامه‌های دفاعی به‌عنوان یک قسمت الحاقی به شورای امنیت ملی تأسیس گردیده‌است که در حال‌حاضر، هنری کسینجر ریاست آن را به‌عهده دارد. بقیه اعضا آن عبارتند از معاونان وزرای

دفاع و امور خارجه، رئیس ستاد مشترک، مدیر سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) و رئیس اداره بودجه و مدیریت به‌انضمام رئیس شورای مشاوران اقتصادی. شاید مهمترین وظیفه این کمیته حل‌وفصل سئوالات مربوط به تخصیص بودجه باشد. این نظارت مشترک توسط وزارتخانه‌ها و سازمانها، تاکنون بسیار سودمند بوده‌است[۱۵].

سایر کشورها طبیعتاً ترتیبات متفاوتی دارند، لیکن به‌هر طریقی که استراتژیستهای امروزی با فشارهای مالی و اقتصادی روبه‌رو شوند، راه‌حلهای آنان باید بتواند، به‌طریقی که آزادی عمل و حق انتخاب را تأمین کند، جوابگوی علائق و مقاصد ملی باشد. به‌غیر از شرایطی نادر، به‌کارگیری نیروهای مسلح، از گرانترین راه‌حلها می‌باشد. بنابراین طراحان زیرک باید از راه کارهای جایگزین دیگری در قالب استراتژی غیرمستقیم کمال بهره‌برداری را بنماید.

نیکسون در سخنرانی خود خطاب به فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری نیروهای هوایی آمریکا در ۴ژوئن ۱۹۶۹ جمع‌بندی خوبی برای این بخش از کتاب فراهم کرده‌است:

> من تنها آن دسته از برنامه‌ها و هزینه‌هایی را که معتقدم برای تأمین امنیت این کشور و برآوردن تعهداتش ضروری هستند خواسته و پی‌گیری کرده‌ام. من نمی‌گویم که پیشنهادات من مصون از خطا بوده‌اند. اما اگر من اشتباهی را مرتکب شده‌ام، دعا می‌کنم که اشتباه در جهت بیشتر واگذارکردن بوده‌باشد تا کمتر. زیرا اگر ما بیشتر واگذار کنیم پول خود را به‌هدر خواهیم داد، در حالی‌که اگر کم واگذار کنیم، ممکن است جانهای خود را به هدر دهیم.[۱۶]

۲۴. علم، تکنولوژی و استراتژی

جنگ تکنولوژیکی مبارزه‌ای قطعی در مخاصمات طولانی است. کسب پیروزی در جنگ تکنولوژیکی موجب دستیابی به برتری کامل در تمام مراحل دیگر می‌گردد. پیروزی در جنگ تکنولوژیکی وقتی به‌دست می‌آید که یکی از طرفین به پیشرفتی عظیم در تکنولوژی نائل شود و میزان پیشرفت به‌قدری باشد که طرف مقابل نتواند آن را جبران نماید. بازمانده ممکن است ازشکستِ خود آگاه باشد، و حتی این اطلاع را از مدتها قبل کسب کرده‌باشد، ولی با این‌همه، قادر به چاره‌جویی نباشد.

از کتاب استراتژی تکنولوژی، اثر استافن تی. پوزنی و جی‌ای. پورنل

جنگ تکنولوژیکی تنها عامل «قطعی» که منتهی به پیروزی در تمام اشکال جنگ می‌گردد، نیست. جنگ تکنولوژیکی حتی ممکن است، برای دستیابی به پیروزی در مسابقه طولانی بین ایالات متحده و اتحاد شوروی عامل قطعی موردنیاز نیز نباشد. لیکن بدون علم و تکنولوژی برتر، مبارزه موردبحث ممکن است منجربه شکست شود.

مهار انقلاب تکنولوژیکی

علم و تکنولوژی در سراسر قرن بیستم، نفوذی ژرف بر استراتژی نظامی و وضعیت استراتژیکی داشته‌اند. اولین موج عظیم و خروشان واقعی در جنگ بین‌المللی اول با ظهور هواپیماهای‌نظامی و استفاده از زیردریایی در مقیاس وسیع پدیدار گردید. جنبش ناگهانی متعاقب آن با آغاز جنگ جهانی دوم مجدداً برانگیخته شد و موتورهای جت،

راکت، رادار، و سلاحهای هسته‌ای را تولید نمود. اعجازهای مفید استراتژیکی که از آن دوران تاکنون خودنمایی کرده‌اند، عبارتنداز: کامپیوترهایی که تا یک بیلیونم‌ثانیه را نیز اندازه‌گیری می‌کنند و وسائل الکترونیکی ثبت و بایگانی اطلاعات و داده‌ها، که هر دو در زمینهٔ ایجاد تغییرات انقلابی در بایگانی و حافظه الکترونیکی، دسترسی مجدد سریع به اطلاعات، و کنترل اطلاعات، نقش حساس داشته‌اند؛ اقمار مصنوعی مخابراتی، قمرهای مصنوعی شناسایی؛ کلاهکهای جنگی گرما هسته‌ای چندپیکانه.

انفجار تکنولوژیکی اخیر، لجام گسیخته، از همه‌نظر وسیع و غیر متمرکز شتاب‌بخش و تا میزان قابل ملاحظه‌ای از نظر پشتیبانی و استمرار حرکت خود کفاست. مأموریت بشریت این است که توان آن را مهار کند و طوری هدایت کند که اندیشه‌ها با آهنگی که تضمین‌کننده جاودانی امنیت ملی علیه نیرومندترین تهدیدات است به‌وسیله تبدیل شوند. این تلاش نیز به استعداد، زمان، آینده‌نگری، پول و تمرکز نیاز دارد. در حقیقت انتظارات آنقدر غیرمعقول هستند که به‌غیر از موارد ویژه، تنها دو ملت غنی و قدرتمند جهان، آمریکا و شوروی، قادر به ادامه رقابت هستند.

اینکه منابع موجود را به مؤثرترین وجه چگونه می‌توان به‌کار برد، سئوالی است بحث‌انگیز، و این حقیقت که علم و تکنولوژی طوری رشد کرده‌اند و پیچیده شده‌اند که دسته‌بندی نظامهای علمی و یا جدا کردن قراردادی پژوهشهای بنیادی از تحقیقات عملی غیرممکن شده‌است، پاسخ‌دادن به سئوال مزبور را پیچیده کرده‌است. فیزیک به طرف شیمی متمایل می‌گردد، هردوی این علوم مستقیماً به بیولوژی مرتبط می‌شوند و سپس به محدودهٔ علم ژنتیک وارد می‌گردند و اثری نیز از مطالعات مربوط به طب، علم‌الاجتماع و رفتارشناسی و غیرو در آنها یافت می‌شود. علم و تکنولوژی مستمراً یکدیگر را تغذیه می‌کنند و منتهی به زنجیره‌ای بی‌پایان از کشفیات می‌گردند. این موضوع در زمان آغاز تعیین بودجه، وقتی بعضی تصمیم‌گیرندگان، سعی به صرفه‌جویی با ترسیم خطی تند بین اهداف عملی و کاوشهای مبهم علمی دارند، ایجاد اشکالات زیادی می‌کند.

نقش پژوهشهای بنیادی

مخالفت با کاربرد پژوهشهای خالص نظری اساسی است. در محافل آمریکایی تخصیص پول مالیات دهندگان برای این‌گونه تلاشها با مقاومت زیادی روبه‌رو شده و با این اتهامات که اعتبارات برای بزرگ‌نمایی فردی دانشمندانِ خیال‌باف، دانشگاهها، و

مناطق انتخاباتی کنگره به هدر می‌رود، توأم است. کسان دیگری نیز هستند که علوم پایه و ذهنی را یکی از اجزاء واجب معادله دفاعی می‌دانند. مسلماً نخبگان معتقدی که با این پیشه سروکار دارند، ممکن است جستجویشان برای یافتن حقایق بنیادی در تاریکی به‌نظر غیرعملی بیاید، لیکن اعضاء این فرقه نحوه رفتار ماده و نیرو را با روشهایی اندازه‌گیری و برآورد می‌کنند که به مجموعه معلومات انسانی به میزانی بی‌کران می‌افزاید، و بدین‌ترتیب احتمال اینکه نتایج استراتژیکی پیش‌بینی نشده لیکن مفید پدیدار شوند، بسیار افزایش می‌یابد. فقدان تلاش هدایت‌شده و متمرکز که متصدیان اعتبارات مالی را کاملاً دچار گمراهی می‌کند، موجب می‌گردد که آنها ندانند کدام خط پژوهش درست بوده و نیاز به تخصیص اعتبار بیشتری را دارد و در نتیجه پولها را بالسویه تقسیم می‌کنند. لیکن آزادی خلاقیت در درازمدت این اشکالات را جبران می‌کند، چنانکه هرمن کان وآنتونی‌واینر در کتابشان به‌نام سال ۲۰۰۰ توجه خود را بدان معطوف داشته‌اند:

> تأثیر فعل و انفعالات درونی اهمیت زیادی دارد و این اهمیت نه‌تنها به این سبب است که پیشرفتها در یک زمینه با توسعه در سایر زمینه‌ها مربوط‌اند و یا این‌گونه پیشرفتها را تسریع می‌نمایند، بلکه پیشرفتهای گوناگون و مجزا غالباً منجربه شناخت راه‌حلهای غیرمنتظره برای‌حل مسائل می‌شوند، یا قادرند که با ترکیب با یکدیگر کل‌نوینی را خلق کنند که از مجموع اجزایش پرارزشتر است، یا به نوآوری‌های دور از انتظار دیگری منتهی شوند[1].

پیشرفت معمولاً رفته‌رفته و در نتیجه انباشته‌شدن تدریجی زحمات عده متعددی از انسانها که هر یک اندیشه‌های گوناگونی دارند، به‌دست می‌آید. حتی در موقعیتهای نادری که نظریه‌های واقعاً مهم استنتاج می‌گردند، اهمیت کامل آنها وابسته به معانی چندگانه‌ای است که از آنها به‌دست می‌آید. به‌عنوان مثال، در ۱۹۱۵ هیچ‌کس نمی‌توانست پی‌آمدهای نظامی عظیمی را که نظریهٔ ویژه نسبیت انشتین دربر داشت، پیش‌بینی‌نماید. ادعای ماکسول مبنی‌بر وجود امواج الکترو مغناطیسی وکشف غایی این امواج توسط هرتز تنها به یک مورد استعمال منتهی نگردید بلکه عملاً منتهی به هزاران موردی گردید که انقلابی را در زمینه ارتباطات و مخابرات به‌وجود آورد.

نقش تکنولوژی عملی

علوم و تکنولوژی کاربردی اهداف ویژه‌ای را جستجو می‌کنند، در حالی‌که

پژوهشهای بنیادی این‌چنین نیستند. سئوالات مشکل در این زمینه عبارتند از:

- نیازها کدامند؟
- با چه موانع متزلزل‌کننده‌ای برخورد خواهد شد؟
- هزینهٔ برنامه‌ها چقدر است؟
- چند واحد از نظر مالی عملی و ممکن است؟
- آیا اقلام قبل از اینکه ساخته شوند، از رده خارج نخواهند شد؟
- آیا در مقایسه با سایر راه‌کارهای جایگزین، این راه نتیجه پرثمرتری را برای جنگ فراهم خواهد ساخت؟
- چه تغییرات بزرگی در استراتژی نظامی یا در ساختار نیروهای مسلح به‌وجود خواهد آمد؟
- آیا این‌گونه تغییرات قابل‌قبول هستند؟

پیشگویی های تکنولوژیکی

جستجو برای یافتن جوابهای دقیق، به پیشگویی تکنولوژیکی برای مدت زمانی خاص از آینده نیاز خواهد داشت. این پیشگویی نباید تنها به بصیرت متکی باشد، بلکه باید با آمیختن ارزیابی‌های واقع‌بینانه از نیازهای آینده با آنچه از نظر فنی از توانایی‌های قابل‌وصول است، منجربه نتایجی شود که رهبران ملی را در گرفتن تصمیمات معقول و سیاستهایی که مفاهیم عملی دارند، هدایت نماید.

این قبیل پیشگویی‌ها، همان‌طور که تمام اشخاص درگیر آگاه هستند، هنری است بسیار غیردقیق. هرمن‌کان و آنتونی واینراین‌پدیده را به‌شرح زیر مورد توجه قرار داده‌اند:

> غالباً تنها، با نگاهی به گذشته، ارتباطات روشن می‌شوند؛ انتظارات‌وفعالیتهای ما اکثراً پراکنده، انتخاب‌شده از منابع مختلف، ترکیب نشده، و به‌نحو وحشتناکی ناقص می‌باشند. بدین‌ترتیب یک مطالعه در سال ۱۹۳۷ نه‌تنها کامپیوتر را نادیده گرفت بلکه انرژی هسته‌ای، آنتی‌بیوتیک‌ها، رادار، و موتورهای جت را نیز مورد توجه قرار نداد، در حالی‌که تمام اینها از نظر اصول نظری برای تولید آماده بودند.
>
> اگرسیستم‌موشکی پولاریس را مورد توجه قرار دهیم. اولین زیردریایی پولاریس به‌نام ژرژواشنگتن، در ۱۹۶۰ به آب انداخته شد، و چهل‌ویکمین و در عین‌حال آخرین زیردریایی از این کلاس در ۱۹۶۷ مورد آزمایش قرار گرفت. تقریباً غیرممکن بود که در اوایل دهه ۱۹۵۰، حداقل در حضورشنوندگانی سختگیر و آگاه به مسائل علمی،

چنین بحث کرد که این سیستم سلاح را می‌توان ظرف یک دهه تولید نمود. برای دستیابی به این سیستم حداقل شش اختراع یا پیشرفت غیرمنتظره علمی به‌وقوع پیوست، که دستیابی به آنها برای اینکه بتواند در اوایل دهه ۱۹۶۰ به‌نحوی مطمئن در یک سیستم سلاح به‌کار روند به‌هیچ عنوان محتمل به‌نظر نمی‌رسید. اینها عبارت بودند از: ۱) سیستم تحرک هسته‌ای؛ ۲) سوخت جامد برای موشکها؛ ۳) سیستم ناوبری دقیق برای زیردریایی‌ها؛ ۴) سیستم هدایت دقیق، مطمئن و سبک از نوع اینرسی* برای هدایت موشکها؛ ۵) کلاهک جنگی هسته‌ای کوچک لیکن پرقدرت؛ ۶) طرح، تهیه و سوار کردن موفقیت‌آمیز ۱۰ میلیون قطعهٔ این سیستم، که بسیاری از آنها پیچیده و آزمایش نشده‌بودند[۲].

پیش‌بینی نیازها

پیش‌بینی نیاز فرآیندی بسیار مشکل دارد که با مقاصد امنیت ملی آینده و تهدیدات آتی، که هردو به مقیاس وسیع در معرض تغییرات غیرمنتظره‌ای قرار دارند، ارتباط دارد. نتایج پرثمر و غیرمترقبه حاصل از پژوهشهای بنیادی یا عملی بعضی اوقات خصوصیات چشم‌اندازهای آینده را بی‌ارزش می‌کند و نیازهای ضروری جدیدی را که قبلاً وجود نداشته خلق می‌نماید. هیچ استراتژیستی در دهه ۱۹۳۰ آنقدر جسور نبود که نیاز نظامی را به بمبی که یک‌میلیون‌برابر مواد منفجره متعارفی قدرت تخریب دارد، پیشنهاد نماید. پروژه مان‌هتن بود که منتهی به کشف نحوه شکستن هسته اورانیوم گردید و عکس این موضوع صادق نیست.

پیش‌بینی توانایی‌ها

تلاش برای پیش‌بینی توانایی‌های آینده می‌تواند دقیقاً به‌همان اندازه که پیش‌بینی نیازها مشکل است، آزاردهنده باشد. پیش‌بینی توانایی به تجزیه‌وتحلیل دقیقی نیاز دارد که بتواند، جهت گرایشات مربوط به وضعیت تکنیکی فن را ارزیابی کند (هرچند که به عقیده‌ای درست اما مهمل‌نما، این ملاحظه ممکن است چندان اهمیت نداشته‌باشد). این تحلیل باید بتواند کیفیت و کمیت دانش‌پژوهانی را که از مؤسسات علوم عالی فارغ‌التحصیل می‌شوند، خصوصیت ارتباطات درونی تکنیکهای نظامی و غیرنظامی و میزان اراده ملی برای ادامه رقابت را با یکدیگر درآمیزد.

* سیستمی است که با اندازه‌گیری شتاب و تبدیل آن به فاصله از مقصد، در یک جهت خاص، که خاصیت خود هادی مستقلی برای موشکها فراهم می‌سازد—م.

مسائل ویژه

بی‌علاقگی به تحصیل

موضوع تحصیل، استحقاق بررسی ویژه‌ای را دارد. زیرا تعداد، نوع و استعداد نسبی فارغ‌التحصیلان رشته‌های علمی و فنی کلید توانایی‌های آینده دفاعی را در اختیار دارد. ایالات متحده در این زمینه دوره‌ای نامطلوب را می‌گذارند. تغییرات سیاسی— نظامی، خصوصاً جنگ ویتنام، مؤسسات علمی مهمی را با تأثیری دسیسه‌آمیز برای دوره‌ای طولانی دلسرد کرده‌است. ستونهای قدرتمندی در قلمرو تکنولوژی دفاعی مانند ام. آی. تی* که آزمایشگاه درجه یک آن به‌نام دراپر**، سیستم هدایت موشکهای پوزیدون را خلق کرده‌است، دانشگاههای استانفورد، ویسکانسین، و کورنل همگی تحقیقات پروژه‌های دفاعی خود را در واکنش مثبت نشان‌دادن به گروههای فشار ضدنظامی شدیداً تقلیل داده‌اند. چنانچه این‌گونه گرایشات بدون کنترل ادامه یابند، ایالات متحده از دریافت خدمات حیاتی، نسلی کامل از دانشمندان جوان و مشتاقی که در محیطی «ضددفاعی» تعلیم می‌بینند، محروم می‌ماند. درصورت وقوع چنین وضعی، ایالات متحده ادعای برتری تکنولوژیکی خود را، در رشته‌های امنیت ملی، ظرف یکی‌دو دهه آینده از دست خواهد داد.

بی‌علاقگی صنعت

گرایشات مشابهی در صنعت نیز هویدا شده‌است. مثلاً کمپانی تلفن بل تصمیم گرفته است که از قبول کنتراتهای بیشتر در زمینه دفاع ضد موشکی خودداری نماید و این در حالی است که این کمپانی در رشته دفاع ضدموشکی بیست‌وپنج سال تجربه دارد و دارای نقشی کلیدی بوده‌است. عواقب بالقوه این وضعیت، به‌طوری که آقای لیرد وزیر دفاع در سال ۱۹۷۱ تشریح نموده‌است در توانایی‌های استراتژیکی آینده آمریکا قابل‌ملاحظه می‌باشد.

> ما قادریم که نیروی انسانی و تولید بالقوه این کشور را در زمانی نسبتاً کوتاه بسیج کنیم. اما همه باید بدانند که ما نمی‌توانیم به‌همین نسبت یک شبه بنیاد تکنولوژیکی خود را بهبود بخشیم این توانایی در موقع ضروری تنها وقتی در دسترس خواهد بود که از

* Massachusetts Institute of Technology = M.I.T.

** جان ویلیام دراپر (John William Draper) دانشمند و تاریخ‌دان آمریکایی که متولد انگلستان بود و از ۱۸۱۱ تا ۱۸۸۲ زیست. هنری دراپر (Henry Draper) ستاره‌شناس آمریکایی که از ۱۸۳۷ تا ۱۸۸۲ زیست—م.

هم‌اکنون حفظ و نگهداری و ترغیب شود و از همین حالا، به‌عنوان یک منبع ضروری ملی به آن اهمیت داده شود. کاهشهای اخیر در زمینه‌های تکنولوژیکی از هم‌اکنون تأثیرات جدی خود را بر توانایی ما برای ادامه رهبری تکنولوژیکی در رشته‌های لازم به جای گذارده‌است[۳].

فقدان انگیزه در مقامات و سازمانهای رسمی

با این‌همه، حتی اگر آمریکا بتواند به برتری علمی خود نیز ادامه دهد، محاسن آن لزوماً تعیین‌کننده نخواهد بود، زیرا چنانچه نیتی در به‌کارگیری توانایی‌ها وجود نداشته‌باشد، برخورداری از آن نیز بیهوده است. یک‌بار دیگر آمریکا گرایشات ناشی از آشفتگی را به‌نمایش گذارده‌است، که نمونه‌ای از آن بی‌علاقگی در رقابت در زمینه‌های بالقوه خطیر می‌باشد. تصمیم کنگره در مورد تخصیص ندادن اعتبار بیشتر برای گسترش و ساختن هواپیمای حمل‌ونقل مافوق صورت‌نمونه‌ای از این قبیل است. در بحث کنگره اینکه این هواپیما می‌تواند ساخته شود یا باید ساخته شود یا خیر مطرح شد، لیکن این قسمت از هدف اصلی که حتی اگر نیازی به ساخت آن نداشته‌باشیم ساختن آن تجربیات فنی را افزایش می‌دهد و چه کسی آن را بسازد که به این تجربیات افزوده شود، کــلاً منتفی گردید. وقایعی کاملاً مشابه‌که در مورد آنها تبلیغات نمی‌شود بسیار متداول است.

مسئله الویتها

چنانچه بخواهیم از پراکندگی ناخواسته توانها ومنابع جلوگیری کنیم، نیازها و توانایی‌های آینده باید به ترتیب الویت، اهداف قابل حصول را با ابزار موجود تناسب دهند. این موضوع در مطالعه ویژه‌ای که توسط مرکز مطالعات استراتژیکی دانشگاه جورج‌تان منتشر شده‌است مورد توجه قرار گرفته‌است:

تلاش برای دستیابی خودی به‌کار برد نظامی هر یک و یا تمام نظریه‌ها و پیشرفتهای علمی و تکنولوژیکی امیدبخشی که از توانایی‌های بالقوه طرف متخاصم نیز می‌باشد، غیرممکن خواهد بود. اما در عین حال محدود ساختن خود نیز تنها به توانایی‌هایی که شخص تصور می‌کند موردعلاقه دشمن بالقوه خواهد بود نیز پرمخاطره است. برای گریز از این مخاصمه، سیاستگزار باید برای اقلامی که ساختن آنها به زمانی طولانی نیاز دارد، در مهمترین رشته‌ها، تعیین تقدم نماید، و دقیقاً مخاطرات ناشی از تأخیر و یا تصمیم‌گیری غلط را موردتوجه قرار دهد. در همین‌حال او باید به ساختمان بنیادی تکنولوژی خود به شیوه‌ای گسترش‌پذیر ادامه دهد، تا بتواند در حینی‌که

توانایی‌های خودی را در زمینه سیستمهای جدید توسعه می‌دهد، از زمان واکنش خودی، وقتی سلاح جدیدی عملاً در انبار تسلیحاتی دشمن ظاهر می‌شود، بکاهد. او باید دائماً در جستجوی کاربردهای نظامی که دشمن بالقوه احتمالاً متوجه آنها نشده یا در تعقیب آنها دچار شکست گردیده‌است، باشد. این‌گونه سرمایه‌گذاری‌ها باید در مقابل ارزش موردانتظار از سایر سرمایه‌گذاری‌هایی که برای سیستم جدید اطلاعاتی انجام می‌شود، و ممکن است زمان هشدار از پیشرفتهای دشمن را افزایش دهد مقایسه شود[۴].

محافظه‌کاری در مقابله با علم

کلاس نور و اسکار مورگنسترن چهار دسته محدودیتهایی را که تمایل دارند از فهرست عقاید افراطی جدید دانشمندان و مهندسان، انتخابهایی کاملاً محافظه‌کارانه به‌عمل آورند و آنها را ابدی سازند، شناسایی کرده‌اند و در مورد هر یک از آنها بحث نموده‌اند. اینها عبارتند از محدودیتهای اقتصادی، تشکیلاتی، بروکراتیک، و اصول عقاید (دکترین)

محدودیتهای اقتصادی

دربارهٔ محدودیتهای اقتصادی در بخش قبلی کتاب بحث شد، لیکن یکی‌دو موضوع در اینجا نیاز به بررسی بیشتری دارد. همان‌طور که همه می‌دانند نوآوری پرهزینه است. وزرای دارایی به‌نحوی قابل درک از برداشت اعتبارات مربوط به برنامه‌های موجود که هزینه آنها نیز مشخص است و اختصاص این اعتبارات به برنامه‌هایی که امیدبخش‌اند ولی اثبات نشده‌اند، اکراه دارند. در نتیجه رهایی از دست اقلام خارج‌از رده و اضافی می‌تواند فرآیندی آهسته و دردآور داشته‌باشد. دیگر اینکه حداقل در ایالات متحده کاربرد مطالعات مربوط به «کفایت هزینه» ممکن است به‌شکل مانعی زورمند در مقابل استعدادهای ابداع‌گرانـــه، عمل کرده‌باشد، زیرا معیارهایی که ایده‌های انقلابی باید با آن اندازه‌گیری شوند، به‌قدری غیردقیق هستند که غالباً به قضاوتهای منحرف‌کننده‌ای منتهی می‌شوند.

محدویتهای تشکیلاتی

فشارهای وارده بر خلاقیت از جانب تشکیلات، رابطه‌ای بسیار نزدیک با محدودیتهای اقتصادی دارد. با توجه‌به منافع مقرره نیرومندی که کنگره و صنعت

مربوطه در سیستم سلاحهای موجود و مؤسسات پشتیبانی آنها دارند، این دو تشکیلات، خواهان حفظ وضع موجود می‌باشند. سستی ناشی از این موضوع، با حرکت آزاد کار و خلاقیت در تضاد می‌باشد.

محدودیتهای ناشی از بروکراسی

موانعی که بروکراسی عامل آنهاست این خصوصیت را دارند که همواره ترجیح می‌دهند کارهایی را که به آنها عادت دارند انجام دهند و این کارها را نیز به‌شیوه‌ای که در گذشته مرسوم بوده‌است انجام دهند، و از این جهت سهواً مقاومت در مقابل نوآوری را تقویت می‌کنند. ادامه روشهای آشنا مطمئن است در حالی که روشهای افراطی جدید به‌سبب امکان اشتباه مخاطره‌انگیز می‌باشند. اعمال هرگونه تغییر در بروکراسی، تنها موقعی قابل اجراست که از موافقت سطوح مختلف همان بروکراسی، برخوردار باشد. دستیابی به یک چنین موافقت دسته‌جمعی، حتی وقتی پروژه تحت‌بررسی، خطیر و فوریست نیز به حسب عادت آهسته صورت می‌پذیرد. وقتی پیشنهادات غیرمتعارفی و یا متهورانه هستند، دریافت حمایت لازم عملاً غیرممکن می‌گردد.

محدودیتهای ناشی از اصول عقاید (دکترین)

به‌طوری که نور و مورگنسترن نشان می‌دهند مشکلات اصول عقاید، مربوط به استراتژی می‌باشد:

> استراتژی نظامی مصوبه، از اختراعاتی که با آن مغایرتی ندارند، جانبداری می‌کند و درصدد مقاومت در مقابل عقایدی است که با آن تضاد دارند و موجبات تجدیدنظر آن را فراهم می‌سازند. و سوسه چنین است که عقاید نو را با معیارهای کهنه ارزیابی نمایند. عقایدی که پس از این ارزیابی تأیید می‌شوند معمولاً عقایدی نیستند که دکترین نیرومند و موردعلاقه را تهدید به تزلزل نموده‌اند.

جای تعجب است که رهبران ملی مستمراً متهم می‌شوند که دوباره در تدارک برای جنگیدن به‌شیوه نبرد قبلی هستند. به‌علم و تکنولوژی عمداً به میزان قابل‌توجهی افسار زده می‌شود و تفکرات استراتژیکی به سبب فقدان تصمیم‌گیری عملاً دچار کندی می‌شوند[۵].

مدیریت تکنولوژی

حتی با شکوهترین اختراعات و نوآوری‌ها به قهرمانانی نیاز دارند که دارای بصیرت، نیرو، توانایی سازمانی، و ارتباطات سیاسی ــ نظامی باشند.

برادران رایت عملی بودن پرواز ماشینی را به‌وسیله خودرویی سنگینتر از هوا در دسامبر ۱۹۰۳ در کیتی‌هاوک به نمایش گذاردند، لیکن با این‌همه ایالات متحده در جنگ اول جهانی، مجبور گردید به هواپیماهای جنگی خارجی وابسته گردد، زیرا در آمریکا هیچ کس از امکانات بهره‌برداری نکرد. دکتر گودارد در زمینه موشکها در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از پیش تازان بود، لیکن نبوغ آلمانی، نه آمریکایی، نظریه‌های وی و دیگران را در جنگ دوم جهانی به بوته آزمایش عملی گذارد. درخشانترین مغزهای عملی در زمینه انرژی هسته‌ای برای تولید اولین بمب اتمی با یکدیگر همکاری نمودند، لیکن بدون وجود لسلی گروز به‌عنوان حرکت‌دهنده اصلی، پروژه‌مان هاتن هرگز با آن شتاب به‌ثمر نمی‌رسید.

متخصصان مدیریت که پژوهش و تولید را به یکدیگر ارتباط می‌دهند، لزوماً نباید نوابغی مخترع باشند. آنها بندرت چنین خصوصیتی را دارند. مردانی مانند ورنر فن بران استثنائاتی والا هستند. شرایط لازم عبارتند از: استعداد در درک «تصویر بزرگ»، اتکاء به نفس و اراده برای دستیابی به اهداف مربوط به هزینه و زمان، و فراست برای جذب، ترغیب، و هماهنگ‌سازی استعدادهای درجه‌یک به‌نحوی که تمام تلاشها در مجرای هدف خطیر سازندگی قرار گیرند.

رقابت تکنولوژیکی در رابطه با تهدید

مفاهیم استراتژیکی علم و تکنولوژی برای آمریکا در رقابت امروزه‌اش با سایر قدرتهای بزرگ چیست؟

خطر بزرگ در عقب افتادن، امکان روبه‌رویی با یک غافلگیری تکنولوژیکی، خصوصاً در قسمتهای فوقانی طیف مخاصمه است، در جایی‌که پیشرفتی عظیم در زمینه‌های عملیات فضایی، سلاحهای هسته‌ای، شکل مرموزی از قدرت و نیروی متحرکه، جنگهای بیولوژیکی و باکترولوژیکی و توسعه و پیشرفت کامپیوتر، کنترل آب‌وهوا، کاربرد اشعه لیزر، و امثالهم می‌توانند تغییرات آنی و قابل ملاحظه‌ای در توازن

* سرتیپ لسلی گروز از طرف وزارت جنگ آمریکا در سپتامبر ۱۹۴۲ به سمت سرپرست‌پروژه‌مان هاتن (پروژه ساخت بمب‌اتمی) منصوب گردید و به این پروژه سرعت بخشید ــ م.

قدرت جهانی به‌وجود آورند. نوآوری‌های کم‌زرق‌برق‌تر لیکن غیرمنتظرهٔ دشمن می‌توانند ظرفیت واقعی ایالات متحده را با شرایط وفق دهد و به‌طرز موثری آن را به‌کار اندازد. احتمال پیشگویی این وقایع احتمالی تا موقعی که از نظر تکنولوژیکی جلوتر هستیم افزایش می‌یابد، زیرا برای متخصصان آمریکایی که می‌دانند چه نوع اختراعاتی میسر است، ساده‌تر خواهد بود که فعالیتهای پژوهش و تولید دشمن را دقیقاً پیشگویی کنند. چنانچه اتحاد شوروی بتواند افق وسیعتری از تکنولوژی را که دور از چشم ایالات متحده قرار دارد، نظاره کند، آنگاه پیشگویی دقیق وضعیت برای آمریکا می‌تواند غیرممکن شود.

از این جهت است که، بسیاری از مقامات مسئول ایالات متحده توجه خود را به این موضوع که آمریکا دیگر برنده جنگ تکنولوژیکی نیست معطوف کرده‌اند. دکتر جان‌اس. فاستر جونیور مدیر پژوهش و مهندس دفاعی پنتاگون می‌گوید «محتملاً برای آمریکاییانی که عادت به برتری تکنولوژیکی ، در زمینه‌های دفاعی دارند تعجب‌آور است که بشنوند اگر گرایشات فعلی ادامه یابد در چندسال آینده آمریکا از شوروی عقب خواهد افتاد و بازی را خواهد باخت. چنانچه از دست‌رفتن رهبری تکنولوژیکی توسط آمریکا سه یا چهار سال دیگر به‌وقوع بپیوندد (چشم‌اندازی که وزیر دفاع آقای لیرد وجود آن را تأیید نموده‌است[۶]) اگر بخواهیم حتی تا سال ۱۹۸۵ وضعیت را جبران کنیم مسلماً با وظیفه‌ای بسیار گران و شاید غیر ممکن روبه‌رو خواهیم بود[۷].» این دیدگاه را گروه مطالعات استراتژیکی دانشگاه جورج‌تاون نیز به‌شرح زیر تأیید می‌کنند:

چنانچه آمریکا برتری شوروی را بپذیرد، به اتحاد شوروی اجازه خواهد داد که سیاست خارجی تجاوزکارانه‌تری را دنبال کند، امتیازاتی را که بر سر آنها از مدتی قبل نزاع وجود داشته‌است در بسیاری از زمینه‌ها طلب کند، مقاومت آمریکا را در مقابل جنگهای آزادی‌خواهانه‌ای که از جانب کمونیستها ترغیب یا از آن بهره‌جویی می‌شود، ممنوع نماید، پیمانهای غرب را خرد کند و بالاخره از حمایت بیشتر کشورهای غیرمتعهد جهان‌سوم برخوردار گردد.
اگر اتحاد شوروی در سیستمهای استراتژیکی برتری کسب نماید، از اعتبار «بازدارندگی» آمریکا از نظر سیاسی، نظامی و روانی کاسته می‌شود و یا اصولاً این اعتبار در کلیه زمینه‌های فوق از دست خواهد رفت. چنین نتیجه‌ای از مخاصمه تکنولوژیکی مؤید این است که با توجه به گرایش فعلی و آتی،احتمالات فراوانی وجود دارند که مقابله تکنولوژیکی شوروی با ایالات متحده به یکی از سخت‌ترین مسائل قابل توجه امنیت ملی دراز مدت ایالات متحده تبدیل شده است.[۸]

همه با مطالب فوق موافق نیستند. این‌گونه اعتقادات در یک سوی مقیاس با خونسردی مورد مخالفت قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، با ناباوری، روبه‌رو می‌شوند. در ایالات متحده عده‌زیادی معتقدند که برتری علمی و تکنولوژیکی آمریکا تأثیری متزلزل‌کننده دارد که مستقیماً به مسابقه تسلیحاتی دائمی و فزاینده مساعدت می‌کند. اعضاء این‌گروه چنین ادعا می‌کنند که ادامه برتری آمریکا موجب تردید و بی‌اعتمادی بیشتر شوروی‌ها شده، و سدی را در مقابل ساختمان پل سیاسی ارتباطی فی‌مابین ایجاد کرده، و بدین ترتیب به احتمال وقوع جنگ خواهد افزود. بعضی از سخنگویان این گروه از ایجادتضییقات یکجانبه آمریکا در جلوگیری از پیشرفت تکنولوژیکی در زمینه‌های قدرت نظامی هواداری می‌کنند و آن را تلاش برای ترغیب بیشتر تبادل‌افکار بین آمریکا و شوروی به‌حساب می‌آورند.

هر نظری که نهایتاً قبول شود، اعتبارش پراهمیت خواهد بود و مسلماً گزاف نیست اگر بگوییم که بقاء آمریکا را ممکن است به‌خطر اندازد.

۲۵. خصوصیات و طرز فکر ملی (فرهنگ ملی)

یک حاکم محتاط، وقتی وفاداری به عهد برخلاف منافع اوست، یا دلایلی که او را مجبور به وفای عهد می کند دیگر وجود ندارند، نباید وفادار باقی بماند. اگر همه مردم خوب بودند، این اندرز، یک پند نیکو نبود، اما از آنجا که آنها بد هستند و نسبت به شما عهدشکنی خواهند کرد، شما نیز مجبور به وفای عهد در مقابل آنها نیستند.

از کتاب شهریار، اثر نیکولو ماکیاولی

سرگالاهد* که مغرورانه می‌بالید که «من به اندازهٔ ده‌نفر قدرت دارم؛ زیرا قلبم منزه است» نظری داشته برخلاف نظر ماکیاولی. این شوالیه شجاع ممکن است گزاف گفته باشد، اما خوب، یا بد رفتار و خصوصیات احساسی، تأثیری مستقیم بر توانایی های یک ملت و یا یک فرد باقی می‌گذارد. وظیفه استراتژیست است که میزان تأثیر و طریقه نفوذ را تعیین کند و با یافتن شیوه‌های موثر از این‌گونه عوامل قدرت ملی که دارای ظرافت خاص خود می‌باشند بهره‌برداری نمایند.

این بخش کتاب، مختصراً در مورد این سه جنبهٔ مرتبط به یکدیگر بحث می‌نماید: خصوصیات ملی، ارادهٔ ملی و اصول اخلاقی، که هر یک به تنهایی و هماهنگ با یکدیگر به استعداد و شهامت یک ملت برای جنگیدن شکل می‌بخشند.

* سرگالاهد Sir Galahad یکی از شوالیه‌های داستانهای خیالی دوران آرتور پادشاه انگلیس می‌باشد که در جستجویش برای یافتن جامی که حضرت عیسی آخرین‌بار از آن آب نوشید، به سبب خلوص‌نیت و نجابتش موفق گردید.م

تأثیر خصوصیات ملی بر استراتژی

هانز مورگن تاکه استادی معروف است چنین عقیده دارد که خصوصیت ملی، که در عین‌حال ملتی را از ملتی دیگر جدا می‌سازد، بر مقداری که یک ملت می‌تواند در سیاست بین‌المللی نقش داشته‌باشد، تأثیری دائمی و غالباً تعیین‌کننده دارد:

غیرممکن است که خصوصیت ملی در قدرت ملی بی‌تأثیر باشد؛ آنان که به نیابت از سوی ملت در صلح‌وجنگ عمل نموده‌اند، سیاستها را تنظیم، اجرا، و پشتیبانی می‌کنند، آنها که انتخاب نموده و انتخاب‌شده، بر افکار عمومی نفوذ کرده‌اند، و منشاء مصرف و تولید کشور هستند ــ همگی کم‌وبیش از کیفیتهای فکری، و اخلاقی، که خصوصیات ملی مردم کشورشان را تشکیل می‌دهند، نشانی دارند. قدرت انفرادی و سماجت روسها، ابتکار فردی و خصوصیت کاشف آمریکاییان، عقل سلیم و بدون تعصب انگلیسها، انضباط و دقت آلمانها، بعضی از کیفیتهایی هستند که خوب یا بد، در تمام فعالیتهای فردی و دسته‌جمعی که افراد این ملتها در آن درگیر می‌شوند، خود را آشکار می‌سازند. در نتیجه تفاوتهایی که در خصوصیت ملی وجود دارد، دولتهای آلمانی و روسی قادربه اتخاذ شیوه‌هایی در سیاست خارجیشان بوده‌اند که به‌عنوان مثال دولتهای آمریکا و انگلیس قادر به اعمال این‌گونه روشها نبوده‌اند و بدیهی است عکس این موضوع نیز صادق است. خصومت با نظامی‌گرایی و بیزاری از ارتشهای آماده و تنفر از خدمت وظیفه اجباری از ویژگی‌های دائمی خصوصیت ملی آمریکاییان و انگلیسی‌هاست. در حالی‌که این‌گونه تشکیلات و فعالیتها، قرنهاست که در سلسله‌مراتب ارزشهای پروسی از مقامی عالی برخوردار هستند و از آنجا قدر و منزلتشان در سراسر آلمان منتشر گردیده‌است. در روسیه اطاعت سنتی از اختیارات دولت و ترس تاریخی از خارجیان موجب پذیرفتن تشکیل ارتشهایی دائمی‌وبزرگ‌توسط عامه مردم شده‌است.

بدین‌ترتیب خصوصیت ملی یک برتری مقدماتی را در مبارزه قدرت به آلمان و روسیه داده‌است، زیرا آنها قادرند که در زمان صلح سهم بیشتری از منابع ملی‌شان را تبدیل به ابزار جنگی نمایند. از سوی دیگر، اکراه مردم آمریکا و انگلیس در توجه به این‌گونه دگرگونی‌ها، خصوصاً وقتی موضوع مقیاسی وسیع دارد و مربوط‌به نیروی انسانی باشد، به‌غیر از دوران آشکار اضطرار ملی، سیاستهای خارجی دول آمریکا و انگلیس را دستخوش ضعفی شدید کرده‌است. دولتهای ملل نظامی‌گرا قادرند در زمانی که موردنظرشان است برای جنگیدن طرح‌ریزی کنند و تدارک ببینند. خصوصاً آنها می‌توانند هرگاه که برحسب انگیزه‌هایشان زمان مناسب باشد، جنگی ممانعتی را آغاز نمایند. حکومتهای ملل آرامش‌طلب، که ایالات متحده تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم مثال بارزی از آنان بود، در این زمینه در وضعیت بسیار مشکلتری قرار

گرفته‌اند و از آزادی‌عمل کاملاً کمتری برخوردار هستند[۱].

در قطب مخالف نظریات فوق، ای‌اف. ک ارگانسکی که به‌حق مفسری برجسته است، همراه با بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی قرار دارند، آنها در این‌مورد که خصوصیت ملی نقشی تعیین‌کننده دارد، تردید بسیاری ابراز می‌کنند. ارگانسکی معتقد است که اساس این نظریه را سه فرض متزلزل مشروحه زیر تشکیل داده‌است:

۱) هر یک از افراد یک ملت از شکل روانی مشترک یا شخصیت یا سیستم ارزشی خاصی را که او را از افراد سایر ملل مجزا می‌کند، برخوردار است. ۲) این خصوصیت ملی بدون هیچ‌گونه تغییر قابل ملاحظه، به‌طور نسبی برای مدتی طولانی دوام می‌یابد. ۳) فی‌مابین خصوصیت فردی و اهداف ملی رابطه‌ای قابل ردیابی وجود دارد. چنانچه هر یک از این فرضیات درست نباشد کل نظریه مردود است[۲].

در مورد ماده یک او این تحلیل عامه‌پسند را که به‌نظر او مبتنی بر شواهدی مورد تردید است و از نظر اثبات علمی نیز پایه‌ای ندارد، مورد تمسخر قرار می‌دهد. اینکه خصوصیات اخلاقی ویژه هر یک از کشورهای مورد مطالعه خوب، بد یا بی‌تأثیر است، عمدتاً به تصور نظاره‌گر چنین می‌آید: هر ملتی در مورد خصوصیت ملی خود عقیده‌ای نسبتاً خوب را، که خالی از تعصب نیست، داراست و عقیده‌ای ثابت که کمی نیز خصمانه است در مورد خصوصیتهای ویژه هم‌پیمانانش دارد و عقیده‌ای غیرقابل تغییر که مشخصاً غیردوستانه و غیرچاپلوسانه است در مورد دشمنانش دارا می‌باشد. او به غیر قابل تغییربودن خصوصیت ملی، اگر اصلاً چنین چیزی وجود داشته‌باشد، حمله می‌کند و با چندین مثال سند می‌آورد. مثلاً از تبدیل وایکینگهای ناآرام سالیان گذشته به اسکاندیناوی‌های از خودراضی و خشنود امروز نام می‌برد، و اختلاف فاحشی که بین پیروان پرتحرک ناپلئون و اعقاب شکست‌پذیر پنج نسل بعدی آنها، که در مقابل نازی‌ها به شکست خود اعتراف کردند،وجود دارد، مثال می‌زند.

علاوه‌بر ان، او این سئوال را مطرح می‌کند که آیا بین اهداف ملی و آنچه خصوصیت ملی نامیده می‌شود، همبستگی مستقیمی وجود دارد؟ درمخالفت با این عقیده ارگانسکی می‌گوید که می‌توان چنین بحث نمود که در سالهای ۱۹۳۰ الی ۱۹۴۰ این آرزوی پایمال‌شده ژاپن که توسط جامعه جهانی به‌حساب آید و مورد قبول واقع شود، کشور مزبور را وادار به تجاوز نمود. وقتی این حرکت به شکست منتهی شد، همان آرزو منتهی به اتخاذ سیاستهای صلح‌جویانه‌ای گردید که از مشخصات بارز آن بیزاری کامل

ژاپن از مسلح شدن بود. به‌طور خلاصه ارگانسکی استراتژیستهایی را که درنظر دارند خصوصیت ملی را به‌عنوان یک عامل مؤثر در محاسبات خود مورداستفاده قرار دهند، برحذر می‌دارد و اخطار می‌کند که اگر چنین کنند خود باید خطر مربوطه را بپذیرند[۳].

بدون درنظر گرفتن اینکه شخص به کدام‌یک از مکاتب فکری فوق تعلق دارد، در مجزا کردن محاسن و معایب مبهم هردو عقیده باید احتیاط کرد. توجه خاصی باید لزوماً به فرهنگهای فرعی یک ملت داده‌شود، زیرا گاهی اوقات این فرهنگها بازتابی واقعی از فرهنگ اصلی هستند، و هرچند که در اکثر موارد چنین نیست، اما لازم است موضوع با دقت بررسی شود و از تأثیر واقعی این‌گونه فرهنگها در جوامع موردمطالعه، مطمئن شد.

نقش گرایشهای ناپایدار

گرایشهای ناپایدار، برخلاف خصوصیات ویژهٔ ثابت و طویل‌المدت، نمایانگر خلق‌وخوی موقت توده‌های مردم است. این‌گونه گرایشها از آزادی‌خواهی به محافظه‌کاری، از جنگ‌طلبی به صلح‌دوستی، از احساساتی بودن به منطقی‌بودن، از ایده‌آل‌خواهی به واقع‌گرایی، از تفکر نامعقول به تفکر عقلانی و برگشت دوباره به آنها، در نوسان می‌باشند. نوعی تأثیر آونگ گونه مکرراً، برحسب اینکه میانگین اکثریت مردم تحت‌تأثیر ادواری کدام‌یک از دوجناح افراطی راست یا چپ قرار گیرند، آشکار می‌شود. اکثریت آمریکاییان که در اوایل دهه ۱۹۶۰ با خونسردی و بی‌طرفی به جنگ ویتنام می‌نگریستند، در اواسط دهه ۱۹۶۰ مشتاقانه در آن درگیر شدند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ خشمناک، از شیفتگی رهایی یافتند و مجدداً در اوایل دهه ۱۹۷۰ پس از خروج نیروهای آمریکا از ویتنام به حالتی بی‌اعتنا رسیدند.

اهمیت اراده و خواست ملی

شاید مهمترین حالات فکری مردم به‌صورت اراده، یا روحیه ملی متجلی می‌گردد که بسیاری از صاحب‌نظران این دو را عواملی حیاتی در معادله استراتژیکی به‌حساب می‌آورند.

دلیرترین شرکت‌کننده در رقابت حتی اگر از روحیه‌ای مصمم برخوردار باشد، چنانچه فاقد عضلاتی قوی باشد، خود را در معرض نابودی قرار داده‌است، با این‌همه کشورهای درجه دومی هستند که گاهی اوقات نیروی قوی‌تری را که شهامت ندارد،

به‌زانو درمی‌آورند و ساقط می‌کنند. در حقیقت مارشال دوساکس در جستجوی سرچشمه‌های مرموز پیروزی و شکست، در کتابش به‌نام موهومات در هنر جنگ چنین نتیجه‌گیری کرده‌است که «راه‌حل در قلب انسانها قرار دارد و شخص باید در آنجا به جستجو بپردازد.» کلاسوتیزصدسال بعد در اثرش به‌نام در جنگ درمی‌یابد که اکثر موضوعاتی را که در این کتاب مورد بحث قرار داده‌است، نیمی ناشی از علت‌ومعلول فیزیکی است و نیمی دیگر از علت‌ومعلول روحیه‌ای، و شاید ما بتوانیم بگوییم که علت و معلول فیزیکی تقریباً چیزی بیش از دستهٔ‌چوبی شمشیر نیست. در حالی‌که روحیه به‌منزله تیغه آن و سلاحی حقیقی است که از فلزی خالص ساخته و پرداخته شده‌است[۴].

در حقیقت اگر جنگ، چه گرم و چه سرد چیزی کمتر یا بیشتر از رقابت بین اراده طرفین متخاصم نباشد، پس هدف‌نهایی هر یک از شرکت‌کنندگان لزوماً شکستن اراده دشمن یا منحرف‌کردن آن در جهتی است که با مقاصد خودی متناسب باشد تا در نتیجه مخاصمات مسلحانه اصولاً رخ ندهد و اگر نیز واقع شود، طرف مقابل سریعاً تسلیم گردد. لنین توصیه کرده‌است که منطقی‌ترین استراتژی در جنگ به‌تأخیرانداختن عملیات نظامی تا وقتی است که از هم‌پاشیدگی روانی دشمن، وارد ساختن ضربه مهلک را ممکن و آسان سازد.» استراتژی‌های کمونیستها معمولاً از این اندرز تبعیت می‌کنند. در حالی‌که استراتژی‌های دنیای غرب به‌طور اعم و ایالات متحده به‌طور اخص، عموماً از این تدبیر پیروی نمی‌کنند.

کاربرد ماهرانه اراده ملی

از بین بردن ارادهٔ دشمنی که قصد مقاومت دارد، بسیار مهمتر از فلج کردن توانایی‌های مادی اوست. استفادهٔ خشونت‌بار از قدرت در شرایطی خاص، برای نیل به مقصود مفید و مؤثر است، لیکن ارتباط بین کاربرد تهدید با سقوط اراده ملی، ارتباطی ظریف و حساس است. برعکس، مطالعه علت‌ومعلول مؤید این است که استفاده از خشونت بدون انهدام کامل ممکن است اراده مردم کشور متخاصم را به‌جای روبه زوال بردن، تقویت نماید. نبرد هوایی انگلستان در ۱۹۴۰ به اراده مردم این کشور استحکام بخشید. قساوت آلمانها در سال بعد مقاومت شوروی‌ها را خصوصاً در اوکراین متشکل ساخت، نیروهای فرانسوی در تسلط بر مردم الجزایر که از نظر مادی ضعیفتر بودند دچار شکست شدند. بمبارانهای آمریکاییان در دهه ۱۹۶۰ عزم ویتنام شمالی را تقویت نمود. وضعیتهای مشابهی را در تمام ادوار تاریخ می‌توان ذکر کرد.

در نتیجه، استراتژیستهای موفق راه کارهای جایگزینی را که ترکیبی از فشارهای اقتصادی، اجتماعی و روانی است موردتوجه قرار می‌دهند و آنها را به طرقی که مکمل یا جایگزین به‌کار بردن قدرت نظامی شوند، به‌کار می‌برند. در حالی‌که وجود قدرتها و تهدید به استفاده از آن، سعی در انهدام یا تقلیل اراده دشمن از طریق ایجاد ترس‌ووحشت دارد، انتخاب شیوه‌های غیرمستقیم در جستجوی اغواکردن دشمن است.

کشمکشهای مذاکراتی به‌خصوص مؤثر می‌باشند. پاداش‌دادن شاید در کنار مجازات، طرف را به تغییر دادن علائق، مقاصد، و راه‌کارهایش تطمیع کند ــ از محرکی نیرومند است. جنگهای روانی، اگر متناسب به‌کار گرفته شوند، می‌توانند بشدت بذر شک و تردیدی را بیفشانند یا متخاصمان معتقد را متقاعد سازند که اشتباه می‌کنند. حتی تدابیری مرموزتر نیز ممکن است در دسترس باشند:

> اگر مقصود نهایی از کل استراتژی، انهدام اراده و مقاومت دشمن است، پس مواد مخدری که ایجاد اوهام می‌کنند (مانند ال‌ــ اس‌ــ دی، ماری جوانا، و کاکتوس ساقه‌گرد و غیرو) می‌توانند سلاح اصلی را فراهم نمایند. قدرت نظامی، قدرت اقتصادی، قدرت ترغیب و تشویق در هر صورت همگی با شیوه‌هایی انحرافی به اراده دشمن حمله‌ور می‌شوند؛ این در حالی است که مواد مخدر موردبحث، مستقیماً به اراده دشمن یورش می‌برند. چه کسی بی‌حالتر از یک معتاد ارضاء شده‌وخرسند می‌باشد؟ علاوه‌بر استفاده استراتژیک از مواد مخدر، پیشرفتهایی که در علوم توارث و بیولوژی شده‌است مؤید این است که جهش علمی اصلی در هنر کنترل انسانها، ممکن است در این علوم نهفته باشد. استفاده استراتژیکی از مواد مخدری که تولید اوهام می‌کنند، سرمهای حقیقت‌گویی، و الغاء جهش و دگرگونی‌های موروثی می‌تواند حاکم مستبد و ستمگری را آقای جهان نماید. جهان سال ۱۹۸۴ ممکن است، به آنچه که اینک می‌اندیشیم بسیار نزدیکتر باشد.[۵]*

آیا عجیب است؟ در حقیقت نه. کمونیستها عامل ایجاد بحران مواد مخدری نبودند که در اواخر ۱۹۶۰ در آسیای جنوب‌شرقی، و به میزان کمتری در سایر نقاط جهان، دامنگیر نیروهای مسلح آمریکا شده‌بود و آنها را به‌ستوه آورده‌بود و عاجز کرده‌بود. اما اگر آنها از این نقطهٔ ضعف آمریکائیان نتوانستند بهره‌برداری کنند، موقعیتی ممتاز را از دست دادند.

* در مقابلهٔ استراتژیکی، به‌طوری‌که از جملات فوق می‌توان دریافت، انتظار رحم‌وشفقت داشتن از دشمن ساده‌اندیشی محض است ــ م.

از میان تمام روشهایی که به‌وسیله آن می‌توان روحیه دشمنی را برای دستیابی به مصالحه و قبول شرایط، تقلیل داد، استفاده‌اززورنامناسبترین‌راه برای نیل به نتایجی همیشگی است. ظلم ممکن است موقتاً اراده دشمن را منکوب کند و آن را تحت انقیاد درآورد، اما از خود خشمی آتشین به‌جای می‌گذارد. وقایعی از این قبیل که یک جنگ تقریباً به‌نحوی غیرقابل امتناع، به دلیل وجود چنین شرایطی، منجربه جنگ دیگری شده‌است، فراوان می‌باشند. این عیب را می‌توان با پیش‌دستی کردن در نابودی دشمن، همان‌طور که در نینوا و کارتاژ انجام شد، جبران نمود، لیکن ثمربخش بودن چنین شیوه‌ای حتی برای آن دوران نیز مشکوک به‌نظر می‌رسد ــ پولیبوس این موضوع را ۲۰۰۰سال‌قبل موردتوجه قرار داده و گفته است: «انهدام آنچه به‌خاطر آن جنگ می‌شود، کاری جنون‌آمیز است» استراتژی باید بکوشد تا شرایطی را ایجاد کند که طی آن دشمن با میل خود از اراده ما تبعیت نماید. تحت‌تأثیر یک پاداش، گاه دشمنان سابق تبدیل به دوستان خوبی می‌شوند. آلمان و ژاپن دشمنان سخت آمریکا در جنگ جهانی دوم، اینک از هم‌پیمانان مهم این کشور هستند.

موانع حقوقی و اخلاقی

فرامین و تصویب‌نامه‌هایی که با توجه به قطعنامه‌ها، رسوم و قوانین صادر می‌شوند، استراتژیستها را در تلاششان برای تدوین راه‌کارهای مطلوبی که موردقبول مردم نیز باشد، در مضیقه شدید قرار می‌دهند. این‌گونه موانع در جوامع آزادی که رهبران ملی بندرت می‌توانند سیاستهای خود را بدون تصویب و یا حداقل موافقت ضمنی افکار عمومی، به‌نحوی مؤثر دنبال نمایند، بسیار متداول است.

سئوال اساسی این است که برای تحمیل اراده‌یک ملت یاچند ملت بر ملت دیگر استفاده از کدام‌یک از وسائل مجاز است و استعمال کدام‌یک توصیه می‌شود؟

رشد محیط اخلاقی

در ادوار گذشته ممنوعیتهــا بسیار کم بودند یا اصولاً وجود خارجی نداشتند. دشمن از تمام افراد یک ملت اعم از زن و مرد، پیروجوان، جنگجو یا غیر جنگجو که تابعیت رهبران متخاصم را داشتند و یا در سرزمین آنها زندگی می‌کردند، تشکیل می‌شد.

* Polybius مورخ یونانی که بین سالهای ۱۱۷ الی ۱۹۸ قبل‌از میلادمسیح می‌زیسته‌است ــ م.

بعد از جنگهای سی‌ساله‌ای که اروپا را غارت و ویران کرد، این طرز فکر نیز که همه افراد یک ملت دشمن محسوب شوند، بتدریج تغییر کرد. از آن پس، به جای اینکه مناقشات بین‌المللی، جنگ بین جمعیتهای دو کشور متخاصم به‌حساب آیند، رقابتی بین نیروهای مسلح دو طرف محسوب گردیدند. خودداری از وارد کردن تلفات «غیرضروری» به مردم و ناظران بی‌گناه و اسرای جنگی نهایتاً به‌صورت وظیفه‌ای حقوقی و اخلاقی، که لازم‌الاجراست، در قالب موافقتنامه لاهه در زمینه «قوانین و آداب جنگ در روی زمین»، به تاریخهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷، و موافقتنامه ژنو به تاریخهای ۱۸۶۴، ۱۹۰۶، ۱۹۲۹، و ۱۹۴۹ تشریح شد. تقریباً کلیه ملل متمدن اصول این موافقتنامه‌ها را تصویب کردند و اگر بدان عمل نکردند حداقل به آن پیوستند. این عقیده که جنگ باید به‌نحوی کنترل شود، یا اگر امکان دارد، به‌عنوان وسیله‌ای بر اعمال سیاست خارجی ممنوع شود منتهی به تشکیل جامعه ملل، انعقاد پیمان کلاک ــ بریان* و تأسیس سازمان ملل متحد گردید.

تدبیر جنگ مشروع

تفکرات مربوط به جنگ مشروع قرون وسطایی، دچار تغییرات شدیدی گردیده‌است. جنگ مشروع در اصل عملی دفاعی و قابل‌توجیه بوده‌است. «دفاع بدون سرزنش کردن خود» یکی از عملیات متعدد مجاز به‌حساب می‌آمده‌است. تجاوز در صورتی مجاز بوده‌است که مقامات قانونی با «نیت‌خیر» ضرورت آن را به‌عنوان تنها راه کار رضایت‌بخش برای حفظ نظم و یا برگرداندن آن تشخیص می‌دادند. عملیات ممانعتی و پیش‌دستی که هدف آنها اصلاح خطاها و استقرار صوابها به‌زور باشد، و یا به‌منظور ممانعت از ابتکار عمل دشمن بالقوه صورت گرفته باشد مجاز بوده‌است. بدین‌ترتیب جنگ مشروع جنگی دفاعی به‌حساب می‌آمده، زیرا این جنگ از عدالت دفاع کرده‌است. اما عدالت هرگز تعریف نمی‌شده در قرن پانزدهم نیز این اعتقاد که

* پیمان Kelloc-Briand، که گاهی به‌نام (پیمان پاریس) نیز خوانده می‌شود به پیشنهاد آریستاید بریان Aristide Briand وزیر امور خارجه فرانسه در ۱۹۲۷ تدوین گردید. وزیر خارجه وقت آمریکا فرانک ــ بی ــ کلوگ Faank B. Kellog پیشنهاد کرد که این پیمان به‌جای اینکه دوجانبه باشد، توسط تمام ملل داوطلب امضاء شود، پیمان به‌همین شکل در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۹ بین آمریکا و فرانسه امضاء گردید و تاکنون ۶۳ کشور نیز به آن پیوسته‌اند. خلاصه مضمون پیمان این است که جنگ به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به مقاصد سیاسی نفی شده و به‌جای آن، برای حل اختلافات، مذاکرات سیاسی توصیه شده‌است ــ م.

انسانیت و تقوا با یکدیگر تطابق خواهند داشت، بیش از قرن بیستم وجود نداشته‌است. در نتیجه، انتقاداتی که در دوران اخیر به‌نحوی مؤثر علیه جنگهایی که به بهانه «دلائل مملکتی» آغاز می‌گردند، عنوان می‌شود، در دوران گذشته نیز در بسیاری از زمینه‌های جنگ مشروع کلاسیک، مدنظر بوده‌است[۶].

در حال حاضر، جنگ مشروع، در مقایسه با قرون وسطی معانی دیگری را مجسم می‌سازد. قوانین بین‌المللی معاصر جنگ تجاوزکارانه را، به‌هر لباس و قیافه‌ای که باشد، وسیله‌ای برای تبدیل ناصواب به صواب نمی‌دانند و آن را تحمل نمی‌کنند، و تجاوز برای تغییر وضع موجود، دیگر شیوه‌ای قانونی محسوب نمی‌شود[۷]. کاربرد نیروی نظامی تنها به عنوان آخرین ملجاء در دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی؛ یا در حمایت از هم‌پیمانانی که حاکمیت ملی آنها به‌خطر افتاده‌است تأیید می‌شود.

جنگ‌های نوین و اخلاقیات

تغییراتی که در ماهیت جنگهای نوین، خصوصاً با ظهور جنگ عمومی هسته‌ای و قیامهای مسلحانه مردمی، به‌وقوع پیوسته‌است، ساختار اخلاقی موجود را تحت‌فشارهای غیرعادی قرار داده‌است.

جنگ عمومی

تجهیزات انهدام گسترده، از جمله تسلیحات هسته‌ای، شیمیایی، و میکربی همراه با تدابیر جنگ تمام عیار، تردیدهای اخلاقی جدید و پیچیده‌ای را به‌وجود آورده‌اند. پرهیز کردن و یا پرهیز نکردن از استعمال این‌گونه سلاحها فقط به‌خاطر اخلاقیات سئوالی ترسناک است. مایکل هوارد در کتابش به‌نام مطالعات در مورد جنگ و صلح چنین اندرز می‌دهد:

> معمای بدون جواب این نیست که بین کاربرد سلاحهای هسته‌ای از یک‌سو و پذیرفتن مخاطره انقراض فرهنگی از سوی دیگر، با قبول انقیاد سیاسی یا پذیرش انهدام هسته‌ای، یکی را انتخاب کنیم. با اینکه انتخاب مزبور نیز به‌خودی‌خود یک انتخاب آسان نیست، اما مسئله غامض در حق انتخاباتی نهفته است که تنها چند کشور از آن برخوردار هستند. و آن از یک سو انتخاب بین داشتن ذخائر سلاحهای هسته‌ای و تصمیم آشکار برای استعمال آن به‌دلیل بازدارندگی دشمن از حمله علیه خودی است، و از سوی‌دیگـــر محروم کردن عمدی خود از داشتن چنین انتخابی، بدون درنظر گرفتن این نکته که این محروم‌سازی تعمدی چه تأثیری در طرحها و گرایشات ممالک‌بالقوه متخاصمی که احتمالاً علاقه‌ای به سرمشق گرفتن ندارند، باقی خواهد گذارد. راه کار

یکم احتمالاً به افزایش بحران بین‌المللی منجر می‌شود و ممکن است روزی به همه‌سوزی هسته‌ای منتهی شود. بسیار محتمل است راه کار دوم کشور خودی را در اعمال نفوذ در محیط بین‌المللی حتی در دوران عادی، در مقابل کشورهایی که از این آیین خود محروم‌سازی تبعیت نکرده‌اند، در موقعیتی پست قرار دهد و در وضعیت مناقشات نهایی در موقعیت زبونتری که مهلک است، بگذارد[۸].

جنگ محدود

در حالی که مخاطرات ناشی از جنگ انهدام گسترده هسته‌ای توجهات اخلاقی را تقویت کرده‌است و به خود معطوف داشته است، احساس ندامت از اجرای جنایت انبوه در سطوح پایینتر طیف مخاصمات، راکد باقی مانده‌است. اعمال محدودیت در کشتار، که قبلاً در این قرن بسیار موردتوجه قرار گرفته بود، اکنون کاهش داده شده‌است. هانز مورگن‌تا، یکی از کسانی است که این موضوع را چنین مشاهده کرده‌است: «حتی وجود ممنوعیتها در ضمیر باطن رهبران سیاسی و نظامی و همچنین در ضمیر باطن مردم عادی، عاریه‌ای است و در معرض خاموشی قرار دارد.» او چنین ادامه می‌دهد:

«جنگ جهانی دوم شیوه‌های مداخله مستقیم مانند بمبارانهای هوایی را به‌عنوان مؤثرترین ابزار برای انهدام ظرفیت تولیدی یک کشور به‌وجود آورد. علاقه به انهدام انبوه غیرنظامیان و اموال آنها با توانایی اجرای کامل این‌گونه کشتارها مقارن گردید. و این ترکیب نیرومندتر از آن بوده است که اعتقادات اخلاقی دنیای جدید بتواند در مقابل آن مقاومت ورزد.
ورشو و روتردام، لندن و کاونتری، کلن و نورمبورگ، هیروشیما و ناکازاکی، نه فقط جای پایی برای توسعه تکنولوژی جنگ می‌باشند بلکه برای توسعه اخلاقیات در جنگهای نوین نیز جای پای به‌حساب می‌آیند.[۹]»

جنگ انقلابی

جنگهای انقلابی به‌طور ذاتی فاقد احساس مسئولیت اخلاقی هستند. چنین تعبیر می‌شود که اهداف هر وسیله‌ای را توجیه می‌کنند*. نیروهای ایدئولوژیکی و اعتقادی نیز جرقه‌ای از همین نوع را در جنگهای مذهبی قرون شانزده و هفده، با حرارتی شدید، به

* منظور این کتاب از جنگهای انقلابی، جنبشهای کمونیستی است، زیرا اصولاً هم آن‌طور که قبلاً نیز تشریح شد، هردو ابرقدرت مخالفان خود را وابسته مستقیم و غیرمستقیم به دیگری فرض می‌کنند ـ م.

نمایش گذاردند. مورگن‌تا، در حالی که در زمینه دیگری صحبت می‌کند، تدابیری را که در «جنگهای مردمی» و «جنگهای رهایی‌بخش ملی» از موارد استفادهٔ کاملی برخوردارند، به طرز ماهرانه‌ای تشریح کرده‌است:

در این‌جنگهـــا تبعه کشور برای پیروزی و شکوه پادشاه یا اتحاد و عظمت ملی نمی‌جنگد، بلکه برای «ایده‌آلش» و تعدادی «اصول»، و یک «شیوه جدید زندگی» که مدعی است فقط در آن شیوهٔ جدید حقیقت و تقوا نهفته است می‌رزمد. در نتیجه او تا سرحد مرگ یا تسلیم بلاشرط کلیه کسانی که از «ایده‌آل» و «شیوه زندگی» غلط و شیطانی تبعیت می‌کنند جدال می‌کند. از آنجا که این «ایده‌آل» و «شیوه زندگی» شیطانی در هر کس که ظاهر شود، او با آن خواهد جنگید، پس وجه‌تمایز بین سرباز در حال جنگیدن با سرباز مجروح و فلج و فرد جنگجو یا غیرنظامی دشمن ــ اگرهمگی کلاً نابود نشده‌باشند ــ ناچیز است. او تابع تمایزی است که به معنی واقعی با اهمیت است،تمایزی که بین نماینده راستی و نماینده افکار و فلسفه غلط و شیوه زندگی نادرست وجود دارد. این وظیفه اخلاقی در مورد نکشتن زخمی‌ها، بیماران، و دشمنان تسلیم شده و غیرمسلح و حفظ احترام آنها به این دلیل که آنها نیز انسانند و فقط به این سبب در صف دشمن قرار گرفته‌اند که در آن سوی مرز به‌دنیا آمده‌اند، با این وظیفه اخلاقی مهمتر که حاکی از مجازات سخت و محو و نابودی مبلغان و پیروان شیطان از روی زمین است، تعویض و جایگزین می‌گردد.[۱۰]

مکاتب فکری متضاد در مورد اخلاق

در درون محیط اخلاقی معاصر، که تحت‌تأثیر ماهیت جنگهای نوین قرار گرفته است، تحلیلهای بسیار متفاوتی در حل مسائل استراتژیکی پدیدار شده‌است. دستورات شیوای ماکیاولی به‌زبان ایتالیایی، به‌طور عمومی یا اتفاقی، برای مدتی بیش از ۴۰۰ سال نادرستان را در ادامه حکومتشان راهنمایی نمود. او بین قوانین مربوط به نحوه انجام وظیفه حکومتی و فردی فرق قائل شد، و به‌نام کشور، اعمالی را توصیه نمود که اگر این کارها را شهروندان عادی مرتکب می‌شدند مجازات و تحقیر می‌شدند. اشخاصی که در زمامداری بودند و قدرت داشتند، مجاز بودند که برای انجام مأموریتشان دروغ بگویند، فریب بدهند و در صورت لزوم دزدی کنند. برطبق عقاید ماکیاولی «قدرت حقیقت است»، فساد و تقوا هر دو در یک صفحه قرار دارد و تنها برحسب تواناییشان برای انجام مأموریت سنجیده می‌شوند و امتیاز می‌گیرند. بگذارید: «توده‌های مردم وقتی کار به‌پایان رسید خودشان در مورد پایان (موفقیت‌آمیز) آن، و نه ابزاری که به‌کار

رفته است، قضاوت کنند». او سپس چنین اعلام می‌کند که سرانجام «برای قدرتمند، کسب شهرت آسان است، اما با شهرتِ تنها، دستیابی به‌قدرت آسان نیست.»

همه می‌دانند که تا چه حد ستودنی است شاهزاده‌ای که بر سر قولش می‌ایستد و به‌جای نیرنگ، با صفاء صمیمت حکومت می‌کند. با این همه تجربه دوران ما نشان می‌دهد که شاهزادگانی که تعهد کمتری نسبت به اجرای قولشان داشته‌اند و با نیرنگ فکر اشخاص را عوض کرده‌اند، کارهای بزرگی را به‌ثمر رسانده‌اند. در پایان بر آنان که با تعهد حکومت کرده‌اند تسلط یافته‌اند[11].

در سوی دیگر جدول، صلح‌جویی در چارچوب اخلاقیات عمل می‌کند و معتقد است که هیچ هدفی، تحمیل مشقت و نابودی را، به‌هر صورتی که باشد، توجیه نمی‌کند. آنها معتقدند که قوانین شاهزاده کوئینزبری در همه حال بدون توجه به عاقبت کار باید به‌کار بسته شود.*

ایالات متحده، معتقد به اخلاقیات مسیحی ــ یهودی است، و در جستجوی راهی میانه است که اهداف با ارزش را با ابزاری متمدنانه، به‌نحوی که برای شأن و مقام انسانیت ارزش قائل باشد، وصلت دهد مایکل هوارد راه کارهای موجود را به شرح زیر تشریح می‌کند:**

وقتی تصمیم‌گیری‌ها پی‌آمدهای اخلاقی دارند، محتملاً پیچیده، و مبهم می‌باشند. بندرت استراتژیست خوشبختی یافت می‌شود که با روشن‌بینی از قدرت انتخاب بین راه‌کاری که آشکارا «خوب» یا بی‌ضرر است و راه‌کاری که به‌همان اندازه «بد» است، برخوردار باشد. احتمالاً انتخاب او همیشه راهی است حدوسط بین دو راه‌کار که هر دو به‌طریقی شیطانی هستند. و برای آن دسته از کسانی که قدرت نهایی هدایت و تصمیم‌گیری را در کشورهای بزرگ و مدرن به‌عهده دارند، مسلماً تصمیمات آنان، نه تنها برای مردم کشورشان و نسلهای بعدی آنان، بلکه برای تمام جهان ممکن است پی‌آمدهای بزرگی را دربرداشته باشد[12].

* عادلانه بودن قواعدی که شاهزاده کوییزبری Marqus of Queen Berry برای بازی بکس تنظیم کرده‌است شهرت بین‌المللی دارد. این شاهزاده بین سالهای ۱۸۴۴ الی ۱۹۰۰ می‌زیسته است ــ م.

** در عمل آمریکا نیز مانند شوروی و سایر قدرتهای بزرگ پیرو عقیده «هدف وسیله را توجیه می‌کند» هستند. استفاده از بمب‌اتمی در هیروشیما و ناکازاکی، بمبارانهای انبوه ویتنام شمالی توسط هواپیماهای ب ــ ۵۲ و کودتاهای ترتیب‌یافته توسط آمریکا در بسیاری از کشورها مؤید این حقیقت است حاکمان معاصر در آمریکا در طول قرن بیستم هزاران تصمیم غیراخلاقی گرفته و آن را به مورداجرا درآورده‌اند ــ م.

جمعبندی

با تمام تفاصیلی که گفته شد، خصوصیت و گرایشات ملی از نفوذی مبرم برای هدایت و کنترل امور امنیتی برخوردار می‌باشند. حضور یا فقدان کیفیتهای مطلوب باید توسط استراتژیستها در هر نوبت وبا درکی کامل از ابهامات و احتمال تغییرات، موردتوجه قرار گیرد. خلق‌وخوی مردم، هرچند ممکن است ملموس نباشد، اما عاملی حساس و گاهی سرنوشت‌ساز در قدرت ملی محسوب می‌شود.

فصل پنجم

راه به سوی برتری استراتژیکی

۲۶. خصوصیات استراتژیستهای موفق

به بسیاری مراجعه می‌شود، اما فقط چند نفر انتخاب
می‌شوند.

انجیل متی ۱۴:۲۲

متفکران خلاق، هر کار و پیشه‌ای که داشته‌باشند، اعم از کشاورزی، نجوم، یا هنرپیشـگی از نژادی ویژه هستند. استراتژیستهای نوآور نیز از این قاعده کلی مستثنی نیستند. چنانچه سوابق اجتماعی، خلق و سرشت، تحصیلات، و تجربیات تخصصی گوناگون آنان را، با مقیاسی واحد ارزیابی کنیم، همه‌چیز اختصاصی است. آنان به‌هم شبیه نیستند و این از خصوصیات مشترک آنان است.

مقایسه استراتژیستهای نوآور

رسم تصاویر کوچکی از پنج نظریه‌پرداز استراتژی که در ادواری مختلف در محیطهایی گوناگون شکوفا شده‌اند و شیوه‌های استراتژیکی متفاوتی را ابداع کرده‌اند، برای اثبات تفاوت بین آنان کافی است.

کلاس وتیز

کلاس وتیز نمونه‌ای از مردان خود ساخته است. او از تحصیلات رسمی تقریباً بی‌بهره بود. در سن دوازده سالگی به ارتش پروس پیوست و ظرف چند ماه رسماً استخدام شد و از آن پس تمام زندگی خود را وقف خدمت نظام نمود. با مطالعه سخت و تمام شب در زیر چراغ نفتی، سرانجام به آکادمی جنگ در برلین راه یافت، تا جایی که شاگرد شوارن هورست شد، مردی که بعدها به سبب اصلاح ارتش پروس مشهور شد. هفده سال بعد، با

پرونده‌ای درخشان در مقام یک افسر ستاد، سرلشگر کلاس‌وتیز با سمت مدیر به آکادمی جنگ مراجعت کرد و در تفکر و نوشتن غرق شد. تلاشهای وی در اثر بزرگ او به‌نام در باره جنگ* او را به اوج شهرت رساند.

هرمن کان

هرمن کان فردی برون‌گرا و غیرنظامی، از نظر شخصیت و سوابق تخصصی به مقدار بسیار زیادی با سربازی خجول و حساس چون کلاس‌وتیز تفاوت دارد. کان فقط سه سال در نیروی زمینی خدمت کرد و با درجه گروهبانی به آن خاتمه داد. تحصیلات او با گذشت‌زمان با فشار بر ریاضیات و فیزیک که نقطه آغازی عجیب برای یک نظریه‌پرداز سیاسی ــ نظامی است، ادامه یافت. معروفیت خود را وقتی با بنگاه راند همکاری می‌کرد و نوشته‌هایی مستدل و برانگیزنده، خصوصاً دربارهٔ جنگ عمومی هسته‌ای تهیه می‌کرد، کسب نمود.

لنین

برخلاف کلاس‌وتیز که نظامی بود، یک غیرنظامی کامل بود. او حتی یک روز نیز جامه سربازی نپوشید و هرگز شغلی ثابت نداشت. در حالی که کان دانشجویی استوار و ثابت‌قدم بود، لنین از دانشگاه کازان اخراج شد. با این‌همه این بلشویک با استعداد سرانجام بعد از چهار سال مطالعه تنها به‌صورت مکاتبه‌ای، موفق به اخذ درجه لیسانس در رشته حقوق از دانشگاه سن‌پیترزبورگ گردید. او در کارهای مارکس، ماکیاولی، و کلاس‌وتیز متخصصی ارزنده شد و عقاید آنها و خود را با سنتهای انقلاب روسیه درهم آمیخت و فلسفه جدیدی را به‌وجود آورد که ثمره آن را به‌صورت ابزاری برای به‌حرکت درآوردن جنبش جهانی کمونیست به‌کار بست.

مائوتسه‌تونگ

برخلاف هر سه نفر فوق مائوتسه‌تونگ یک فرمانده سرسخت جبهه جنگ بود. در کودکی علیه نظام آموزش متعارفی چین دست به شورش زد که تا سن بیست‌وپنج سالگی، فارغ‌التحصیل‌شدن وی را از دبیرستان به تأخیر انداخت. به‌جای تمرکز بر

* On War

مجموعه کتب سنتی، مطالعات خود را در زمینه‌های ادبیات و تاریخ نظامی کلاسیک پادشاهی چین، علوم اجتماعی، و تفکرات سیاسی متمرکز کرد. او قبل از اینکه خود را وقف «مبارزه» نماید در دانشگاه پکن معاون کتابخانه بود و مدت کوتاهی نیز در هونان تدریس می‌کرد. از همان ابتدای کار، مائو استراتژی نمونه خود را در مقابل مارکسیست خالص به رقابت واداشت در حالی که کاملاً اطمینان داشت که قواعد او به‌عنوان اصول عقاید پذیرفته خواهد شد.

دوهه

جولیو دوهه، پیشگویی از اهالی کاسرتا بود. پیشگویی‌های خود را در مورد آیندهٔ قدرت هوایی تنها پنج‌سال بعد از اینکه برادران رایت اولین پرواز خود را انجام دادند آغاز نمود. وقتی نظریات ابداعی وی با عقاید محافظه‌کارانه ستادکل ایتالیا دچار تضاد گردید، او به طرزی مفتضحانه از پرواز محروم و تسلیم دادگاه شد، و به‌علت ادامه‌دادن به انتقاد زندانی و اخراج گردید. خوشبختانه برای پیروان قدرت هوایی این شانس به‌وجود آمد که دوهه پس از واقعه اسف‌انگیز کاپورتو* که صحت بسیاری از نظریات او را تأیید می‌کرد، مجدداً به خدمت فعال دعوت گردید. تحصیل و تجربه در آماده کردن این مرد برای ایفاء نقش جالب‌توجه‌اش نقشی نداشتند. او بی‌آنکه تحصیلاتی کرده‌باشد متفکری مبتکر خوش‌قریحه بود.

خصوصیات مشترک شناخته‌شده

با وجود تفاوتهای ریشه‌ای و تفاوت در تربیت و پرورش دوران کودکی، استعداد ذاتی، علاقه، شخصیت، نژاد، کیش، ورنگ، همگونی‌های قابل‌ملاحظه‌ای نیز در میان این پنج شخصیت وجود دارد. آنها مانند سایر استراتژیستهای شورانگیز در سراسر تاریخ عموماً چنین بودند: خوش‌فکر، منطقی، مشکوک، صبور، پژوهشگر، تحلیلگر، روشنفکر، متکی به نفس، کنجکاو، مبتکر، واقعگرا، و ماهر در بیان و استدلال.

اشخاصی که در فرآیند پرمخاطره انتخاب کردن نامزدان ذیصلاح ، برای تشکیل گروه کارهای تحقیقات استراتژیکی قرار گرفته‌اند، باید در مورد این حقیقت دقیقاً توجیه شوند که نیازی نیست که تمام داوطلبان قابل‌قبول از کلیه خصوصیات

* Caporetto نبرد کاپورتو یکی از نبردهای بزرگ جنگ جهانی اول می‌باشد که با حمله متشکل اطریشی‌ها و آلمانها علیه ارتش ایتالیا در ناحیه کاپورتو در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۷ آغاز و منجر به شکست سخت ایتالیا شد.ـم.

ذکرشدهٔ در بالا برخوردار باشند، لیکن باید بسیاری از این خصوصیات را دارا باشند.

مسئله دشوار چگونگی شناخت این خواص غیر ملموس است ــ آنها بندرت در کارنامه تحصیلی دانشگاهها، سوابق خصوصی افراد، خلاصه وضعیت خدمتی، نظریه فرماندهان در مورد نظامیان زیردست، و یا سایر پرونده‌های پرسنلی منعکس می‌شوند. بسیاری از آثار این‌گونه خصوصیات در لابلای خطوط گزارشاتی که دربارهٔ اشخاص می‌شود، مدفون می‌باشند. بهترین راه برای کشف، مصاحبه فردی با آنهاست، لیکن حتی آن نیز آنقدر از خطا مصون نیست. به‌همین سبب لازم است از شیوه «انتخاب و آزمایش عملی» پیروی شود.

بررسی مختصری از ویژگی‌های ضروری به ترتیب اهمیت ذیلاً شرح داده می‌شود.

هوش

هوش زیاد ذاتی، در رأس فهرست خصوصیات مطلوب قرار دارد. آمار مطمئنی وجود ندارد، لیکن مباحثات جبری را، برای اثبات اینکه تقریباً همه بزرگان استراتژی به معنی وسیع کلمه نابغه بوده‌اند، می‌توان ارائه داد. هریک از آنها در راه و رسم خود به‌همان اندازهٔ توماس ای. ادیسون، یا الکساندر گراهام‌بل مکتشف بوده‌اند، هرچند که ثمره کار فکری آنها کمتر مادی و قابل لمس بوده‌است.

به‌طوری که پنج شرح حال فوق نشان می‌دهند، شواهد کمی از ارتباط بین قدرت فکری و تحصیلات رسمی وجود دارد. فارغ‌التحصیل‌شدن و دریافت دیپلم عالی از دانشگاه تنها مؤید این است که دریافت‌کننده ضریب هوشی کاملاً بالا داشته و ضمن برخورداری از دانش زیاد، با شیوه‌های تحقیق نیز آشنا بوده‌است.

اعتقاد روشنفکرانه به دکترین اقدام مستقیم (عملکرد مستقیم و منظم)

اینکه اشخاص تا چه اندازه قدرت درک موروثی خود را به‌کار می‌اندازند عمدتاً به گرایشات و عادات آنها بستگی دارد. بیشترین عقل دنیا به‌طور ابدی بایر باقی‌مانده و یا توسط کسانی‌که از هوش بیشتری در مقایسه با حاصل کارشان برخوردارند، تلف می‌شود. تقریباً همه نوآوران استراتژیست حس کنجکاوی را با قدرت‌پذیرش نظریات منطقی جدید ترکیب کرده‌اند.

لیدل هارت یک‌بار به‌نحوی کنایه‌آمیز چنین ابراز عقیده کرد: «دشوارتر از فرو

کردن یک ایده جدید به مغز نظامیان تنها یک چیز است: خارج کردن یک ایده قدیمی از مغز آنها.» این اتهام را به‌همان میزان به استراتژیستهای غیرنظامی نیز می‌توان نسبت داد. البته آزاد اندیشان استثناء هستند. جستجوی آنها برای یافتن حقایق بنیادی به‌نحو غیرقابل تغییر، از شک‌گرایی روشنفکرانه‌ای برخوردار است که آنها را مجبور می‌کند که تمام قضایا و فرضیات و تمام آزمونها را مورد سئوال و یورش قرار دهند و مغایرتها را جستجو کنند و راه‌کارهای جایگزین را کشف نمایند. همان‌طور که عمورموس* اخطار درستی می‌دهد که «آنچه انسان را عمیقاً گرفتار می‌کند از ندانسته‌ها ناشی نمی‌شود، بلکه ناشی از چیزهایی است که شما آنها را می‌دانید و مطمئن هستید که آنها شما را دچار مخمصه نخواهند کرد.»

استراتژیستهای واقع‌گرا در حینی که به‌نحوی منظم تفکرات دیگران، از جمله تفکر افراطیون در دو قطب مخالف را جذب می‌نمایند، همواره دلیل را جایگزین احساس می‌کنند. آنها تشخیص می‌دهند که بیگانه‌ترین نظریات نیز معمولاً چیزی را که ارزش شنیدن داشته‌باشد در درون خود نهفته دارند. مأموریت این است که شواهد را دقیقاً وارسی کرد، آنچه را مفید به‌نظر می‌رسد نگهداشت و موردبهره‌برداری قرارداد و آنچه را بی‌معنی است، به‌دور انداخت.

فراست تحلیل گرانه

حقایق خام به‌تنهایی کافی نیستند و همان‌طور که ادوارد ام. کالینز در مقدمه کتابش به‌نام جنگ، سیاست، و قدرت اشاره کرده‌است، تفسیر این‌گونه حقایق است که به آنها معنی استراتژیکی می‌بخشد:

> کلاس وتیز بیش از آنکه خلاق باشد مغزی جستجوگر و انتقادکننده داشت: او شیوه‌های جنگ را که دیگران خلق کرده بودند تحلیل کرد و پس از درک، آنها را تنظیم، تدوین و فهرست‌بندی نمود. با اینکه خود خلاق نبود بدین‌وسیله عملی بسیار خلاقانه اجرا کرد، زیرا توانست با مشاهده و افشاء کردن اهمیت وسیعتری که در درون وقایع معاصر نهفته است آینده را تغییر دهد[1]

تقریباً هر استراتژیست موفق مانند شطرنج‌بازان تمایل دارد که به حرکات آینده

* عمو رموس (uncle Remus) شخصیت سیاه‌پوست داستانهای چهارپایان و داستانهای محلی آمریکایی است که توسط جول چاندلر هریس (Joel Chandler Harris) نویسنده قرن ۱۹ آمریکایی نوشته شده است ــ م.

فکر کند. او حرکات طرف مخالف را پیش‌بینی و واکنش خود را نیز در مقابل هر حرکت معین می‌کند. قضاوت همواره از اهمیت بسزایی برخوردار است، لیکن وقتی برای جواب به سئوالاتی که فاقد جوابهای کمی می‌باشند، مانند «چقدر کافی است؟» و یا «مخاطره چقدر عظیم است؟» به کار می‌رود، قضاوت حساس می‌گردد. در این گونه موقعیتها برخورداری از هدیه بصیرت تفاوتی قطعی به بار می‌آورد.

بدیهی است که ابتکار، اساس تفکر خلاق است. از زمانی که اسکندر کبیر گره گوردیان را با شمشیرش قطع کرد*، افراد استثنایی برای حل مسائل به‌ظاهر لاینحل راه‌حلهای خوبی ارائه داده‌اند. مثلاً، دوهه برای ادامه راه، تجربه‌ای که مسبوق به سابقه باشد در اختیار نداشت، با این‌همه او راههایی را برای طفره ماهرانه در مقابل استراتژی‌های بی‌اثری که جوفر و هیگ** گرامی می‌داشتند ابداع نمود و راههایی را یافت که این استراتژی‌ها را دور می‌زدند. هیچ شخص دیگری مانند دوهه بُعد سوم را مورد تاخت‌وتاز دقیق قرار نداد، او در مورد استفاده از فضا و آسمان و اینکه چگونه می‌توان قدرت نظامی را از داخل تروپوسفیر به قلب سرزمین دشمن تاباند موعظه‌های زیادی از خود به‌یادگار گذاشته است. نسل بعدی از استراتژیستهای هوانورد او، از تمهیدات وی در مورد استفاده از جو و آسمان تدابیر مشابهی برای بهره‌برداری از فضای خارج از جو ابداع خواهند نمود، و شاید در روی ابعاد دیگری نیز کار خواهند کرد.

سماجت

تهییج فکر، چیزی است مستقل و زودگذر که گوش به‌فرمان و آماده به خدمت نیست. ممکن است ایده‌های والا گاهی زود و گاهی دیر به‌دست آیند و گاهی نیز ممکن است اصلاً یافت نشوند. از آنجا که نتایج مطلوب به صورت تصویری آنی ظاهر نمی‌شوند و غالباً بازتابی از تولیدات روی‌هم انباشته شده در یک دوره از زمان می‌باشند، داشتن سه خصوصیت ویژه دیگر نیز مفید است: صبروحوصله، اطمینان، خونسردی در مقابل

* از روایات قدیم یونانی است که گره‌ای به‌وسیله گوردیوس پادشاه فنیقی‌ها بر طنابی خاص زده شده‌بود که گفته می‌شد هر کس آن را باز کند سلطان آینده آسیا خواهد شد. اسکندر پس از تلاش نتوانست گره را بگشاید؛ از این جهت آن را با شمشیرش پاره‌پاره کرد. این اصطلاح برای کسانی به‌کار می‌رود که راه‌حلهای شجاعانه و سریعی را برای حلّ مسائل پیچیده ارائه می‌دهند ـ م.

** ژنرال ژوزف ژاک ژوفر (Joseph Jacque Joffer) فرمانده کل نیروهای فرانسه و ژنرال دوگلاس هیگ (DOVGLAS HAIG) فرمانده کل نیروهای انگلیسی، در جنگ جهانی اول بودند ـ م.

ناکامی. اکثر کسانی که به‌طور ناگهانی فکر بکری به‌خاطرشان خطور می‌کند، معمولاً برای هر موفقیت در معرض چند شکست و ناکامی قرار گرفته‌اند و همواره در جستجوی یکی‌دو ایده قابل‌قبول هستند. آنها که از سرزنش، و طعنه می‌ترسند محتملاً بقایی در میان استراتژیستها نخواهند داشت.

فصاحت و سخنوری

سرانجام، متفکران استراتژی که افکار جدیدی را ابداع می‌کنند، اگر انتظار دارند بتوانند طرز فکر مصادر قدرت را عوض نمایند باید عقیده‌فروشی ماهر باشند. برخورداری از توانایی سخنوری خطیر و ضروری است. پنج شخصیتی که در ابتدای این بخش شرح حالشان بیان شد، همگی جزو ناطقان درجه یک نبودند، لکن همه آنها بدون استثنا، مانند اکثر نیاکان استراتژیست معروفشان، نویسندگان زبردستی بودند. ممکن است اشخاصی بوده‌باشند که از نظر تفکر و ایده‌پروری حیرت‌آور بوده‌اند لیکن نتوانسته‌اند فکر خود را به‌نحوی گویا بیان کنند، بسیاری از طرحهای این قبیل اشخاص، که شاید می‌توانسته چهره دنیا را تغییر دهد، ناشناخته مدفون گردیده و بهره‌ای نداده است.

چشم‌انداز وسیع

چنانچه رشته‌ای وجود داشته باشد که در آن، فردی با معلومات عمومی به فردی متخصص ترجیح داده می‌شود، آن رشته مسلماً استراتژی خواهد بود. برخلاف پیشاهنگان علوم پایه که مرزهای علوم را در امتداد جبهه‌ای باریک کاوش می‌کنند و به جزئیات نیازمند هستند، نظریه‌پردازان استراتژی به کلیات معلومات حرفه‌ای پایه‌ای، نیاز دارند. چنانچه در یک رشته خاص استراتژیست به معلومات عمیقتری نیاز داشته‌باشد، باید از دانش تخصصی فردی با تجربه در آن رشته بهره‌جویی نماید. اگر هرمن کان برای نیل به تخصص در ریاضیات و فیزیک به این دو رشته ادامه می‌داد، احتمالاً با نوشتن بعضی موضوعات محدود، مثلاً نظـــریه‌ای در بازی قمار ممکن بود نمره حدنصاب قبولی را در استراتژی از آن خود سازد، که در این هم تردید وجود دارد. اما چنین اتفاق افتاد که او بیش از بیست‌وپنج سال در علوم اجتماعی به‌نحوی عمیق و وسیع مطالعه کرد، و به‌نحوی قابل‌توجه در تعدادی از سطوح تفکرات استراتژیکی اثر گذارد.

پیشگویی

اما آخرین خصوصیت که ارزش آن از خصوصیتهای دیگر کمتر نیست، این است که به خوانندگان یادآوری کنیم که شکل دادن به استراتژی های مترقی، بنا به تعریف، عملی خلاق است. استادفن از همان ابتدای کار درک می کند که کیفیتهای ذاتی و القایی، مانند آنهایی که در این بخش تشریح گردید، نقاط شروع لازمی هستند، اما موفقیت بیش از حد نصاب، نیازمند این است که آنها را سخاوتمندانه با برآوردهایی از آینده، پیشگویی کرده و با آشکـــار کردن و استفاده از فراست و بصیرت و ابتکار و در نهایت قضاوت صحیح، پشتیبانی نمود.

۲۷. ترویج تفکر خلاق

> مقامات ارشد به‌نحوی مزمن با مسائلی که تماماً جنبه‌های فوری دارند روبه‌رو هستند و از کار اضافی رنج می‌برند، و اغلب اوقات این مشکل سبب می‌شود که مسائل مهم به موقع رسیدگی نشود.
>
> هنری کیسینجر

نظریه‌پردازان درخشان استراتژی در طول تاریخ، تقریباً بدون استثنا، از دو حسن تعیین‌کننده‌ای که در بخشهای قبلی کتاب بررسی نشده‌است، برخوردار بوده‌اند: داشتن وقت برای فکر کردن و داشتن محیطی با شرایط مساعد برای خلاقیت.

سوابق تاریخی

ماکیاولی توسط مدیچی از کار برکنار شد و به مزرعه فامیلی‌اش نزدیک سن‌کاسیانو تبعید گردید. به‌دنبال این دوره بیکاری بود که او دو کتاب شهریار و مباحثات را نوشت.

ماهان بسیاری از بزرگترین آثار خود را وقتی به مدت شش سال در دانشگاه جنگ نیروی دریایی در آرامش و دور از فشار عملیات دریایی زمان صلح، گوشه‌نشینی می‌کرد، به‌وجود آورد.

تفکرات استراتژیکی مائو در غاری واقع در شن‌سی در پایان راهپیمایی بزرگ، در حینی که ارتش سرخ او در حال تجدید سازمان، تقویت، تدارک مجدد، و آموزش دوباره بود، دور از نگرانی‌های جنگ، شکل گرفت.

مقایسه جوامع غیردولتی و دولتی

جامعه غیردولتی

جامعه غیردولتی معاصر آمریکا روشنفکران علاقه‌مند را در محیطی به مراتب تهییج کننده‌تر از محیطی که در اختیار سه نفر فوق بود، پذیرایی می‌نماید. جامعه علمی، آژانسهای پیمانکار دولت، مؤسسات پژوهشی خصوصی، و اعتبارات مالی پیشنهادی صنایع، جلسات و سمینارهای محرک برای تحقیق استراتژیکی که همگی افقی کاملاً وسیعتر از آنچه در دسترس نظریه‌پردازان ادوار قدیم بود، در اختیار محققان می‌گذارند. بررسی مختصر زیر، فقط جنبه‌های جالب مربوطه را مشخص می‌سازد.

اعتبارات مالی

هرچند ممکن است پول عامل تمام کارهای شیطانی باشد، اما گاهی با برکت نیز می‌باشد. اکثر تلاشهای بزرگ غیردولتی در زمینهٔ تفکرات استراتژیکی توسط منابع مالی دولتی و یا مؤسسات خصوصی طرفدار بشر، به‌طور کامل و یا به‌صورت بخشی از مخارج پژوهشی، حمایت مالی شده‌اند. جن‌ام. لایونز و لوئیز مورتون در کتاب خود به‌نام مدارس برای استراتژی این مطلب را به‌نحو جالبی خلاصه کرده‌اند:

> برای مراکز دانشگاهی و مؤسسات علمی، حمایت مالی توسط بنیادهای خیریه خصوصی، به منظور حفظ موقعیت آنها در جامعه علمی، حیاتی بوده‌است. بدون آن تعداد ناچیزی از برنامه می‌توانست به‌وجود آید و دوام یابد، زیرا جز یک استثناء بزرگ، همگی به‌نحو قابل‌ملاحظه‌ای متکی به دریافت اعتبار از یک یا چند بنیاد خیریه علمی بوده و هستند. بنیادهای اصلی از این قبیل عبارتند از بنیاد کارنگی، فورد، راکفلر، و بنیادهای دیگر.
>
> حمایت مالی دولت از مطالعات مربوط به امنیت ملی، اکثراً در بنگاههای تخصصی مربوط به نیروهای نظامی متمرکز شده‌است ــ اینها عبارتند از بنگاه راند که به‌وسیله نیروی هوایی تشکیل شده؛ بنگاه تحقیقات تحلیلی که تقریباً به‌طور انحصاری برای نیروی زمینی کار می‌کند؛ گروه ارزیابی عملیاتی که برای نیروی دریایی انجام وظیفه می‌نماید؛ بنگاه تحلیلهای دفاعی توسط وزارت دفاع تأسیس گردیده است. اما در بعضی مواقع دولت نیز برای مطالعات ویژه نظامی با بنگاههای خصوصی قرار داد منعقد نموده‌است. به‌عنوان مثال قراردادهایی با دانش‌پژوهان و استادان دانشگاههای پرینستون، هاروارد، و ییل منعقد کرده و بــه آنها کمکهای مالی نیز شده‌است و همچنین گروههای سازمان‌یافته توسط «مرکز تحقیقات سیاست خارجی واشنگتن»، بنگاه تکنولوژی ماساچوست، بنگاه روتگرز، و مؤسسات تحقیقاتی بخش خصوصی

مانند بنگاه هودسن و بنگاه پژوهشی استانفورد، و مؤسسات صنعتی بنگاه بندیکس و بنگاه آرتوردی. لیتل همگی از قراردادها و کمکهای مالی بهره‌مند بوده‌اند.[۱]

اعتبارات مالی مزبور، تسهیلات اساسی موردنیاز جهت پژوهش را در نقاطی که وجود خارجی ندارند، فراهم ساخته و در نقاطی که وجود دارند آنها را پیراسته‌تر می‌کند. دلارها به‌شکل حقوق و مقرری، بورسیه کامل، کمک هزینه تحصیلی و نظایر آنها، حتی خدمات بیشتری را فراهم می‌سازند. این پولها، پرداخت هزینه پروژه‌های ویژه را تعهد می‌کنند و با کمک به کنفرانسهای سازنده، مخارج مسافرتهای مربوط به این کنفرانسها را تقبل می‌نمایند. این‌گونه منافع موجب جذب استعدادها از ایالات پنجاه‌گانه و متفکران بزرگ از خارج، در رشته‌های مختلف علمی می‌گردند.

آزادی در روشن اندیشی

مزایای معنوی نیز به حفظ و نگهداری کیفیت متفکران ارزنده که با پول شیفته شده‌اند، کمک می‌کنند. بهترین اینها برخورداری از دیدگاههای مستقل و جدا، خصوصاً در زمینه‌های علمی، در محیطی است که از عملیات روزمره زندگی جدا هستند و از قیود مسئولیتهای رسمی نیز خلاص می‌باشد. برای شکست نیز تحمـــل و اغماض به‌طور خودکار وجود دارد. چنانچه امروز غیرعملی‌بودن بعضی افکار ثابت شود فردا چیزهای دیگری مورد آزمایش قرار خواهند گرفت.

اتباع معمولی کشور می‌توانند آنچه را که فکر می‌کنند بگویند و بنویسند. قانون اساسی این حق را تضمین کرده‌است. همطراز با آن، مردم از وسیله‌ای که مشابه کانال ارتباطی مستقیم است، یعنی مطبوعات، با رئیس‌جمهور و معتمدترین مشاوران او تماس دارند. تقریباً می‌توان گفت که تمام نظریه‌پردازان معتبر استراتژی در دنیای علم، معروفیت خود را ازطریق مطالعات طبقه‌بندی حفاظتی نشده کسب کرده‌اند. غیردولتیان مستقل‌اندیش و گروه‌کارهای پژوهش برای حل مسائل، نیز همگی به همان‌نحو، مطالعات خود را به مسائل طبقه‌بندی حفاظتی نشده محدود نموده‌اند.

آزادی عمل، توأم با آزادی بیان و فقدان نیاز به توجیه، دفاع، حمایت، یا تأیید سیاستهای رسمی دولت، همگی علاقه به تفکرات جدید و بلندپروازانه را ترغیب و منتهی به خلاقیت می‌گردد.

استمرار

بسیاری از روشنفکران متنفذی که در سالهای ۱۹۵۰ جذب رشتهٔ امور امنیت ملی

شدند، از آن موقع تا به امروز به‌طور تمام‌وقت درگیر مطالعات استراتژیکی بوده‌اند. بعضی از آنها، مانند برنارد برادی در این زمینه حدود سی‌سال معروفیت بین‌المللی داشته‌اند.

مبادله مستمر مابین این گروه هم مسلک، در حالی که تهییج کنند و جدال‌آمیز بوده، مرحله مهمی در حرفه استراتژی محسوب می‌گردد. اکثر استادان فن در ادوار قدیم، به تنهایی به عقاید خود دست یافتند. فقط تعداد کمی از نظریه‌پردازان معروف، امروزه می‌توانند از این مزیت برخوردار باشند. میدان مطالعات بسیار جامع و وسیع است و مسائل بسیار پیچیده هستند. تقریباً کلیه اسامی بزرگ در گروه‌های مشورتی رئیس‌جمهور، مانند کیسینجر، کا ن، و شلینگ در مسیر سرنوشتشان از کمک دیگران برخوردار بوده‌اند و هنوز هم به‌عنوان عضوی از یک تیم انجام‌وظیفه می‌کنند.

تعداد بسیار زیادی نظریه‌پردازان غیردولتی استراتژی در یک چنین شرایط محیطی از نظر حرفه‌ای رشد کرده‌اند. در بسیاری از زمینه‌ها، خصوصاً در رشته جنگهای هسته‌ای، این پیشگویان، تفکرات گوناگون و تحریک کننده‌ای را عرضه کرده‌اند که موجب تهییج پندار شده و مخالفان را وادار به تفکر مجدد در مورد علل مخالفتشان نموده‌است. این هدیه به‌تنهایی بسیار ارزنده بوده‌است.

تشکیلات دولتی

برعکس جامعه غیردولتی، تشکیلات رسمی دولت، که در ادارهٔ بحرانها تفوق دارد، در زمینه «استراتژی بزرگ» به‌نحو نامطلوبی محروم از برتری است. چرا؟ زیرا شرایط محیطی آن برای تفکر خلاق نامساعد می‌باشد.

فعالیت با آشفته خیالی

در شروع باید اذعان کرد که طراحان استراتژی در پنتاگون* و فاگی باتوم* در شرایط معمول، فرصت کمی برای اندیشیدن دارند. آنها با مسائلی حاد روبه‌رو می‌باشند و اشباع هستند. فشار مداوم عملیات جاری از تعمق ذهن و خلق نظریه‌ها ممانعت می‌کند.

چند نفر خوش‌شانسی نیز که وقت کافی دارند، تا حدی به‌سبب داشتن ارزشها و داده‌های نادرست، عموماً وقت خود را ضایع می‌کنند. افسران ارشد حرفه‌ای غالباً علاقه و فداکاری در راه انجام‌وظیفه را بدون توجه به شرایط، با میزان ساعات کار

* پنتاگون مقر وزارت دفاع آمریکا، وفاگی باتوم مقر وزارت امور خارجه کشور مزبور می‌باشد—م.

می‌سنجند. افراد پرمسئولیت چنین خودستایی می‌کنند که آنها تمام ساعات روز را در هفت روز هفته از جمله تعطیلات آخرهفته و تعطیلات رسمی کار می‌کنند و حتی از مرخصی نیز استفاده نمی‌کنند. این‌گونه کارمندان دولت چنانچه از صبح تا ساعاتی بعد از غروب درگیر خدمت نباشند خود را بسیار گناهکار می‌دانند. آنها از زیردستان خود نیز همین تب‌وتاب را انتظار دارند. بندرت فرصتی برای عقب‌کشیدن و استراحت و مشاهده کل به‌جای جزء وجود دارد. نتیجتاً فرسایش مداوم منتهی به انجماد فکری می‌شود.

بدین‌ترتیب این وسوسه که باید تمام پروژه‌ها را براساس برنامه‌ریزی اضطراری انجام داد مقاومت ناپذیر می‌شود. طرز کاری که برای تفکر اخلاق مرگ‌آفرین است. حتی اگر دربار هاپسبورک نیز از بتهون می‌خواست که در ساعت ۱۵٫۳۰ روز بخصوصی یک شاهکار موسیقی را به اتمام برساند، بتهون نمی‌توانست قول چنین کاری را بدهد. نظریه‌پردازان استراتژی نیز نمی‌توانند نظریه‌های خود را طبق برنامه‌های مدون تحویل دهند.

مراحل خدمتی آشفته و متلاطم

استمرار نداشتن نیز به محدود کردن شانس موفقیت می‌افزاید. در آمریکا تعداد کمی از افراد نظامی یا دیپلمات ممکن است در طول خدمت خود، بیش از یک یا دو بار در مشاغل عالی‌رتبهٔ طرح‌ریزی یا عملیات منصوب شوند، و در حالی‌که این تنها موقعیتی است که آنها به تفکر استراتژیکی نزدیک می‌شوند، این یکی‌دوبار نیز بندرت پشت‌سرهم واقع می‌شود. مجموع درگیری آنها در این‌گونه خدمات محدود است.

هرگونه امید برای تغییر جهت دادن این گرایش باید متعاقب تغییراتی در سیاستهای پرسنلی، به‌وجود آید. در شرایط فعلی، افسران با پانزده الی بیست سال سابقه خدمت درگیر منطبق کردن پرونده خدمتی خود با ضوابط ترفیع می‌باشند. به‌عنوان مثال در نیروهای مسلح شرایط لازم برای نیل به درجه امیری داشتن فرماندهی در سطوح متوالی خدمتی، ترجیحاً فرماندهی در شرایط جنگ؛ داشتن مشاغل رده بالای ستادی، خصوصاً در پنتاگون «جایی که عمل در کار است»؛ و فارغ‌التحصیل بودن از دانشگاههای عالی نیروهای مسلح می‌باشد. در جدال برای شناخته‌شدن، جایی‌که انسان موظف به ادامه بقاء خود می‌باشد، کسب دورانی آرام برای تعمق، خارج از جریان اصلی مسابقه، مردود شناخته شده و موردلعن واقع می‌شود.

وضعیت فوق در دسامبر ۱۹۷۰ در دانشگاه ملی جنگ آمریکا به‌نحو جالبی خود را به نمایش گذارد. وقتی فرمانده دانشگاه در جستجوی بعضی دانشجویان منتخب و

داوطلب نظامی و غیرنظامی برای مشارکت در کارهای ستادی «گروه تحقیقات استراتژیکی» نوبنیادی که قرار بود در آن سال افتتاح شود، از دانشجویان مزبور درخواست شرکت نمود، پاسخ دفاع‌گونه عموم چنین بود که: «این هیجان‌انگیزترین پیشنهادی است که شنیده‌ام، لیکن به‌هیچ‌وجه حاضر نیستم به آن نزدیک شوم!» منطق آنان روشن بود. یک پروژه آزمایشی از این قبیل (و یا حتی پروژه‌ای که تأسیس آن از استحکام برخوردار باشد)، نظر به اینکه از سرپرستی هیچ‌یک از روسای ستاد نیروها برخوردار نبود و فاقد موقعیتی شناخته شده‌بود، بندرت می‌توانست به‌عنوان پله ترقی برای گرفتن مشاغل سفارت و یا ستاره ژنرالی به‌حساب آید. متأسفانه بسیاری از علاقه‌مندترین حامیان پروژه از به مخاطره انداختن آینده حرفه‌ای خود به علت یک انحراف دوازده‌ماهه از مسیر طبیعی، خودداری کردند و پیشنهاد را نپذیرفتند.

محدودیتهای استبدادی

وجود محدودیتهای مستبدانه در سازمانهای دولتی مانعی دیگر در مقابل ابداع می‌باشد. افراد نظامی و مستخدمین دولت، در خدمت نوعی بروکراسی هستند که تقریباً به‌طور خودکار در مقابل عقایدی که موجب تغییر وضع موجود شده و یا تقلید طوطی‌وار از تعلیمات حزب حاکم را نادیده می‌گیرند، مقاومت می‌ورزد. زیرا سطوح چندگانه سازمانی معمولاً مجری را (در هر رده‌ای که باشد) از مقام تصویب‌کننده جدا می‌سازد و فقط چند پیشنهاد انقلابی قادرند که راه خود را از میان این مسیر پرپیچ‌وخم بگشایند. این قبیل پیشنهادات نیز آنهایی هستند که در اثر تصحیحات دلخواهانه و یا تغییرات مصالحه‌جویانه، غالباً توسط اشخاصی که اهمیتی به مشورت با تهیه‌کننده نمی‌دهند به‌صورت غیرقابل تشخیص درآمده‌اند.

در مورد عقاید برانگیزنده‌ای که نهایتاً در داخل سازمان دولت مورد تصویب قرار می‌گیرد بندرت تبلیغاتی انجام می‌شود. این یک نقص جدی است، زیرا هرگونه ابداع ضرورتاً باید به مجموعهٔ یکپارچه معلومات استراتژیکی بیافزاید، به‌طوری‌که این‌گونه نوآوری‌ها توسط سطوح وسیعی از مقامات موردبررسی قرار بگیرد، پذیرفته شود و بهبود یابد. متأسفانه، آیین‌نامه‌ها، اعلام و انتشار رسمی بدون طبقه‌بندی حفاظتی را قبل از تجدیدنظر در سیاست ممنوع نموده‌است. جمع‌بندی‌های خلاصه‌شدهٔ این‌گونه نوآوری‌ها نیز چنانچه «نامطلوب» باشند، عموماً تصویب نشده و یا دچار سانسور می‌شوند. در نتیجه تعداد انگشت‌شماری از عقاید این پیشگویان، قبل از اینکه بازنشسته شوند، منتشر می‌گردد. ژنرالهایی چون گاوین، لی‌می، شوپ، تیلور، و توانینیگ، در

خدمت فعـــال‌نظامی نظیر ندارند.

شروط لازم برای خلاقیت

از مقایسه اجمالی دو محیط استراتژیکی متضادی که در بالا به آنها اشاره شد و یکی از آنها ابتکار را ترغیب می‌کند و دیگری عاجز از چنین کاری است، می‌توان چند اصل مهم را برای استفاده کسانی‌که در تلاش ایجاد و حفظ واکنشهای زنجیره‌ای خلاقیت هستند، استنتاج نمود.

نظام محدود نشده

داشتن وقت برای اندیشیدن، به‌نحوی که عاری از سردرگمی قابل‌پرهیز باشد، ضروری است. این وقت نباید تابع محدودیتهای سخت بودجه‌ای مرتبط با مزد باشد. برنامه‌های از قبل تعیین‌شده و ساعات عادی اداری که از خصوصیات مؤسسات بورکراتیک هستند، تفکر خلاق را محدود می‌نماید. زمانبندی کارهای روزمره که ممکن است برای فردی بسیار مناسب باشند، ممکن است به همان مقدار دیگری را دچار انجماد فکری کند.

در یک سمت مقیاس آنهایی قرار دارند که برابر ساعات کار اداری انجام وظیفه می‌کنند و تولید خود را به‌کار از ساعت هشت‌صبح الی پنج‌بعدازظهر، یعنی به چهل ساعت کار معمول در هفته‌های عادی، محدود می‌کنند. در چنین نظام محدودی، که با دادن علامتی به هواداران خود می‌گوید، در زمان و مکان خاص شروع به خلاقیت کنید، فقط تعداد ناچیزی از مغزهای بزرگ می‌توانند به‌طرزی مؤثر بازدهی خلاق داشته‌باشند. در سمت دیگر مقیاس زحمتکشانی هستند که ساعتها به میز خود میخ شده‌اند و ذهن خسته آنها منعکس‌کننده بیهودگی زندانی‌کردن مداوم خود پشت درهای بسته و قبول‌کار بیش‌از ظرفیت است. خلاقترین انسانها، تلاششان برای ترغیب‌شدن در یک چنین شرایطی بیهوده است.

آزادی عمل فردی زیاد و بدون تشریفات، متناسب با خصوصیات اخلاقی فرد، در هر دو سمت مقیاس، بی‌اندازه مفید است و ارجحیت دارد. ابداع‌گران نابغه عموماً کم‌وبیش مداوم، در کار تحقیقی پروژه خود غرق می‌شوند. آنها در مراحل مختلف زندگی روزمره، در اطاق‌خواب، در حمام، موقع صرف صبحانه، در اتوبوس، یا در رستوران به ایده‌هایی مترقی برخورد و دست می‌یابند. در روزهای متمادی آنها ساعات پرثمرتری را

نسبت به همتایان محدودشده خود سپری می‌کنند، در حالی که شتاب پیشرفتشان نیز قابل تنظیم است.

با این همه، آشکار است که خودمختاری نامحدود نیز پذیرفتنی نیست. مقداری فشار همواره ضروری است. حتی موتورهایی که در تهیه نیروی حرکتیشان، خودکفا هستند برای آغاز به کار، نیاز به‌نوعی محرک دارند. وظیفه‌شناسترین و با انضباط‌ترین انسانها نیز چنانچه برحسب مورد به‌کار ترغیب نشوند، ممکن است کار را به دفع‌الوقت گذرانده و یا علاقه‌ای فضل‌فروشانه به جزییات نشان دهند.

پژوهش بدون قیدوبند

رابطه خلق نظریه‌های استراتژیکی، با طراحی استراتژیکی، مشابه رابطه پژوهشهای بنیادی علمی با تکنولوژی عملی می‌باشد. متفکران خلاق، که مأموریتشان به‌جای حل مسائل جاری، ابتکار و نوآوری است، به آزاد اندیشی بیشتری نسبت به آنان که عهده‌دار اداره کردن بحرانها هستند، احتیاج دارند. روشهایی که سعی دارند با ایجاد کنترل تعیین و تأکید کنند که چه‌کاری را تحت کدام شرایط باید انجام داد، به خلاقیت «بوسه مرگ» زده و به آن پایان می‌دهند. اگر نظریه نسبیت انشتین می‌خواست به تعالیم روسای ستاد مشترک، که درگیر مسائل عملی هستند، متکی باشد، دنیا هنوز هم در انتظار این نظریه به سر می‌برد.

برخورد غیرمتعارفی

به جای تنبیه باید پذیرش افکار و عقاید متداول تشویق شود. سرپرستان باید متفکران استراتژی را با عنانی آزاد کنترل کنند، آزمایشات غیرمتعارفی را ترغیب نمایند، و جای کافی برای اشتباهات درنظر بگیرید. پیشاهنگانی که از عواقب شکست می‌هراسند به محافظه‌کاری افراطی مبتلی هستند.

جانشینی بهتر از بررسی دقیق و موشکافانه یک تفکر جدید استراتژیکی در حین مرحله تکوین وجود ندارد، لیکن تحمیل تغییرات مصالحه‌جویانه و راه‌حلهای شورایی می‌توانند به اندازه یک سرزنش شدید، خلاقیت را متوقف سازند. بنابراین تشکیل جلسات بحث و انتقاد وقتی مثمرثمر می‌باشد که بسادگی برای آشکار کردن عقاید و نمایان ساختن نقاط ضعف در استدلالها، و روشن ساختن افکار، برگذار شود و شرکت‌کنندگان را در قبول یا رد انتقادات آزاد گذارد. محصول نهایی کار تنها باید

توسط مقاماتی که در رأس قرار دارند قبول یا رد شود و یا به دلخواه تغییر کند.

تماسهای پرثمره

استراتژیستهای نوآور از تبادل متقابل و آزاد اندیشه‌ها به‌نحو قابل ملاحظه‌ای بهره‌برداری می‌کنند. آنها در محیطی که،نشـــر آزاد، شرکت در جلسات پژوهش به‌عنوان عضو هیئت مشاوره، شرکت در سمینارها، یا ارائه رساله‌های تحقیقی استراتژیکی، و عضویت در مجامع و انجمنهای حرفه‌ای، را فراهم سازد، به‌نحو بسیار مؤثر شکوفا می‌شوند. ایجاد ارتباط مداوم فیمابین آژانسهای دولتی، بنگاههای عمومی و خصوصی، و استراتژیستهای منفرد، موجب افزایش کارآیی در تمام جهات می‌شود و از این طریق برای این کشور پرثمر خواهد بود.

مسیر خدمت حرفه‌ای

سرانجام، تجربه مستمری که رفته‌رفته انباشته گردد و به‌نحو فزاینده‌ای پیشرفت نماید، ضروری است. تنها کسانی که به‌صورت حرفه‌ای کار را ادامه می‌دهند می‌توانند از این تلاش پیچیده برتری کسب نمایند. نامزدان کسب معروفیت و مکنت از راه استراتژی ادراکی، باید به‌طور نوبه‌ای آشنایی خود را با «دنیای واقعی» برای وسعت بخشیدن به درک، شناخت مسائل، و گسترش معلومات اساسی، تجدید بنا کنند، لیکن این گریز نباید زیاد طولانی باشد.

بعضی احتیاطات

اعتبارات مالی و تسهیلات، آشکارا اهمیت دارد، اما نباید رابطه آنها در شکل بخشیدن به نظریه‌های استراتژیکی بیش از حد نقش‌آفرین باشد. کامپیوترها و سایر ابزار پیچیده و گران‌قیمت کاربردی محدود دارند. بازی‌های جنگ* و تجزیه‌وتحلیلهای عملیاتی استثنائاً ابزاری برجسته می‌باشند. اطلاعات طبقه‌بندی حفاظتی‌شده، در حینی که امری ناگزیر برای طراحان می‌باشد، می‌تواند به‌جای وسعت‌بخشیدن به تفکر خلاق، مانعی در مقابل آن به‌وجود آورد. قدرت مغزی پرپندار، پرانگیزه، و غیرمحدود، کالایی ذی‌قیمت ا ست.

* بازی‌های جنگ (War Games) معمولاً برای ارزیابی طرحهای عملیاتی تاکتیکی و طرحهای استراتژیکی به‌کار می‌رود. از جمله وسائل این نوع بازی‌ها کامپیوتر است—م.

۲۸. چه باید کرد؟

آل کاپون بهانه نمی‌فروشد. آل کاپون ویسکی می‌فروشد.
منتصب به فرانک نیتی از زورگویان دارودسته آل کاپون

تا اینجا به حد کافی آشکار شده‌است که استراتژی یک بازی جذاب، آموزنده، و روشنگرانه هیجان‌انگیز است، که همه قادرند در آن شرکت کنند؛ غیرحرفه‌ای‌ها برای سرگرمی، و حرفه‌ای‌ها، در صورتی‌که ماهر باشند، برای بهره‌برداری؛ و از جمله بهره‌برداری به‌نفع ملت خود. در این بازی فضای فراوانی برای نظریه‌پردازان، عمل‌کنندگان، متخصصان، و کارورزان عمومی وجود دارد.

مسئله استراتژیکی

چه باید کرد؟

قدم اول شناسایی مسائل بالقوه حساس است، تا مغزهای بزرگ بتوانند در مورد آنها به تفکر بپردازند. قدمهای بعدی به‌ترتیب عبارتند از ارزیابی مفاهیم مسئله، انتخاب، تجزیه‌وتحلیل، مقایسه راه‌کارها، و تصمیم‌گیری در مورد اینکه کدام‌یک از راه‌کارهای موجود تحت‌شرایط معینی «درست‌ترین» می‌باشند. به‌طوری‌که یکی از شخصیتهای تابناک لیکن گمنام* در دولت نیکسون پذیرفته است، کاربرد این فرآیندها ذهنی هستند:

قبل از اینکه عهده‌دار امور شوم، هیچ‌چیز برای من خسته‌کننده‌تر از این نبود که مقامی رسمی و بلندمرتبه در ملاقات با اشخاص خارج از دولت، به آنها بگوید که به تمام

* با توجه به متن اقتباس‌شده چنین به‌نظر می‌رسد که فرد گمنام مورد اشاره خود نیکسون است ــ م.

راه‌کارها توجه شده‌است و بهترین سیاست ممکن در دست اجرا است، و اگر اشخاص خارج از دولت آنچه را او می‌داند، می‌دانستند به‌همین نتیجه می‌رسیدند و همین سیاست را تعقیب می‌کردند. من نیز اینک بدین‌منظور پیش‌شما هستم که بگویم تمام راه‌کارهای ممکن مورد بررسی قرار گرفته‌اند، و بهترین و ممکن‌ترین آنها انتخاب شده‌اند، و اگر شما نیز به‌اندازه من می‌دانستید، ما می‌توانستیم از خیر سئوال مطرح‌شده بگذریم!

البته او شوخی می‌کرد، نیکسون و مشاوران او در تجدید نظر در «استراتژی بزرگ» آمریکا کاری بس‌بزرگ و تاریخی انجام داده‌اند، لیکن برآوردگران کاخ سفید، شورای امنیت ملی، وزارتخانه‌های دفاع و امور خارجه، و رؤسای ستاد مشترک تنها اشخاصی هستند که ممکن است از درست‌ترین راه‌کارممکن چشم‌پوشی کرده‌باشند و مسلماً مجبور به قبول راه‌کارهایی شده‌باشند که در نتیجه مصالحه به‌دست آمده‌است. در نتیجه تقریباً در هر یک از بخشهای این کتاب، فهرستی از موضوعات بحث‌انگیز وجود دارند، که در بسیاری از حالات می‌توانند برای بهبود و یا تعویض تفکرات موجود استراتژیکی حلال مشکلات باشند.

تأثیر گرایشات بر استراتژی آینده

محتملاً هیچ استراتژیستی قادر به کشف راه‌حلهای بسیار مهم انقلابی نخواهد بود مگر اینکه بتواند تأثیر احتمالی «گرایشات» را به‌طور منطقه‌ای و جهانی، بر مسیر وقایع در نظر مجسم کند و آنها را مورد بهره‌برداری قرار دهد. خوانندگان از هم‌اکنون می‌توانند موادی به فهرست مشروحه زیر که نمایانگر پاره‌ای از گرایشات بین‌المللی است و هر کدام از آنها مفاهیم استراتژیکی قابل‌ملاحظه‌ای را دربر دارند، بیفزایند و این فهرست را پنج برابر کنند.

سیاسی

جدایی و نفاق بین چین و شوروی
افزایش ملتها (کشورهای جدید)
افزایش استقلال ملتها
تفکرات در حال تغییر در مورد حق حاکمیت
نقش در حال تغییر سازمانهای بین‌المللی

اقتصادی

انقلاب کشاورزی

افزایش فاصله بین ملل غنی و فقیر

کاهش ارزش دلار در بازار بین‌المللی

ظهور ژاپن به‌عنوان یک ابرقدرت اقتصادی

تهی شدن منابع طبیعی حساس

نظامی

افزایش اهمیت کنترل تسلیحات

شیوع جنگهای انقلابی

ظهور قدرت دریایی شوروی

افزایش هزینه تجهیزات سنگین نظامی

محدودیتهای متعدد در برابر کاربرد قدرت نظامی

اجتماعی

انفجار جمعیت

افزایش انتظارات

افزایش علاقه و توجه به حقوق بشر

افزایش علاقه و توجه به زنجیره حیاتی و رابطه آن با محیط زیست

افزایش شهرنشینی

علمی ـ تکنولوژیکی

ارتباط مخابراتی جهانی و لحظه‌ای

توسعه کاربرد کامپیوتر

ظهور تکنولوژی لیزر

بحران انرژی

پیشرفت تکنولوژی فضایی

بسیاری از گرایشات که ظاهراً ارتباطی مبهم با امنیت ملی دارند، با استفاده از تمام شگردهای متخصصان، که طرحهای مطالعاتی آنان بندرت شامل گرایشات استراتژیکی است، از پنجاه جهت مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرند. اما این وظیفه استراتژیست است که این‌گونه گرایشات را با نظرهای خاص استراتژیکی خویش موردبررسی قرار دهد. به‌عنوان مثال، بگذارید رشد خارج از ظرفیت شهرها را بررسی

کنیم آیا این رشد تفکرات استراتژیکی معاصر را تغییر خواهد داد، اگر چنین است، چگونه؟ وقتی گسترش شهرها در اروپا، فضای کمی را برای به‌کارگیری نیروهای زمینی متحرک باقی گذارد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ ــ طرحهای اشلیفن* آینده به‌نحو بارزی غیرعملی خواهند بود. وقتی ۹۰ درصد جمعیت ما در شهرها زندگی کنند چه خواهد شد؟ آیا مرکز ثقل استراتژیکی در روستاها، که تهیه‌کننده مواد غذایی هستند، خواهد بود و یا در شهرهای بسیار بزرگ؟ بر سر نظریه‌های بمبارانهای استراتژیکی چه خواهد آمد؟ در صورتی که شهرنشینی بنیاد قدرت انقلاب در آسیا را که متکی به ملک و زمین است، نقصان دهد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چه آسیب‌پذیری‌های جدیدی در رابطه با شرایط محیطی مصنوعات شیمیایی به‌وجود خواهد آمد؟ چگونه می‌توانیم روی آنها سرمایه‌گذاری کنیم؟ چگونه می‌توانیم آنها را دفع کنیم؟

سرهنگ روبرت لایدر افسر نیروی زمینی آمریکا و یکی از دانش‌پژوهان ارشد گروه تحقیقات استراتژیکی دانشگاه ملی جنگ، در رساله‌ای به‌نام «جنگ با ابزار دیگر: توسعهٔ تدبیر به کارگیری قدرت[1]» این‌گونه دربارهٔ مطالب صحبت می‌کند. او در حالتی دیگر، بحث محیط‌زیست در روابط بین‌المللی را مورد کاوش قرار می‌دهد و به نتایج تکان‌دهنده زیر می‌رسد.

چنین شایع است که انیشتن بعد از اولین انفجار اتمی گفته است: «به‌غیر از تصویر موجود از وضع دنیا که در مغز انسانها نقش بسته است، اینک همه‌چیز عوض شده‌است.» این مغایرت، بین آنچه وجود دارد و آنچه که نهادهای انسانی برایش تلاش می‌کنند، بخوبی می‌تواند علت بنیادی مشکلات بزرگی که در سرراه آینده قرار دارد، باشد.

به‌علت عملکردهایی که ناشی از برخوردهای محیط زیستی و هراسهای مربوط به آن است، و سریعاً منتهی به برخورد اهداف و مقاصد ملی می‌گردد، احتمال وقوع مخاصمات بیشتر خواهد شد. احتمالاً ممانعت از این‌گونه برخوردها تقریباً غیرممکن است زیرا دشمنان بالقوه به‌وسیله موضوعاتی که برای آنها ضرورتهای بقاء محسوب می‌شوند تحریک می‌شوند این‌گونه موضوعات که با رنگهای روشن و مشخصی نمایش داده می‌شوند به راحتی توسط کل شهروندان کشورها پذیرفته می‌شود. هم‌اکنون نیز

* کنت الفرد اشلیفن، ژنرال و استراتژیست معروف آلمانی که از سال ۱۸۳۳ تا ۱۹۱۳ زیست و طرح معروف به اشلیفن را ابداع کرد. این طرح در آغاز جنگ بین‌الملل اول توسط آلمان علیه متفقین به‌کار گرفته شد. استراتژی این طرح حمله از یک جناح را توصیه می‌نمود و جناح حمله کننده می‌بایست از قدرت قابل‌ملاحظه و تحرک برخوردار باشد تا بتواند جناح مورد حمله را دور زده و خطوط مواصلاتی پشت دشمن را قطع نماید ــ م.

در برخوردهای بین اتحاد شوروی و ایالات متحده، وجود مهارتی نابرابر در بهره‌جویی از یک موضوع جدید به‌نحو بارزی آشکار است. اشتغال آمریکا به علوم «زنجیره حیاتی و محیط زیست»، که اساس آن رونق است، برای علوم زیباشناسی و بهداشت اهمیت قائل شده‌است. برعکس سوسیالیستها، به سرزمینهای آلوده می‌نگرند و آرزوها، ترسها، نابرابری‌ها، مبارزه‌ها، و تضادهایی را که در درون موضوع محیط زیست وجود دارد مشاهده می‌کنند. با عملکردی که متکی به تجربه طولانی است، آنها آموخته‌اند که به‌چه نحوی این‌گونه نتایج احساسی را مانند پلهای شناور چند تکه، به یکدیگر متصل کنند، و راه جدیدی را به سمت مقاصد درازمدت معوقه بیابند.
تا موقعی که اتحاد شوروی به مسئله «محیط زیست» به‌صورت یک موضوع سیاسی می‌نگرد، کسب امتیاز، از رقیبی که مسئله مزبور را مسئله‌ای بهداشتی اعلام می‌کند، بسیار آسان است. نشانه‌های زیادی وجود دارد که دستگاه تبلیغاتی شوروی، همان‌طور که سایر مسائل مورد توجه غرب مانند «صلح» و «دموکراسی» را با تغییراتی، مناسب حال خود کرده‌است، مسئله «محیط‌زیست» را نیز با قالبی متناسب با معانی و مقاصد مورد بهره‌برداری قرار خواهد داد.[۲]

فرصتها برای تفاسیر متفکرانه وقایع جاری، تقریباً نامحدود هستند. همان‌طور که سرهنگ لایدر در نوشته فوق افشاء کرده‌است، نامحتمل‌ترین موضوعات ممکن است به یک درون‌بینی غیرعادی و پراهمیت منتهی شود.

بازی استراتژیستها

خواهی نخواهی، «استراتژی بزرگ» یک نوع مسابقه است، که در آن برای کسب پربهاءترین جوائز جهانی رقابت می‌شود. در عمل هر یک از قسمتهای مسابقه متشکل از بازی‌های دیگری است که همگی به‌یکدیگر مرتبط هستند. تمام بازی‌ها به‌طور همزمان در روی یک تابلوی وسیع انجام می‌شوند. محدودیتی برای تعداد شرکت‌کنندگان در بازی وجود ندارد. بازیگران می‌توانند به‌طور انفرادی و یا به‌شکل تیمی در بازی شرکت کنند، لیکن به‌هر شکلی که تقسیم شوند، اینکه چه کسی در کدام سمت است و یار کیست مبهم می‌باشد. هرگز دو بازیکن با استفاده از یک شیوه و ابزار بازی خود را آغاز نمی‌کنند. همین‌طور هر بازیگر، ارزش متفاوتی را برای شیوه و ابزار خود و همیاران خود و دشمنانش قائل است. هیچ یک از بازیگران از قواعد مشابهی برای بازی پیروی نمی‌کنند. تمام انبوه ابزار به‌طور یک‌جا و نه به‌صورت یکی بعد از دیگری، ممکن است به‌طور ناگهانی به سمتهای مختلف تغییر مکان دهند. هیچ‌کس مجبور نیست

منتظر نوبت بازی خود باشد. بازیکنان، ابزار، ارزشها،دشمنان، و قواعد بازی همگی در معرض تغییرات اعلام‌نشده قرار دارند. و البته، بازی هرگز به‌پایان نمی‌رسد.

با توجه به شرایط فوق، استراتژی از آن نوع بازی‌هاست که همه می‌توانند در آن شرکت کنند، لیکن طوری نیست که همه بتوانند آن را خوب بازی کنند. و به‌طوری که ژنرال بوفر توصیه کرده است، تنها شایسته‌ترین شرکت‌کنندگان، احتمال دستیابی به جایزه را دارند:

استراتژیست نمی‌تواند به سوابق اطمینان کند و فاقد واحد اندازه‌گیری دائمی است. تفکر استراتژیکی باید مستمراً حقایق مربوط به تغییرات را نه فقط تغییراتی که در آیندهٔ قابل پیش‌بینی محتمل‌الوقوع هستند، بلکه تغییرات احتمالی سالهای متمادی آینده را نیز در محاسبات خود منظور نماید. استراتژی دیگر نمی‌تواند به شیوه استنتاج مثبت عینی از سوابقی که دارای بنیاد مستحکم هستند ادامه طریق دهد. آن مجبور است که فرضیات را پرورش و توسعه دهد و راه‌حلهایی را که حاکی از ابتکار واقعی فکر است ابداع نماید. این جنبه استراتژی از جنبه‌هایی است که تا سالهای اخیر درک و پذیرفته نشده‌بود. برای دورانی طولانی، سیر تکامل به‌حدی آهسته بود که مبنا قراردادن تجربیات گذشته برای تصمیم‌گیری‌ها، منطقی به‌نظر می‌رسیدند. اینک که مبنای تصمیم‌گیری‌ها فرضیات هستند، استراتژی مجبور است که با همان شیوه‌ای که برای بازی با مسافت اتخاذ کرده، با زمان نیز بازی کند؛ مجبور است از فرضیات غیرقابل انعطاف و خطرناک شبیه بعضی نظریه‌های اخیر، که براساس علم احتمالات ریاضی مسائل را ارزیابی می‌کنند، چشم‌پوشی نماید. در عوض استراتژی باید متکی به تمام جنبه‌های فرضیات ممکن‌الوقوع باشد و سازمانی وجود داشته‌باشد که این فرضیات ممکن‌الوقوع را تحت‌بررسی قرار دهد و در زمان مناسب آن‌دسته از آنهایی را که در حال رشد و تبدیل به حقیقت هستند از دستهٔ روبه زوال، جدا سازد.

برای قدرت ابتکار موردنیاز جهت یافتن راه‌حلی که کارگشای وضعیتی فرضی در آینده باشد و طی آن از ابزار جدید و یا ابزار تکراری استفاده شده باشد، قاعده‌ای نمی‌توان یافت. تنها می‌توان گفت که روش جاری و روزمره‌ای برای آن وجود ندارد، زیرا بالاخره، هیچ هنرمندی تاکنون با پیروی از یک سلسله کامل از قواعد نظری نتوانسته است تصویری را نقاشی کند. آنچه گاه ممکن است انجام دهد، مقایسه کار خود با بعضی قواعد به منظور اطمینان از صحت فنی کار می‌باشد.[۳]

تمام منظور از نوشتن این کتاب کمک به انجام فرآیند فوق می‌باشد. و برای توصیه به استراتژیستهای مشتاق، که در مورد استراتژی بزرگ چه بیاندیشند تلاشی

به‌عمل نیامده‌است. بخشهای قبلی بسادگی «چگونگی» را به آنها نشان می‌دهند. جوابهای به‌موقع و مناسب و یا راه‌حلهای مدرسه‌ای وجود ندارند. تنها ابزار استراتژیک وجود دارد که این ابزار اینک در دست کسانی است که این کتاب را کامل خوانده‌اند.

فصل ششم

استراتژی در عمل

۲۹. جنگ ویتنام: مطالعه وقایع آن از دیدگاه استراتژی بزرگ

چنانچه استراتژی غلط باشد، مهارت ژنرال در صحنه جنگ، دلاوری سرباز، و اغوای پیروز شدن هرقدر هم که تعیین کننده باشد، مؤثر نخواهد افتاد.
از کتاب تشکیلات نیروی دریایی و جنگ، اثر آلفرد تایر ماهان

مخاصمه طولانی ویتنام، که هنوز در افکار آمریکاییان خاطره‌ای تازه است. زمینهٔ آماده‌ای را برای تجزیه‌وتحلیل، تفسیر و مقایسه فعل‌وانفعالات استراتژیکی بین ایالات متحده و هم‌پیمانانش از یک سو و دشمنانش از سوی دیگر، فراهم می‌آورد.

این مطالعه، با پیروی از شیوه‌های منظم، عوامل اساسی استراتژیکی هر دو طرف را در این دگرگونی از یکدیگر جدا و ارزیابی می‌کند، و پس از تأکید بر تأثیر هر یک از عوامل بر دیگری الگوهای خودی و طرف مقابل را با یکدیگر مقایسه می‌نماید چنانچه تصمیم‌گیرندگان ایالات متحده نیز چنین روشهایی را در مورد مسائل ویتنام به کار برده بودند، ممکن بود که عوامل کنترل کننده، قبل از وقوع حقیقت و نه بعد از آن، خود را ظاهر سازند.

متن مشروحه زیر مستقیماً به هشت نمودار مقایسه ستونی مربوط می‌شود که با استفاده از یک مقیاس زمانی بیست‌ودو ساله که آغاز آن سال ۱۹۵۰، سال استقلال کشور ویتنام است، علائق امنیت ملی، مقاصد، سیاستها، و استراتژی‌های آمریکا، ویتنام جنوبی، ویتنام شمالی، ویت کنگ در آنها به ثبت رسیده و با یکدیگر مقایسه شده است. حقایق غیر قابل تردید در مورد تأثیرات شوروی و چین کمونیست در وقایع هندوچین هنوز چندان در دسترس نیست. بنابراین نقش این کشورها هرگاه ضروری بوده

است، به منظور وضوح بیشتر مورد توجه واقع شده، اما بررسی در مورد آنها به صورت عمیق صورت نگرفته است.

اولین پانزده سال در خانه‌های پنج ساله جا داده شده‌اند. هفت سال بقیه جداگانه به صورت سالیانه نمایش داده شده‌اند. خطوط نقطه‌ای، نمایانگر در حال تشکیل یافتن و یا در شرف زوال بودن مراحل تغییرات می‌باشند. از آنجا که در واکنش نسبت به قرارداد ژنو، جمهوری ویتنام تا سال ۱۹۵۴ هنوز تشکیل نگردیده بود، اولین ثبت در مورد این کشور منطبق با سال ۱۹۵۴ می‌باشد.

نمودارها بر مبنای بیانات رسمی مقامات ارشد هر کشور، شامل رؤسای کشورها و اعضاء غیر نظامی ستادهایشان و مشاوران نظامی کلیدی آنها، با توجه به زمانی که ابراز شده است تهیه گردیده‌اند.[1] بدین ترتیب توانایی مشاهده و درک کامل راه حل مسائل بعد از وقوع نقشی جزیی در نحوهٔ شکل دادن به مطالعه و کنار هم قرار دادن اجزا داشته است.

چهار چوب استراتژی آمریکا و متحدانش

علائق ایالات متحده

چه علائقی سرمنشاء ورود آمریکا به ویتنام بودند، و کدام یک از علائق این کشور را وادار به ماندن در آنجا کرد؟

درباره این موضوع، هزاران صفحه نوشته شده است. عقاید متفاوت است و محدوده‌ای دارد که از نوع پرستی شروع شده و به آزوطمع منتهی گشته و در حد فاصل این محدوده دلائل روحانی مانند میل به غلبه بر گرسنگی، بیسوادی، وبیماری نیزبه‌چشم می‌خورد. نمودار ۱۰ ارزیابی واقع بینانه‌تری را ارائه می‌دهد.

نمودار ۱۰. علائق آمریکا و هم‌پیمانش ویتنام جنوبی

	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
ایالات متحده:											
صلح											
امنیت ملی											
ایده‌آلهای دموکراتیک											
رفاه اقتصادی											
اعتبار ملی											
ویتنام جنوبی:											
بقاء											
استقلال											

صلح

صلح، خطی که در تمام دوره حضور دارد، حداقل در سه دهه گذشته از علائق قطعی آمریکا در ویتنام بوده است. صلح در ویتنام در تمام دوران ترومن و آیزنهاور تمایل اصلی آمریکا بوده است، و توسط نیکسون نیز در اولین پیامش خطاب به ملت آمریکا تأیید گردید و در تمام گزارشات سالیانه وی به کنگره در ارتباط با سیاست خارجی نیز تکرار شده است.

الگوی تمام طرحها و راه‌حلهای آمریکا برای هندوچین، اعم از یک جانبه، دوجانبه، و چندجانبه، آشکار یا پنهان، از جمله متوقف کردن بمبارانها در ۱۹۶۸ و عقب‌نشینی مرحله به مرحله سربازان آمریکایی، همگی در جستجوی آتش‌بسی جامع بوده و حاکی از اشتیاق عمیق آمریکا برای صلح بوده است.

امنیت ملی

اصرار آمریکا برای صلح در دهه ۱۹۵۰ مفاهیم خاصی داشت؛ زیرا دست‌اندازی کمونیسم بین‌الملل که تدریجاً به نحو خزنده‌ای افزایش می‌یافت، می‌رفت که جهان غرب را در این دوران، خرده‌خرده ببلعد و به نابودی کشاند. آمریکا چنین نتیجه گرفته بود که اگر جریان مزبور متوقف نشود، نهایتاً بقاء ایالات متحده به خطر خواهد افتاد.

نظریه ساده‌اندیشانه آمریکا در مورد تهدید در دهه بعدی مردود شناخته شد. در سال ۱۹۶۲، آنچه بدان اصطلاحاً توطئه یکپارچه کمونیسم با خصایص حسابگری، پیوستگی و هماهنگ شده توسط کرملین، گفته می‌شد دیگر منتفی شده بود. بحران موشکی کوبا نقطه‌عطفی بود که طی آن روسها برای آخرین بارکشوری از دنیای غرب را به تجاوز مسلحانه قریب‌الوقوع تهدید کردند. کشمکشهای مرزی چین و هندوستان نیز که در همان سال به وقوع پیوست نمایانگر پایان قدرت‌نمایی نظامی جدی چینی‌ها بود. از آن تاریخ به بعد مائو، ابتدا در نتیجه هرج‌ومرج داخلی، و در مرحله بعدی به علت مشکلات با شوروی، بسیار محدود گردید.

مثل همیشه، بین واقعیت و درک آن فاصله زمانی قابل ملاحظه‌ای وجود داشت. با این همه روند تغییرات و انشعابات اصلی آن، در سال ۱۹۶۵ برای اشخاص بسیار آگاه روشن گردیده بود. در این موقع امنیت ملی بدون تردید، یکی از علائق قابل قبول آمریکا، در ویتنام محسوب می‌شد، لیکن به هیچ وجه یک علاقه حیاتی نبود.

حقیقت باور نکردنی این است که علائق امنیت ملی، نه تنها آمریکا را در دام ویتنام انداخت، بلکه در سالهای بعد، آمریکا را مجبور کرد که از حضور خود در ویتنام شدیداً بکاهد. در اواسط ۱۹۶۸ نفاق در داخل آمریکا، که مستقیماً ناشی از جنگ در آسیای جنوب شرقی بود، می‌رفت که آمریکا را در ورطه انشعاب اندازد. وقتی نیکسون در سال بعد عهده‌دار امور گردید، راه کارهایی که در مقابل او وجود داشتند بسیار محدود بودند، برای دفع تأثیر نفاق‌افکنی در داخل آمریکا، او از ایفاء نقش تأمین امنیت داخلی ویتنام توسط سربازان نیروی زمینی آمریکا جلوگیری نمود. میزان مرگ سربازان آمریکایی ناشی از عملیات رزمی در ویتنام در سال ۱۹۷۲ تقریباً به صفر رسید.

ایده‌آلهای دموکراتیک

ایده‌آلهای دموکراتیک، به عنوان یکی از علائق ملی آمریکا در ویتنام، از اعتقاد سنتی آمریکا به استقلال کشورها در اخذ تصمیمات سیاسی سرچشمه گرفته بود و با آن درآمیخته بود.* اعتقاد مطلق ایدئولوژیکی و اخلاقی به آزادیِ حق انتخاب به عنوان حقی مسلم از حقوق انسانی از ابتدای کار اندیشهٔ حاکم بود. اشتیاق آمریکا به داشتن هم‌پیمانان دموکرات و نه دیکتاتور همواره یکی از مشتقات این عقیده بوده است.

* در اینجا باید به یاد آورد که حتی هم‌پیمانان اصلی آمریکا در پیمان ناتو که اکثراً از کشورهای طراز اوّل جهان هستند نیز از دخالت آمریکا در تصمیم‌گیریهای دفاعی کشورشان گله‌مند هستند. این دخالتها همواره جنبه نظامی ندارد. بسیاری اوقات دارای ماهیت اقتصادی است، به عنوان‌مثال فروش هواپیمای اف‑۱۶ به بعضی از کشورهای ←

رفاه اقتصادی

رفاه آمریکا از نظر مواد خام، در دوران حکومت ترومن و آیزنهاور، اغلب منجر به داشتن علائقی در آسیای جنوب شرقی می‌گردید، زیرا ضرورت مواد خام و تولیدات کشاورزی این منطقه برای دنیای آزاد غیرقابل انکار بود. بعد از این دوره، دسترسی غرب به مواد فوق، دیگر از علائق حیاتی اقتصادی محسوب نمی‌شد زیرا از آن پس به نحو فزاینده‌ای آشکار گردید که منابع مورد بحث در نقاط دیگری در دسترس‌اند و می‌توان آنها را جایگزین کرد.

اعتبار ملی

و سرانجام، اعتبار ملی آمریکا نیز در صحنه ویتنام نقش آفرین شد. تأثیر این گونه علائق در آغاز کار وقتی آمریکا درسال ۱۹۵۵ مسئولیتهای فرانسه را در ویتنام به عهده گرفت، و طی آن ویتنام جنوبی را از نظر سیاسی، اقتصادی، آموزشی، و روانی مورد حمایت قرارداد مختصر بود. لیکن بعدها به نحو فزاینده‌ای شدت یافت. اعتبار آمریکا پس از اینکه در سال ۱۹۶۵ مرتکب استفاده از نیروی رزمی شد کاملاً بر وفق مراد بود. تمام جهان در انتظار نتیجه‌ای بودند که مسلماً بر سیاست خارجی آتی و شیوه هم‌پیمانی ایالات متحده تأثیر بسزایی از خود باقی می‌گذاشت. جانسون مستقیماً خطر را پذیرفت و در اواخر آن تابستان چنین ابراز عقیده نمود که «چنانچه ما ازصحنه مخاصمات ویتنام رانده شویم، دیگر هرگز هیچ ملتی به تعهدات و حمایت آمریکا اعتماد کنونی را نخواهد داشت. ما در ویتنام محکم ایستاده‌ایم.[۲]» در طول حکومت جانسون هیچ‌گونه تردیدی در مورد این طرزفکر به‌وجود نیامد.

چهار سال بعد، ارزیابی نیکسون منجر به اتخاذ رویه‌ای متفاوت گردید. او چنین اظهار نظر کرد که از این پس در ویتنام مانند سایر نقاط «ما به تعهداتی که وارث آن بودیم احترام خواهیم گذارد، اما حفظ کمال و بی‌عیبی تعهدات نیاز به مرتبط کردن نشانه‌های قابل لمس آنها، یعنی اعزام نیرو و یا مساعدتهای مالی، با شرایط متغیر دارد.[۳]» در نتیجه، او موافق نثار خون آمریکاییان و ذخائر مالی آنها به میزان قبلی نبود. با این همه او روشن ساخت که «چنانچه قرار است آمریکا تبدیل به یک قدرت درجه دوم شود و شاهد این باشیم که ملت آمریکا برای اولین بار در تاریخ پر افتخار ۱۹۰

←

ناتو، در حالی که هواپیماهای مشابهی ساخت کشورهای عضو بازار مشترک اروپا توسط این کشورها با قیمتی ارزانتر قابل تهیه بود، مؤید این‌گونه اعمال نفوذهاست—م.

ساله‌اش شکست خود را می‌پذیرد، من ترجیح می‌دهم که در انتخابات بار دوم ریاست جمهوری شرکت نکنم و فقط یک دوره رئیس جمهور باشم.[۴]»

علائق نظامی و جغرافیایی

وقتی آمریکا در ویتنام درگیر جنگ شد، در آنجا فاقد علائق مهم نظامی بود. در نتیجه درنمودار ۱۰، از این بابت چیزی مشاهده نمی‌شود. در آنجا آمریکا نه پایگاه نظامی داشت و نه پیمان مستقیمی را منعقد کرده بود. لائوس، کامبوج، و ویتنام تنها طبق یک قرارداد در پیمان سیتو شریک بودند و اصل پیمان مزبور را امضاء نکرده بودند. یک‌بار نیز تلاشی پر حرارت به عمل آمد که بر مبنای علائق جغرافیایی، درگیری آمریکا در ویتنام توجیه شود. اثبات این موضوع نیز عمدتاً مبتنی بر توانایی کمونیسم متجاوز، در انسداد خطوط مواصلات دریایی دنیای آزاد در محدوده آبهای‌جنوب‌شرقی آسیا بود. از آنجا که این تهدید به بهترین وجه از سواحل سنگاپور، مالزی، و اندونزی قابل اجرا بود و نه از سواحل ویتنام، بنابراین داشتن این‌گونه علائق هرگز اجباری نبود.

علائق ویتنام جنوبی

علائق ویتنام جنوبی، هم‌پیمان و تحت‌الحمایه آمریکا، هیچ‌گونه شباهتی به علائق آمریکا نداشت. دولتهای ویتنام یکی بعد از دیگری، به صلح و کامیابی توجه داشتند، لیکن از نظر آنان دو علاقه دیگر وجود داشت که از اهمیت بیشتری برخوردار بود: بقاء و استقلال، که هردو غیرقابل مذاکره و مصالحه محسوب می‌شدند. این امر به نوبه خود حاکی از سرسختی مردم ویتنام جنوبی بود که‌با وجود همه کشتارها، خرابی‌ها، و اغتشاشات پس از نوزده سال درگیری با عملیات براندازی، وحشت، و اغتشاش هنوز رام نشدنی بودند. از نظرشدت و حدت نیز هیچ یک از علائق آمریکا با علائق ویتنام جنوبی هم‌آورد نبودند و هرگاه طرفین تحت فشار قرار می‌گرفتند، این فشار منتهی به اتخاذ مقاصد و سیاستهای ناموزون می‌گردید.

مقاصد ایالات متحده

علائقی که فوقاً تشریح گردیدند، بذر مقاصدی را که در نمودار شمارهٔ ۱۱ نام برده شده‌اند کاشت و این مقاصد برای خوانندگان روشن می‌کنند که آمریکا سعی می‌کرد چه کاری انجام دهد.

با حفظ این مطلب در خاطر، به شکل متلون و سرگردان مقاصد آمریکا توجه

کنید. در طول جدول، تنها یک هدف مستمراً ادامهٔ راه داده است. روبرت شاپلن در رساله خود به نام «زمان از دست رفته» چنین ابراز نظر می‌کند که «انعطاف‌پذیری ممکن است خواصی داشته باشد. اما اگر برای مدتی طولانی دنبال شد، و در ایجاد نوعی راه حل و کسب مقصودی مطمئن دچار شکست گردید، در تحلیل نهایی، این انعطاف‌پذیری کمی بیش از دو دلی به حساب می‌آید.[۵]»

ممانعت از تجاوز کمونیست

یکی از مقاصد آمریکا «دفع تجاوز کمونیست بود» که توسط علائق «صلح» و «امنیت ملّی» آمریکا پشتیبانی می‌گردید. با این همه هردوی آنها خیلی زود مفهوم حیاتی بودن خود را از دست دادند. به طور تصادفی این مقصود آمریکا به اجرای هر دو علائق ویتنام جنوبی یعنی «بقاء» و «استقلال» مساعدت می‌کرد.

دفع تجاوز کمونیست، در آغاز در رابطه با نظریه دومینو بوجود آمده بود که این نظریه توسط آیزنهاور مشهور گردید، لیکن حکومتهای قبل و بعد از او بودند که آن را به عنوان نظریه‌ای رایج به کار بستند، شرح این نظریه در یکی از اسناد سال ۱۹۵۲ شورای امنیت ملی آمریکا، که بعداً توسط پنتگون منتشر گردید، حاکی از این اندیشه بود که شکست در عقب زدن سیل پیشروی کمونیست «در هریک از کشورهای» جنوب شرقی آسیا می‌تواند موجب سقوط کشورهای وابسته به دنیای آزاد در خاورمیانه شود، نهایتاً «ثبات و امنیت اروپا را به خطر بیندازد، موقعیت آمریکا را در سلسله جزایر دور از سواحل اقیانوس آرام با خطر روبه‌رو نماید و موجب به خطر افتادن جدی علائق بنیادی امنیت ملی آمریکا در خاور دور گردد.[۶]»

حال برآورد فوق درست بود یا غلط، به این دلیل که آمریکا برای تشکیل ملتهای منطقه اصلی و جزیره‌ای شکل جنوب شرقی آسیا، از جمله ویتنام جنوبی، نیاز به فرصت داشت، مجبور بود که برای کسب این فرصت، از تجاوز کمونیست در منطقه جلوگیری کند. و به طوری که بیش از یک کارشناس حاضر در منطقه گزارش کرده است، رهبران منطقه دستیابی به یک سپر ژئوپولیتیکی را برای ملتهای جدیدالاستقلال منطقه به منظور دستیابی به ثبات سیاسی و اقتصادی واجب می‌دانستند. ضمناً نظریه دومینو، از این جهت برای آنها اهمیت داشت که اگر ویتنام جنوبی سقوط می‌کرد، مجبور بودند در سیاستهای کشورهای خود تجدیدنظر کنند.

در هر صورت فرو نشاندن شورش کمونیست در منطقه مورد بحث، از ۱۹۶۹ به بعد، دیگر از فهرست اعتقادات درجه اول ایالات متحده حذف شده بود. و هرچند هنوز

نمودار ۱۱ مقاصد آمریکا و هم‌پیمانش ویتنام جنوبی

	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
ایالات متحده:											
● ممانعت از تجاوز کمونیست											
● حفظ توازن قدرت											
● پیشرفت ویتنام جنوبی به نحوی که کشوری قابل دوام باشد.											
● شکست دادن اندیشه جنگ انقلابی											
● عقب نشینی آبرومندانه											
ویتنام جنوبی:											
● حفظ ویتنام جنوبی											
بیرون راندن ویتنام شمالی											
● ریشه کن کردن ویت کنگ											
● پیشرفت ویتنام جنوبی به نحوی که قابل دوام باشد.											

از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، اما به آن اندازه‌ای نبود که مستلزم درگیری مداوم نیروهای زمینی آمریکا شود. با این همه فرونشاندن تجاوز متعارفی کمونیست به عنوان یکی از اهداف اصلی آمریکا باقی ماند.

حفظ توازن قدرت

حفظ توازن قدرت بین دنیای آزاد و جهان کمونیست، تا آنجا که یکپارچگی

چین و شوروی و قدرت نمایی چین کمونیست ادامه داشت، یکی از مقاصد واقعی ایالات متحده بود. از آنجا به بعد طرز فکر آمریکا عوض شد. ایالات متحده هنوز علاقه‌مند است که منطقه جنوب شرقی آسیا متشکل از کشورهای متعدد و کوچک فعلی باقی بماند تا هیچ کشوری به تنهایی نتواند از تفوق بر دیگر کشورها برخوردار باشد، لیکن توازن قدرت با مفاهیم کلاسیک آن، دیگر در این منطقه، از ملاحظات خطیر ایالات متحده نیست.

پیشرفت ویتنام جنوبی به نحوی که قابل دوام باشد

پیشرفت کشور ویتنام جنوبی به صورت کشوری آزاد، مستقل، و قابل دوام به صورتهای مختلف با تمام علائق ایالات متحده در منطقه مرتبط بود. این مقصود کلید تمام عملیات آمریکا در منطقه بود، و استمرار خط مربوط به آن در جدول ۱۱ مؤید این حقیقت است که رهبران آمریکا، هرچند در پاره‌ای اوقات به‌طور ناخودآگاه لیکن مستمراً، به آن آگاهی داشتند. شکست خوردن در این زمینه به مخالفان اجازه می‌داد که نهایتاً از طریق عملیات براندازی و تقلبات پنهانی برتری یابند. چنانچه تشکیلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور تأسیس نمی‌یافت یا بازسازی نمی‌شد، اگر انگیزه‌های بنیادی انقلاب از میان برداشته نمی‌شدند و اگر تشکیلات زیربنایی دشمن ریشه‌کن نمی‌گردید، ویت‌کنگ هنوز از این توانایی برخوردار بود که بازگشتی قدرتمندانه را پس از یک پیروزی ظاهری جهان آزاد تدارک ببینند.

با وجود ضرورت اجتناب‌ناپذیر این مقصود، چنین به نظر می‌رسد که سایر مقاصد آمریکا برای سالیان دراز از هماهنگی کافی با این هدف عمده برخوردار نبودند. مضافاً شیوه‌های کار آمریکا همواره زیر سئوال قرار داشت. به عنوان مثال، تلاش آمریکا برای ایجاد یک ویتنام جنوبیِ استوار، بیهوده تحت تأثیر علاقه «ایده‌آلهای دموکراتیک» آمریکا بود. روبرت تامپسون به این موضوع توجه کرده است:

> چنین تصور می‌شد که، با برخورداری از آزادی انتخابات، نهادها و روشهای دموکراتیک شکوفا می‌شود و اقلیت حاضر خواهند شد که حکومت اکثریت را بدون سئوال تحمل کنند. این هدف آمریکا، به‌طوری که تحولات بعدی نشان داد، در شرایط موجود، بسیار جاه‌طلبانه بود.[۷]

تلاش آمریکا برای کمک به شکل گرفتن استقلال ویتنام جنوبی در سال ۱۹۶۹ موفقتر از سالهای قبل بود، لیکن اگر سایگون نتواند بدون ترس از سقوط ناشی از

فشارهای داخلی یا تجاوز همسایه شمالی به تنهایی محکم بایستد و با آنها مقابله نماید، نیل به ا ین هدف نیز ممکن نخواهد بود.

شکست دادن اندیشه جنگ انقلابی

شکست دادن اندیشه جنگ انقلابی، برای نخستین بار به عنوان یکی از مقاصد ایالات متحده در حکومت کندی ظاهر گردید و این هنگامی بود که خروشچف پشتیبانی از «جنگهای مشروع رهایی بخش ملی» را از «وظائف مقدس» کمونیسم اعلام داشت و اصول مائو برای «جنگهای توده‌ای» از تبلیغات وسیعی برخوردار شده بودند. مک‌نامارا سه سال بعد هنگامی که هنوز وزیر دفاع بود، طی یادداشتی که برای پرزیدنت جانسون فرستاد، از جنگ ویتنام به عنوان «جنگی آزمایشی[۸]» در نیل به مقصود فوق نام برد. ژنرال ارل جی.ویلر نیز که در آن هنگام رئیس ستاد مشترک بود با او هم‌صدا گردید.[۹]

وقتی تصمیم آمریکا برای مقابله با کمونیسم در جنوب شرقی آسیا متزلزل شد، این مقصود نیز به ضعف گرایید. درست است که هنوز این مقصود یکی از ملاحظات طرف توجه است، اما روی آن تأکید نمی‌شود. امروزه تعداد کمی از مقامات رسمی، آشکارا علاقهٔ آمریکا را به شکست دادن تدبیر جنگ انقلابی اعلام می‌کنند. نیاز به موفقیت در ماجرایی چنین مخاطره‌آمیز گاهی اوقات به نظریهٔ دومینو ارتباط داده می‌شود، همان‌طور که یک‌بار ژنرال مکسول دی. تایلور چنین نتیجه‌گیری کرد که شکست می‌تواند «تأثیری نامطلوب حتی بر حضور خیالی آمریکا در آفریقا و آمریکای لاتین از خود به جای گذارد[۱۰]»

علی‌رغم منطقی جلوه‌دادن‌های چاپلوسان از راست‌ترین تا چپ‌ترین جناحهای طیف سیاسی ـ نظامی آمریکا، که هریک بنا به دلائل متفاوتی نتیجه‌گیری می‌کنند که این هدف به نتیجه مثبت خود رسیده است، اینکه ایالات متحده واقعاً نیازی اضطراری به شکست دادن تدبیر انقلابی داشته است، هنوز نامعلوم است. اثبات صحت نظریات بستگی به وقایع آتی خواهد داشت. اگر تجربه ویتنام، به هر دلیل، موجب بازداشتن چین کمونیست و اتحاد شوروی از ترغیب، قیمومیت، و پشتیبانی جنگهای انقلابی در سایر نقاط جهان شود، حتی اگر ویتنام نیز سقوط کند، آمریکا موفق شده است که اندیشه جنگهای انقلابی را شکست دهد. در غیر این صورت تلاشهای ایالات متحده منعکس کنندهٔ قدری شکست است.

عقب نشینی آبرومندانه

هدف «عقب نشینی آبرومندانه» نه مقاصد ایالات متحده را تکمیل کرد و نه به

این مقاصد به استثنای یک مورد، مساعدتی نمود. مورد یاد شده هم این بود که اگر امیدی به ایجاد یک ویتنام جنوبی خودکفا وجود داشت، تقلیل حضور و نفوذ آمریکا در این کشور برای دستیابی ویتنام به خودکفایی ضرورت داشت. با این همه این هدف دقیقاً با اکثر علائق ایالات متحده در ویتنام منطبق بود، هرچند که به نظر می‌رسید که کاملاً با علائق ویتنام جنوبی مغایرت دارد.

مقاصد ویتنام جنوبی

انشعاب مقاصد ایالات متحده و ویتنام جنوبی بذر اضطراب و پریشانی را کاشت. هر چهار مقصود ویتنام جنوبی، با الهام از علائق اساسی کشور مزبور، همان‌طور که انتظار می‌رفت، صریح بودند. هرچه از درگیری‌های ایالات متحده کاسته می‌شد، تضادهای ناشیه، بیشتر در معرض بهره‌برداری دشمن قرار می‌گرفت. مضافاً اینکه، اگر مقاصد نقصان یافته ایالات متحده، نهایتاً آزادی عمل بیشتری برای آمریکا فراهم کرده بود، این موضوع هیچ‌گونه گشایشی برای ویتنام جنوبی ایجاد ننموده بود.

سیاستهای ایالات متحده

سیاست تنها در صورتی اجازه اتخاذ برخوردی منظم و هماهنگ را برای دستیابی به مقاصد می‌دهد که زیرکانه به نحوی به کار رود که اهداف، وسائل را توجیه کند و هزینه‌ها با دست‌آوردها ارتباطی متعادل داشته باشند.

در طول بیست‌ودو سال یعنی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۲، ایالات متحده به نحوی افراط گرایانه سیاستهای بسیاری را اعلام نمود. در نمودار ۱۲ فقط آن دسته از سیاستهایی که مربوط به تاکتیک نبودند و فقط به استراتژی شکل می‌بخشیدند، ذکر شده‌اند. نفرت‌انگیزترین اتهام فقدان هرگونه تسلسل است تا به نحو پیشرو و قاطعی به دستیابی به هدف اولیه و بسیار قدیمی که همانا پیشرفت و ثبات ویتنام جنوبی است، مساعدت کند. یک همبستگی احمقانه ممکن است «ناشی از مشاهده شبحی وحشتناک توسط مغزهای کوچک باشد، و مورد توجه سیاستمداران و فلاسفه و پیش‌گویان دون‌پایه قرار بگیرد». لیکن امرسون* اولین کسی خواهد بود که تصدیق کند که همبستگی منطقی در

* اشاره به نوشته‌ای از رالف والدو امرسون (RALPH WALDO EMERSON) نویسنده، فیلسوف و شاعر آمریکایی است که در سالهای ۱۸۰۳ الی ۱۸۸۲ می‌زیسته است—م.

این شرایط می‌توانست معجزه‌گر باشد.

محدود سازی کمونیسم

وقتی برای نخستین بار ایالات متحده درگیر ویتنام شد، سیاست اصلی آمریکا «محدود سازی کمونیسم» بود. متأسفانه از این تدبیر دفاعی بیشتر برداشتی نظامی به عمل آمد، که عمل کردی نامطبوع را برای اجرای موفقیت‌آمیز جنگهای ضد انقلابی به همراه داشت. با این همه اگر از این نقطه ضعف بگذریم، این سیاست سهواً سیاستی مساعد از آب در آمد، زیرا به طور تصادفی به محدود کردن مخاصمه کمک نمود. ویتنام شمالی به غیر از بمبارانهای هوایی و دریایی از نظر سایر اقدامات نظامی از آرامشی نسبی برخوردار بود. بقـاء این کشور هرگز دچار مخاطره نگردید و مورد بحث نبود. آرتور جی. گولدبرگ سفیر و رئیس هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد، در مجمع عمومی این سازمان در سال ۱۹۶۶، به این سیاست آمریکا اشاره کرد و با تقویت اظهارات قبلی بعضی از مقامات ارشد آن را به شرح زیر تأیید نمود: «ما در جستجوی سرنگون کردن دولت ویتنام شمالی نیستیم. ما از ویتنام شمالی تسلیم بلاشرط مطالبه نکرده‌ایم و در حقیقت تسلیم هیچ چیزی را که متعلق به این کشور است درخواست نکرده‌ایم.»[۱۱] بیانات بعدی نیز، این موضع آمریکا را تأیید می‌کردند.

آن را خودت انجام بده

در ابتدای کار، سیاستِ «آن را خودت انجام بده» آمریکا، چنانچه به نحو مناسبی هدایت می‌شد، ممکن بود به پیروزی منجر شود. ترومن و آیزنهاور در اصل، راه صحیحی را دنبال می‌کردند. جان اف. کندی نیز با «تحویل آنچه که دیم برای پیروزی در جنگ خود به آن نیازمند بود[۱۲]» به این روند مناسب ادامه دارد. با این همه نحوه اجرای کار در هر سه دوره حکومتی فوق دچار نقص بود.

از ابتدای کار، انتقال کوتاه مدت مأموران، ضعفی جدی را به‌وجود آورده بود. به غیر از چند ژنرال و تعدادی غیرنظامی، مدت متوسط خدمت در صحنه جنگ ویتنام برای سایرین بین دوازده تا هجده ماه بود، که کافی به نظر نمی‌رسید و به‌طوری‌که شاپلن اظهار داشته است، این مدت برای هرکسی که بخواهد به اندازه کافی در باره منطقه و مردم آن اطلاعات کسب کند و ویتنام را به عنوان یک کشور درک کند و یا درگیری آمریکا را در آنجا بفهمد، کافی به نظر نمی‌رسد. او سپس اندیشه « دیپلماسی

در چرخان*» را که نامناسب‌ترین سیاستها می‌خواند، با عملکرد انگلیسها در جنگهای ضد شورش مالایا مقایسه می‌کند. در آنجا انگلیسها مداومت را برحسب اقامت سالیان متمادی اندازه‌گیری می‌کردند، و این اقامتها در بعضی حالات برای تمام مدت ده‌سالی که حالت اضطراری برقرار بود، ادامه می‌یافت.[۱۳] بدین ترتیب ظرفیت حافظه نهادهای آمریکایی در ویتنام عیب و نقصی حاد داشت. از آنجا که به جابه‌جایی‌های سریع عادت شده بود و همواره به مورد اجرا گذارده می‌شد، ایالات متحده به جای به دست آوردن بیست سال تجربه در ویتنام، در بسیاری از زمینه‌ها یک‌سال تجربه را بیست بار تکرار کرد.

تا حدودی در نتیجه این ضعف، سیاست و برنامه‌های کمک ایالات متحده بر درکی ناقص مبتنی شد و بر مبنای توصیه‌های نامعقول شکل گرفت و به ناکامی منتهی گردید. وقتی ویتنام جنوبی به عنوان یک کشور جداگانه تأسیس یافت، دیم درخواست کمک اقتصادی نمود و از سوی ایالات متحده به وی اطمینان داده شد که از کمک اقتصادی آمریکا برخوردار خواهد شد، لیک در حقیقت اصرار آیزنهاور مبنی بر گسترش توانایی‌ها، برای مقاومت در مقابل فشارهای انقلابی، با استفاده از ابزار نظامی، کمکهای تحویل داده شده را به انحرافی تأسف‌بار کشاند. بدین ترتیب، ایالات متحده خیلی زود، یعنی در ماه اکتبر ۱۹۵۴، از درک مطلب عاجز شد. روبرت تامپسون مطلب را چنین موشکافی می‌کند: «این درک نکردن همراه با محدودیت کمکهای خارجی غیر نظامی، که در آن موقع توسط کنگره اعمال گردیده بود، و وجود اقلام نظامی مازاد بر نیاز و آماده برای تحویل همگی دست‌به‌دست هم دادند و منجر به این شدند که تأکید اصلی کمک آمریکا معطوف به کمکهای نظامی گردد. حتی در جبهه اقتصادی نیز کمک طوری جهت داده شده بود که موضوع پرداخت هزینهٔ ارتش بزرگ ویتنام جنوبی را مورد توجه قرار دهد.[۱۴]»

سازماندهی و آموزش نظامی ارتش ویتنام جنوبی نیز به نوبه خود، از تجربیات ایالات متحده در جنگ دوم جهانی و جنگ کره، که هر دو دارای ماهیت مخاصمات متعارفی بودند و تحت شرایطی کاملاً متفاوت به مرحله اجرا در آمده بودند، نشأت گرفته بود. این سابقه به وضوح به ایجاد اولویتهای نابجا کمک نمود.

* SWINGING DOOR DIPLOMACY منظور جابه‌جایی کوتاه مدت مأموران و دیپلمات‌هاست که شباهت به درهای چرخان پیدا کرده بود که از یک طرف وارد و از طرف دیگر خارج می‌شدند.م

نمودار ۱۲ــسیاستهای آمریکا و هم‌پیمانش ویتنام جنوبی

	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
ایالات متحده:											
●محدود سازی کمونیسم											
●آن‌را خودت (ویتنام جنوبی) انجام‌بده											
●شرکت فعال آمریکا در رزم											
●جنگ محدود											
●درجستجوی راه حل دیپلماتیک											
●ویتنامی کردن جنگ											
●مداخله نکردن											
ویتنام‌جنوبی:											
●محدود سازی کمونیسم											
●آن‌را خودت (ویتنام جنوبی) انجام‌بده											
●بگذاریم‌آمریکا کار را انجام دهد											

از اوایل دهه ۱۹۵۰ به این طرف، نیاز زیادی به امنیت داخلی وجود داشت، که این ضرورت نیز به نوبه خود نیاز به ایجاد یک سازمان پلیسی مؤثر، همراه با نیروی شبه نظامی کمکی، و یک سازمان اطلاعاتی متمرکز را ایجاب می‌کرد. به جای ایجاد تشکیلات مزبور، آمریکا نیروهای مسلح متعارفی ویتنام جنوبی را برای شرکت در جنگهای متعارفی به‌وجود آورد. هرچند گلاویز شدن اولیه با نیروهای اصلی ویت کنگ ضرورت داشت و بعداً می‌بایستی با ارتش منظم ویتنام شمالی مصاف داده می‌شد، لیکن

فقدان نوعی کنترل مستمر بر منبع بنیادی حرکت انقلابی تقریباً مهلک بود.

شرکت فعال آمریکا در دزم

چنانچه سیاست «آن را خودت انجام بده» ایالات متحده دقیقاً درک شده بود، ممکن بود که آمریکا هرگز مجبور نشود که بین کاربرد نیروهای رزمی یا پذیرفتن شکست یکی را انتخاب نماید. زیرا به نحوی که پیش آمد تلاشهای ضد شورشی آمریکا در سال ۱۹۶۵ دچار ناکامی شد. در آن لحظات، آمریکاییان علاقه‌مند به عملیات نظامی، آهی ناشی از آسودگی خیال کشیدند. بعد از ده سال مشارکت غیر فعال، می‌رفت که سرانجام «اسب تنومند» عمو سام به میدان کار زار وارد شود.

آمریکایی کردن جنگ، به عنوان یک چاره موقت پذیرفتنی بود، اما در دراز مدت یک مصیبت استراتژیکی محسوب می‌شد. جنگ نظامی از بالاترین اولویتها برخوردار شد و آن را تا مدتی دراز حفظ کرد؛ نیروهای نظامی هم‌پیمان آمریکا شوالیه‌وار کنار گذاشته شدند؛ برنامه سیاسی و اقتصادی همروند با عملیات نظامی، از تشویق ناچیزی برخوردار گردید؛ و همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود، افراد غیرنظامی متحمل صدمات زیادی شد. شاید بتوان چنین گفت که هیچ سیاست دیگری نمی‌توانست به اندازه «آمریکایی کردن جنگی» از موفقیت آمریکا جلوگیری نماید.

جنگ محدود

تکیه کلام پرزیدنت جانسون این بود: «ما جنگ وسیع‌تری را نمی‌خواهیم.» فشارهای مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، و جغرافیایی به نحو درستی به کار گرفته شد تا در اصل از احتمال مداخله مسلحانه شوروی یا چین کمونیست ممانعت گردد، لیکن نتایج مطلوب غالباً خارج از دسترس قرار می‌گرفت.

به عنوان مثال، محدود کردن جنگ از نظر سیاسی تقریباً عملی غیرممکن شده بود، زیرا جنگ انقلابی به سبب ماهیت ذاتیش به نحوی آشکار فرآیندی سیاسی را دنبال می‌کند. مانورهای دیپلماتیک که در مقیاسی جهانی دنبال می‌شد، معمولاً به زیان آمریکا خاتمه می‌یافت.

شیوه‌های «ادامه دادن به کار طبق معمول» نیز دچار طالعی ناخوشایند شده بودند. در یک تلاش همه جانبه، به جهت آرام ساختن وطن پرستی متعصبانه و احساسات زایدالوصف، رهبران آمریکا تصمیم گرفتند که اعلام جنگ ندهند؛ نیروهای ذخیره، گارد ملی، و صنایع را بسیج ننمایند؛ هیچ گونه کنترل ویژه‌ای، مانند سانسور یا جیره‌بندی اقلام مصرفی را تحمیل ننمایند؛ سایر تعهدات دفاعی ایالات متحده را نیز با

بودجه‌ای ناچیز ادامه دهند؛ و تأخیر در انجام خدمت وظیفه عمومی را از نظر قانونی مجاز نمایند. نتیجه این شد که تمام تلاشها برای برخوردار شدن از پشتیبانی عموم مردم، دچار ناتوانی گردید، مشقت جنگ را تنها تعدادی از بد اقبالان به دوش کشیدند، و پی‌آمد همه اینها گزارشهای غیر مسئولانه بعضی از اعضاء رسانه‌های گروهی بود. آمریکا دچار مشقت کسری بودجه و موازنه نامطلوب پرداختهای بین‌المللی گردیده بود، و وضعیت امنیت آن علاوه بر ویتنام در همه جای دیگر نیز دچار نقصان شده بود.

مشکلات مشابهی، چون تلاش برای محدود کردن دامنه جنگ از نظر سرزمینی نیز در مقابل ایالات متحده قرار داشت. رهبران آمریکا به ویت کنگها و سایر نیروهای مخاصم اجازه دادند که از پناهگاههای امن به منظور استراحت و بازسازی در لائوس و کامبوج برای سالهای متمادی برخوردار شوند (بعضی از این گونه سرزمینهای بهشتی، هرگز مورد تعرض واقع نشدند)، و در تمام طول جنگ، آمریکا با دقتی محتاطانه از جنگ زمینی در ویتنام شمالی خودداری کرد. با این همه، عملیات بمباران هوایی آمریکا جبهه های جنگ را از نظر سیاسی و روانی به خارج از جنوب شرقی، آسیا توسعه داد.

واکنش درجه‌بندی شده، که بعضی اوقات افزایش تدریجی نیز نامیده می‌شود، قدرت خارق‌العاده نظامی آمریکا را مجبور کرد که در هر دورهٔ زمانی فقط یک قدم بردارد. منظور از این کار این بود که آمریکا از به کار بردن قیافه قدرت لجام گسیخته علیه یک دشمن کوچک حذر کند، و در عین حال بتواند به اندازه کافی فشار بیاورد تا کمونیستها متقاعد شوند که راه رستگاری نشستن پشت میز مذاکره است. با این همه واکنش درجه‌بندی شده در هر دو زمینه ناکام ماند. اول اینکه در داخل و خارج آمریکا افکار عمومی، ایالات متحده قدرتمند را پهلوانی قلدر می‌پنداشت که به دشمنی شجاع اما ضعیف‌تر ستم روا می‌دارد. دیگر اینکه واکنش درجه‌بندی شده عملاً عزم دشمن را تقویت می‌کرد. ویتنام شمالی تقریباً مانند یک بیمار سرطانی که با دردی شدید زندگی می‌کند، و این درد تدریجاً آمده و اگر یک مرتبه نازل می‌شد، غیر قابل تحمل می‌بود، زندگی کردن با افزایش تدریجی مجازات را فرا گرفته بود.

در حقیقت چنین گفته شده است، که بمبارانها، به جای هانوی، آمریکا را که آماده مصالحه و پذیرفتن چیزی کمتر از مقاصد اعلام شده‌اش بود، وادار به نشستن در پشت میز مذاکره کرد.

در جستجوی راه حل دیپلماتیک

ریشه سیاست جستجو برای یافتن راه حل سیاسی، از دوران فرانکلین روزولت به یادگار مانده بود. مقابله کنندگان با انقلابها، زمانی که راه مذاکره را انتخاب می کنند، با تله ای روبه رو می شوند که به نحوی کامل توسط کمونیست های ویتنام آماده گردیده بود. اشتیاق آمریکا برای تشکیل کنفرانس، از سوی ویتنام شمالی ها چنین تعبیر شده بود که نشانگر ضعف ایالات متحده است و در نتیجه موجب طولانی تر شدن مخاصمه عملی گردید. علاوه براین به نحوی فعال روحیه هم پیمان جنگ زده آمریکا یعنی ویتنام جنوبی را دچار ضعف کرد، زیرا بقاء و استقلال آنها را، از نظر بسیاری از آمریکاییان می شد معامله کرد. آغاز مذاکرات در آن شرایط، تنها می توانست یکی از مقاصد ایالات متحده را تأمین نماید، و آن «عقب نشینی شرافتمندانه» بود که حتی دستیابی به این هدف نیز مورد تردید بود.

ویتنامی کردن جنگ

در سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸، دوره‌ای که به عملیات نظامی اهمیت داده شده بود، برنامه های تسکین دهنده و ملت پرور با برخورداری از تقدمی ناچیز، با سرعتی بسیار آهسته ادامه یافته بودند. با این همه «ویتنامی کردن جنگ» به تنهایی به مقاصد الزامی ویتنام جنوبی و همچنین ایالات متحده، متصل و مربوط بود.

چند سالی بود که سیاست مزبور، تحت عناوین دیگر، بدون دستیابی به موفقیت اجرا می شد. در سال ۱۹۶۷ وقتی ژنرال وست مورلند به معاون خود ژنرال ایبرامز دستور تسریع در افزایش توانایی های ارتش ویتنام جنوبی را صادر کرد، به این سیاست قدرت بخشید. با روی کار آمدن دولت نیکسون در ۱۹۶۹ «ویتنامی کردن جنگ» تعریفی گسترده‌تر یافت که برحسب آن ویتنام جنوبی می توانست مسئولیتهای بیشتری را بپذیرد و در زمینه های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی از اختیارات فزاینده‌ای استفاده کند.

این گونه تغییرات نشانگر برگشت تدریجی به سیاست «خودت آن را انجام بده» بود، که با دکترین نیکسون که وظائف هم پیمانان را به شرح زیر تصریح می کرد انطباق داشت:

> آنان باید در به‌وجود آوردن طرحها و برنامه ریزی ها مشارکت کامل داشته باشند. آنها باید خود ماهیت امنیتشان را تعریف کنند و دربارهٔ مسیر پیشرفتشان خود تصمیم بگیرند. ما نیز هرگاه که درخواست شود، برطبق تعهدات قراردادیمان کمک اقتصادی و نظامی در اختیار خواهیم گذارد. اما در عین حال ما از ملتی که مستقیماً در معرض

تهدید قرار گرفته است انتظار داریم که مسئولیت اصلی تهیه نیروی انسانی را برای دفاع از خود، رأساً به عهده بگیرد.[۱۵]

چین کمونیست این اصل را در آغاز کار درک کرده بود. آنها به جای اعزام نیروهای تقویتی، قول فراهم کردن زمینه هایی را برای توصیه و اندرز، و بمب اتم روانی به موکلین ویتنام شمالی خود داده بودند. زیرا مائو می گوید که انقلابات باید با استفاده از عناصر بومی به مبارزه ادامه دهند و به پیروزی دست یابند.

همین طور که «ویتنامی کردن جنگ» پیش می رفت، سیاستهای ویتنام جنوبی شکل مستقلتری را به خود می گرفت و کمتر در معرض ماجراجویی خطرناکی که ناشی از مشارکت ایالات متحده بود، قرار می گرفت. تقاضاهای مکرر برای حمله به ویتنام شمالی بیانگر نمونه ای از پیشنهادات دیوانه وار گذشته بودند. «ویتنامی کردن جنگ» ضمناً زمینه لازم را برای رهایی نظامی آمریکا فراهم کرد. رهایی آمریکا به دلایل متعددی ضرورت داشت، لیکن متأسفانه افکار عمومی مردم آمریکا دولت را طوری وادار به عقب نشینی عجولانه کردند، که اصلاح وضع امنیتی سایگون نمی توانست همگام با آن انجام شود.

مداخله نکردن

همان طور که مشارکت فعال آمریکا در رزم زمینی از سال ۱۹۷۱ رفته رفته کاهش یافت، به موازات آن سیاست «درگیری کمتر ایالات متحده» ظهور کرد. در پیروی از دکترین نیکسون، آمریکا کمک به ویتنام جنوبی در برابر هجوم آشکار همسایگان کمونیستش را ادامه می دهد، هرچند که تصور شرایطی را که آمریکا در آن مجدداً نیروهای زمینی اش را درگیر کند، بسیار مشکل است. در هر صورت ویتنام جنوبی از آن پس می بایست، در مقابله با شورشیان، عمدتاً از ابزار نظامی خود استفاده کند.

سیاستهای ویتنام جنوبی

سیاستهای ویتنام جنوبی عموماً با سیاستهای ایالات متحده هم جهت بودند، امّا در عین حال ساده تر و به مراتب با ثبات تر. به عنوان مثال سیاست «محدود سازی» آنها، منعکس کننده علائق «بقاء» و «استقلال» بود که توسط مقاصدی صریح و اشتباه نشدنی پشتیبانی می شد و جای کمی برای انتخاب راه کارهای دیگر باقی می گذارد. یکی از سیاستهای ویتنام جنوبی، تحت عنوان «بگذاریم آمریکا کار را انجام دهد»

منعکس کننده تمایل طبیعی هر شخص یا ملتی برای محول کردن کار کثیف و پر دردسر به همدست علاقه‌مندش می‌باشد، که به نظر می‌رسد بهترین نفع را برای ذینفع کسب می‌نماید.

استراتژیهای ایالات متحده

یک بار کلاس‌ویتز چنین نتیجه‌گیری کرده است:

> حقیقتاً اولین، بزرگترین، و تعیین کننده‌ترین قضاوتی که یک زمامدار یا ژنرال با آن روبروست درک کردن جنگی است که در آن درگیر می‌شود، نه اینکه خواسته باشد از جنگ موضوعی بسازد که طبیعت و ارتباطات آن چنین امری را امکان‌پذیر نمی‌سازد. نمی‌توان جنگ را به سلیقه خود آرایش داد و باید آنچه را هست پذیرفت و آرزو کرد که از آن بتوان چیزی ساخت.[۱۶]

به طوری که اغلب تصور می‌شود، جنگ انقلابی شکل خاصی از یک جنگ محدود نیست. شکلی از جنگ تمام عیار است که جای ویژه خود را در طیف مخاصمات اشغال می‌کند. جنگ مزبور مبتنی بر تلاشهایی آگاهانه برای به دست گرفتن قدرت سیاسی از طریق ابزار غیرقانونی و قهری است که در فرآیند خود سیستم دولتی موجود و ساختمان اجتماعی آن را عمداً نابود می‌سازد. پادزهرهای متعارفی برای آن مناسب نیستند، در نتیجه روشهای برخورد ایالات متحده، که از ماهیتی متعارفی و غیرمتمرکز و عمدتاً نظامی برخوردار بودند، با آن تناسبی ناچیز داشتند (نمودار ۱۳).

تدابیر متعارفی

اکثر اعضاء ارشد دولت آمریکا و نیروهای مسلح در زمینهٔ جنگ ضد انقلابی تا این اواخر کاملاً غیر حرفه‌ای بودند. بسیاری از آنها هنوز هم این چنین هستند. این ادعا به منظور انکار فضیلت آنها نیست. آموزش و تجربه آنها در مورد جنگ عمدتاً نظامی و متعارفی بوده است. آنها آنچنان گرفتار اداره کردن بحرانها و حل مسائل جاری بوده‌اند که وقت مطالعه انقلاب غیر متعارفی را نداشته‌اند. نتایج به نحوی قابل پیش‌بینی، به طوری که روبرت تامپسون ذیلاً تشریح کرده است، ناامید کننده بوده است:

> برطبق تدابیر رزمی خویش آمریکاییان در جنگ شکستهای زیاد و تلفات بیشماری را بر ویت کنگها و واحدهای ویتنام شمالی وارد آوردند، امّا پیروزی فرّار بود، زیرا آنها در تحلیل یک شکست استراتژیکی، مطابق با تفکر جنگ توده‌ای انقلابی، ناکام ماندند.[۱۷]

نمودار ۱۳. استراتژی آمریکا و هم پیمانش ویتنام جنوبی

	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
ایالات متحده:											
●جنگ متعارفی											
●طرح ریزی و عملیات غیر تمرکزی											
●جنگ از نظر استراتژیکی دفاعی											
●تأکید عمده بر عملیات نظامی											
●ناسازگار با مقاصد											
ویتنام جنوبی:											
●از نظر عیوب شبیه ایالات متحده											

به طور خلاصه، استراتژیستهای آمریکایی به نوعی بیماری مبتلا بودند که مشخصات آن را مارشال دوساکس ۲۰۰ سال قبل چنین توصیف نموده است: «آنها به این دلیل که نمی‌دانند چه باید کرد، کاری را انجام می‌دهند که بلد هستند.»

طرحریزی و عملیات غیرتمرکزی

تا وقتی ایالات متحده شروع به خروج نیروهایش نمود، ظاهراً هنوز طرح مشترک اصلی آمریکا ویتنام جنوبی وجود نداشت. حتی ابزار سازمانی کافی سیاسی ــ نظامی که بتواند برنامه‌ها و عملیات را با یکدیگر هماهنگ نماید تا همین اواخر به وجود نیامده

بودند. بنابراین در حالی که آمریکاییان سرگرم آزمایش تاکتیکهای مختلف ضد شورش بودند، طرحهای استراتژیکی غیر مشترک مانند قارچ رشد می‌کردند و زیاد می‌شدند.

در اوایل ۱۹۶۶ شاپلن فاش کرد که وقتی آمریکاییان در جستجوی اصلاح برنامه پیشرفت روستاها بودند، گروهها یا سازمانهای مختلف ویتنامی که تعدادشان از ۳۹ گروه کمتر نبود، برای انجام اصلاحات و بهبود وضع روستاها تلاش می‌کردند یا سعی می‌کردند تا حدی امنیت را در این دهات فراهم نمایند.[۱۸] سازماندهی آمریکاییان نیز کمی بهتر از این بود. فرمانده کل اقیانوس آرام مستقر در هاوائی مسئول جنگ هوایی بود. فرمانده سازمان کمک نظامی ایالات متحده مستقر در ویتنام، مسئولیت اجرای جنگ زمینی را به‌عهده داشت. سفیر آمریکا در سایگون امور دیپلماتیک را حل‌وفصل می‌کرد. بی‌عرضگی بورکراتیک، سکون و دوباره‌کاری، که با هماهنگی لاابالی‌گرایانه تشدید می‌شد، در چند زمینه حساس، متداول شده بود: جمع‌آوری اخبار، پرورش آن و توزیع اطلاعات رزمی؛ کمکهای نظامی و اقتصادی؛ پشتیبانی‌های لجستیکی. رئیس جمهور آمریکا، و نه رئیس جمهور ویتنام جنوبی، عهده‌دار همه امور بود.

از هرج‌ومرج سازمانی در هیچ شرایطی نمی‌توان دفاع کرد. اما در یک جنگ انقلابی، که در آن علائق و مقاصد دو قدرت حمایت کننده و حمایت شونده در حد قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر تفاوت داشت، این ضعف نابخشودنی بود.

جنگ از نظر استراتژیکی دفاعی

نیروهای مسلح آمریکا در ویتنام، تقریباً بدون توقف، چندین پیروزی درخشان تاکتیکی به دست آوردند، لیکن درتمام مدت مستمراً از لحاظ استراتژیکی حالت دفاعی داشتند. در اینجا لازم است قسمت دیگری از نوشته‌های روبرت تامپسون را ذکر کنیم:

> قبل از ۱۹۶۹ کسی درک نکرد که برنامه «ملت‌پرور»، برنامه‌ای‌است تعرضی و سازنده که به منظور تقویت توانایی‌های دولتی و حذف ضعفهای آن تدوین یافته است، در حالی که «عملیات نظامی» جنبه دفاعی و ویرانگر داشته است و برای حفظ موقعیت و در نتیجه تضعیف توانایی‌های نظامی دشمن طرح‌ریزی شده است. برنامه‌ای که این دو را به یکدیگر مربوط می‌ساخت برنامه «تسکین دادن» بود. این سه برنامه با اولویتهایی دقیقاً بعکس اهمیت که هریک داشته‌اند در رابطه با مقاصد، و به نوبه خود استراتژی، مورد توجه قرار گرفته بودند و به مرحله اجرا گذارده شده بودند.[۱۹]»

در عمل، نیازهای فوق توسط تعداد زیادی از مقامات ایالات متحده درک شده بود، لیکن آنها مشکلات زیادی را در شنیده شدن صدایشان تجربه کرده بودند.

تأکید عمده بر عملیات نظامی

آمریکا چندین سال درگیر دو جنگ جداگانه بود: یکی نظامی و دیگری سیاسی. روبرت وبلیو کومار، در حقیقت به عنوان دستیار ویژه پرزیدنت جانسون در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ عهده‌دار هدایت «جنگ سیاسی» ویتنام بود.

نباید اشتباه کرد که ایالات متحده در سال ۱۹۶۵ برای دفاع از ویتنام جنوبی به آنجا کشیده شده بود و دفاع تنها شیوه‌ای بود که آمریکا با استفاده از آن می‌توانست وضعیت را تحت کنترل در آورد و با ایجاد یک پرده امنیتی، برنامه‌های تولیدی را در پشت آن به‌ثمر رساند. با این همه آمریکا، بنا به خصوصیت ویژه‌اش، اکثر تخم‌مرغها را در یک سبد ریخت. اتکاء بیش از حد به برخورد نظامی متعارفی موجب گردیده بود که سایر عناصر قدرت موجود آمریکا، که باید همزمان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند، تضعیف شوند.

با نگاهی مجدد به اندرز حکیمانه سان‌تزو که می‌گوید: «در جنگ، حمله به استراتژی دشمن اهمیت حیاتی دارد» و اینکه در ویتنام، استراتژی دشمنان آمریکا استراتژی انقلابی بود، باید اذعان کرد که امریکا مانند گاوی در مغازه چینی فروشی، به نحوی خشونت‌بار، یکباره و ناگهانی وارد جنگ شد. آمریکا در برآوردهای خود نیز اشتباه کرد و در حالی که توانایی‌های خودی را اضافه بر آن چه واقعاً بود محاسبه نمود، توانایی‌های دشمن را ناچیز شمرد. علاقهٔ امریکا دراستفاده از نیروهای مسلح، سریعاً هدف «کسب پیروزی نظامی در میدان جنگ» را که هدفی بی‌نتیجه و بی‌پایان بود، به وجود آورد. یک بار دیگر مقاصد سیاسی و اهداف نظامی، به ضرر آمریکا از یکدیگر جدا شدند. حتی اگر آمریکا، طبق نظر بعضی افراطیون، ویتنام شمالی را تا سرحد انهدام و تبدیل کردن آن به وضع عصر حجر، بمباران می کرد و ویت کنگها را مجبور به فرار و یافتن پناهگاه می‌نمود، بهترین چیزی را که می‌توانست به کسب آن امیدوار باشد، نوعی متارکه غیررسمی و اعلام نشدهٔ جنگ بود تا برای برنامه‌های «ملت‌پرور» و «تسکین دهنده» که در گرماگرم تلاش مسلحانه امریکا اهمیت ناچیزی داشتند، فرصت کافی فراهم نماید. بدون انجام کارهای تکمیلی در این گونه زمینه‌ها، به منظور افزایش توانایی‌های خودی، و در عین حال قلع‌وقمع انگیزه‌ها و سازمان دشمن، تلاش آمریکا کاملاً بیهوده بود. بدین ترتیب انقلاب ویتنام صدمه ندید، هزینه‌های جنگ به آخرین

حد خود رسید، و عواقب کار کاملاً از کنترل خارج گردید.

استراتژی «جستجو و انهدام» امریکا به دو علت از بدو تولد محکوم به شکست بود: نخست اینکه جمهوری دموکراتیک ویتنام (ویتنام شمالی) برای نیل به اهداف سیاسیش آماده بود که هرگونه هزینه گزافی را بپذیرد؛ دوّم اینکه، قدرت آتش و فرسودن دشمن در میدان جنگ، در جهت دستیابی مجدد به قدرت کنترل و برخوردار شدن از پشتیبانی داوطبانه مردم، به هیچ عنوان کمکی به آمریکا نکرد. عملیات «پاک سازی و نگهداری سرزمینها» به مراتب مناسبتر بود، لیکن مدتها طول کشید تا این حقیقت بنیادی درک شود.

مقاصد منحرف شده

در حالی که مقاصد بنیادی ناچیز شمرده شده بودند، اگر از علائق خاصی که در جدول ۱۰ آمده است سخنی به میان نیاوریم، تقریباً تمام علائق بنیادی ایالات متحده که در مقدمه قانون اساسی آمریکا تشریح شده‌اند، به خطر افتاده بودند.

بدیهی است که راه واقعی دستیابی به یک استراتژی تعرضی، برنامه «ملت پروری» بود. آیزنهاور این حقیقت را درک کرده بود. آنچه او جستجو می‌کرد «ویتنام مستقلی بود که از موهبت دولتی نیرومند برخوردار باشد.» کندی و جانسون نیز این نظریه را تأیید کردند، اما هیچ‌یک از استراتژی‌های نخستین آن دوران راه کار مؤثری را برای دستیابی به این هدف فراهم نمی‌کردند. در سال ۱۹۶۹ وقتی رهبران جدید آمریکا با نظریات تازه‌ای شروع به قرار دادن اجزا در کنار یکدیگر کردند، نقطه عطفی پدیدار گشت. علائق، مقاصد، سیاستها، و استراتژی‌های آمریکا بتدریج با یکدیگر تطبیق پیدا کردند—این کار پانزده سال معوق مانده بود، لیکن تأخیر بهتر از هرگز نرسیدن است. در حالی که نتایج نسبتاً ناچیز بودند، اما بعضی از نتایج مثبت ظرف چند ماه هویدا شدند.

استراتژیهای ویتنام جنوبی

همان طور که در جدول ۱۳ آمده است، استراتژیهای ویتنام جنوبی مشابه استراتژیهای ایالات متحده بودند؛ آنها حق انتخاب کمی داشتند.

چهارچوب استراتژی ویتنام شمالی و ویت‌کنگ (نیروهای انقلابی ویتنام)

با توجه به اینکه استراتژی نیروهای انقلابی در اکثر طول دوره از سادگی،

اختصار، وثبات قدم برخوردار بوده است، به سرعت می‌توان آنها را تشریح نمود. آنها می‌دانستند که قصدشان چیست و در نتیجه، ابتکار عمل را در دست داشتند و تا دوران اخیر نیز از ترکیبی پیروزمند بهره‌مند بوده‌اند.

علائق نیروهای انقلابی ویتنام

علائق ویتنام شمالی (جدول ۱۴) که با انگیزه‌های احساسی نظیر ملی‌گرایی، ضد استعماری، و ضد امپریالیستی تقویت می‌شدند، از استحکامی سخت برخوردار بودند. در نتیجه آنها از پایگاههایی به مراتب عظیمتر از انگیزه‌های احساسی ضعیفی که امریکا را به دام انداخته بود، سود می‌بردند و برای طراحی استراتژیکی از زیربنایی بهتر برخوردار بودند. نوشته‌های سه سطر اول نمودار ۱۴ احتمالاً توسط رهبران هانوی، حیاتی تشخیص داده شده بودند. دو علاقه بعدی نیز اجباری بودند.

علاقه «استقلال» در سال ۱۹۵۴، وقتی هوشه مینه موفق به اخراج فرانسویان شد، حاصل گردید. از آن زمان به بعد، علاقه اصلی دستیابی به قدرت سیاسی از نوعی

نمودار ۱۴. علائق نیروهای انقلابی ویتنام

	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
ویتنام شمالی:											
●استقلال	—										
●قدرت	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
●کمونیسم	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
●یکپارچگی قومی	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
●رفاه اقتصادی	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
ویت کنگ:											
●مانند ویتنام شمالی به اضافه بقاء		—	—	—	—	—	—	—	—	—	—

بوده است که مبارزه برای حکومت مطلقه در سراسر هندوچین را رواج دهد. آنچه دنیا تماشاگر آن بوده است، جنگ بر سرتعیین وارث مستعمرات است. در صورتی که مایلید می‌توانید آن را امپریالیسم جدید، در مقیاس کوچک، بنامید.

علائق مربوط به ایدئولوژی کمونیست، اشتیاق به یکپارچگی مردم ویتنام شمالی و جنوبی، و ترغیبت برای نیل به رفاه اقتصادی که حاصل ترکیبی جالب شامل «کاسهٔ پلو» از رود مکونگ همراه با منابع دلتای رود سرخ می‌باشد، نیازی به تشریح نداشته و خود بیانگر مطلب می‌باشند.

علائق ویت کنگ همواره شبیه علائق ویتنام شمالی بوده است، تنها یک تفاوت وجود داشته است: عملیات ویت کنگ از زمان شدت یافتن بحران در سال ۱۹۵۷ همواره رابطه‌ای مستقیم با «بقاء فیزیکی» داشته است.

مقاصد نیروهای انقلابی ویتنام

هر یک از مقاصد ویتنام شمالی- ویت کنگ (نمودار ۱۵) به‌نحوی قاطعانه به ارضاء علائق حیاتی مساعدت می‌کرده‌اند.

کنترل و کمونیستی کردن تمام هندوچین همواره یکی از مقاصد عالیه ویتنام شمالی و ویت کنگ بوده است. پاتریک جی. هانی یکی از دانش‌پژوهان مسائل ویتنام در دانشگاه لندن و یکی از صاحب نظران معتبر در این زمینه ، از سندی مربوط به حزب لائو دونگ که در سال ۱۹۵۲ به دست فرانسویان افتاده است اتخاذ سند کرده است و آن را «ساده‌ترین تعریف» از اهداف دراز مدت ویتنام شمالی نامیده است که می‌گوید: «استقرار نظام کمونیستی در تمام ویتنام، لائوس و کامبوج.[۲۰]» بدین ترتیب، بعد از ۱۹۵۴ اتحاد مجدد لازم‌الاجرا بوده است.

مقاصد ویتنام شمالی و ویت کنگ عموماً با یکدیگر همجهت بوده‌اند، هرچند که اولویتها در رابطه با فوریت اتحاد مجدد، دچار مغایرتهایی بوده است. بعضی از فرقه‌ها، نیاز به یکپارچگی را تبلیغ می‌کرده‌اند. برخی دیگر طرفدار سنت نیرومند جدایی جنوب بوده‌اند. دوگلاس پایک یکی از کارمندان وزارت خارجه آمریکا و یکی از دانش‌پژوهان و مجریان سیاستهای مربوط به ویت کنگ، سه نظر مشخص ویت کنگ را در همان اوایل کار یعنی ۱۹۶۲ کشف نموده است:

در این میان گروهی بودند که به اتحاد مجدد شمال و جنوب و اینکه تلاش برای نیل

نمودار ۱۵ مقاصد نیروهای انقلابی ویتنام

	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
ویتنام شمالی:											
●کنترل تمام ویتنام											
●حذف و اخراج فرانسویان											
●اتحاد مجدد ویتنام											
●حذف و اخراج آمریکاییان											
●محو و نابودی حکومت ویتنام جنوبی											
●کمونیست کردن تمام ویتنام											
●اثبات کارایی تفکرانقلابی											
ویت کنگ:											
●مشابه فوق، بغیر از تأکید کمتربر کنترل همه ویتنام و اتحاد مجدد سریع درویتنام											

به آن به هر قیمتی باید دنبال شود، عمیقاً معتقد بودند؛ دسته‌ای نیز وجود داشتند که به اصل اتحاد مجدد علاقه‌داشتند، اما دستیابی به آن را غیرممکن می‌دانستند؛ و گروه سومی نیز بودند که با الحاق مجدد، از این نظر که مفهوم آن تحلیل رفتن جنوب به

وسیلهٔ شمالی‌هاست، مخالفت می‌ورزیدند. دو دستگی در اواخر ۱۹۶۴ و اوایل ۱۹۶۵ رشدی آشکار و فزاینده داشت، زیرا در این موقع رادیو آزادی مستمراً از عقب‌نشینی ایالات متحده و استقرار نیروهای بی‌طرف صحبت می‌کرد. در حالی که رادیو هانوی همواره عقب‌نشینی ایالات متحده و مذاکرات و اتحاد مجدد را مطرح می‌نمود.[۲۱]

با این همه، حزب «خلق انقلابی» که به عنوان هسته اصلی مستحکم درون هرم، در داخل جبهه آزادی ملی، توسط هانوی تشکیل گردیده بود، این‌گونه عقاید جدایی‌طلبانه را کاملاً تحت کنترل داشت و به همین سبب این عقیده هرگز ثمره‌ای نداد. عقیده مخالفت با جدایی دو ویتنام در حقیقت زمینه باروری را برای غور و بررسی استراتژیکی توسط متخصصان تبلیغاتی جنگهای روانی خودی، فراهم می‌ساخت.

قطعنامه‌های شماره ۱۲ و ۱۳ حزب لاو دونگ که به ترتیب در سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ منتشر گردید، طرحهایی را که با افزایش نیروهای نظامی آمریکا در ویتنام مقابله کرده بود و شکست هم‌پیمانان آمریکا ــ ویتنام جنوبی را در میدان جنگ پیش‌بینی نموده بود، آماده برای اجرا ارائه می‌دادند. دفتر مرکزی هانوی برای امور ویتنام جنوبی نیز، در سال ۱۹۶۸ قطعنامه شماره ۶ خود را منتشر و طی آن نیاز به یک پیروزی سریع نظامی را اعلام کرده بود. با این همه، اعضاء فرماندهی عالی کمونیستها واقع‌بین بودند و هستند. بدون تردید آنها می‌دانستند که احتمال شکست قطعی ایالات متحده در جنگ مسلحانه ناچیز است. بنابراین آنها در حالی که با بردباری خود را آمادهٔ تحمل زخمهای شدید تلافی‌جویانه می‌کردند، راه کارهایی را برگزیدند که آمریکا را متحمل هزینه‌های گزاف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی می‌کرد. و بدین ترتیب رقابت با ایالات متحده پیش از آنکه امتحان قدرت باشد، آزمایش عزم و اراده بود.

با این همه، به عقیده روبرت تامپسون یکی از مقاصد ثانویه ویتنام شمالی با «اثبات کارآیی تفکر انقلابی» ارتباطی نزدیک داشت. از جمله این فکر که فقط بازنده شدن ایالات متحده کافی نیست و شکست آن باید با خفت همراه باشد در ۱۹۶۵ شکل گرفت. و بدین ترتیب چنانچه نتیجه مزبور حاصل می‌گردید هم‌پیمانان آمریکا را در اروپا و آسیا دلسرد می‌کرد و اعتقاد آنها را به ضمانتهای امنیتی آمریکا به شدت متزلزل می‌ساخت. چنین پیداست که دوگلاس پایک نیز در نوشته خود متوجه این موضوع شده است.[۲۲] مرکز ثقل استراتژیکی انتخاب شده، حمله به عزم راسخ آمریکا و ویتنام جنوبی بود که بی‌رحمانه با حمله‌ای که تجاوز مسلحانه را با جنگهای روانی

نمودار ۱۶. سیاستهای نیروهای انقلابی ویتنام

	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
ویتنام شمالی:											
●اتحاد مجدد از طریق همه‌پرسی											
●اتحاد مجدد از طریق توسل به زور و نیرنگ											
●جنگ تمام‌عیار											
●جلوگیری از شکست نظامی											
●افزودن هزینه نظامی، اجتماعی و اقتصادی آمریکا											
●ممانعت ازتسلط چین و شوروی											
ویت کنگ:											
●سیاستها عموماً ازهانوی دیکته می‌شدند ومانند سیاستهای فوق یا شبیه آنان بودند											

درآمیخته بود، اجرا می‌گردید.

سیاستهای نیروهای انقلابی ویتنام

سیاستهای نیروهای انقلابی ویتنام (نمودار ۱۶) آشکارا با مقاصد آنان منطبق بودند. از آنجا که موافقتنامه سال ۱۹۵۴ ژنو، اجرای انتخابات سرتاسری را قبل از ۲۰

ژوئیه ۱۹۵۶ پیش‌بینی کرده بود، اتحاد مجدد از طریق همه پرسی در دوران بعد از انعقاد موافقت نامه مزبور، ممکن به نظر می‌رسید. چشم‌انداز رفراندوم آشکارا مورد قبول کمونیستها بود، زیرا نیروهای بالقوهٔ آنها برای دستکاری سیاسی همه‌پرسی مناسب به نظر می‌رسید. اما وقتی زمان همه‌پرسی فرا رسید، پرزیدنت دیم به این سبب که می‌ترسید نفوذ ویت‌کنگِ محلی مانع یک همه‌پرسی درست شود، علی‌رغم تمام اطمینانهای پر سروصدا مبنی بر نظارت بی‌طرفانه، رفراندوم را انکار کرد و از انجام آن سرباز زد.

وقتی روشن شد که دستیابی به اتحاد ازطریق مصالحه‌سیاسی میسر نمی‌شود فکر اتحاد با توسل به زور به عنوان یکی از سیاستهای ویتنام شمالی شکل گرفت. ویت‌کنگ نیز، چنانچه از تبلیغات مستمر سالیان متمادی آشکار است، سرانجام تسلیم نظر ویتنام شمالی شد و تحت تأثیر این عقیده قرار گرفت که: این انقلاب تنها با توسل به شیوه‌های انقلابی استفاده از قدرت توده‌ها می‌تواند نیروی دشمن را درهم بکوبد و مشکل را حل نماید، زیرا مطلقاً نمی‌تواند با اتکاء به مذاکرات و قراردادها به مصالحه‌دست یابد. نیرنگ در مذاکرات نیز، به عنوان یکی از سیاستهای فرعی جهت دستیابی به هدف باقی ماند.

بدون تردید، این سیاست ظالمانه، در پاره‌ای موارد موجب شرمساری مسکو گردید، زیرا با توجه به اینکه شیوه‌های شوروی معمولاً نرمتر بودند، سیاست مورد بحث بیشتر خط حزب کمونیست چین را طوطی‌وار تکرار می‌کرد. با این همه ویتنام شمالی برای دستیابی به مقاصد، با هر دو طرف به نفع خود و به‌ضرر نیروهای آمریکا و ویتنام جنوبی بازی ماهرانه و بسیار موفقی را دنبال می‌کرد. با در نظر گرفتن اینکه روسیه و چین با یکدیگر رقابتی دائمی داشتند و هر دوی آنها در اخراج ایالات متحده از ویتنام از منافع حاصله بهره‌مند می‌شدند، هیچ یک از آنها، به منظور داشتن ابزاری برای نفوذ در وضع هانوی، اشتیاقی به قطع کمکهای خود به ویتنام شمالی نداشتند.

تا آنجا که محیطی انقلابی در ویتنام جنوبی وجود داشت، ویتنام شمالی نه تنها ترسی از ادامه این گونه سیاستها نداشت، بلکه پیروزی در آنها را وسیله‌ای برای دستیابی به همه خواسته‌هایش می‌دانست. بقاء و استقلال آنها هرگز به خطرنیافتاده بود، و چنانچه فشار نیز بیش از حد تحمل افزایش می‌یافت، آنها می‌توانستند در هر لحظه از ادامه خونریزی جلوگیری کنند و آن را متوقف سازند. بدترین اتفاقی که ممکن بود بیافتد یک عقب‌نشینی نظامی بود که با توجه به ماهیت انقلابی جنگ منجر به

برگشت آنها از مرحله سه به مرحله دو یا به مرحله یک می‌گردید. در چنین حالتی تنها ویت کنگ در یک وضعیت واقعاً خطیری قرار می‌گرفت، زیرا وجود مستمر آنها در صحنه همواره یک مشکل بود، اما حتی آنها نیز می‌توانستند، در صورت لزوم، شکل مبارزه را به صورت زیر زمینی تغییر دهند و منتظر فرصت برای قیام مجدد باشند.

استراتژی نیروهای انقلابی ویتنام

در طول این سالیان، استراتژی نیروهای انقلابی ویتنام (نمودار ۱۷) مبتنی بر مقاصد معقول بود و توسط سیاستهایی واقع‌بینانه به پیشروی ادامه می‌داد، در حالی که هیچ‌یک از اینها در مورد ایالات متحده و ویتنام جنوبی صدق نمی‌کرد. این استراتژی عبارت بود از: استراتژی ترکیب یافته‌ای که (به جای اتکاء مجرد بر جنبه‌های مسلط نظامی) جنبه‌های چندگانه داشت و مضافاً از تحرکی خوب برخوردار بود.

نمودار ۱۷. استراتژی نیروهای انقلابی ویتنام

	۱۹۵۰	۱۹۵۵	۱۹۶۰	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
ویتنام شمالی:											
●استراتژی انقلابی											
●ترکیب شده											
●برخوردار از جنبه‌های چندگانه											
●ازنظر استراتژیکی تعرضی											
ویت کنگ:											
●عیناً منطبق با ویتنام شمالی											

الگوی استراتژیکی از ۱۹۵۰ الی ۱۹۷۱

مشاوران متخصص انقلابی در دهه ۱۹۵۰ ابتکار عمل استراتژیکی را به دست گرفتند. و از چشم‌پوشی از تمام جنبه‌های سیاسی، روانی، یا نظامی آن خودداری نمودند. مهمترین درگیری‌های استراتژیکی در هر سه محور فوق، به نحوی سازگار در زمانها و مکانهایی که مناسب حال کمونیستها بود، به مرحله اجرا گذارده می‌شد. با به کار بردن انواع چندگانه قدرت، کمونیستها از قدرت انعطاف‌پذیری نیز برخوردار گردیدند و با توسل به تأثیر گفتار در پاریس، سازمان ملل متحد، و در ایالات متحده، از آمریکا سبقت می‌گرفتند و حرکات آن را خنثی می‌کردند. غافلگیری استراتژیکی، از آن قبیل که ویتنام شمالی در حمله تت، سال ۱۹۶۸، اجرا کرد، هرگز توسط آمریکا یا ویتنام جنوبی تقلید نشد، (تهاجم به کامبوج اصولاً جنبه تاکتیکی داشت) و کمونیستها به طور مستمر از نادانی آمریکا در مورد جنگ انقلابی بهره می‌گرفتند.

در نتیجه، یک ملت عقب افتاده، هماهنگ با جمعی از روستاییان ترغیب شده، توانستند به نحوی استوار حدود چهارده سال ابتکار عمل را از بزرگترین ابرقدرت جهان سلب کنند و بدین وسیله یک کلاسیک استراتژیکی را به وجود آورند.

تهاجم تت یک نقطه عطف بود. کمونیستها پیروزی روانی قاطعی در داخل ایالات متحده کسب کردند، اما تشکیلات زیربنایی ویت‌کنگ نیز متحمل خسارات سنگینی شد، و عزم ویتنام جنوبی تقویت گردید. برنامه‌های ثمربخش آمریکا ــ ویتنام جنوبی در سال بعد شکوفا شد.

بعد از ۱۹۶۹ تفوق و برتری ویتنام شمالی و ویت‌کنگ دچار ضعف شد. آمریکا و ویتنام جنوبی برای اولین بار شیوه‌های بهتری را برگزیدند و اجرا کردند و بدین ترتیب توانستند ابتکار عمل استراتژیکی را به دست گیرند. ویتنامی کردن جنگ در بسیاری از زمینه‌ها پیشرفت نمود بویژه پیشرفتهای نظامی بسیار چشمگیر بود. پرزیدنت نگوین وان‌تیو به موقعیت خود استحکام بخشید. در پایان ۱۹۷۱، آشکار بود که دکترین «جنگ توده‌ای و پیروزی خلق» نهایتاً در شرف بی‌اعتباری است.

دگرگونی استراتژیکی از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۳

در واکنش نشان دادن به وضع فوق، ویتنام شمالی با دریافت کمک ناچیزی از ویت‌کنگ، دست به یک تهاجم عظیم متعارفی زد. این اقدام غیرمعمول، حداقل از دو جهت انحرافی شدید از سوابق و تاریخچه گذشته انقلابی بود. نخست اینکه نظریهٔ سنتی چنین اعتقاد دارد که مردم بومی باید منبع اصلی قدرت را به منظور شکل بخشیدن به

سرنوشت خود فراهم آورند. و دوم اینکه، پیشرفت منظم وقایع باید از طریق مرحله‌ای کردن مبارزه انقلابی، که با ضعفها و قدرتهای طرفین مخاصمه رابطه‌ای متوازن دارد، راه خود را بیابد و پیشرفت نماید. برای تعرض نهایی وقتی که شرایط مناسب اجازه دهد، تدارکات لازم از قبل به عمل می‌آید، لیکن این حمله ویتنام شمالی هیچ‌گونه شباهتی به جنگهای فرسایشی الهام گرفته از جنگهای مذهبی حق علیه باطل، که رهبران ویتنام شمالی با تقلید مستمر از آن می‌خواستند دشمنان خود را به خاک افکنند و درمانده کنند، نداشت.

زمان آغاز این غلو مخاطره‌انگیزی که عاقبت آن نیز معلوم نبود، با دقت انتخاب شده بود. تهاجم در پایان عید پاک ۱۹۷۲ بعد از عقب‌نشینی نیروهای رزمی ایالات متحده، قبل از آنکه ارتش ویتنام جنوبی کاملاً آماده باشد، آغاز گردید. با این همه، طراحان کمونیست به نحو تأسف‌باری خصوصیات دشمن خود و گرایش زمان را اشتباه برآورد کرده بودند. هجوم نخستین تماشایی بود، اما خیلی زود همه چیز رو به وخامت رفت. ارتش ویتنام جنوبی ابتدا دچار سردرگمی شد اما سریعاً از این حالت درآمد و به ضد حمله پرداخت؛ نیروی هوایی، پیش‌تازان ارتش ویتنام شمالی را مضمحل کرد و تدارکات آن را متلاشی نمود؛ مین‌گذاری بندر هایفونگ توسط آمریکا کاملاً ویتنام شمالی را غافلگیر کرد؛ با اینکه مراکز استانها به‌شدت آشفته شدند، اما همچنان در دست نیروهای ویتنام جنوبی باقی ماندند؛ گروههای پشتیبان که دیگر آنچنان شیفته نبودند، در ویتنام جنوبی انگیزه‌های کمونیستی را رها کردند و برخلاف انتظار ویتنام شمالی، افکار عمومی آمریکا نیز در این لحظات قاطعانه باقی ماند. تیو از این مبارزه قویتر از همیشه بیرون آمد. ویتنامی کردن جنگ را می‌شد توجیه کرد.

در اوایل پاییز ۱۹۷۲، این اسراف بی‌باکانه انسان و مواد ذخائر ویتنام شمالی را به صفر رساند. ویتنام شمالی در جبهه‌های جنگ محبوس شد و از هم‌پیمانان روسی و چینی خود جدا ماند و در حالی که با مسائل دردناک داخلی روبه‌رو بود، افکار عمومی جهان نیز او را سرزنش می‌کرد. ابتکار عمل از نظر سیاسی، نظامی، و روانی یک‌بار دیگر به‌دست جهان سرمایه‌داری افتاده بود. به عقیده ناظران با تجربهٔ کمونیستها مخاصمه را باخته بودند.[۲۳]

در این لحظات تاریک، هیئت حاکمه چهار نفری هانوی، با بازکردن مجدد یک جبهه سیاسی ساکن، وضعیت را کنترل کرد و خود را از نابودی نجات داد. آنها در هشتم اکتبر ۱۹۷۲ پیشنهاد صلحی را تسلیم کنفرانس پاریس‌نمودند.

شرایط تقریباً کاملی برای اجرای یک جنگ روانی به وجود آمده بود. ایالات متحده با اتکاء به اطمینان بیش از حد، ناآگاهانه گرفتار شد. در به بازی گرفتن اشتیاق وافر آمریکا به صلح و تمایل طبیعی آن برای مذاکرات، دفتر سیاسی ویتنام شمالی پیشنهاداتی را عرضه می‌کرد که چشم اندازی فوری برای پایان بخشیدن به خصومت بی‌پایان و مبادله اسیران جنگی در آن دیده می‌شد. نیکسون و مشاوران استراتژیکی او قبل از انتخابات نوامبر و یا پیش از عید نوئل مشتاق دادن هدیه‌ای بزرگ به مردم آمریکا بودند. بیانات دکتر کسینجر که رئیس هیئت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس بود، حاکی از خوش‌بینی زایدالوصف بود:

برای اولین بار ویتنام شمالی، ما را قادر ساخت که به مذاکرات شتاب بخشیم. آنها از تقاضای قبلی خود مبنی بر تشکیل یک دولت ائتلافی صرف نظر کردند. آنها از درخواست قبلی خود مبنی بر داشتن حق وتو در مورد شخصیتها و سلسله مراتب حکومت موجود ویتنام جنوبی چشم‌پوشی کردند. آنها برای اولین بار با راه حلی، که مذاکره همزمان در مورد لائوس و کامبوج را میسر می‌ساخت، موافقت کردند.[۲۴]

پس از زمینه سازی قبلی برای آغاز یک عملیات روانی تعرضی، هانوی به طور ناگهانی چنین تبلیغ کرد که مذاکرات به توافق رسیده و امضاء آن قریب‌الوقوع است. خبر زیر که در هانوی منتشر شد، تمام جهان را دچار هیجان نمود:

«در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۲ ویتنام شمالی و ایالات متحده با متن کامل (موافقتنامه خاتمه جنگ و برقراری مجدد صلح در ویتنام) و برنامه‌ریزی برای امضاء رسمی آن، در ۳۱ اکتبر ۱۹۷۲، موافقت نمودند.[۲۵]»

سپس ضربه اصلی وارد شد. ویتنام شمالی در جمله بعدی مسئولیت دستیابی به یک قرارداد (پیشنهادی کمونیستها) را، چنانچه ظرف یک هفته به امضاء نمی‌رسید، به گردن آمریکا انداخته بود:

«اما در ۲۳ اکتبر ۱۹۷۲، برخلاف تعهد قبلی، ایالات متحده تقاضا کرد که مذاکرات برای حل پاره‌ای مسائل جدید ادامه یابد. این رفتار آمریکاییان وضعیت بسیار خطیری را که موافقتنامه را به خطر می‌اندازد، به وجود آورده است.[۲۶]»

ایالات متحده و نه ویتنام جنوبی، با سر به دام هانوی افتاد. آمریکا به عوض اثبات جعلی بودن این خبر ساختگی به افکار عمومی، تمام فشارها را بر ویتنام شمالی قطع کرد و اعلام کرد که «صلح در دسترس است و آنچه برای نیل به توافق مانده است،

می‌تواند در یک یا چند جلسه مذاکره که بیش از سه یا چهار روز طول نخواهد کشید، حل شود.[۲۷]»

شادی بر آمریکا و سایر نقاط مستولی شد. در جریان جلسات بعدی کنفرانس صلح، امید به صلح افزایش یافت. عناوین سر مقاله‌های مطبوعات جارمی‌زدند: «رئیس جمهور به برقراری صلح اطمینان دارد»، «پاریس خوش‌بین است.»، و اسرای جنگی آمریکا در «هتل هیلتن هانوی» با وظیفه شناسی به عنوان گروگان صلح عمل می‌کنند.

همین‌طور که روزها، بدون رسیدن به مصالحه، سپری می‌شد، ناامیدی جایگزین خوشحالی می‌گردید. کیسینجر با حالتی آزرده چنین تشریح نمود: «مصالحه و توافق ظاهراً همواره در دسترس بود، و هرگاه ما برای به چنگ آوردنش تلاش می‌کردیم از چنگمان بیرون کشیده می‌شد[۲۸]» در ۱۴ دسامبر مذاکرات صلح به شکست انجامید. هریک از طرفین دیگری را سرزنش کردند. چهار روز بعد بمباران حیرت‌آور مجدداً آغاز گردید و این بار نیز ایالات متحده نقش متجاوز را ایفا کرد.

هوشیاری ویتنام شمالی که ناشی از بدبینی بود، یک‌بار دیگر امتیاز وارد ساختن یک ضربه‌استراتژیکی را نصیب آن کشور نمود. افکار عمومی جهان نیز یک بار دیگر آمریکا را مایه شرمساری دانست؛ احساسات ضد جنگ بار دیگر در آمریکا زنده شد؛ انگیزه‌های تازه‌موجب حرکاتی جهت قطع اعتبارات تخصیص یافته برای مناقشه ویتنام، و کاهش اختیارات جنگی رئیس جمهور توسط کنگره آمریکا گردید؛ و به نظر رسید که حالت تنش‌زدایی بین آمریکا، چین کمونیست و اتحاد شوروی که به سختی به دست آمده بود دچار تزلزل گردیده است.

آمریکا نهایتاً توانست که وضعیت را نه از طریق زیرکی، بلکه با توسل به زور مطلق و با بهره‌جویی ناکافی از شیوه‌های استراتژی بزرگ، به طرف ثبات بکشاند. ویتنام شمالی به شرایطی که منطقه را از قدرت نظامی آمریکا رها می‌کرد، و قدرت آن کشور را جایگزین آن می‌نمود، تن درداد‌وتسلیم‌شد، و در ۲۷ ژانویه ۱۹۷۳ یک آتش‌بس ضعیف و زودشکن برقرار گردید. و سرانجام مرحله سوم جنگ انقلابی برای دومین بار در عرض نوزده سال به پایان رسید، اما مبارزه؛ علی‌رغم اعلام مطبوعاتی آمریکا مبنی بر اینکه «موافقت‌نامه صلح» به امضاء رسیده است، ادامه یافت.

هاری ریزونر که در آن تاریخ سرپرستی یک گروه بررسی ویژه بنگاه خبر پراکنی سی.بی.اس رابه عهده داشت، جمله مناسبی را در مورد تجربه استراتژیکی ایالات متحده در ویتنام، به عنوان نوشته روی سنگ قبر و پایان ماجرا، بیان نمود: «نیت ما

خیر بود»

ارزیابی استراتژی ایالات متحده

موفقیتهای استراتژیکی

علی‌رغم نظریات انتقادگران، درگیری آمریکا در ویتنام برای جهان آزاد و ایالات متحده دارای بعضی منافع استراتژیکی بود.

آمریکا به فرونشاندن عملیات براندازی کمک کرد، و به وضعیت سیاسی در ویتنام جنوبی ثبات بخشید، و تجاوز خارجی را تا آنجا که نیروهای مسلح ویتنام جنوبی توانستند موقعیت خود را به مقدار زیادی بهبود بخشند در بند انداخته، و ممکن است حقیقتاً این افسانه را که «جنگهای آزادی‌بخش ملی، اگر به اندازه کافی از خارج حمایت شوند، عاقبت موفق خواهند شد» بی‌اعتبار کرده باشد. آمریکا برای همسایگان ویتنام فرصتی فراهم کرد که به امور داخلیشان نظم دهند. امید است که آنها از این فرصت استفاده کنند. آزادی دوام یافته اندونزی از نفوذ کمونیست موید حصول ثمراتی نیکو در این زمینه است. پکن و مسکو هر دو متوجه شده‌اندکه جنگهای انقلابی که از خارج کنترل می‌شوند، می‌توانند مسیرهای نامنظمی را که در پاره‌ای از اوقات با علائق آنان منافات دارد طی کنند، و تدارک چریکها برای این‌گونه جنگها می‌تواند وظیفه‌ای بدون تشکر و پاداش باشد. شاید مهمتر از همهٔ موفقیتها این باشد که ایالات متحده تحت شرایطی بسیار سخت و علی‌رغم پرداخت بهایی هولناک به تعهدات خود اجر نهاد. امید است که درس آموخته شده توسط هم‌پیمانان و دشمنان آمریکا هرگز فراموش نشود.[۲۹]*

* با توجه به اینکه این کتاب در سال ۱۹۷۴ به پایان رسیده و نویسنده به نتایج نهایی سرنوشت ویتنام جنوبی دسترسی نداشته است، موفقیتهای استراتژیکی آمریکا تنها با اتکاء به موافقتنامه ۲۷ ژانویه ۱۹۷۲ پاریس که منجر به خروج سربازان آمریکایی و بازگشت اسیران‌آنان از ویتنام شد، شمارش شده است. تصور می‌شود که خوانندگان و دانش‌پژوهان فارسی‌زبان استراتژی، اینک با آگاهی به شیوه‌هایی که از بخشهای قبلی این کتاب آموخته‌اند و حوادث بعدی ویتنام—که در پیوست ششم این کتاب به آن اشاره شد است—قادر باشند موفقیتها و شکستها و اشتباهات امریکا و ویتنام شمالی و جنوبی را بهتر ارزیابی نمایند. به نظر مترجم استراتژی مداخله‌جویانه آمریکا در ویتنام که جنبه‌های نظامی متعارفی آن بر سایر جنبه‌های تسکین دهنده تسلطی عظیم داشته است، با توجه به فقر و فسادی که دامنگیر جامعه ویتنام جنوبی بوده است، در هر صورت محکوم به شکست بوده است و موفقیت قابل ملاحظه‌ای برای آمریکا و جهان غرب در بر نداشته است. در هر صورت مطالعه مطالب فوق از نظر آموزش کاربرد عملی شیوه‌ها و اصول استراتژیک می‌تواند برای خوانندگان و دانش‌پژوهان ایرانی مفید و آموزنده باشد—م.

ناکامیهای استراتژیکی

با تأسف باید اذعان کرد که ناکامیهای استراتژیکی آمریکا به مراتب بیشتر از موفقیتهایش بوده است. تأسف از اینجا ناشی می‌شود که اگر آمریکا در سال ۱۹۵۵، وقتی مشعل را از دست فرانسه گرفت، استراتژی مؤثری را به قاعده در آورده بود، می‌توانست به مقدار قابل ملاحظه‌ای از کشته شدن ۴۶۰۰۰ نفر، معلول و مصدوم شدن هزاران تن و از به‌هدر رفتن بیلیونها دلار و از هم گسیختگی روابط داخلی و خارجی خود ممانعت کند.

حتی بعد از شکست در این اقدام، اگر آمریکا در علائق ملی خود در جنوب شرقی آسیا تجدیدنظر کرده بود، می‌توانست تلفات فوق را به حداقل تقلیل دهد. هرگونه ادعا در مورد علائق حیاتی آمریکا در زمینهٔ بقاء ملی یا رفاه بیشتر اقتصادی، قبل از اینکه این کشور در ویتنام از نیروی رزمی استفاده کند، اعتبار خود را از دست داده بود، لیکن این حقیقت را رهبران آمریکا به علت متوسل نشدن به برخورد منظم برای حل مسائل استراتژیکی، درک نکردند. وقتی نخستین جریان ناگهانی و شدید هیجان، و روح ماجراجویی به پایان رسید، علائق غیر ملموسی مانند صلح، ایده‌آلهای دموکراتیک، غرور، و اعتبار، به نحو فزاینده‌ای به نظر مردم آمریکا غیرقابل خرید می‌آمدند، زیرا آنها در مقایسه با جان آمریکاییان، این علائق غیرملموس را بی‌ارزش می‌دانستند. ریشه نفاق داخلی و ضعف تصمیم‌گیری آمریکا در این حقیقت نهفته بود.

آیا این بدین معنی است که ایالات متحده نمی‌بایستی در ویتنام مداخله می‌کرد؟ لزوماً چنین نیست، زیرا ایالات متحده هنوز در آنجا علائق مهمی داشت. لیکن به‌وضوح نمایان بود که ماهیت تعهدات ایالات متحده در هر قدمی می‌بایست دقیقاً مورد توجه واقع می‌شد و نسبت هزینه احتمالی در مقابل دورنمای دستاوردهای حاصله با زیرکی بیشتری مورد موشکافی قرار می‌گرفت.

وقتی آمریکا یکباره در مخاصمه‌ای نامطمئن درگیر شد، رقابت را با بهره‌گیری از یک استراتژی متعارفی در مقابل دشمنانی غیر متعارفی ادامه داد، و در هر مقوله‌ای، باستثنای شمارش اجساد کشتگانش در مقام دوم قرار گرفت. یک مثل نظامی قدیمی چنین اندرز می‌دهد که «هرگز شکست را با نیروی بیشتری تقویت نکنید»، اما اکثر تصمیم‌گیرندگان آمریکایی که در امور ضد شورش بی‌تجربه بودند، به مدت چهارده سال درک نکردند که در حال شکست خوردن هستند. بسیاری از نظامیان هنوز هم معتقدند که قدرت آتش، چنانچه از قیود تصنعی رها شود، به تنهایی خواهد توانست در جنگهای

انقلابی پیروز گردد. در واقع، نیروی مسلح، چنانچه با جنگهای حساب شدهٔ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و روانی تکمیل نشود نخواهد توانست پیروزی را نصیب خود سازد.

راه کارهای استراتژیکی جایگزین

آیا راه کارهای مناسب استراتژیکی دیگری نیز وجود داشتند؟ بدیهی است که جواب مثبت است.

پایگاههای لازم برای یک دکترین منطقی و اجزاء ضروری برای اجرای عملیات موفق ضد شورش توسط ایالات متحده و ویتنام جنوبی، در سال ۱۹۵۵ دردسترس بودند. حداقل بعضی از علائق آمریکا و تمامی علائق ویتنام جنوبی در آن دوران جبری به نظر می‌رسیدند. این علائق کاملاً به هم شبیه نبودند، اما با یکدیگر سازگار بودند. تنها کمبود ضروری، وجود «مقصودی» منطقی و مشترک بود که به برنامه‌های ملت‌پروری که برای حذف و یا تخفیف انگیزه‌های انقلابی طراحی شده بود، اهمیت دهد. باید به یاد داشت که در آن دوران شورشهای آشکار عملاً متوقف بود. و بنابراین تسکین‌دادن هنوز مسئله مشکلی نبود. اگر، با وجود کوشش وافر آمریکا، دیم از همکاری خودداری می‌کرد__احتمالی که به هیچ وجه تصور آن نمی‌رفت، زیرا علائق حیاتی او در میان بود__آمریکا به اندازه کافی به اطلاعات بنیادی و زمان کافی برای ارزیابی مجدد علائق، مقاصد، سیاستها، و استراتژیهای خویش و سنجش مجدد مخاطرات مربوطه (با استفاده از شیوه‌هایی که در ا ین بررسی نشان داده شده است) دسترسی داشت و می‌توانست که راه کارهای خود را تعدیل کند یا قبل از اینکه هزینه‌ها از دستاوردهای حاصله پیشی جویند، از ویتنام خارج شود.

اگر آمریکا نسبت به سست کردن تشکیلات زیربنایی ویت‌کنگ و استحکام بخشیدن به علائق ویتنام جنوبی در زمینهٔ بقاء و استقلال در فاصله سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۹ تلاش متمرکزی را آغاز کرده بود، ممکن بود وضعیت با زمانی که سربازان ویتنام شمالی وارد جنوب شدند، فرق بسیار داشته باشد. زیرا در برابر حرکت کندتر ویت‌کنگ حفظ، و پشتیبانی سربازان ویتنام شمالی در سرزمین بیگانه آسان نبود و این نیروها برای ادامه بقاء در مضیقه شدید قرار می‌گرفتند. در چنین حالتی اگر عملیات ضد حمله مسلحانه، توسط ایالات متحده ضرورت می‌یافت، از حمایت روانی مردم دنیای آزاد در سراسر جهان نیز، برخوردار می‌گردید. از آن بهتر این بود که اگر مشارکت ویتنام شمالی بخشی از یک انقلاب سرتاسری در ویتنام جنوبی نمی‌بود، آمریکا برای شکست

دادن لشکرهای ویتنام شمالی به نحوی صرفه‌جویانه با توسل به جنگ نیمه متعارفی، که از تواناییهای خوب آمریکا بود، از موقعیت بهتری برخوردار می‌گردید. در این صورت ویتنام شمالی مجبور به شرکت در یک بازی آمریکایی می‌گردید که در آن ابتکار استراتژیکی در دست آمریکا بود.

تصویر بزرگ

این بررسی، تا بدین‌جا، مخاصمه ویتنام را به عنوان یک پدیده منطقه‌ای سنجیده است. برای درک مفهوم کامل آن، لازمست که درگیری آمریکا در ویتنام را در قالب جهانی آن قرار دهیم.

یکی از ابزار مناسب برای سنجش کارآیی استراتژیکی، استفاده از اصول جنگ استراتژیکی می‌باشد که در بخش چهارم این کتاب شرح داده شده است. نمونهٔ جوابهایی که به دست آمده است به شرح زیر می‌باشد:

منظور (مقصود)

دستاوردهای استراتژیکی بی‌ثمر آمریکا در ویتنام سبب شد که ملت آمریکا، حس شناخت مقصود خود را به عنوان رهبر جهان آزاد، حداقل موقتاًهم که شده، از دست بدهد.

ابتکار عمل

استراتژیهای افراط‌گرانه ایالات متحده ابتکار عمل را در اختیار دشمن گذاشت و برای مردم آمریکا این چشم‌انداز را به‌وجود آورد که جنگ پایانی ندارد تضعیف اعتماد و اراده ملی از به کار بردن این استراتژیها حاصل شد، تقریباً تمام جنبه‌های سیاست خارجی ایالات متحده را ملوث نمود.

انعطاف پذیری

محدودیتهای معمول بودجه‌ای، که توجه ناچیزی را به تعهدات جهانی آمریکا معطوف داشت، انعطاف‌پذیری نیروهای مسلح این کشور را، به غیر از مسئله جنگ در ویتنام، در سایر نقاط جهان نابود ساخت.

تمرکز

اشتغال رهبران آمریکا به جنگ ویتنام سبب شد که آنان وسعت نظر خود را از دست بدهند. اولویتهای امنیت ملی آمریکا آنقدر منحرف بودند که مناطق حساسی مانند اروپا و خاورمیانه از تمرکز تلاش و توانی که شایسته آن بودند، محروم ماندند.

اقتصاد (صرفه جویی)

بار ترسناک مالی، که در اثر انتخاب اولویتهای نابجای نظامی در ویتنام به‌وجود آمده بود، منجر به صرفه‌جویی شدید در برنامه‌های داخلی شد و در دراز مدت به زیان آمریکا تمام شد.

مانور

مانور ایالات متحده به طور مداوم در پاریس، سازمان ملل متحد، و در داخل کشور از نظر سیاسی و روانی شکست خورد و ویتنام شمالی از آمریکا پیش افتاد. بدین ترتیب از آزادی عمل آمریکا از نظر داخلی و بین‌المللی به شدت کاسته شد.

غافلگیری

دستیابی به غافلگیری استراتژیکی در اجتماعی آزاد همواره مشکل است. کنشها و واکنشهای درونی فیمابین مقامات ارشد ایالات متحده با اعضاء رسانه‌های گروهی در حین بلوای ویتنام، نمونه‌های ناخوشایندی را به صورت عادت متداول ساخت که مسئله غامض مورد بحث را مشکلتر نمود.

بهره برداری از موفقیت

تجربه اندوه‌بار ویتنام، که اشتیاق ایالات متحده را به رقابت بین‌المللی کاهش داده بود، تلاشهای دولت آمریکا برای بهره‌برداری از موقعیتهای دیگری را که در اطراف و اکناف جهان وجود داشتند و علائق امنیت ملی حقیقی آمریکا را برآورده می‌کردند، محدود کرد.

تأمین

تصمیم در مورد خودداری از سانسور، و سایر قوانین مربوط به کنترل رسانه‌ها

خبری، برای امنیت ایالات متحده بسیار زیان‌بار بود. انتشار اخبار تحریف شده نامناسب موجب محدودیت راه کارهای ایالات متحده گردید، اعتماد هم‌پیمانان آن را تقلیل داد، و متحـــدانی را که هنوز درگیر مسئله ویتنام نشده بودند منحرف کرد و دور نگهداشت، به دشمنان امریکا مساعدت کرد و راحتی بخشید، و یک رئیس جمهور آمریکا را از صندلی صدارت معزول ساخت.

سادگی

مخاصمه ویتنام هرگز به نحوی ساده و روشن که قابل فهم باشد، برای مردم آمریکا تشریح نگردید. بی‌اعتمادی به نحوی غیرقابل جلوگیری به‌وجود آمد، و بر سیاست خارجی امریکا در دراز مدت اثری گسترده به جای نهاد.

وحدت

استراتژی غلط آمریکا در ویتنام، مانند بعضی دیگر از وقایع تاریخ ایالات متحده، میان ملت نفاق ایجاد کرد. نظر بد مردم نسبت به رئیس جمهور دو دستگی شدید در کنگره، نظریات متفاوت گروههای متنفذ دیگر جامعه، همگی به دشمن قوت قلب داد و موجب از دست رفتن اعتماد دوستان آمریکا گردید.

روحیه

پایین بودن روحیه در جبهه داخلی آمریکا، که از مشخصات بارز آن فعالیتهای صلح‌جویانه، صداهای گوش خراش منافقان، تظاهرات انبوه اعتراض‌جویانه، اغتشاش، و بالاخره داشتن مراودات دوستانه‌با دشمنان آمریکا بود، از اعتبار این کشور در زمینه امور امنیت بین‌المللی کاست.

جمعبندی

ویتنام به عنوان درسی غم‌انگیـز و ویژه، در خدمت استراتژیست‌های آینده خواهد بود. در آنجا علائق و مقاصدی معقول برای آمریکا وجود داشت، و مخارجی قابل توجیه شامل جان و مال را نیز در بر داشت. متأسفانه، معمارانی که آمریکا را درگیر این جنگ نمودند، هرگز در ایجاد تناسبی معقول بین مخارج و دستاوردها، موفقیتی کسب نکردند، و این به دلیل بی‌تفاوتی آنها نبود، بلکه سبب اصلی آن فقدان ابزاری بُرنده بود.

وفادار ماندن به اصول بنیادی استراتژی احتمالاً ممکن بود نتواند علاجی اکسیرگونه فراهم سازد، اما می‌توانست بدون منحرف شدن ازاولویتهای ملی، برخورداری منطقی‌تر را ممکن سازد.

با استفاده از اظهارنظر کلاس ویتز، به کاربردن شیوه منظمی که در این بررسی ارائه شده است ممکن است ساده باشد، اما به میزانی که ساده است آسان نیست. وقتی ژنرال ریچارد جی. استیل‌ول اولین پیش‌نویس این بخش را مطالعه کرد، او نیز این موضوع را تأیید نمود:

> یکی از مشکلات ذاتی هر یک از فنون حل مسائل استراتژیکی درک ماهیت درونی مسئله می‌باشد. این‌گونه ادراکات از نوع ارزیابیهای ذهنی هستند که معمولاً با بهره‌گیری از اطلاعات محدود به دست می‌آیند و لازمست که برای تبدیل آنها به خط مشی سیاسی، آنها را از حیطه ناپایدار سیاستهای داخلی و بین‌المللی عبور و تطبیق داد. برنامه‌های استراتژیکی، مانند سایر سیاستهای اصلی در جامعه ما، محصول کار طراحان خبره‌ای که برای دستیابی به اهداف دلخواه، به نحوی منطقی قدمهای لازم را تعیین می‌نمایند، نیست. بلکه آنها محصول بحثهای مشاجره‌انگیز، مذاکرات، و مصالحه مابین گروههایی است که هریک از آنها علائق و چشم‌اندازهای متفاوتی دارند. نگرانی من این است که تمام مراحل، با وجود تفاوتها و تردیدهای بسیار، از نوعی باشد که نه بتوان از آن جریانی منطقی و منظم ساخت و نه بتوان آن را به سادگی در معرض تحلیلی آسان که از اطمینانی قابل قبول برخوردار باشد، قرارداد. تنها به همین دلائل و اهیمت موضوع است که این مراحل استحقاق مطالعه دقیق را دارد.[۳۰]

همه معتقد به تبعیت از اصول بنیادی نیستند، بسیاری از شهروندان مطلع چنین احساس می‌کنند که استراتژیست‌های بی‌اعتنا و بی‌احساس، که با ذهنیاتی بی‌ثمر چون «علائق»، «مقاصد» «سیاستها»، و «اصول» سروکار دارند، در مقابل دردورنج بشریت، که ناشی از تفکرات حسابگرانه آنهاست، به طور کامل بی‌احساس هستند. این منتقدان ادعا می‌کنند که دنیای خالقان استراتژی، از نظر روانی و جغرافیایی، از انبوه اجساد متلاشی شده و در حال تجزیه، نجات یافتگان معلول و ویرانی ناشی از جنگ به دور است. این نظر را به سادگی نمی‌توان پذیرفت.

استراتژیست‌هایی که در برخورد با «استراتژی بزرگ» احساسات را جایگزین دلیل می‌کنند، و یا به تنهایی با وجود بی‌برنامگی به هدفهایی دست می‌یابند؛ در دراز مدت، نسبت به آنچه که نجات داده‌اند خونهای به مراتب بیشتری را به‌هدر داده‌اند.

علائق ملّی برحسب تعریف، در خدمت نیازها و خواسته‌های مردم است. و مقاصد، سیاستها، و استراتژیهایی که با هوشیاری انتخاب شده‌اند، تنها طرق دستیابی به موفقیت استوار می‌باشند.

رهبران سیاسی ما تلویحاً از این موضوع آگاه هستند، اما بدون وجود فنی که واکنشهای طبیعی آنها را تحریک کند و به کار اندازد، حتی حرفه‌ای‌ترین آنها گاهی اوقات به عادات بد کشانده می‌شوند. داستانی در مورد شورای امنیت ملی امریکا وجود دارد که می‌گوید، بعد از پایان یک جلسه، هریک از وزراء با عجله به سوی اتومبیلهای تشریفاتی خود رفتند. هنری کیسینجر نیز دفترچه یادداشت بزرگ خود را بست و زیر بغل قرار داد و با گامهایی بلند در راهرو به راه افتاد، او چیزی را با خود زمزمه می‌کرد و در آخر کار نقل کننده شنید که او زیر لب به خود می‌گفت : حتی یک نفر از ما اشاره به علائق ملی نکرد.[۳۱]»

پیوستها

پیوست یکم

فرهنگ اصطلاحات استراتژیکی و تعاریف آنها

توجه: چنانچه در خاتمه تعریف یک اصطلاح استراتژیکی به واژه‌ها و اصطلاحات دیگر استراتژیکی بصورت مجرد اشاره شده است، بدین معنی است که باصطلاح یا واژه مزبور نیز توجه شود.

آستانه تند گذر **LOW THRESHOLD**

خط فرضی و نامحسوسی بین سطوح و انواع جنگهاست که در رسیدن به آن یک یا تعداد بیشتری از متخاصمین با کمی تأسف به فکر تصاعد جنگ افتاده و یا در صورتی که در معرض فشار قرا گیرند، مجبور به عبور سریع از آن و تصاعد سریع جنگ می‌شوند.

آستانه کند گذر **HIGH THRESHOLD**

خط فرضی و نامحسوسی بین سطوح و انواع جنگهاست که در رسیدن به آن یک یا تعداد بیشتری از متخاصمین پس ازتحمل شکست در راه کارهای خود، با اکراه به فکر تصاعد جنگ می‌افتند، یا فقط در صورتی که در معرض فشار زایدالوصف قرار گیرند، مجبور به عبور از آن و تصاعد جنگ می‌شوند.

آستانه گذر **THRESHOLD**

خطی فرضی و نامحسوس و قابل تنظیم بین سطوح و انواع مخاصمات است، مانند خطي که جنگهای هسته‌ای و غیر هسته‌ای را از یکدیگر جدا می‌سازد.

آسیب پذیری **VULNERABILITY**

میزان حساسیت یک ملت در مقابل هر اقدام با هر ابزاری است که موجب تقلیل توانائیها و اراده ملی، که امنیت ملی را تضمین می‌کنند، می‌شود.

آفند **OFFENSE**

تعرض

احتیاج REQUIREMENT

نیاز

احتیاط RESERVE

ذخیره، و ذخیره استراتژیکی

اراده WILL

ارادهٔ ملی

اراده ملی NATIONAL WILL

خلق و خوی و روحیه مردم، و نحوه نفوذ این عوامل در توانایی کشور برای جوابگویی به علائق امنیت ملی یا برای دستیابی به مقاصد امنیت ملی.

ارعاب سیاسی توام با تهدید BLACK MAIL

تهدید برای کسب امتیاز، و تهدید هسته‌ای برای کسب امتیاز

ارعاب با تهدید هسته‌ای NUCLEAR BLACKMAIL

تهدید هسته‌ای برای کسب امتیاز.

اساس بسیج ملی MOBILIZATION BASE

مجموع منابع نیروی انسانی، مواد، و خدماتی که یک کشور می‌تواند برای تأمین نیازمندیهای قابل پیش‌بینی نظامی و غیرنظامی زمان جنگ خود، همراه با طرحها و برنامه‌های لازم برای استفاده مؤثر از این ثروتها، آماده نماید. بسیج ملی

اساس تولید PRODUCTION BASE

مجموعه ظرفیت صنعتی که یک کشور می‌تواند به منظور تأمین احتیاجات قابل پیش‌بینی نظامی و غیر نظامی زمان جنگ خود، همراه با طرحها و برنامه‌های لازم برای استفاده مؤثر از این ثروتها، آماده بهره‌برداری کند.

استراتژی STRATEGY

به استراتژی متراکم، استراتژی بزرگ، استراتژی نظامی، استراتژی ملّی و استراتژی پی‌درپی مراجعه شود.

استراتژی بزرگ **GRAND STRATEGY**

هنر و علم به کار بردن قدرت ملی، در تمام شرایط، به منظور دستیابی به مقاصد امنیت ملی، که به وسیله اعمال کنترل از نوع و درجه مطلوب بر دشمن با توسل به نیرو، تهدید به استفاده از نیرو، فشار غیرمستقیم، دیپلماسی، طفره و نیرنگ، و سایر وسائل قابل تصور انجام می‌گردد. استراتژی ملی

استراتژی پی در پی **SEQUENTIAL STRATEGY**

یک سلسله گامهای مجزا که در عین حال به یکدیگر وابسته‌اند و مناسبات مشترک دارند و نتایج احتمالی آنها به نحو دقیقی طراحی و ارزیابی شده‌اند. چنانچه هر یک از مراحل به عللی از نظر مادی تغییر داده شوند، طرحها و اقدامات بعدی معمولاً نیاز به تغییر شکل خواهند داشت. استراتژی متراکم.

استراتژی متراکم **CUMULATIVE STRATEGY**

مجموعه‌ای از اقدامات اتفاقی مجزا که با یکدیگر بی‌ارتباط هستند اما نهایتاً و در مجموع نتایج خردکننده‌ای به همراه دارند. استراتژی پی‌درپی.

استراتژی ملی **NATIONAL STRATEGY**

هنر و علم به کار بردن قدرت ملی برای دستیابی به مقاصد ملی در تمام شرایط و در زمان صلح و جنگ. استراتژی بزرگ.

استفاده نخستین **FIRST USE**

استفاده نخستین از مقدوراتی ویژه در حین جنگ. به عنوان مثال یک طرف مخاصمه می‌تواند در واکنش نشان دادن به تجاوز، دست به حمله دوّم تلافی‌جویانه بزند، و در عین حال نخستین استفاده کننده از سلاحهای هسته‌ای باشد. حمله نخستین.

اصل **PRINCIPLE**

قانون مسلطی که بر رفتار و کردار ملی حکمفرماست؛ یک عقیده، یک دیدگاه، یا اعتقادی که بر شیوه زندگی یک ملت نفوذ هدایت کننده‌ای را دارد.

اصول جنگ **PRINCIPLES OF WAR**

مجموعه‌ای از ملاحظات مجرد که از عصارهٔ تجربیاتِ تاریخیِ به دست آمده‌اند و چنانچه در شرایط خاصی با فراست به کار روند، در انتخاب راه کارهای مناسب استراتژیست ها را یاری خواهند کرد.

اصول عقاید **DOCTRINE**

دکترین

اطلاعات پرورش یافته استراتژیکی **STRATEGIC INTELLIGENCE**

اطلاعات تجزیه و تحلیل شده، ترکیب یافته، و تفسیر شده‌ای که برای توسعه و پیشرفت مقاصد، و سیاستهای امنیت ملی، و طرحهای مربوط به آنان، مورد نیاز است. اطلاعات خام، و اطلاعات پرورش یافته.

اطلاعات پرورش یافته **INTELLIGENCE**

محصولی که از جمع‌آوری، ارزیابی، تجزیه و تحلیل، ترکیب، و تفسیر اطلاعات خام به دست می‌آید. عملیات پنهانی اطلاعاتی، حفاظت اطلاعات عملیات پنهانی ویژه اطلاعاتی، اطلاعات درون‌مرزی، اطلاعات خام، و اطلاعات پرورش یافته استراتژیکی

اطلاعات پرورش نیافته **INFORMATION**

اطلاعات خام

اطلاعات خام **INFORMATION**

اطلاعات پرورش نیافته‌ای که بدون در نظر گرفتن نوع یا منبع، قابلیت تبدیل شدن به اطلاعات پرورش یافته دارند. اطلاعات پرورش یافته

اطلاعات درون مرزی **DOMESTIC INTELLIGENCE**

اطلاعات پرورش یافته و تفسیر شده در مورد شرایط محلی و فعالیتهایی که امنیت داخلی یک کشور را تهدید می‌کنند. اطلاعات پرورش یافته.

اعلام خطر تاکتیکی **TACTICAL WARNING**

هشدار تاکتیکی

اعتبار **CREDIBILITY**

وجود شواهدی آشکار مبنی بر اینکه تواناییها، و اراده ملی برای پشتیبانی از سیاست مورد نظر کفایت می‌کنند.

افزایش گام به گام **PIECE MEALING**

واکنش درجه بندی شده

افزایش مرحله به مرحله **PIECE MEALING**

واکنش درجه بندی شده

امنیت **SECURITY**

امنیت ملّی

امنیت داخلی **INTERNAL SECURITY**

حالتی از تفوق نظم و قانون در یک جامعه. دفاع داخلی.

امنیت دسته جمعی **COLLECTIVE SECURITY**

اقدامات مشترک توسط دو یا چند کشوری که برای حفاظت از امنیت و رفاه خود با یکدیگر متحد می‌شوند.

امنیت ملی **NATIONAL SECURITY**

حفاظت یک ملت در مقابل انواع تجاوزات خارجی، جاسوسی، عملیات شناسایی خصمانه، خرابکاری، براندازی، عملیات ایذایی و نفوذهای دشمنانه دیگر. علائق امنیت ملی، مقاصد امنیت ملی و سیاستهای امنیت ملی.

انتقام گیری گسترده **MASSIVE RETALIATION**

استفاده از قدرت تخریبی عظیم در واکنش نشان دادن مقابل هرنوع تجاوز؛ بویژه نشان دادن یک واکنش هسته‌ای نابود کننده در مقابله با هر تحریکی که میزان جدی بودن آن، عملیات نظامی را ایجاب نماید.

انهدام قطعی **ASSURED DESTRUCTION**

توانایی ایجاد صدمات غیرقابل پذیرش به متجاوز یا متجاوزان خاص، حتی پس از یک حمله نخستین غافلگیرانه از جانب این متجاوزان. خصوصاً آنگونه توانایی که «بازدارندگی هسته‌ای» ایالات متحده بر آن مبتنی گردیده است.

اهداف **OBJECTIVES-GOALS-ENDS**

مقاصد ملی و مقاصد امنیت ملی.

اهداف ملی **NATIONAL OBJECTIVES**

مقاصد ملی

ب

بازدارندگی **DETERRENCE**

تدابیری که با استفاده از وسائل روانی، به جای ابزار فیزیکی، از بروز جنگها ممانعت می‌کند. تواناییهای بازدارندگی، تواناییهای دفاعی را تقویت می‌کند و تواناییهای دفاعی نیز به نوبه خود به بازدارندگی نیرو می‌بخشند. به دفاع، بازدارندگی گسترش یافته، بازدارندگی محدود، بازدارندگی تدریجی، بازدارندگی مستقل، بازدارندگی در حین جنگ، بازدارندگی حداکثر، بازدارندگی حداقل، بازدارندگی مشترک، بازدارندگی نوع یک، بازدارندگی نوع دو، بازدارندگی نوع سه، و رزمجویی مراجعه شود.

بازدارندگی تدریجی **GRADUATED DETERRNCE**

محدودهٔ قدرت بازدارندگی، به نحوی که تواناییهای معتبری را برای منع تجاوز در تمام طیف مخاصمات و یا قسمت زیادی از این طیف در بر دارد. بازدارندگی

بازدارندگی حداقل **MINIMUM DETERRENCE**

قدرت بازدارندگی مبتنی بر این اعتقاد که کشورهایی که حتی مقدار ناچیزی سلاح هسته‌ای دارند، به‌طور خودکار در مقابل حمله‌ای که از روی عقل صورت گرفته از امنیت تضمین شده‌ای برخوردار می‌باشند، زیرا کیفر تجاوز در هر صورت سخت و غیر قابل تحمل است. بازدارندگی، بازدارندگی محدود و بازدارندگی حداکثر.

بازدارندگی حداکثر **MAXIMUM DETERRENCE**

قدرت بازدارندگی متنوع و قابل دوام با کیفیت و ظرفیتی که قادر به تأمین توانائی مطلوب برای ممانعت از تجاوز در تمام پهنای طیف مخاصمات باشد. بازدارندگی، بازدارندگی محدود، بازدارندگی حداقل.

بازدارندگی در حین جنگ **INTRAWAR DETERRENCE**

قدرت بازدارندگی که در حین هدایت جنگ، به منظور جلوگیری از تصاعد جنگ، توسط دشمن یا محدود کردن صدمات به مرحله اجرا گذارده می‌شود. بازدارندگی.

بازدارندگی درجه بندی شده **GRADUATED DETERRNCE**

بازدارندگی تدریجی

بازدارندگی گسترش یافته EXTENDED DETERRENCE

قدرت بازدارندگی یک کشور یا چند کشور متحد باهم، در یک سرزمین خارجی که نشان دهندهٔ قدرت محافظت کننده از متحدان، کشورهای بی‌طرف، و یا نیروهای خودی می‌باشد. بازدارندگی

بازدارندگی محدود FINITE DETERRENCE

قدرت بازدارندگی که مبتنی بر تواناییهای عینی است و نیازهای قابل محاسبه را در تمام شرایط قابل تصور دقیقاً برآورد و برآورده می‌کند. بازدارندگی، بازدارندگی حداکثر و بازدارندگی حداقل

بازدارندگی مستقل INDEPENDENT DETERRENCE

قدرت بازدارندگی که تنها تحت کنترل قدرت عالیه یک کشور قرار دارد.

بازدارندگی مشترک MUTUAL DETERRENCE

وضعیت با ثباتی که طی آن دو یا چند کشور و یا ائتلافی از کشورها، به این علت که تلفات و یا ضایعات ناشی از حمله تلافی‌جویانهٔ طرف یا طرفهای مقابل غیرقابل قبول است، از حمله به یکدیگر خودداری می‌کنند و برای خود ممنوعیتهایی را قائل می‌شوند.

بازدارندگی نوع دو TYPE II DETERRENCE

قدرت بازدارنده‌ای که تخلفات جدی، اما کمتر از حمله به کشور به کار برنده بازدارندگی را ممنوع و دشمن را از ارتکاب به این تخلفات منع می‌کند. به عنوان مثال تجاوز علیه کشورهای دوست و هم‌پیمان را ممنوع می‌نماید.

بازدارندگی نوع سه TYPE III DETERRENCE

قدرت بازدارنده‌ای که حتی ماجراجویی تجاوزکارانه را نیز با بی‌ثمر جلوه دادن تحریکات محدود منع می‌کند. بازدارندگی

بازدارندگی نوع یک TYPE I DETERRENCE

قدرت بازدارنده‌ای که حمله مستقیم را به کشور به کار برنده بازدارندگی ممنوع و دشمن را از اقدام به چنین تجاوزی منع می‌کند. بازدارندگی

باج خواهی سیاسی با توسل به تهدید هسته‌ای NUCLEAR BLACKMAIL

تهدید هسته‌ای برای کسب امتیاز

بازرسی — **INSPECTION**

بازرسی نوبه‌ای کنترل تسلیحات

بازرسی نوبه‌ای کنترل تسلیحات — **INSPECTION**

روشهای تحقیق و بازرسی نوبه‌ای و محلی برای پی‌بردن به اینکه مفاد موافقت‌نامه کنترل تسلیحات اجرا می‌شود یا خیر. شناسایی و تحقیق برای تأیید

باشگاه هسته‌ای — **NUCLEAR CLUB**

یک اصطلاح عامیانه است که در مورد کشورهایی که توانایی هسته‌ای مستقل دارند، به کار می‌رود.

برآورد — **ESTIMATE**

تجزیه و تحلیل یک وضعیت یا یک روند که ملاحظات اصلی را شناسایی می‌کند، و آنها را با توجه به مقاصد امنیت ملّی تفسیر می‌نماید و راه کارهای احتمالی را در واکنش نسبت به آنها ارزیابی، و راه کار بهتر را پیشنهاد می‌کند.

براندازی — **SUBVERSION**

اقدامی است که برای تحلیل بردن قدرت رژیم موجود یک کشور با استفاده از نیرنگ و دسیسه طراحی و انجام می‌گیرد. ضد براندازی

برتری — **SUPERIORITY**

شرایطی که طی آن یک کشور یا کشورهای متحد در برخی از زمینه‌ها از برتری کاملاً بیشتری نسبت به طرف متخاصم برخوردارند. تساوی تواناییها و کفایت

برتری دریایی — **SEA SUPERIORITY**

برتری در اقیانوسها، تا حدی که به نیروهای زمینی، هوایی—فضایی و دریایی خودی اجازه دهد که بدون نگرانی از ممانعت نیروی دریایی دشمن، در اقیانوسها و دریاهای مجاور آنان و آسمان مناطق آنان، در زمان و مکانی خاص عملیات انجام دهند. کنترل دریاها و برتری کامل دریایی

برتری کامل دریایی — **SEA SUPREMACY**

آن حد از برتری دریایی که به نیروهای زمینی، هوایی—فضایی، و دریایی خودی اجازه دهد که بدون نگرانی از مداخله مؤثر نیروی دریایی دشمن، هرگاه که اراده کنند در اقیانوسها و دریاهای مجاور آنان و آسمان مناطق آنان، عملیات انجام دهند. کنترل دریاها و برتری دریایی

برتری کامل هوایی **AIR SUPREMACY**

برتری در آسمان، تا حدی که به نیروهای زمینی، دریایی، و هوایی خودی اجازه دهد که بدون نگرانی از مداخله مؤثر دشمن، هرگاه که اراده کنند، عملیات انجام دهند.

برتری هوایی **AIR SUPERIORITY**

برتری در آسمان، تا حدی که به نیروهای زمینی، دریایی، و هوایی خودی اجازه دهد که بدون نگرانی از مداخله ممانعتی نیروی هوایی دشمن، در زمان و مکانی خاص عملیات انجام دهند. برتری کامل هوایی

برخورد **APPROACH**

برخورد مستقیم و برخورد غیر مستقیم.

برخورد غیر مستقیم **INDIRECT APPROACH**

استراتژی بزرگی که به جای استفاده از نیروی نظامی به وارد کردن فشارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و روانی می‌پردازد و این نوع اقدامات را مقدم می‌شمارد. هر نوع استراتژی نظامی که قبل از درگیر کردن نیروهای اصلی نظامی خود، در جستجوی نامتعادل کردن دشمن است. برخورد مستقیم.

برخورد مستقیم **DIRECT APPROACH**

هر استراتژی بزرگی که استفاده از نیروی نظامی و قدرت، رکن برتر و اصلی آن باشد. هر نوع استراتژی نظامی که به جای بازدارندگی، غافلگیری، یا مانور به طور عمده متکی به ایجاد فشار فیزیکی باشد. برخورد غیرمستقیم

بسیج ملی **MOBILIZATION**

تدارک دیدن برای جنگ یا سایر بحرانها از طریق: ذخیره سازی و سازمان دهی مواد خام؛ متمرکز کردن تلاشهای صنعتی در جهت مقاصد امنیت ملی؛ احضار و آماده کردن پرسنل ذخیره و واحدهای گارد ملی و سایر موظفین برای خدمت فعال نظامی؛ و یا تشکیل دادن و عملیاتی کردن سازمانهای نظامی جدیدی که از غیر نظامیان بی‌بهره از تعلیمات نظامی، وارد خدمت نظامی می‌شوند. اساس بسیج ملی

بی ثبات کننده **DESTABILIZING**

ثبات

بیمه **INSURANCE**

پیراستن تواناییها از روی احتیاط، تا مانعی باشد در مقابل اتفاقات غیر قابل تصوری چون: برآورد وضعیتهای غیر دقیق، غافلگیر شدن از نظر تکنولوژی، و تغییرات غیر قابل پیش بینی در سیاستها

پ

پایگاههای مقدم **FORWARD BASING**

گسترش نیروهای نظامی در زمان صلح، در مناطق بیگانهٔ آشوب‌زده یا مناطقی که بالقوه از نواحی آشوب‌خیز محسوب می‌شوند.

پدافند **DEFENSE**

دفاع

پدافند عامل **ACTIVE DEFENSE**

دفاع عامل

پدافند غیر عامل **PASSIVE DEFENSE**

دفاع غیر عامل

پشتیبانی تدارکاتی **LOGISTICS**

لوجستیک

پناهگاه امن **SANCTUARY**

کشور یا منطقه‌ای که مجاور یا نزدیک به منطقه جنگ است و در حالی که با موافقت ضمنی طرفین مخاصمه، از حمله مسلحانه مصون مانده، یک کشور یا ائتلافی از کشورها با استفاده از این مصونیت، نیروهای نظامی خود را برای حمله در آن متمرکز می‌کند یا برای پشتیبانی لوجستیکی و مقاصد دیگر از آن بهره‌جویی می‌کنند.

پناهگاه **SANCTUARY**

پناهگاه امن

پیام **SIGNAL**

پیام استراتژیکی

پیام استراتژیکی **STRATEGIC SIGNAL**

یک اقدام، اعلام یک دیدگاه، یا برقراری یک ارتباط که حاکی از تهدید یا عهد باشد و به منظور تأثیر گذاشتن بر تصمیمات دشمن به کار رود.

پیروزی **VICTORY**

دستیابی به مقاصد امنیت ملی با وجود مداخله دشمن بی‌آنکه علائق امنیت ملی از نظر سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، و روانی صدمه ببینند و دچار زیان شوند. شکست و پیروزی گرانقیمت.

پیروزی گرانقیمت **PYRRHIC VICTORY**

دستیابی به مقاصد امنیت ملی با وجود مداخله دشمن، اما به قیمتی که نسبت به دستاورد حاصله آنقدر زیاد است که بالاجبار علائق ملی زیان دیده است. شکست و پیروزی.

پیش دستی در جنگ **PREEMPTIVE WAR**

جنگ پیش دستی

ت

تاکتیک **TACTICS**

جزییات روشهایی است که برای اجرای طرحهای استراتژیکی مورد استفاده قرار می‌گیرند. تاکتیکهای نظامی چگونگی استفاده از واحدهای نظامی را در رزم، و ترتیب آرایش و حرکات این واحدها را نسبت به یکدیگر یا نسبت به دشمن در بر می‌گیرند. استراتژی بزرگ، استراتژی نظامی، و استراتژی ملی.

تبلیغات **PROPAGANDA**

هر نوع ارتباطی که برای نفوذ در اعتقادات، احساسات، دیدگاهها، یا طرز رفتار یک گروه طراحی شود و از این طریق به مقاصد امنیت ملی مجری طرح کمک نماید. تبلیغات سیاه، تبلیغات خاکستری، و تبلیغات سفید.

تبلیغات خاکستری **GRAY PROPAGANDA**

اطلاعات، عقاید، دکترین‌ها یا درخواستهای ویژه‌ای که منبع آن به وسیله مجری، ناشناخته نگهداشته می‌شود. تبلیغات سیاه، تبلیغات و تبلیغات سفید.

تبلیغات سفید **WHITE PROPAGANDA**

اطلاعات، عقاید، دکترین ها یا درخواستهایی که منبع انتشار توسط مجری تأیید و معرفی می‌شود. تبلیغات سیاه، تبلیغات خاکستری و تبلیغات.

تبلیغات سیاه **BLACK PROPAGANDA**

اطلاعات، عقاید، دکترین‌ها و یا درخواستهای ویژه‌ای که منبع انتشار آنها عمداً توسط مجری به غلط اعلام می‌شود. تبلیغات خاکستری، تبلیغات و تبلیغات سفید.

تجزیه و تحلیل سیستمها **SYSTEM ANALYSIS**

روشی علمی که به وسیله طراحان استراتژیکی به کار برده می‌شود. در این روش حقایق مربوطه، پیشنهادات منطقی، و فرضیات از یکدیگر مجزا می گردند و به طریقی ارزیابی می شوند، که نتیجتاً راه کارهای جایگزین مشخص می‌شود و از این راه تصمیم‌گیرندگان می‌توانند با فراست راه کارهای مناسب را انتخاب کنند و ارتباط بین اهداف و ابزارها را به حد مطلوب برسانند.

تحرک استراتژیکی **STRATEGIC MOBILITY**

توانایی جابه‌جا کردن نفرات، تجهیزات، و تدارکات به طور سریع و مؤثر، بین جبهه‌های مختلف عملیاتی.

تحقیق برای تایید **VERIFICATION**

بازرسی یا استفاده از روشهای شناسایی برای اطمینان یافتن از اجرای موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات. بازرسی نوبه‌ای کنترل تسلیحات و شناسائی.

تحلیل **APPROACH**

برخورد مستقیم و برخورد غیر مستقیم.

تدابیر انتقام گیری استراتژیکی **STRATEGIC RETALIATORY CONCEPTS**

استراتژیهای مختص حمله دوم، که حین یک جنگ عمومی، عمدتاً به منظور انهدام یا تنزل ظرفیت جنگی دشمن، تا حدی که موجب سقوط وی شود، طراحی می‌شوند. دفاع استراتژیکی و تعرض استراتژیکی.

تساوی تواناییها **PARITY**

وضعیتی که طی آن نیروهای طرفین مخاصمه تواناییهای مشخصی دارند که کارآیی کلی آنها تقریباً با یکدیگر برابر است. کفایت، و برتری

تشکیلات زیربنایی **INFRASTRUCTURE**

سازمان، سازندگیها و محصولات، تسهیلات و تأسیساتی که فعالیتهای نظامی، شبه نظامی و یا براندازی را کنترل و پشتیبانی می‌نمایند.

تشنج زدایی **DETENTE**

کاستن از بحرانها در روابط بین‌المللی، به طور رسمی یا غیر رسمی.

تصاعد **ESCALATION**

افزایش یافتن وسعت یا شدت یک مخاصمه. این افزایش می‌تواند عمدی یا غیر عمدی باشد. نردبان تصاعد.

تعرض **OFFENSE**

تدابیر مثبتی که توسط یک کشور یا چند کشور مؤتلفه برای اعمال، حفظ، یا کسب ابتکار با توسل به حمله سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، روانی، و یا تکنولوژیکی به دشمن، آغاز می‌شود. دفاع.

تعرض استراتژیکی **STRATEGIC OFFENSE**

استراتژی و نیروهایی که، در یک جنگ عمومی، برای انهدام ظرفیت جنگی دشمن یا تنزل آن، تا حدی که موجب سقوط او شود، طراحی شده‌اند. دفاع استراتژیکی، تدابیر انتقام گیری استراتژیکی و نیروهای انتقام گیری استراتژیکی

تعهد **COMMITMENT**

ضمانتی است که برای انجام یک سیاست ملی یا پشتیبانی از آن سیاست صورت می‌گیرد. سیاستهای امنیت ملی

تلفات و ضایعات مضاعف و همزمان به تأسیسات مجاور هدف

COLLATERAL CASUALITIES AND DAMAGE

تلفات و ضایعات فیزیکی که به اشخاص و اموالی که در داخل یا مجاورت هدفهای مورد تهاجم قرار گرفته‌اند وارد می‌شود. این تلفات و ضایعات می‌توانند بنا به شرایطی، مطلوب و عمدی باشد و یا برعکس نامطلوب اما اجتناب‌ناپذیر باشند.

توانایی **CAPABILITY**

مقدورات یک کشور یا چند کشور مؤتلفه برای اجرای راه‌کارهایی ویژه. تواناییها بالاجبار مقید به وفق دادن خود با متغیرهای زیادی شامل مقدورات دشمن، زمان، فاصله، عوارض زمینی، و وضعیت جوی می‌باشند. نیت.

توان بالقوه اقتصادی برای جنگ **ECONOMIC POTENTIAL FOR WAR**

سهمی از مجموع ظرفیت اقتصادی یک کشور که در جهت کمک به جنگیدن قابل استفاده می‌باشد.

تنش زدایی **DETENTE**

تشنج زدایی

تهدید **THREAT**

تواناییها، نیات، و اقدامات دشمنان بالفعل و بالقوه برای ممانعت از دستیابی موفقیت‌آمیز خودی به علائق و مقاصد امنیت ملی یا مداخله به نحوی که نیل به این علائق و مقاصد به خطر بیفتد.

تهدید برای کسب امتیاز **BLACKMAIL**

تهدید هسته‌ای برای کسب امتیاز

تهدید و باج خواهی سیاسی **BLACK MAIL**

تهدید هسته‌ای برای کسب امتیاز

تهدید هسته‌ای برای کسب امتیاز **NUCLEAR BLACKMAIL**

تلاشی که توسط یک قدرت هسته‌ای برای کسب امتیازات سیاسی، اقتصادی، سرزمینی، و غیرو از یک کشور یا چند کشور مؤتلفه با توسل به تهدید به جنگ هسته‌ای صورت می‌گیرد.

ث

ثبات **STABILITY**

حالتی از توازن استراتژیک یا بن‌بستی که حزم و خویشتنداری را در طرفین متخاصم ترغیب می‌کند. ثبات از هدفهای اصلی بازدارندگی است. بازدارندگی

ثبات هسته‌ای **NUCLEAR STABILITY**

ثبات

ج

جنگ **WAR**

شرایطی که از خصوصیات بارز آن، فعالیتها و نیات خصمانه در روابط بین دو یا چند کشور مستقل است. جنگ اتفاقی، جنگ تحریک شده توسط طرف ثالث، جنگ هسته‌ای تمرکزی، جنگ بین ائتلافات، جنگ سرد، طیف مخاصمات، جنگ کنترل شده، جنگ کنترل شده ضد نیرو، جنگ متعارفی، جنگ اقتصادی، جنگ عمومی، جنگ چریکی، جنگ مشروع، جنگ محدود، جنگ محدود استراتژیکی، جنگ انهدام گسترده، جنگ هسته‌ای، جنگ مردمی، جنگ سیاسی، جنگ پیش‌دستی، جنگ ممانعتی، جنگ نیابتی، جنگ روانی، جنگ تکنولوژیکی، جنگ منطقه‌ای، جنگ انقلابی، جنگ بزرگ تشنجی، جنگ هوایی استراتژیکی، جنگ تمام عیار، جنگ غیر متعارفی، و جنگ رهائی‌بخش ملی.

جنگ اتفاقی **ACCIDENTAL WAR**

جنگی که بدون طراحی عمدی مقامات ذیصلاح یک کشور یا مقامات ذیصلاح بین‌المللی به وقوع می‌پیوندد.

جنگ اقتصادی **ECONOMIC WARFARE**

استفادهٔ تعرضی یا دفاعی از تجارت، کمکهای خارجی، فعل‌وانفعالات مالی، و سایر اموری که در تولید، توزیع، و مصرف کالاها و خدمات ذینفوذ می‌باشند. هدف از این جنگ افزودن به تواناییهای خودی و کاستن یا خنثی کردن تواناییها و استعدادهای بالقوه دشمن است که منتهی به دستیابی به مقاصد امنیت ملی است.

جنگ انقلابی **REVOLUTIONARY WAR**

تلاش به منظور تسخیر قدرت سیاسی با استفاده از وسائل غیر قانونی و قهری است که در پویش خود سیستم دولتی موجود و ساختار اجتماعی مترتب بر آن را نابود می‌سازد. ضد شورش، جنگهای چریکی، شورش—قیام، جنگ مردمی و جنگ رهایی بخش ملی

جنگ انهدام انبوه **MASS DESTRUCTION WAR**

جنگ انهدام گسترده.

جنگ انهدام گسترده **MASS DESTRUCTION WAR**

مخاصمه‌ای که قادر است تلفات و ویرانی‌های کورکورانهٔ عظیمی را به وجود آورد. مانند: جنگهای شیمیایی، میکربی، و هسته‌ای. سیستم سلاحهای استراتژیک

جنگ برحق **JUST WAR (BELLUM JUSTUM)**

جنگ مشروع

جنگ بزرگ ناگهانی **SPASM WAR**

جنگ عظیم، کوتاه، و ناگهانی که طی آن، بدون توجه کافی به عواقب، تمام قدرت انهدام کننـدهٔ موجود به کار گرفته می‌شود. چنانچه ابرقدرتها در یک چنین جنگی درگیر شوند، جنگ بزرگ ناگهانی شکلی از «جنگ عمومی» خواهد داشت. جنگ عمومی.

جنگ بین ائتلافات **COALITION WAR**

مخاصمه‌ای که در آن یک یا تعداد بیشتری از طرفهای مخاصمه، به منظور دستیابی به مقاصد امنیت ملی مشترک و یا حفاظت از آن، یک گروه هم‌پیمان را تشکیل می‌دهند.

جنگ پیش دستی **PREEMPTIVE WAR**

جنگی که بر مبنای وجود شواهد بی‌چون و چرا از حمله قریب‌الوقوع دشمن، آغاز می‌گردد. جنگ ممانعتی.

جنگ تحریک شده توسط طرف ثالث (جنگ کاتالیزوری) **CATALYTIC WAR**

جنگ بین دو کشور یا کشورهای مؤتلفه که عمداً توسط کشور ثالثی دامن زده شود.

جنگ تکنولوژیکی **TECHNOLOGICAL WARFARE**

کاربرد دفاعی و تعرضی پژوهش و تولید، خصوصاً مواردی که به امور نظامی مربوط است، به منظور دستیابی به مقاصد امنیت ملی با افزودن به تواناییهای خودی و تحلیل بردن و خنثی کردن تواناییهای موجود و بالقوه دشمن.

جنگ تمام عیار **TOTAL WAR**

مخاصمه‌ای که طی آن منابع سیاسی، نظامی، اقتصادی، و روانی حداقل یکی از طرفین جنگ به طور کامل به کار گرفته شود و بقاء یک یا تعداد بیشتری از طرفین مخاصمه را به خطر انـدازد. جنگ انقلابی به نحو کاملاً ثابت شکلی ا ز جنگ تمام عیار را داراست. در حالی که «جنگ بزرگ ناگهانی هسته‌ای» بدین سبب که قبل از به‌کار گرفتن تمام منابع به پایان می‌رسد، از نظر فنی در ردیف جنگ تمام عیار نیست.

جنگ مردمی **PEAPLE'S WAR**

اصطلاحی که عمدتاً توسط چین کمونیست و پیروانانش استفاده می‌شود و بر جنگ انقلابی

دلالت ضمنی دارد. جنگ انقلابی و جنگ رهایی بخش ملی.

جنگ چریکی **GUERRILLA WARFARE**

عملیات نظامی و شبه نظامی که در سرزمینهای که در دست دشمن یا مناطق غیردوست به وسیله نیروهای نامنظم و عمدتاً بومی اجرا می‌شود. این عملیات را می‌توان همزمان با عملیات متعارفی نظامی و یا به عنوان یکی از جنبه‌های جنگهای انقلابی به اجرا درآورد.

جنگ خلقی **PEAPLE'S WAR**

جنگ مردمی.

جنگ روانی **PSYCHOLOGICAL WARFARE**

استفاده طراحی شده از تبلیغات و ابزارهای مربوط به آن، برای نفوذ در خصوصیات فکری دشمن با توسل به شیوه‌هایی که موجب پیشرفت مقاصد امنیت ملی مجری شود. تبلیغات.

جنگ رهایی بخش **WAR OF NATIONAL LIBERATION**

اصطلاحی که عموماً توسط اتحاد جماهیر شوروی و پیروانش به کار می‌رود و بر جنگ انقلابی اشارهٔ ضمنی دارد. جنگ مردمی و جنگ انقلابی.

جنگ سرد **COLD WAR**

حالتی از بحرانهای بین‌المللی که در پایین‌ترین درجهٔ طیف مخاصمات واقع است و طی آن اقدامات سیاسی، اقتصادی، تکنولوژیکی، اجتماعی، روانی، شبه‌نظامی، و نظامی به غیر از جنگ مسلحانه مستمر برای دستیابی به مقاصد امنیت ملی به نحوی هماهنگ اجرا می‌شود.

جنگ سیاسی **POLITICAL WARFARE**

استفاده تعرضی یا دفاعی از دیپلماسی، مذاکرات، و ابزارهای دیگر در روابط بین‌المللی با افزودن به تواناییهای خودی، و کاستن و خنثی کردن تواناییهای بالفعل و بالقوه دشمن به منظور دستیابی به مقاصد امنیت ملی.

جنگ عادلانه **JUST WAR (BELLM JUSTUM)**

جنگ مشروع

جنگ عمومی **GENERAL WAR**

جنگ مسلحانه گسترده بین قدرتهای بزرگ که در آن بقاء ملی یک یا چند طرف درگیر در

مخاصمه به خطر افتاده باشد. اصطلاح مزبور عموماً بر یک قدرت‌نمایی جهانی بین ایالات متحده و اتحاد شوروی دلالت ضمنی دارد که استفاده از سلاحهای هسته‌ای استراتژیک و یا سایر سلاحهای انهدام گسترده را در بر می‌گیرد. جنگ هسته‌ای تمرکزی، جنگ بزرگ ناگهانی و جنگ تمام عیار

جنگ غیر متعارفی چریکی **UNCONVENTIONAL WAR**

سه رشته از جنگ چریکی که به یکدیگر ارتباط دارند: نیرنگ، گریز، عملیات براندازی که در خاک دشمن یا سرزمینهای تحت کنترل او، توسط افرادی که عمدتاً بومی هستند و ممکن است توسط خارجیان پشتیبانی و هدایت شوند، به مورد اجرا گذارده می‌شود. جنگ متعارفی.

جنگ کنترل شده **CONTROLLED WAR**

هدایت جنگ با نشان دادن واکنش، با توجه به دریافت و ارزیابی مستمر اطلاعات مربوط به تغییر وضعیتها، که به مهارت برای تنظیم وضعیت خودی در برابر تغییر وضعیت دشمن نیازمند است.

جنگ کنترل شده ضد نیرو **CONTROLLED COUNTERFORCE WAR**

جنگی که طی آن یکی از طرفین یا هر دو طرف مخاصمه تلاش خود را برای کاستن از تواناییهای نیروهای استراتژیکی تلافی‌گـــر دیگری، در حینی که سیاست مصالحه‌جویانه‌ای را نیز دنبال می‌کنند، متمرکز می‌نمایند. در این جنگ، احتیاطات ویژه‌ای برای به حداقل رسانیدن تلفات و ضایعات همزمان به جمعیت و تأسیسات مجاور هدفها، مورد توجه قرار می‌گیرند. جنگ کنترل شده.

جنگ متعارفی **CONVENTIONAL WAR**

عملیات خصمانه‌ای که تواناییهای جنگهای هسته‌ای، شیمیایی، و میکربی را ندارد. جنگ غیر متعارفی.

جنگ محدود **LIMITED WAR**

رویارویی مسلحانه، به غیر از حادثه نظامی، که طی آن یک یا تعداد بیشتری از قدرتهای بزرگ و یا اقمار آنها داوطلبانه به منظور ممانعت از تصاعد خارج از کنترل جنگ محدودیتهایی را در مورد خود اعمال می‌کند. حادثه نظامی.

جنگ محدود استراتژیکی **LIMITED STRTEGIC WAR**

شکلی از جنگ عمومی که طی ان یک یا چند متخاصم داوطلبانه، به منظور محدود کردن تلفات و ضایعات، محدودیتهایی را در زمینهٔ استفاده از بعضی تسلیحات، برای خود در نظر می‌گیرند.

جنگ مشروع **JUST WAR (BELLUM JUSTUM)**

مفهوم کلاسیک آن عبارت از مخاصمه‌ایست که توسط مقامات ذیصلاح با انگیزه‌های منطقی و درست برای دفاع از حق، از بین بردن و مقاومت در برابر ناحق، یا تنبیه متجاوز به مرحله اجرا گذارده می‌شود. امروزه جنگ مشروع شامل عملیاتی است که یک کشور، برای دفاع از سرزمین خود یا تمامیت ارضی سایر ملتهایی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، به آن دست می‌زند.

جنگ محلی **LOCAL WAR**

جنگ منطقه‌ای

جنگ منصفانه **JUST WAR (BELLOM JUSTUM)**

جنگ مشروع.

جنگ منطقه‌ای **REGIONAL WAR**

جنگــی که از نظر شدت استفاده از هرگونه وسیله محدودیتی نداشته باشد، اما منطقه عملیاتی آن به یک منطقه جغرافیایی بسته محدود باشد. در جنگهای منطقه‌ای، اگر یکی از طرفین مخاصمه یا چند تن از آنها عمداً بخواهند از گسترش عرصه جنگ جلوگیری کنند، این عمل آنها یکی از ابزار موجود جهت محدود کردن جنگ می‌باشد. به جنگ محدود.

جنگ منطقه‌ای پیرامونی **PERIPHERAL WAR**

جنگ محدود

جنگ ممانعتی **PREVENTIVE WAR**

جنگی است که با این اعتقاد آغاز می‌شود که گرچه مخاصمه مسلحانه‌قریب‌الوقوع نیست، اما اجتناب‌ناپذیر است و تأخیر بیشتر، خطر بیشتری را در بر دارد.

جنگ نامحدود **UNLIMITED WAR**

جنگ تمام عیار

جنگ نیابتی **PROXY WAR**

شکلی از جنگ محدود است که طی آن قدرتهای بزرگ از مقابله مستقیم نظامی با یکدیگر خودداری می‌کنند و در جهت دستیابی به علائق و مقاصد امنیت ملی خود از طریق ایجاد جنگ بین کشورهایی که وابسته به آنها یا نماینده‌آنها هستند، حرکت می‌کنند. جنگ محدود.

جنگ وکالتی **PROXY WAR**

جنگ نیابتی

جنگ هسته‌ای تمرکزی **CENTRAL WAR**

شکلی از جنگ عمومی هسته‌ای که در آن طرفین مخاصمه حملات خود را بر سرزمینهای اصلی یکدیگر متمرکز می‌نمایند.

جنگ هوایی استراتژیکی **STRATEGIC AIR WAR**

عملیات هوایی–فضایی که علیه «ظرفیت سازندگی دشمن برای جنگ» هدایت می‌شود. نمونه‌های شاخصی از این هدفها عبارتند از: صنایع، انبارهای مواد خام و تولیدات تکمیل شده، نیروگاهها، حمل و نقل و مراکز مخابراتی، و سیستم سلاحهای استراتژیکی.

ح

حادثه نظامی **INCIDENT**

برخورد مختصر نظامی یا مزاحمتهای دیگر نظامی که فقط با توسل به نیروهای کوچک به وقوع بپیوندد.

حفاظت اطلاعات **COUNTER INTELLIGENCE**

فعالیتهایی که برای از بین بردن تأثیر برنامه‌های جمع‌آوری اطلاعاتی مضر بیگانگان طرح‌ریزی و هدایت می‌شود و از ملتی در مقابل عملیات براندازی و خرابکاری حفاظت کند. اطلاعات پرورش یافته و براندازی.

حمله تمثیلی **EXAMPLARY ATTACK**

حمله مجرد به یک هدف نظامی، یا ثروت غیر نظامی، یا به یک مرکز تجمع مردم که عمدتاً برای بهره‌برداری از تأثیر روانی آن طراحی می‌گردد. در حقیقت این گونه حملات، نمایشی از توانایی است. حملات هسته‌ای آمریکا به هیروشیما و ناکازاکی از این نوع حملات به حساب می‌آیند. حمله نمادی.

حمله دوم تلافی‌جویانه **SECOND STRIKE**

اولین حرکت ضد تعرضی و ضد حمله یک جنگ. وقتی در مورد جنگ عمومی به کار برده می‌شود، مفهوم آن توانایی برای ادامه بقاء و در عین حال جواب تلافی‌جویانه مؤثر به حمله غافلگیرانه نخستین دشمن می‌باشد.

حمله سمبولیک **SYMBOLIC ATTACK**

حمله نمادی

حمله قصاص گونه **TOLIONIC ATTACK**

مبادله حملات معادل و برابر. مجازاتی که توسط مدافع اجرا می‌شود از نظر نوع و شدت جوابگوی جراحات و صدماتی است که توسط متجاوز بر مدافع وارد شده است. به عبارت دیگر، چشم در مقابل چشم.

حمله نخستین **FIRST STRIKE**

حرکت تعرضی اولیه یک جنگ. وقتی این اصطلاح در مورد جنگ عمومی به کار می‌رود مفهوم آن، داشتن توانایی حذف و نابودی قدرت تلافی کننـــدهٔ مؤثر طرف مقابل است. استفاده نخستین و حمله دوّم تلافی‌جویانه.

حمله نشان‌دار **SYMBOLIC ATTACK**

حمله نمادی

حمله نمادی **SYMBOLIC ATTACK**

شکل ویژه‌ای از «حمله تمثیلی» است که عمداً از ایجاد تلفات یا ضایعات خودداری می‌کند، اما در عین حال به دشمن پیام می‌دهد. مثلاً نمایشی از قدرت انفجار هسته‌ای در نزدیک یک شهر بزرگ، اما خارج از شعاع عمل تخریبی آن. حمله تمثیلی و نمایش قدرت

حیاتی **VITAL**

آنچه که به درگیر شدن بقاء ملی دلالت ضمنی دارد و شامل تمام ثروتهایی است که به بقاء ملی معنی و مفهوم می‌بخشند.

خ

خشونت **VIOLENCE**

استفاده از خشونت و به درد آوردن طرف مقابل به منظور تنبیه، عملی کردن قهری خواسته‌ها، کسب امتیاز در دادوستدهای مصـــالحه‌جویانه، یا ابلاغ پیامهایی با نیات خاص. ضرورتی ندارد که این اقدامات حتماً به مقاصد امنیت ملی مربوط یا وابسته باشد. نیرو.

خطوط مواصلاتی **LINES OF COMMUNICATION**

مسیرهای زمینی، دریایی، و هوایی که برای اقدامات مربوط به امنیت بین‌المللی خصوصاً

نیروهای مسلح و پشتیبانی لوجستیکی مربوط به آنها، ضروری می‌باشند.

خط مشی‌های ملی **NATIONAL POLICIES**

سیاستهای ملی

خلع سلاح

DISARMAMENT

کاستن از نیروهای مسلح یا تسلیحات به طور یک جانبه یا در نتیجهٔ یک موافقت‌نامه بین‌المللی. کنترل تسلیحات.

خلع سلاح کامل عمومی **GENERAL AND COMPLETE DISARMAMENT**

شکل افراطی از کنترل تسلیحات که سطح نیروهای مسلح و سلاحها را طوری کاهش می‌دهد که فقط برای امنیت داخلی کافی باشند. کنترل تسلیحات.

خواست **WILL**

اراده ملی

د

داد و ستد مصالحه جویانه **BARGAINING**

داد و ستد مصالحه جویانه استراتژیکی

داد و ستد مصالحه‌جویانه استراتژیکی **STRATEGIC BARGAINING**

نوعی دیپلماسی که غالباً همراه با عملیات مسلحانه است و دستیابی به راه حلهای مصالحه‌جویانه را برای حل مسائل استراتژیکی جستجو می‌کند.

دفاع

DEFENSE

تدابیری که برای مقاومت در مقابل حملات سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، روانی و یا تکنولوژیکی توسط یک کشور یا چند کشور مؤتلفه اتخاذ می‌شود. تواناییهای دفاعی بازدارندگی را تقویت می‌کنند و بازدارندگی نیز به این تواناییها نیرو می‌بخشد.

دفاع استراتژیکی **STRATEGIC DEFENSE**

استراتژی و نیروهایی که عمدتاً به منظور حفاظت از یک ملت، پایگاههای مرزی و دور افتاده آن یا هم‌پیمانانش در مقابل زیانهای ناشی از یک جنگ عمومی طراحی شده است. از

مشخصات بارز آن دفاع در مقابل موشکهای پرتاب شونده از زمین و دریا و هواپیماهای بمب‌افکن دور پرواز می‌باشد. تعرض استراتژیکی

دفاع داخلی **INTERNAL DEFENSE**

تدابیر کاملی که یک دولت یا هم‌پیمانان آن برای حفاظت از جامعهٔ آن کشور در مقابل فعالیتهای نیروهای انقلابی اتخاذ می‌کنند. امنیت داخلی

دفاع در خط مقدم **FORWARD DEFENSE**

اتخاذ تدابیر حفاظتی برای محدود کردن و یا دفع تجاوز نظامی دشمن در نزدیکترین فاصله ممکن به خط اصلی تماس. دفاع در عمق

دفاع در عمق **DEFENSE IN DEPTH**

تدابیر دفاعی متعدد که در امتداد محور پیشروی دشمن در نقاط پشت سرهم برخلاف فقط یک خط دفاعی، اتخاذ گردیده است. این تدابیر دفاعی ضمن دفع نفوذهای دشمن، آنها را به نحوی فزاینده، و در تدارک قبلی برای عملیات ضد حمله (پاتک) خودی، تضعیف می‌نمایند. دفاع در خط مقدم

دفاع عامل **ACTIVE DEFENSE**

استفاده از نیروهای مسلح برای حفاظت از ثروتهای خودی. یکی از ابزارهای این کار می‌تواند عملیات ضد حمله (پاتک) باشد.

دفاع غیر عامل **PASSIVE DEFENSE**

به غیر از استفاده از نیروی مسلح، تمام تدابیر دیگری که برای به حداقل رساندن تأثیر عملیات خصمانه دشمن اتخاذ می‌شود، دفاع غیر عامل است. این تدابیر استفاده از پوشش، اختفاء، تفرقه، پناهگاه، تحرک، طفره و نیرنگ را شامل می‌شود. دفاع عامل، دفاع، و دفاع غیر نظامی

دفاع غیر نظامی **CIVIL DEFENSE**

شیوه‌های غیر عاملی که به منظور به حداقل رساندن تأثیر عملیات نظامی دشمن بر کلیهٔ جنبه‌های عملیات غیر نظامی طراحی می‌شود و تأکید اصلی آن حفاظت از مردم و اقدامات اضطراری برای تعمیر یا به کاراندازی مجدد خدمات و تسهیلات حیاتی است.

دفاع منطقه‌ای **AREA DEFENSE**

حفاظت منطقه‌ای وسیع در مقایسه با نقاط خاصی در داخل همان منطقه وسیع. دفاع منطقه‌ای غالباً با دفاع نقطه‌ای ترکیب می‌شود. دفاع نقطه‌ای

دفاع نقطه‌ای **POINT DEFENSE**

حفاظت از یک نقطه جغرافیایی خاص در مقایسه با یک منطقه وسیع جغرافیایی. در مفاهیم استراتژیکی، شهرها و تأسیسات نظامی از این گونه نقاط به شمار می‌آیند. دفاع نقطه‌ای غالباً با دفاع منطقه‌ای ترکیب می‌شود. دفاع منطقه‌ای

دکترین **DOCTRINE**

قواعد بنیادی که هدایت کننده عملیات در پشتیبانی از سیاستهای ملی می‌باشند. هرچند که این قواعد معتبر هستند، اما نحوه استفاده از آنها به قضاوت صحیح نیازمند است.

ذ

ذخیره **RESERVE**

ذخیره استراتژیکی

ذخیره استراتژیکی **STRATEGIC RESERVE**

نیروهای غیر درگیر یک کشور و یا چند کشور مؤتلفه که به منظور پشتیبانی از علائق و مقاصد امنیت ملی نگهداری می‌شوند.

ر

راه کار غیر مستقیم **INDIRECT APPROACH**

برخورد غیر مستقیم

راه کار مستقیم **DIRECT APPROACH**

برخورد مستقیم

راهنمای سیاست **DOCTRINE**

دکترین

راهنمای عملیات **DOCTRINE**

دکترین

رزمجویی **WAR FIGHTING**

عملیاتی که به جای ممانعت از آغاز جنگ، بیشتر در جهت شروع و اجرای آن به مورد اجرا گذارده می‌شود. رزمجویی متضاد بازدارندگی است. به «بازدارندگی» نیز مراجعه شود.

روز ــ ب **M. DAY (MOBILIZATION DAY)**

روزی است که در آن روز بسیج ملّی کشور آغاز می‌شود. به «روز ــ ر» نیز مراجعه شود.

روز ــ ر **D-DAY (DAY-DAY)**

روزی که آغاز مخاصمات برای آن روز برنامه‌ریزی شده است. به «روز ــ ب» نیز مراجعه شود.

ز

زور **FORCE**

نیرو

س

ستاد مرکب **COMBIND STAFF**

سازماندهی ها و تلاشهایی که دو یا چند کشور هم‌پیمان به مرحله اجرا در می‌آورند. این سازماندهی ها و تلاشها معمولاً توسط ستادهای مرکب هدایت و کنترل می‌شوند. ستاد مشترک، نیروی مشترک، عملیات مشترک

ستاد مشترک **JOINT STAFF**

سازماندهی‌ها و تلاشهایی که دو یا چند نیرو از نیروهای مسلح یک کشور را درگیر می کند. این سازماندهی‌ها و تلاشها معمولاً توسط ستاد های مشترک هدایت و کنترل می‌شوند. ستاد مرکب، نیروی مرکب، عملیات مرکب

سلاحهای انهدام انبوه **MASS DESTRUCTION WEAPONS**

سلاحهای انهدام گسترده

سلاحهای انهدام گسترده **MASS DESTRUCTION WEAPONS**

سلاحهایی که قادر به ایجاد تلفات و ویرانیهای کورکورانهٔ عظیم می‌باشند. از جمله تسلیحات شیمیایی، میکربی، و هسته‌ای. سیستم پرتاب هسته‌ای، سلاح هسته‌ای، و سیستم سلاحهای استراتژیکی

سلاحهای غیر متعارفی چریکی **UNCONVENTIONAL WEAPONS**

سلاحهای جنگهای چریکی که همراه با نیرنگ، گریز، و عملیات براندازی در خاک دشمن یا سرزمینهای تحت کنترل او توسط افرادی که عمدتاً بومی هستند و ممکن است توسط خارجیان پشتیبانی و یا هدایت شوند، به کار برده می‌شود. نیروهای متعارفی، جنگ متعارفی، و سلاحهای متعارفی

سلاحهای متعارفی **CONVENTIONAL WEAPONS**

جنگ افزارهایی که فاقد تواناییهای جنگهای هسته‌ای، شیمیایی، و میکربی است. نیروهای غیر متعارفی چریکی، سلاحهای غیر متعارفی چریکی، و جنگ غیر متعارفی

سلاح هسته‌ای **NUCLEAR WEAPON**

بمب، گلوله توپخانه، کلاهک جنگی موشک، یا سایر مواد تسلیحاتی پرتاب شونده به سمت دشمن که جنبه آزمایشی نداشته باشند و انفجار آن در نتیجه انرژی آزاد شده از واکنشهای حاصله از شکستن هسته‌های اتم (بمب اتم) و یا واکنشهای حاصله از ترکیب و امتزاج هسته‌های سبک و سنگین (بمب هیدروژن) باشد. در صورتی که کلاهک جنگی را بتوان از وسیله حمل و پرتاب جدا کرد، این تعریف شامل وسائل حمل و پرتاب نمی‌شود. سیستم پرتاب هسته‌ای

سیاست **POLICY**

سیاستهای ملی، و سیاستهای امنیت ملی

سیاستهای امنیت ملی **NATIONAL SECURITY POLICIES**

آن دسته از سیاستهای ملی که عمدتاً برای دستیابی به مقاصد امنیت ملی ما را راهنمایی می‌کند. سیاستهای ملی، و امنیت ملی

سیاستهای ملی **NATIONAL POLICIES**

راه کارهای کلی یا بیانات هدایت کننده و توجیهی که برای تعقیب مقاصد ملی توسط یک دولت اتخاذ می‌شوند.

سیستم پرتاب هسته‌ای **NUCLEAR DELIVERY SYSTEM**

سلاح هسته‌ای به همراه وسائل حرکتی مربوطه (هواپیما، توپخانه، موشک) و دیگر تجهیزات وابسته به آن سلاح هسته‌ای

سیستم سلاحهای استراتژیکی **STRATEGIC WEAPONS SYSTEM**

کلاهک جنگی تعرضی یا دفاعی به همراه تجهیزات کمکی و ابزار پرتاب و هدایت آن به سمت هدف. این سیستم‌ها عمدتاً به منظور برآوردن مقاصد جنگ عمومی طراحی شده‌اند. جنگ انهدام گسترده، سلاحهای انهدام گسترده، سیستم پرتاب هسته‌ای، و سلاح هسته‌ای

سیم اشتعال جنگ **TRIPWIRE**

استقرار نیرویی در خاک یک کشور هم‌پیمان که عمدتاً جنبه نمادی (سمبولیک) دارد و منظور از آن بیان تعهدی است که کشور صاحب نیرو نسبت به یک یا چند کشور دارد. حمله به این نیروی نمونه به منزله مشتعل کردن جنگی است که با واکنش گسترده توأم خواهد بود.

سیم اشتعال تله انفجاری **TRIPWIRE**

سیم اشتعال جنگ

ش

شکست **DEFEAT**

ناکامی در دستیابی به مقاصد امنیت ملی از پیش اعلام شده در نتیجه مداخله دشمن، یا شکست در حراست از علائق امنیت ملی در رویا رویی با عملیات نظامی دشمن. پیروزی و پیروزی گرانقیمت

شکل کلی دفاعی **POSTURE**

وضعیت کلی دفاعی

شناسایی **SURVEILLANCE**

روشهای مداوم یا نوبه‌ای تحقیق، که به منظور حصول اطمینان از اجرای مفاد موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات از فاصله دور به وسیله ماهواره‌های شناسایی اجرا می‌شود. بازرسی نوبه‌ای کنترل تسلیحات و تحقیق برای تأیید

شورش **INSURGENCY**

جنگ انقلابی

شیوه **APPROACH**

برخورد مستقیم وبرخورد غیر مستقیم

شیوه غیر مستقیم **INDIRECT APPROACH**

برخورد غیر مستقیم

شیوه مستقیم **DIRECT APPROACH**

برخورد مستقیم

ص

صلح **PEACE**

شرایطی که از خصوصیات بارز آن نبودن فعالیتها یا نیات خصمانه در روابط بین دو یا چند کشور مستقل می‌باشد. جنگ

ض

ضد ارزش **COUNTER VALUE**

تدابیر، طرحها، سلاحها، و عملیاتی که برای انهدام و یا خنثی کردن مراکز پرجمعیت، صنایع، منابع، و یا نهادهای انتخاب شدهٔ دشمن به کار می‌رود. ضد نیرو

ضد براندازی **COUNTER SUBVERSION**

آن جنبه از حفاظت اطلاعات که برای کشف، انهدام، خنثی کردن یا نهایتاً ممانعت از فعالیتهای خصمانه اشخاص یا گروههایی که به طور پنهانی موجب تحلیل رفتن قدرت کشور می‌شوند، طرح‌ریزی می‌شود. حفاظت اطلاعات و براندازی

ضد شورش **COUNTERINSURGENCY**

تدابیر، طرحها، و عملیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، روانی، نظامی، و شبه‌نظامی که توسط دولتها برای مبارزه با جنگهای انقلابی به کار برده می‌شود. جنگهای انقلابی

ضد شهر **COUNTER CITY**

ضد ارزش

ضد نیرو **COUNTERFORCE**

تدابیر، طرحها، سلاحها، و عملیاتی که برای انهدام و یا خنثی کردن تواناییهای نظامی از پیش انتخاب شدهٔ دشمن به کار گرفته می‌شوند. ضد ارزش

ضربه دوم **SECOND STRIKE**

حمله دوّم تلافی جویانه

ط

طرحهای استراتژیکی **STRATEGIC PLANS**

طرحهای کوتاه مدت استراتژیکی، برای دو سال طرح می‌شوند. طرحهای میان‌مدت برای دوره‌ای بین سه الی ده سال تدوین می‌گردند. طرحهای درازمدت برای دوره‌ای بین یازده الی بیست سال طرح می‌شود.

طرحها و عملیات محتمل‌الوقوع **CONTINGENCY PLANS AND OPERATIONS**

تدارک قبلی برای برخورد با وقایع بزرگی که به طور مستدل قابل پیش‌بینی بوده و محتملاً تأثیر تعیین کننده‌ای بر امنیت ملی خواهد نهاد. عملیاتی که در صورت وقوع حادثه مزبور، به مرحله اجرا در خواهند آمد.

طیف جنگ **SPECTRUM OF WAR**

طیف مخاصمات

طیف مخاصمات **CONFLICT SPECTRUM**

طیف پیوسته‌ای از عملیات خصمانه که در سطوح متفاوت از مانور در مراحل قبلی بحران‌های حالت جنگ سرد آغاز شده و به خشونت‌آمیزترین شکل جنگ عمومی ختم می‌شود.

ع

عزم **WILL**

اراده

عزم ملی **NATIONAL WILL**

اراده ملی

عکس‌العمل خودکار **LAUNCH ON WARNING**

ضربات تلافی‌جویانه‌ای که به مجرد آگاهی از آغاز حمله دشمن و قبل از اینکه نیروها و تسلیحات دشمن خاک خودی را تخریب نمایند، به طور خودکار عمل می‌کنند و به سمت هدفهای از پیش تعیین شده پرتاب می‌شود یا پرواز می‌نمایند. خصوصاً سلاحهایی مانند هواپیماهای استراتژیکی و موشکهای بالستیکی از این شرایط برخوردارند.

علائق **INTERSTS**

علائق ملی و علائق امنیت ملی

علائق امنیت ملی **NATIONAL SECURITY INTERESTS**

آن دسته از علائق ملی که عمدتاً متوجه دفاع از کشور و جلوگیری ا ز صدمه دیدن آن می‌باشد. علائق ملی و امنیت ملی

علائق ملی **NATIONAL INTERESTS**

تفکری کاملاً کلی از عواملی که نیازهای اجباری یک کشور را تشکیل می‌دهند، شامل حفاظت از خود، استقلال، همبستگی ملی، امنیت نظامی، و رفاه اقتصادی.

عملیات پنهانی **CLANDESTINE OPERATIONS**

فعالیتهایی که به طور پنهانی، به نحوی که دشمن از آن آگاهی نیابد، به مرحله اجرا گذارده می‌شود. عملیات پنهانی ویژه

عملیات پنهانی اطلاعاتی **CLANDESTINE INTELLIGENCE**

عملیات پنهانی

عملیات پنهانی ویژه **COVERT OPERATIONS**

عملیات پنهانی ویژه اطلاعاتی

عملیات پنهانی ویژه اطلاعاتی **COVERT INTELLIGENCE**

هدایت فعالیتها و تلاشها به نحوی که دشمن قادر به کشف عملیات جاسوسی مجری نگردد. عملیات پنهانی

عملیات مرکب **COMBINED OPERATION**

تلاشهایی که دو یا تعداد بیشتری از کشورهای هم‌پیمان به مرحله اجرا درمی‌آورند. نیروهای مشترک، عملیات مشترک و ستاد مشترک

عملیات مشترک **JOINT OPERATIONS**

تلاشهایی که دو یا تعداد بیشتری از نیروهای مسلح یک کشور را درگیر می‌کند. نیروهای مرکب، عملیات مرکب، و ستاد مرکب

عوارض سرزمینی حساس **CRITICAL TERRAIN**

قطعه‌ای از سرزمینها با خصوصیات ویژه جغرافیایی، اعم از طبیعی و یا مصنوع دست بشر که از اهمیت استراتژیکی زیاد برخوردار باشند و اشغال، نگهداری، انهدام یا کنترل آن برتری قابل ملاحظه‌ای را برای یک کشور یا کشورهای مؤتلفه فراهم سازد.

عوارض سرزمینی کلیدی **KEY TERRAIN**

عوارض سرزمینی حساس

ف

فتح **VICTORY**

پیروزی

فتح بی فایده **PYRRHIC VICTORY**

پیروزی گرانقیمت

فرجامها **ENDS**

مقاصد ملی و مقاصد امنیت ملی

فرض **ASSUMPTION**

فرض یا گمانی که به وضعیت جاری یا وقایع آینده مربوط است و در نبودن دلائلی مثبت، دال به غیر واقعی بودن آن، چنین تصور می‌شود که حقیقی است و بدین ترتیب در طرح‌ریزی و تصمیم‌گیری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فضای هوایی **AEROSPACE**

حباب جوی پیرامون زمین و فضای اطراف آن که برای مقاصد امنیت ملی قلمرویی منفرد به حساب می‌آید.

فرماندهی مشترک **UNIFIED COMMAND**

یکی از سازمانهای رزمی رده عالی ارتش آمریکاست که مسئولیتهای منطقه‌ای (سرزمینی) و اجرایی دارد و معمولاً نیرهای سازمانی آن از پرسنل و سازمان دو یا چند نیرو از نیروهای مسلح چهارگانه آمریکا تأمین می‌شوند. این فرماندهی مأموریتی کلی و مداوم دارد و توسط رئیس جمهور از طریق وزیر دفاع و با مشورت و کمک رؤسای ستاد مشترک تشکیل می‌گردد. فرماندهی‌های مشترک پس از تشکیل به وسیله رئیس جمهور، چنانچه به تصویب رؤسای ستاد مشترک رسیده باشد، می‌توانند یک یا چند فرماندهی را، به طور مشترک، تحت قلمرو فرماندهی خود تشکیل دهند.
فرماندهی ویژه

فرماندهی و کنترل **COMMAND AND CONTROL**

عبارت است از ترتیب دادن تسهیلات، وسائل، نفرات، و روشهایی که برای دریافت کردن، پرورش دادن، و توزیع اطلاعاتی که مورد نیاز تصمیم‌گیرندگان، برای طرح‌ریزی، هدایت و کنترل عملیات، است به کار می‌رود.

فرماندهی ویژه **SPECIFIED COMMAND**

یکی از سازمانهای رزمی رده عالی ارتش آمریکاست که مسئولیتهای منطقه‌ای (سرزمینی) یا اجرایی دارد و معمولاً نیروهای سازمانی آن از یکی از نیروهای مسلح چهارگانه آمریکا تأمین می‌شوند. این فرماندهی مأموریتی کلی و مداوم دارد و توسطه رئیس جمهور از طریق وزیر دفاع و با مشورت و کمک رؤسای ستاد مشترک تشکیل می‌گردد. فرماندهی مشترک

فروش سلاح به بیگانگان **FOREIGN MILITARY SALES**

نوعی کمک نظامی، شامل کالاها و خدمات (مانند آموزش دادن)، که توسط کشور دریافت کننده خریداری می‌شود. کمک نظامی بلاعوض و کمک نظامی

فروشهای مربوط به کمک نظامی **MILITARY ASSISTANCE SALES**

فروش سلاح به بیگانگان

ق

قابلیت بقاء **SURVIVABILITY**

توانایی نیروهای مسلح و جوامع غیر نظامی یک کشور به نحوی که در مقابل حمله استقامت کنند و ضمن تحمل آن قادر باشند به نحو مؤثری به وظائف محوله خود عمل کنند. این توانایی عمدتاً در نتیجه دفاع عامل و غیر عامل به دست می‌آید. دفاع عامل، دفاع غیر نظامی، و دفاع غیر عامل

قدرت **POWER**

قدرت ملی

قدرت تخریب **YIELD**

قدرت تخریبی پیکان جنگی هسته‌ای

قدرت تخریبی کلاهک جنگی هسته‌ای **NUCLEAR YIELD**

انرژی آزاد شده به وسیله انفجار سلاح هسته‌ای، که واحدهای اندازه‌گیری آن به ترتیب

کیلوتن برابر هزارتن ماده منفجره تی‌ـان‌ـتی، و مگاتن برابر یک میلیون تن ماده منفجره تی‌ـان‌ـتی می‌باشد. سلاح هسته‌ای

قدرت تخریبی مازاد بر نیاز OVERKILL

قدرت تخریبی اضافه بر آنچه که منطقاً برای انهدام هدفهای ویژه یا دستیابی به مقاصد امنیت ملی خاصی مورد نیاز است.

قدرت قهری FORCE

نیرو

قدرت ملی NATIONAL POWER

جمع کل تواناییهای بالقوه و بالفعل هر ملتی که ناشی از منابع موجود سیاسی، اقتصادی، نظامی، جغرافیایی، اجتماعی، علمی، و تکنولوژیکی آن باشد. رهبری و اراده ملی عوامل متحد کننده قدرت ملی هستند.

قصد OBJECT

مقاصد ملی و مقاصد امنیت ملی

قیام INSURGENCY

جنگ انقلابی

ک

کاهش مشترک و متعادل نیرو MUTUAL AND BALANCED FORCE REDUCTION

شکلی از کنترل تسلیحات که طی آن قدرتهای رقیب به طور متوازن، تواناییهای کلی تشکیلات نظامی خود، یا عناصر تعیین شده‌ای از این تشکیلات را کاهش می‌دهند. کاستن از افراد و انواع سلاحها معمولترین کاهش مشترک و متعادل نیرو محسوب می‌شود.

کشور یا منطقه حائل (سپر) BUFFER STATE OR ZONE

کشور یا ترکیبی از کشورهای ضعیف یا یک منطقه جغرافیایی وسیع، که به طور فیزیکی دو یا چند قدرت رقیب را از یکدیگر جدا می‌سازد.

کشور ه N^{TH} COUNTRY

کشوری که قدرت هسته‌ای ندارد اما در صورت تمایل قادر است به قدرت هسته‌ای دست

یابد و آن را به کار برد. این اصطلاح در چارچوب موضوع «گسترش سلاحهای هسته‌ای» مورد استعمال دارد.

کفایت **SUFFICIENCY**

برخورداری از توانائیهایی که، بدون اصراف، برای دستیابی به مقاصد امنیت ملی کافی می‌باشند. در بعضی شرایط این کفایت به برتری کمّی یا کیفی نیازمند است؛ و در شرایطی که دستیابی به مقاصد دشواری کمتری دارد تساوی توانائیها کافی خواهد بود؛ در پاره‌ای مواقع ضعیفتر بودن نیز قابل قبول است. تســاوی توانائیها و برتری

کفایت هزینه **COST EFFECTIVENESS**

شرایطی که طی آن هدف و وسیله دستیابی به آن طوری با یکدیگر متناسب و هماهنگ هستند که حداقل هزینه، دستیابی به حداکثر توانائیها را ممکن می‌سازند.

کلوپ هسته‌ای **NUCLEAR CLUB**

باشگاه هسته‌ای

کنترل تسلیحات **ARMS CONTROL**

موافقتنامه‌های صریح یا تلویحی بین‌المللی که تعداد، نوع، مشخصات، نحوه استقرار، و چگونگی کاربرد نیروهای مسلح و تسلیحات را تعیین می‌نماید. محدود کردن سلاحها و خلع سلاح

کنترل دریاها **SEA CONTROL**

به کارگیری نیروهای دریایی، که برحسب تناسب با نیروهای زمینی و هوایی—فضایی تکمیل شده‌اند، برای انهدام نیروهای دریایی دشمن، ممانعت از تجارت آبی وی، محافظت از خطوط مواصلات دریایی حیاتی خودی، و استقرار برتری محلی در مناطقی که در آنان عملیات دریایی به مورد اجرا گذارده می‌شوند. برتری دریایی و برتری کامل دریایی.

کنترل سلاحها **ARMS CONTROL**

کنترل تسلیحات

کمک نظامی **MILITARY ASSISTANCE**

کمکی که از جانب یک کشور به نیروهای مسلح کشور دیگری اعطا می‌شود. این کمکها شامل کالاها و خدماتی است که به صورت بلاعوض یا به صورت فروش سلاحهای نظامی در اختیار گذاشته می‌شوند. فروش سلاح به بیگانگان و کمک نظامی بلاعوض

کمک نظامی بلاعوض **GRANT AID**

نوعی کمک نظامی، شامل کالاها و خدمات (مانند آموزش)، که کمک کننده بهای آن را دریافت نمی‌کند. فروش سلاح به بیگانگان و کمک نظامی

گ

گسترش **PROLIFERATION**

گسترش سلاحهای هسته‌ای و منع گسترش سلاحهای هسته‌ای

گسترش سلاحهای هسته‌ای **NUCLEAR PROLIFERATION**

فرآیندی که طی آن یک کشور پس از کشور دیگری دارای سیستم پرتاب هسته‌ای شود یا حق استفاده از سلاحهای هسته‌ای متعلق به قدرت دیگری را کسب نماید. منع گسترش سلاحهای هسته‌ای

ل

لوجستیک **LOGISTICS**

طرحها و عملیات مربوط به طراحی، توسعه، کاربرد، انبارکردن، حمل‌ونقل، توزیع، تعمیر و نگهداری، تخلیه و امحاء مواد؛ ترابری، تخلیه، بستری کردن پرسنل؛ استفاده از تسهیلات، ساختمان و تعمیر و نگهداری تسهیلات، و عملیات و تخریب تسهیلات؛ استفاده از خدمات یا در اختیار گذاردن آن.

م

مانع آتش **FIREBREAK**

سدی روانی که مانع تصاعد جنگ از یک نوع به نوع دیگر می‌شود، مانند سدی روانی که مانع تصاعد جنگ متعارفی به جنگ هسته‌ای می‌گردد. مانع آتش نام تدبیری است که جنگلبانان در موقع حریق جنگل، با انداختن درختان و ایجاد یک حاشیه امن، از سرایت آتش به سایر نقاط جنگل جلوگیری می‌کنند. آستانهٔ گذر

مانع تصاعد **FIREBREAK**

مانع آتش

مثلث سلاحهای استراتژیکی **TRIAD**

نیروهای استراتژیکی تلافی‌گر سه گانه آمریکا، که شامل هواپیماهای بمب‌افکن سرنشین‌دار، موشکهای بالستیکی قاره‌پیما، و زیردریاییهای حامل موشکهای بالستیکی می‌باشد.

محاصره و ممنوعیتهای اقتصادی **SANCTION**

یکی از ابزارهای جنگ اقتصادی است که معمولاً توسط چند کشور به‌طور هماهنگ به‌منظور وادار کردن یک یا چند کشور به خودداری از اعمال غیر مطلوب یا مطیع شدن در مقابل اراده مجریان، به مورد اجرا گذارده می‌شود.

محدودسازی **CONTAINMENT**

تدابیری که به منظور منصرف کردن یا ممانعت کردن از گسترش سرزمینی یا افزایش نفوذ دشمن به کار گرفته می‌شوند. محدود سازی یکی از سیاستهای ویژه ایالات متحده در مقابله با گسترش سرزمینی کمونیست بوده است.

محدودیت صدمات **DAMAGE LIMITATION**

تلاشهای عامل یا غیر عاملی که به منظور ممانعت از گسترش خرابیها در زمان جنگ صورت می‌پذیرد. این اقدامات شامل انواع عملیات ضد نیرو و دفاع غیر نظـــامی می‌شود. دفاع غیر نظامی و ضد نیرو

محدود کردن سلاحها

ARMS LIMITATION

موافقت نامه‌ای که بهسازی و توسعه سلاحهایی خاص و یا سیستم سلاحهایی ویژه را از نظر کمّی یا کیفی ممنوع می‌نماید. به «کنترل تسلیحات» و «مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیک ــ سالت» نیز مراجعه شود.

خطر **RISK**

خطر ناشی از معایب، شکست، یا انهدام که در نتیجه وجود ناهماهنگی بین اهداف (مقاصد) و ابزارها به وجود می‌آید.

ادارهٔ بحران **CRISIS MANAGEMENT**

اقدامات اضطراری که توسط رهبران ملی به منظور کنترل یا خاتمه دادن به فعالیتهای خارجی و داخلی، که از نظر آنان علائق مهم امنیت ملی را به خطر انداخته یا به نحوی جدی مورد تجاوز قرار داده است، صورت می‌پذیرد.

مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیکی (سالت)

STRATEGIC ARMS LIMITATION TALKS (SALT)

مذاکراتی که بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به منظور ممانعت از گسترش

سیستم سلاحهای تعرضی و دفاعی—و در صورت امکان کاهش متوازن—دو کشور انجام می‌گردد. کنترل تسلیحات، محدود کردن سلاحها و سیستم سلاحهای استراتژیکی

مرکز ثقل استراتژیکی **STRATEGIC CENTER OF GRAVITY**

به نقطه حساس تصمیم‌گیری اطلاق می‌شود. این نقطه ممکن است مانند خصوصیات جغرافیایی یک منطقه قابل لمس باشد یا مانند روحیه ملی غیر ملموس

مسابقه تسلیحاتی **ARMS RACE**

رقابت بین دو یا چند کشور، یا چند کشور مؤتلفه که موجب افزایش تدریجی و یا رشد پیوسته سلاحها گردد؛ موجب افزایش قدرت انهدامی سلاحهایی که متعلق به این کشورهاست شود؛ یا توسعه نیروهای مسلح این کشورها را در نتیجه تحریک شدن و معتقد شدن به این موضوع که مقاصد امنیت ملی آنها در گرو برتری کمی، کیفی، یا هر دو است، ایجاب می‌کند.

مصالح **INTERESTS**

علائق ملی و علائق امنیت ملی

مصالح ملی **NATIONAL INTERESTS**

علائق ملی و علائق امنیت ملی

مقاصد **ENDS**

مقاصد ملی و مقاصد امنیت ملی

مقاصد امنیت ملی **NATIONAL SECURITY OBJECTIVES**

آن دسته از مقاصد ملی که عمدتاً مربوط به ایجاد سپری دفاعی برای علائق ملی است و بدین وسیله آنها را در مقابل تهدیدات خارجی و داخلی محافظت می‌نمایند. مقاصد ملی و امنیت ملی

مقاصد ملی **NATIONAL OBJECTIVES**

اهداف، مقاصد، منظورهای بنیادی یک ملت که تمام سیاستها به سمت آنها حرکت می‌کنند و تمام توانها در جهت دستیابی به آنها به کار برده می‌شوند. مقاصد ملی ماهیتاً ممکن است کوتاه مدت، میان مدت یا دراز مدت باشند.

مقامات فرماندهی ملی **NATIONAL COMMAND AUTHORITIES**

بالاترین مقامات تصمیم‌گیرندهٔ مسائل امنیت ملی یک کشور. در ایالات متحده این تصمیم‌گیرندگان عبارتند از: رئیس جمهور، وزیر دفاع و معاونان یا جانشینان قانونی آنها.

مقصود **OBJECTIVE**

مقاصد ملی و مقاصد امنیت ملی

منافع **NATIONAL INTERESTS**

علائق ملی و علائق امنیت ملی

منافع ملی **NATIONAL INTERESTS**

علائق ملی

منطقه استراتژیکی **STRATEGIC AREA**

منطقه حیاتی

منطقه حائل **BUFFER ZONE**

کشور یا منطقه حائل

منطقه حیاتی **CORE AREA**

خصوصیات بارز جغرافیایی بخشهایی از مناطق قاره‌ای، منطقه‌ای یا ملی، اعم از طبیعی و یا مصنوع دست بشر، که از نظر سیاسی، اقتصادی، نظامی، یا فرهنگی از اهمیت زیاد استراتژیکی برخوردارند و اشغال، نگهداری، انهدام، یا کنترل این مناطق موجب برتری قابل ملاحظه‌ای برای یک یا چند کشور می‌گردد. عوارض حساس

منطقه غیر نظامی **DEMILITARIZED ZONE**

منطقه‌ای که به موجب موافقتنامه بین‌المللی نگهداری نیروی نظامی یا ایجاد و نگهداری تأسیسات نظامی از هر نوع، در آن ممنوع می‌باشد. کشور یا منطقه حائل

منطقه غیر هسته‌ای **NUCLEAR FREE ZONE**

یک منطقه جغرافیایی که در آن، برطبق موافقتنامه بین‌المللی، وجود سلاحهای هسته‌ای یا استفاده از آنها ممنوع است

منظور **PURPOSE**

مقاصد ملی و مقاصد امنیت ملی

منع گسترش سلاحهای هسته‌ای **NUCLEAR NONPROLIFERATION**

تدابیر کنترل تسلیحات که برای جلوگیری از دستیابی به سلاحهای هسته‌ای و ابزار پرتاب و هدایت مربوط به آنها، برای مللی که توانایی هسته‌ای ندارند، طرح‌ریزی شده است. گسترش سلاحهای هسته‌ای

مهار کردن **CONTAINE MENT**

محدود سازی

ن

نتایج **ENDS**

مقاصد ملی و مقاصد امنیت ملی

نردبان تصاعد **ESCALATION LADDER**

سطوحی از شدیدتر شدن جنگ در طیف مخاصمات که به ترتیب به دنبال هم قرار می‌گیرند. طیف مخاصمات و تصاعد

نمایش قدرت **SHOW OF FORCE**

نمایش عمدی قدرت به یک دشمن بالقوه که در وضعیت بحرانی، به منظور تقویت نیازهای بازدارندگی، به مرحله اجرا گذارده می‌شود. حمله نمادی

نیازمندی **REQUIREMENT**

نیازی قطعی که واگذاری منظم و به موقع منابع ملی را برای دستیابی به مقاصد امنیت ملی مصوبه توجیه می‌نماید.

نیت **INTENTION**

هدف یا طوحی برای اجرای یک راه کار خاص. توانایی

نیرو **FORCE**

استفاده از قدرت قهری فیزیکی برای دستیابی به مقاصد امنیت ملی. خشونت

نیروهای انتقام گیری استراتژیکی **STRATEGIC RETALIATORY FORCES**

نیروهای مختص حمله دوم که در حین یک جنگ عمومی عمدتاً به منظور منهدم کردن ظرفیت دشمن برای جنگ و یا تنزل دادن آن، به حدی که موجب سقوط وی شود، طراحی شده‌اند. دفاع استراتژیکی و تعرض استراتژیکی

نیروهای غیر متعارفی چریکی **UNCONVENTIONAL FORCES**

جنگ غیر متعارفی چریکی

نیروهای متعارفی

نیروهایی که فاقد تواناییهای جنگهای هسته‌ای، شیمیایی، و میکربی می‌باشند. جنگ غیر متعارفی چریکی

نیروی مرکب **COMBINED FORCE**

سازماندهی نیروهای دو یا چند کشور هم‌پیمان برای انجام عملیات. نیروی مشترک، عملیات مرکب و ستاد مرکب

نیروی مشترک **JOINT FORCE**

نیرویی که از دو یا چند نیرو از نیروهای مسلح یک کشور تشکیل و سازمان داده شده است. نیروی مرکب، عملیات مشترک و ستاد مشترک

نیروهای همه منظوره **GENERAL PURPOSE FORCES**

تمام نیروهای رزمی که برای اجرای عملیات استراتژیکی تعرضی و دفاعی طرح‌ریزی و تشکیل نشده‌اند، شامل سازمانهای فرماندهی، عناصر پشتیبانی لوجستیکی سازمانی، و واحدهای پشتیبانی مربوطه که به‌عنوان جزء اصلی نیروهای زمینی و دریایی و سازمانهای صحرایی گسترش یافته، یا قابل گسترش، می‌باشند. نمونه‌هایی از این گونه نیروها عبارتند از عناصر مانوری نیروی زمینی؛ رزمناوها و ناوشکنهای نیروی دریایی؛ فرماندهیهای لوجستیکی؛ و هواپیماهای شناسایی. بعضی از نیروهای همه منظوره ممکن است وظایف استراتژیکی را نیز اجرا کنند؛ مانند ناوهای هواپیمابر و هواپیماهای تاکتیکی که قادرند سلاحهای هسته‌ای را حمل کنند و به سمت هدفها پرتاب نمایند.

و

واکنش انعطاف‌پذیر **FLEXIBLE RESPONSE**

این استراتژی مبتنی بر تواناییهایی است که در تمام پهنای طیف مخاصمات در هر زمان و

مکان و به هر شیوه‌ای که طرف استفاده کننده انتخاب کند، قادر است به نحو مؤثری واکنش نشان دهد و عمل نماید. واکنش درجه‌بندی شده

واکنش تدریجی **GRADUATED RESPONSE**

واکنش درجه بندی شده

واکنش درجه بندی شده **GRADUATED RESPONCE**

استفاده از قدرت ملی با افزایش تدریجی و گام به گام آن، به نحوی که به طرف متخاصم فرصت تطابق تدریجی با آن داده شود. این اصطلاح گاه «افزایش مرحله به مرحله» نیز نامیده می‌شود. واکنش انعطاف‌پذیر

وضع کلی دفاعی **POSTURE**

وضعیت کلی دفاعی

وضعیت کلی دفاعی **POSTURE**

ترکیبی از نیات استراتژیکی، تواناییها، آسیب‌پذیریهای یک کشور یا چند کشور مؤتلفه، که شامل قدرت، سازمان و آرایش کلی، و آمادگی رزمی نیروهای مسلح آنان نیز می‌گردد.

ه

هدف **AIM-OBJECTIVE**

مقاصد ملی و مقاصد امنیت ملی

هدف **TARGET**

موجودیتی مشخص، اعم از جاندار یا بی‌جان، که در نظر است با توسل به عملیات سیاسی، نظامی، اقتصادی یا روانی به آن صدمه زده شود، منهدم گردد، تسخیر شود، و یا تحت کنترل درآید. هدف مستحکم، هدف غیرمستحکم، و هدف یابی

هدف غیر مستحکم **SOFT TARGET**

هدفی که در مقابل موج انفجار، حرارت، یا امواج رادیواکتیو ناشی از یک انفجار هسته‌ای فاقد حفاظ ایمنی است. هدف مستحکم و هدف

هدف مستحکم **HARD TARGET**

هدفی که در مقابل موج انفجار، حرارت، و امواج رادیواکتیو ناشی از انفجارات هسته‌ای از

ایمنی برخوردار است. مؤثرترین نوع استحکام وقتی به وجود می‌آید که هدف در مقابل حملات شیمیایی و میکربی نیز حفاظ ایمنی داشته باشد. هدف غیر مستحکم و هدف

هدف یابی **TARGET ACQUISITION**

کشف، شناسایی، تعیین مشخصات و موقعیت جغرافیایی یک هدف به نحوی که ریز جزییات آن طوری تعیین گردد که بتوان چالاکانه به آن حمله نمود. هدف

هشدار استراتژیکی **STRATEGIC WARNING**

آگاهی دادن و اعلام خبری که حاکی از عملیات تعرضی قریب‌الوقوع دشمنی از هر قبیل می‌باشد. این هشدار که برای آماده شدن است، ممکن است چند دقیقه، چند ساعت، چند روز و یا زمانی طولانی‌تر، قبل از آغاز مخاصمات دریافت شود. هشدار تاکتیکی

هشدار تاکتیکی **TACTICAL WARNING**

آگاهی دادن و اعلام این خبر که عملیات تعرضی دشمن آغاز شده و در حال پیشرفت است. این اخطار برای آماده شدن، ممکن است از زمانی که حملهٔ دشمن آغاز می‌شود تا زمانی که تأثیر آن احساس می‌گردد، دریافت شود. هشدار استراتژیکی

پیوست دوم

مقایسه نیروهای استراتژیکی آمریکا و شوروی تا پاییز ۱۹۸۷*

ایالات متحده آمریکا

۱. وضعیت عمومی

جمعیت: ۲۴۳۳۲۱۰۰۰

چگونگی خدمت نظام: داوطلبانه

جمع نیروهای مسلح فعال ۲۱۵۸۰۰۰ (۲۰۳۰۰۰ نفر آنها زن می‌باشند). جمع نیروهای ذخیره ۱۱۵۲۷۰۰ نفر، شامل ۵۵۹۰۰۰ نفر در گارد ملی و ۵۹۳۷۰۰ نفر ذخیره. تولید ناخالص داخلی** در سال ۱۹۸۵، ۳۹۵۷ بلیون دلار، در سال ۱۹۸۶، ۴۱۶۸/۹۰ بلیون دلار.

مخارج دفاعی هزینه شده در سال مالی ۱۹۸۶، ۲۸۰/۵۰ بلیون دلار؛ بنا به تفسیر پیمان ناتو معادل ۲۹۱/۷۴ بلیون دلار. بودجه دفاعی مصوبه برای سال مالی ۱۹۸۷، ۲۸۲/۹۰ بلیون دلار؛ بنا به تفسیر پیمان ناتو ۲۸۸/۴۳ بلیون دلار؛ بودجه مصوبه برای سال مالی ۱۹۸۸، ۳۰۴/۱۰ بلیون دلار؛ تفسیر پیمان ناتو اعلام نشده است. رشد تولید ناخالص داخلی: ۲/۷ درصد در سال ۱۹۸۵، معادل ۲/۵ درصد در سال ۱۹۸۶.

تورم: در سال ۱۹۸۵، ۳/۷ درصد و در سال ۱۹۸۶، ۲/۱ درصد

قروض: در سال ۱۹۸۵، ۲۴۰ بلیون دلار و در سال ۱۹۸۶، ۲۴۷ بلیون دلار

۲. نیروهای استراتژیکی هسته‌ای (تعرض)

الف. نیروهای تعرضی (آفندی) استراتژیکی

نیروی دریایی: ۶۴۰ موشک پرتاب شونده از ۳۶ فروند زیردریایی هسته‌ای؛ ۸فروند زیردریایی

* نقل از مجلهٔ انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیکی، لندن، ۱۹۸۷ــ۱۹۸۸.

** تولید ناخالص داخلی برابر تولید ناخالص ملی است منهای درآمد خالص که از خارج از کشور به دست می‌آیدـــم.

کلاس اوهایو هر یک مجهز به ۲۴ موشک ترایدنت 1/c4، جمعاً ۱۹۲ موشک؛ ۱۲ فروند زیردریایی کلاس فرانکلین هریک مجهز به ۱۶ موشک، جمعاً ۱۹۲ موشک (۶فروند با موشک ترایدنت و ۶ فروند با موشک پوزیدون)؛ ۸فروند زیردریایی کلاس لافایت هریک مجهز به ۱۶ موشک پوزیدون C3، جمعاً ۱۲۸ موشک؛ ۸فروند زیردریایی کلاس مادیسون هریک مجهز به ۱۶ موشک جمعاً ۱۲۸ موشک (۶ فروند با موشک ترایدنت و ۲ فروند با موشک پوزیدون)؛ و ۶فروند زیردریایی کلاس اوهایو هریک مجهزبه ۲۱ موشک سفارش داده شده است.

فرماندهی نیروهای هوایی استراتژیکی: شامل ۲ نیروی هوایی، ۱۲ لشکر هوایی (که یکی از آنها مختص پشتیبانی آموزشی است).

موشکهای بالستیکی قاره‌پیما جمعاً ۱۰۰۰ موشک که در ۶تیپ موشک استراتژیکی مجموعاً در ۲۰ گردان به شرح زیر سازمان داده شده‌اند:

۳ تیپ شامل ۹ گردان با ۴۵۰ موشک مینوت‌من از نوع LGM-30F؛ ۳تیپ شامل ۱۱گردان با ۵۲۷ موشک مینوت‌من ۳ از نوع LGM-30G (۳ پیکانه).

یک گردان با ۲۳ موشک پیس‌کیپر از نوع (MX;LGM-118A) با ۱۰پیکان که در سیلوهای موشک مینوت‌من نوسازی شده مستقر هستند.

هواپیماهای استراتژیک، شامل ۴۱۲ فروند هواپیمای جنگی که در ۲۵ گردان که یکی از آنها مختص پشتیبانی آموزشی است به شرح زیر سازمان داده شده‌اند:

بمب‌افکنهای دوربرد، شامل ۳۱۷ فروند: ۳گردان به اضافه یک گردان آموزشی با ۵۴ فروند هواپیمای B-1B؛ ۶گردان با ۹۶ فروند هواپیمای ب‌ـ۵۲ اچ (۴۶ فروند مجهز به موشک کروز از نوع AGM-86B)؛ ۱۰گردان بمباران با ۱۶۷ فروند هواپیمای ب‌ـ۵۲ جی؛ از تعداد فوق ۶گردان (۹۸ هواپیما) با موشک کروز و موشک برد کوتاه که تا سال ۱۹۹۰ با هواپیمای ب‌ـاب (B-1B) جایگزین خواهد شد؛ مضافاً ۴گردان از تعداد فوق شامل ۶۹ هواپیما مجهز به موشک هارپون یا بمب. ۳۰فروند از آنها در نقش متعارفی.

بمب‌افکنهای میان‌برد، شامل ۵۶ فروند: ۵گردان که یکی از آنها آموزشی است با ۵۶ فروند هواپیمای اف‌بی‌ـ۱۱۱ آ

(این هواپیماها در سالهای ۱۹۹۰ از نقش استراتژیکی خود خارج و تبدیل به تاکتیکی خواهند شد).

این هواپیماها در حال حاضر موشک‌برد کوتاه از نوع AGM-69A و موشکهای کروز از نوع AGM-86A و AGM-86B دارند.

هواپیمای شناسایی، شامل ۶گردان: اگردان با ۱۰فروند هواپیمای SR-71A و اگردان با ۱۱ فروند هواپیمای آموزشی SR-71B؛ ۱گردان با ۱۱فروند هواپیمای یو۲ و ۲فروند هواپیمای آموزشی CT؛ ۲گردان با ۱۳فروند هواپیمای TR-1A و ۲فروند هواپیمای آموزشی TR-1B؛ ۲گردان با ۲۰فروند هواپیمای RC-135.

هواپیمای فرماندهی، شامل ۲۵فروند در ۶گردان: ۱گردان با ۴فروند هواپیمای E-4B؛ ۵گردان با

۲۱ فروند هواپیمای EC-135.
هواپیمای سوخت‌رسان، ۶۹۶ فروند: جمعاً دارای ۵۴ گردان است که یک گردان آن آموزشی است. این ۵۴ گردان به شرح زیر سازمان داده شده‌اند: ۳۱گردان منظم با ۵۱۱ فروند هواپیمای KC-135؛ ۲ گردان منظم با ۵۷ فروند هواپیمای KC-10A سوخت‌رسان و ترابری؛ ۱۳ گردان گارد ملی با ۱۰۴ فروند هواپیمای KC-135؛ ۳ گردان ذخیره نیروی هوائی با ۲۴ فروند هواپیمای KC-135؛ ۳ گردان ذخیره برای هواپیمای KC-10 که این گردانها عملاً هواپیما ندارند، لیکن تشکیلات سازمانی آنها دایر می‌باشد.
ب. نیروهای دفاعی (پدافندی) استراتژیکی
قرارگاه فرماندهی فضایی، که در کلورادو اسپرینگ مستقر است، فرماندهی سیستم دفاع فضایی—هوایی آمریکای شمالی را به عهده دارد و نام مخفف آن NORAD است و سازمان آن سازمانی‌است مشترک و مرکب که آمریکایی—کانادایی است و قرارگاه آن در کوههای شایان در ایالات متحده می‌باشد.
سیستمهای هشدار دهنده—اقمار مصنوعی مربوط به کشف موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و موشکهای پرتاب‌شونده از زیردریایی:
سیستم کشف و ردگیری فضایی
مرکز عملیات دفاع فضایی. قرارگاه عملیات رزمی نوراد، واقع در کوههای شایان، که مأموریت آن ردگیری، شناسایی و تهیه فهرست از کلیه اجسام فضایی‌است و کنترل فرماندهی و مخابرات تمام فرماندهیها و سازمانهای مربوط به فضا را عهده‌دار می‌باشد. مضافاً شناسایی، حفاظت و دفع اقمار مصنوعی نیز از وظائف این فرماندهی است.
ماهواره‌ها: سیستم ماهواره‌های هشدار سریع (برنامه پشتیبانی دفاعی). روی هر یک از سه اقیانوس هند، اقیانوس اطلس، و اقیانوس آرام یک ماهواره که مجهز به دستگاه شناسایی و هشدار سریع مادون‌قرمز است قرار دارد. ایستگاه کنترل و ردگیری در گوام فیلیپین ایستگاه کنترل و ردگیری پاین‌گپ و نورانگر که هر دو در استرالیا قرار دارند. این ایستگاهها، سیستم جهانی تعیین موقعیت جغرافیایی، ماهواره‌های ویژهٔ ناوبری و استراتژیکی و تاکتیکی و مخابراتی نظامی و سیستم ماهواره‌های هواشناسی را کنترل می‌کنند.
سیستم هشدار سریع موشکهای بالستیکی. سیستم 474N نیروی هوایی آمریکا شامل سه ایستگاه: یکی در کلیر واقع در آلاسکا مجهز به تجهیزات راداری AN/FPS-92 و AN/FPS-50؛ دومی در تول واقع در گرین لند مجهز به تجهیزات راداری AN/FPS-49 و AN/FPS-50؛ و سومی در فایلینگ دیلز مور FYLING DALES MOOR واقع در انگلستان مجهز به وسائل راداری 50 و AN/FPS-49 است که قرار است بهسازی شود. علاوه بر اینها ۱۲ رادار دیگر از فاصله‌ای معادل ۴۸۰۰ کیلومتری، ماهواره‌ها، موشکهای بالستیکی قاره‌پیما، و موشکهای بالستیکی میان‌برد را کشف و ردگیری می‌نمایند.
ردگیری فضایی سیستم 496L نیروی هوایی آمریکا. مجهز به دستگاه کشف FPS-17، و رادار ردگیری

FPS-79 که در پرنیکلیک ترکیه واقع شده است؛ رادار کوبرادین مستقر در شمایا؛ سیستم هشدار سریع موشکهای بالستیکی مستقر در کلیر، تول (گرین لند)، و فایلینگ دیلز مور (انگلستان)؛ سیستم ردگیری چشمی در نیومکزیک، کالیفرنیا؛ پایگاه دریایی سنت مارگرت در کانادا، چئوجونگ ـ سان در کره جنوبی، سان ویتو در ایتالیا، مایو در هاوایی.

سیستم راداری کوبرادین که با تکنیک PHASED ARRAY* کار می‌کند در شمایا ـ الوشن واقع است و کمان تفحصی معادل ۱۲۰ درجه و بردی برابر ۴۶۰۰۰ کیلومتر دارد، که مکمل سیستم هشدار سریع موشکهای بالستیکی واقع در آلاسکا و رادار فیزد ری از نوع AN/SPQ-11 به نام کبرا جودی** (که در اقیانوس اطلس به صورت شناور مستقر شده است) می‌باشد و مضافاً برنامه‌های پژوهشی و رادار «شمایا» را نیز پشتیبانی می‌نماید. با این همه رادار تحت کنترل و امر مرکز عملیات دفاع فضایی نیست و وظیفه هشدار سریع ندارد علاوه بر اینها سیستم کبرای بال*** که یک رادار هوابرد از نوع RC-135 می‌باشد هر دو «کبرا دین» و «کبرا جودی» را نیز پشتیبانی می‌کند.

سیستم رادار سد کننده اقیانوس آرام. این سیستم از رادارهای کشف و ردگیری تشکیل یافته است. یک ایستگاه در سان میگوئل فیلیپین قرار دارد، یک ایستگاه در کواجالین واقع در آتول Atoll محل ایستگاه سوّم هنوز مشخص نشده است.

مرکز دفاع فضایی ذخیره. یک ایستگاه رادار از نوع FPS-85 در فلوریدا به عنوان مرکز دفاع فضایی ذخیره انجام وظیفه می‌کند و به سیستم ردگیری فضایی نیروی هوایی و سیستم شناسایی فضایی نیروی دریایی آمریکا، از طریق قرارگاه نوراد متصل می‌باشد. این سیستم مضافاً وظیفه ردگیر سیستم بمباران لحظه‌ای مداری را نیز، تا آماده به کار شدن سیستم (پیو ـ پاوز)، به عهده دارد.

سیستم شناسایی فضایی نیروی دریایی آمریکا.

این سیستم شامل ۹ ایستگاه در جنوب شرقی ایالات متحده است که سه ایستگاه آن فرستنده و ۶ ایستگاه دیگر گیرنده‌اند و توسط آژانسهای غیر نظامی اداره می‌شوند.

سیستم رادار ردگیری پیرامونی (دور تا دور مرز) برای تعیین مشخصات حمله.

یک رادار که با تکنیک «فیزد اری» کار می‌کند جهات شمالی را اکتشاف می‌کند و دارای کمان تفحصی معادل ۱۳۰ درجه و بردی معادل ۲۸۰۰ کیلومتر می‌باشد. این رادار در گراند فورکس داکوتای شمالی مستقر است و وظیفه آن شناسایی و ردگیری جداگانه هر یک از کلاهکهای جنگی هسته‌ای شامل موشکهای بالستیکی پرتابی از زیردریاییهای شوروی درمرکز ایالات متحده، و منطقه اقیانوس منجمد شمالی می‌باشد. (این رادار را اصولاً به منظور پشتیبانی، که قرار بود به سیستم دفاع

* تکنیک PHASED ARRAY (فیزد اری) از آنتنهای مشبکی استفاده می‌کند که اختلاف فاز بین آنها سیستم ردگیری برنامه‌ریزی شده را میسر می‌سازد، در حقیقت می‌توان چنین تشبیه کرد که از اتصال تعداد زیادی رادارهای کوچک می‌توان تصویری سه بعدی از آسمان فراهم کرد و ارائه داد ــ م.

** Cobra-judy

*** Cobra-Ball

ضد موشکی سیف گارد نیروی زمینی آمریکا اضافه شود، ساخته‌اند).

رادارهای متفرقه.

رادار نیروی زمینی آمریکا در کواجالین آتول (اقیانوس آرام). رادارهای نیروی هوایی آمریکا واقع در جزیره آسن شن (اقیانوس اطلس)، آنتیگوا (دریای کارائیب)، و کائنا پوینت (هاوائی). رادار لابراتور لینکلن در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (MIT) واقع در وست فورد ایالت ماساچوست.

سیستم مرکب کشف انفجار هسته‌ای عملیاتی.

این سیستم انفجارات هسته‌ای را کشف و ارزیابی می‌کند. این سیستم به ۱۸ ماهوارهٔ سیستم جهانی تعیین موقعیت جغرافیایی متصل خواهد شد (۸ اتصال هم اکنون انجام شده و بقیه تا سال ۱۹۹۰ تکمیل خواهد شد.) این سیستم مربوط به کنترل پیمان منع آزمایشات هسته‌ای است و برای جمع‌آوری اطلاعات نظامی، و ارزیابی صدمات بالقوه هسته‌ای می‌باشد.

در دست توسعه و ساخت.

سیستم شناسایی عمیق فضایی. توسط مشاهدات بصری الکترونیکی ازروی زمین که ایستگاههای عملیاتی آن در وایت سند (نیو مکزیکو)، تائگو (کره جنوبی)، و مایو (هاوایی)، و جزیره دیگو گارسیا (اقیانوس هند) قرار دارند. قرار است یک ایستگاه دیگر نیز در پرتغال ساخته شود.

دفاع در مقابل موشکهای بالستیکی پرتاب شونده از زیردریاییهای شوروی:

سیستم پیو-پاز*: یک رادار «فیزد اری» از نوع AN/FPS11 در هر یک از ایالات ماساچوست، جورجیا، تکزاس و کالیفرنیا مستقر شده که برد آن معادل ۵۵۰۰ کیلومتر می‌باشند.

شناسایی برنامه ریزی شدهٔ نوبه‌ای و ماهواره‌های اطلاعات الکترونیکی شامل:

سیستم فیلم برداری ارتفاع پست نیروی هوایی آمریکا از نوع KH-8 و HH9 که در مدار ۸۰ الی ۲۲۰ مایلی زمین گشت می‌زند و فیلم ارسال می‌کند. سیستم KH9 موسوم به پرنده بزرگ با سیستم KH-11 تعویض شده است. این سیستم جدید در مدار ۱۶۰ الی ۴۰۰ مایلی با مداری قطبی در دور زمین گشت می‌زند و تصاویر کامپیوتری ارسال می‌کند. یک سیستم جدیدتر نیز موسوم به KH-12 به وجود آمده است.

سیستم شناسایی اقیانوس مربوط به نیروی دریایی ایالات متحده شامل ۴ قمر مصنوعی است که قادرند کلیه کشتیها و ناوها را به وسیله رادار و اشعه مادون قرمز کشف کنند.

سیستمهای جمع‌آوری اطلاعات الکترونیکی رهیولایت** و فرت*** و آرگوس / شالت+ و ماگنوم / آکواکید. ++

* Pave-Paws
** Rhyolite
*** Ferret
+ Argus/Chalet
++ Magnom Aquacade

دفاع ضد هوایی (ضد هواپیما ــ ضد موشک کروز):

سیستم رادار انتشار زاویه‌دار امواج در ماوراء افق از نوع OTH-B که حد برد آن ۹۰۰ کیلومتر و حداکثر برد آن ۳۳۰۰ کیلومتر است. توانایی کشف در تمام ارتفاعات در طرح است. یک سیستم شامل سه ایستگاه فرستنده و گیرنده و کنترل در ایالت مین قرار دارد که کمان تفحصی آن تحت ارزیابی است. یک سیستم دیگر از این نوع برای استقرار در کالیفرنیای شمالی و اوریگان در طرح بوده و یک سیستم دیگر برای جنوب مرکزی ایالات متحده در دست مطالعه است

سیستم هشدار شمال: ۱۳ رادار موسوم به SEEK IGLOO از نوع AN/FPS-117 خودکار که نیاز کمی به مداخله پرسنل دارد در آلاسکا مستقر می‌باشد.

خط هشدار سریع دفاعی شامل ۳۱ رادار در آلاسکا، کانادا و گرین‌لند که حدوداً در امتداد مدار ۷۰ درجه شمالی از پوینت لی (آلاسکا) تا گرین‌لند قرار گرفته‌اند. این رادارها با سیستم هشدار شمال در حال بهسازی هستند و قرار است با ۳۹ رادار برد کوتاه کمکی بدون نیاز به خدمه تقویت و تکمیل شوند. برد این رادارها ۱۱۰ الی ۱۵۰ کیلومتر است.

نیروی هوایی ایالات متحده دو رادار اضافی دیگر را در ایسلند به کار برده و نگهداری می‌نماید. این دو رادار در حال بهسازی هستند تا به عنوان سیستم دفاع اقیانوس اطلس شمالی به کار روند.

فرماندهی نیروی هوایی تاکتیکی: سیستم شناسایی مشترک آمریکا ــ کانادا، شامل ۴ مرکز کنترل عملیاتی منطقه‌ای: دو مرکز در ایالات متحده که یکی از آنها در آلاسکا قرار دارد، و دو مرکز نیز در کانادا واقع شده است. علاوه بر آنها ۴ مرکز کنترل عملیاتی قطاعی نیز که همگی در ایالات متحده قرار دارند سیستم شناسایی را تکمیل می‌کند.

سیستم یدکی کنترل هواپیمای ره‌گیر دفاع هوایی ــ کلیه ایستگاههای مربوط به این سیستم بغیر از یک ایستگاه قادرند به طور نیمه خودکار هواپیماهای ره‌گیر مربوط به فرمانده دفاع هوایی را از نظر تاکتیکی کنترل نمایند. این سیستم دارای ۸۵ رادار می‌باشد که ۶۱ عدد از آنها در خاک آمریکاست. از این ۶۱ عدد ۱۴ عدد در آلاسکا قرار دارد. ۲۴ رادار بقیه نیز در کانادا واقع است. وظیفه این رادارها هماهنگی و کنترل خطوط هواپیمایی تجارتی و نظامی و جستجو و شناسایی و ردگیری کلیه اجسام در حال پرواز در ارتفاع بلند و متوسط، که در مسیرهای قطبی در حرکت هستند، می‌باشد.

هواپیما: ۲۹۴ فروند هواپیمای ره‌گیر دفاع هوایی.

نیروهای منظم: ۱۰۲ فروند هواپیما سازمان یافته در یک نیروی هوایی شامل ۵ گردان: ۳ گردان با ۵۴ فروند هواپیمای اف ــ ۱۵ مجهز به ۸ موشک هوابه‌هوا مستقر در آمریکا؛ ۲ گردان با ۳۰ فروند هواپیمای اف ــ ۱۵ مستقر در آلاسکا؛ ۱ گردان با ۱۸ فروند هواپیمای اف ــ ۱۵ مستقر در ایسلند.

هواپیمایی گارد ملی: ۱۹۲ فروند هواپیما سازمان یافته در ۱۱ گردان: ۷ گردان با ۱۲۶ فروند هواپیمای اف ــ ۴ سی‌ودی مجهز به ۸ موشک هوابه‌هوا؛ ۲ گردان با ۳۶ فروند هواپیمای اف ــ ۱۶ آ؛

۲ گردان با ۳۰ فروند هواپیمای اف ــ۱۰۶ مجهز به ۴ موشک هوابه‌هوا.
نیروهای تقویتی اضافی برای نیروی هوایی تاکتیکی:
هواپیماهای نیروی دریایی، تفنگداران دریایی و نیروهای هوایی آماده‌اند که بنا به خواست به کمک نیروی هوایی تاکتیکی بشتابند.
موشکهای هوابه‌هوای نیروی هوایی تاکتیکی: ساید و ایندر و اسپارو می‌باشد.

جدول تواناییهای تجهیزات هسته‌ای آن دسته از کشورهای ناتو که از این مقدورات برخوردار هستند.*

اینک که تجهیزات استراتژیکی ایالات متحده اعم از تعرضی و دفاعی مورد بررسی قرار گرفت لازمست تواناییهای تجهیزات استراتژیکی تعرضی این کشور و بعضی هم‌پیمانان آن نیز، به منظور دستیابی به یک مقایسه واقع‌بینانه از طریق جدول ضمیمه مطالعه گردد. بدیهی است کلیه کشورهای ناتو از مقدورات سلاحهـــای هسته‌ای تاکتیکی شامل موشکهای تاکتیکی کوتاه‌برد، هواپیماهای تاکتیکی قابل تجهیز به سلاح هسته‌ای تاکتیکی، توپخانه و هویتزرهایی که قادرند گلوله‌های هسته‌ای تاکتیکی (در محدوده کیلوتن) پرتاب نمایند، برخوردارند، اما مهمات این‌گونه سلاحها به غیر از انگلیس و فرانسه تا موقع لزوم در اختیار آمریکا قرار دارد.

کلید جدول. اعدادی که در کنار یا بالای ارقام جدول درج شده‌اند، به شرح زیر تعریف می‌شوند:

۱. شعاع عمل و برد به کیلومتر داده شده است؛ برای تبدیل به مایل دریایی، آن را بر عدد ۱/۸۵۲ تقسیم کنید. استفاده از حداکثر ظرفیت ممکن است برد عملیاتی موشک را تا ۲۵درصد ارقام نشان داده شده، کاهش دهد. ارقام داده شده برای شعاع عمل هواپیماها، برد نظری آنها بدون سوختگیری در هوا و در مناسب‌ترین سرعت و ارتفاع محاسبه شده است.

سرعتهای اضافی و پرواز در ارتفاعات کم و پرواز با مهمات کامل شعاع عمل را کاهش می‌دهد. خصوصاً این امر در مورد هواپیماهای ضربتی کاملاً صدق می‌کند؛ به طور مثال هواپیمای A-6، در ارتفاع و سعت عملیاتی و با حداکثر مهمات دارای شعاع عملیاتی ۱۸۷۰ کیلومتر می‌باشد در حالی که شعاع پرواز عبوری آن از یک نقطه به نقطه دیگر ۴۷۰۰ کیلومتر است.

۲. وزن پرتاب عبارت است از وزن موشک شامل پیکانهای جنگی، سیستمهای هدایتی، تسهیلات نفوذ بعد از روشن شدن موتور کمکی که با این وزن موشک می‌تواند فاصله خاصی را پرواز نماید. ارقام داده شده حداکثر وزن پرتاب هر یک از سیستم سلاحها است و معلوم نیست که حتماً با بردهای داده شده در جدول هماهنگ باشند.

۳. میزان اشتباه احتمالی دایره‌ای، برابر است با شعاع دایره‌ای در اطراف هدف که سلاح پرتابی به احتمال ۵۰درصد در داخل این دایره فرود خواهد آمد. به دلائل آشکار، این رقم تاحد زیادی مشکوک است.

۴. قدرت پیکانهای جنگی به میزان زیادی متغیر است؛ ارقام داده شده برآورد حداکثر قدرت

* به نقل از مجله انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیکی، لندن، ۱۹۷۷ــ۱۹۸۸.

تخریبی هستند. محدوده کیلوتن معمولاً کمتر از یک مگاتن و محدوده مگاتن معمولاً بیش از یک مگاتن محاسبه شده است.

۵. ارقام نقل شده مجموع اجزایی هستند که از جنبه نظری دارای توانایی هسته‌ای می‌باشند. بدیهی است همه آنها حتماً برای استفاده هسته‌ای مجاز شمرده نخواهد شد و در عمل تعداد نسبتاً کمی از آنها به طور همزمان در نقش هسته‌ای ظاهر خواهند شد.

۶. برد متغیر؛ بعضی از آنها برای مورد هدف قرار دادن هدفهای پیرامونی دارای برد قابل تغییر می‌باشند.

۷. فهرست شده دارای توانایی دوگانه است. ارقام ناتو تنها شامل هواپیماهایی می‌شود که تصور می‌رود برای ایفاء نقش هسته‌ای مجهز شده‌اند؛ ارقام پیمان ورشو برای هواپیماهایی داده شده که از جنبه نظری دارای توانایی هسته‌ای هستند.

۸. به‌غیر از سلاحهای فرانسوی و بعضی از سلاحهای انگلیسی، پیکانهای جنگی هسته‌ای سلاحها و تجهیزات ناتو در انبارهای آمریکاییان نگهداری می‌شود. هیچ‌گونه پیکان جنگی هسته‌ای در خاک کانادا، دانمارک یا نروژ نگهداری نمی‌شود. تنها در چند مورد M-109 محتملاً دارای نقش هسته‌ای است.

۹. تمام موشکهای ناتو اصلیت آمریکایی دارند، به غیر از SSBS، موشک پلوتون و موشک فرانسوی MSBS

۱۰. هواپیماهای نیمراد ساخت انگلیس، هواپیماهای اف‌ـ۴، اف‌ـ۱۶، اف‌ـ۱۰۴ و پی۳ آمریکایی، هواپیمای میراژ، سوپراتاندارد و آتلانتیک فرانسوی، هواپیمای جاگوار انگلیسی و فرانسوی، و هواپیمای تورنید و انگلیسی‌ـآلمانی و ایتالیائی‌است.

۱۱. پیکانهای جنگی هسته‌ای نزد شوروی نگهداری می‌شوند. تمام هواپیماها ساخت شوروی هستند.

جدول تواناییهای تجهیزات هسته‌ای استراتژیکی تعرضی ایالات متحده تا اواسط ۱۹۸۷

نوع و گروه	اولین سال کاربرد	بُــــرد به کیلومتر ۱	وزن پرتاب به‌هزارپوند ۲	میزان اشتباه احتمالی دایره‌ای به متر ۳	تعداد سکوی پرتاب	مشخصات پیکان جنگی (هواپیما: بارمهمات)، ملاحظات ۴
● قابل پرتاب از روی موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای استراتژیکی:						
مینوت من LGM-30F۲ MINUTMAN II	۱۹۶۶	۱۱۳۰۰	۱/۶	۳۷۰	۴۵۰	۱ الی ۲ مگاتن ۱X ـــ از نوع W-56/MK11C فقط ۴۴۲ سکـــوی پرتاب زیرا احتمـــالاً ۸ خودرو مخـــابراتی هستند.
● مینوت من ۳ LGM-30G	۱۹۷۰	۱۴۸۰۰	۲/۲	۲۲۰	۲۲۷	۱۷۰ کیلو تن ۳X (سه پیــــکانه) W-62/MK12MIRV
	۱۹۸۰	۱۲۹۰۰	۲/۴	۲۲۰	۳۰۰	۳۳۵ کیلوتن W-78-۳X

موشک MX PEACE KEEPER LGM-118	۱۹۸۶	۱۱۰۰۰	۷	۱۰۰	۲۳	کیلوتن ۴۷۵ الی ۱۰X۳۰۰ ۱۰ پیکانه ــ پیکان جنگی W-87 از نوع بالستیــکی جدید.
● موشکهای برد متوسط بلند و برد متوسط: موشکهای کروز قابل پرتاب ازروی زمین:						
● موشک کُـــروز BGM 109 G TOMA HAWK	۱۹۸۳	۲۵۰۰	اعلام‌نشده	۲۰	۲۵۶	۲۰۰ کیلوتن ۱ X W-84
● پرشینـــگ ۲ (بالستیکی برد متوسط) PERSHINE II	۱۹۸۳	۱۸۰۰	۳	۴۰	۱۵۰	۵ الی ۵۰ کیلوتن×۱ قابل انتخـــاب W-85
● قابل پرتاب از دریا: موشکهای بالستیــکی پرتابی از زیردریایی:						
● پوزیدون سی ــ ۳ UGM-73A POSEIDON C-3	۱۹۷۱	۴۰۰۰	۳/۳	۴۵۰	۲۵۶	۴۰ کیلوتن ۱۰X پیکانه W-68 حداکثر ۱۴ پیکان
● ترایدنت سی ــ ۴ TRIDENT C-4	۱۹۸۰	۷۴۰۰	۳/۰+	۴۵۰	۳۸۴	۱۰۰ کیلوتن ۸X پیکانه W-76

● توانایی هوایی استراتژیکی: هواپیماهای بمب افکن برد بلند:

● ب—۵۲ جی B-52G	۱۹۵۹	۱۲۰۰۰	۰/۹۵	۴۵	۹۸	۱۲ موشک کروز، ۸ موشک برد کوتاه تعرضی یا ۱۲ بمب هسته‌ای از انواع بی—۵۳ /۸۳/۶۱/۴۳
● ب—۵۲ اچ B-52H	۱۹۶۲	۱۶۰۰۰	۰/۹۵	۴۵	۹۶	۸ موشک برد کوتاه تعرضی یا ۱۲ بمب هسته‌ای از انواع فوق ۴۶ هواپیما قادرند هر یک ۱۲ موشک کروز حمل کنند.
● بی—۱ بی B-1B	۱۹۸۶	۱۲۰۰۰	۱/۲۵	۶۴	۵۴	در داخل هواپیما ۸ موشک کروز و ۲۴ موشک برد کوتاه یا ۱۲ بمب بی—۶۱ ۸۳). دربیرون هواپیما ۱۴ موشک کروز یا ۱۴ موشک برد کوتاه یا [illegible]

● هواپیمای برد متوسط:						
● اف ـ ۱۱۱ آ (F-111A)	۱۹۶۹	۴۷۰۰	۲/۵	۳۷/۵	۵۶	۴ موشک هسته‌ای برد کوتاه ـ ۲ بمب هسته‌ای از انواع بی ۸۳/۶۱/۴۳
● بمبهای استراتژیک هسته‌ای						
● بی ـ ۲۸ B-28	۱۹۶۰	ـــ	ـــ	ـــ	اعلام نشده	نوع استراتژیک آن ۱/۴۵ مگاتن الی ۲۸ مگاتن؟
● بی ـ ۴۳ B-43	۱۹۶۰	ـــ	ـــ	ـــ	اعلام نشده	یک مگاتن
● بی ـ ۶۱ نوع یک	۱۹۷۲	ـــ	ـــ	ـــ	اعلام نشده	در محدوده مگاتن
● بی ـ ۵۳	۱۹۶۲	ـــ	ـــ	ـــ	اعلام نشده	۹ مگاتنی

جدول تواناییهای تجهیزات هسته‌ای استراتژیکی انگلیس و فرانسه (دوکشور عضو پیمان ناتو که علاوه بر آمریکا دارای تواناییهای هسته‌ای استراتژیکی هستند) (تا ژوئیه ۱۹۸۷)

نوع و گروه	اولین سال کاربرد	بُــرد به کیلومتر ۱	وزن پرتاب به‌هزارپوند ۲	میزان اشتباه احتمالی دایره‌ای به متر ۳	تعدادسکوی پرتاب	مشخصات پیکان جنگی (بارمهمات ـ قدرت)، و ملاحظات ۴

● قابل پرتاب از روی زمین: موشکهای بالستیکی برد متوسط بلند:						
● SS B SS-3D TN-61	۱۹۸۰	۳۵۰۰	اعلام‌نشده	اعلام‌نشده	۱۸	فرانسوی ــ ۱ مگاتن ۱×
● قابل پرتاب از زیردریایی:						
● موشک بالستیکی پولاریس POLARIS A-3	۱۹۶۷	۴۶۰۰	۱/۵	۹۰۰	۶۴	انگلیسی ــ ۲۰۰ کیلوتن ۳× پیکانه نوع پیکان جنگی ۵۸ ــ W
● موشک MSBSM-20 TN-60	۱۹۷۷	۳۰۰۰	اعلام‌نشده	اعلام‌نشده	۸۰	فرانسوی ــ ۱ مگاتن ۱× پیکانه
● موشک /MSBSM-4 TN-70	۱۹۸۵	+۴۴۰۰	- -	- -	۱۶	فرانسوی ــ ۱۵۰ کیلوتن ×۶ پیکانه
● موشک /MSBSM-4 TN-71	۱۹۸۶؟	+۶۰۰۰	- -	- -	نامعلوم	فرانسوی ــ ۱۵۰ کیلوتن ×۶ پیکانه

توضیحات:

الف ــ تعداد پرسنل نیروهای استراتژیکی هسته‌ای انگلستان ۲۰۰۰ نفر هستند که ۴ زیردریایی هسته‌ای از نوع رزولوشن* (هر زیردریایی قادر است ۱۶ موشک پولاریس حمل نماید) و یک سیستم هشدار سریع حمله موشک بالستیکی را که جنبه دفاعی دارد و در ایستگاه «فایلینگ دیل» مستقر است، اداره می‌کنند. قرار است این ایستگاه نوسازی شود.

ب ــ تعداد پرسنل نیروهای استراتژیکی هسته‌ای فرانسه ۱۸۸۰۰ نفر هستند (۲۸۰۰ نفر در نیروی زمینی، ۵۰۰۰ نفر در نیروی دریایی، ۱۰۲۰۰ نفر در نیروی هوایی و ۸۰۰ نفر در ژاندارمری). این پرسنل ۶ زیردریایی هسته‌ای، ۱۳۳ فروند هواپیمای میراژ حامل بمبهای هسته و ۳۸ فروند هواپیمای سوپراتاندارد حامل موشکهای هوا به زمین هسته‌ای و ۱۱۴ موشکهای بالستیکی هسته‌ای زمین به زمین و دریا به زمین را اداره می‌نمایند.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

۱. وضعیت عمومی

جمعیت: ۲۸۲۵۵۰۰۰۰

چگونگی خدمت نظامی: خدمت وظیفه در نیروهای استراتژیکی هسته‌ای، نیروی زمینی و دفاع هوایی، نیروی هوایی، و پیاده نظام دریایی ۲ سال. در نیروی دریایی و گارد مرزی ۳ سال؛ سپس همگی در گروه نیروهای ذخیره قرار می‌گیرند.

جمع نیروهای مسلح: کادر فعال ۵۲۲۶۶۰۰ احتمالاً ۲۶۶۷۰۰۰ آنها وظیفه هستند)** ذخیره جمعاً ۶۲۰۷۰۰۰ نفر.

تولید خالص مواد در سال ۱۹۸۵، ۶۰۲/۴ بلیون روبل و در سال ۱۹۸۶، ۶۳۰ بلیون روبل. تولید ناخالص ملی برآورد شده در سال ۱۹۸۵ بین ۱۶۰۰ تا ۲۱۴۰ بلیون دلار و در سال ۱۹۸۶ بین ۱۶۷۰ تا ۲۲۳۰ بلیون دلار برآورد شده است.

میزان رشد در سال ۱۹۸۵، ۳/۵ درصد و در سال ۱۹۸۶، ۴/۲ درصد بوده است.

تورم: در سال ۱۹۸۵، ۱/۶ درصد و در ۱۹۸۶، ۱ درصد.

قروض: درسال ۱۹۸۵، ۲۶/۴ بلیون دلار و در ۱۹۸۶، ۲۷/۵ بلیون دلار

*Resolution

** رقم فوق بدون احتساب نیروهای امنیتی KGB (۵۷۰۰۰۰) و با احتساب حدود ۱۴۷۷۰۰۰ نفر کارکنان راه‌آهن، مهندسی، کادرهای مراکز فرماندهی و پشتیبانی عمومی و ترابری ثبت شده است.

هزینه‌ها و مخارج دفاعی برابر جدول زیر است:

منبع	مبنای نرخ محاسبه	۱۹۷۶	۱۹۸۱	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶
به بلیون روبل:							
اتحاد شوروی (الف)	جاری	۱۷/۴۳	۱۷/۰۵۴	۱۷/۰۵۴	۱۷/۰۵۴	۱۹/۰۶۳	۱۹/۰۶۳
سیا (ب)	۱۹۷۰	—	۷۰ الی ۷۵	—	—	—	—
انگلستان (ج)	جاری	—	۸۴ الی ۹۲	—	—	—	۱۲۰/۱+
روزفیلد (د)	۱۹۷۰	۷۰/۳	—	—	—	—	—
به بلیون دلار:							
اتحاد شوروی (هـ)	جاری	۲۳/۲	۲۴/۴	۲۱/۳	—	۲۳/۴	—
سیا (و)	۱۹۸۳	۲۰۸	۲۲۵	۲۳۵	—	—	—
وزارت دفاع آمریکا (ز)	۱۹۸۴	۲۴۵	۲۷۰	—	—	—	—
روسای ستاد مشترک (ح)	۱۹۸۴	—	—	—	۲۹۵	—	—

الف. بودجه اعلام شده رسمی شوروی

ب. کمیته مشترک اقتصادی در مقاله‌ای تحت عنوان «واگذاری منابع در اتحاد شوروی و چین» سال ۱۹۸۲ (چاپ ۱۹۸۳ واشنگتن دی‌سی) صفحه ۷۹. برآورد قیمت روبل به شیوه جدید محاسبه سیا برای سالهای بعد از ۱۹۸۱، دارای طبقه‌بندی بوده و در موقع چاپ در اختیار کمیته مشترک اقتصادی قرار نداشته است.

ج. تشریح برآوردهای دفاعی سال ۱۹۸۶ (لندن چاپخانه سلطنتی دولت انگلیس). برآورد محاسبه شده از نوشته‌های مندرج در صفحه ۶۲ استخراج شده است.

د. استیون روزفیلد Steven Rosefielde: در کتاب «علم غلط کم به حساب آوردن گسترش و توسعه تسلیحاتی شوروی» نیوبرونزویک نیوجرسی چاپ ترانس ناشنال بوکز چاپ ۱۹۸۲ــصفحات ۱۸۶ــ۱۸۸.

ه. بودجه اعلام شده رسمی توسط شوروی تقسیم بر نرخ رسمی ارز.

و. بیانیه مطبوعاتی سیا تحت عنوان «هزینه‌های دفاعی شوروی» مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۸۵. اطلاعات فوق از منحنی منتشر شده محاسبه شده و تحلیل مربوطه نیز با وزارت دفاع آمریکا هماهنگ شده است.

ز. وزارت دفاع آمریکا، «برنامه وزارت دفاع برای پژوهش، ساخت و کاربرد در بودجه ۱۹۸۴» (واشنگتن دی‌سی، چاپخانه دولت آمریکاــ۱۹۸۳ صفحات ۱ــ۷). ارقام از منحنی استخراج شده است.

ح. سازمان روسای ستاد مشترک، «وضع نظامی در سال مالی ۱۹۸۶» (واشنگتن دیــسی، چاپخانه دولت آمریکاــ۱۹۸۵.)

۲. نیروهای استراتژیکی هسته‌ای اتحاد شوروی (تعرضی)

الف نیروهای تعرضی (آفندی) استراتژیکی

نیروی دریایی: ۹۶۷ موشک قابل پرتاب از ۷۶ زیردریایی هسته‌ای که از این تعداد ۹۲۸ موشک بالستیکی قابل پرتاب از ۶۱ زیردریایی برابر پیمان سالت یک قانونی است و ۳۹ موشک بالستیکی و ۱۵ زیردریایی اضافه بر قرارداد مزبور می‌باشـــد. این زیردریایی‌ها و موشکهای آنها از انواع زیر می‌باشند:

۴ فروند زیردریایی هسته‌ای از کلاس طوفان هر یک ۲۰ موشک SSN-20 (جمع ۸۰ موشک)؛

۳ فروند زیردریایی هسته‌ای از کلاس D-IV هر یک ۱۶ موشک SSN-23 (جمع ۴۸ موشک)؛

۱۴ فروند زیردریایی هسته‌ای کلاس D-III هر یک ۱۶ موشک SSN-18 (جمع ۲۲۴ موشک)؛

۴ فروند زیردریایی هسته‌ای کلاس D-II هر یک ۱۶ موشک SSN-8 (جمع ۶۴ موشک)؛

۱۸ فروند زیردریایی هسته‌ای کلاس D-I هر یک ۱۲ موشک SSN-8 (جمع ۲۱۶ موشک)؛
۱ فروند زیردریایی هسته‌ای کلاس Y-II حامل موشک SSN-17 (جمع ۱۲ موشک)؛
۱۷ فروند زیردریایی هسته‌ای کلاس Y-I هر یک ۱۶ موشک SSN-6 (جمع ۲۷۲ موشک)؛
۱ فروند زیردریایی هسته‌ای کلاس H-III حامل ۶ موشک SSN-8 (جمع ۶ موشک).*
۱ فروند زیردریایی متعارفی کلاس G-III حامل ۶ موشک SSN-8 (جمع ۶ موشک).*
۱۳ فروند زیردریایی متعارفی کلاس G-II هر یک ۳ موشک SSN-5 (جمع ۳۹ موشک، که خارج از پیمان سالت ۱ است و باید از خدمت خارج می‌شدند).

نیروهای استراتژیکی موشکی.** شامل ۲۹۸۰۰۰ نفر پرسنل است که از ۶ ارتش عملیاتی موشکی تشکیل شده‌اند. این ارتشها به صورت لشگرها، هنگ‌ها، گردانها، و آتشبارها سازمان یافته‌اند.

هر آتشبار شامل یک سکوی پرتاب موشکی است و مضافاً ۳۰۰ قرارگاه کنترل پرتاب و سه مرکز آزمایش موشکها نیز در این سازمان وجود دارد. تعداد نواحی پرتاب موشک ۲۸ می‌باشد.

موشکهای بالستیکی قاده‌پیما. ۱۴۱۸ موشک.*** ۴۴۰ موشک SS-11، نام مستعار ناتو+ «سگو=SEGO» در ۸ ناحیه قرار دارند. این موشکها از انواع SS-11 نوع یک، دو و سه می‌باشند؛ احتمال دارد که این موشکها به وسیله SS-25 جایگزین شوند.++ ۶۰ موشک SS-13، نام مستعار ناتو « سَویج=SAVAGE» (در یک ناحیه قرار دارند)؛ ۱۵۰ موشک SS-17، نام مستعار ناتو « اسپانکر=SPANKER» در دو ناحیه قرار گرفته‌اند و نوع سه این موشک ۴ پیکانه هستند؛ ۳۰۸ موشک SS-18، نام مستعار ناتو «ساتن=SATAN» در شش ناحیه قرار دارند و اکثراً از نوع چهار که ۱۰ پیکانه است، می‌باشد؛ ۳۶۰موشک SS-19، نام مستعار ناتو «استیلتو=STILETTO» در چهار ناحیه قرار دارند و اکثراً از نوع سه که ۶ پیکانه است می‌باشند؛ موشک SS-24، نام مستعار ناتو «اسکالپل=SCALPEL»ـ تعداد نامشخص است، ممکن است در حال عملیاتی شدن باشد. این موشک ۱۰ پیکانه و با راه‌آهن جابه‌جا می‌شود؛ ۱۰۰ موشک SS-25، نام مستعار ناتو «سیکل=SICKLE» این موشک یک پیکانه و متحرک می‌باشد و جایگزین SS-11 و احتمالاً SS-13 می‌شود؛

* ۱۲ موشک ۲ زیردریایی مشخص شده با * برابر پیمان سالت ۱ می‌باشند لیکن این دو زیردریایی خود، برابر پیمان سالت ۱، باید از خدمت خارج می‌شدند.

** نیروهای استراتژیکی موشکی و واحدهای پدافند هوایی ملی، دو نیروی مجزا هستند و هر یک پرسنل مربوط به خود دارند.

*** ارقام در موقع تبدیل ممکن است تغییر مختصری بنماید.

+ پیمان ناتو برای طبقه‌بندی و سهولت کار یافتن مشخصات سلاحهای بلوک شرق، به این سلاحها نامهای مستعاری را برحسب نوع و کلاس و مأموریت تخصیص داده است. در ترجمهٔ این اسامی «نام مستعار ناتو» یا «نام مستعار» ذکر شده و املاء لاتین آنها نیز نوشته شده استـ‌م.

++ موشکهای SS-11، SS-17، SS-19 و شاید SS-25 بردهای قابل تغییری دارند، به همین جهت برای پشتیبانی از جبهه‌ها مناسب هستند.

موشکهای بالستیکی میان برد بلند و میان برد: حدود ۵۵۳ عدد از این گونه موشکها به کار گرفته شده‌اند، ۳۸۲ موشک در غرب شوروی و بقیه در مرکز و شرق شوروی استقرار دارند:

۴۴۱ موشک میان برد بلند SS-20 متحرک، نام مستعار ناتو «سبر ŠABER» این موشک سه پیکانه است و ۲۷۰ عدد از آن به طرف اروپا نشانه‌گیری شده است؛ ۱۶۲ عدد از این موشکها در خاور دور ۹ عدد در آسیای مرکزی مستقر می‌باشد. برابر قرارداد حذف موشکهای هسته‌ای میان برد که در سال ۱۹۸۷ بین سران آمریکا و شوروی به امضاء رسید، قرار است این موشک نیز معدوم شود؛

۱۱۲ موشک میان برد SS-4، نام مستعار ناتو «سندل SANDAL» که در غرب اتحاد شوروی مستقر هستند و در حال خارج از رده شدن می‌باشند.

عناصر استراتژیکی پرتابی از هوا (ارتشهای هوایی اتحاد شوروی، به غیر از عناصر هوایی تاکتیکی و عناصر هوایی نیروی دریایی): شامل ۹۵۰۰۰ پرسنل هوایی که حدوداً از ۱۷۶۵ هواپیمای جنگی بهره‌برداری می‌کنند. عناصر هوایی استراتژیکی از ۵ ارتش تشکیل یافته‌اند.

هواپیماهای بمباران جمعاً ۱۱۸۲ فروند:

بمب‌افکنهای برد بلند، ۱۶۵ فروند: ۱۵۰ فروند TU-95، نام مستعار ناتو «بیر BEAR»؛ ۱۵ فروند MYA-4، نام مستعار ناتو «بیسون BISON» (حدود ۸۰ فروند از هاپیماهای TU-95B/C/G فوق مجهز به موشکهای هوا به زمین AS-3 و AS-4 هستند). ضمناً حدود ۵۰ فروند TU-95/H دارای ۸ موشک کروز از نوع AS-15 می‌باشند. بمب‌افکن استراتژیک بلاک جک نیز در دست ساختن است.

بمب‌افکنهای میان برد، ۵۶۷ فروند: ۲۷۲ فروند هواپیمای TU-16، نام مستعار ناتو «باجر—جی=BADGER-G»؛ ۱۳۵ فروند هواپیمای TU-22، نام مستعار ناتو «بلایندر— ای و بی=BLINDER A/B»؛ ۱۶۰ فروند هواپیمای TU-26، نام مستعار ناتو «بک فایر—بی و سی=BACKFIRE, B/C» که مجهز به موشک هوا به سطح AS-4 می‌باشد.

بمب افکنهای برد کوتاه: ۴۵۰ فروند سوخوی—۲۴ (SU-24)، نام مستعار ناتو «فنسر=FENCER».

هواپیمای شناسایی استراتژیک، ۱۹ فروند: ۴ فروند هواپیمای TU-95، نام مستعار ناتو «بیر—بی=BEAR-E»؛ ۱۵ فروند هواپیمای TU-16، نام مستعار ناتو «باجر—اف=BADGER-F».

هواپیماهای مخصوص جنگ الکترونیکی جمعاً ۱۶۰ فروند: ۱۰۰ فروند تی‌یو—۱۶، نام مستعار ناتو «باجر=BADGER H/J/K»: ۶۰ فروند هواپیمای YAK-28، نام مستعار ناتو «برور—بی=BREWER-E».

هواپیمای سوخت رسان (سوخت گیری در آسمان): هواپیمای میداس MIDAS (از نوع ایلوشین—۷۶ تغییر یافته) در دست تولید است. ۳۰ فروند هواپیمای MYA-4، نام مستعار ناتو «بیسون—آ BISON-A»؛ ۲۰ فروند هواپیمای TU-16، نام مستعار ناتو «باجر=BADGER».

موشکهای هوا به سطح: موشک AS-3، نام مستعار ناتو «کانگرو=KANGAROO»؛ موشک AS-4، نام مستعار ناتو «کیچن=KITCHEN»؛ موشک AS-5، نام مستعار ناتو «کلت=KELT»؛ موشک AS-6، نام مستعار ناتو کینگ فیش=KING FISH»؛ موشک کروز

پرتابی از هواپیما AS-15.

۳. نیروهای پدافند هوایی *(VPVO)*، ۵۲۰۰۰۰ نفر:

الف واحدهای پدافند هوایی ملی *(VOYSKA-PVO)* شامل واحدهای پدافند هوایی نیروی زمینی (توپخانه ضد هوایی) بدون احتساب واحدهای موشکی زمین به هوا و رادارهای مربوطه به آنها*، ۵ فرماندهی منطقه پدافند هوایی که تعداد بسیار زیادی هنگهای پدافند هوایی دارند و دارای ۱۴ مدرسه تخصصی می‌باشند.

موشک ضد موشک بالستیکی: ۳۲ موشک ضد موشک بالستیکی، ۱۶ موشک ABM-1B، نام مستعار ناتو «گالوش=GALOSH» با بردی بیش از ۳۲۰ کیلومتر و پیکان جنگی هسته‌ای احتمالاً با قدرت تخریبی حدود ۳ مگاتن. این موشکها در ۴ مجموعه در اطراف مسکو مستقر هستند. ۱۶ موشک گالوش پیشرفته از نوع SH-04 نیز مستقر می‌باشد. مضافاً موشک ضد موشک SH-08 با نام مستعار «گازل=GAZELLE» در دست تولید است.

هواپیما: حدود ۱۷۶۰ فروند که در هنگها و یا گردانهای مستقل به عنوان هواپیمای ره‌گیر پدافند هوایی سازمان داده شده‌اند. حدود ۴۲۰ فروند هواپیمای میگ ــ ۲۳، نام مستعار ناتو «فلوگر ــ بی/جی=FLOGGER B/G». هر یک از این هواپیماها مجهز به ۶ موشک هوا به هوا می‌باشند. ۳۰۵ فروند هواپیمای میگ ــ ۲۵، نام مستعار ناتو «فاکس بات ــ یی=FOXBAT E». هر یک از این هواپیماها مجهز به ۴ موشک هوا به هوا می‌باشند. تعداد نامشخص هواپیما سوخوی ــ ۲۷، نام مستعار ناتو «فلانکر=FLANKER»؛ ۱۰۰ فروند هواپیمای میگ ــ ۳۱، نام مستعار ناتو «فاکس هاند ــ ای=FOX HOUND A» که هر یک مجهز به ۴ موشک هوا به هوا از نوع AA-9 می‌باشند. ۲۴۰ فروند هواپیمای سوخوی ــ ۱۵، نام مستعار ناتو فلاگون یی/اف=FLAGON E/F» که هر یک مجهز به ۲ موشک هوا به هوا می‌باشند. ۸۰ فروند هواپیمای TU-28P، نام مستعار ناتو «فیدلر ــ بی=FIDDLER B» که هر یک مجهــز به ۴ موشک هوا به هوا می‌باشند.

۶۵ فروند هواپیمای YAK-28P، نام مستعار ناتو «فایربار=FIREBAR» که هر یک مجهز به ۲ موشک هوا به هوا می‌باشند. ۷ فروند هواپیمای تغییر یافته از نوع TU-126، نام مستعار ناتو «ماس=MOSS»؛ به عنوان هواپیمای رادار پرنده هشدار هوایی و کنترل و فرماندهی به کار گرفته شده است. برابر گزارشات واصله ۴ فروند هواپیمای IL-76 با نام مستعار ناتو «مین استی=MAIN STAY» نیز برای جایگزین کردن هواپیمای «ماس» در دست ساختمان است.

موشکهای هوا به هوا: AA-2 با نام مستعار ناتو «اتول=ATOLL»؛ AA-3 با نام مستعار ناتو «انب=ANAB»؛ AA-5 با نام مستعار ناتو «اش=ASH»؛ AA-6 با نام مستعار ناتو «اکرید=ACRID»؛ AA-7 با نام مستعار ناتو «اپکس=APEX»؛ AA-8 با نام مستعار ناتو «افید=APHID»؛ AA-9 و AA-10 که هنوز فاقد نام مستعار ناتو می‌باشند.

* نیروهای استراتژیکی موشکی و واحدهای پدافند هوایی ملی دو نیروی مجزا هستند و هر یک پرسنل مربوط به خود را دارند.

توپخانه ضد هوایی: ۹۰۰۰ قبضه از انواع ۲۳ میلیمتری/۵۷ میلیمتری، ۸۵ میلیمتری، ۱۰۰ میلیمتری، ۱۳۰ میلیمتری که همگی توسط خودروهای جداگانه یدک می‌شوند. انواعی از توپخانه ضد هوایی خود کششی از جمله ZSU-23-4 و ZSU-30-6 (تحت آزمایش) و ZSU-57-2 نیز وجود دارند.

موشک زمین به هوا در نقش استراتژیک: حدوداً بیش از ۹۰۰۰ سکوی پرتاب که در ۱۲۰۰ پایگاه موشکی ثابت به شرح زیر استقرار یافته‌اند. ۲۲۰۰ سکوی موشک SA-1، نام مستعار ناتو «گیلد=GUILD» که با موشک SA-10 در حال جایگزینی است. ۲۶۷۵ سکوی موشک SA-2، نام مستعار ناتو «گاید لاین=GUIDELINE» محتمل است که با SA-10 تعویض شود.

۱۱۳۵ سکوی موشکی SA-3، نام مستعار ناتو «گوا=GOA». سکوهای پرتاب این موشکها ۲تایی و ۴تایی است و قادرند هواپیماهای متجاوز را از ارتفاع پایین تا ارتفاع متوسط درگیر کنند. این سکوها در ۳۰۰ مجتمع قرار دارند.

۲۰۳۰ سکوی پرتاب موشک SA-5، نام مستعار ناتو «گامون=GAMMON» که در ۱۳۰ مجتمع استقرار یافته و موشک بردبلند ضد هوایی شوروی به حساب می‌آید.

حدود ۹۶۰ سکوی موشکی ۴تایی SA-10، نام مستعار ناتو «گرامبل=GRUMBLE» که در ۸۰ مجتمع قرار دارد و ۲۰ مجتمع دیگر در دست ساختمان است. این موشکها دارای مأموریت استراتژیکی و جبهه‌ای می‌باشند. ۴۰ مجتمع در نقش استراتژیکی در اطراف مسکو مستقر می‌باشند. تعدادی از این موشکها در خاور دور مستقر هستند.

موشک SA-10b که نوع متحرک SA-10 می‌باشد نیز وارد خدمت گردیده است و موشک دیگری به نام SA-X-12B با نام مستعار ناتو «جاینت=GIANT» در دست توسعه و ساخت است.

ب. سیستمهای هشدار دهنده: بیش از ۱۰۰۰۰ ماهواره، رادارهای زمینی هشدار سریع، و کنترل هواپیماهای ره‌گیر، به شرح زیر وجود دارند:

ماهواره‌ها: ۹ ماهواره، که مداری بیضوی و هماهنگ شده را طی می‌کنند و قادرند موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و موشکهای بالستیکی پرتابی از زیردریایی‌های غرب را کشف نمایند؛ ۹ ماهوارهٔ هشدار سریع؛ ۶ ماهوارهٔ جمع‌آوری اطلاعات الکترونیکی؛ ۲ الی ۴ ماهوارهٔ شناسایی؛ ۱ ماهوارهٔ کشف پرتاب موشکهای دشمن.

رادارهای ماوراء افق. که از سیستم انتشار زاویه‌دار امواج در ماوراء افق تا بیش از ۹۰درجه بهره‌مند می‌باشد. جمعاً ۳ رادار که ۲ سیستم آن در نزدیکی کیف* و کومسومولسک** واقع در اوکراین مستقر شده و آمریکا و مناطق قطب شمال را زیر نظر دارند. یک سیستم نیز در نزدیک نیکولایف_نا_آمور*** مراقب چین می‌باشد.

*Kiev
** Komsomolsk
*** Nikolayev-Na-Amur

رادارهای برد بلند هشدار سریع.
رادارهای مربوط به ضد موشک بالستیکی: ۹ سیستم رادار که با تکنیک «فیزد آری» کار می کنند به ترتیب در لیاکی* (قفقاز)، بارانویچی**، ساریشاگان*** (قزاقستان). پچورا+ (آسیای مرکزی ــ اورال) میشلف کا++ (ارکوتسک خاوردور)، اسکروندا+++ (بلوروسیا Belorussia)، موکاچو++++ (اوکراین)، و النه کورسک+++++ (احتمالاً در کولا) مستقر هستند. رادار نهم در کرازنویورسک در دست ساختمان است. یازده رادار که اکثراً از سری نام مستعار ناتو، به نام House (Hen)، هستند با بردی معادل ۶۰۰۰ کیلومتر در شش موقعیت، راههای نفوذی از غرب به جنوب غربی، شمال شرقی و جنوب شرقی و تا حدودی جنوب را مورد تفحص قرار می دهند و کنترل می کنند. این رادارها با رادارهای میان‌برد بلند، با نام مستعار ناتو «داگ هاوس=Dog House» که دارای بردی معادل ۲۸۰۰ کیلومتر است و با رادارهایی با نام مستعار ناتو «کت هاوس= Cat House» و ترای اد Try Add که رادارهای کنترل موشکهای دشمن هستند، مرتبط اند و یکدیگر را پشتیبانی می کنند.
رادارهای هدایت و مدیریت جنگ و درگیر کننده: یک رادار با تکنیک (فیزدآری) با نام مستعار «پیل باکس=PILLBOX» در پوشکینو (مسکو) قرار گرفته است.
رادارهای ضد موشک بالستیکی از نوع ABM-3/SH-04/-08، نام مستعار ناتو «فلات توئین=FLAT TWIN» و «پان شاپ=PAWNSHOP» نیز در اختیار می‌باشند.
رادارهای مربوط به پدافند هوایی: چند صد رادار مربوط به موشکهای زمین به هوای SA-5 با برد ۶۰۰ کیلومتر، نام مستعار ناتو «تال کینگ=TALL KING»؛ رادارهای P-12 با بردی معادل ۲۷۵ کیلومتر، نام مستعار ناتو «اسپون رست=SPOON REST» و مربوط به موشکهای زمین به هوای SA-2.

سیستمهای شناسایی.
بیش از ۷۰۰۰ سیستم شامل: رادارهای جستجو کننده، شناسایی، و درگیرکننده هدف ۲۰۰۰ عدد در ۱۳۰۰ مجتمع: رادار با نام مستعار ناتو «بک‌تراپ=BACK TRAP»؛ رادار پی ــ ۱۵ از نوع فلات فیس (FLAT FACE=) و اسکوات آی (SQUAT EYE=) با بردی معادل ۲۰۰ کیلومتر و مربوط به موشک زمین به‌هوای SA-3 (احتمالاً اسامی فلت فیس (FLATFACE=) و اسکوات آی (SQUAT= EYE) نامهای مستعار ناتو نیز می‌باشند.) رادار پی ــ ۳۵، نام مستعار ناتو «بار لاک=BAR LOCK»؛ رادار پی ــ ۸۰، نام مستعار ناتو «بک‌نت=BACK NET» با بردی معادل ۳۲۰ کیلومتر مربوط به موشک SA-5.

+Pechora
++Mishelevka
+++Skrunda
++++Mukachevo
+++++Olnegorsk

*Liaki
**Barnovichi
***Sary-Shagan

رادارهای ارتفاع یاب:

رادارهای ارتفاع یاب با نام مستعار ناتو «آد پیر=ODD PAIR» و «آد گروپ=ODD GROUP»؛ رادارهای ارتفاع یاب از سری کیک (=CAKE) با بردی معادل ۲۰۰ کیلومتر با نام مستعار «راک کیک=ROCK CAKE»؛ رادارهای ارتفاع یاب مربوط به موشکهای SA-5 با بردی معادل ۱۸۰ کیلومتر، نام مستعار ناتو «ساید نِت=SIDE NET».

رادارهای کنترل موشک:

رادار با نام مستعار ناتو «یویو=YO-YO» مربوط به موشک زمین به هوای SA-1»؛ رادار با نام مستعار ناتو «فان سانگ اِی فان سانگ یی=FAN SONG A TO E» مربوط به موشک زمین به هوای SA-2؛ رادار با نام مستعار ناتو «لو بلو LOW BLOW» مربوط به موشک زمین به هوای SA-3؛ رادار با نام مستعار ناتو «اسکور پیر=SQUARE PAIR» مربوط به موشک زمین به هوای SA-5؛ و رادار با نام مستعار ناتو «فلات لید=FLAT LID» مربوط به موشک زمین به هوای SA-10.

رادارهای مربوط به کنترل هواپیماهای تجارتی که در موقع مقتضی مورد استفاده نظامی نیز خواهد داشت؛ رادار با نام مستعار ناتو استریت فلش=STRAIGHT FLUSH» مربوط به موشک زمین به هوای SA-6؛ رادار با نام مستعار ناتو «لند رول=LAND ROLL» مربوط به موشک زمین به هوای SA-8.

رادارهای هدایت آتش توپخانه‌های ضد هوائی:

رادار با نام مستعار ناتو «گان دیش=GUN DISH» مربوط به توپهای ضد هوایی ZSU-23-4؛ رادار با نام مستعار ناتو «فایر کن=FIRE CAN» مربوط به توپ ضد هوایی ۵۷ میلیمتری و ۸۵ میلیمتری؛ رادارها با اسامی مستعار ناتو، به ترتیب «ویف=WHIFF» «فایر ویل=FIRE WHEEL»، «فلاپ ویل=FLAP WHEEL» که همگی مربوط به توپخانه ضد هوایی ۵۷ میلیمتری و ۱۳۰ میلیمتری هستند.

ج. دفاع غیر نظامی.

شامل ۱۵۰۰۰۰ نفر فعال و ۱۶۰۰۰۰۰۰ نفر آمادهٔ بسیج شدن. برنامه‌هایی که در سطح ملی تحت نظر وزارت دفاع در شهرها، روستاها و مراکز صنعتی اجرا شده است، در شعاع ۱۲۰ کیلومتری مسکو دارای ۷۵ پست فرماندهی می‌باشد. تعداد ۱۵۰۰ پناهگاه عمیق و مستحکم ضد هسته‌ای برای پذیرش حداقل ۱۷۵۰۰۰ تن از مقامات تعبیه شده است. مضافاً پناهگاههای مستحکم شده شهری برای نیروهای کارگری ضروری و تعدادی از جمعیت غیر نظامی وجود دارد.

توضیح مترجم:

به غیر از اتحاد شوروی سایر اعضاء پیمان ورشو فاقد سلاحهای هسته‌ای استراتژیکی هستند. تنها کشور کمونیست دیگری که به سلاح هسته‌ای استراتژیکی مجهز است چین کمونیست می‌باشد که توانائیهای هسته‌ای این کشور را نمی‌توان در مقایسه با توانائیهای دو ابرقدرت شرق و غرب به حساب آورد. با این همه توانائیهای هسته‌ای استراتژیکی چین کمونیست در صفحات ۳۰۸ الی ۳۱۰

این کتاب درج گردیده است.

کشورهای عضو پیمان ورشو، مانند اعضاء پیمان ناتو، از مقدورات سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی مانند: موشک کوتاه‌برد، هواپیمای قابل تجهیز به سلاح هسته‌ای تاکتیکی، و توپخانه سلاح هسته‌ای تاکتیکی در محدوده کیلوتن برخوردار هستند، اما مهمات هسته‌ای تاکتیکی این‌گونه سلاحها در انبارهای مهمات اتحاد شوروی نگهداری می‌شود و در شرایط عادی در اختیار این کشورها نیست.

اینک که تجهیزات استراتژیکی اتحاد جماهیر شوروی اعم از تعرضی و دفاعی مورد بررسی قرار گرفت جدول تواناییهای تجهیزات استراتژیکی کشور مزبور، مشابه جدولی که برای ایالات متحده تدوین شده است به شرح زیر ارائه می‌گردد. کلید جدول مشابه جدول مربوط به ایالات متحده و پیمان ناتو مندرج در صفحات ۵۱۹ الی ۵۲۰ می‌باشد.

جدول تواناییهای تجهیزات هسته‌ای استراتژیکی اتحاد جماهیر شوروی تا ژوئیه ۱۹۸۷

نوع و گروه	اولین سال کاربرد	بُــــرد به کیلومتر ۱	وزن پرتاب به‌هزارپوند ۲	میزان اشتباه احتمـــالی دایره‌ای به متر ۳	تعدادسکوی پرتاب	مشخصات پیکان جنگی (تعــداد—قدرت) و ملاحظات ۴
● قابل پرتاب از روی زمین: موشکهای بالستیــکی قاره‌پیمای استراتژیکی:						
● SS-11 نوع ۱ نام‌مستعارناتو سگو SEGO	۱۹۶۶	۹۶۰۰ [۶]	۲/۲	۱۴۰۰	۲۰	۹۵۰ کیلوتن×۱ پیکان اس—اس ۲۵ جایگزین خواهد شد.
● نوع ۲	۱۹۷۳	۱۳۰۰۰ [۶]	۲/۵	۱۱۰۰	انواع ۲ و ۳ جمعاً	یک‌ مگاتن×۱ پیکان
● نوع ۳	۱۹۷۵	۱۰۶۰۰ [۶]	۲/۵	۱۱۰۰	۴۲۰	۱۰۰ الی ۳۰۰ کیلوتن×۳ پیکانه
● SS-13 نام مستعار ناتو سویج SAVAGE نوع ۲	۱۹۶۸	۹۴۰۰	۱/۳	۱۸۰۰	۶۰	۶۰۰ کیلوتن×۱ پیکان

• SS-17 (RS-16) نام مستعار اسپانگر SPANKER نوع ۳	۱۹۸۲	۱۰۰۰۰ ۶	۶/۴	۴۰۰	۱۵۰	۵۰۰ کیلوتن×۴ پیکانه
• SS-18 (RS-20) نام مستعار ساتن SATAN نوع ۴	۱۹۸۲	۱۱۰۰۰	۱۶/۷	۲۵۰	۳۰۸	۵۰۰ کیلوتن×۱۰ پیکانه
• نوع ۵ (پرتاب سرد)	(؟)	(۹۰۰۰)	(۱۶)	(۲۵۰)	—	(۷۵۰ کیلوتن×۱۰ پیکانه ؟)
• SS-19 (اس‌اس۱۹) (RS-18) نوع ۳ نام مستعار استیلتو STILETO پرتاب گرم	۱۹۸۲	۱۰۰۰۰	۷/۵	۳۰۰	۳۶۰	۵۵۰ کیلوتن×۶ پیکانه
• SS-24 نام مستعار اسکالپت SCALPET	۱۹۸۷ یا ۱۹۸۸	۱۰۰۰۰	۸ ؟	۲۰۰	—	۱۰۰ کیلوتن×۸ الی ۱۰ پیکانه سوخت جامد در شرف عملیاتی شدن
• SS-25 نام مستعار سیکل SICKLE	۱۹۸۵ یا ۱۹۸۶	۱۰۵۰۰	۱/۶ ؟	۲۰۰	±۱۰۰	۵۵۰ کیلوتن×۱ پیکان سوخت جامد

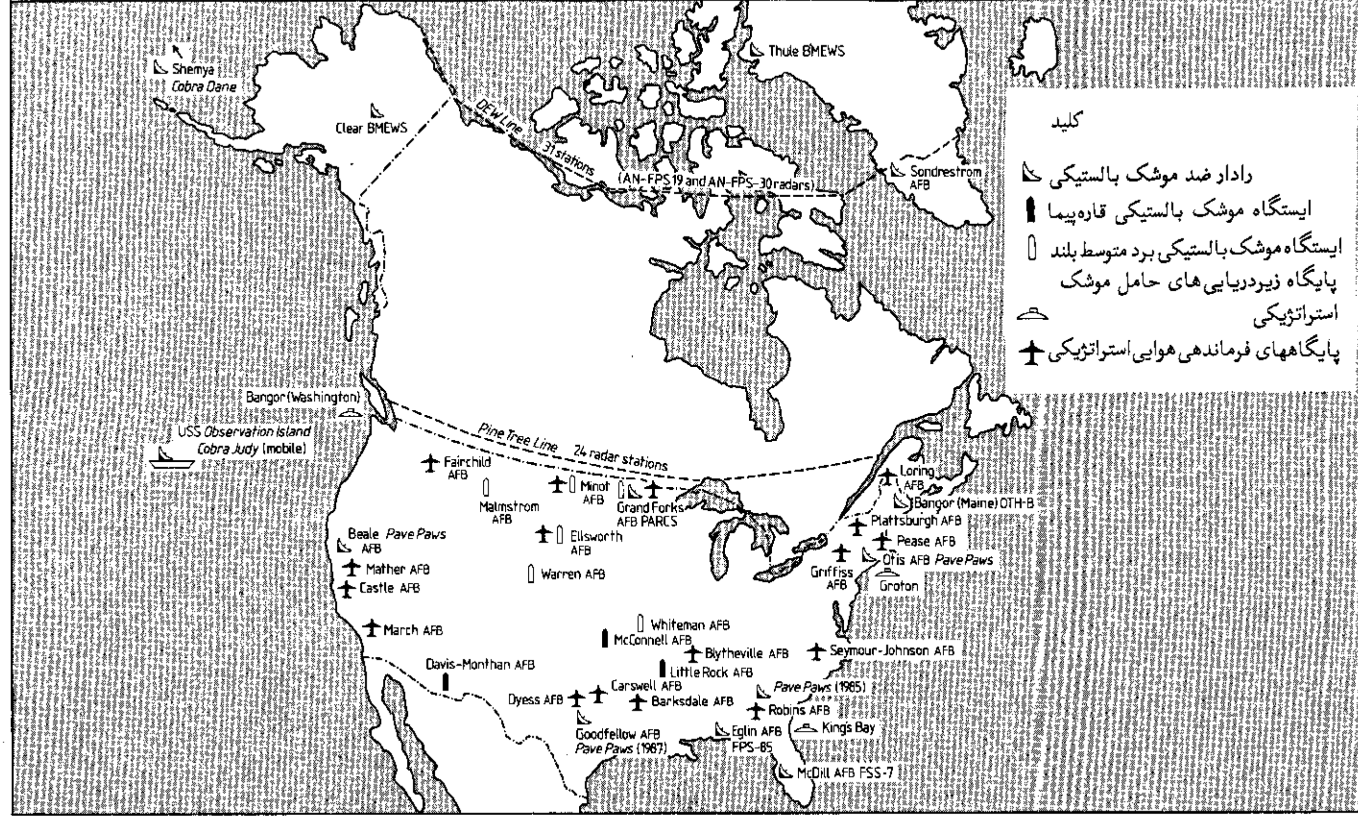
• موشکهای بالستیکی میان‌برد بلند و میان برد:

● SS-4 نام مستعار ناتو ساندل SANDEL	۱۹۵۹	۲۰۰۰	۳	۲۰۰۰	۱۱۲	خارج از رده امگاتن×۱ پیکان
● SS-20						
نوع ۱	۱۹۷۷	۵۰۰۰	اعلام‌نشده	اعلام‌نشده	—	۱/۵ مگاتن×۱ پیکان
نوع ۲	۱۹۷۷	۵۰۰۰	اعلام‌نشده	۴۰۰	۴۴۱	۱۵۰ کیلوتن×۳ پیکان
قابل پرتاب از دریا: موشکهای بالستیکی پرتابی از زیردریایی:						
● SS-N-5 نام مستعار ناتو سارک SARK	۱۹۶۴	۱۴۰۰	اعلام‌نشده	۲۸۰۰	۳۹	۱ مگاتن×۱ پیکان
● SS-N-6 نام مستعار ناتو سرب SERB						
نوع ۱	۱۹۶۸	۲۴۰۰	۱/۵	۱۳۰۰	۲۷۲	۵۰۰ کیلوتن الی یک مگاتن یک پیکان
نوع ۳	۱۹۷۴	۳۰۰۰	۱/۵	۱۳۰۰		۵۰۰ کیلوتن×۲ پیکانه
● SS-N-23 نام مستعار ناتو اسکیف SKIFF	۱۹۸۵	۸۳۰۰	اعلام‌نشده	۹۰۰	۴۸	۱۰۰ کیلوتن؟×۱۰ پیکان

● SS-N-8 نام مستعار ناتو سافلای SAWFLY						
نوع ۱	۱۹۷۲	۷۸۰۰	۱/۵	۱۵۰۰	۲۹۲	۵۰۰ کیلوتن الی یک مگاتن×۱ پیکان
نوع ۲	اعلام‌نشده	۹۱۰۰	۰/۸	۹۰۰		۸۰۰ کیلوتن×۱ پیکان
● SS-N-17 نام مستعار ناتو اسناپ SNIPE	۱۹۷۷	۳۹۰۰	۲/۵	۱۴۰۰	۱۲	۵۰۰ کیلوتن×۱ پیکان، سوخت جامد
● SS-N-18 نام مستعار ناتو استینگ ری STINGRAY						
نوع ۱	۱۹۷۷	۶۵۰۰	اعلام‌نشده	۱۴۰۰		۵۰۰ کیلوتن×۳ پیکانه، سوخت جامد
نوع ۲	۱۹۷۷	۸۰۰۰	اعلام‌نشده	۹۰۰	۲۲۴	۵۰۰ کیلوتن الی یک مگاتن، یک پیکانه
نوع ۳	۱۹۷۸	۶۵۰۰	اعلام‌نشده	۹۰۰		۵۰۰ کیلوتن×۵ پیکانه
● SS-N-20 نام مستعار ناتو استروژن STURGEON	۱۹۸۱	۸۳۰۰	اعلام‌نشده	۵۰۰	۸۰	۱۰۰ کیلوتن×۶ پیکانه

● توانایی هوایی استراتژیکی: هواپیماهای بمب افکن بردبلند:						توضیح: بمبهای هسته‌ای استراتژیک که توسط این هواپیماها حمل می‌شوند ۵ مگاتنی، ۲۰ مگاتنی و ۵۰ مگاتنی می‌باشند، دیگر جزییات این بمبها نامعلوم است.
● TU-95 انواع A و B و C و G و H نام مستعارناتوبیر BEAR	۱۹۵۶	۱۲۸۰۰	۰/۹	۴۰	جمعاً از همه انواع ۱۵۰	۱ الی ۲ موشک کروز AS-3 یا AS-4 یا ۲ تا ۳ بمب هسته‌ای. نوع H تعداد ۸ موشک کروز از نوع AS-15
● MYA-4 نام مستعار ناتوبیسون BISON	۱۹۵۶	۱۱۲۰۰	۰/۹۴	۲۰	۱۵	۴ بمب هسته‌ای
● هواپیمای بمب افکن میان برد:						
● TU-16 نام مستعار ناتو بجر BADGER	۱۹۵۵	۴۸۰۰	۰/۸۵	۲۰	۵۰۲	۱ الی ۲ موشک کروز از انواع AS3/6 یا یک بمب هسته‌ای. نوع G این هواپیما ۶ موشک کروز از نوع AS-6 حمل می کند، ۲۳۰ فروند از آن نیروی دریایی است

● TU-22 نام مستعار ناتو بلیندر BLINDER	۱۹۶۲	۶۲۰۰	۱/۴	۱۲	۱۶۵	۱ موشک کروز AS-4 یا یک بمب هسته‌ای (۱۳۵ فروند در نیروی هوایی و ۳۰ فروند در نیروی دریایی
● TU-26M نام مستعار ناتو بک فایر BACK FIRE	۱۹۷۴	۱۱۰۰۰	۱/۹۲	۱۷/۵	۲۹۰	یک یا دو موشک کروز AS-4، یا ۲ بمب هسته‌ای (۱۶۰ فروند در نیروی هوایی، ۱۳۰ فروند در نیروی دریایی)



چگونگی استقرار سیستمهای استراتژیکی در ایالات متحده

کلید

پایگاه زیردریایی استراتژیکی — راه آهن
پایگاه هواپیماهای بمب افکن — ایستگاه موشک بالستیکی
ssels پایگاه دریایی ناوگان — ایستگاه موشک
رادار ضد موشک بالستیکی — بالستیکی برد متوسط بلند

Providenya
Anadyr
Ust Chaun
Polyarnyy SS-N-18
Kopu SS-20
Tallinn
Liepaja
Tapa SS-20
Riga
Kaliningrad SS-4 SS-20
Kronshtadt
Severodvinsk
Arkhangelsk
Yary
Olenek
Plesetsk *(test centre)* SS-16 SS-X-25
Pechora
Petropavlovsk SS-N-18 SS-4 SS-20
Minsk
Yedrovo SS-17 SS-4 SS-20
Kiev
Pushkino
Kostroma SS-11 SS-17
Teykovo SS-11 SS-19
Yur'ya SS-20
Derazhnaya SS-19 SS-20
Moscow
Kozelsk SS-19 SS-11
Yoshkar Ola SS-13
Perm SS-11 SS-16
Odessa
Pervomaysk SS-19 SS-20
Verkhnaya Salda SS-20
Sevastopol
Tatishchevo SS-19
Tyumen SS-?
Shadrinsk SS-?
Kapustin Yar *(test centre)*
Kartaly SS-18
Omsk SS-18 SS-20
Novosibirsk SS-20
Itatka SS-11
Abalakova
Krasnoyarsk
Kansk SS-11
Uzhur SS-18 SS-20
Barnaul SS-20
Aleysk SS-20
Mishelevka
Irkutsk
Chita SS-11 SS-4 SS-20
Olovyanaya SS-11 SS-20
Komsomolsk
Svobodnyy
Sovetskaya Gavan
Vladivostok
Dombarovskiy SS-18
Poti
Lyaki
Unnamed SS-20
Tyuratam *(test centre)* SS-16
Zhangiz-Tobe SS-20
Sary-Shagan

چگونگی استقرار سیستمهای استراتژیکی در اتحاد شوروی

پیوست سوم

جدولهای مربوط به توانایی‌های هسته‌ای تاکتیکی اعضاء پیمانهای ناتو و ورشو تا پائیز ۱۹۸۷*

سیستم سلاحهایی که قادر به پرتاب مهمات هسته‌ای تاکتیکی در سطح دو پیمان ناتو و ورشو هستند ذیلاً به‌صورت جدول ارائه می‌گردند. اکثر سلاحهایی که در این جدولها آمده‌اند دارای مقدورات دوگانه پرتاب مهمات متعارفی و مهمات هسته‌ای تاکتیکی می‌باشند بنابراین در حالی‌که ممکن است بعضی کشورها، مثلاً کره جنوبی، دارای بعضی از این نوع سلاحها باشند. فاقد مهمات هسته‌ای آن هستند و تنها از مهمات متعارفی آن بهره‌برداری می‌کنند. در این جدول تعداد سلاحها و مشخصات پیکانهای جنگی هسته‌ای تاکتیکی آنها تا آنجا که ممکن بوده‌است تشریح شده‌است. ضمناً مهمات هسته‌ای تاکتیکی اعضا پیمانهای ناتو و ورشو نزد آمریکا و شوروی است. کلید اعداد در پارانتز که در کنار عناوین جدول آمده‌است مشابه کلید تشریح‌شده در صفحه ۵۱۹ الی ۵۲۰ می‌باشد.

۱. جدول توانایی های هسته‌ای تاکتیکی پیمان ناتو
ژوئیه ۱۹۸۷

نوع و گروه	اولین سال کاربرد	برد به کیلومتر ۱	وزن پرتاب به هزار پوند ۲	میزان اشتباه احتمالی دایره‌ای به متر ۳	تعداد سکوی پرتاب	مشخصات پیکان جنگی[۴] (مهمات هواپیما) و ملاحظات
● ایالات متحده (هسته‌ای تاکتیکی) موشکهای هسته‌ای تاکتیکی						
● موشکهای پرتاب‌شونده از روی زمین:						
● موشکهای بالستیکی کوتاه‌برد:						
● لانس (Lance=) MEM-52C	۱۹۷۲	۱۱۰	۰/۵	۱۵۰ الی ۴۰۰	۵۰	۱ الی ۱۰۰ کیلوتن ۱× پیکان، توانایی هسته‌ای دوگانه هسته‌ای و متعارفی، W-70

● توپخانه دارای توانایی دوگانه هسته‌ای تاکتیکی و متعارفی:						
● توپ هویتزر ۲۰۳ میلی‌متری	۱۹۷۷/۹	۲۱/۶	—	۱۷۰	۱۰۴۶	گلوله ۰/۵ یا ۱۰ کیلوتنی
خود کششی	۱۹۸۱	۲۹	—	۲۰۰—۵۰۰		گلوله ۰/۵، ۱ و ۲ کیلوتنی
● توپ هویتزر ۱۵۵ میلی‌متری خود کششی	۱۹۶۳	۱۸ ۲۴ ۳۰	—	اعلام‌نشده	۲۴۴۰	۰/۱ کیلوتن ×۱
● توپ هویتزر ۱۵۵ میلی‌متری یدک‌شونده	۱۹۷۹	۱/۶ الی ۱۴	—	اعلام‌نشده	۱۰۰۰	۰/۱ کیلوتن ×۱
● مهمات هسته‌ای تخریبی، مین‌های هسته‌ای:						
● مهمات هسته‌ای تخریبی ویژه	۱۹۶۴	—	۰/۱۵	—	اعلام‌نشده	زیرکیلوتن
● مهمات هستهه‌ای تخریبی متوسط	۱۹۶۵	—	۰/۴	—	اعلام‌نشده	از ۱ الی ۱۵ کیلوتن
● موشکهای هسته‌ای						

تاکتیکی پرتاب — شونده از دریا:						
● موشک کروز سطح به سطح BGM-109A تاماهاک (TOMAKAWK=)	۱۹۸۳	۲۵۰۰	—	۲۸۰	۳۲۸	۲۰۰ کیلوتن ×۱ نوع دریایی این موشک در زیردریایی وناوگان سطحی نیز نصب شده است.
● موشک ضد زیردریایی «ساب راک» UMM - 44A SUB ROC	۱۹۶۵	۵۰	—	—	۳۱۵[۷]	۱ الی ۵ کیلوتن ×۱ نوعی اژدر خود هاوی نحوه هدایت اینرسی
● موشک ضد زیردریایی «ازراک» RUR- 5A AS Roc	۱۹۶۱	۱۱	—	—	۱۱۴۲	۱ کیلوتن×۱ توانایی دوگانه هسته‌ای— متعارفی
● موشکهای هسته‌ای تاکتیکی زمین به هوا:						دارای توانایی دوگانه هسته‌ای—متعارفی
● موشک سطح به هوای تریر (Terrier=) «دریایی» TERRIER	۱۹۶۵	۳۷	۰/۳۵	—	حدوداً ۳۰۰	۱ کیلوتن ×۱، قرار است موشک استاندارد جایگزین این موشک شود.

• موشک زمین به هوای نایک هرکولیس (Nike Herculis=) MIM- 148	۱۹۵۸	۱۴۰	۱/۱۲	—	؟	۲ یا ۲۰ یا ۴۰ کیلوتن، در احتیاط نگهداری می‌شود
• سلاحها و تجهیزات هسته‌ای تاکتیکی هوایی:						
• هواپیماهای ضربتی هسته‌ای زمین پایگاهی:						
• هواپیمای فانتوم F4E	۱۹۶۹	۲۱۰۰	۲/۴	۱۶	۳۶۰ فروند	۳ بمب از انواع بی ـ۶۱/۵۷/۴۳/۲۸
• هواپیمای F111E/F	۱۹۶۷	۴۷۰۰	۲/۲ الی ۲/۵	۲۵	۱۶۰ فروند	۳ بمب از انواع بی ـ ۶۱/۵۷/۴۳
• هواپیمای F-16	۱۹۷۹	۳۸۰۰	۲+	۱۲ الی ۱۵	۵۷۶ فروند	۱ بمب بی ـ ۶۱ و همچنین ۱ یا ۲ بمب بی ـ ۴۳
• هواپیمای A-4M	۱۹۷۰	۳۲۲۵	۰/۹	۱۰	۸۶ فروند	۱ بمب بی ـ ۶۱/۵۷/۴۳/۲۸

● هواپیماهای ضربتی ناوهای هواپیمابر:						
● هواپیمای A-6E	۱۹۶۳	۳۲۰۰	۰/۹	۱۵	۲۱۲ فروند	۳ بمب از انواع بی ــ۶۱/۵۷/۴۳/۲۸
● هواپیمای A-7	۱۹۶۶	۲۸۰۰	۰/۹	۱۵	۲۱۰ فروند	۴ بمب از انواع بی ــ۶۱/۵۷/۴۳/۲۸
● هواپیمای F/A-18	۱۹۸۲	۱۰۰۰	۲/۲	۱۳/۷	۱۸۹	۲ بمب از انواع بی ــ۶۱/۵۷
● هواپیمای S-3	۱۹۷۴	؟۳۷۰۰	۰/۶	اعلام‌نشده	۱۱۰	۱ بمب بی ــ۵۷ ضد زیردریایی
● هواپیماهای ضد زیردریایی زمین پایگاهی:						
هواپیمای P-3	۱۹۶۱	۲۵۰۰	۰/۶۶	۱۹	۳۴۵	۲ بمب بی‌ــ۵۷ ضد زیردریایی
● موشکهای کروز پرتابی ازهواپیما:						
● AGM-86B	۱۹۸۲	۲۴۰۰	۰/۶۶	۶۰	۲۹۱۶	پیکان جنگی از نوع ۸۰ ــW معادل ۲۰۰ کیلوتن؛ توسط ۹۸ فروند B-52 G و ۴۶ فروند B-52 H و ۵۴

						فروند B-1B حمل و پرتاب می‌شود.
● راکتها (موشکهای برد کوتاه تعرضی):						
● AGM-69A	۱۹۷۲	۵۶ کیلومتر در ارتفاع پست و ۲۲۰ کیلومتر در ارتفاع بالا	۳/۵	(٪۳)	۳۸۲۸	۱۷۰ کیلوتن که توسط هواپیماهای B-1B و B52H و FB-111A حمل و پرتاب می‌شوند احتمالاً تنها ۱۱۰۰ موشک ذخیره‌شده است.
● بمبهای هسته‌ای تاکتیکی:						بعضی از این بمبها با توجه به نوع، جنبه استراتژیکی نیز دارند ــ به صفحه ۵۲۳ مراجعه شود.
● بی‌ــ ۲۸ B-28	دهه ۱۹۶۰	ــ	ــ	ــ	اعلام‌نشده	۷۰ الی ۳۵۰ کیلوتن یا ۱/۱ مگاتن ــ در حال جایگزینی
● بی‌ــ ۴۳ B-43	۱۹۶۰	ــ	ــ	ــ	اعلام‌نشده	۱ مگاتن

						(استراتژیکی و تاکتیکی)
• بی— ۵۷ B-57	۱۹۶۷	—	—	—	اعلام‌نشده	زیر کیلوتن تا ۱۰ کیلوتن وشاید ۲۰ کیلوتن شامل نوع ضد زیردریایی
• بی— ۶۱ نوع ۱ B-61	۱۹۶۸	—	—	—	اعلام‌نشده	محدوده مگاتن، استراتژیک
• B-61 انواع ۲/۳/۴/۵	۱۹۷۵؟	—	—	—	اعلام‌نشده	۱۰۰ الی ۵۰۰ کیلوتن
• بی— ۵۳ B-53	۱۹۶۲	—	—	—	اعلام‌نشده	۹ مگاتن ازنوع W-53
• بی— ۸۳ B-83	۱۹۸۴	—	—	—	۲۵۰	۱/۱ مگاتن جایگزین 53, B/28/43
• سایر اعضا پیمان ناتو به‌غیر از ایالات متحده: موشکهای بالستیکی هسته‌ای تاکتیکی کوتاه‌برد:						
• پرشینگ ۱ ای PERSHING1A MGM-31 A/B	۱۹۷۱	۱۶۰ الی ۷۲۰	۰/۸	۴۰۰	۷۲	۶۰ الی ۴۰۰ کیلوتن قابل انتخاب نیروی هوایی آلمان غربی

● پلوتن PLUTON	۱۹۷۴	۱۲۰	اعلام‌نشده	۱۵۰ الی ۳۰۰	۳۲	۲۵ کیلوتن یا ۱۵ کیلوتن یک پیکانه ـ فرانسه
● لانس MGM-52C LANCE	۱۹۷۶	۱۱۰	۰/۵	۱۵۰ الی ۴۰۰	۵۷	۱ الی ۱۰۰ کیلوتن، قابل انتخاب، بلژیک، انگلیس، آلمان غربی، ایتالیا، هلند.
● توپخانه دارای توانایی دوگانه هسته‌ای تاکتیکی و متعارفی:						
● توپ هویتزر ۲۰۳ میلی متری خودکششی از نوع، M- 110	۱۹۶۲	۱۶/۸	—	۱۷۰	۳۹۷	۰/۵ یا ۱۰ کیلوتن، بلژیک، انگلیس، آلمان غربی، یونان، ایتالیا، هلند ترکیه.
● توپ هویتزر ۱۵۵ میلی متری خودکششی از نوع، M- 109	۱۹۶۴	۱۸	—	اعلام‌نشده	۱۹۶۵	تا ۲ کیلوتن، بلژیک، انگلیس، کانادا، آلمان غربی، دانمارک، یونان، ایتالیا، هلند، نروژ، پرتغال، ترکیه، اسپانیا

● موشکهای زمین به هوا که توانایی دوگانه هسته‌ای تاکتیکی و متعارفی هستند:						
● نایک هرکولیس NIKE HERCULES از نوع MIM- 14B	۱۹۶۲	۱۴۰	۱/۱۲	—	۴۵۳	یک الی ۲۰، قابل انتخاب، بلژیک، آلمان غربی، ایتالیا، هلند، ترکیه.
● سلاحها و تجهیزات هسته‌ای تاکتیکی هوایی:						
● هواپیماهای ضربتی زمین پایگاهی:			سرعت به ماغ	وزن سلاح به هزارپوند		
● هواپیمای F-104 از نوع G یا S	۱۹۵۸	۲۴۰۰	۲/۲	۲/۵	۲۶۳	آلمان غربی، یونان، هلند، ایتالیا، ترکیه، بمبهای زیر کیلوتن
● هواپیمای فانتوم اف-۴ F4 E/F	۱۹۶۷ ۱۹۷۳	۲۲۰۰	۲/۴	۱۶	۱۷۵	آلمان غربی، ترکیه، یونان. بمبهای ۱۰۰ الی ۵۰۰ کیلوتن
● هواپیمای F-16	۱۹۸۲	۳۸۰۰	+۲	۱۲ الی ۱۵	۲۳۶	بلژیک، دانمارک، هلند، نروژ، بمبهای ۱۰۰ تا ۵۰۰ کیلوتنی

● هواپیمایی میراژ۴ پی	۱۹۸۶	۳۲۰۰	۲/۲	۱۶	۱۵	یک موشک هوا به سطح از نوع ASMP با قدرت ۱۰۰ الی ۱۵۰ کیلوتن (فرانسه)
● موشک هواپیمای میراژ ۴ پی	۱۹۸۶	۱۰۰ـــ۳۰۰	۳/۵	اعلام‌نشده	اعلام‌نشده	
● هواپیمای میراژ ۴ آ (MIRAGE IVA)	۱۹۶۶	۳۲۰۰	۲/۲	۱۶	۲۲	یک بمب ۶۰ کیلوتنی (فرانسه)
● هواپیمای میراژ۳ یی (MIRAGE IIIE=)	۱۹۶۴	۲۴۰۰	۱/۸	۱۹	۳۰	احتمالاً ۲ بمب ۱۵ کیلوتنی (فرانسه)
● هواپیمای جاگوار آ (JAGUAR A =)	۱۹۷۴	۱۶۰۰	۱/۴	۱۰	۴۵	هواپیماهای فرانسوی احتمالاً ۲ بمب ۱۵ کیلوتنی، اما هواپیماهای انگلیس از نوع فاقد توانایی هسته‌ای هستند.
● هواپیمای تورنادو (TORNADO =)	۱۹۸۱	۲۸۰۰	۰/۹۵	۱۶	۳۷۷	انگلیس، آلمان غربی، ایتالیا
هواپیماهای ضربتی ناوهای هواپیمابر:						
● هواپیمای سوپر	۱۹۸۰	۱۵۰۰	۱	۲	۳۸	احتمالاً ۲ بمب ۱۵

اتاندارد (SUPER ETANDARD=)						کیلوتنی قرار است با موشک ASMP جایگزین شود. (فرانسه)
● هواپیماهای ضد زیردریایی:						
● هواپیمای P3B/C	۱۹۶۱	۲۵۰۰	۰/۶۶	۱۷	۲۰	هلند و نروژ
● هواپیمای نیمراد (NIMROD=)	۱۹۶۹	۹۰۰۰	۰/۷۵	۱۷	۲۸	انگلستان
● هواپیمای آتلانتیک (ATLANTIC=)	۱۹۶۵	۳۸۰۰	۰/۵۷	۱۸	۵۵	فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا
هواپیمای باکانیر (BUCCANEER=)	۱۹۶۳	۳۷۰۰	۰/۸۵	۱۶	۲۵	انگلستان، در سالهای اخیر تبدیل به ضد زیردریایی شده‌است

۲. جدول توانایی های هسته‌ای تاکتیکی پیمان ورشو تا ژوئیهٔ ۱۹۸۷

نوع و گروه	اولین سال کاربرد	برد به کیلومتر ۱	وزن پرتاب به هزار پوند ۲	میزان اشتباه احتمالی دایره‌ای به‌متر ۳	تعداد سکوی پرتاب	مشخصات پیکان جنگی (تعداد قدرت) و ملاحظات وزن مهمات هواپیما ۴
• اتحاد شوروی (هسته‌ای تاکتیکی):						
• موشکهای بالستیکی کوتاه‌برد:						
• SS-21 نام مستعار ناتو «اسکاراب= SCARAB»	۱۹۸۷	۱۲۰	اعلام‌نشده	۳۰۰	۱۲۰	یک پیکان ۱۰۰ کیلوتنی
• SS-1C نام مستعار ناتو «اسکادبی= SCUD-B»	۱۹۶۵	۳۰۰	اعلام‌نشده	۹۰۰	۵۸۰	پیکان جنگی در محدوده کیلوتن است.
• فراگ–۷ (FROG-7)	۱۹۶۵	۷۰	اعلام‌نشده	۴۰۰	۶۵۰	۲۰۰ کیلوتن یک پیکان، SS - ۲۱ در حال جایگزینی آن است

● SS-12 جدید نام مستعار ناتو «اسکیل بورد = SCALEBOARD»	۱۹۷۹	۹۰۰	اعلام‌نشده	۳۰۰	۱۳۰	یک پیکان یک مگاتنی
● SS-23 نام مستعار ناتو «اسپایدر SPIDER=»	۱۹۷۹ الی ۱۹۸۰	۵۰۰	اعلام‌نشده	۳۵۰	تا ۲۰ سکو	یک پیکان ۱۰۰ کیلوتنی
● موشک کروز پرتاب‌شونده از زمین:						
SS-C1B نام‌مستعار ناتو سپال = SEPAL»	۱۹۶۲	۴۵۰	اعلام‌نشده	اعلام‌نشده	۱۰۰ برآورد	یک پیکان ۳۵۰ کیلوتنی مربوط به دفاع ساحلی
● توپخانه دارای توانایی دوگانه هسته‌ای تاکتیکی و متعارفی:						
● توپ ۱۵۲ میلی متری یدک شونده	۱۹۸۷	۲۷	—	اعلام‌نشده	۱۵۰۰ برآورد	۲ الی ۵ کیلوتن؟ خط مقدم جبهه
● توپ ۱۵۲ میلی‌متری خودکششی	۱۹۸۰	۲۷	—	اعلام‌نشده	۲۱۰۰	۲ الی ۵ کیلوتن — توپخانه ارتش

● توپ/هویتزر ۱۵۲ میلی‌متری یدک‌شونده	۱۹۵۵	۱۷/۴	—	اعلام‌نشده	۲۰۰۰ برآورد	۲ کیلوتن ـ توپخانه لشگری
● هویتزر ۱۵۲ میلی‌متری خودکششی از نوع 257	۱۹۷۲	۲۷	—	اعلام‌نشده	بیش از ۳۵۰۰	زیر کیلوتن تا ۵ کیلوتن توپخانه لشگری
● توپ ۲۰۳ میلی‌متری خودکششی از نوع 257	۱۹۷۵	+۱۸	—	۲۰۰ برآورد	۲۰۰ برآورد	۲ الی ۵ کیلوتن — خط مقدم
● خمپاره ۲۴۰ میلی‌متری خودکششی	۱۹۷۵	۱۲/۷		اعلام‌نشده	۲۰۰ برآورد	قدرت پیکان جنگی اعلام‌نشده لیکن این پیکان هسته‌ای است
● موشکهای زمین به هوا که دارای توانایی دوگانه هسته‌ای تاکتیکی و متعارفی هستند:						
● موشک ABM-1B اسم مستعار ناتو «گالوش=GALOSH»	۱۹۶۴	۳۲۰	اعلام‌نشده	—	۱۶	۳ مگاتنی ×۱ پیکان فقط در مسکو.
● موشک بهسازی شده گالوش از نوع SH-04	۱۹۸۳ تا ۱۹۸۴	اعلام‌نشده	اعلام‌نشده	—	۱۶	در حال عملیاتی‌شدن و دارای یک پیکان جنگی است.

● موشک SA-10 نام مستعارناتو «گرامبل = GRUMBLE»	۱۹۸۱	۱۰۰	اعلام‌نشده	—	+۹۶۰	دارای یک پیکان جنگی هسته‌ای قوی
● موشک SA-5 نام مستعار ناتو «گامون = GAMMON»	۱۹۶۷	۳۰۰	۰/۱۳۲	—	۲۰۳۰	دارای یک پیکان جنگی هسته‌ای و در صورت نیاز ماده منفجره متعارفی قوی
● موشکهای هسته‌ای، تاکتیکی قابل ـ پرتاب از دریا:						
● موشک کروز سطح به، سطح:						
● موشک SSS-N-3a/b اسم مستعارناتو «شداک SHADDOCK=	۱۹۶۲	۴۵۰	—	اعلام‌نشد	۲۵۶	۳۵۰ کیلوتن × ۱ پیکان
● موشک SS-N-7	۱۹۶۸	اعلام‌نشده	—	اعلام‌نشده	۸۸	۲۰۰ کیلوتن × ۱ پیکان
● موشک SS-N-۹ نام مستعار ناتو «سیرن = SIREN»	۱۹۶۸/۹	۱۰۰	—	اعلام‌نشده	۲۳۰	۲۰۰ کیلوتن × ۱ پیکان
● موشک SS-N-12 نام مستعار ناتو	۱۹۷۳	۵۵۰	—	اعلام‌نشده	۱۴۴	۳۵۰ کیلوتن × ۱ پیکان

«سند باکس «SAND BOX =						
● موشک SS- N- ۱۹	۱۹۸۰	۵۵۰	—	اعلام‌نشده	۱۳۶	۵۰۰ کیلوتن ×۱ پیکان
● سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی ضد زیردریایی:						
● موشک SS-N-14 نام مستعار ناتو سیلکس SILEX	۱۹۷۴	۵۵	—	اعلام‌نشده	۳۳۲	یک تا پنج کیلوتن
● اژدر SS-N-15	۱۹۸۲	۴۵	—	اعلام‌نشده	۳۹۶ برآورد	درمحدوده ۵ کیلوتن؟
● اژدر SS-N-16	۱۹۶۲	اعلام‌نشده	—	اعلام‌نشده	۳۰۶ برآورد	در محدوده کیلوتن؟
● موشک SS-N-22	۱۹۸۱	۴۰۰	—	اعلام‌نشده	۶۸	دارای یک پیکان جنگی ۲۰۰ کیلوتنی احتمالاً با توانایی مضاعف
● راکت FAAS-1	۱۹۷۵	۳۵	—	—	۱۲	۵ کیلوتن
● مین هسته‌ای	اعلام‌نشده	—	—	—	اعلام‌نشده	۵ الی ۲۰ کیلوتن
● سلاحها و تجهیزات						

هسته‌ای تاکتیکی[۷] هوایی:			سرعت به ماخ	وزن تسلیحات هزار پوند		
● هواپیماهای ضربتی زمین پایگاهی:						
● هواپیمای سوخوی ۷ نام مستعار ناتو فیترای FITTER-A	۱۹۵۹	۱۴۵۰	۱/۶	۸/۸	۴۵	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی
● هواپیمای میگ ۲۱ نام مستعار ناتو FISHBED-L	۱۹۷۰	۱۱۰۰	۲/۱	۲	۱۳۵	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی
● هواپیمای میگ ۲۷ نام مستعار ناتو «فلاگردی جی= FLOGGERD/J»	۱۹۷۱	۱۴۰۰	۱/۷	۸/۸	۱۰۳۵	انواع D و J این هواپیما قادر به حمل ۲ بمب هسته ای تاکتیکی هستند
● هواپیمای سوخوی ۱۷، نام مستعار ناتو «فیتر =FITTER» D,H,K	۱۹۷۴	۱۳۰۰	۲/۱	۷	۶۳۰	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی هستند
● هواپیمای سوخوی ۲۴، نام مستعار ناتو «فنسر=FENCER»	۱۹۷۴	۳۶۰۰	۲/۳	۲۴	۷۹۵	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی ۴۵۰ فروند از این هواپیما در نقش

						استراتژیکی هستند
● هواپیماهای ضد زیردریایی:						
● هواپیمای TU-142 نام مستعار ناتو بیر-اف «BEAR-F=	۱۹۷۲	۱۱۵۰۰	۰/۷	اعلام‌نشده	۶۵	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی
● هواپیمای ایلوشین ۳۸ نام مستعار ناتو «می = May»	۱۹۷۰	۷۲۰۰	۰/۶	اعلام‌نشده	۵۹	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی (برآورد)
● هواپیمای BE-12 نام مستعار ناتو «میل= MAIL»	۱۹۶۵	۷۵۰۰	۰/۵	اعلام‌نشده	۹۵	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی
● موشکهای کروز پرتابی از هواپیما (توانایی دوگانه هسته‌ای تاکتیکی و متعارفی):						
● موشک AS-15	۱۹۸۴	۱۶۰۰	۰/۶	اعلام‌نشده	۳۰۰	۲۵۰ کیلوتن × یک پیکان
● موشک AS-3 نام مستعار ناتو «کانگرو KANGAROO=	۱۹۶۱	۵۰۰	۲	اعلام‌نشده	۱۰۰ برآورد	۸۰۰ کیلوتن الی یک مگاتن با یک پیکان جنگی

● موشک AS-4 نام مستعار ناتو «کیچن KITCHEN=»	۱۹۶۲	۳۰۰	۳/۳	اعلام‌نشده	۵۰۰	یک مگـــاتن ×۱ پیکان
● موشک AS-6 نام مستعـــــــارناتو «کینـــگ فیـش King Fish=»	۱۹۷۷	۳۰۰	۳	اعلام‌نشده	۱۰۰۰	۳۵۰ کیلوتن الی یک مگاتن با یک پیکان ــ می‌تواند پیکان جنگی متعارفی مواد منفجره شدید نیز حمل کند.
● بمبهای تاکتیکی هسته‌ای	اعلام‌نشده	—	—	—	اعلام‌نشده	۲۵۰ و ۳۵۰ کیلوتنی
● بمب هستـــه‌ای تاکتیکـــــی ضد زیردریایی	اعلام‌نشده	—	—	—	اعلام‌نشده	وجود آن مسلم است، جزییات نامعلـــوم است.
● سایر اعضاء پیمان ورشو به‌غیر از اتحاد شوروی: موشکهـــای بالستکیی هستـــه‌ای						
● تاکتیکی کوتاه برد:						
● موشکهای SS-1 C (اسکـــادبی / سی (SCUD B/C	۱۹۶۵	۳۰۰	اعلام‌نشده	۹۰۰	۱۵۵	در محـــدوده یک کیلـــوتن با یک پیکـــــان ــ

						بلغارستان (۴۸)، چکوسلاواکی (۲۷)، آلمان شرقی (۲۴)، مجارستان (۹)، لهستان (۳۲)، رومانی (۱۵)
• موشک فراگ ـ ۷/۵/۳	۱۹۵۷/ ۱۹۶۵	۷۰	اعلام‌نشده	۴۰۰	۲۱۰	۲۰۰ کیلوتن ×۱ پیکان جمعاً ۲۱۰ موشک در دسترس همه اعضاء پیمان به‌غیراز شوروی.
• موشک SS-21	۱۹۸۶؟	۱۲۰	اعلام‌نشده	۳۰۰	۸	۱۰۰ کیلوتن ×۱ پیکان ـ آلمان شرقی و چکوسلاواکی
• توپخانه دارای توانایی دوگانه هسته‌ای تاکتیکی و متعارفی:						
• توپ یا هویتزر ۱۵۲ میلی‌متری ـ یدک شونده	اعلام‌نشده	۱۷/۴	ـ	اعلام‌نشده	۲۷۰ برآورد	گلوله ۲ کیلوتنی ـ آلمان شرقی ـ بلغارستان ـ مجارستان ـ رمانی

● هویتزر ۱۵۲ مم خودکششی	۱۹۸۰؟	۲۷	—	—	۱۴۰	زیر کیلوتن تا ۵ کیلوتن
● هواپیماهای زمین پایگاهی[7] تاکتیکی با مقدورات حمل بمب هسته‌ای تاکتیکی			سرعت به ماخ	وزن سلاحها به هزار پوند		
● سوخوی ۷ (فیتر—ای) اسم مستعار FITTER-A	۱۹۵۹	۱۴۵۰	۱/۶	۸/۸	۷۴ برآورد	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی، چکوسلاواکی و لهستان
● سُوخوی ۲۰ (فیتر—سی)	۱۹۷۴	۱۳۰۰	۱/۶	۷	۴۰	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی — لهستان
● میک ۲۳ (فلاگر اف / اچ) FLOGGER F/H	۱۹۷۵/۶	۲۶۰۰	۱/۲	۴/۴	۱۰۹	۲ بمب هسته‌ای تاکتیکی — بلغارستان — چکوسلاواکی — آلمان شرقی

پیوست چهارم

تحلیل موازنه تواناییهای متعارفی شرق و غرب در اروپا (پیمانهای ناتو و ورشو)*

روش مقایسه ایستا**

به طوری که از بخشهای مختلف این کتاب می‌توان نتیجه گرفت، در صورتی که علائق حیاتی ابرقدرتها طوری به خطر افتد که منجر به شکست بازدارندگی شود و جنگ بین این دو قطب آغاز گردد، ترتیب توالی احتمالی آن به شرح زیر خواهد بود:

مرحله یکم. جنگ متعارفی، و احتمالاً فقط در اروپا، نوعی جنگ محدود با استفاده از استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر؛

مرحله دوم. جنگ هسته‌ای تاکتیکی، احتمالاً فقط در اروپا، نوعی جنگ محدود؛

مرحله سوم. جنگ عمومی هسته‌ای (استراتژیکی) که منجر خواهد شد تا طرفین به استراتژی انهدام قطعی متوسل شوند.

در پیوستهای دوم و سوم این کتاب تواناییهای هسته‌ای استراتژیکی و تاکتیکی دو ابرقدرت و هم‌پیمانان آنان در پیمانهای ناتو و ورشو مقایسه شد. از آنجا که جنگ سوم جهانی احتمالاً مطابق مرحله‌بندی فوق با بهره‌برداری از تواناییهای متعارفی طرفین آغاز خواهد شد، در این پیوست سعی شده است که با ارائه یک جدول مقایسه از تواناییهای متعارفی بالقوه ملموس اعضاء پیمان ورشو و ناتو، موازنه موجود مورد مطالعه قرار بگیرد و احتمال آغاز یک جنگ متعارفی، در شرایط فعلی استراتژیکی اروپا و جهان، برآورد گردد.

بدیهی است که موازنه تواناییهای متعارفی پیمانهای ناتو و ورشو در صورتی که فقط با مقایسه نیروهای انسانی، واحدهای رزمی یا تجهیزات آنان ارزیابی شود اشتباهات بزرگ در پی خواهد داشت که تردیدهای طبیعی ناشی از آن نیز در پی می‌آیند. ارزیابی دقیق برخی از خصوصیات تقریباً غیرممکن است. از این جمله می‌توان کیفیت واحدهای رزمی یا تجهیزات آنان، برتریهای جغرافیایی، دکترینهای رزمی، تکنولوژی نظامی، طرز استقرار، آموزش، پشتیبانی لوجستیکی، روحیه، فرماندهی و رهبری، ابتکار تاکتیکی، زمین، جو، عزم سیاسی و یکپارچگی هم‌پیمانان‌رانام برد. به

* به نقل از مجله انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیکی، لندن ۱۹۸۵م.

** ایستا (STATIC=) مقایسه ثابت و تحلیل نشده عددی همشکل با همشکل ـ م.

هنگام چنین مقایسه‌ای، باید زمینه‌های سیاسی و استراتژیکی گسترده‌تری مانند موازنه هسته‌ای، نحوه استفاده و استقرار نیرو در سطح جهان، توانایی بالقوه طرفین در رسانیدن تقویتها و از همه مهمتر قدرت نسبی نیروهای دریایی طرفین و نیروهای هوایی تاکتیکی و پشتیبانی دوربرد هوایی آنان را مدنظر قرار دهد.

کسی نیست که بتواند شکل و وسعت مخاصمات را پیشگویی کند و مدت و نحوه اداره آن و عاقبت کار را برآورد نماید. مخاصمات منطقه‌ای اخیر موید این حقیقت است که مصرف مواد، حتی روندی بسیار بیشتر از بالاترین برآوردهای گذشته داشته است. اثر این عامل بر توانایی مداومت رزم، چه در زمینه ترتیبات لوجستیکی جبهه، چه در زمینه زیربنای تشکیلات ملی برآورد کردنی نیست. با این همه تمام عوامل فوق که ذکر شد در زمینه نحوهٔ استفادهٔ نیروها در اروپا، تقویت این گونه نیروها در موقع لزوم و تأمین منابع مورد نیاز برای تدارک آنها تأثیری مسلم دارند.

مقایسه مستقیم بین تجهیزات نظامی نیز به همان مقدار مشکل است. به طور مثال مقایسه تعداد تانکهای طرفین میسر است اما مسلماً کارآیی رزمی تانکهای موجود در هر یک از دو پیمان برابر نیستند. بعضی از آنها کهنه و بهسازی نشده‌اند و تعدادی از آنها مدرن و پیچیده می‌باشند. تانکهای مستعمل ممکن است نتوانند به سرعت حرکت کنند و از برتریهای جغرافیایی و زمین به اندازه تانکهای مدرن بهره‌برداری نمایند و یا نتوانند با اولین گلوله‌های خود تانک حریف را منهدم کنند و خود در مقابل آتش دشمن مقاومت نمایند یا به خوبی تانکهای جدید با یکدیگر ارتباط رادیویی برقرار نمایند. علاوه بر این، اگرچه تانکها هنوز به عنوان یکی از بهترین سلاحهای ضد تانک ارزش خود را حفظ کرده‌اند لیکن باید اذعان کرد که سلاحهای ضد تانک دیگری هم که بسیار مؤثراند، وجود دارند ــ به طور مثال می‌توان هلیکوپترهای ضد تانک و هواپیماهای بمباران زمینی و سلاحهای ضد تانک هدایت شوندهٔ نصب شده در روی خود روها و مینهای ضد تانک را نام برد. به طور خلاصه، چنانچه بخواهیم به یک مقایسه درست دست یابیم، عوامل ثابت و متغیر (ایستا و پویا*) بسیاری وجود دارند که بایستی مدنظر قرار دهیم.

با در نظر داشتن ملاحظات فوق، موازنه عددی در جدولی که بعد از این نوشته‌ها ارائه گردیده است مورد بررسی قرار گرفته است و طی آن عناوینی مانند نیروی انسانی، لشکرها (شامل واحدهای هم‌طراز با لشکر)، تجهیزات نیروی زمینی، واحدهای دریایی، هواپیماهای دریایی نیروی دریایی، و هواپیماهای تعرضی و جنگنده انتخاب شده‌اند که عوامل ثابت متفاوتی را نمایش می‌دهند. جمع هر یک از این عناوین برای جبهه‌های شمالی و مرکزی ناتو به طور یک‌جا تحت عنوان شمال، و برای جبهه جنوبی و نیروهای آمریکا در اروپا یا در دریاهای اطراف اروپا برحسب انواع به طور مجزا ارائه شده است. مضافاً جمع کل نیروهای ناتو نیز جداگانه نمایش داده شده است. برای مقایسه این جمعها، نیروهای متقابل اعضاء پیمان ورشو به استثنای نیروهای شوروی به

* پویا (=DYNAMIC) متغیر، متحرک=مقایسه تحلیل شده ملموسها و غیر ملموسها. به پیوست پنجم این کتاب مراجعه کنید ــ م.

طور مجزا، و مجموع نیروهای شوروی در مقابل پیمان ناتو نیز به طور جداگانه و برحسب انواع به نمایش گذارده شده است.

تشریح منطقه رزم

یکی از نکات اساسی در این تحلیل این است که باید بالاترین سطوح تراکم نیروهای طرفین (مثلاً مجموع نیروهای هر یک از پیمانها را با یکدیگر مقایسه نمود یا سعی کرد ارتباط درونی واقع‌بینانه تری را که مقایسه نیروها بر حسب استقرار در جبهه های جداگانه است، دنبال کرد. در اینجا لازمست بپذیریم که در شروع مخاصمات، واحدهای کاملاً بزرگی از نیروهای طرفین لزوماً در منطقه رزمی خاصی مستقر نشده‌اند. اندازهٔ کافی از انعطاف‌پذیری خصوصاً در مورد نیروهای ذخیره اتحاد شوروی وجود دارد که طرفین را قادر می‌سازد هرگاه که اراده کنند این نیروها را مستقر نمایند. قسمتهای شمالی و مرکزی اروپا در این جدول به صورت یک منطقه مجزا نشان داده شده است، با این همه این عمل بالاجبار یک برداشت غیر کامل است. به‌طور مثال نیروهای زمینی نروژ یکی از عناصر اصلی نیروهای فعال رزمی خود را برای حفاظت معابر نفوذی شمالی کشور علیه تهدید بزرگ و بالقوه‌ای که از جانب نیروهای قسمت شمالی منطقه نظامی لنینگراد شوروی متصور است تخصیص داده‌اند، و طرحهایی دارند که این نیروها را در شمالی‌ترین نواحی در موقع جنگ تقویت نمایند. این در حالی است که نیروی دریایی نروژ مجبور است واحدهای شناور بزرگتر خود را برای پشتیبانی از نیروهایی که در شمال نروژ وارد رزم می‌شوند به جناح ساحلی نروژ در اقیانوس اطلس اختصاص دهد. در همین حال ناوگان دریای بالتیک شوروی جنوب نروژ را نیز تهدید می کند و نیروی دریایی نروژ را مجبور به حفاظت از این منطقه جنوبی می‌نماید. بنابراین نیروی هوایی نروژ نیز مانند نیروی دریایی مجبور است هر دو بخش شمالی و جنوبی را پشتیبانی نماید. استان اشلیسویک هولشتاین آلمان غربی که جزیی از فرماندهی شمالی ناتو محسوب می‌شود باید آمادگی دفع حمله را از دو سمت یعنی از آلمان شرقی و از دریا داشته باشد.

فرمانده جناح جنوبی ناتو نیز باید برای دفاع از سه جبهه‌ای که کاملاً از یکدیگر فاصله دارند و هر یک به تدابیر تاکتیکی و لوجستیکی خاص خود نیازمندند، تدارک ببیند. هرگونه تهدید پیمان ورشو در اروپای مرکزی باید توسط ایتالیا مقابله و دفع شود. یونان و ترکیه مشترکاً باید از تریس* و دریای اژه و فضای هوایی آن دفاع نمایند و این در حالی است که ترکیه به تنهایی باید از مرزهای شرقی خود که هم‌مرز قفقاز است نیز دفاع کند.

نیروی انسانی

در جدول مورد بحث مجموع پرسنل یونیفورم پوش هر یک از کشورها ارائه شده است. با این همه بسیاری از افراد نظامی نیروهای مسلح دو ابرقدرت ممکن است در خارج از منطقه ناتو درگیر

* Thrace

جنگ شوند. مجموع نیروهایی که عملاً برای رزم در اروپا حضور دارند، شامل کشورهای ناتو، نیروهای کانادایی مستقر در آلمان غربی و نیروهای فرانسوی، در جدول آورده شده است، اما نیروهای اسپانیایی در محاسبات منظور نگردیده‌اند. برای اتحاد شوروی نیروهای موجود در شبه‌جزیره کولا که مقابل نروژ قرار گرفته‌اند، و نیروهایی که در ماوراء منطقه نظامی قفقاز در مقابل ترکیه استقرار یافته‌اند نیز به حساب آمده است.

در صورتی که مخاصمات یک‌مرتبه آغاز شود یا تهدید به شروع آن مشاهده شود، ممکن است جنگ در مناطقی وسیعتر از آنچه ذکر شد، رخ دهد. این عمل ممکن است با‌حرکت دادن نیروهای آماده به داخل اروپا یا بسیج نیروهای ذخیره برای جنگ در محلی که مستقر هستند یا حرکت دادن نیروهای بسیج شده به داخل اروپا توسط قدرتهای خارج از اروپا، صورت گیرد. در اینجا لازم است مجدداً یادآوری شود که تمام نیروهای ذخیره کشورهای خارج از اروپا برای استفاده در منطقه رزمی اروپا در دسترس نیستند یا لزوماً نمی‌توانند، به نحوی که در سرنوشت جنگ مؤثر باشند، به موقع بسیج و در صحنه عملیات مستقر شوند.

بسیج

زمانی که صرف بسیج کردن یک ملت می‌شود، به سیستم بسیج، روشهای ستادی و مهارت، فواصل و تسهیلات حمل‌ونقل موجود بستگی دارد و بدیهی است که عوامل دیگری نیز مانند هشداری که دریافت می‌کنند، عزم سیاسی آنان، توانایی در اتخاذ تصمیم عملی کردن آن، و تأثیری که عملیات دشمن در انسداد بسیج عمومی باقی می‌گذارد تأثیر بسزایی دارد. کشورهای پیمان ورشو با تکیه بر سربازان وظیفه‌ای که خدمت اجباری خود را به پایان رسانیده‌اند، نیروهای ذخیره خود را فراهم می‌کنند. سربازان خدمت منقضی که مدت پنج سال یا کمتر، از اتمام خدمت خود را سپری کرده‌اند، احتمالاً برای احضار به خدم مجدد در دسترس خواهند بود و آنان که بیش از پنج سال از پایان خدمت وظیفه‌شان گذشته باشد به آموزشهای یادآوری کننده نیازمندند. اتحاد جماهیر شوروی بخصوص، از سازمان مناطق نظامی خود برای احضار پرسنل ذخیره و قرار دادن آنان در استخوانبندی سازمانی لشکرهایی که به لشکرهای رده دو و سه موسومند، در موقع جنگ استفاده خواهد کرد. خطوط ارتباطی بین روسیه مرکزی و مرزها برای حمل سریع واحدها به جبهه‌های احتمالی جنگ، تا آنجا که این خطوط مورد حمله واقع نشوند، بیش از حد نیاز است. با این همه محدودیت خطوط ارتباطات داخلی شوروی، ممکن است جابجایی لشگرها را از یک قسمت شوروی به قسمت دیگر دچار اِشکال نماید.

در داخل اروپا بسیاری از کشورها می‌توانند نیروها ذخیره خود را در محل بسیج کنند. در مورد انگلستان، حرکت نیروها از جزیره انگلیس به سرزمین اصلی اروپا از سهولت کمتری برخوردار است و در معرض حملات ممانعتی می‌باشد. بدیهی است کشورهایی که موظف به عبور دادن نیروهای تقویتی از اقیانوس اطلس به اروپا هستند، مسلماً با اختلالات جدی روبرو هستند. و بالاخره ایالات متحده، انگلستان، و کانادا فاقد منابعی هستند که بتوانند از آن مانند سایر کشورهایی که دارای

سیستم نظام وظیفه عمومی هستند، نیروهای ذخیره آموزش دیده‌ای را سریعاً بسیج نمایند.

آرایشها

معیار متداول مقایسه نیرو معمولاً «لشکر» است که به عنوان کوچکترین نیرویی که مستقلاً با تکیه بر پشتیبانی لوجستیکی خود می‌تواند عملیات رزمی را به مرحله اجرا درآورد تعریف می‌شود. در جدول مقایسه مورد بحث ما، در تمام حالات کلمه «تانک» شامل لشکرهای تانک و زرهی شده و کلمه «مکانیزه» شامل لشکرهای مکانیزه، سوار، و پیاده موتوریزه می‌شود. کلمه «سایرین» به لشکرهای چترباز، هوابرد، قابل حمل‌ونقل با هواپیما، و لشکرهای کوهستانی، آبی–خاکی، و پیاده سبک اطلاق می‌شود. تمام کشورها در زمان صلح دارای سازمان رزمی قابل مقایسه با لشکر نمی‌باشند و بنا براین به منظور سهولت کار مقایسه، در جدول مورد بحث، سه تیپ (مشتمل بر ۹ گردان زرهی، پیاده و ترکیبی از این دو) بدون احتساب عناصر پشتیبانی مانند واحدهای توپخانه، مهندسی رزمی، و لوجستیکی و غیره برابر لشکر به حساب آمده‌اند. در جدول مزبور لشکرهای رده یک به لشکرهایی اطلاق شده است که در زمان صلح با سازمانی تکمیل عملاًدر اروپا مستقر شده‌اند. برای پیمان ناتو، علاوه بر نیروهای کشورهای اروپایی واقع در حاشیه جبهه‌ها، این‌گونه لشکرها عبارتند از نیروهای انگلیسی، کانادایی، سپاه سوم فرانسه و نیروهای ارتش آمریکا در اروپا. برای اتحاد شوروی، این نیروها عبارتند از آرایشهای موجود نظامی در شبه‌جزیره کولا، نیمی از نیروهای موجود در منطقه نظامی قفقاز و آن دسته از نیروهای شوروی که هم‌اکنون در اروپای شرقی مستقر می‌باشند.

لشکرهایی که قبل از بسیج عمومی به جهت تقویت تخصیص یافته‌اند، در جدول مزبور به طور جداگانه نمایش داده شده‌اند. همچنین آن دسته از لشکرهای بالقوه‌ای که به مجرد آغاز بسیج شدن نیروها به خاطر تقویت بیشتر اروپا با استفاده از نیروهای ذخیره، تشکیل شده‌وحرکت خواهند نمود. در رابطه با اتحاد شوروی، آرایشهایی که تقویتهای اصلی را تشکیل داده‌اند عبارتند از لشکرهایی که در جبهه‌های غربی و جنوبی اتحاد شوروی مستقر هستند، دو لشکر رده یک در بلور اشیا (روسیه سفید) و لشکرهای رده دو مستقر در مناطق نظامی لنینگراد، بالتیک بلور اشیا، کارپتین، و قفقاز شمالی. تقویتهای فرعی را لشکرهای رده سوم و آرایشهای کادرهای باقی ماندهٔ موجود در مناطق نظامی ذکر شده در بالا که از نظر سازمانی برابر سازمان موجود هستند، بانضمام آرایشهایی که در مناطق نظامی عقب، کیِف، و اودسا موجوداند یا احتمالاً از کادرهای باقی مانده تشکیل خواهند شد، تأمین می‌نمایند. در ارقامی که ذکر شد واحدهای دفاع سرزمینی و گاردهای داخلی به حساب نیامده‌اند و نیروهایی که توسط «واحدهای پشتیبانی مسلح کنترل جبهه‌ها» به قرارگاههای سپاه، ارتش، و گروه ارتشها افزوده می‌شوند نیز در محاسبات منظور نشده‌اند. در سالهای اخیر تغییرات قابل ملاحظه‌ای در آمادگی لشکرها و نحوه استفاده و استقرار آنها نسبت به ادوار گذشته به وقوع پیوسته است. این تغییرات از جهاتی به علت تجدید سازمان و از جهات دیگر، به علت قبول فرضیات جدید در تعریف حالات آمادگی پدیدار شده است. بدیهی است این فرضیات اختیاری هستند.

تجهیزات

تجهیزات طرفین را می‌توان به گروههای مختلف تقسیم کرد و نمایش داد. از جمله عواملی که مسئله را پیچیده می‌کنند این است که جمع کل تجهیزات، برابر جمع تجهیزاتی که در سازمان لشکرها وجود دارند نیست و تجهیزات ذخیره و تجهیزات متعلق به واحدهای غیر لشکری را نیز باید به آن افزود، مضافاً در آغاز مخاصمات تمام تجهیزات در جبهه‌ها نیستند. آرایشهای نظامی اتحاد شوروی که از روسیه غربی به حرکت در می‌آیند محتملاً تمام تجهیزات واحدهای خود را به طور کامل همراه خواهند داشت. از سوی دیگر بعضی از واحدهای تقویتی نیروهای آمریکایی چنین برنامه‌ریزی کرده‌اند که تجهیزات خود را از انبارهای موجود در اروپا فراهم نمایند. به همین دلائل است که جدول برای هر یک از طرفین، مجموع متعلقات تجهیزات معلوم یا برآورد شده‌ای را که در اروپا موجود است یا در ذخائر واحدهای تقویتی پیمان ورشو وجود دارد، به حساب آورده است.

نیروی دریایی

در ارتباط با نیروهای دریاي ناتو، جدول مزبور تعداد ناوها و زیردریاییهایی را که در اقیانوس اطلس شرقی، کانال مانش، دریای شمال و مدیترانه استقرار دارند نشان داده است. در مورد پیمان ورشو جدول شامل ناوها و زیردریاییهای موجود درناوگان‌شمال، ناوگان بالتیک و دریای سیاه شوروی همراه با شناورهای جنگی سایر اعضاء پیمان ورشو در دریاهای بالتیک و سیاه می‌باشد. نیروی دریایی شوروی در مدیترانه از ناوگان دریای سیاه و زیردریاییهای آن در این منطقه از ناوگان شمالی شوروی تأمین می‌شوند. مانند تجهیزات نیروهای زمینی، تجهیزات نیروهای دریایی طرفین نیز از نظر توانایی و فرسودگی در انواع و گروههای مختلف، دستخوش نابرابریهای بزرگ می‌باشند. طبقه‌بندی هواپیماهای مختص محیط دریایی یا هواپیماهای نیروی دریایی برحسب کلاس به ترتیبی انجام گرفته است که با مشخصات به کار رفته در فهرست بندیهای هر یک از طرفین مطابقت می‌نماید. ارقام داده شده در جدول شامل انواع هواپیماهای مشخصاً دریایی است که دارای پایگاه زمینی هستند یا از ناوهای هواپیمابر در مناطق دریایی ذکر شد در بالا به پرواز در می‌آیند.

نیروی هوایی

ارزیابی هواپیماهای تعرضی زمینی، جنگنده و هلیکوپترهای مسلح به فرضیاتی مشابه فرضیاتی که برای ارزیابی نیروهای زمینی به کار رفته است نیازمند می‌باشد. ارقام مربوط به تعداد هواپیماهای آمریکایی نشانگر تعدادی است که عملاً در پایگاههای هوایی اروپا مستقر هستند و شامل تقویتهای احتمالی از خاک اصلی ایالات متحده نمی‌شود. برآوردها در مورد اتحاد شوروی، تعداد هواپیماهایی‌را نشان می‌دهد که عملاً در سرزمینهای اعضاء پیمان ورشو استقرار یافته‌اند؛ به این رقم تقویتهای احتمالی که توسط واحدهای هوایی منطقه نظامی غربی به عمل خواهد آمد افزوده شده است. ارقام مربوط به هواپیماهای بمب‌افکن، مجموع هواپیماهای بمب‌افکن میان‌برد طرفین را بدون توجه به اینکه ممکن است بعضی از آنها برای ایفاء نقشهای حملات هسته‌ای تخصیص یافته باشند،

به حساب آورده است. ارقام مربوط به هواپیماهای چند مأموریتی در هر دو طرف، تفکیک آنها را برحسب نقش آشکارا دشوار نموده است. به عنوان نمونه، هواپیماهای تعرضی زمینی غالباً دارای نوعی توانایی محدود دفاع از خود نیز می‌باشند، لیکن وظیفه اصلی آنها حمله به هدفهای زمینی است، یا اصطلاحات ملی عموماً جنگنده‌های ویژهٔ کسب برتری هوایی را از هواپیماهای ره‌گیر دفاع هوایی جدا می‌سازد. حتی معمولاً این تفاوت در سازمانهای این واحدها نیز مشخص می‌گردند.

یکنواختی و تکنولوژی

جدول مورد بحث ما مشخص می‌نماید که پیمان ورشو از نظر تعداد اکثر سلاحها تقریباً از برتری عددی محسوسی برخوردار است؛ تنها استثناء قابل ملاحظه، شناورها و هواپیماهای رزمی نیروهای دریایی است. آنچه را که این ارقام با وجود اهمیت قابل ملاحظه آن ارائه نمی‌دهند، برتری اساسی یکنواختیِ تجهیزات و یک شکل بودن دکترینهای تاکتیکیِ نحوه استفاده از آنها در تمام کشورهای عضو پیمان ورشو می‌باشد. این در حالی است که دکترینهای تاکتیکی و تجهیزات کشورهای ناتو شامل سیستم سلاحها و خودروهای پشتیبانی، به هیچ‌وجه به یکدیگر شبیه نیستند و در معرض زیانهایی قرار دارند که عواقب آن بجز وجود سیستمهای تدارکاتی تکراری و اشکالات قابل ملاحظه در عملکـــرد مشترک، چیز دیگری نیست.

جواب دادن به سئوال برتری تکنولوژیکی، بدون آزمایش عملی در جنگ، غیرممکن است. با این همه چنین تصور می‌شود که تجهیزات اتحاد شوروی عموماً زمخت و نیرومند است و در مقابل اشتباه کاریها از مقاومت نسبی بیشتری برخوردار و تا حد مطلوب قابل اطمینان هستند. رفاه کاربران این تجهیزات و استانداردهای ایمنی آنها از آنچه در غرب متداول است به مراتب کمتر است. در حالی که این عوامل در میزان کارآیی رزمی در شرایط عادی و کوتاه مدت ممکن است بدون تأثیر باشند، تحت شرایط بحرانی و شداید عملیاتی می‌توانند موجب افزایش سوانح شود و کارآیی رزمی را شدیداً تقلیل دهند.

پشتیبانی (لوجستیک)

سیستم لوجستیکی ناتو تقریباً به طور کامل متکی به خطوط تدارکاتی ملی اعضاء است و به همین جهت فقدان یکنواختی و هماهنگی متمرکز بین ملتها بر مشکلات افزوده است. از این لحاظ از ضعف قابل ملاحظه‌ای در مقایسه با سیستم لوجستیکی پیمان ورشو رنج می‌برد. بعضی از کشورهای عضو پیمان ناتو هنوز دچار کمبود قطعات یدکی و مهمات می‌باشند، هرچند که برای چاره این درد اخیراً تلاشهایی به عمل آمده است. احتمال اینکه بعضی از کشورهای عضو پیمان ورشو نیز دچار همین نقص باشند وجود دارد، اما با توجه به اینکه تجهیزات آنان استاندارد است، تأمین سریع کمبودها میسر است. در هر صورت سیستم لوجستیکی اتحاد شوروی که ترکیبی از راه‌آهن، جاده و خطوط لوله را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، در سالهای اخیر به پیشرفتهای بزرگی نائل آمده است.

قدرت هوایی

دکترین پیمان ورشو از مدتها قبل مبتنی بر استفاده از موشکهای سطح به سطح بوده است که قادر به حمل پیکانهای جنگی حاوی مواد منفجرهٔ قوی، مواد منفجره هسته‌ای و گازهای شیمیایی می‌باشند و علیه هدفهایی که در عمق زیاد داخل خاک طرف متخاصم قرار دارند به کار می‌روند. علاوه بر این افزایش هواپیماهای جنگنده ـ بمباران مدرن در فهرست ذخائر اتحاد شوروی تهدید فزاینده و قابل ملاحظه‌ای را در زمینه حملات دوربرد هوایی مجسم می‌کند. برای دفاع علیه حملات هوایی، پیمان ورشو تعداد زیادی هواپیمای رهگیر پدافند هوایی را با صفی آراسته از موشکهای زمین به هوا و توپخانه ضد هوایی ترکیب کرده است. هرچند جنگ ضد الکترونیکی پیشرفته محتملاً دفاع هوایی مورد بحث را تا حدودی بی‌اثر خواهد ساخت، باید اذعان داشت که نیروهای هوایی ناتو در فراهم ساختن پشتیبانی نزدیک هوایی برای نیروهای زمینی خود در میادین جنگ اروپا، با وظیفه‌ای که به نحو فزاینده‌ای عظیمتر می‌شود، روبرو هستند. به این دلیل که ناتو برای جبران برتری عددی مشهود نیروهای زمینی پیمان ورشو به نیروی هوایی خود متکی است، برخورداری از توانایی نفوذ در دفاع هوایی پیمان ورشو می‌تواند یکی از عوامل بحرانی باشد. هنوز یکی از ملاحظات پر اهمیت برای ناتو، مسئله پذیرفتن یک سیستم شناسایی هواپیمای خودی از دشمن است که تمام اعضای پیمان ناتو از آن استفاده کنند. در شرایط فعلی که سیستم مورد بحث وجود ندارد، دفاع هوایی ناتو می‌تواند هواپیماهای خودی را نشانه بگیرد و ساقط نماید. با همه این احوال پیمان ناتو هنوز از نظر الکترونیکی محتملاً از برتری مختصری برخوردار است و در شرایط رزم ممکن است از انعطاف‌پذیری بیشتری در فرماندهی و کنترل بهره‌مند باشد.

پیمان ورشو کماکان از مزایای یکنواختیِ خدمات تعمیر و نگهداری و تسهیلات آماده‌سازی هواپیماها برخوردار است. با اینکه هواپیماهای پیمان ورشو عموماً قادر به استفاده و پرواز از فرودگاههای غیر پیشرفته نیستند. چون فرودگاههای مدرن زیادی که دارای پناهگاههای مستحکمی نیز برای پارک هواپیماها هستند، در اختیار کشورهای عضو پیمان ورشو قرار دارد، این نقیصه ناچیز است. از سوی دیگر، پیمان ناتو از یک طرف دچار کمبود فرودگاه است و از سوی دیگر با انواع هواپیماهای مختلفی روبروست، هرچند که اخیراً در زمینه نحوهٔ استفادهٔ مشترک از فرودگاهها برای پذیرفتن هواپیماهای مختلف با اتخاذ تدبیر ایجاد پایگاههای عملیاتی چندگانه هوایی و مستحکم کردن پناهگاهها به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای دست یافته است.

نتیجه گیری

موازنه عددی ـ خصوصاً در زمینه تجهیزات ـ کماکان به طور تدریجی به نفع شرق در حال نوسان است. در همین حال غرب عمدتاً برتری مختصر تکنولوژیکی در زمینه تجهیزات متعارفی که، به اعتقاد ناتو، کیفیت مرغوبتر آنها جبران برتری عددی تجهیزات پیمان ورشو را می‌نمود نیز از دست داده است. به علت وجود تعداد زیادی عوامل مجهول و غیر قابل کشف در معادله، نمی‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در یک جنگ احتمالی ناتو شکست خواهد خورد یا پیمان ورشو برتریهای خود را

برای پذیرفتن مخاطره شروع جنگ کافی خواهد دانست، لیکن می‌توان چنین نتیجه گرفت که در روند تحولات هنوز آنقدر مخاطره وجود دارد که چاره‌سازی هم‌پیمانان غربی را خصوصاً در زمینه کمبود نیروی انسانی که در پایان دهه ۱۹۸۰ به صورت یک مسئله بروز خواهد نمود، ضروری سازد.

نتیجه‌گیری فعلی ما مانند گذشته این است که موازنه کلی نیروهای متعارفی هنوز در وضعیتی است که عاقبتِ یک تجاوز عمومی نظامی، عملی بسیار پر مخاطره خواهد بود. و هرچند تجدید استقرار تاکتیکی مسلماً خواهد توانست برتری محلی را از نظر تعداد طوری فراهم سازد که این تصور را برای متجاوز ایجاد کند که در یک منطقه بی‌دفاع ممکن است موفقیت تاکتیکی محدودی را نصیب خود سازد، اما فقدان قدرت کافی در زمینه‌های کلی تضمین پیروزی یک طرف را برطرف دیگر نامحتمل می‌سازد. عواقب کار برای یک متجاوز هنوز تا حد زیادی غیر قابل پیش‌بینی است، و مخاطرات ــ خصوصاً در زمینه تصاعد جنگ به یک رزم هسته‌ای ــ غیر قابل محاسبه است. در زیر جدول مورد بحث ما که همراه با سایر ملاحظات منجر به نتیجه گیری فوق گردیده است، ارائه شده است.

جدول مقایسه نیروهای متعارفی پیمان ناتو و پیمان ورشو (به نقل از مجله انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیک، لندن و ۱۹۸۵.)

نیروی انسانی و واحدهای زمینی، هوایی، دریایی و تجهیزات آنها	پیمان ناتو				نسبت مجموع ارقام ناتو به ورشو	پیمان ورشو				
	اروپا		ایالات متحده	مجموع		مجموع	اتحاد شوروی		سایر اعضا پیمان ورشو	
	شمال (۱)	جنوب (۲)					شمال (۳)	جنوب (۴)	شمال (۳)	جنوب (۴)
نیروی انسانی ضربدر ۱۰۰۰										
مجموع نیروی انسانی ملبس به یونیفورم (۵)	۱۶۷۱	۱۲۱۷	۲۱۳۶	۵۰۲۴	۱ به ۱/۲۳	۶۱۶۹	۵۱۱۵		۶۱۲	۴۴۲
مجموع کلیه ذخیره‌ها در همه نیروهای مسلح	۲۰۷۶	۱۹۰۸	۱۴۴۰	۵۴۲۴	۱ به ۱/۳۱	۷۱۱۹	۵۳۰۰		۱۱۱۵	۷۰۴
مجموع نیروهای زمینی	۹۸۲	۹۳۴	۹۷۷	۲۸۹۳	۱/۰۹ به ۱	۲۶۵۷	۱۸۴۰		۴۷۸	۳۳۹
مجموع نیروهای زمینی در ذخیره (۶)	۹۸۹	۱۳۵۰	۹۷۴	۳۳۱۳	۱ به ۱/۵	۴۹۶۳	۳۵۰۰		۹۱۳	۵۵۰
مجموع نیروهای زمینی مستقر در اروپا	۶۱۶	۹۳۴	۲۱۷	۱۷۶۷	۱ به ۱/۱۱	۱۹۶۰	۸۲۵	۳۱۸	۴۷۸	۳۳۹

جدول مقایسه نیروهای متعارفی پیمان ناتو و پیمان ورشو تا پاییز ۱۹۸۵

نیروی انسانی و واحدهای زمینی، هوایی، دریایی و تجهیزات آنها		پیمان ناتو				نسبت مجموع ارقام ناتو به ورشو	پیمان ورشو				
		اروپا						اتحاد شوروی		سایر اعضا پیمان ورشو	
		شمال (۱)	جنوب (۲)	ایالات متحده	مجموع		مجموع	شمال (۳)	جنوب (۴)	شمال (۳)	جنوب (۴)
لشکرها (۷)											
لشکرهای مستقرشده دراروپا	تانک (۸)	۱۲/$\frac{۱}{۳}$	۲	۲/$\frac{۱}{۳}$	۱۶/$\frac{۲}{۳}$	۱ به ۱/۶۶	۲۷/$\frac{۲}{۳}$	۱۵	۲	۸	۲/$\frac{۲}{۳}$
با سازمان تکمیل درزمان صلح	مکانیزه	۷/$\frac{۲}{۹}$	۱۳	۲/$\frac{۱}{۳}$	۲۲/$\frac{۵}{۹}$	۱ به ۱/۵۱	۳۴	۱۸	۳	۱۲	۱
	سایرین	۲/$\frac{۱}{۳}$	۱	۱/$\frac{۱}{۳}$	۴/$\frac{۲}{۳}$	۱ به ۳/۱۴	۱۱/$\frac{۱}{۳}$	۵/$\frac{۱}{۹}$	۱/$\frac{۱}{۳}$	۲/$\frac{۴}{۹}$	۲/$\frac{۴}{۹}$
لشکرهایی که ازنظرسازمانی	تانک	۵	۱	۳	۸	۱ به ۱/۲۵	۱۰	۴	۲	۲	۲
تکمیل و برای تقویت فوری	مکانیزه	۱۶/$\frac{۱}{۳}$	۱۱	۵/$\frac{۱}{۳}$	۳۲/$\frac{۲}{۳}$	۱ به ۱/۵۶	۲۱	۶	۴	۴	۷
جبهه ها در دسترسند (۹)	سایرین	۳/$\frac{۸}{۹}$	۲/$\frac{۲}{۳}$	۳	۹/$\frac{۵}{۹}$	—	—	—	—	—	—
لشکرهای موجود بیشتری که با	تانک	۱/$\frac{۱}{۳}$	۳	۳	۷/$\frac{۱}{۳}$	۱ به ۲/۳۳	۱۷	۱۴	۳	—	—
شروع بسیج عمومی به عنوان	مکانیزه	۱۵	۱۸/$\frac{۱}{۳}$	۱۴	۴۷/$\frac{۱}{۳}$	۱ به ۱/۲۵	۵۹	۱۰	۳۲	۷	۱۰
تقویت رده یک در دسترس خواهند بود. (۶) و (۹)	سایرین	۱	—	۳	۴	۱ به ۳/۶۰	۰/$\frac{۱}{۹}$	—	—	۰/$\frac{۱}{۹}$	—

جدول مقایسه نیروهای متعارفی پیمان ناتو و پیمان ورشو تا پاییز ۱۹۸۵

نیروی انسانی و واحدهای زمینی، هوایی، دریایی و تجهیزات آنها	پیمان ناتو				نسبت مجموع ارقام ناتو به ورشو	پیمان ورشو				
	اروپا						اتحاد شوروی		سایر اعضا پیمان ورشو	
	شمال (۱)	جنوب (۲)	ایالات متحده	مجموع		مجموع	شمال (۳)	جنوب (۴)	شمال (۳)	جنوب (۴)
مجموع لشکرها، پس از بسیج عمومی برای جنگ (۶) و (۹) — تانک	۱۸ ۲/۳	۶	۷ ۱/۳	۳۲	۱ به ۱/۷۱	۵۴ ۲/۳	۳۳	۷	۱۰	۴ ۲/۳
مکانیزه	۳۸ ۵/۹	۴۲ ۱/۳	۲۱ ۲/۳	۱۰۲ ۵/۹	۱ به ۱/۱۱	۱۱۴	۳۴	۳۹	۲۳	۱۸
سایرین	۷ ۲/۹	۳ ۲/۳	۷ ۱/۳	۱۸ ۲/۹	۱ به ۱/۶۰	۱۱ ۴/۹	۵ ۱/۹	۱ ۱/۳	۲ ۵/۹	۲ ۴/۹
تجهیزات نیروی زمینی										
تانک اصلی رزم	۸۷۱۶	۷۰۲۶	۵۰۰۰	۲۰۷۴۲	۱ به ۲/۴۳	۵۰۵۰۰	۲۲۰۰۰	۱۴۰۰۰	۱۰۱۰۰	۴۴۰۰
توپخانه و راکت انداز	۴۸۵۵	۴۹۴۰	۶۷۰	۱۰۴۶۵	۱ به ۱/۸۹	۱۹۸۰۰	۷۰۰۰	۶۵۰۰	۳۵۰۰	۲۸۰۰
سکوهای پرتاب موشک سطح‌به‌سطح (زمین به زمین)	۱۶۵	۶۰	۱۶۸	۳۹۳	۱ به ۵/۲۵	۲۰۶۵	۹۹۴	۷۳۴	۱۹۶	۱۴۱
توپهای ضد تانک	۶۰۰	—	—	۶۰۰	۱ به ۷/۸۰	۴۶۸۱	۱۸۶۸	۱۷۳۸	۷۷۰	۳۰۵
سکوهای پرتاب موشکهای ضد تانک (که توسط پرسنل پرتاب می‌شود) (به هلیکوپتر ضد تانک نیز مراجعه شود)	۱۲۰۰*	۱۴۸*	۸۰۰*	۲۱۴۸*	۱ به ۲/۰۱	۴۳۱۶	۱۷۴۷	۱۶۴۷	۶۸۸	۲۳۴

جدول مقایسه نیروهای متعارفی پیمان ناتو و پیمان ورشو تا پاییز ۱۹۸۵

نیروی انسانی و واحدهای زمینی، هوایی، دریایی و تجهیزات آنها	پیمان ناتو				نسبت مجموع ارقام ناتو به ورشو	پیمان ورشو				
	اروپا						اتحاد شوروی		سایر اعضا پیمان ورشو	
	شمال (۱)	جنوب (۲)	ایالات متحده	مجموع		مجموع	شمال (۳)	جنوب (۴)	شمال (۳)	جنوب (۴)
توپهای ضد هوایی	۳۶۳۰	۱۶۸۰	۱۰۰	۵۴۱۰	۱ به ۱/۳۸	۷۴۸۷ (۱۰)	۲۹۵۴	۲۰۳۲	۱۵۷۶	۹۲۵
سکوهای پرتاب موشکهای زمین به هوا (که توسط پرسنل پرتاب می شود ــ تنها مربوط به نیروهای زمینی است (۱۱)	۴۶۴	۸۲	۱۸۰	۷۲۶	۱ به ۴/۷۶	۳۴۵۷ (۱۰)	۱۱۳۸	۸۷۴	۷۲۰*	۷۲۵
واحدهای نیروی دریایی										
زیردریایی حامل موشک کروز	ــــ	ــــ	ــــ	ــــ	ــــ	۴۲	۴۱	۱	ــــ	ــــ
ــ زیردریاییها:										
زیر دریایی تعرضی	۸۹	۴۶	۵۳	۱۸۸	۱/۲۵ به ۱	۱۵۱	۱۱۳	۳۳	۳	۲
ــ ناو هواپیمابر	۴	۳	۷	۱۴	۴/۶۷ به ۱	۳	۱	۲	ــــ	ــــ
ــ رزم ناو	ــــ	۳	۱۱	۱۴	۱ به ۱/۷۹	۲۵	۱۴	۱۱	ــــ	ــــ
ــ ناوشکن	۴۴	۳۹	۳۸	۱۲۱	۲/۳۷ به ۱	۵۱	۲۷	۲۳	۱	ــــ

جدول مقایسه نیروهای متعارفی پیمان ناتو و پیمان ورشو تا پاییز ۱۹۸۵

نیروی انسانی و واحدهای زمینی، هوایی، دریایی و تجهیزات آنها	پیمان ناتو				نسبت مجموع ارقام ناتو به ورشو	پیمان ورشو				
	اروپا						اتحاد شوروی		سایر اعضا پیمان ورشو	
	شمال (۱)	جنوب (۲)	ایالات متحده	مجموع		مجموع	شمال (۳)	جنوب (۴)	شمال (۳)	جنوب (۴)
ناو فریگیت	۸۹	۴۹	۴۳	۱۸۱	۱/۳۶ به ۱	۱۳۳	۷۵	۵۳	۲	۳
ناو گشتی/ناوچه بزرگ گشتی	۷۸	۴۳	—	۱۲۱	۳/۶۷ به ۱	۳۳	۱۰*	۱۰*	۱۰	۳
ناوچه تندرو تعرضی (موشک‌انداز/ اژدرافکن/گشتی)	۹۱	۶۱	۶	۱۵۸	۱ به ۲/۱۱	۳۳۴	۸۵	۳۰	۱۰۹	۱۱۰
ناو مین جمع‌کن—ناو مین‌شکار (۱۲)	۱۷۹	۸۲	۳	۲۶۴	۱ به ۱/۵۵	۴۰۸	۱۹۰	۹۵	۷۷	۴۶
ناوها و شناورهای آبی—خاکی (۱۳)	۱۶	۱۹۶	۲۵	۲۳۷	۱/۶۳ به ۱	۱۴۵	۳۹	۲۵	۵۴	۲۷
هواپیماهای دریایی و نیروی دریایی										
بمب افکن	—	—	—	—	—	۲۵۴	۱۷۴	۸۰	—	—
تعرضی (حمله)	۷۷	۲۰	۳۳۶	۴۳۳	۴/۱۶ به ۱	۱۰۴	۴۰*	۳۰*	۳۴	—

جدول مقایسه نیروهای متعارفی پیمان ناتو و پیمان ورشو تا پاییز ۱۹۸۵

نیروی انسانی و واحدهای زمینی، هوایی، دریایی و تجهیزات آنها	پیمان ناتو				نسبت مجموع ارقام ناتو به ورشو	پیمان ورشو				
	اروپا						اتحاد شوروی		سایر اعضا پیمان ورشو	
	شمال (۱)	جنوب (۲)	ایالات متحده	مجموع		مجموع	شمال (۳)	جنوب (۴)	شمال (۳)	جنوب (۴)
جنگنده	۲۷	۸	۱۶۸	۲۰۳	—	—	—	—	—	—
ضد زیردریایی	۴۰	۴۲	۷۰	۱۵۲	۱ به ۱/۱۷	*۱۳۰	۸۰	*۵۰	—	—
شناسایی دریایی/جنگها و تدابیر ضد الکترونیکی	۶۰	۳۷	۷۷	۱۷۴	۱ به ۱/۳۹	*۱۲۵	*۷۵	*۴۰	۱۰	—
هلیکوپتر ضد دریایی	۲۲۷	۱۳۳	۱۳۶	۴۹۶	۱ به ۲/۸۷	*۱۷۳	*۱۱۰	*۶۰	—	۳
هواپیماهای تعرضی (حمله) و جنگنده زمین پایگاهی (۱۴)										
بمب افکن	۲۸	—	—	۲۸	۱ به ۱۶/۸	۴۷۰	۴۷۰		—	—
جنگنده حمله علیه زمین (FGA)	۱۱۴۲	۶۲۶	۵۲۲	۲۲۹۰	۱ به ۱/۰۵	*۲۴۳۰	*۱۲۰۰	*۶۷۰	۴۱۷	۱۴۶
جنگنده	۴۲	—	—	۴۲	۱ به ۲/۹۸	*۱۲۵	—	—	۱۲۵	—
ره‌گیر پدافند هوایی	۴۲۶	۱۸۹	۹۶	۷۱۱	۱ به ۶/۳۳	*۴۵۰۰	۱۸۰۰	*۱۴۰۰	۸۵۵	۴۵۵

جدول مقایسه نیروهای متعارفی پیمان ناتو و پیمان ورشو تا پاییز ۱۹۸۵

نیروی انسانی و واحدهای زمینی، هوایی، دریایی و تجهیزات آنها	پیمان ناتو				نسبت مجموع ارقام ناتو به ورشو	پیمان ورشو				
	اروپا						اتحاد شوروی		سایر اعضا پیمان ورشو	
	شمال(۱)	جنوب(۲)	ایالات متحده	مجموع		مجموع	شمال(۳)	جنوب(۴)	شمال(۳)	جنوب(۴)
شناسایی (۱۵)	۲۴۷	۹۱	۳۸	۳۷۶	۱ به ۱/۷۳	۶۵۰*	۳۰۰*	۱۹۰	۱۰۴	۵۴
هلیکوپتر مسلح	۶۰۵	—	۳۳۰*	۹۳۵	۱ به ۳/۳۷	۳۱۵۰*	۱۳۰۰*	۱۷۵۰*	۶۶	۳۶

کلید اعداد در پارانتز و سایر علامتهای به کار رفته در جدول مقایسه نیروهای متعادفی پیمان ناتو و پیمان ورشو

* ارقام داده شده در جدول به صورت برآورد است.

(۱) مشتمل بر نروژ، دانمارک، آلمان غربی، لوکزامبورک، هلند،و بلژیک، و شامل نیروهایی که از انگلستان، کانادا، ایالات متحده (ناوگان دوم)، و فرانسه (نیروی زمینی، نیروی دریایی، عناصر مستقر شده در اقیانوس اطلس شامل هواپیمایی نیروی دریایی) عملاً به کار گرفته شده‌اند؛

(۲) مشتمل بر ترکیه، یونان، ایتالیا، پرتغال، فرانسه (نیروی دریایی)، ناوگان ششم آمریکا و نیروهای آمریکایی مستقر در جنوب اروپا؛

(۳) مشتمل بر لهستان، آلمان شرقی، و چکسلواکی، و شامل نیروهای شوروی مستقر در این کشورها و در مناطق نظامی لنینگراد، بالتیک، بلوراشا و کیف؛

(۴) مشتمل بر مجارستان، رومانی، بلغارستان، و شامل نیروهای شوروی مستقر در مجارستان و در مناطق نظامی کارپاتین، اودسا، ولگا، قفقاز شمالی و ماوراءقفقاز؛

(۵) نیروهای انسانی ملبس به یونیفورم فقط به نیروهای اصلی کشورها اطلاق می‌شود و شامل نیروهای شبه‌نظامی نمی‌شوند؛

(۶) «ذخیره‌ها»: بسیاری از کشورها برای افراد میانسال نیز تعهدات ذخیره‌ای قائل هستند؛ در جاهایی که این موضوع مشخص نیست، یک دوره ۵ساله بعد از پایان خدمت وظیفه، به‌طور قراردادی مبنای محاسبه ارقام به کار برده شده در جدول قرار گرفته است. بعد از این ۵ سال سلامتی و سطح آموزش نظامی سیر نزولی را طی خواهد کرد. در کشورهای پیمان ورشو تعداد عظیمی از این گونه افراد ذخیرهٔ مسن، به واحدهای نظامی باقی مانده‌منتصب و با تجهیزات و سلاحهای خارج از رده مسلح می‌شوند، این روش، نیروهای بسیج شدهٔ بالقوه را دوبرابر ارقام داده شده در جدول می‌نماید، لیکن بدیهی است که این گونه نیروها از کارآیی رزمی بسیار کمی بهره‌مند هستند. در هر صورت جدول، تنها مجموع تجهیزات مربوط به لشکرهای رده یک و دو و سه را که در جدول به حساب آمده‌اند، نمایش داده است؛

(۷) سازمان لشکرها در تمام ارتشها یکنواخت نیست. در این جدول مجموع استعداد سه‌تیپ یا سه‌هنگ، مساوی با استعداد یک لشکر برآورد شده است؛

(۸) «تانک» شامل لشکرهای تانک و زرهی می‌باشد؛ «مکانیزه» شامل لشکرهای مکانیزه، موتوریزه و موتوریزه پیاده می‌شود؛ «سایرین» شامل لشکرهای چترباز (هوابرد) ترابری‌هوایی، کوهستانی، آبی‌خاکی، پیاده سبک، و پیاده نظام نیروی دریایی می‌گردد؛

(۹) سیستمهای «بسیج» و «تقویت با نیروهای ذخیره» به نحو قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر تفاوت دارند. تشخیص بین این دو ضرورتاً متکی به قضاوت است، این موضوع خصوصاً در مورد ناتو صادق است. خوانندگان اصولاً ممکن است این دو سیستم را به منزله یک سیستم دانسته و چنین

برآورد نمایند؛

(۱۰) ارقام در سازمان واحدها تقریبی است. نسبت بین توپها وموشکهای زمین به هوا ممکن است متفاوت باشد؛

(۱۱) ارقام تنها مربوط به نیروهای رزمی متحرک می‌باشد. چنین فرض شده که تجهیزات مربوط به نیروهای هوایی شوروی و واحدهای پدافند هوایی ملی، برای دفاع از فرودگاهها و پایگاههای هوایی است و در آرایشهای مربوط به جنگ زمینی مورد استفاده واقع نمی‌شود؛

(۱۲) شامل شناورهای پشتیبانی و قایقهای ساحلی نیز می‌شود؛

(۱۳) از تمام انواع؛

(۱۴) در جمع این ارقام، هواپیماهای «واحدهای تبدیل عملیاتی*» نیز به حساب آمده‌اند؛

(۱۵) شامل هواپیماهای رادار پرنده (هشدار سریع) و هواپیماهای جنگهای الکترونیکی و ضد الکترونیکی نیز می‌شود.

* واحدهای تبدیل عملیاتی OPERATIONAL CONVERSION UNITS

پیوست پنجم

تحلیل موازنه تواناییهای متعارفی شرق و غرب در اروپا (پیمان ناتو و ورشو) تا ۱۹۸۷* (روشهای مقایسه‌ای پویا)

بیست سال است که انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیکی لندن در مجله توازن نظامی** خود بخش «توازن متعارفی شرق و غرب در اروپا» را تهیه و ضمیمه کرده است. در بخش مزبور سطوح نیروها و تجهیزات هر دو طرف ارائه شده و از نسخه سال ۱۹۸۱—۱۹۸۲ به بعد نیز «نسبت مقایسه‌ای نیروهای طرفین»، به بخش مزبور اضافه گردیده است. این مقایسه مستمراً تکرار شده است، با این همه در بعضی اوقات ارائه‌ای نادرست بوده است. وقایع اخیر، مانند پیشرفت در احتمال امضاء یک موافقتنامه در مورد سلاحهای هسته‌ای میان‌برد (این موافقتنامه در دسامبر ۱۹۸۷ در واشنگتن بین ریگان و گورباچف به امضاء رسید—م.) و دورنمای آغاز دور جدیدی از مذاکرات در زمینهٔ تقلیل نیروهای متعارفی در اروپا و بحث و مجادله بر سر هزینه‌های نظامی و نوسازی تجهیزات ناتو و همچنین پیشنهادات در مورد تعدیل یا حتی تغییر شدید استراتژی ناتو همگی موجب توجه فزاینده به مسئله توازن نیروها در اروپا شده‌اند.

در پرتو این تحولات، انستیتوی مطالعات استراتژیکی چنین تصمیم گرفته است که در مورد ارائه نیروهای نظامی متعارفی پیمانهای ناتو و ورشو برخورد متفاوتی را برگزینند. با توجه به پیوست چهارم که در آن چگونگی مقایسه‌نیروهای متعارفی دو طرف با استفاده از روش مقایسه «ایستا» به رویت خوانندگان رسید، روش جدید انستیتوی مطالعات استراتژیکی که روش مقایسه «پویا» را نمایش می‌دهد به صورت پیوست پنجم کتاب انتخاب و عیناً از مجله توازن نظامی ترجمه شده است تا خوانندگان را با آخرین روشها در تحلیهای مقایسه‌ای علم استراتژی آشنا نماید. در این تحلیل، مجله توازن نظامی دلائل متفاوتی را که در ارزیابی «توازن» نیروهای نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرد، آزمایش کرده است و همراه با آن بعضی ملاحظاتی را که در این گونه استفاده‌ها موجب آگاهی خواهند بود همراه با محدودیتهای آنها به بحث خواهد گذارد. جدولی اختصاری از نیروهای متعارفی پیمانهای ناتو و ورشو، مربوط به پاییز ۱۹۸۷، در خاتمه این پیوست ضمیمه شده‌است که

* به نقل از مجله انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیکی. لندن. ۱۹۸۷—۱۹۸۸.

** Military Balance

خلاصه‌ای است از فهرست نیروهای کشورهای عضو. با این همه ارزیابی و یا نتیجه‌گیری کلی مجزایی از «توازن» ارائه داده نخواهد شد.

چرا باید «توازن» را اندازه‌گیری کرد؟

دلائل ممکن و متفاوتی در تلاش برای ارزیابی رابطه بین نیروهای متعارفی دو اردوگاه شرق و غرب در اروپا وجود دارند. برای هر تحلیلی، دقت زیادی لازم است تا میزان تفاوتهای این دلایل بالقوه درک شوند، زیرا داده‌ها و «اسلوب شناسی» مناسب برحسب «دلیل» انتخاب شده تغییر خواهند کرد.

تحلیل ممکن است بدین منظور طراحی شده باشد که کارآیی نسبی نیرو را در توانایی یک طرف برای بازدارندگی طرف دیگر مورد قضاوت قرار دهد یا نتیجه احتمالی یک مخاصمه را در دوره‌ای خاص تعیین نماید. مقایسه نیروها و نقاط آسیب‌پذیری را که این مقایسه‌ها آشکار می‌سازند، محتملاً می‌توانند در تعیین الویتها به منظور سرمایه‌گذاریهای دفاعی مورد استفاده قرار گیرند و تعیین نمایند که منابع مالی کمیاب برای دفاع هزینه شوند یا برای سایر برنامه‌ها. ممکن است ضرورت ایجاب نماید که کنترل کننده تسلیحات تواناییها و آسیب‌پذیریهای نسبی نیروهای نظامی هر دو طرف را به این قصد ارزیابی نماید که تدابیر و روشهایی را برای کاستن از تنش و افزودن به ثبات بیابد. رهبران سیاسی شرق و غرب، گاهی اوقات ارزیابی «توازن» را از این جهت انتخاب می‌کنند که برای سیاستهای خارجی و دفاعی خود حمایت افکار عمومی را جلب نمایند.

بنابراین انتخاب تنها یک نوع برخورد برای دستیابی به تمام منظورها محتملاً مفید نیست. در حقیقت، چنانچه از «توازنی» کلی و منفرد صحبت کنیم نام توازن را بی مسمی به کار برده‌ایم. هرچند که در این مقاله، به منظور آسان کردن بیان مطلب، اصطلاح «توازن» حفظ شده است اما باید دقیقاً درک شود که کلمه مزبور به ارتباطات درونی پیچیده‌ای که مابین نیروهای طرفین برقرار است اشاره می‌کند.

چه چیزی را باید مقایسه کنیم؟

بعد از تعیین اینکه «توازن» مورد اندازه‌گیری به چه منظوری به کار خواهد رفت، اولین قدم در ساختمان تحلیل ما برای ارزیابی توازن این است که تصمیم بگیریم چه چیزی باید مقایسه شود و با چه چیز دیگری باید مقایسه شود.

مقایسه ایستای همشکل با همشکل ــ توزین سلاحهای قابل مقایسه یک طرف با طرف دیگر ــ به عنوان عملی بالقوه گمراه کننده و بی تناسب درمعرض انتقاد زیادی بوده است. این نتیجه‌گیری عموماً محکم و منطقی است. با این همه در مورد کنترل تسلیحات، به این دلیل که پیمانهای آینده محدود کردن سلاحها، قریب به یقین با بررسی انواع نیروها و تجهیزات تعریف خواهند شد، بدون تردید در آنها از «مقایسه ایستا» برای تکامل تدریجی پیشنهادات و دستیابی به ارزیابی نتایج استفاده خواهد شد. آنچه مهم است به یاد داشته باشیم این است که چنین مقایسه‌ای

فقط بخشی از تواناییهای نسبی نیروها را روشن می‌سازد

پیمان ناتو هرگز در جستجوی این نبوده است که ساختار نیروهای عملیاتی متعارفی خود را به ازاء یکی در مقابل یکی، در مقایسه با پیمان ورشو، بنا نماید. این تدبیر تا حدودی بدین سبب است که استراتژی ناتو بر مبنای بازداشتن حمله پیمان ورشو از طریق ترکیب دفاع متعارفی و تهدید به تصاعد آن به جنگ هسته‌ای طراحی شده است. به غیر از اینکه کسی آمادگی ابراز و استدلال بر این عقیده را داشته باشد که پیمان ناتو نیز باید به استراتژی پیمان ورشو تاسی کند (و اینکه پیمان ورشو برای دستیابی به استراتژی فعلی خود ساختار نیروی عملیاتی کمال مطلوب را برگزیده است)، به ویژه این استدلال که پیمان ناتو از نظر تعداد بعضی از انواع سلاحها نسبت به پیمان ورشو ممکن است دچار کمبود باشد، وارد نخواهد بود. مضافاً بعضی مقایسه‌های همشکل با همشکل کلاً مأموریت مربوط و مناسب را از نظر نوع، دچار اشتباه خواهد کرد. برای مثال تعداد سیستم سلاحهای جنگ ضد زیردریایی مورد نیاز پیمان ناتو وابسته به تعداد سیستم سلاحهای ضد زیردریایی پیمان ورشو نیست، بلکه بیشتر مربوط به این امر است که سیستم سلاحهای ضد زیردریایی ناتو با چه تعدادی از زیردریاییهای پیمان ورشو باید مقابله کنند.

علاوه براین برای درک کارآیی نیروهای نظامی، اشتراک مساعی بین نیروهای نظامی و سلاحها را باید به حساب آورد. نبرد زمینی در انزوا انجام نمی‌شود؛ این نبرد بطور کاملاً مستقلی تحت تأثیرتواناییهای نیروهای هوایی و دفاع هوایی طرفین مخاصمه قرار دارد. تحولات در دریا نیز در نبرد روی زمین تأثیر خواهد گذارد، بخصوص اگر نبرد طولانی شده باشد و نتیجه آن به تقویت و تدارکات مجدد و مستمر وابستگی پیدا کند.

فرضیات

قدم بعدی در ساختمان تحلیل، برای ارزیابی توازن، مشخص کردن فرضیات است. دست یافتن به نتیجه در مورد توازن تا حد زیادی وابسته به فرضیاتی است که به کار رفته‌اند. در کامل کردن مقایسه‌های ایستا، مهمترین سئوالاتی را که باید به آنها پاسخ داد عبارتند از:

کدام یک ازنیروهای نظامی از مقایسه حذف یا در آن وارد خواهند شد؟

نیروهای مورد مقایسه، در زمینهٔ ابعاد جغرافیایی (مثلاً کل صحنه جنگ اروپا، یا جبهه یا جناحی مجزا) و در زمینهٔ انواع تجهیزات (مثلاً هواپیمای جنگی، یا انواع تحت شمول آن مانند هواپیماهای ره‌گیر، یا هواپیماهای بمباران و غیره) چگونه جمع زده خواهند شد؟

آمادگی و توانایی رزمی تجهیزات و آرایشهای رزمی در صورتی که اساساً لزومی برای ارائه آنها وجود داشته باشد به چه نحوی ارائه داده خواهند شد.

تحلیلهای پویا نیز که بدین منظور طراحی شده‌اند تا معلوم کنند که در صورت وقوع جنگ عملاً چه اتفاقی خواهد افتاد، خود به نحو حساستری متکی به محدوده وسیعی از فرضیات هستند. اینها عبارتند از

۱. سناریو (تشریح فرضی رویدادهای صحنه نبرد). چرا مخاصمه آغاز شده است؟ مقاصد

سیاسی و نظامی هریک از طرفین چیست؟ در صورتی که درسایر صحنه‌های احتمالی جنگ اتفاقاتی رخ می‌دهد، این وقایع کدامند (خصوصاً درصحنه‌هایی که ممکن است در آنها منابعی تغییر مسیر داده شوند، که در غیر این صورت منابع مزبور در دسترس عملیات واقع در اروپا می‌بودند).

۲. عوامل زمانی حساس. از زمان آغاز بسیج همگانی توسط یک طرف و واکنش مشابه طرف دیگر چه مدت زمانی گذشته است؟ نیروها با چه سرعتی می‌توانند بسیج و به پای کار برده شوند؟ چه مدتی پس از آغاز بسیج همگانی، نبرد شروع می‌شود؟

۳. نیروهای شرکت کننده. در وضعیت پیمان ناتو، نیروهای فرانسوی و اسپانیایی چه نقشی را ایفا می‌کنند، و نیروهای آمریکایی برای تقویت نیروهای ناتو چه نوع دسترسی‌ای به پایگاههای دو کشور مزبور خواهند داشت؟ در وضعیت پیمان ورشو، آیا متحدان اروپای شرقی در کنار یار روسی خود خواهند جنگید و برای چه‌مدتی به این همکاری ادامه خواهند داد؟

۴. ماهیت نبرد. آهنگ جنگ در زمینهٔ نواخت آتش و میزان تلفات پرسنل به هر شکل و استهلاک تجهیزات چه خواهد بود؟ رابطه احتمالی بین حمله و دفاع با توجه به عارضه‌های زمینی و توانایی هریک از طرفین در تمرکز قوا چه خواهد بود؟ در یک رزم عملی، تجهیزات و نفرات سیستمهای فرماندهی و کنترل، مخابرات و اطلاعات رزمی به چه نحوی عمل خواهند کرد؟

بسیاری از زمینه‌هایی که نیاز به فرضیات دارند با یکدیگر رابطه درونی دارند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بدین ترتیب، در حالی که برخی اشتباهات در فرضیات احتمالاً خود را خنثی خواهند کرد، بعضی از آنها خصوصاً در تحلیلهای پویا و یا بازیهای جنگ*، به‌طور مستمر بر یکدیگر افزوده می‌شوند یا حتی ضرب خواهند شد، بنا براین، برحسب ایده‌آل، تحلیها باید برای هر عامل مناسب، محدوده کاملی از فرضیات منطقی را به‌طور منظم جستجو و کشف کنند و از این طریق به نتایج متفاوتِ بالقوه دست یابند.

ارزیابی غیر ملموسها

تلاش برای بیان کیفیت «توازن نظامی» به ناچار با مسائل مربوطه به عوامل کمّی روبرو می‌شود، یعنی باید آنها را به صورت ارقام نمایش داد که در آن صورت اندازه‌گیری آنها اگر غیرممکن نباشد، دشوار است. در سالهای متمادی نشریه «توازن نظامی» تعدادی از این گونه عوامل را شناسایی کرده است، از جمله کیفیت واحدها و تجهیزات، جغرافیا، دکترینهای رزمی، تکنولوژی نظامی، نحوهٔ استفاده و طرز استقرار، آموزش، پشتیبانی لجستیکی، روحیه، رهبری، ابتکار تاکتیکی، زمین، جو، عزم سیاسی، یکپارچگی هم‌پیمانان و توانایی آنها در همکاری عملیاتی با یکدیگر. بعضی از تحلیل‌گران چنین استدلال کرده‌اند که این عوامل به مراتب بر عوامل مرسومتر کمّی و قابل شمارش ارجحیت دارند و قابل توجه‌تر هستند: «نسبت مقایسه‌ای نیروهای طرفین در نتایج نبردها کاملاً بی‌تأثیر است. شواهد تاریخی موجود نمایانگر آن است که به غیر از مواردی که

* War Games

نابرابری‌های نیروهای رزمی طرفین عظیم بوده‌اند، جنبه‌های مسلط توانایی رزمی، آموزش و تاکتیک است.*»

برخی از این عوامل برای توازن اروپایی خصوصاً می‌توانند پر اهمیت باشند، زیرا طبق نظرات بعضی تحلیل‌گران، پیمان ناتو از لحاظ رهبری، آموزش، و روحیه برتری دارد و منابع معتنابهی را برای آنچه «عوامل افزایش بخش به نیروها» خوانده می‌شوند، مانند فرماندهی، کنترل، مخابرات، اطلاعات رزمی و شناسایی، سرمایه‌گذاری می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که این عوامل غیر ملموس ذاتاً غیر قابل تبدیل به ارقام معنی‌دار هستند. با این همه تبدیل بعضی دیگر از آنها به ارقام، مانند تکنولوژی و پشتیبانی لجستیکی، هرچند مشکل خواهد بود، غیر ممکن نیست.

ارزیابی داده‌ها

حتی متغیرهای نسبتاً ملموس—مانند تعداد تانکها و نفرات—با توجه به میزان دقت داده‌ها، تابع درجه اعتبار متفاوتی هستند. مثلاً، داده‌ها در مورد نیروهای پیمان ناتو محتملاً دقیق‌تر از پیمان ورشو هستند، و در مورد نیروهای پیمان ورشو، داده‌ها برای مناطق مرکزی، دقیق‌تر از مناطق نظامی غرب اتحاد جماهیر شوروی می‌باشند. برخی از تحلیل‌گران، این تردید را با اختصاص محدوده‌ای از ارقام به هریک از متغیرها نشان می‌دهند.

تحلیلهای قابل گزینش دیگر در ارزیابی توازن

تعدادی از تحلیل‌گران دولتی و غیر دولتی تلاش کرده‌اند که برای نمایش صحیح عوامل توازن پیمانهای ناتو و ورشو مدلهایی بسازند. مدلهای مزبور در یکی از دو تحلیل کلی زیر قرار می‌گیرند: آن دسته تحلیلهایی که مقایسه‌های ایستای نیروها را عرضه می‌نمایند ولی تلاش می‌کنند که اندازه‌گیری پیچیده‌تر و نوین‌تری را از توانایی نیرو فراهم نمایند؛ تحلیل‌های بعدی، درگیر مدل سازی پویا شده‌اند که نحوه عملکرد دو نیروی متخاصم علیه یکدیگر را جستجو و کشف می‌کنند. هریک از این دو تحلیل فقط به مقایسه ایستای ساده یا شمارش نفرات و تجهیزات اکتفا نمی‌کنند و به ماوراء آن پیشروی می‌کنند، اما هریک نیز به نوبه خود محدودیتهایی دارند که در اصل مربوط به ماهیت جبراً بحث‌انگیز «فرضیات» به کار رفته می‌شود.

مقایسه ایستای افزایش یافته

یکی از عواملی که در گذشته، در جدول مقایسه مجله «توازن نظامی» به کار رفته تعداد لشکرهای دو طرف بوده است. همان طور که تایید کرده‌ایم «لشکرها آرایشهای استاندارد شده‌ای بین ارتشها نیستند»، آنها از نظر اندازه، تجهیزات، و آمادگی رزمی با یکدیگر تفاوت می‌کنند. به

*Jack N. Merrit And Pierre M. Sprey «Negative Marginal Returns In Weapon Acquisition», In richard G. Head And Ervin J. Rokke, America Defence Policy (Baltimore: John Hopkins Up, 1973

این دلیل مجله «توازن نظامی» داده‌های جزیی را با یکدیگر جمع، و در مورد تجهیزات محاسبه کرده است تا مقداری از اندازه قدرت آتش و توانایی رزمی نیروها را به دست آورد.

بعضی از تحلیل‌گران، به منظور خلق فهرستهایی از توانایی رزمی کل آرایشها، قدم بعدی را نیز برداشته‌اند. چنین برخوردی، توانایی‌های قدرت آتش را، که از برآوردهای کم‌وبیش صلاحیت‌دار کارآیی سلاحها استخراج شده، ارزیابی می‌کند تا اساس مشترکی را بین نیروهای ناتو و ورشو، برای منظورهای مقایسه‌ای فراهم آورد. آنها حتی بر مبنای اینکه نیرویی حمله می‌کند یا دفاع، به هر یک از این دو عملکرد ارزش جداگانه‌ای را تخصیص می‌دهند. نتیجه حاصله خصلتاً به صورت مقیاسهای اندازه‌گیری نظیر «همطراز لشکر زرهی»*، «مقیاس قدرت آتش»**، «همطراز لشکر استاندارد، و همطراز لشکر سنگین»+ بیان شده است. این برخورد می‌تواند به نتایجی بیانجامد که به میزان قابل توجهی با شمارش تحلیل نشده لشکرها متفاوت است و به طور مثال در مطالعات مورد اشاره فوق، برتری پیمان ورشو کاهش می‌یابد

در حالی که تعیین مقیاسهای مشترک اندازه‌گیری، باید مقایسه‌های پر معنی‌تری را بین تواناییهای نیروها فراهم آورد، این مقیاسها عاری از محدودیت نیستند. آنها اجباراً اکثر عوامل غیر ملموس مهم، مانند آموزش، رهبری، و روحیه را نادیده می‌گیرند. آنها مستمراً نیازمند انطباق با تغییرات روزمره هستند؛ کارآیی نیرو با هر گونه نوین سازی و تغییر در ساختار تجهیزات تفاوت می‌کند و تغییرات در یک سمت (مثلاً مجهز کردن تانکهای شوروی با زره و اکنشی) کارآیی تجهیزات طرف دیگر (مثلاً سلاحهای ضد تانک پیمان ناتو) را تغییر خواهد داد. مضافاً، هرگونه تلاش برای نمره دادن به کارآیی نیرو در مقابل استانداردهای یکنواخت توانایی حمله و دفاع، محتملاً به فرضیات زیادی نیازمند است که این فرضیات باید مجموعهٔ شرایط رزمی مختص هر نقش و مأموریت را مد نظر قرار دهد و ضمناً حل مسئلهٔ دشوار چگونگی احتساب درست تدابیر تاکتیکی و تمرینات متفاوت نیروهای ملی کشورهای مختلف را در بر گیرد.

با گسترش این برخورد برای مقایسه تواناییهای نیرو، می‌توان مسئله تشخیص بین نیروهای آماده رزم در محل را با نیروهایی که باید بسیج شوند و به پای کار بیایند حل کرد. بدین منظور با استفاده از داده‌های موجود، یا فرضیات واقع‌بینانه در مورد سرعت بسیج، و با کاربرد یک مقیاس مشترک سنجش، شخص می‌تواند برحسب گذشت زمان افزایش تواناییهای نیروهای موجود زمینی و هوایی حاضر در صحنه را برای هریک از طرفین مخاصمه ترسیم نماید. نسبت نیروها در هر لحظه از زمان، قابل محاسبه است و پی‌آمدهای تأخیرها در بسیج نیروها بین پیمان ورشو و پیمان ناتو یا بین بسیج و آغاز مخاصمات قابل رویت می‌شوند. چنین تحلیلی برای نیروهای همطراز لشکر توسط اندرو

* William P. Mako U.S. Ground Force and Defense of centeral Europe (Washington D.C. Brookings 1983.

** William W Kaufmann «None-Nuclear Deterence» in John D. Steinbrunner and Leon V. Sigal (EDS), Alliance Security and No First Use Question (Washington D.C. Brookings 1983.

+ Andrew Hamilton' Redressing the Conventional Balancè in International Security Summer 1985.

هامیلتون و برای تانکها توسط آنتونی کوردزمن* تکمیل شده است.

مشکل قابل توجه در این گونه تحلیها این است که متخـصصان در برآوردهای خود، در مورد اینکه لشکرهای گروه «غیر آماده» شوروی با چه سرعتی سربازگیری می‌کنند و آموزش می‌بینند و بپای کار می‌آیند، و همچنین لشکرهای تقویتی پیمان ناتو با چه سرعتی وارد صحنه خواهند شد، اختلاف نظر زیادی دارند. در حالی که مطالعه آقای کوردزمن در مورد تانک فرض می‌کند که آمادگی لشکرهای ردهٔ دوم شوروی ۳۰ روز و آمادگی لشکرهای رده سوم آن ۱۳۰ روز پس از آغاز بسیج عمومی می‌باشد، نویسنده توجه کرده است که دیگر متخصصان آمریکایی و اروپایی احساس می‌کنند که اتحاد شوروی به انبوه نیروها متکی است و مسائل آموزش و توانایی رزم به صورت یکان یکپارچه را نادیده خواهد گرفت. آنها به یکانهای ردهٔ دوم این امتیاز را می‌دهند که به مجرد تکمیل بسیج، زمانی حدود ۴۸ الی ۹۶ ساعت بعد توانایی رزمی خواهند داشت. تردیدهایی با این حجم، از مفید بودن تحلیلها، برای حل مسائل توانایی نسبی، به میزان زیادی می‌کاهد.

یکی دیگر از جنبه‌های کلیدی مقایسه‌های ایستای نیرو، استمرار عملیات است. در نظر گرفتن برتری درتعداد تانک در صورتی که مهمات یا سوخت برای استمرار عملیات آنها وجود نداشته باشد تصوری غلط است. مقایسه پیمان ناتو و ورشو در این زمینه دشوار است: سطوح انبارها عموماً اعلام نمی‌شوند و آهنگ مصرف نیز با شدت نبرد وابستگی زیادی دارد. مضافاً چنین مقایسه‌ای، با توجه به این حقیقت که عملیات تعرضی و دفاعی نیازهای لجستیکی متفاوتی از نظر مصرف مهمات و سوخت دارند، باز هم پیچیده‌تر می‌شود.

برآوردهای پویا

هرچند مدلهای ایستا که در بالا اشاره شد، در مورد تواناییها، داده‌های بیشتری را فراهم می‌کنند، اما این مدلها کُنِش متقابل بین دو نیروی مورد مقایسه را ارزیابی نکرده‌اند و بنابراین به تحلیل‌گری که در جستجوی برآورد میزان منطقی کارآیی مورد احتمال نیروهای پیمان ناتو است، کمکی نمی‌کند. این امر در وضعیت عمومی اروپا نقطه ضعفی حساس است زیرا در اروپا هدف ناتو لزوماً برابری در مقدار توانایی خاصی نیست و هرچند که پیچیده است، اما هدف ناتو در این منطقه حد مناسبی از توانایی برای مقاومت در مقابل حمله طرف دیگر می‌باشد.

مدتهاست که تحلیل‌گران معیاری را برای اندازه‌گیری احتمال پیروزی یک حملـــه، مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند. این معیار بر مبنای نسبت نیروها بنا شده و معروفترین آنها، یکی برخوردی است مربوط به لانچستر** که «تمرکز قدرت آتش» خوانده می‌شود و پیشنهاد می‌کند که اگر ملاحظات مربوط به وضعیت زمین، آموزش، روحیه، و غیره مساوی باشند، نسبت برابری حمله به

* The Nato Centeral Region and Balance of Uncertainty, in «Armed Forces Journal International», July 1983

** Lonencter

دفاع معادل ۱/۴ به ۱ می‌باشد و دومی قاعده کلی و تقریبی نظامی بسیار قدیمی است که در آئین‌نامه عملیات نیروی زمینی آمریکا اف ام ۱۰۰ــ۵ (FM 100-5)، چاپ ۱۹۷۶، درج شده است و پیشنهاد می‌کند که دفاع می‌تواند در مقابل حمله با نسبتی برابر ۱ به ۳ پایداری نماید. تحلیل‌گران نسبت بین نیروها را برای حمله و دفاع، بعضی بسیار کم یعنی ۱/۲ به ۱ و برخی بسیار زیاد یعنی ۵ به ۱ یا حتی ۶ به ۱ مورد بحث قرار داده‌اند. (با این همه قابل توجه است که نسبت توازن نیروهای موجود در صحنه، در حمله ۱۹۴۰ آلمان علیه جبهه غرب اروپا حدوداً ۱ به ۱ بود، و عملیات جزائر فالک لند (مالویناس‌ــم) نیز به همین نحو خارج از معیارهای نظری قرار می‌گیرد.) بنابراین هرگونه تلاش به منظور خلق قاعده‌ای کلی و قابل اعتماد مشکلات خاص خود را دارد و با این خطر همراه خواهد بود که عوامل کلیدی، مانند توانایی استفاده از فریب و غافلگیری، یا بهره‌جویی از نقاط مهم آسیب‌پذیر طرف دیگر (مثلاً انهدام نقاط حساس فرماندهی و کنترل) احتمالاً بر نتیجه جنگ، کاملاً مستقل از نسبت توانایی رزمی طرفین، تأثیر بگذارند. مضافاً مهم است به خاطر داشته باشیم که تا حدی که نسبت توازن نیروها نسبت به نتیجه جنگ تناسب دارد؛ تناسب مزبور محتملاً مربوط به نسبتهای توازنی منطقه‌ای، که تعیین کننده هستند، می‌باشد و شامل نسبتهای توازنی کل جبهه نمی‌شود.

بعضی تحلیل‌گران دولتی و غیر دولتی مدلهای پیچیده‌تری را که کُنِش متقابل نیروها را در اروپای مرکزی دربر می‌گیرد بنا کرده‌اند. برخی از آنان علاقه‌مند هستند که میزان موفقیت ناتو را در پایداری در مقابل یک حمله متعارفی پیمان ورشو ارزیابی کنند؛ بعضی دیگر مدلهایی را برای تعیین میزان نیاز به ذخائر مهمات و مواد جنگی به کار می‌برند و این در حالی است که برخی دیگر بر بخشهایی از جبهه متمرکز می‌شوند تا تعیین کنند که بهترین راه برای تخصیص منابع کمیاب به انواع مختلف تجهیزات جدید (مثلاً هلیکوپترها یا تانکها) چیست.

دکتر ریچارد کوگلر مدل فرسایش/و گسترش لبه جلویی منطقه نبرد (لجمن‌ــ FEBA) را به وجود آورده‌اند، که وزارت دفاع ایالات متحده آن را در قسمتی از فرآیند بررسی برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی خود به کار برده است، و دکتر باری پوسن این مدل را در سناریوی مربوط به حمله تمرکزی نیروهای پیمان ورشو درامتداد سه محور به آلمان غربی به کار بسته است تا احتمال نفوذ نیروهای پیمان ورشو را به مواضع ناتو یا برعکس، میزان موفقیت نیروهای پیمان ناتو را در پایداری ارزیابی کند. تحلیلهای وی توانایی رزمی بالقوه نسبی را محاسبه می‌کند* (برای این منظور همطراز لشکر زرهی را به کار می‌برد)، در محاسبه عامل زمان، سرعت آهنگ بسیج عمومی؛ و در محاسبه عامل شدت رزم، آهنگ فرسایش؛ و در محاسبه میزان پیشروی از نظر فاصله‌ای، توازن نسبی نیروها را به کار برده و بالاخره تأثیر نیروی هوایی تاکتیکی در نبرد زمینی را به حساب می‌آورد.

این مدل تعدادی فرض ساده کننده را، که ارزش مشکوک آنها را نویسنده خود صریحاً تشخیص می‌دهد، به کار می‌برد. مهارت تاکتیکی و ابتکار نادیده گرفته می‌شود، و عامل بالقوه

* «Measuring The Europian Conventional Balance» International Security, Winter 1984/5.

بسیار مهم «زمین» نیز کنار گذاشته می‌شود. به علاوه، مدل مزبور از وضعیتی که در یک حمله غافلگیرانه به همراه فقط چند روز بسیج به وجود خواهد آمد، یعنی قبل از اینکه ناتو بتواند یک خط دفاعی درست به وجود آورد، تجسم نامطلوبی را ارائه می‌دهد. شاید از همه مهمتر اینکه ارزشهایی که این تحلیل به عوامل متغیر می‌دهد بسیار مستعد تغییر هستند، که این امر بحث و جدل زیادی را به همراه دارد. با این همه این مدل از این حس برخوردار است که در یک حالت، نسبت به نیروهای ورشو و ناتو از رفتار مشابه و همشکلی پیروی کرده است و سپس حالت دوّمی را ارائه می‌دهد که طی آن به نیروهای ناتو امتیاز «عنصر افزایش قدرت رزمی» را اعطا می‌کند که بیانگر برتری‌های پذیرفته شده‌ای در فرماندهی و کنترل و مخابرات و پشتیبانی لجستیکی است. مدل مزبور همچنین دارای وسعتی است که آن را قادر به اندازه‌گیری اختلافات زمانی بین تأخیر در روزهای آغاز بسیج عمومی پیمانهای ورشو و ناتو ساخته و مضافاً می‌تواند فاصله بین آغاز بسیج و شروع عملیات رزمی هریک از طرفین را نیز در نظر بگیرد.

اندرو همیلتون مدل پویای متفاوتی را، که آن نیز در جستجوی تعیین مقدار نیروهای مورد نیاز پیمان ناتو برای متوقف کردن حمله پیمان ورشو است، بنا کرده است. این مدل دو عامل متغیر اساسی را مدنظر قرار می‌دهد. اولین آنها «کارآیی نسبی تاکتیکی» است (درصد نیروهای محلی حمله کنندگان نسبت به مدافعان که طبق آن مدافع بیش از ۵۰ درصد احتمال در هم شکستن حمله را خواهد داشت). دومی «شاخص کارآیی» است (آن مقدار از نیروهای ذخیره عملیاتی موجود ناتو را که برای استحکام بخشیدن به بخشهایی از جبهه که زیر شدیدترین حملات دشمن قرار دارد، می‌توان حرکت داد).

ویلیام کافمن مدل سومی را نیز بنا کرده است که برای تعیین احتمال موفقیت پیمان ورشو تلاش می‌کند او در این تحلیل یک پیشروی کافی را که با تسخیر مقدار زیادی از سرزمین جمهوری فدرال آلمان همراه است و نهایتاً موجب شکست ناتو می‌شود، توصیف می‌کند.

او همچنین در جستجوی نشان دادن میزان نفوذ پیمان ورشو در خاک پیمان ناتو، بعد از هفت روز نبرد، است و در این راه تعدادی از عوامل متغیر را به کار می‌برد: تعداد روزهای بسیج قبل از آغاز حمله؛ نوع حمله (در جبهه‌ای وسیع یا با تمرکز قوا)؛ اینکه تأخیر استراتژیکی در نشان دادن واکنش متقابل در برابر آغاز بسیج پیمان ورشو وجود داشته است؛ اشتباه تاکتیکی در مقابله با محور خاصی از حمله پیمان ورشو؛ و بالاخره وجود موانع در امتداد مرز بین دو آلمان.

در تلاش برای شناخت بیشتر محدودیتهای مدلهای پویای ساده که در بالا به آنها اشاره شد، مرکز ارزیابی استراتژی بنگاه راند در کالیفرنیا، ساخت مدلهای پیچیده «شبیه سازی» را آغاز کرده است تا بتواند عناصر کلیدی مانند فرماندهی و کنترل، پشتیبانی لجستیکی، ارتباط متقابل بین عناصر نیروهای مشترک، تکنولوژی پیشرفته، دفاع با بهره‌گیری از موانع واستحکامات و تأثیر استراتژیهای عملیاتی جایگزین (مانند دفاع متحرک) را ارزیابی نماید. با استفاده از ساخت و

تکامل بازی جنگِ «اتوماتیک»*، بنگاه راند قادر است، غنی بودن ضمنی بازی جنگ را (همراه با حس واقع گرایی عملیاتی آن) با قدرت پیش گوی مدل سازی تحلیلی، ترکیب کند. برخورد بنگاه راند تحلیل سناریوهای چندگانه را (علاوه بر متغیرهای ساده‌ای چون مدت زمان هشدار و آهنگ سرعت بسیج) در محاسبات خود منظور می کند و بدین طریق به تحلیل گر یا سیاست گذار اجازه می دهد که با جابجایی متغیرها در یک محدوده وسیع، تأثیر آنها را در فرجام و نتیجه کار ارزیابی نماید. مدل بنگاه راند «سناریوهای تشریح شده» را به کار می گیرد تا اتفاقات محتمل الوقوع (مثلاً یک پیشروی سریع پیمان ورشو) را بیرون از چهارچوب مدلهایی که به ارزشهای متوسط وابسته هستند (مانند مدل فرسایش/و گسترش لبه جلویی منطقه نبرد) مورد توجه قرار دهد.**

تعریف یک مدل رضایت بخش برای ارزیابی نتایج یک مبادله پویای نیروهای نظامی، آشکارا یک وظیفه مهم است، لیکن جوابهای زیادی که از مدلها استخراج می‌شوند، همراه با دقت زیاد آنها نسبت به فرضیات حساس، بر مشکلاتی که بر سر راه تولید نتایج معنی‌دار است تأکید می‌ورزد. در حقیقت احتمالاً عادلانه است اگر بگوییم که تحلیل گری و مدل‌سازی و بازی جنگ به صورتهایی که در بالا تشریح شدند، هرچند می‌توانند در روشنگری جنبه‌های نسبی مقایسه نیروها بسیار مفید باشند ــ مثلاً اینکه آیا تا چه حد نیروهای ناتو از بهبود یافتن تجهیزات و تغییرات در سازمان نیروها و دکترینها سود می‌برند ــ (هدف اصلی از آن گونه تحلیلها در تشکیلات دفاعی) با این همه بسیار مشکوک است که آنها بتوانند جوابهایی مطلق و قابل اتکاء برای سئوالاتی نظیر «کدام طرف پیروز خواهد شد، یا دفاع تا چه مدتی می‌تواند استقامت کند» فراهم سازند.

بحث فوق بر مسائل ارزیابی متقابل بین نیروهای پیمان ناتو و پیمان ورشو متمرکز شده است، لیکن مسائل مزبور در خارج از صحنه اروپا نیز قابل انطباق هستند، و مدلهایی را که با این مفهوم ساخته شده‌اند می‌توان در وضعیتهای منطقه‌ای دیگر نیز پذیرفت. هرچند سناریوی مخاصمه دو قطبی در اروپا، در بعضی زمینه‌ها تحلیل را آسان‌تر می کند، مهم است به خاطر داشته باشیم که مدلها نقش احتمالی کشورهای بی‌طرف را که در بعضی موارد (مثلاً فنلاند و سوئد در جناح شمالی) می‌توانند تأثیر زیادی در نتیجه مخاصمه داشته باشند، در محاسبات خود منظور نمی کنند.

نیروهای پیمانهای ناتو و ورشو

با در نظر گرفتن ملاحظاتی که دربارهٔ آنها بحث شد انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیکی، در سال ۱۹۸۷ چنین تصمیم گرفته است که در مورد وضع توازن متعارفی بین نیروهای ناتو و پیمان ورشو هیچ گونه قضاوتی را عرضه ننماید. این امر به منظور تغییر نتیجه‌گیریهای انجام شده در چاپهای قبلی مجله «توازن نظامی» (پیوست چهارم کتاب ــ م) نیست. نتیجه‌گیریهای مزبور

* AUTOMATED WAR GAMING ــ در این گونه بازیهای جنگی از کامپیوتر استفاده می‌شود ــ م.

** See Paul K. Davis, Game Structured Analysis As a Framework of Defense Planning, in R.K. Huber (ED) Modelling and Analysis of Conventional Defense in Europe (New York: Plenum 1986).

بر این متکی بود که در محدوده وسیعی از وضعیتها، تجاوز نظامی عمومی، گزینشی پرمخاطره با نتایجی غیر قابل پیش‌بینی است، خصوصاً در جایی که احتمال تصاعد به جنگ هسته‌ای وجود دارد. در هر صورت مهم است که تأکید شود که مقایسه عددی نیروها، که در جدول انتهای این بررسی ارائه شده است به تنهایی نمی‌تواند به سئوالات اساسی درباره تواناییهای نسبی نیروهای هر یک از دو طرف در اجرای مأموریت محوله جواب دهد.

در استفاده از داده‌های مجله توازن نظامی سال ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، مهم است که عوامل و ملاحظات مورد اشاره فوق را مدنظر داشته باشیم—خصوصاً وقتی با استفاده از جدولهای درج شده در انتهای این بررسی در جستجوی نتیجه هستیم.

جدول الف که اولین جدول است، داده‌های جمع‌آوری شده‌ای را از نیروی انسانی و تجهیزات کلیدی نظامی ناتو و پیمان ورشو که از وضعیت نظامی مشروح، مربوط به هر طرف استخراج شده است، فراهم می‌سازد. این جدول با توجه به مذاکرات کنترل تسلیحات متعارفی طراحی شده است (زیرا در این مفهوم است که مقایسه‌های ایستای ارقام جمع‌زده شده، ممکن است از بیشترین تناسب و کاربرد برخوردار باشند). این جدول موجودیهای نیروهای زمینی و نیروهای هوایی زمین پایگاهی هر یک از طرفین را در داخل سه منطقه جغرافیایی نشان می‌دهد:

الف. «منطقه اصول راهنمای ناتو»* شامل منطقه‌ای که مذاکرات «تقلیل مشترک و متوازن نیروها»**در مورد آن انجام می‌شود. این منطقه جمهوری فدرال آلمان، بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ را از کشورهای عضو پیمان ناتو و جمهوری دموکراتیک آلمان، لهستان، و چکسلواکی را از کشورهای عضو پیمان ورشو در بر می‌گیرد.

ب. «منطقه اقیانوس اطلس تا اورال» که اینک در ارتباط با «تدابیر اعتماد بخش و امنیت ساز***» در کنفرانس خلع سلاح اروپا+ که اخیراً در استکهلم برگذار شد، مورد مذاکره قرار گرفت و احتمال دارد که باز هم موضوع مذاکرات «تدابیر اعتماد بخش و امنیت ساز» و تقلیل نیرو و ثبات باشد. برای برآوردن نیات جدول مورد بحث، از «منطقه مورد کاربرد» پیمان استکهلم استفاده شده است، با این تفاوت که تمام نیروهای ترکیه را نیز در بر گرفته است. این بدین معنی است که برای ناتو، ایسلند و جزایر اقیانوس اطلس؛ و برای پیمان ورشو نیروهای شوروی در مسکو، ولگا، اورال، مناطق نظامی شمال و ماوراء قفقاز (و همچنین صحنه‌های اصلی غربی و شمال غربی رزم++منظور شده است.

* Nato Guideline Area (NGA)
** Mutual and Balanced Force Reduction (MBFR)
*** Confidence and Security Building Measures (CSBM)
+ Conference on Disarmament in Europe (CDE)

++ TVDS، در شوروی پنج صحنه اصلی رزم در جغرافیای نظامی مشخص شده است در هر یک از این صحنه‌ها مناطق نظامی قرار گرفته‌اند. مجموع مناطق نظامی ۱۶ منطقه است—م.

ج. موجودیهای جهانی شامل تمام نیروهای کشورهای پیمان ناتو و پیمان ورشو، حتی نیروهایی که در سایر صحنه های عملیات حضوردارند (مانند نیروهای آمریکایی در کره و نیروهای شوروی در ویتنام و نیروهای فرانسوی در چاد).

نیروهایی که با قدرت دریایی (نیروی دریایی و هوایی مربوطه) ارتباط دارند در دو پایگاه جغرافیایی جمع زده شده‌اند:

الف. اقیانوس اطلس/اروپا، که از نیروهای موجود در اقیانوس اطلس و آبهای اروپایی واقع در شمال مدار ۲۳ درجه و ۲۷ دقیقه شمالی و مدیترانه تشکیل شده و شامل ناوگان شمال، بالتیک، و دریای سیاه و ناو تیپ مدیترانه شوروی شده و در مورد ایالات متحده شامل کلیه نیروهای دریایی متعلق به فرماندهی کل اقیانوس اطلس می‌شود.

ب. جهانی، از تمام موجودیهای کشورهای ناتو و پیمان ورشو، در هر کجا که استقرار یافته‌اند تشکیل می‌شود.

با دیدگاه افزودن به تصویری که با مقایسه ایستای جدول «الف» ارائه می‌شود، جدول «ب» امکان مقایسه بهتری را از تواناییهای نسبی تانکهای طرفین جستجو می کند. این عمل با تهیه داده‌ها و اطلاعاتی که بعضی خصوصیات کلیدی از توانایی تانکها در نیروهای پیمانهای ناتو و ورشو را در اختیار می‌گذارند انجام شده است. هرچند تواناییهای تانک به شرایط درگیری رزمی، تاکتیکها، و مهارتهای خدمه وابستگی زیادی دارد، با این حال داده‌های مزبور تا حدی تصویر کاملتری را از موجودیهای تانک دو طرف نسبت به مقایسه جمع ساده سازمان نیروهای اصلی طرفین فراهم می‌سازند.

جدول الف. داده‌های مربوط به نیروی متعارفی: پیمانهای ناتو و ورشو

این جدول جمع «داده‌ها» در مورد بخش عظیمی از نیروهای ملی را که برحسب استقرار جغرافیایی تقسیم شده‌اند، نمایش می‌دهد. میزان اعتماد به صحت بسیاری از عناصر درج شده جدول، تفاوت می‌کند؛ بنابراین ارقام جمع زده شده تا حدودی جنبه برآوردی دارد.

	منطقه اصول راهنمای ناتو		منطقه اقیانوس اطلس تا اورال		موجودیهای جهانی	
	ناتو[1]	ورشو	ناتو[1]	ورشو	ناتو[1]	ورشو
نیروی انسانی ضربدر هزار:						
مجموع نیروهای زمینی فعال[2]	۷۹۶	۹۹۵	۲۳۸۵	۲۲۹۲	۲۹۹۲	۲۸۲۹
مجموع نیروهای زمینی ذخیره[3]	۹۲۲	۱۰۳۰	۴۳۷۱	۴۲۷۶	۵۵۰۲	۵۳۴۸
لشکرها[4]:						
با سازمان تکمیل درزمان صلح[5]	$۳۲/\frac{۱}{۳}$	$۴۸/\frac{۲}{۳}$	$۱۰۷/\frac{۱}{۳}$	$۱۰۱/\frac{۱}{۳}$	$۱۲۷/\frac{۱}{۳}$	۱۳۱
تکمیل سازمان با نیروهای ذخیره در آغاز بسیج[6]	۱۲	۸	۴۱؟	۱۰۰	۷۲	۱۳۷
مجموع پس از اتمام بسیج برای جنگ[6]	$۴۴/\frac{۱}{۳}$	$۵۶/\frac{۲}{۳}$	۱۴۹	$۲۰۱/\frac{۱}{۳}$	$۱۹۹/\frac{۱}{۳}$	۲۶۸
تجهیزات نیروی زمینی:[7]						
تانکهای اصلی رزم	۱۲۷۰۰	۱۸۰۰۰	۲۲۲۰۰	۵۲۲۰۰	۳۰۵۰۰	۶۸۳۰۰
نفربر زرهی	۳۴۰۰	۸۰۰۰	۴۲۰۰	۲۵۸۰۰	۸۰۰۰	۳۴۴۰۰
توپخانه، راکت انداز، توپ ضد تانک	۳۶۰۰	۹۵۰۰	۱۱۱۰۰	۳۷۰۰۰	۲۱۵۰۰	۵۰۴۰۰
[illegible]	۱۲۰۰	۲۲۰۰	۲۶۰۰	۹۸۰۰	۲۶۰۰	۱۳۶۰۰

سلاحهای هدایت شونده ضد تانک زمین پایگاهی[۸]	۶۵۰۰	۴۵۰۰	۱۰۱۰۰	۱۶۶۰۰	۱۸۵۰۰	۲۳۶۰۰
سلاحهای هدایت شونده ضد تانک پرتابی از هلیکوپتر	۳۰۰	۲۷۰	۴۷۰	۱۰۵۰	۱۶۲۰	۱۳۷۰
توپهای ضد هوایی	۳۱۰۰	۳۴۰۰	۷۴۰۰	۱۲۰۰۰	۸۴۰۰	۱۵۱۰۰
موشک زمین به هوا[۹]	۱۳۵۰	۲۲۰۰	۲۲۵۰	۱۲۸۵۰	۳۰۰۰	۱۶۱۵۰
هلیکوپتر مسلح[۱۰]	۵۵۰	۴۳۰	۷۸۰	۱۶۳۰	۲۰۲۰	۲۱۳۰
هواپیمای جنگی زمین پایگاهی:[۱۱]						
هواپیمای بمب افکن[۱۱]	۷۲	۲۲۵	۲۸۵	۴۵۰	۵۱۸	۱۱۸۲
هواپیمای تعرضی (حمله)[۱۱]	۹۰۱	۷۹۹	۲۱۰۸	۲۱۴۴	۵۱۵۷	۳۱۱۹
هواپیمای ره‌گیر/هواپیمای جنگنده[۱۱]	۳۰۴	۱۰۲۰	۸۹۹	۴۹۳۰	۱۷۶۳	۵۲۶۵

	آبهای اقیانوس اطلس یا اروپا		جهانی		
	ناتو	ورشو	ناتو	ورشو	
زیردریاییها[۱۲]		۱۹۶	۲۳۱	۲۳۸	۳۰۱
ناوهای هواپیمابر[۱۳]		۲۴(۸)	۴(۲)	۳۷(۱۴)	۶(۲)
رزمناوها		۱۶	۲۴	۳۹	۳۷
ناوشکنها		۱۲۴	۵۰	۱۶۷	۶۴
ناو فریگیت		۱۹۶	۵۰	۲۷۲	۷۵
ناو گشتی (کروت)		۲۲	۱۰۰	۲۲	۱۳۳
ناوچه تندرو تعرضی (موشک انداز/ اژدرافکن/گشتی		۱۶۸	۲۳۸	۱۶۸	۴۱۵

ناوهای مین جمع‌کن ـ ناومین شکار[۱۴]	۲۴۲	۳۳۸	۲۵۲	۴۲۷
ناوهای آبی ـ خاکی[۱۵]	۲۰۰	۱۰۰	۲۵۰	۱۲۳
هواپیمایی نیروی دریایی (هوا دریا)[۱۱]				
هواپیمای بمب‌افکن[۱۱]	۳۸	۲۵۰	۳۸	۳۹۰
هواپیمای تعرضی (حمله)[۱۱]	۳۷۹	۱۷۷	۶۲۱	۲۳۵
هواپیمای ره‌گیر/هواپیمای جنگنده[۱۱]	۱۸۰	۱۲	۲۶۴	۱۲
هواپیمای ضد زیردریایی بال‌ثابت	۱۴۵	۱۵۰	۵۵۳	۲۱۹
هلیکوپتر ضد زیردریایی	۳۹۰	۲۲۴	۶۲۶	۳۳۵

کلید اعداد جدول الف

۱. نیروهای فرانسوی و اسپانیایی بخشی از نیروهای فرماندهی نظامی ترکیب شده ناتو نیستند، اما تا جایی که این نیروها در منطقه جغرافیایی مربوطه مستقر باشند درجدول بالا منظور شده‌اند. نیروهای فرانسوی مستقر در آلمان غربی بر مبنای این استقرار محاسبه شده‌اند، لیکن در مذاکرات تقلیل مشترک و متوازن نیروها منظور نشده‌اند.

۲. نیروهای زمینی شامل نیروهای شبه نظامی، گارد مرزی، و نیروهای امنیتی نمی‌شوند. ارقام پیمان ورشو در منطقه جغرافیایی «اقیانوس اطلـس تا اورال» حدود ۵۰۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰۰ و در ارقام «موجودیهای جهانی» حدود ۸۰۰۰۰۰ تا ۱/۵ میلیون نفر افزایش خواهد یافت. این افزایش با محاسبه یک نیروی زمینی فرضی از نیروهای راه‌آهن، مهندسی، کار، فرماندهی، و پشتیبانی عمومی که همگی ملبس به اونیفورم هستند و مسلح می‌باشند و حداقل آموزش نظامی ابتدایی را طی کرده‌اند به‌وجود آمده است. هرچند بحث‌انگیز است، اما نیروهای ذخیره را نیز می‌توان با همین تناسب افزوده شده پنداشت.

۳. در محاسبه نیروهای ذخیره، معمولاً نفراتی که ۵ سال از پایان مدت خدمتشان سپری شده است، منظور نشده‌اند؛ هرچند که آنان به واحدهایی منصوب شده باشند یا نشده باشند.

۴. لشکرها آرایشهای استانداردی بین آرتشها نیستند و از نظر تعداد و انواع، دارای نفرات یا تجهیزات قابل مقایسه‌ای نمی‌باشند. برای نیل به نیات این جدول، سه‌تیپ یا سه‌هنگ، همطراز یک لشکر به حساب آمده‌اند.

۵. «سازمان کامل از نظر نفرات در زمان صلح» شامل کلیه لشکرهای رده۲ در منطقه جغرافیایی مربوطه نیز می‌شود.

۶. فقط شامل نیروهایی می‌شود که در مناطق جغرافیایی مربوطه بسیج می‌شوند. بنابراین نیروهای آمریکایی و کانادایی مستقر در آمریکای شمالی که برای تقویت اروپا در نظر گرفته شده‌اند، در آغاز و حین بسیج، به جای اینکه در ستونهای «منطقه اصول راهنمای ناتو» یا «اقیانوس اطلس تا اورال» به حساب آیند در ستون «موجودیهای جهانی» منظور شده‌اند.

۷. تا جایی که مشخص است، ارقام شامل تجهیزات انبار شده یا در ذخیره می‌باشند.

۸. توسعه سلاحهای هدایت شوندهٔ ضد تانک مشکلات خاصی را در تدوین قواعد واقع‌بینانه برای شمارش این‌گونه سلاحها عرضه می‌دارد. ارقام نشان داده شده مجموع برآورد شده‌ای از تمام سلاحهـای هدایت شوندهٔ ضد تانک نصب نشده و سلاحهایی از این قبیل که روی خودرو نصب شده و نقش اصلی آنها ضد تانک است، می‌باشند. چنین برآورد می‌شود که لشکرهای ردهٔ سوم شوروی دارای میزان تقلیل یافته‌ای (۵۰درصد) از سلاحهای نصب نشده بر روی خودرو می‌باشند. مجموع ارقام مندرجه، شامل سلاحهـای هدایت شونده ضد تانک نصب شده در نفربرهای زرهی (مانند ام‌ـ۲/ـ۳ برادلی، بی‌ام‌پی، بی‌ام‌وی) و یا سلاحهایی از این قبیل که از تانکهای اصلی رزم آتش می‌شوند (مانند تی‌ـ۸۰) نیستند و بنابراین مجموع سلاحهای هدایت شونده ضد تانک موجود طرفین را نمایش نمی‌دهند.

۹. سکوهای پرتاب موشکهای زمین به هوا شامل سلاحهایی که از روی شانه نفرات پرتاب می‌شوند، نیست. ارقام مزبور شامل سلاحهای نیروی هوایی و نیروهای دفاع هوایی می‌باشد.

۱۰. تمام هلیکوپترهایی را که وظیفه اصلی آنها پشتیبانی نزدیک هوایی یا ضد تانک است دربر می‌گیرد (مثلاً شامل سلاحهای هدایت شونده ضد تانک پرتاب شونده از هلیکوپتر که در چند سطر قبلی نشان داده شده، می‌شود).

۱۱. تقسیم بندی نوع هواپیما برحسب نقش، از روی شرح کامل مربوط به سلاحهـــای هر کشور استخراج شده، اما ارقام را باید با ملاحظه و احتیاط به کار برد. بسیاری از هواپیماها نقشهای چندگانه‌ای دارند؛ نقشهای اصلی هواپیماهای مشابه در کشورهای مختلف متفاوت است، و تفاوت بین هواپیمای حمله‌کننده‌و هواپیمای بمباران کننده و بین جنگنده و هواپیمای حمله علیه زمین (FGA)[+] را نمی‌توان به نحو اطمینان‌بخشی تشخیص داد (هواپیمای حمله علیه زمین=هواپیمای حمله). مضافاً هواپیمای آموزشی، گرچه می‌تواند تقویت یا جایگزینی در عملیات را فراهم آورد، از جدول حذف شده است.

۱۲. شامل زیردریایی دیزلی پرتاب کننده موشک بالستیکی، زیردریایی هسته‌ای پرتاب کننده موشک بالستیکی، زیردریایی دیزلی موشک‌انداز، و زیردریایی هسته‌ای موشک‌انداز نمی‌شود.

۱۳. عدد داخل پرانتز ناوهای هواپیمابری هستند که تنها هلیکوپتر حمل می‌کنند و در جمع کل ناوهای هواپیما بر نیز محاسبه شده‌اند.

۱۴. شامل مین جمع کنهای مخصوص آبهای سرزمینی و داخلی می‌شود؛ ناوهای مین‌گذار و پشتیبانی را شامل نمی‌شود.

۱۵. شامل ناوچه‌های آبی خاکی از نوع ال‌ـسی‌ـیو، ال‌ـسی‌ـوی‌ـپی، ال‌ـسی‌ـای نمی‌شود.

* به نقل از مجلهٔ «انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیکی» لندن ۱۹۸۷

+ Fighter Ground Attack

جدول ب. مشخصات کلیدی «تانکهای اصلی رزم» پیمانهای ناتو و ورشو*

نوع	مبداء ساخت سال ورود به خدمت	تعداد خدمه	وزن رزمی (تن)	ارتفاع کلی (متر)	قدرت موتور (اسب بخار)	سرعت حرکت در صحرا به کیلومتر ساعت ۱	توپ اصلی میلیمتر (۲)	نوع مهمات ۳	زره: بدنه جلو/ حافظ توپ (میلیمتر) ۴	خصوصیات ویژه ۵	تعداد متعلق به هر کشور
پیمان ناتو											
ام یک	آمریکا (۱۹۸۲)	۴	۵۴	۲/۹	۱۵۰۰	۵۰	۱۰۵ آر	ای پی‌ــ‌اچ تی‌ــ‌اس	لایه‌های چندگانه	ان‌ــ‌سی‌ــ‌اس جی	آمریکا ۴۷۹۸
ام یک‌ــ‌آ‌ــ‌یک	آمریکا (۱۹۸۲)	۴	۵۷	۲/۹	۱۵۰۰	۵۰	۱۲۰ اس	ای پی‌ــ‌اچ تی‌ــ‌اس	لایه‌های چندگانه	ان‌ــ‌سی‌ــ‌اس جی	
ام ۴۸‌ــ‌آ‌ــ‌یک	آمریکا (۱۹۵۲)	۴	۴۷	۳/۱	۸۱۰	۳۲	۹۰ آر	ای پی‌ــ‌اچ تی‌ــ‌سی‌ــ‌اس	۱۲۰ /۱۱۰	ان‌ــ‌سی	یونان ۵۸۵، ترکیه ۱۰۸۵
ام ۴۸‌ــ‌آ‌ــ‌دو	آمریکا (۱۹۵۷)	۴	۴۷	۳/۱	۸۲۵	۳۲	۹۰ آر	ای پی‌ــ‌اچ تی‌ــ‌سی‌ــ‌اس	۱۲۰ /۱۱۰	ان‌ــ‌سی	آلمان غربی ۹۲۹
ام ۴۸‌ــ‌آ‌ــ‌سه	آمریکا (۱۹۶۹)	۴	۴۷	۳/۱	۷۵۰	۳۲	۹۰ آر	ای پی‌ــ‌اچ تی‌ــ‌سی‌ــ‌اس	۱۲۰ /۱۱۰	ان‌ــ‌سی	یونان ۲۵۰
ام ۴۸‌ــ‌آ‌ــ‌پنج	آمریکا (۱۹۷۵)	۴	۴۹	۳/۱	۷۵۰	۳۲	۱۰۵ آر	ای پی‌ــ‌اچ تی	۱۲۰ /۱۱۰	ان‌ــ‌سی	آمریکا ۱۴۷۸، یونان ۲۶۵، نروژ ۴۲، پرتغال ۴۰، اسپانیا ۱۶۴، ترکیه ۱۶۵۰
چالنجر	انگلیس (۱۹۸۳)	۴	۶۲	۳/۰	۱۲۰۰	۴۰	۱۲۰ آر	ای پی‌ــ‌اچ اس‌ــ‌اس	لایه‌های چندگانه فاصله‌دار	ان‌ــ‌سی‌ــ‌سی‌ــ‌جی	انگلستان ۲۵۰

چیفتن مارک ۵	انگلیس(۱۹۷۴)	۴	۵۴	۲/۹	۷۵۰	۳۰	۱۲۰ آر ۸۳ آر	ای پی‌ـاچ اس‌ـاس ای پی‌ـاچ ئی‌ـسی	۶	ان‌ـسی‌ـاس جی	انگلستان ۹۰۰
سنچورین مارک ۵	انگلیس(۱۹۵۶)	۴	۵۱	۲/۹ -	۶۵۰	۲۵	۱۰۵ آر	ای پی‌ـاچ اس‌ـ اس‌ـ سی	۱۵۲/۷۶	اس جی	دانمارک ۸۸
لئوپارد ۲	آلمان غربی (۱۹۸۰)	۴	۵۵	۲/۸	۱۵۰۰	۵۰	۱۲۰ اس	ای پی‌ـاچ تی	لایه‌های چندگانه فاصله‌دار	ان‌ـسی‌ـاس جی‌ـ دی‌ـدبلیو	آلمان غربی ۱۵۹۳ هلند ۴۴۵
لئوپارد یک آ۴(۷)	آلمان غربی (۱۹۶۶)	۴	۴۲	۲/۸	۸۳۰	۳۵	۱۰۵ آر	ای پی‌ـاچ اس‌ـاس	۶۰/۷۰	ان‌ـسی‌ـاس جی‌ـ دی‌ـدبلیو	بلژیک ۳۳۴، کانادا ۱۱۴، دانمارک ۱۲۰، آلمان غربی ۲۴۳۷، یونان ۱۰۶، ایتالیا ۹۲۰، هلند ۴۶۸، نروژ ۸۰، ترکیه ۷۷.
ای ام اکس‌ـ ۳۰	فرانسه(۱۹۶۷)	۴	۳۶	۲/۹	۷۲۰	۴۰‌ـ۳۵	آر ۱۰۵	ای پی‌ـاچ اس‌ـاس	۸۰/۷۹	ان، سی، دی‌دبلیو	فرانسه ۱۳۰۰، یونان ۲۵۰، اسپـانیـا ۳۱۹
پیمان ورشو											
تی‌ـ ۸۰	شوروی(۱۹۸۰)	۳	۴۳	۲/۳	۹۰۰	۵۰	اس ۱۲۵	ای پی‌ـاچ یی‌ـاچ تی‌ـای تی	۲۰۰؟/۴۵۰؟ احتمالاً بدنه و حافظ توپ از ترکیبات فشرده ساخته شده(۸)	ان، سی، اس جی، دی دبلیو، ای ال	اتحاد شوروی ۱۴۰۰
تی‌ـ ۷۲	شوروی(۱۹۷۲)	۳	۴۱	۲/۴	۷۸۰	۴۵	اس ۱۲۵	ای پی‌ـاچ یی‌ـ اچ تی	۲۰۰/۲۸۰ احتمالاً لایه چند گانه	ان، سی، اس جی دی دبلیو، ای ال	شوروی ۸۵۰۰، چکسلواکی ۳۵۰۰ (شامل تی ۵۴ و تی ۵۵) آلمان شرقی ۱۸۰۰ (شامل تی‌ـ۶۲، تی‌ـ۵۴ و تی ۵۵) مجارستان ۶۰، لهستان ۷۰، رومانی ۳۰
تی‌ـ ۶۴	شوروی(۱۹۶۶)	۳	۳۸	۲/۳	۷۵۰	۴۵	اس ۱۲۵	ای پی‌ـاچ تی‌ـاچ یی‌ـ ای تی (تی‌ـ۶۴ بی)	۲۰۰؟/۴۵۰؟ احتمالاً بدنه و حافظ توپ از ترکیبات فشرده ساخته شده(۸)	ان، سی، اس جی دی دبلیو، ای ال	اتحاد شوروی ۹۳۰۰

تی—۶۲	شوروی(۱۹۶۲)	۴	۴۰	۲/۴	۵۸۰	۳۵	اس۱۱۵	ای پی—اچ تی—ای	(۰.۱)۲۴۲/۱۰۰	ان، اس جی، دی دبلیو	اتحاد شوروی ۱۳۷۰۰، آلمان شرقی در تی—۷۲ به حساب آمده است.
تی—۵۴/—۵۵	شوروی(۱۹۵۶)	۴	۳۶	۲/۴	۵۸۰	۳۵	آر۱۰۰	ای پی، اچ تی، اچ ئی	۲۰۳/۹۹	ان، اس جی (تی۵۴ بی به بعد) دی دبلیو	اتحاد شوروی ۱۹۹۰۰، چکسلواکی درجمع تی—۷۲ به حساب آمده، آلمان شرقی در جمع تی—۷۲ به حساب آمده، مجارستان ۱۲۰۰، لهستان ۳۴۰۰، رومانی ۱۲۰۰، (شامل ۲۰۰ فروند ام۷۷ (۱۰)
تی—۳۴	شوروی(۱۹۴۰)	۵	۳۲	۲/۷	۵۰۰	۳۰؟	آر۸۵	ای پی—اچ تی	۹۰/۴۷	—	بلغارستان، رومانی (بقیه در انبار)

کلید اعداد جدول ب

۱. برآورد.

۲. اس=داخل لوله بدون خان؛ آر=داخل لوله خان‌دار

۳. ای‌پی=فشنگ نفوذ کننده در زره؛ اچ‌تی=مواد منفجره پرقدرت ضد تانک حرارتی؛ اچ‌پی=مواد منفجره پرقدرت؛ اچ‌اس=مواد منفجره پرقدرت از نوع پلاستیکی؛ سی=فشنگ با حفاظ (canister)؛ اس=دودزا؛ ای‌تی=سلاح هدایت شونده ضد تانک که از داخل لوله توپ پرتاب می‌شود.

۴. ارقام داده شده ضخامت واقعی زره را نشان می‌دهند، اما چون زره تانکها غالباً زاویه‌دار هستند، ضخامت زره‌ای که باید سلاح یا فشنگ در آن رسوخ کند بیش از ارقام داده شده است.

۵. ان=دید شب؛ سی=دستگاه هدایت آتش کامپیوتری؛ اس‌بی=توپ دارای دستگاه ثبات بخش؛ دی‌دبلیو=دارای تسهیلات عبور از آب عمیق (لوله هوا و اگزوز عمودی بلند)؛ ای‌ال=گلوله گذار خودکار (اتوماتیک)

۶. جزییات در دسترس نیست. احتمالال با انواع ام‍ـ۶۰ قابل مقایسه است.

۷. بعضی از موجودیها، لئوپارد یک‍ـآ‍ـسه می‌باشند.

۸. بعضی از تانکهای تی‍ـ۸۰، تی‍ـ۶۴ بی (و تی‍ـ۷۲؟) برای اتصال صفحات زره‌های واکنشی جاسازی شده‌اند.

۹. به بعضی از مدلها زره‌های تکه دوزی اضافه شده است.

۱۰. ام‍ـ۷۷ تغییری است که‌رومانیٔ‌ها در تانک تی‍ـ۵۵ داده‌اند.

پیوست ششم

آخرین تحولات استراتژیکی بعد از امضاء پیمان سالت یک تا اواسط سال ۱۹۸۸

هر چند که باور نکردنی است، اما در چند دهه گذشته حفظ صلح جهانی اساساً مبتنی بر این فرض بوده‌است که استراتژی‌های دفاعی، بد و نامناسب هستند و استراتژی‌های تعرضی، خوب و کارساز می‌باشند. هر دو ابرقدرت تلاش کرده‌اند که از مقدوراتی برخوردار باشند که اولاً بتواند حمله نخستین طرف دیگررا تحمل کنند و ثانیاً بتواند حمله دوم تلافی‌جویانه سختی را علیه مهاجم به مرحله اجرا درآورد. همین قطعی بودن مجازات از جانب قطب مخالف موجب پرهیز آنان از آغاز جنگ هسته‌ای بوده‌است که آن را عموماً «بازدارندگی» خوانده‌اند و کلید استراتژی‌های معاصر می‌دانند. هر دو ابرقدرت معتقدند که دستیابی به پیروزی نظامی نیازمند تشبث به «اِعمال قدرت مثبت» است که امروزه دیگر خطرناک و غیرقابل تحمل است. هدف را باید از طریق «اعمال قدرت منفی» و با توسل به بازدارندگی به‌دست آورد. خاصیت بازدارندگی در برخورداری از مقدورات وارد ساختن «ضربه نخستین» نیست، بلکه در داشتن توانایی وارد آوردن «حمله دوم» نهفته است. وقتی توانایی اجرای «حمله دوم» را داشتیم، دشمن جرأت دست زدن به «حمله نخستین» را نخواهد داشت و در شرایطی که هر دو ابرقدرت از توانایی اجرای «حمله دوم» برخوردار باشند، استراتژی «انهدام مشترک قطعی» تحقق می‌یابد و توازن استراتژیکی بدین‌شکل موجب بازدارندگی و در نتیجه صلح هسته‌ای می‌شود. در چنین حالتی برخورداری یکی از طرفین از مقدورات دفاع استراتژیکی (بخشهای ۱۱ و ۱۳ و پیوست هفتم) موجب تضعیف یا ابطال توانایی «حمله دوم» می‌شود و دارنده مقدورات دفاع استراتژیکی، امتیاز توانایی توسل به «حمله نخستین» را مجدداً از آن خود می‌سازد.

در کنار استراتژی «انهدام مشترک قطعی»، استراتژی دیگری وجود دارد که در صورت شکست بازدارندگی و آغاز جنگ باز هم اوضاع را کنترل می‌کند و نمی‌گذارد که مخاصمه به یک جنگ عمومی هسته‌ای منجر شود. این استراتژی را که مکمل استراتژی «انهدام مشترک قطعی» است، استراتژی «واکنش انعطاف‌پذیر» می‌نامند، (بخش ۱۴) هر دو ابرقدرت از اوایل دهه ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ در تقویت استراتژی «واکنش انعطاف‌پذیر» ضمن افزودن به توانایی‌های «حمله دوم» خود، نیروهای متعارفی و همه منظوره خویش را نیز از نظر کمّی و کیفی طوری توسعه داده‌اند که بتوانند به جنگ احتمالی آینده انعطاف ببخشند و آن را تا آنجا که ممکن است در حد متعارفی و در

مرحله حادتر به جنگ هسته‌ای تاکتیکی محدود کنند و در عین حال با حفظ تماس دیپلماتیک ضمن ممانعت از تصاعد جنگ به راه‌حلهای فوری برای آغاز آتش‌بس دست یابند.

در طول بخشهای مختلف این کتاب، شیوه‌ها و ابزار مناسب برای کلیه وضعیتهایی که ذکر شد به اجمال تشریح شده‌است و خواننده گرامی اینک می‌تواند تفاوتهای بین دفاع استراتژیکی و تعرض استراتژیکی، واکنش انعطاف‌پذیر، جنگ محدود، جنگ سرد، شیوه‌ها و ابزار برخوردهای غیرمستقیم و غیرو را به‌وضوح دریابد. آنچه را می‌توان خلاصه کرد این است که در دو دهه بعد از دوران جنگ سرد، استراتژی «انهدام مشترک قطعی» و استراتژی «واکنش انعطاف‌پذیر» که به‌نوعی جنگ محدود می‌اندیشد، اساس صلح هسته‌ای یا بازدارندگی را تشکیل داده‌اند و موجب آغاز دوره‌ای شده‌اند که آن را دوران «تشنج‌زدایی»* نامیده‌اند. دستیابی دو ابرقدرت به حالت تشنج‌زدایی نتایج زیر را در جهان فراهم کرده‌است:

۱. در سال ۱۹۷۲ پس از گذشت ۵۵ سال از انقلاب روسیه، نیکسون اولین رئیس‌جمهوری آمریکا بود که از مسکو دیدن کرد. پیمان سالت یک همراه با بیانیه‌ای که «اصول همکاری‌ها مابین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را برای چهار سال بعد تعیین می‌کرد به امضاء رسید و تشنج‌زدایی از مرحله حرف به مرحله عمل رسید.

۲. روسها از موازنه استراتژیکی خود با آمریکا و از نقش برابری که برای خود در کنترل جهان قائل بودند و به‌نظر خود به آن دست یافته‌بودند، بسیار محظوظ و راضی به‌نظر می‌رسیدند. از نظر آنها مفهوم تشنج‌زدایی این بود که برای نخستین‌بار آمریکایی‌ها موضع مذاکرات و مبادلات تجاری متضمن علائق دوجانبه با شوروی را پذیرفته بودند. برداشت آمریکاییان از تشنج‌زدایی متفاوت بود. آنها معتقد بودند که این باج را به شوروی داده‌اند که در سایر نقاط جهان از جمله جهان سوم خویشتن‌داری نشان دهد و نقشی را در تقسیم‌بندی‌های جهان سوم و جهان غرب برای خود قائل نباشد. بدین‌لحاظ است که در سال ۱۹۷۲ با اخراج مستشاران روسی از مصر دوره نفوذ شوروی در خاورمیانه و بخشی از شاخ آفریقا، که تا آن زمان روبه افزایش بود، به‌افول گرایید. دراکتبر ۱۹۷۳ مصر به اسرائیل حمله می‌کند و تنش‌زدایی مانع ایفاء نقش فعالتری شوروی در خاورمیانه می‌گردد. در این مذاکرات صلح ویتنام در پاریس به نتیجه می‌رسد و با امضاء پیمان صلح، هنری کسینجر و له‌دک‌تو به دریافت جایزه صلح نوبل نائل می‌شوند. و آمریکاییان تخلیه بقیه سربازان خود را از ویتنام شروع می‌کنند. در همان سال رژیم آلنده در شیلی با یک کودتای آمریکایی سرنگون می‌شود و در حالی که در طول سالهای بعد از امضاء سالت‌یک، مذاکرات کنترل تسلیحات با وجود مشکلات فوق ادامه می‌یابد، هر یک از دو ابرقدرت با تفاسیر جداگانه و متفاوتی که از حالت تشنج‌زدایی دارند و حقوقی که در اعمال نفوذ سیاسی در جهان برای خود قائل هستند با استفاده از برخوردهای غیرمستقیم، برای پیشبرد مقاصد استراتژیکی خود و دستیابی به علائق ملی و امنیت ملی خویش تلاش

* پیروزی کارتر در انتخابات و کشمکشهای مذاکراتی وی با شوروی برسر پیمان سالت۲ تدریجاً به این دوره از تشنج‌زدایی پایان داد.م.

می‌نمایند. مذاکرات کنترل تسلیحات در سال ۱۹۷۴ با ملاقات فورد و برژنف در کنفرانس ولادیووستک، موجبات تدوین چهارچوب جدیدی برای ادامه مذاکرات تا دستیابی به توافقی برای امضاء پیمان سالت ۲ را فراهم می‌سازد. این دست‌آورد که در نتیجه سفر سال ۱۹۷۲ نیکسون به مسکو، سفر برژنف به آمریکا در سال ۱۹۷۳ و دیدار با برژنف و جرالد فورد در ولادیووستک ثمره می‌دهد، حالت تشنج‌زدایی را به اوج شکوفائی خود می‌رساند.

۳. تشکیل کنفرانس امنیت اروپا در هلسینکی در سال ۱۹۷۵ هنوز افق روشنی را برای ادامه حالت تشنج‌زدایی ارائه می‌دهد. شوروی‌ها از این کنفرانس بدین‌سبب راضی بیرون می‌آیند که واقعیتهای اقلیمی و سیاسی ناشی از جنگ جهانی دوم را غرب تلویحاً پذیرفته است. غرب نیز ضمن احساس امنیت بیشتر برای اروپا با تعهداتی که در مورد حقوق بشر از شوروی کسب می‌کند به استقلال بیشتر اقمار اروپایی شوروی و آزادی‌های بیشتر ناراضیان شوروی دل می‌بندد و از این کنفرانس خشنود بیرون می‌آید. در ماه مارس ۱۹۷۶ برژنف در گزارش خود به کنگره حزب کمونیست از دستیابی به حالت تشنج‌زدایی اظهار خرسندی می‌کند و این در حالی است که در ۱۹۷۵ آمریکا به جناحهای ضد شوروی در مستعمرات تازه استقلال یافتهٔ پرتغال در آفریقای غربی (آنگولای فعلی) علیه حرکت مارکسیستی مپلا کمک می‌کند و شوروی‌ها نیز در عوض ارسال تجهیزات به ویتنام شمالی را به منظور اجرای حمله نهایی هانوی به سایگون ادامه می‌دهند. حمله مزبور ظرف ۴۵ روز با موفقیت روبه‌رو می‌شود و در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵ سایگون سقوط می‌کند و آخرین سربازان آمریکایی که نگهبانان سفارت آمریکا در سایگون بودند با پرتاب گاز اشک‌آور با هلیکوپتر در حالی از ویتنام فرار می‌کنند که ظرف ۱۶ سال جنگ آمریکا ۵۸۰۰۰ کشته، و ۳۰۰۰۰۰ زخمی و ۱۵۰ بیلیون دلار هزینه به‌جا گذارده است.

مسائل استراتژیکی دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر

موفقیت جیمی کارتر در انتخابات سال ۱۹۷۶ گروههای مخالف با حالت تشنج‌زدایی را در آمریکا تقویت نمود. در تشکیلات کارتر سایروس وانس وزیر خارجه، به تشنج‌زدایی متمایل بود در حالی‌که برژینسگی مشاور امنیت ملی کارتر از مخالفان آن به‌شمار می‌رفت معتقد بود که ضمن افزایش فشار در مورد «حقوق بشر» باید با شوروی از موضع قدرت روبه‌رو شد. روسها به مجموع مبارزه حقوق بشر آمریکاییان به‌شکل پدیده‌ای که علیه خود آنان و امپراطوری اروپای شرقی آنان سازمان یافته است می‌نگریستند و از این جهت به اندیشه‌های کارتر و همکاران او بدبین بودند.

دوره پیمان سالت یک در اکتبر ۱۹۷۷ به‌پایان رسید، اما به این دلیل که مذاکرات کنترل سلاحها علی‌رغم جمودی که بعد از مذاکرات ولادیووستک بدان دچار شده‌بود ادامه داشت، در اواخر ۱۹۷۷ مذاکرات به نتیجه‌گیری نزدیک شد. تشکیلات جدید حکومت کارتر مرکب از سایروس وانس، هارولد براون، و برژینسکی، برخلاف تیم هنری کیسینجر، به شیوه‌ای که فقط به جزییات مرتبط با کنترل سلاحها می‌اندیشید روی آوردند. ظاهراً اشتیاق به اینکه قرارداد جدید سالت دو محدودیتهای بیشتری را بر تسلیحات استراتژیکی اعمال کند، توجه را از چهارچوب توافق

شده در ولادیووستک به اهداف جدیدی کشاند.

تلاش حکومت کارتر بعد از توقفی نسبتاً طولانی در مذاکرات سالت امیدبخش به‌نظر می‌رسید، اما از ویژگی خاصی برخوردار بود زیرا تیم کارتر عقیده داشتند که مذاکرات سالت ربطی به سایر اختلافات موجود در روابط بین شوروی و آمریکا ندارد و مسئله کنترل سلاحها باید به‌طور مجزا و به‌دلیل اهمیت خارق‌العاده آن جدا از سایر مسائل سیاسی مورد اختلاف حل‌وفصل شود. با این‌همه آمریکایی‌ها معتقد نبودند که مذاکرات کنترل تسلیحات به دلیل تقویت تشنج‌زدایی باید دنبال شود. عقیده نداشتند که آمریکا به‌خاطر موفقیت مذاکرات یا شکست آن تغییری در استراتژی خود در قبال شوروی از جمله مسئله حقوق بشر قائل شود. به‌عبارت دیگر تیم کارتر ادامه حالت تشنج‌زدایی را برای ادامه مذاکرات کنترل تسلیحات ضروری نمی‌دانستند. مضافاً اینکه این تیم معتقد بودند که مذاکرات کنترل سلاحها باید به رابطه استراتژیکی باثبات‌تری از آنچه در ولادیووستک تعیین شده‌بود منتهی شود و برابری عددی تسلیحاتی پیشنهادشده در ولادیووستک را کافی نمی‌دانستند. آمریکایی‌ها چنین استدلال می‌کردند که کنترل تسلیحات در صورتی می‌تواند مؤثر و جوابگو باشد که پیمان جدید، مسائل استراتژیکی جدید، خصوصاً آسیب‌پذیری بالقوه موشکهای زمین پایگاهی آمریکا را در مقابل موشکهای بالستیکی سنگین قاره‌پیمای شوروی (اس‌اس—۱۸) مدنظر قرار دهد. این دیدگاهها افکار جدیدی را در مورد کنترل تسلیحات پدید آورد و مقاصد جاه‌طلبانه‌تری را برای مذاکرات عرضه داشت. مسائلی که برای دو سال متمادی موجب فترت در مذاکرات شده‌بودند، مانند «سیستم سلاحهای پیرامونی» از جمله موشکهای کروز آمریکا و هواپیماهای بمب‌افکن بک‌فایر (تی‌یو—۲۶) شوروی، بسادگی فراموش، و کنار گذاشته شدند. به‌جای آنها توجه به اهداف جدیدی معطوف گردید: کاستن از تعداد ۲۴۰۰ سکوی پرتاب موشکی که سقف توافق شده در کنفرانس ولادیووستک بود، محدود کردن آزمایشات سلاحها، تعیین سقف مجزایی بر تعداد سکوهای پرتاب موشکهای خطرناک مانند موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای سنگین شوروی، و بالاخره ایجاد ممنوعیت کامل در ساخت سلاحهای جدید. این افکار به‌صورت پیشنهادی که به «پیشنهاد ماه مارس ۱۹۷۷» معروف گردید، حاوی یک پیشنهاد جامع و یک پیشنهاد فرعی از سوی آمریکا به شوروی تحویل شد. آنچه موردنظر آمریکا بود بیشتر پیشنهاد جامع بود تا پیشنهاد فرعی.

پیشنهاد ماه مارس

اواخر ماه مارس ۱۹۷۷ اولین مقابله سیاسی حکومت کارتر با رهبری شوروی، به‌منظور تغییر شدید در اهداف مذاکرات کنترل تسلیحات، با دادن پیشنهاد ماه مارس آغاز گردید. این تلاش حکومت کارتر بشدت مورد مخالفت شوروی قرار گرفت و رد شد. در پیشنهاد جامع آمریکاییان، چهار بخش اصلی و مهم وجود داشت. اول اینکه سقف توافق شده در ولادیووستک، برای سکوهای موشکی را از ۲۴۰۰ به ارقامی بین ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ تقلیل می‌داد. دوم اینکه تعداد سکوهایی را که قادر به پرتاب موشکهای چندگانه بودند از رقم تعیین‌شده در ولادیووستک که ۱۳۲۰ سکو بود به ارقامی بین

۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ سکو تقلیل می‌داد که از این تعداد فقط ۵۵۰ سکو، از نوع موشکهای بالستیکی قاره‌پیما بودند. مضافاً در این قسمت از پیشنهاد سقف مجزایی به تعداد ۱۵۰ سکو برای موشکهای اس‌اس‌ــ۱۸ سنگین و چندپیکانه اتحاد شوروی تعیین و پیشنهاد شده‌بود. در سومین بخش پیشنهاد، آزمایش سلاحهای استراتژیک، به شش آزمایش در سال محدود شده‌بود و ساختن هرگونه سیستم جدید نیز ممنوع گردیده‌بود. در چهارمین و آخرین بخش پیشنهاد، در حالی‌که برای موشکهای کروز پرتاب‌شونده از هواپیما بردی معادل ۲۵۰۰ کیلومتر درنظر گرفته شده‌بود (در این قسمت از پیشنهاد، لغو ساختمان هواپیماهای بمب‌افکن بی‌۱، که قرار بود در ماه ژوئیه توسط کارتر اعلام گردد، پیش‌بینی شده‌بود و کمبود این هواپیما با این پیشنهاد جبران می‌شد)، برای موشکهای کروز پرتاب‌شونده از زمین و دریا فقط بردی معادل ۶۰۰ کیلومتر را پیشنهاد نموده بود. پیشنهاد فرعی آمریکاییان، سقف ۲۴۰۰ را برای سکوهای موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و موشکهای پرتاب‌شونده از زیردریایی‌ها و هواپیماهای بمب‌افکن، که در ولادیووستک پذیرفته شده‌بود، بیان می‌کرد؛ اما مسائل مورد اختلاف در مورد ایجاد محدودیت برای هواپیماهای بمب‌افکن بک‌فایر روسی و موشکهای استراتژیکی کروز آمریکایی را به‌دور بعدی مذاکرات موکول می‌کرد. علی‌رغم انتظار مقامات آمریکایی رهبران شوروی در مورد هیچ‌یک از پیشنهاد حتی حاضر به مذاکره نیز نشدند و چون کارتر این پیشنهادات را قبل از عزیمت سایروس‌وانس به مسکو در رسانه‌های گروهی اعلام کرده‌بود، گرومیکو وزیر خارجه شوروی نیز با تشکیل یک کنفرانس مطبوعاتی در مورد پیشنهادات مزبور اظهار کرد که هدف از این پیشنهادات کسب امتیازات یک‌طرفه به‌نفع آمریکا در قبال آسیب‌پذیر کردن شوروی است.

شوروی‌ها معتقد بوده و هستند که جناحهای خاصی در آمریکا وجود دارند که به‌رهبری پنتاگون، هرگاه که مذاکرات کنترل سلاحها نزدیک است به نتیجه‌ای منتهی شود، در آن خرابکاری می‌کنند و نوعی اِشکال به‌وجود می‌آورند. در حالی‌که در وجود جناحهایی از این قبیل در آمریکا تردیدی نیست، شاید به‌جا باشد که وجود جناحهای مشابهی را در تشکیلات شوروی نیز جستجو کنیم. آنچه روسها بدان اصرار می‌ورزیدند چهارچوب تعیین‌شده در ولادیووستک بود که اینک مورد قبول تشکیلات کارتر نبود. بعد از بن‌بست کوتاهی که در نتیجهٔ رد پیشنهادات ماه مارس توسط شوروی به‌وجود آمد، فرمول جدیدی که سه قسمت داشت و در آن مفاد تفاهم‌نامه ولادیووستک با پیشنهادات ماه مارس ترکیب شده‌بود از سوی ایالات متحده مطرح گردید:

۱. امضاء یک پیمان ۸ ساله که طی آن یک سقف کلی برای تمام سکوهای پرتاب تعیین شود و نیز سقف مجزایی در قالب سقف کلی برای سیستم‌های موشکی چندپیکانه معین گردد؛

۲. در کنار این پیمان یک پروتکل ۳ ساله امضاء شود که بنا به آن هر دو طرف در ساختن سیستم سلاحهای جدید خصوصاً موشکهای کروز و موشکهای سنگین (منظورِ آمریکا موشکهای اس‌اس‌ــ۱۸ روسی بود) محدود شوند؛

۳. امضاء یک بیانیه رسمی که طی آن هر دو طرف متعهد شوند که در جستجوی راههای کاستن تعداد بیشتری از سکوهای پرتاب تلاش کنند و مضافاً محدودیتهای بیشتری را در آزمایشات

سلاحهای استراتژیکی به‌وجود آورند.

شوروی‌ها بلافاصله این چهارچوب را پذیرفتند لیکن به این خواسته که در طول قرارداد سه‌ساله استقرار موشکهای اس‌اس‌ــ۱۸ شوروی مشابه موشکهای کروز آمریکایی فرض شده و متوقف گردد، اعتراض نمودند. در عوض آمریکایی‌ها نیز در مقابل این خواسته شوروی‌ها که توقف استقرار موشکهای کروز آنها را به‌جای قرار گرفتن در پروتکل سه‌ساله، در پیمان هشت‌ساله درخواست می‌کرد، مقاومت نمودند. پس از وقفهٔ کوتاهی در مذاکرات، طرفین به یک فرمول مصالحه‌جویانه اما بحث‌انگیز به‌شرح زیر دست یافتند: ایالات متحده ماهیتاً به شوروی اجازه داد که به مدرنیزه‌کردن موشکهای سنگین (اس‌اس‌ــ۱۸) تا حداکثر ۳۱۳ سکوی پرتاب، برابر موافقتنامه ۱۹۷۲، ادامه دهد؛ در عوض شوروی موافقت نمود که استقرار موشکهای کروز به‌جای قرار گرفتن در پیمان ۸ ساله، در پروتکل سه ساله محدود شود.

در نتیجه مصالحه مزبور، پیمان سالت۲ پیشنهادی، محدودیتهای مشروحه زیر را اعمال می‌کرد:

۱. تعداد سکوهای پرتاب موشکی از هر قبیل، شامل هواپیماهای بمب‌افکن، بین ۲۱۶۰ تا ۲۲۵۰ محدود می‌گردید. مضافاً سقف مجزایی نیز برای سیستمهایی که به موشکهای چندپیکانه مجهز بودند در قالب سقف فوق در سه قسمت مشخص به‌شرح زیر تعیین می‌شد:

الف. سقف مشترک مجموع سکوهای مجهز به موشکهای چندپیکانه و هواپیماهای بمب‌افکن مجهز به موشکهای کروز بردبلند جمعاً ۱۳۲۰ عدد؛

ب. سقف مشترک مجموع سکوهای پرتاب موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای چندپیکانه یا موشکهای چندپیکانه پرتاب‌شونده از زیردریایی‌ها، برابر ۱۲۰۰ الی ۱۲۵۰ عدد؛

ج. سقف موشکهای زمین پایگاهی چندپیکانه ۸۰۰ الی ۸۵۰ عدد.

۲. چندین محدودیت موقت نیز به‌وسیله پروتکل سه ساله به‌شرح زیر معمول می‌گردید:

الف. محدودیتی معادل ۲۵۰۰ کیلومتر برای موشکهای کروز پرتاب‌شونده از هواپیما؛

ب. محدودیتی معادل ۶۰۰ کیلومتر برای موشکهای کروز پرتاب‌شونده از زمین یا دریا؛

ج. ممنوعیتی در آزمایش و استقرار سیستمهای جدید موشکی، شامل موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای متحرک، به‌غیر از سیستمهای جدیدی که تا آن زمان آزمایش شده‌بودند، مانند موشکهای بالستیکی پرتاب‌شونده از زیردریایی‌های آمریکایی بــه نام ترایدنت یک.

مضافاً شوروی موافقت نمود که میزان تولید هواپیماهای بک‌فایر را افزایش ندهد و آن را به‌نحوی که بتواند به هدفهای داخل خاک اصلی ایالات متحده برسد، گسترش و استقرار ندهد.

۳. و بالاخره در یک بیانیه رسمی منضم به پیمان، طرفین موافقت کردند که فهرست اهدافی را که در دور بعدی مذاکرات مایلند به آن دست یابند، اعلام کنند.

با این حال تدوین کامل پیمان نیازمند تعیین ارقامی قطعی برای سقفهای تعیین‌شده فوق بود و مسئله اساسی هنوز برد موشکهای پرتاب‌شونده از هواپیما بود که با تفاسیر متفاوت طرفین روبه‌رو شده‌بود و پروتکل سه ساله را دچار تشتت آرا می‌کرد. آمریکایی‌ها معتقد بودند که برد تعیین‌شدهٔ

۲۵۰۰ کیلومتری، برد مطلق یعنی فاصله مستقیم بین سکوی پرتاب و هدف می‌باشد، بدین‌معنی که تغییراتی که برای جلوگیری از کشف به‌وسیله رادارها باید در مسیر موشکها داه‌شود در برد تعیین‌شده محاسبه نشود و ۲۵ درصد به برد عملیاتی (بردی که موشک عملاً در مسیرهای مختلف پرواز می‌کند) اضافه شود. مسکو با این خواسته آمریکاییان مخالف بود و در مقابل آن استقامت می‌کرد. مضافاً شوروی به تلاش آمریکا برای ممنوع کردن مدرنیزه‌کردن موشکهایش به این عنوان که این موشکها جدید نیستند و موشکهای قدیمیِ بهسازی‌شده هستند، معترض بود. علاوه‌بر این شوروی تمایل داشت که یک موشک بالستیکی قاره‌پیمای تک‌پیکانه و یک موشک پرتابِ‌شونده از زیردریایی را از فهرست محدودیتهای مندرج در پروتکل حذف کند و در عین حال کاربرد موشکهای کروز پرتاب‌شونده از هواپیما را در مورد نسل جدیدی از هواپیماهای بمب‌افکن عظیم‌الجثه آمریکایی ممنوع نماید.

بنابراین به‌منظور تعیین تعاریف مشخص برای هر یک از مسائل فوق و همچنین محدودیتهای یکجانبه‌ای که شوروی باید در مورد نحوه استفاده و استقرار هواپیماهای بک‌فایر خود اعمال کند، هنوز کار زیادی باقی مانده‌بود. مسئله مهم دیگری که از نظر هم‌پیمانان آمریکا حائزاهمیت بود، مبادلهٔ تکنولوژی موشکهای کروز بود که شوروی اصرار داشت در پروتکل منضم به قرارداد، این مبادله و تحویل موشکهای کروز به اعضاء پیمان ناتو و سایر هم‌پیمانان آمریکا ممنوع گردد. آمریکاییان نیز اصرار داشتند که مضمون پیمان طوری قابل تفسیر باشد که امکان مبادله تکنولوژی موشکهای کروز را به آنها بدهد.

با تمام تفاصیل فوق و با اینکه پس از مسافرت گرومیکو به واشنگتن بعضی از این مسائل حل‌وفصل شد، بیانات کارتر در اوایل ۱۹۷۸ مبنی‌بر اینکه پیمان سالت۲ احتمالاً بزودی امضاء خواهد شد خوش‌بینانه تلقی می‌شود، زیرا مذاکرات و توافقهایی که ذکر شد تا ۱۵ ژوئن ۱۹۷۹ که بالاخره پیمان سالت۲ در وین امضاء می‌شود، اما مورد تصویب مجلس سنای آمریکا واقع نمی‌گردد، با کشمکشها و مخالفتهای هر دو طرف روبه‌رو می‌شود. در حالی‌که برژینسکی اختلافات داخلی کرملین را سدراهی در امضاء پیمان اعلام می‌کند، روزنامه پراودا در فوریه ۱۹۷۸ حکومت کارتر را مقصر می‌داند و این موضع حکومت آمریکا را که چنانچه مصالحه بیشتری کند و نظرات شوروی را بیش از این بپذیرد، مجلس سنا پیمان را تصویب نخواهد نمود، بهانه‌ای برای متوقف‌ساختن پیشرفت کار پیمان اعلام می‌کند. در عین‌حال این ادعای مذاکره‌کنندگان آمریکایی در آن دوران چندان دور از واقعیت نبود، زیرا در همان زمان نیز مخالفتهای شدیدی، چه در کنگره و چه در میان جامعه استراتژیستهای آمریکایی، با مفاد توافق‌شده وجود داشت. این مخالفان که در راس آنها سناتور هنری جاکسون قرار گرفته بود ادعا می‌کردند که قبول موشکهای سنگین اس‌اس‌ـ۱۸ شوروی در پیمان مزبور، مسئله آسیب‌پذیری سیلوهای حاوی موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای زمین پایگاهی آمریکا را در نظر نگرفته است و در اواسط دهه ۱۹۸۰ شوروی دارای برتری کاملی در توانایی‌های مختلف موشکی از جمله مجموع قدرت تخریبی هسته‌ای (مگاتناژ) خواهد بود و مضافاً شوروی از برتری هسته‌ای قابل‌ملاحظه‌ای از جمله توانایی حمله دوم بسیار مخربتری نسبت به آمریکا

بهره‌جویی خواهد نمود. انتقادات دیگری نیز نسبت به توافقهای انجام‌شده وجود داشت و بالاخره به‌طوری که دیدیم، پیمان سالت ۲ پس از تغییرات نسبتاً ناچیز همراه با پیمان پروتکل منضم به آن در ملاقات کارتر و برژنف، که در وین بی‌طرف صورت گرفت، در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۹ به‌امضاء رسید، اما کارتر حتی پیش از بازگشت به واشنگتن در مورد تصویب این پیمان دچار تردید بود و به‌طوری که حوادث بعدی نشان داد سنای آمریکا به سبب کشف یک تیپ روسی در کوبا (که گویا وجود آن از قبل در کوبا مشهود بوده‌است) از تصویب آن امتناع نمود.

با این‌همه امضاء سالت ۲ حتی بدون تصویب سنای آمریکا تعهداتی را برای هر دو طرف ایجاد می‌کرد، این تعهدات احترام به توافقهایی بود که روسای قوه مجریه دو کشور پای آن را امضاء کرده‌بودند. هرچند رعایت نکردن آن قانوناً مشکلی را ایجاد نمی‌کرد، اما موجب می‌شد که طرف دیگر نیز دست به اقدام مشابه بزند و مسابقات تسلیحاتی با شدت وحدت بیشتری ادامه یابد. حالت سردی که بعد از امضاء این پیمان بین دو ابرقدرت به‌وجود آمد، درست یا غلط، موجب وارد ساختن اتهـــام تخلف از پیمان امضاءشده سالت ۲ توسط طرفین گردید، که به‌نوبهٔ خود واکنشهای بعدی را به‌دنبال داشت و حوادث و اقدامات بعدی همگی در جهت نفی تشنج‌زدایی صورت گرفت. آمریکا در اواخر سال ۱۹۷۹ نیروهای واکنش سریع خود را تشکیل داد و تصمیم گرفت که موشکهای کروز و میان‌برد پرشینگ ۲ خود را ازسال ۱۹۸۳ در اروپای غربی مستقر سازد. علت این تصمیم پاسخی به استقرار موشکهای میان‌برد اس‌اس‌ـــ ۲۰ شوروی، که اروپای غربی را نشانه گرفته‌بود، توصیف گردید و با اینکه روسها مدعی بودند که این موشکها در واقع نمونه‌های مدرنیزه‌شده موشکهای پیشین اس‌اس‌ـــ ۴ و اس‌اس‌ـــ ۵ می‌باشند و پاسخی به موشکهای پولاریس زیردریایی‌های انگلستان و هواپیماهای اف‌ـــ ۱۱۱ک آمریکا مستقر در بریتانیا و نیروهای هسته‌ای فرانسه و سایر نیروهای هسته‌ای آمریکا در مدیترانه است، آمریکاییان از تصمیم خود عدول نکردند.

از نظر شوروی‌ها این تصمیم آمریکا و ناتو، امکان یک حمله نخستین را از طریق اروپا، به‌صورت جنگ محدودی که خاک اصلی آمریکا را از ترس تصاعد جنگ احتمالاً مصون نگه خواهد داشت، به‌وجود می‌آورد. سیاست جدید کارتر در مورد یک جنگ هسته‌ای محدود نیز که در همین دوره منتشر شده‌بود به تردید روسها می‌افزود.

در هفته آخر دسامبر ۱۹۷۹ شوروی به افغانستان یورش برد. حمله شوروی به افغانستان را در حقیقت می‌توان خاتمه قطعی دوران تشنج‌زدایی دانست و یا آن را آغاز دوبارهٔ جنگ سرد تلقی کرد.

مسائل استراتژیکی دوران رئیس‌جمهوری ریگان

شکست کارتر در انتخابات ۱۹۸۰ و پیروزی ریگان در حالی صورت گرفت که دهه تشنج‌زدایی برای شوروی نتایج گوناگونی را به‌بار آورده‌بود. آمریکا با پذیرفتن حق برابری و موازنه با شوروی فرصت واقعی محدود ساختن مسابقه تسلیحاتی را برای خود به‌وجود آورد. شوروی از این فرصت استقبال کرد، اما طماعی طرفین و نفی مجدد حقوق داده شده به شوروی از سوی آمریکا و کوشش

آمریکا برای تحصیل برتری دیرینه موجب به‌پایان رسیدن این دوران گردید. چینِ ضعیف و منزوی شده، با دستیابی به قدرت هسته‌ای، توان یافت و دشمنی با شوروی را آغاز کرد. آنچه در افغانستان یک اقدام محدود و موقت پنداشته می‌شد به صورت باتلاقی درآمد که ناظران سیاسی آن را ویتنام شوروی خواندند. در اروپا نهضت کارگری همبستگی، شوروی را دچار مشکلات زیادی نمود. با این‌همه دهه ۱۹۷۰ و تشنج‌زدایی حقوقی را به شوروی داد که نفی آن دیگر امکان‌پذیر نیست. برای ناظران استراتژیست واضح بود که حکومت ریگان می‌بایستی نقش شاهینها* را ایفاء نماید و به‌همین سبب نیز اولین اقدامات آن درخواست بزرگترین بودجه نظامی از کنگره و سخن گفتن از تأمین اسلحه برای چین بود و با اینکه روسها در مقابل ریگان نرمش نشان می‌دادند، اما مسائل افغانستان و پیروزی جناح محافظه‌کار که در راس آنها خود ریگان قرار داشت، موجب شده‌بود که تشکیلات جدید با شوروی از موضع قدرتمندتری روبه‌رو شود.

در ماه مارس ۱۹۸۳ شوروی‌ها با تهدید جدیدی که توسط ریگان «ابتکار دفاع استراتژیکی» نامیده می‌شد، روبه‌رو گردیدند. ریگان اعلام داشت که هدفی را دنبال خواهد کرد که موجب خنثی شدن و منسوخ گردیدن کلیه سلاحهای هسته‌ای شود. از نظر روسها این تهدیدی بسیار جدی بود که هدف آن خنثی کردن انبار عظیم تسلیحات هسته‌ای آنان محسوب می‌شد. در حالی‌که وجود این سلاحها اساس استراتژی «انهدام مشترک قطعی» را که از زمان امضاء پیمان سالت ۱ (۱۹۷۲) استراتژی حامی بازدارندگی بود، دچار مخاطره می‌کرد. آنچه در حقیقت روی می‌داد تغییری بسیار اساسی بود، یعنی استراتژی تعرضی آمریکا که مبتنی‌بر توانایی توام حمله نخستین و حمله دوم تلافی‌جویانه بود تبدیل به یک استراتژی دفاعی می‌گردید و به ایالات متحده این توانایی را می‌داد که موشکهای هسته‌ای شوروی را در یک حمله نخستین و یا یک حمله دوم قبل از رسیدن به هدفهایشان منهدم و خنثی نماید. شوروی‌ها به کنایه این ابتکار جدید و خطرناک آمریکا را جنگ ستارگان نامیدند و با این نامگذاری سعی کردند که در انظار بین‌المللی آمریکا را جنگ‌طلب معرفی کنند و اهداف جاه‌طلبانه آن را محکوم نمایند. به‌نظر شوروی‌ها «جنگ ستارگان» بدین‌منظور فراهم می‌شد که نیروهای تلافی‌گر مربوط به «حمله دوم» شوروی را خنثی کند و خاک شوروی را تبدیل به یک هدف جذاب برای اجرای حمله نخستین آمریکا بنماید. روسها از اینکه آمریکاییان سلاحهای فضایی مربوط به جنگ ستارگان را دفاعی می‌خواندند بسیار خشمناک و معترض بودند. مدافعان آمریکایی جنگ ستارگان مدعی بودند و هستند که اگر بتوانند سلاحهایی را تولید کنند که حملات هسته‌ای شوروی را کشف کند و با انهدام موشکهای حامل پیکانهای هسته‌ای شوروی حملهٔ آنها را خنثی نمایند در حقیقت باعث خواهند شد که سلاحهای هسته‌ای ارزش خود را از دست بدهند و شوروی نیز بالاجبار به دفاع استراتژیکی روی آورد و سلاحهای هسته‌ای را کنار بگذارد. در چنین

* اصطلاح شاهینها و کبوترها که گاهی بازها و کبوترها نیز مترادف آن به‌کار می‌رود در جنگ ویتنام در آمریکا رایج گردید. معمولاً به سیاستمداران افراطی دست راستی که طرفدار به‌کار بردن شدت عمل هستند «شاهین» یا «باز» و به سیاستمداران معتدل که بیشتر به برخوردهای غیرمستقیم معتقد هستند «کبوتر» گفته می‌شود.ــم.

وضعیتی مذاکرات کنترل تسلیحات با تنظیم موازنه، تدریجاً سلاحهای هسته‌ای را از صحنه جهانی خارج خواهد کرد. در همین دوره یعنی در بهار ۱۹۸۳ انتخابات آلمان حکومتی را در آلمان غربی بر سر کار آورد که مانند حکومتهای انگلیس و فرانسه بیشتر از حکومت قبلی ضد شوروی بود و از استقرار موشکهای جدید کروز و پرشینگ ۲ در اروپا حمایت می‌کرد. با اینکه ریگان در همان موقع ممنوعیت ارسال غلات به شوروی را که از سوی کارتر اعمال شده بود لغو نمود و تحت فشار ممالک اروپایی تحریم صدور تکنولوژی پیشرفته مربوط به لوله‌های گاز سیبری را به شوروی تعدیل کرد، معهذا مسکو احساس می‌کرد که این عقب‌نشینی‌ها در ازاء سیاستهای موفقیت‌آمیز حکومت ریگان مبتنی بر ترغیب اروپای غربی به پذیرفتن ابتکارات آمریکا و رهبری کشور مزبور ناچیز است.

در سپتامبر ۱۹۸۳ شوروی یک هواپیمای مسافربری کره جنوبی را به‌عنوان اینکه هواپیمای جاسوسی است ساقط نمود. آمریکا از این اتفاق بهره‌برداری تبلیغاتی وسیعی کرد و در کنار آن ساخت موشک پیشرفته ام‌ـ‌ایکس را که در کنگره مخالفانِ توانایی داشت به تصویب ضمنی رسانید و در استقرار موشکهای کروز و پرشینگ ۲ در اروپا تسریع نمود.

سال ۱۹۸۴ را باید سال آرامش عملی و جنگ سرد واقعی نامید، این سال به کشمکشهای تبلیغاتی و جنگهای روانی بین دو ابرقدرت گذشت و انتخاب مجدد ریگان سبب شد که هم آمریکاییان و هم شوروی‌ها چنین نتیجه‌گیری کنند که از فحاشی رادیویی به یکدیگر طرفی نمی‌بندند و بهتر است مسائل خود را با شیوه‌های عقلانی‌تر حل‌وفصل نمایند. ریگان «ابتکار دفاع استراتژیکی» یا «جنگ ستارگان» خود را بلافاصله پس از انتخاب، مجدداً مطرح نمود. چنین به‌نظر می‌رسید که طرح جنگ ستارگان برای کشانیدن شوروی به‌پای میز مذاکرات ژنو و ادامه مذاکرات کنترل تسلیحات، البته با دستی پُرتر، بوده‌باشد. شروع مجدد این مذاکرات، که در اواخر ۱۹۸۳ عملاً قطع شده‌بود، بنا به اظهار مقامات آمریکایی نه فقط ضرورت داشت بلکه خطیر و فوری بود. در ماه مارس ۱۹۸۵ جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا چنین اظهار کرد: «این احتمالاً آخرین باری است که بعضی از مسائل با امید موفقیت موردبررسی قرار می‌گیرند.»

در گذشته مسکو تهدید کرده‌بود که تا برداشتن موشکهای کروز و پرشینگ ۲ از کشورهای اروپایی عضو پیمان ناتو، در مذاکرات مجدد کنترل تسلیحات ژنو شرکت نخواهد کرد و بنابراین آمادگی حضور مجدد این کشور را به‌پای میز مذاکرات می‌توان با مسئله جنگ ستارگان مرتبط دانست. با این‌همه شوروی‌ها ابتدا اظهار تمایل می‌کردند که فقط مسئله جنگ ستارگان مورد مُـذاکره قرار گیرد و تلاش در محدود کردن این‌گونه سلاحهای جدید به‌عمل آید، زیرا آنها دیگر از موشکهای ام‌ـ ایکس آمریکا که مشابه آن را در ذخائر تسلیحاتی خود نگهداری می‌نمودند، ترسی نداشتند. در عوض آمریکاییان ابتدا حاضر به مذاکره در مورد سلاحهای مربوط به جنگ ستارگان نبودند و ریگان علناً اظهار کرد که سلاحهای مزبور ابزار مصالحه نیست و به دلیل سایر مسائل کنار گذارده نخواهد شد. در ملاقاتی که بین شولتز و گرومیکو در ژانویه ۱۹۸۵ انجام شد، شوروی‌ها موافقت کردند که فهرست مسائل مورد مذاکره جامعتر شود و علاوه‌بر مسائل مربوط به

جنگ ستارگان مسائل مربوط به تقلیل سلاحهای استراتژیکی (استارت*) و نیروهای هسته‌ای میان‌بردبلند را نیز دربر گیرد (نیروهای هسته‌ای میان‌بردبلند مربوط به موشکهای مستقر شده توسط طرفین در خاک اروپا می‌باشد). آمریکاییان در حالی که پیشنهاد شوروی‌ها را برای مذاکره در مورد جنگ ستارگان پذیرفتند. چنین اظهارنظر کردند که جنگ ستارگان یک پروژه پژوهشی است و هنوز از کیفیت سلاحهای آن کسی خبری ندارد تا بتواند در مورد محدود کردن یا کاستن از آن مذاکره‌ای به‌عمل آورد و پیمانی را امضاء نماید. تشکیلات ریگان، بنابه ادعای مقامات شوروی، شروع مذاکرات ژنو را بهانه‌ای برای گرفتن پول بیشتر برای برنامه‌های تسلیحاتی خود از کنگره کَــرده بود. این طرز فکر شوروی‌ها بدین‌سبب بود که نیازهای جدید مالی برای گسترش و تولید موشک ام‌ـایکس باید به تصویب کنگره می‌رسید و واین برگر، وزیر دفاع آمریکا، نیز اعلام نموده‌بود که اگر اعتبارات موردنیاز موشک ام‌ـایکس مورد تصویب کنگره واقع نشود، شوروی‌ها در مذاکرات ژنو انگیزه‌ای برای مذاکرات جدی نخواهند داشت.

از سوی دیگر شوروی جبهه روانی جدیدی را نیز علیه جنگ ستارگان، قبل از آغاز مذاکرات ماه مارس ۱۹۸۵ ژنو آغاز کرد. این جبهه استفاده از هم‌پیمانان آمریکا در پیمان ناتو بود که اکثراً نظرات مخالف یا مرددی نسبت به استقرار سلاحهای مربوط به جنگ ستارگان در فضا داشتند. گرومیکو در مسافرت سه‌روزه خود به اروپا که در اوایل مارس انجام شد به همتای ایتالیایی خود، جولیو آندریوتی، چنین اظهار نمود: «انصراف آمریکا از طرحهای دفاع فضاییش ضرورت تام دارد.» و آندریوتی نیز ضمن اینکه نگرانی مشابه خود را از استقرار سلاح در فضا اعلام کرد، به آمریکا حق داد که در مورد تکنولوژی مربوط به اینگونه سلاحها به پژوهش بپردازد. انگلیس و آلمان غربی نیز در حالی که هنوز در مورد استقرار و کاربرد نهایی اینگونه سلاحهای فضایی تردید داشتند از برنامه پژوهشی آن جانبداری کردند و حتی بعضی از مقامات آلمانی آن را سومین انقلاب تکنولوژیکی خواندند. البته این در حالی بود که وزیر فرانسه، رولاند درما، اعلام داشت که ابتکار دفاع استراتژیکی «در درون خود عنصری از اغوا و فریبندگی دارد.»

اولین دور مذاکرات جدید کاهش سلاحهای استراتژیکی (استارت) از ۱۸ مارس ۱۹۸۵ در ژنو آغاز گردید و کشمکشهای مذاکراتی با مناقشات تبلیغاتی‌ـ روانی، که توسط رسانه‌های خبری طرفین انجام می‌گرفت، توام شد. در پنجم ژوئن ۱۹۸۵ کنفرانس دو روزه وزرای خارجه کشورهای عضو پیمان ناتو برای بررسی این مذاکرات و مسائل مربوط به تصویب پیمان سالت۲ و جنگ ستارگان تشکیل گردید. در خاتمه کنفرانس جورج شولتز وزیر خارجه آمریکا اظهار داشت که متحدان آمریکا در پیمان ناتو در تشویق آمریکا به تصویب و انعقاد پیمان سالت‌ـ۲ با شوروی دخالت دارند. وی همچنین رضایت خود را از اعلامیه ناتو که از تلاشهای آمریکا در مذاکرات تسلیحاتی ژنو پشتیبانی کرده‌بود اعلام داشت. وزیر خارجه آمریکا اظهار داشت: «اشتباه بزرگی است که فکر کنیم طرح

* کلمه «استارت»(START=)مخفف عبارت «STRATEGIC ARMS REDUCTION TALKS» می‌باشدـم.

پژوهشی جنگ ستارگان کنار گذاشته‌شده و برای آمریکا اقدام غیرمسئولانه‌ای است که با توجه به آنکه از پژوهشها و اقدامات شوروی در این زمینه آگاه است، طرح مذکور را نادیده‌انگارد.»

وی افزود که در مذاکراتش با ۱۵ وزیر خارجه کشورهای غربی به تفاهم زیادی با آنان در مورد اهمیت تخلفات شوروی از پیمان به تصویب نرسیده سالت ــ ۲ رسیده است. وزیر خارجه آمریکا همچنین گفت که کلیه کشورهای اروپایی به‌طور یکپارچه معتقدند که باید اقدامات لازم در جهت حفظ پیمان سالت ــ ۲ به‌عمل آید. وزرای خارجه پیمان ناتو طی بیانیه‌ای اعلام داشتند. «بشدت از تلاشهای آمریکا در تمامی زمینه‌های مذاکرات ژنو حمایت می‌کنیم و خواستار اتخاذ موضعی مثبت از جانب شوروی هستیم.»

در این کنفرانس از بحث مستقیم در مورد جنگ ستارگان خودداری شد زیرا فرانسه اصرار داشت که یک برنامه فضایی ــ اروپایی به‌نام «یورکا» جانشین طرح آمریکا گردد.

در واکنش به کنفرانس مزبور و اظهارات شولتز، مقامات شوروی در روز هفتم ژوئن اعلام کردند که حمایت نکردن وزرای خارجه ناتو از طرح جنگ ستارگان ریگان، واشنگتن را برای چندمین بار آزرده‌خاطر ساخته است. به گزارش تاس وزرای خارجه کشورهای غربی حمایت خود را از موضع آمریکا در مذاکرات تسلیحاتی ژنو اعلام داشتند لیکن پشتیبانی همه‌جانبه‌ای از طرح استقرار سلاحهای فضایی به‌عمل نیامد. گزارشات سایر رسانه‌های خبری از کنفرانس وزرای خارجه ۱۶ کشور عضو پیمان ناتو حاکی از این بود که آمریکا در تلاش خود برای عرضه طرح جنگ ستارگان به متحدان ناتو شکست دیگری را تجربه کرده است. فرانسه، دانمارک، و یونان مانع از بحث دربارهٔ طرح جنگ ستارگان در اجلاس وزرای خارجه ناتو شدند. لرد کارنیگتون دبیرکل انگلیسی سازمان ناتو در خاتمه کنفرانس اظهار داشت که کشورهای مزبور از آن بیم دارند که حمایت آشکار از پژوهشهای مربوط به جنگ ستارگان نشانگر تعهد این کشورها برای قبول طرح دفاعی «جنگ ستارگان» باشد.

در مورد مخالفت اروپاییان با جنگ ستارگان حتی مسافرت ریگان به اروپا در ماه مه ۱۹۷۵ که ظاهراً به خاطر شرکت در مراسم چهلمین سالگرد پیروزی متفقین بر آلمان‌نازی بود نتوانست آراء بسیاری از رهبران اروپایی را تغییر دهد. سخنرانی او در پارلمان اروپا با عکس‌العمل کمونیستها و جناحهای چپ احزاب سوسیالیست و کارگر مواجه گردید و آنها با ارائه پوسترهایی مخالفت خود را با جنگ ستارگان ابراز داشتند.

در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۵ ثمره تمام کشمکشها، مذاکرات، و جنگهای روانی، ملاقات ریگان و گورباچف در ژنو بود که دو روز طول کشید، هرچند قضاوت در مورد نتایج این ملاقات و مذاکره هنوز خیلی زود است اما سخنان و اعلامیه‌های دو طرف بعد از پایان ملاقات موید نرمشی است که آنها در مواضع خود نشان داده‌اند. رونالد ریگان در پیام خود پس از پایان کنفرانس چنین وانمود کرد که در مورد جنگ ستارگان مواضع قبلی خود را حفظ کرده و تلاش گورباچف برای متوقف کردن «جنگ ستارگان» شکست خورده است. در این پیام ریگان چنین اعلام کرد که در زمینه‌های جنگ ستارگان، حقوق بشر، و بحرانهای منطقه‌ای آمریکا در مذاکرات دست بالا را نسبت به شوروی

داشته‌است. او به مردم آمریکا گفت که اگر اجلاس سران فقط یک نتیجه به همراه داشته‌باشد، آن بیانگر کارآیی سیاستهای آمریکاست. او گفت اگر مذاکرات ژنو به نتیجه‌ای دست یابد، آن‌وقت شوروی‌ها باید هرچه زودتر جدول زمانبندی برای عقب‌نشینی نیروهای خود از افغانستان را تعیین کنند و بپذیرند که مبارزان آزادیخواه افغانستان شکست‌ناپذیرند. او اظهار امیدواری کرد که کنگره از طرحهای نظامیش حمایت کند، چه در غیر این‌صورت شوروی آمریکا را ضعیف پنداشته و جهان بار دیگر محل خطرناکی برای زندگی خواهد شد.

موضع شوروی بعد از ملاقات سران ابرقدرتها در ژنو نرمتر بود، روزنامه پراودا اظهارنظر کرد که اجلاس ژنو جو مناسب و جدیدی را برای تبادل‌نظر و عملکرد مشترک در قبال مسائل حاد روز به‌وجود آورده‌است. با این‌همه روزنامه مزبور اعلام داشت که غیرممکن است بتوان تمام اختلافات و تضادهای موجود را یکباره حل نمود، ولی ژنو نقطه عطفی برای مذاکره شد، زیرا در این ملاقات سران دو ابرقدرت دستور کار جامعی را برای مذاکرات آینده خود به تصویب رساندند و از یکدیگر دعوت کردند که از کشورهایشان بازدید رسمی به‌عمل آید.

دومین ملاقات ریگان و گورباچف در رکیاویک ایسلند

پس از اولین ملاقات سران دو ابرقدرت در نوامبر ۱۹۸۵ در ژنو و ادامه مذاکرات کارشناسان دو ابرقدرت، ماههای آخر تابستان و پاییز سال ۱۹۸۶، دوره پرمشغله، گیج کننده و هیجان‌انگیزی در روابط آمریکا و شوروی بود. ظرف چهار ماه آهنگ و نحوه ارتباطات میان واشنگتن و مسکو بشدت بین توافق و اختلاف‌نظر در نوسان بود. سؤال این بود که آیا ملاقات دیگری بین رونالد ریگان و میخائیل گورباچف صورت خواهد گرفت یا خیر. ریگان و گورباچف در ماههای ژوئیه و اوت نامه‌هایی ردوبدل نمودند و هر کدام هیاتهایی از کارشناسان امور مربوط به کنترل تسلیحات را به پایتخت یکدیگر اعزام کردند. آهنگ رویدادها ظاهراً متوجه برگزاری کنفرانسی در پایان سال در واشنگتن بود که یک روزنامه‌نگار آمریکایی در مسکو دستگیر شد. ناگهان اوضاع دگرگون شد و آهنگ حرکت کند گردید. اما درگیرودار آنچه یک بحران کوچکتر به‌حساب می‌آمد، ریگان و گورباچف ابتدا برای یکدیگر و سپس برای جهانیان روشن ساختند که قصد دارند کاری را که بر عهده‌شان قرار دارد به انجام برسانند. آنان در مورد برگزاری یک اجلاس، که در اندک زمانی به‌صورت یکی از شگفت‌انگیزترین رویارویی‌ها در تاریخ روابط بین کشورهایشان و شاید در تاریخ دیپلماسی سطح بالا درآمد، توافق نمودند.

اجلاس دو روزه یازدهم و دوازدهم اکتبر ۱۹۸۶ در رکیاویک ایسلند در واقع به تمامی روابط پیشین آمریکا و شوروی پایان داد. تدارکات چندانی وجود نداشت. ملاقاتی که انجام گرفت، با ملاقاتی که آمریکایی‌ها انتظارش را داشتند، به‌کلی متفاوت بود. آنان نه یک اجلاس تمام‌عیار که به‌گفته پرزیدنت ریگان، آخرین اردوگاه در سرراه کنفرانس واشنگتن را پیش‌بینی کرده‌بودند. با این حال دستور کار آن به‌صورتی درآمد که از آنچه آمریکایی‌ها حتی برای خود اجلاس کاملاً پیش‌بینی

شده، ترسیم کرده‌بودند گسترده‌تر و مسائل مطرح‌شده در آن نیز نتیجه‌بخش‌تر بود.* تا بعدازظهر یکشنبه ۱۲ اکتبر به‌نظر می‌رسید که نیل به موافقت کلی در مورد کاهش سلاحهای هسته‌ای نزدیک است. در ملاقاتی دو روزه، ریگان و رهبر شوروی، میخائیل گورباچف، یکی پس از دیگری در زمینه‌هایی که طی سالیان دراز مذاکره در ژنو معوق و بی‌نتیجه مانده‌بودند به تفاهم رسیدند و با ظاهری آرام آنها را حل‌وفصل کردند. اما در آن بعدازظهر دو طرف به سد بزرگ (جنگ ستارگان) که نام مرسوم برای ابتکار دفاع استراتژیکی است، برخورد کردند.** گورباچف اصرار می‌کرد که تمام‌مسائل دیگر به تمدیدی ده‌ساله در قرارداد ضد موشک بالستیکی ۱۹۷۲، که طی آن آزمایش سیستمهای دفاعی فضا پایه بیرون از آزمایشگاهها ممنوع شده‌بود، وابسته است. ریگان درخواست گورباچف را نپذیرفت و در یک مصاحبه تلویزیونی که شب بعد انجام داد اعلام داشت: «در حقیقت گورباچف قصد نابود کردن ابتکار دفاع استراتژیکی وی را دارد».

بن‌بست مزبور به سئوالات زیر که در مورد جنگ ستارگان می‌شود هیچ‌گونه ارتباطی نداشت: آیا جنگ ستارگان کشور را ورشکست خواهد کرد؟ آیا اصولاً کارآمد خواهد بود؟ حتی اگر کارآمد از آب درآید توازن استراتژیکی آمریکا و شوروی را از امروز نیز خطرناکتر نخواهد کرد؟

سد واقعی در رسیدن به توافق، تردید باطنی آمریکا بود به‌اینکه تکه کاغذی به‌عنوان قرارداد جایگزین قدرت نظامی شود. آن فرد آمریکایی که از ابتدا به آمریکاییان هشدار داد که باروتهایشان را خشک و آماده نگهدارند در حقیقت جمله وجی‌توس*** رومی را که در قرن چهارم می‌زیسته به زبان دیگری بازگو کرده‌بود: «اگر صلح می‌خواهی، تدارک جنگیدن را ببین. تئودور رزولت بیست‌وششمین رئیس‌جمهور آمریکا نیز وقتی به آمریکاییان گفت: «در مذاکرات نرم سخن بگویید و در عین‌حال چوبی بلند در دست بگیرند.» همین منظور را داشت.

اما چقدر توان و نیرو کافی خواهد بود؟چگونه باید برای جنگیدن تدارک دید؟ چه نوع چوب بلندی را باید در دست داشت؟ اینها سئوالاتی فنی هستند که در قلمرو صلاحیت کمیته‌ها و متخصصان می‌باشند و نه روسای جمهور. ریگان در سخنان خود اعلام داشت که با گورباچف با صراحت و صداقت برخورد کرده‌است. او گفت: «ما به جنگ ستارگان به‌عنوان «یک بیمه‌نامه» در مقابل نیرنگ و فریب احتمالی روسها نیازمندیم.» او در این سخنان به مردم آمریکا قول داد که هرگز از پروژه جنگ ستارگان منصرف نخواهد شد.

معضل اصلی گزینش راه‌کارهای همطراز در عصر هسته‌ای، به آن حد که در ایسلند نمایان شد، بندرت خود را در گذشته نشان داده‌بود. در آنجا دو طرف به چشم‌پوشی مستقیم از تسلیحات

* سالنامه کیهان (سال ۱۳۶۵ـ۱۳۶۶) مقاله (رکیاویک و بعد از آن) نوشته مایکل مندل‌پاون و استروب تالبوت، ترجمه آقای حسن نورایی.

** توماس پاورز، ماهنامهٔ دیسکاور، دسامبر ۸۶.

*** FLAVIUS VEGETUIS RENATUS، نویسنده مسائل نظامی رومی که در قرن چهارم میلادی می‌زیسته و کتاب معروفش به‌نام مؤسسات نظامی رومی‌ها (De Re Militari) مدتها موارد استفاده استراتژیکی و تاکتیکی و داشته‌است ـ م.

به‌خاطر امنیت، برمبنای آنچه بر روی تکه کاغذی نوشته می‌شد، بسیار نزدیک شدند و هرچند که در پایان نتیجه‌ای عاید نشد، اما نیل به فرجامی مطلوب بسیار نزدیک بود. چنین به‌نظر می‌رسد که در رکیاویک آمریکا و شوروی دربارهٔ کل انبارهای تسلیحات استراتژیکی خود مذاکره کردند: حدود ۲۰۰۰۰ پیکان جنگی متعلق به دو طرف با ظرفیت نابودی دو کشور و شاید آغاز ضایعه‌ای آب و هوایی که بقیه سیاره زمین را نیز به نابودی می‌کشانید. در گذشته هر دو رهبر رسماً خواستار حذف و انهدام کامل سلاحهای هسته‌ای شده‌اند، اما متخصصان همواره چنین طرحهایی را به‌این عنوان که اگر گفتاری تبلیغاتی نباشد سخنی ایده‌آلیستی است، رد کرده‌اند. یکی از توافقهای کلی که در رکیاویک به‌دست آمد کاهش ۵۰ درصد سلاحهای هسته‌ای استراتژیکی تا سال ۱۹۹۱، با حذف مقداری دیگر (یا همه آنها؛ این نکته هنوز نامشخص است) تا سال ۱۹۹۶ است. توافقهای دیگر شامل برچیدن موشکهای میان‌برد از اروپا، متوقف کردن موقت موشکهای کوتاه‌برد و محدود کردن مرحله‌ای آزمایشات هسته‌ای است که نهایتاً منتهی به منع کامل این‌گونه آزمایشات خواهد شد.

اینها فقط پیشنهادهایی از آن قبیل که در سالهای اخیر به دفعات در سخنرانی‌های ماهرانه ردوبدل شده‌است نبود، بلکه توافقهای عملی در اصول بود. متخصصان تسلیحات از جامعیت توافقهـــا بهت‌زده و در پاره‌ای از اوقات دچار وحشت شدند. با احتمال نیل به دستاوردهایی این چنین عظیم، چرا گورباچف در مورد ممنوعیت جنگ ستارگان اصرار ورزید؟ و چرا ریگان به‌جای موافقت با نظرات گورباچف با افسردگی کاغذهایش را جمع کرد و میز مذاکرات را ترک نمود؟

از آنجا که مدارک مذاکرات هنوز سری است، ماهها و شاید سالها طول می‌کشد تا بتوان به سئوالات فوق به‌طور کامل جواب داد. فقط نقل‌قولهای پراکنده‌ای را که اکثراً نیز بی‌اعتبار هستند، از آنچه ریگان یا گورباچف در طول حدود ده ساعت مذاکره پیشنهاد کرده‌اند در دستـــرس داریم. اما آشکار است که حداقل آمریکاییان در رویارویی با قدمهای سریع شوروی و مفاد پیشنهادات گورباچف در مذاکرات، آمادگی قبلی نداشتند. در یک تنفس کوتاه، ریگان به یارانش گفت: «قرار نبود این مذاکرات سران باشد، قرار نبود ما درگیر این‌گونه مذاکرات شویم.»

در پایان ملاقات هیچ‌گونه اعلامیه رسمی مشترک صادر نگردید و جورج‌شولتز وزیر خارجه آمریکا به هنگام مصاحبه با خبرنگاران در مراجعت هیئت نمایندگی آمریکا از رکیاویک، هیچ‌گونه اظهارنظر تهیه‌شده‌ای را در اختیار خبرنگاران قرار نداد. سخنرانی‌های تلویزیونی ریگان و گورباچف که در روزهای بعد ایراد شد، همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، به جزییاتی که منجر به قطع مذاکره شده‌بود اشاره‌ای نداشت و بر این متمرکز بود که چرا این دو مرد نمی‌توانستند در مقابل نکته نهایی مذاکرات تسلیم یکدیگر شوند و به‌توافق برسند.

اما هیچ چیز نمی‌توانست این حقیقت را پنهان سازد که دو ابرقدرت برای بدترین خطرات نظامی موجود در رقابت فیمابینشان به راه‌حل سیاسی نزدیک شده‌اند و آن را در دسترس دارند و هرقدر چانه‌زدنهای سخت برسر جزییات باقی مانده باشد، توافقها برسر اصول حاصل شده‌است. و مضافاً هیچ‌چیز نمی‌توانست این حقیقت را پنهان کند که جنگ ستارگان، یا جستجوی نهایی برای یافتن فشنگ جادویی، نقطه توقف مذاکرات بود. بدین‌ترتیب لااقل فعلاً ریگان کاهش عملی

سلاحهایی که به‌سوی آمریکا و هم‌پیمانانش نشانه‌گیری شده‌اند را نپذیرفت، به این امید که پول کافی خرج شود و نبوغ فنی و تکنولوژیکی آمریکا روزی بتواند با ایجاد شبکهٔ پیچیده‌ای از سیستمهای دفاعی، سلاحهای هسته‌ای را «خنثی و خارج از رده» نماید، جمله‌ای که وی در مارس ۱۹۸۳ با به‌کار بردن آن همه، به‌غیر از مشاورین نزدیکش، را هراسان کرد؛ خصوصاً وقتی از آغاز یک تلاش علمی عظیم برای ساختن یک سپر دفاعی علیه حمله موشکی سخن راند.

پس از اتمام مذاکرات رکیاویک در حالی که مذاکرات کنترل تسلیحات در ژنو ادامه یافت و وزرای امور خارجه دو ابرقدرت در ملاقاتهایشان بعضی مسائل پیچیده را با خود و هم‌پیمانانشان در ناتو و پیمان ورشو حل‌وفصل نمودند، حادثه مهم بعدی یعنی سومین ملاقات سران دو ابرقدرت در واشنگتن در روزهای هفتم تا دهم دسامبر ۱۹۸۷ برگزار شد. شاید بهترین طریقی که بتوان به نتیجه آشکار، بجز توافقهای پنهانی دو ابرقدرت، پی‌برد ترجمهٔ بیانیه مشترک کنفرانس سران شوروی و آمریکا باشد که ذیلاً تقدیم خوانندگان می‌گردد:

بیانیه مشترک کنفرانس سران شوروی و آمریکا. (ترجمه از متن انگلیسی منتشر شده)

میخائیل. اس. گورباچف، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و رونالد. دبیلو ریگان رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در روزهای هفتم تا دهم دسامبر ۱۹۸۷ در واشنگتن با یکدیگر ملاقات کردند.

از طرف شوروی ــ ادوارد شواردناتزه عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست و وزیر امور خارجه شوروی؛ دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی الکساندر. ان یاکوولف؛ دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی الکساندران. اف دوبرنین؛ قائم‌مقام مدیر عامل شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی ولادمیر ام. کامنتسف؛ رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی و معاون اول وزیر دفاع اتحاد جماهیر شوروی، مارشال اتحاد شوروی، سرجی، اف. اکرومیف، دستیار دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی آناتولی اس. چرنیایف؛ سرپرست امور اداری کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی والری ای. بولدوین؛ معادن وزارت امور خارجه اتحاد شوروی الکساندر ای. بسمرت نیخ؛ سفیر اتحاد جماهیر شوروی در ایالات متحده آمریکا یوری وی. دوبینین؛ عضو شورای وزارت امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی ویکتور پی. کارپوف؛ و سفیر عمومی* الکسی ای. ابوخف در ملاقات حضور داشتند.

از سوی ایالات متحده معاون رئیس‌جمهور آمریکا جرج بوش؛ وزیر خارجه جرج بی. شولتز؛ وزیر دفاع فرانک سی. کارلوچی؛ رئیس ستاد کاخ سفید هوارد اچ. بیکرجونیور؛ دستیار موقت رئیس‌جمهور سپهبد کالین ال. پاول؛ مشاور وزارت امور خارجه و سفیر ایالات متحده ماکس ام. کامپلمن؛ سفیر عمومی و مشاور ویژه رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه در امور کنترل تسلیحات پال اچ. نیتز؛ مشاور ویژه رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه در امور کنترل تسلیحات و سفیر ایالات متحده ادوارد ال. رونی؛ رئیس ستاد مشترک دریاسالار ویلیام‌جی. کراو جونیور؛ سفیر آمریکا در اتحاد

* AMBASSADOR AT LARGE

جماهیر شوروی جک اف. مت‌لاک؛ و معاون وزیر امور خارجه در امور اروپا و کانادا روزان‌ال ریجوی در ملاقات حضور داشتند.

در مدت این ملاقات رسمی، که در ملاقات نوامبر ۱۹۸۵ دو رهبر در ژنو در برگزاری آن توافق شده‌بود، دبیرکل و رئیس‌جمهور مذاکرات جامع و مشروحی را در محدوده کاملی از مسائل فیمابین دو کشور انجام دادند. موضوع این مذاکرات کاهش سلاحها، حقوق بشر و مسائل انسانی، پایان بخشیدن به مناقشات منطقه‌ای، و روابط دوجانبه را دربر می‌گرفت. گفتگوها صریح و سازنده بود و بیانگر تفاوتهای مستمر دو طرف و تفاهم آنها در این مورد که تفاوتهای مزبور موانع لاینحلی در زمینه‌هایی که علائق مشترک طرفین مطرح است، به‌شمار نمی‌آیند. آنها تعهد شدید خود را نسبت به انجام مذاکراتی پیگیر در تمام زمینه‌های روابط فیمابین مورد تأکید مجدد قرار دارند.

رهبران برای سرانجام بخشیدن به‌دستور کار کلی، که در ژنو مورد توافق قرار داده‌بودند و در رکیاویک جامعتر شده‌بود، پیشرفت کار را تا این تاریخ بررسی کردند. آنان بویژه از نتیجه توافقهای مهمی که در بعضی زمینه‌های دستور کار مزبور در دو سال گذشته حاصل شده‌بود، اظهار رضایت کردند.

دبیرکل و رئیس‌جمهور بر اهمیت بنیادی ملاقاتهایشان در ژنو و رکیاویک که قدمهای محکمی را در ایجاد فرآیند موردنظر برای افزایش ثبات استراتژیکی و کاستن از خطر مخاصمه پایه‌ریزی کرده‌بود تأکید کردند. آنها براین اعتقاد بی‌شائبه که در جنگ هسته‌ای نمی‌توان پیروز شد و این جنگ هرگز نباید آغاز گردد، تأکید کردند. آنها مصممند که از وقوع هرگونه جنگی اعم از هسته‌ای یا متعارفی بین اتحاد شوروی و ایالات متحده جلوگیری کنند. آنها کسب برتری نظامی را دنبال نخواهند کرد.

هر دو رهبر مسئولیت ویژه اتحاد شوروی و ایالات متحده را دریافتن راههای واقع‌بینانه به منظور ارتقاء بخشیدن به روابطی استمرارپذیرتر و با ثبات‌تر بین کشورهایشان و جلوگیری از رویارویی مورد تأیید قرار دارند. از این جهت آنها با استمرار مبادله افکار و عقاید و ترغیب گرایشهای نوظهور به منظور همکاری سازنده در تمام محدوده روابطشان موافقت کردند. آنها اعتقاد یافتند که با انجام این کار همراه با سایر ملل، در حالی که بشریت به هزاره سوم قدم می‌گذارد در ایجاد جهانی امنتر نیز مساعدت خواهند کرد.

I

دو رهبر پیمان برچیدن و انهدام موشکهای میان‌برد بلند و کوتاه‌بردتر را که بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده منعقد شده بود امضاء کردند. این پیمان از دو جهت تاریخی است، یکی به‌خاطر علت وجودی آن که موجب برچیدن و انهدام کامل طبقه‌ای از سلاحهای هسته‌ای شوروی و آمریکا می‌گردد و دیگر به‌دلیل ویژگی امروزی و وسعت تدابیری است که در امر بازرسی و ضمانت اجرا فراهم شده‌است. این دستاورد مشترک کمک مهمی است در جهت ایجاد ثبات بیشتر.

دبیرکل و رئیس‌جمهور مذاکرات کاهش سلاحهای تعرضی استراتژیک را مورد بحث قرار

دادند. آنها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای را که در جهت رسیدن به پیمانی که پایه ۵۰درصد کاهش در این‌گونه سلاحها را اعمال می‌کند، موردتوجه قرار دادند. آنها توافق کردند که به نمایندگان خود در مذاکرات ژنو دستور دهند که در جهت تکمیل پیمان کاهش و محدود کردن سلاحهای تعرضی استراتژیکی و کلیه اسناد مکمل آن در حداقل زمان ممکن تلاش کنند تا ترجیحاً در ملاقات بعدی رهبران دو کشور که در نیمه اول ۱۹۸۸ صورت خواهد گرفت این پیمان آمادهٔ امضاء باشد. با تأیید اینکه زمینه‌های موافقت و مخالفت به‌صورت مشروح در پیش‌نویس مشترک متن پیمان نوشته شده است؛ آنها موافقت کردند که به نمایندگان خود دستور دهند تا در حل مسائل خورد مذاکره در پیش‌نویس مشترک متن پیمان، از جمله نیل به توافقی سریع در ایجاد بازرسی مؤثر، تسریع نمایند.

در این راستا نمایندگان باید بر پایه ۵۰درصد کاهش توافق شده در رکیاویک که متعاقباً گسترش یافته و در بخشهای موافقت‌شدهٔ پیش‌نویس مشترک متن پیمانی که در ژنو در حال شکل‌گیری است منعکس می‌باشد، موافقتنامه‌ای را به‌وجود آورند. این توافقها شامل موارد زیر خواهد بود: موافقت در مورد سقفهایی حداکثر تا ۱۶۰۰ سیستم پرتاب استراتژیکی تعرضی، ۶۰۰۰ پیکان جنگی، ۱۵۴۰ پیکان جنگی روی ۱۵۴ موشک سنگین؛ قاعده توافق‌شده برای شمارش هواپیماهای بمب‌افکن سنگین و سلاحهای هسته‌ای آنها؛ و توافقی که در نتیجه کاهشها، مجموع وزن پرتاب موشکهای بالستیکی قاره‌پیمای زمین پایه و پرتاب‌شونده از زیردریایی‌های اتحاد شوروی را به حدود ۵۰درصد کمتر از سطح فعلی کاهش خواهد داد و اینکه هیچ‌یک از طرفین از این سطح تجاوز نخواهند کرد. چنین موافقتنامه‌ای به‌صورتی که رضایت مشترک طرفین را فراهم کند، تدوین خواهد شد.

با توجه به الویتها، لازم‌است آنان کوشش خود را بر مسائل مشروحه زیر متمرکز سازند:

۱. برداشتن قدمهای ضروری بیشتر در جهت حصول اطمینان از اینکه کاهشها برثبات استراتژیکی می‌افزایند. این سقفی معادل ۴۹۰۰ پیکان جنگی برای مجموع موشکهای بالستیکی قاره‌پیما و پرتاب‌شونده از زیردریایی در چهارچوب جمعاً ۶۰۰۰ عدد را شامل خواهد شد؛

۲. تعیین قواعد شمارشی که تعداد موشکهای کروز دوربرد هسته‌ای پرتاب‌شونده از هوا را معین می‌کند، برای هر یک از انواع هواپیماهای بمب‌افکن سنگین منظور شود. هیئتهای نمایندگی قواعد اساسی و محکمی را در این زمینه تعیین خواهند کرد.

۳. تعیین قواعد شمارش در زمینه موشکهای بالستیکی موجود. دو طرف با قبول این فرض که انواع مختلف موشکهای بالستیکی موجود با تعداد پیکان جنگی مشروحه زیر مجهز خواهند بود، کار را آغاز می‌کنند:

در ایالات متحده: موشک پیس‌کیپر (ام‌ایکس): ده پیکان، موشک مینوت‌من۳: سه پیکان، موشک مینوت‌من۲: یک پیکان، موشک ترایدنت۱: هشت پیکان، و موشک ترایدنت ۲: هشت پیکان، و موشک پوزیدون: ده پیکان؛

در اتحاد شوروی: موشک اس‌اس ـ ۱۱: یک پیکان، موشک اس‌اس ـ ۱۳: یک پیکان، موشک اس‌اس ـ ۱۷: چهار پیکان، موشک اس‌اس ـ ۱۸: ده پیکان، موشک اس‌اس ـ ۱۹: شش

پیکان، موشک اس‌اس‌ــ۲۴: ده پیکان، موشک اس‌اس‌ــ۲۵: یک پیکان، موشک اس‌اس‌ــان‌ــ۶: یک پیکان، موشک اس‌اس‌ــان‌ــ۸: یک پیکان، موشک اس‌اس‌ــان‌ــ۱۷: یک پیکان، موشک اس‌اس‌ــان‌ــ۱۸: هفت پیکان، موشک اس‌اس‌ــان‌ــ۲۰: ده پیکان، و موشک اس‌اس‌ــان‌ــ۲۳: چهار پیکان.

طرفین روشهایی را تدوین خواهند کرد تا بتوان تعداد پیکانهای جنگی هر نوع موشک بالستیکی موجود را شمارش و بازرسی نمود. در صورتی‌که طرفین تعداد پیکانهای جنگی اعلام‌شده برای هرنوع از موشکهای بالستیکی موجود را تغییر دهند، لازم است مراتب را قبلاً به‌یکدیگر اطلاع دهند. مضافاً برای چگونگی شمارش پیکانهای جنگی انواع مختلف موشکهای بالستیکی که در آینده ساخته شود و به پیمان کاهش و محدود کردن سلاحهای تعرضی استراتژیک مربوط باشد، موافقتنامه‌ای تنظیم خواهد شد.

۴. طرفین مشترکاً راه‌حل قابل‌قبولی را برای محدود کردن کاربرد موشکهای کروز هسته‌ای بردبلند پرتاب‌شونده از زیردریایی‌ها خواهند یافت. این محدودیتها، شمارش موشکهای کروز هسته‌ای بردبلند پرتاب‌شونده از زیردریایی‌ها را در چهارچوب حدود تعیین‌شده ۶۰۰۰ پیکان جنگی و ۱۶۰۰ سیستم پرتاب تعرضی استراتژیکی دربر نخواهد گرفت. طرفین خود را متعهد می‌دانند که برای این‌گونه موشکها سقفی تعیین کنند و مشترکاً روشهای قابل‌قبول و مؤثری را برای بازرسی این محدودیتها جستجو نمایند که از آن‌جمله می‌توان استفاده از وسائل فنی ملی، تدابیر همکاری و بازدید عملی از مواضع پرتاب موشک را مدنظر قرار داد.

۵. بر پایه افزودن بر مواد پیمان برچیدن و انهدام موشکهای میان‌برد و کوتاه‌بردترشان، تدابیری که به‌وسیله آن می‌توان مواد پیمان کاهش و محدود کردن سلاحهای تعرضی استراتژیک را بازرسی نمود، حداقل شامل موارد زیر خواهد بود:

الف. تبادل اطلاعات توسط طرفین، که تعداد و محل استقرار سیستم سلاحهایی که با پیمان مورد بحث محدود می‌شوند و همچنین تأسیساتی که چنین سیستمهایی در آنها استقرار یافته‌اند و اطلاعات مناسب این‌گونه تأسیسات مانند مکانها و تسهیلات تولید و سوارکردن نهایی، محل انبار، محل آزمایش و استقرار سیستمها را دربر می‌گیرد. این‌گونه اطلاعات قبل از امضاء پیمان بین طرفین مبادله خواهد شد و پس از نافذشدن پیمان به‌صورت نوبه‌ای روزآمد خواهد شد؛

ب. بازرسی مبانی اندازه‌گیری به‌منظور حصول اطمینان از دقت این‌گونه اطلاعات بلافاصله پس از نافذ شدن پیمان؛

ج. مشاهده عملی محلهای انهدام سیستمهای استراتژیک که برای رسیدن به حدود توافق‌شده ضرورت می‌یابد؛

د. مشاهده و نظارت عملی و مستمر اطراف و درهای تأسیسات تولیدی و پشتیبانی حساس به‌منظور تأیید میزان تولید و کارآئی این‌گونه تأسیسات؛

ه. بازرسی عملی از مکانهای مشروحه زیر با اخطار کوتاه‌مدت قبلی:

(۱). محل اعلام‌شده در زمانی‌که کاهش سلاحها به حدود توافق‌شده جریان دارد؛

(۲). محلهایی که سیستمهای تحت‌پوشش این پیمان پس از رسیدن به حدود توافق‌شده، هنوز در آن محلها باقی هستند؛

(۳) مکانهایی که این‌گونه سیستمها قبلاً در آنجا استقرار یافته بودند (تأسیساتی که اعلام شده‌بود).

و. حق بازرسی با اخطار کوتاه‌مدت قبلی، مطابق با شیوه‌های توافق‌شده، از محلهایی که هر یک از طرفین تصور کند که استقرار، تولید، انبارکردن یا تعمیر سلاحهای تعرضی استراتژیک در این‌گونه محلها در حال انجام است.

ز. پیش‌بینی موادی در پیمان که پنهان‌کاری یا فعالیتهای دیگری را که مانع بازرسی به‌وسیله وسائل فنی ملی می‌شوند، ممنوع سازد. این مواد شامل ممنوعیت به‌صورت رمز درآوردن اطلاعات تله‌متری* شده‌است و در عین‌حال اجازه دسترسی کامل به تمام اطلاعات تله‌متریکی صاطع‌شده از موشک در حال پرواز را می‌دهند.

ح. وجود تدابیری که با وسائل فنی ملی نظارت بر فعالیتهای مربوط به کاهش و محدود کردن سلاحهای تعرضی استراتژیکی را افزایش می‌دهند. این تدابیر نمایش علنی اقلام محدودشده در پیمان را در پایگاههای موشکی، پایگاههای هواپیماهای بمب‌افکن، و بنادر زیردریایی‌ها در زمانها و مکانهایی که گروه بازرسی انتخاب می‌کنند فراهم می‌سازند.

رهبران دو کشور، با توجه به نحوه تهیه پیمان سلاحهای تعرضی استراتژیکی، همچنین به هیئتهای نمایندگی خود در ژنو دستور دادند که توافقی را طراحی کنند که طرفین را متعهد به رعایت پیمان ضد موشک بالستیکی، به‌نحوی که در ۱۹۷۲ امضاء شد، بنماید در حالی‌که به پژوهش و گسترش و آزمایشهای ضروری که در پیمان ضد موشک بالستیکی ۱۹۷۲ مجاز شناخته‌شده ادامه می‌دهند، طی مدت معینی از این پیمان صرفنظر نکرده و از آن خارج نشوند. مذاکرات لاینقطع برای نیل به ثبات استراتژیکی در زمانی کمتر از سه سال قبل از پایان این مدت‌معیـن بین طرفین آغاز خواهد شد، بعد از آن در صورتی که طرفین به توافق نرسیدند، هر یک آزاد خواهند بود که راه‌کار خود را انتخاب کنند. چنین توافقی باید همان وضعیت حقوقی را که پیمانهای سلاحهای تعرضی استراتژیکی و ضد موشک بالستیکی و سایر پیمانهای مشابه از آن برخوردار هستند، دارا باشد. این موافقتنامه به شیوه‌ای که برای طرفین رضایت‌بخش باشد نوشته خواهد شد. بنابراین، آنان به هیئتهای نمایندگی خود دستور خواهند داد تا با این قبیل مسائل مورد مذاکره برمبنای اولویتی که دارند برخورد کنند.

طرفین راههایی را که در شرایط ثبات استراتژیکی، پیشرفت در روابط استراتژیکی شوروی و ایالات متحده راه به‌طور اطمینان‌بخشی قابل پیش‌بینی می‌سازند، مورد مذاکره قرار خواهند داد تا از

* تله‌متری دستگاهی است که در موشکهای آزمایشی و گاه موشکهای دارای پیکان جنگی نصب می‌شود. این دستگاه کلیه اطلاعات مربوط به عملکرد موشک را در حین پرواز مخابره می‌کند و ایستگاههای کنترل‌وشنود این اطلاعات را دریافت می‌کنند و بدین‌وسیله موشک عیب‌یابی می‌شود.ــم.

این طریق خطر جنگ هسته‌ای را کاهش دهند. دبیرکل و رئیس‌جمهور محدوده وسیعی از سایر مسائل مربوط به محدود کردن و کاهش تسلیحات را موردبررسی قرار دادند. طرفین اهمیت گفتگوهای سازنده درباره مسائل امنیتی و پیشروی در موضوعات اصلی محدود کردن و کاهش سلاحها را از طریق نیل به موافقتنامه‌های منصفانه و قابل بازرسی که بر امنیت و ثبات می‌افزایند، مورد تأکید قرار دادند.

دو رهبر از آغاز مذاکرات تمام‌عیار و قدم به‌قدم در ۹ نوامبر ۱۹۸۷، بر طبق بیانیه مشترکی که در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۷ توسط وزیران خارجه ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در واشنگتن منتشر گردید، استقبال کردند: نمایندگان شوروی و ایالات متحده موافقت کرده‌اند که قبل از اول دسامبر ۱۹۸۷، مذاکرات تمام‌عیار و مرحله به مرحله را که به صورت مجمعی منفرد اداره خواهد شد، آغاز نمایند. به‌عنوان اولین قدم در این مذاکرات، طرفین در مورد تدابیر مؤثر بازرسی که تصویب‌نهایی پیمان ۱۹۷۴ منع آزمایشات هسته‌ای* بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده و پیمان ۱۹۷۶ انفجارهای هسته‌ای صلح‌آمیز را ممکن خواهد کرد، به توافق خواهند رسید و با ادامه مذاکرات موجب پیشرفت محدودیتهای حدوسط در آزمایشهای هسته‌ای می‌شوند که سرانجام به هدف‌نهایی قطع کامل آزمایشات هسته‌ای، به‌عنوان بخشی از فرآیند خلع سلاح مؤثر، دست خواهند یافت. این فرآیند، علاوه‌بر سایر تمهیدات، به‌عنوان اولین تقدم، هدف کاهش سلاحهای هسته‌ای را دنبال می‌کند و نهایتاً به حذف کامل آنها خواهد رسید. به‌منظور تأکید بر جزییات تدابیر پیشرفته بازرسی برای پیمانهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ منعقده بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده، طرفین درنظر دارند آزمایشات مشترک بازرسی را طرح کنند و در پایگاههای آزمایش سلاح یکدیگر به مورد اجرا گذارند. از این‌گونه تدابیر بازرسی، تا حد مناسب، در موافقتنامه‌های محدود کردن بیشتر آزمایشات هسته‌ای که ممکن است متعاقباً حاصل شوند، استفاده خواهد شد.

رهبران از توافق فوری طرفین در مورد مبادله متخصصان برای بازدید از پایگاههای آزمایش یکدیگر و اجرای عملی آن پس از پایان طراحی نیز استقبال کردند. شرایط مرجع برای این آزمایش در بیانیه منتشر شده در ۹ دسامبر ۱۹۸۷ وزیران خارجه اتحاد شوروی و ایالات متحده درج شده‌است. رهبران بر ارزش این‌گونه موافقتنامه‌ها برای ایجاد تدابیر مؤثرتر تحقیق پیرامون چگونگی پیروی از مواد پیمانهای منع آزمایشات هسته‌ای ۱۹۷۴ و انفجارات هسته‌ای صلح‌آمیز ۱۹۷۶ صحه گذاردند.

دبیرکل و رئیس‌جمهور تعهد مستمر اتحاد شوروی و ایالات متحده به منع گسترش سلاحهای هسته‌ای به‌ویژه تقویت پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای را مجدداً مورد تأیید قرار دادند. دو رهبر از اینکه طرفهای جدیدی، بعد از آخرین ملاقاتشان، به پیمان پیوسته‌اند اظهار رضایت کردند و نیت خود را که با همکاری فیمابین و سایر کشورها، تلاش بیشتری جهت نیل به تبعیت کامل جهانی از پیمان مزبور شود، مورد تأکید قرار دادند.

دبیرکل و رئیس‌جمهور پشتیبانی خود را از همکاری بین‌المللی در امور ایمنی هسته‌ای و از

* THRESHOLD TEST BAN TREATY

تلاشها برای افزایش کاربرد صلح‌آمیز نیروی هسته‌ای، تحت نظارت حراستی بیشتر آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای و کنترل ضروری صادرات مواد، تجهیزات، و تکنولوژی هسته‌ای ابراز داشتند. رهبران تصدیق کردند که مشورتهای دوجانبه در مورد منع گسترش مفید و سازنده بوده‌است و باید ادامه یابند.

رهبران از امضاء موافقتنامه ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۷ واشنگتن، برای تأسیس مراکز کاهش مخاطرات هسته‌ای در پایتخت هایشان استقبال کردند. موافقتنامه مزبور سریعاً به مورد اجرا گذارده خواهد شد.

رهبران تعهد خود را به مذاکره‌ای برای نیل به قراردادی بین‌المللی، قابل بازرسی، جامع، و مؤثر در ممنوعیت استفاده از سلاحهای شیمیایی و انهدام این‌گونه سلاحها ابراز داشتند. آنها از پیشرفت کار تا این تاریخ اظهار خوشنودی کردند و نیاز به مذاکراتی مستمر برای رسیدن به نتیجه‌ای که منجر به انعقاد پیمانی حقیقتاً جهانی و قابل بازرسی شود وتمام کشورهایی را که توانایی ساختن سلاحهای شیمیایی دارند دربر گیرد، مورد تأکید قرار دادند. اتحاد شوروی و ایالات متحده به‌وضوح بیشتر و اعتمادبخشی در مورد سلاحهای شیمیایی به‌صورت دوجانبه و چندجانبه علاقه‌مند هستند. آنها با ادامه مذاکرات نوبه‌ای متخصصان خود درباره مسئلـــه گسترش و کاربرد روبه رشد سلاحهای شیمیایی موافقت کردند.

دبیرکل و رئیس‌جمهور اهمیت وظیفه کاهش دادن میزان رویارویی نظامی در اروپا را در زمینه نیروهای مسلح و سلاحهای متعارفی موردبحث قرار دادند. دو رهبر از سرعت بخشیدن به تعیین دستورکار برای مذاکرات در این زمینه پشتیبانی کردند تا مذاکرات اساسی در اولین زمان ممکن به منظور تدوین تدابیر مشروح و اساسی شروع شود. آنان اجرای مواد کنفرانس استکهلم در مورد تدابیر اعتماد بخش و امنیت ساز و مسئله خلع سلاح اروپا را نیز مدنظر قرار دادند و آنها را عامل مهمی در تحکیم تفاهم مشترک و تقویت ثبات دانستند و از ادامه و استحکام این فرآیند جانبداری کردند. دبیرکل و رئیس‌جمهور موافقت کردند که به هیئتهای نمایندگی مربوطه دستور دهند تا برای رسیدن به راه‌حلهایی در جهت مسائل معوقه به تلاشهای خود استمرار بخشند.

آنها مذاکرات وین در مورد کاهش مشترک و متوازن نیروها را نیز مورد گفتگو قرار دادند.

آنها عزم خود همراه با ۳۳ کشور دیگر شرکت کننده در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا را، برای هدایت کنفرانسهای بعدی امنیت و همکاری اروپا در وین به پایانی موفقیت‌آمیز، براساس پیشرفتی متوازن در تمام زمینه‌های اصلی اعلامیه نهایی هلسینکی و سند نهایی کنفرانس مادرید، ابراز داشتند.

II

رهبران مذاکرات جامع و منصفانه‌ای را در مورد مسائل حقوق بشر و مرتبه این مـــوضوع در مذاکرات فیمابین شوروی و ایالات متحده برگذار کردند.

III

دبیرکل و رئیس‌جمهور در مذاکراتی پردامنه، صریح، و منظم دربارهٔ مسائل منطقه‌ای از جمله افغانستان، جنگ ایران و عراق، خاورمیانه، کامبوج، جنوب آفریقا، آمریکای مرکزی و سایر زمینه‌های مشابه شرکت کردند. آنان وجود اختلاف‌نظرهای جدی بین خود را در مسائل فوق تصدیق کردند، اما در مورد اهمیت مبادله منظم نظراتشان به توافق رسیدند. دو رهبر اهمیت فزاینده حل‌وفصل مناقشات منطقه‌ای را برای کاهش بحرانهای بین‌المللی و بهبود روابط شرق و غرب مورد توجه قرار دادند. آنان موافقت کردند که هدف مذاکرات اتحاد شوروی و ایالات متحده در مورد این مسائل باید کمک به طرفهای درگیر در مناقشات منطقه‌ای برای یافتن راه‌حلهای صلح‌آمیز باشد که استقلال، آزادی، و امنیت آنها را ارتقاء می‌دهد. هر دو رهبر اهمیت بالا رفتن توانایی سازمان ملل و سایر سازمانهای بین‌المللی را برای مساعدت به حل مناقشات منطقه‌ای موردتأکید قرار دادند.

IV

دبیرکل و رئیس‌جمهور به‌طور مشروح وضعیت روابط دوجانبه‌ای اتحاد شوروی و ایالات متحده را مورد بررسی قرار دادند. آنان سودمند بودن گسترده‌تر شدن و تقویت‌کردن تماسها، مبادلات، و همکاری دوجانبه را تأیید کردند.

با بررسی وضعیت مذاکرات جاری شوروی و ایالات متحده در مورد تعدادی از مسائل دوجانبه ویژه، دو رهبر خواستار تلاش مستمر هیئتهای نمایندگی خود برای رسیدن به موافقتنامه‌های دوجانبه مفید در زمینه‌های مشروح زیر شدند: کشتیرانی دریایی، ماهیگیری، جستجو و نجات دریایی، سیستمهای ناوبری رادیویی، مرز دریایی اتحاد شوروی و ایالات متحده در دریای چوک‌چی*، دریای برنگ**، و اقیانوسهای منجمد شمالی و آرام، و همکاری در زمینه حمل‌ونقل و سایر زمینه‌ها.

در چهارچوب موافقتنامه حمل‌ونقل هوایی شوروی و ایالات متحده، آنان با رضایت‌خاطر موافقتنامه گسترش خدمات مسافرتی مستقیم را که شامل عملیات مشترک مسیر هوایی مسکو — نیویورک به‌وسیله خطوط هواپیمایی ایروفلوت و پان‌امریکن باشد، و تجدید موافقتنامه شوروی — ایالات متحده در مورد اقیانوسهای جهان را مدنظر قرار دادند.

دو رهبر پیشرفت در اجرای موافقتنامه مبادلات عمومی شوروی و ایالات متحده را در زمینه‌های آموزشی، علم، فرهنگ، و ورزش که در ملاقات ۱۹۸۵ ژنو امضاء کرده‌بودند موردتوجه قرار دادند و موافقت کردند که برای برطرف کردن موانع در جهت پیشرفت بیشتر این زمینه‌ها، به تلاشها ادامه دهند. آنان رضایت خود را از طرحهای مربوط به جشن مشترک «سیمین»، سالگرد اولین موافقتنامه مبادلات در ژانویه ۱۹۸۸، ابراز کردند.

دو رهبر اهمیت تماسها و مبادلات را در گسترش تفاهم میان مردم خود موردتأیید قرار دادند.

* Chuk Chee
** Bering

آنها بویژه از پیشرفت حاصله در زمینه گسترش تماسهای مردم با مردم، در چهارچوب طرحی که در نتیجه ملاقات ۱۹۸۵ ژنو آغاز شد، ابراز رضایت کردند ـ فرایندی که دهها هزارنفر از اتباع شوروی و ایالات متحده را در عرض دو سال گذشته دربر گرفته است. دو رهبر تعهد شدید خود را به گسترش بیشتر این تماسها، از جمله تماس بین جوانان، موردتأیید مجدد قرار دادند.

با توجه به توافق فیمابینشان در ملاقات نوامبر ۱۹۸۵ ژنو، مبنی‌بر همکاری در حفظ محیط‌زیست، دو رهبر به منظور پی‌گیری مطالعات مشترک در آب‌وهوای جهانی و تغییرات محیطی، طرح دوجانبه‌ای را تصویب کردند تا از طریق همکاری در زمینه‌های موردعلاقه، مانند امنیت و حفاظت اوزن استراتوسفیر، و از طریق مبادله بیشتر داده‌ها که دنبال‌کننده موافقتنامه حفظ محیط‌زیست شوروی ـ ایالات متحده و موافقتنامه بین اتحاد شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده آمریکا درباره همکاری در کشف و استفاده صلح‌آمیز از فضای بیرونی جو است، به این همکاری ادامه دهند. در این زمینه، مطالعه جامعی درباره آب‌وهوای آینده، با تشریح جزییات کامل به‌عمل خواهد آمد. طرفین همکاری‌های دوجانبه و بین‌المللی را در زمینه پراهمیت مسائل آب‌وهوای جهانی در تغییرات محیطی جهان افزایش داده و به آن ادامه خواهند داد.

دبیرکل و رئیس‌جمهور از همکاری بیشتر بین دانشمندان اتحاد شوروی، ایالات متحده، و سایر کشورها در بهره‌برداری نظارت شده از ترکیب انرژی گرما ـ هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز پشتیبانی کردند. آنان قصد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده را در همکاری با جامعه انرژی هسته‌ای اروپا (یوراتم)* و ژاپن در طرح ذهنی چهار جانبه‌ای تحت سرپرستی سازمان بین‌المللی انرژی اتمی برای ساخت یک نیروگاه آزمایشی ترکیب انرژی گرما ـ هسته‌ای مورد تأیید قرار دارند.

دو رهبر با رضایت پیشرفت حاصله از موافقتنامه دوجانبه، استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را در جهت تأسیس یک گروه‌کار دائمی در زمینه ایمنی نیروگاه هسته‌ای موردتوجه قرار دادند و آمادگی خود را برای ایجاد همکاری بیشتر در این زمینه بیان داشتند.

دبیرکل و رئیس‌جمهور توافق کردند که در مبارزه علیه دادوستد بین‌المللی مواد مخدر همکاری دوجانبه‌ای به‌وجود آید. آنها موافقت کردند که مشورتهای مقدماتی مناسب این منظور در اوایل ۱۹۸۸ انجام شود.

آنان موافقت کردند که بر پایه تماسهای اخیر، همکاری مؤثرتری را نیز برای تضمین امنیت ترابری هوایی و دریایی به‌وجود آورند.

دو رهبر درباره وسائل تشویق تماسها و همکاری‌های گسترده در مسائل مربوط به قطب شمال به تبادل‌نظر پرداختند. آنان از گسترش همکاری دوجانبه‌ای و منطقه‌ای بین کشورهای منطقه قطب شمال در این‌گونه مسائل، از جمله هماهنگی پژوهش علمی و حفظ محیط زیست منطقه‌ای جانبداری کردند.

دو رهبر از نتیجه مذاکرات برای رسمی کردن سیستم جهانی جستجو و نجات فضا پایه، که

* EURATOM

مشترکاً توسط اتحاد شوروی، ایالات متحده، فرانسه، و کانادا اداره می‌شود استقبال کردند.

دو طرف پشتیبانی محکم خود را از گسترش اقتصاد و بازرگانی سودمند برای طرفین ابراز داشتند. آنان به وزرای بازرگانی خود دستور دادند که جلسه کمیسیون مشترک تجارت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی—ایالات متحده را تشکیل دهند تا این کمیسیون به‌منظور دستیابی به هدف فوق، و با درنظر گرفتن چهارچوب «موافقتنامه درازمدت بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای ایجاد تسهیلات اقتصادی، صنعتی، و همکاری فنی» طرحهای اساسی تدوین نماید. آنان موافقت کردند که قدمهای مشترک بادوام تجارتی که با قوانین و آیینهای دو کشور مغایرت نداشته‌باشند می‌تواند در گسترش بیشتر روابط تجارتی طرفین ایفاء نقش نماید.

دو طرف در مورد اهمیت تسهیلات کافی و امن برای تأسیسات دیپلماتیک و کنسولی خود توافق داشتند و بر لزوم برخوردی سازنده با مسائل مربوط به انجام وظیفه سفارتخانه‌ها و سرکنسولگری‌ها براساس عملکردی متقابل تأکید نمودند.

V

دبیرکل و رئیس‌جمهور توافق کردند که به‌منظور دستیابی به نتایجی عملی و اساسی در تمام زمینه‌های روابط شوروی و ایالات متحده، تماسهای رسمی در کلیه سطوح گسترش بیشتری یابد و استمرار پیدا کند.

دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی میخائیل گورباچف دعوتی را که در ملاقات سران در ژنو از رئیس‌جمهور رنالد ریگان برای بازدید از شوروی به‌عمل آورده‌بود تجدید کرد. رئیس‌جمهور این دعوت را با خرسندی پذیرفت. بازدید در نیمه اول ۱۹۸۸ انجام خواهد شد.

پایان بیانیه رسمی

چهارمین ملاقات سران دو ابرقدرت در مسکو (۲۸ مه ۱۹۸۸)

در فاصله سومین و چهارمین ملاقات رونالد ریگان و گورباچف در مسکو کشمکشهای سیاسی ادامه یافت. در روز نهم ماه مه ۱۹۸۸، مجلس سنای آمریکا تصویب لایحه جمع‌آوری و انهدام موشکهای هسته‌ای میان‌برد را به این بهانه که شوروی‌ها از نظارت و بازرسی محلی به انحاء مختلف جلوگیـــری می‌کنند به تعویق انداخت، در دوازدهم مه وزرای خارجه دو ابرقدرت در ژنو برسر نحوهٔ بازرسی پیمان برچیدن و انهدام موشکهای میان‌برد هسته‌ای به توافق رسیدند. در این مذاکرات موضوع کاهش سلاحهای هسته‌ای استراتژیک نیز مطرح گردید. اختلاف آنها برسر نحوه بازرسی موشکهای کروز هسته‌ای دریا پایه است. در حالی که شوروی‌ها از به‌کارگیری نوعی تکنولوژی برای تمیز دادن پیکان هسته‌ای از پیکان متعارفی موشکهای کروز جانبداری می‌کنند، آمریکا طرفدار بازرسی غیرمترقبه عینی از کشتی‌ها و زیردریایی‌های حامل این موشکهاست. اختلاف دیگر آنها برسر برد موشکهای کروز هوا پایه است، شوروی خواهان بردی معادل ۶۰۰ کیلومتر است، در حالی‌که آمریکا بردی معادل ۱۵۰۰ کیلومتر را جستجو می‌کند. اختلاف بعدی برسر نحوهٔ استفادهٔ

موشکهای هسته‌ای بالستیکی متحرک زمینی توسط شوروی است. شوروی‌ها با استقرار این‌گونه موشکها در روی واگنهای راه‌آهن ویژه، محل استقرار آنها را مرتباً تغییر می‌دهند. آمریکا خواهان خاتمه این عمل است. اختلاف دیگر این است که شوروی خواهان قطع برنامه پژوهش و گسترش ابتکار دفاع استراتژیکی (جنگ ستارگان) است. آمریکا این موضوع را با توجه به پیمانی که از کاهش سلاحهای هسته‌ای استراتژیک صحبت می‌کند، وارد نمی‌داند.

در ۱۵ مه ۱۹۸۸ شوروی‌ها طی یک برنامه زمانبندی‌شده عقب‌نشینی نیروهای خود را از افغانستان آغاز کردند و در ۱۹ مه وزیر خارجه آمریکا اعلام داشت که هرچند انعقاد پیمان کاهش سلاحهای هسته‌ای استراتژیک تا میزان ۵۰ درصد در چهارمین ملاقات سران دو ابرقدرت در آخر ماه مه در مسکو میسر نخواهد شد، اما با توجه به پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای که در این مورد حاصل شده‌است ممکن است در این ملاقات طرفین به توافق برسند و اعلام کنند که آزمایشات هسته‌ای را قبلاً به اطلاع یکدیگر برسانند. بنا به گفتهٔ وزیر خارجهٔ آمریکا اِشکال موجود هنوز نحوه بازرسی از سلاحهایی است که احتمالاً پنهان از دید طرف دیگر نگهداری می‌شود. در همین روز محافظه‌کاران سنای آمریکا درنظر داشتند با سئوالی از دولت ریگان مبنی‌بر اینکه ضمن نامه‌ای به سُنا اعلام کند که کنترل برچیدن و انهدام سلاحهای میان‌برد و کوتاه‌بردتر هسته‌ای را در دست دارد و آن را رضایت‌بخش می‌داند، مسئله تصویب پیمان مزبور را توسط سنا پیچیده‌تر کنند، اما بقیه سناتورها از به‌ثمر رسیدن این نیت جلوگیری کردند.

در ۲۵ مه با اینکه هنوز سنا برچیدن و انهدام سلاحهای میان‌برد هسته‌ای را تصویب نکرده بود ریگان و همسرش مسافرت خود را به‌سوی مسکو آغاز کردند، آنان قبل از ورود به مسکو در هلسینکی توقف کردند. روز ۲۶ مه سنای آمریکا پیمان برچیدن و انهدام سلاحهای میان‌برد هسته‌ای را بالاخره تصویب کرد، این پیمان موشکهای با برد ۵۰۰ الی ۵۴۰۰ کیلومتر را دربر می‌گیرد. ریگان پیمان مصوبه را در فنلاند دریافت کرده و در ۲۸ مه با همسرش وارد مسکو می‌شود تا این پیمان را با گورباچف مبادله نماید.

روز ۲۹ مه مذاکرات ریگان و گورباچف در مورد کاهش سلاحهای هسته‌ای استراتژیک، حقوق بشر، مسائل منطقه‌ای از جمله کنفرانس بین‌المللی خاورمیانه و جنگ عراق با ایران آغاز شد. در طول اقامت ریگان وزرای دفاع دو ابرقدرت نیز با یکدیگر مذاکره کردند و دو رهبر پس از مبادله پیمانهای تصویب‌شده مصاحبه‌های جداگانه‌ای برپا نمودند. در پایان این دیدار اولین نظر ناظران این بود که مذاکرات سران در مسکو جلوه‌اش زیاد ولی اثرش کم بوده با این همه متفق‌القولند که عصر خلع سلاح فرا رسیده و روابط دو ابرقدرت به وضع بسیار بهتری رسیده‌است. ناظران معتقدند که رهبر شوروی برای انجام اصلاحات اقتصادی خود به پیمان کاهش سلاحهای استراتژیک نیازمند است اما تصور نمی‌رود که این پیمان در دوران ریاست جمهوری ریگان امضاء شود.

در ششم ژوئن ریگان در سخنرانی خود در واشنگتن دیدار و مذاکرات خود را در مسکو مفید و خوب اعلام کرد و گفت اصلاحات شوروی چه در زمینه حقوق بشر و چه در سایر زمینه‌ها امیدوارکننده است. با این همه فرانک کارلوچی وزیر دفاع آمریکا در ژاپن اظهار داشت که نباید از

خطر نظامی شوروی غافل بود، شوروی هنوز بزرگترین تولید کننده سلاح در جهان است. او گفت که با وجود انعقاد برچیدن و انهدام موشکهای میان‌برد هسته‌ای، شوروی هنوز قدرتی تهدید کننده و تهاجمی است. او وجود لشکرهای هوابرد و تیپهای مهندسی را علامت تهاجم دانست و افزود که شوروی ۱۷ درصد تولید ناخالص ملی خود را خرج تسلیحات می‌کند و تلاشهای اجتماعی و اقتصادی گورباچف از تهدید نظامی شوروی نمی‌کاهد بلکه آن را در نهایت تقویت می‌کند. این در صورتی است که غرب ازبرنامه‌های تسلیحاتی خود صرفنظر کند.

او ادامه داد که شوروی به پیشرفت صنعتی، نظامی، و تکنولوژی خود همچنان می‌افزاید و روزی خواهد رسید که غرب متوجه شود که اشتباه بزرگی مرتکب شده‌است.

در ۲۰ ژوئن کنفرانس تارانتو با شرکت سران هفت کشور صنعتی غرب تشکیل شد، دستور جلسه مواد مخدر، سلاحهای هسته‌ای میان‌برد، مسئله افغانستان، و اصلاحات گورباچف بود. در مورد مسائل منطقه‌ای بیانیه جداگانه‌ای منتشر شد که طی آن جنگ عراق علیه ایران مطرح و استفاده از سلاحهای شیمیایی، جنگ موشکی، خرید وفروش موشکهای میان‌برد متعارفی محکوم شد و از کنفرانس بین‌المللی حل مسئله خاورمیانه حمایت گردید.

در ۳۰ ژوئن تیمهای نظارت دو ابرقدرت با تجهیزات کنترل برچیدن و انهدام سلاحهای هسته‌ای میان‌برد به مسکو و واشنگتن عزیمت نمودند.

روز ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۸ عکس‌العمل پیمان ورشو در مقابل ملاقات تارانتو با آغاز کنفرانس سران پیمان ورشو نمودار شد. کنفرانس مزبور پس از ۴ روز اجلاس در ورشو در ۱۶ ژوئیه اعلامیه‌ای را منتشر ساخت که در آن تقلیل سلاحهای متعارفی طرفین ناتو و ورشو در سراسر منطقه اطلس تا اورال را خواستار شده‌بود. گورباچف را طبق معمول همسرش همراهی می‌کرد.

پیوست هفتم
ابتکار دفاع استراتژیکی یا جنگ ستارگان

ابتکار دفاع استراتژیکی ریگان یا جنگ ستارگان در داخل ایالات متحده با مخالفان سرسختی روبرو شده و از طرفداران زیادی نیز برخوردار است. در این پیوست نظریه موافق ادوارد تلر مخترع بمبهای هیدروژنی را که اینک مشاور لابراتوار ملی و مشهور لارنس لیور مور است و از اعضاء ارشد بنگاه هُوِر می‌باشد، درج می‌کنیم و از میان مخالفان نیز نظریه کارل ساگان را که استاد نجوم و علوم فضایی دانشگاه کورنل است و در سال جاری موفق به دریافت جایزه نجوم جان اف. کندی شده است عیناً از مجله دیسکاور، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۸۵ ترجمه و عرضه می‌داریم. لازم است توضیح دهیم که ادوارد تلر یک محافظه‌کار آمریکایی است و افکار ساگان نیز در قطب مخالف او قرار دارد.

۱. نظریه موافق ادوارد تلر*

هدف اصلی ایالات متحده در طول این قرن حفظ صلح بوده است. در حالی که بر سر درست بودن این هدف اختلافی وجود ندارد، در مورد دستیابی به آن اختلافات زیادی مشاهده می‌شود. یکی از بحثهای مهم اخیر درباره نقش سلاحهای دفاعی، در زمینهٔ فراهم ساختن و حفظ حالت «بازدارندگی»، بوده است.

دورنمای تاریخی

در پایان جنگ اول جهانی خبرگان نظامی معتقد بودند که سلاحهایی که در اختیار دارند مزیت دفاع را بر تعرض بیش از چهار برابر کرده است زیرا در آن جنگ آنچه برای حمله موفقیت‌آمیز، مورد نیاز بود سرباز و تجهیزات بسیار بود.

اما، هیتلر یکی از نجات یافتگان همان جنگ، در زمانی کمتر از ۲۰ سال بعد، نیرویی را که از نظر فنی توانایی تعرضی فوق‌العاده‌ای داشت ترکیب کرد و به‌وجود آورد. حملات برق‌آسای او مواضع دفاعی لهستان، هلند، بلژیک، لوکزامبورک، و فرانسه را درهم شکست. بدین ترتیب از همان

* مجله دیسکاور. سپتامبر ۱۹۸۵.

موقع بود که اندیشهٔ «دفاع در مقایسه با تعرض دارای معایبی است» رونق گرفت. در مراحل بعدی جنگ جهانی دوم، نتیجهٔ دفاع در جبهه اتحاد جماهیر شوروی موفقیت‌آمیز بود و استراتژی هیتلر که فقط هدف تعرض را تعقیب کرده بود منتهی به شکست او شد. با این همه، حقایق مزبور با ظهور یک سلاح تعرضی بسیار قوی، یعنی بمب هسته‌ای که به جنگ جهانی دوم خاتمه داد، ارزش خود را از دست دادند.

در فاصله دهه ۱۹۵۰، تولید سلاحهای هسته‌ای فوق‌العاده قوی که با پیشرفت زیاد در زمینه موشکهای جدید همراه بود، شیوه‌های جنگی را دستخوش انقلاب نمود و تکنولوژی سلاحهای تعرضی توسعه فراوانی یافت. این وضعیت به این فرض منتهی شد که تکنولوژی سلاحهای معاصر، استراتژی دفاعی را برای همیشه غیرممکن نموده است و این فرض نیز به‌نوبه خود به این سیاست انجامید که ایالات متحده برای بازدارندگی و ممانعت از آغاز جنگ، به تهدید ناشی از نیروهای انتقامگر خود متکی خواهد بود.

تعریف کاملتر و وحشتناکتر این سیاست که متأسفانه امروزه دیگر فاقد یک خصوصیت دقیق است «انهدام قطعی مشترک» نامگذاری شده است. وقتی استراتژی «انهدام قطعی مشترک» پذیرفته شد، رذالت اخلاقی انهدام بدون تمایز مردم و احتمال وجود جایگزینی واقع‌بینانه‌تر به جای آن، هیچ‌کدام به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفت.

وضعیت فعلی

با پذیرفتن سیاستی که تنها در غیاب هرگونه تدبیر دفاعی کارآیی دارد، ایالات متحده به کار بر روی سیستمهای دفاعی الویت بسیار ناچیزی را اختصاص داد. در عوض، پژوهشهای تسلیحاتی در ایالات متحده به توسعه و تولید سلاحهای هسته‌ای تعرضی کوچکتری که از نظر نشانه‌گیری دقیق‌تر، اما از نظر شعاع عمل بسیار محدود بودند، منتهی گردید. از سال ۱۹۷۱ تاکنون آمریکا هیچ نوع سلاح چند مگاتنی را آزمایش نکرده است و این گونه سلاحهای هسته‌ای قوی عمدتاً از انبار ذخائر هسته‌ای آمریکا حذف شده‌اند. این تصمیم یک جانبه، با وجود حذف طبقه‌بندی حفاظتی که توسط دولت آمریکا در مورد این اطلاعات انجام شد، نه توجه مردم آمریکا را جلب کرد و نه تأثیری در نحوه رفتار اتحاد جماهیر شوروی گذاشت.

اکثریت مردم آمریکا سیاست بازدارندگی با تکیه بر انتقام متقابل را، اگر لزوماً بر اساس عقل مردود ندانند، بر پایه عواطف باطل می‌پندارند. اینکه تحرک نداشتن، طرح مشخصی را برای ممانعت از جنگ و ادامه توسعه‌طلبی اتحاد شوروی ارائه نمی‌دهد، از میزان واکنش انسان نسبت به تجاوز به ارزشهایی که عمیقاً منجر به ترس از کشتار بدون تمایز می‌گردد، چیزی نمی‌کاهد.

رهبران اتحاد شوروی هرگز اندیشه «انهدام قطعی مشترک» را نپذیرفته‌اند. تا اوایل ۱۹۷۰، آنها علاوه بر اینکه در اطراف مسکو یک سیستم موشکی ضد موشک بالستیکی مستقر کرده بودند، نوعی دفاع غیر عامل غیر نظامی را که بسیار گسترده و کارا بود نیز برای شهر نشینان کشورشان برقرار کردند. این در حالی است که ایالات متحده، یگانه سیستم دفاع موشکی خود را در سال ۱۹۷۶

برچید و می‌توان گفت که فاقد برنامه دفاع غیرنظامی است. (تمام طرحهای دفاع غیرنظامی آمریکا، تقریباً به نحوی انحصاری براساس طرحهای شوروی بوده و از آن تقلید شده است. فقط در سال گذشته اتحاد شوروی درازای هریک از افراد ملتش ۱۳ دلار خرج دفاع غیرنظامی نموده است، این در حالی است که آمریکا برای هر نفر ۷۸ سنت هزینه کرده است.) شورویها در طول دوران بعد از جنگ جهانی دوم همواره برای تدابیر دفاعی اهمیت قائل بوده‌اند.

در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ چندین امکان مبتکرانه در زمینه سیستمهای دفاعی به نظر بعضی از پژوهشگران جوان لابراتوار ملی لارنس لیور مور رسید. آنچه هراس‌انگیز است این است که بعضی از این آگاهی‌ها از اتحاد شوروی به‌دست آنها رسید، و وقتی منابع آن در انتشارات اتحاد شوروی جستجو شد آنچه جلب نظر می‌کرد این بود که دانشمندان درگیر شوروی در موضوع، از سال ۱۹۷۹ به بعد هیچ‌گونه کتاب یا نشریه‌ای چاپ نکرده‌اند. این حقیقت این نگرانی را به‌وجود آورد که ممکن است ایالات متحده از نظر کار بر روی سیستمهای دفاعی دچار عقب‌افتادگی زیادی شده باشد.

سیستمهای دفاعی بالقوه

استفاده نادرست رسانه‌های گروهی از نام «جنگ ستارگان» برای تشریح ابتکار دفاع استراتژیکی ریگان، موجب سوءتفاهم گسترده عموم شده است. بیانات مورخه ۲۳ مارس ۱۹۸۳ رئیس جمهور که پژوهش درزمینه‌های دفاع موشکی را تأیید می‌کرد هرگز اشاره‌ای به فضا، ستارگان، یا ماهواره‌ها نداشت. شیوه‌ای را که بعضی از روزنامه‌ها و مجلات معروف با تاسی به آن واقعیت مسئله را پنهان کردند، مشکل بتوان خدمت به منافع عمومی جامعه دانست. امکانات مربوط به شیوه‌های دفاعی باید با در نظر گرفتن مزایای اقتصادی و منافع تاکتیکی مورد توجه واقع شوند. یک سیستم دفاعی که با دوباره‌سازی سلاحهای تعرضی با هزینهٔ کمتر دچار آسیب‌پذیری شود بی‌ارزش است. همچنین اگر یک سیستم دفاعی با یک سیستم جدید کم هزینه‌تر قابل انهدام باشد فاقد کارآیی مطلوب است. از سوی دیگر، اگر با درصد کمی از هزینه مورد نیاز برای سلاحهای تعرضی، بتوانیم ۸۰درصد از موشکهای مهاجم را منهدم کنیم، این نوع دفاع تا آن اندازه از کارآیی برخوردار است که می‌تواند تمام طرفهای درگیر در مناقشه را به پذیرفتن دفاع به جای تعرض ترغیب نماید.

چنین به نظر می‌رسد که ضرورت مربوط به هزینه کمتر حتی استقرار قبلی پایگاههای عملیاتی بدون سرنشین در فضا را نیز مردود نماید. استقرار این گونه پایگاههای فضایی بسیار پرهزینه است، در حالی که انهدام آنها بالنسبه آسان است و این ضعف با یک سیستم دفاعی مؤثر کاملاً در تضاد است. با این اظهار نظرها، امکان به کارگیری این گونه پایگاههای فضایی در زمانهای آینده از بین نمی‌رود، زیرا اگر روزی شیوه‌های مبتکرانه‌ای ابداع شود که بتواند این گونه پایگاهها را ارزان تولید کند و در عین حال کشف آنها را مشکل و انهدام آنان را دشوار نماید، آنگاه ممکن است این گونه پایگاههـــای دفاع فضایی اعتبار یابند. با این همه، من تصور نمی‌کنم که تاسی به این رویکرد حقیقتاً امیدوار کننده باشد.

با این همه، ایستگاههای شناسایی فضایی ـ یا ماهواره‌های شناسایی ـ با توجه به اینکه در تمام مراحل دفاعی نقش پر اهمیتی را ایفاء می‌نمایند، حتی با هزینه فوق‌العاده زیادی که دارند باید حفظ شوند. این گونه ماهواره‌های شناسایی در حال حاضر به عنوان عنصری از نیروهای حفظ صلح پذیرفته شده‌اند، اما انهدام آنها توسط دشمنِ بالقوه، که ممکن است قبل از آغاز جنگ به‌وقوع بپیوندد، نباید به تلافی انجامد، بلکه باید از آن دسته از آنهایی که حساس و مهم هستند حفاظت کرد. ایستگاهها و ماهواره‌های شناسایی مهم به چند طریق قابل حفاظت هستند، شاید استقرار ماهواره‌های ساکت که کشف آنها مشکل است و در مواقع ضروری با کنترل از راه دور فعال می‌شوند، آسانترین راه باشد. این گونه «ماهواره‌های ساکت»، به‌نوبه خود می‌توانند با تعداد زیادی از ماهواره‌های فریبنده کم هزینه، تکمیل، و بدین ترتیب به امنیت آنها افزوده شود. هرچند که کل سیستم مورد بحث هزینه گزافی را دربر خواهد داشت اما دریافت هشدار سریع در طرحهای دفاعی از اهمیت خطیری برخوردار است.

انهدام در مراحل صعود و مراحل مقدماتی پرواز

ابتدا تأکید می‌کنم که منظور من از بحث در مورد انهدام موشکهای دشمن در مرحله صعود، انهدام آنها قبل از پرتاب و در موقعی که در سیلوهای مربوطه هستند، نیست، زیرا چنین کاری به منزله یک حمله پیش‌گیری و ممانعتی است. در عوض من معتقدم که موشکهای هسته‌ای بعد از پرتاب منهدم شوند. انهدام موشکهای مهاجم در زمانی که در حال صعود هستند دارای محاسنی دوگانه است، اولاً در این زمان موشک آسیب پذیرترین مرحله پرواز خود را طی می‌کند، ثانیاً در صورت مورد اصابت قرار گرفتن آن به وسیله یکی از شلیکهای خودی کلیه پیکانهای هسته‌ای موجود آن که توسط موتور موشک حمل می‌شوند، منهدم می‌گردند.

انهدام در مرحله صعود متأسفانه مشکل است زیرا این مرحله از نظر زمانی بسیار کوتاه است و مضافاً اگر فاصله بین سلاح تدافعی و موشک تهاجمیِ در حال صعود به اندازه‌ای زیاد باشد که در حل مسئله نشانه‌گیری و نقطه اصابت، انحنای سطح کروی زمین نیز اجباراً وارد محاسبات شود، دشواری بیشتری بروز خواهد کرد. با این همه استفاده از این سیستم برای دفاع در مقابل موشکهای کوتاه‌برد می‌تواند بسیار سودمند باشد.

یکی از شیوه‌های درگیر ساختن موشکهای مهاجم، چه درمرحله صعود و چه در سایر مراحل پرواز، استفاده از اشعه لیزر شدیداً تقویت شده می‌باشد که به نحوی بسیار دقیق از قابلیت هدایت برخوردار است. دستگاههای مولد لیزر می‌توانند در روی زمین مستقر شوند و هرگاه پیامی مبنی بر حمله دشمن دریافت گردید، با تابش اشعه آنها به آینه‌هایی که در موقعیت مناسبی در فضا استقرار یافته‌اند، و تابش انعکاس لیزر از این آینه‌ها به موشکهای مهاجم، آنها را نابود کنند. قاعده عمومی در میان انواع اشعه‌های لیزر این است که هرچه طول موج کوتاهتر باشد تأثیر پرتو لیزر در انهدام موشکها بیشتر است. در همین حال تولید اشعه لیزر با طول موج کوتاه نیز به‌مراتب مشکلتر است. فقط در این زمینه است که نیروی خلاقه می‌تواند نقشی بس بزرگ ایفاء نماید. سلاحهای هدایت کننده

انرژی که از پرتو متمرکز شده الکترونها، ینهای مثبت، یا اتمها بهره‌برداری می کنند، در مرحله صعود و سایر مراحل پرواز موشک مهاجم به نحو مؤثری قابل استفاده هستند. با این همه لیزرها خصوصاً لیزرهای تولید شده از اشعه ایکس، در حال حاضر به مراتب از این گونه سلاحها پیشرفته‌تر هستند. لیزر تولید شده از اشعه ایکس اجباراً باید در بیرون جو زمین عمل کند و برای تأمین انرژی مورد نیاز خود از مواد منفجره هسته‌ای استفاده کند، مضافاً پرتو این لیزر نمی‌تواند توسط آینه‌ها منعکس شود. در اینجاست که تمام مکانیزم تولید لیزر، خود مجبور است که در زمانی بسیار کوتاه در مکانهای غیر قابل پیش‌بینی ظاهر شود. با اینکه مسائل و مشکلات در زمینهٔ تولید این لیزر عظیمتر است، لیکن بازدهی آن نیز ممکن است بیشتر باشد. به این دلیل که فرصت بیشتری در اختیار است، چنین به نظر می‌رسد که انهدام موشکها در اواسط مسیر پروازی با صرفه‌تر باشد. لیکن با توجه به اینکه موشکها در پرواز آزاد خود در فضا حرارت کمتری را از خود صاطع می کنند، تشخیص آنان از موشکهای فریبنده مشکل است. این در حالی است که برای مهاجم، خنثی کردن سیستم دفاعی تنها با استفاده از تعدد موشکها یا موشکهای فریبنده بسیار آسان است. با این همه می‌توان همه اجسام موجود در فضا را اعم از حقیقی یا فریبنده تحت تأثیر پرتو لیزر یا پرتو ذرات الکترون با شدت کم قرار داد و چون از شتاب موشکهای فریبنده به علت وزن کمترشان در فضا بر اثر برخورد با پرتو ذرات مزبور کاسته خواهد شد، ماهیت آنها را از موشکهای حقیقی تمیز داد و به آنها توجه نکرد و موشکهای حقیقی را منهدم کرد.

دفاع در مرحله انتهایی پرواز موشکها

وقتی موشکهای مهاجم مجدداً برای نزدیک شدن به هدفهای خود وارد جو زمین می‌شوند، مسئله شناسایی اجسام فریبنده نیز حل می‌شود. اجسام فریبنده به علت سبکی وزن، سرعتشان کم می‌شود، در حالی که پیکانهای جنگی موشکهای مهاجم با سرعتی ثابت به جو زمین نفوذ می کنند و به حرکت به سمت هدفها ادامه می دهند. اعتقاد به «دفاع در مرحله انتهایی پرواز موشکها» که در سالهای قبل از امضاء پیمان منع موشکهای ضد موشک بالستیکی موضوع بحثی داغ شده بود، اینک نیز مجدداً جذاب شده است. قسمتی از این جذابیت به سبب دست یافتن به شیوه‌های پیشرفته جدیدی است که کشف و ردگیری موشکهای نزدیک شونده را آسان کرده است. در حال حاضر نه فقط ایستگاههای رادار بهتر و ارزانتر در دسترس است، بلکه دستگاههای ردگیری جدید نیز وجود دارند. به طور مثال، لیزراز نوع کم انرژی که فقط برای کشف هدفها به کار می‌رود، اینک تکمیل شده و تولید انبوه آن با قیمتی ارزان ممکن شده است.

پس از اینکه موشکی کشف و مشاهده گردید، باید به وسیله یک گلوله یا موشک نفوذ کننده در بدنهٔ آن، یا به وسیله نوعی انفجار هسته‌ای منهدم شود. انهدام به وسیله سلاح نفوذ کننده به دقتی زیاد، یا تعداد انبوهی گلوله یا موشکِ از این نوع نیازمند است. این ضرورت، استفاده از شیوهٔ مزبور را در جو فوقانی زمین بسیار پرهزینه می کند. یکی دیگر از مسائل جدی علیه این شیوه این است که فیوز موشکهای نزدیک شوندهٔ هسته‌ای ممکن است طوری تنظیم شوند که به مجرد برخورد با گلوله یا موشک با حداکثر قدرت انهدام موجود منفجر شوند. این انفجار می‌تواند به طور مثال،

معادل یک مگاتن یعنی برابر با یک میلیون تن ماده منفجره تی‌ــان‌ــتی باشد. چنین انفجاری می‌تواند چنان تلاطمی در جو ایجاد کند که کشف و ردگیری بقیه موشکهای نزدیک شونده را دشوار یا غیرممکن سازد.

استفاده از یک موشک هسته‌ای کوچک دفاعی که تقریباً دارای قدرت تخریبی معادل ۱۰۰ تن تی‌ــان‌ــتی است، برای انهدام موشکهای نزدیک شونده مهاجم دارای چند حسن می‌باشد. اولاً تنها استفاده از انفجار هسته‌ای است که می‌تواند به نحوی اطمینان‌بخش از انفجار کامل هسته‌ای موشک مهاجم ممانعت کند. اگر سلاح تدافعی مزبور فقط در ارتفاع یک‌ونیم کیلومتری زمین نیز منفجر شود، اختلال زیادی در مخابرات و مشاهدات راداری ایجاد نمی‌کند و در سطح زمین نیز صدمه‌ای به بار نخواهد آورد. ثانیاً یک انفجار کوچک هسته‌ای علیه موشک مهاجم، برخلاف گلوله‌ها یا موشکهای متعارفی نفوذ کننده، نیاز به دقت زیادی ندارد و حتی اگر موشک مهاجم جهت اجرای حرکات مارپیچی ممانعتی نیز تنظیم شده باشد، علیه آن مؤثر خواهد افتاد. ثالثاً استفاده از یک ماده منفجره متعارفی ممکن است وزن موشک تدافعی را طوری افزایش دهد که تولید آن را از نظر اقتصادی غیر عملی سازد.

ملاحظه‌ای نگران کننده

دلیل دیگری را می‌توان به محاسن استفاده از یک ماده منفجره کوچک هسته‌ای علیه موشکهای مهاجم افزود. چند سال قبل وقتی صدها نفر از اتباع شوروی در نزدیکی اسوردلوسک جان خود را از دست دادند، شواهدی معتبر به دست آمد که اتحاد جماهیر شوروی در حال آزمایش میکرب سیاه‌زخم ریوی، که یکی از عناصر بسیار خطرناک در جنگهای میکربی است می‌باشد. ایالات متحده به منظور تعیین تبعیت شوروی از پیمان منع تولید سلاحهای میکربی، از شوروی تقاضای کالبد شکافی قربانیان حادثه را کرد. شوروی ضمن استنکاف از کالبد شکافی ادعا کرد که مرگ این عده به سبب ابتلا به سیاه‌زخم روده‌ای که در جنگهای میکربی مورد استعمال ندارد، بوده است. چرا شوروی با کالبد شکافی مخالفت کرد؟

احتمال اینکه موشکهای مهاجم به جای حمل پیکان هسته‌ای، حامل عناصر میکربی باشند وجود دارد. موشکی که حامل باکتری یا ویروس است، قادر است که در اولین برخورد با گلوله یا موشک تدافعی متعارفی، محتویات خود را پخش کند. در حالی که یک انفجار هسته‌ای کوچک پدافندی محتویات موشک مهاجم را به صورت بخار در می‌آورد عناصر بیولوژیکی (میکربی) را نابود خواهد نمود.

بی توجهی مشهود شوروی به پیمان منع تولید سلاحهای میکربی نیازمند این است که ایالات متحده یکی از دو راه کار تلافی به مثل یا تدافعی خالص را به منظور بازدارندگی شوروی از چنین جنگی برگزینند. انتخاب راه کار تلافی به مثل به نظر وحشتناک می‌رسد، لیکن تلاش در جهت

شناسایی عناصر میکربی جدید به منظور تهیهٔ واکسن و سرمهای «پادتن*» به نحوی سریع که بتواند امنیت لازم را فراهم نماید نیز حتی از اتخاذ استراتژی دفاعی علیه موشکهای مهاجم هسته‌ای، جاه‌طلبانه‌تر است.

با این همه برتری آمریکا در علم بیولوژی ممکن است ایالات متحده را قادر به بازدارندگی جنگ میکربی کند. زیرا در سالهای ۱۹۴۰ وقتی استالین تسلیم افکار شارلاطانی به نام تروفیم لیزنکو، که خود را بیولوژیست می‌نامید، شد نه فقط کشاورزی شوروی را ویران کرد، بلکه عملاً نیز موجب انقراض یک نسل کامل از دانشمندان ژنتیک شوروی گردید و اتحاد شوروی هنوز نتوانسته است به طور کامل از نقاهت این جنایت استالین و لیزنکو فارق شود. پیشرفتهای بیشتر آمریکا در زمینه بیولوژی، جنگ میکربی را مسلماً نامحتملتر خواهد نمود.

مدیریت جنگ

شوروی‌ها از مدتها قبل بر روی سیستمهای دفاعی کار کرده‌اند و عملاً مسلم است که در زمینه تکنولوژی دفاعی از ما جلوترند و رسیدن به آنها کار ساده‌ای نخواهد بود. با این همه در یک زمینه ایالات متحده، از یک برتری طبیعی برخوردار است. کامپیوترهای ما خوب هستند و توسعه و پیشرفت آنها بسیار سریع است. این کامپیوترها می‌توانند در دفاع علیه موشکهایی که ممکن است تعداد آنها بالغ بر هزاران موشک شود، نقش بسیار مهمی را ایفاء کنند. این موشکهای مهاجم ممکن است با اجسام فریبنده نیز همراه باشند و بنابراین اجسامی که کلاً به ما نزدیک می‌شوند ممکن است تعدادشان چندان از یک میلیون کمتر نباشد. در چنین وضعیتی، ادارهٔ جنگ بسیار مشکل خواهد بود. راه حل، در این صورت، بهره‌برداری کامل از کامپیوترهای پیشرفته است.

کامپیوترهایی که امروزه وجود دارند، فقط می‌توانند قسمتی از مسئله را حل کنند. خوشبختانه توسعه و تولید کامپیوترهای قدرتمند (سوپر) طوری سریع در شرف انجام است که ارقامی باور نکردنی از اطلاعات را می‌توانند در خود حفظ کنند و در دسترس قرار دهند. بدیهی است که حل مسئله‌ای با این پیچیدگی با مشکلاتی روبرو خواهد بود.

یکی از این مشکلات کاملاً ممکن است این باشد که تهاجم دشمن، در اواسط مسیر پرواز موشکها در فضا، یا بلافاصله پس از ورود مجدد پیکانهای هسته‌ای آنها به جو، با تعدادی از انفجارات هسته‌ای همراه باشد. این گونه انفجارات ممکن است موجب اختلال کار کامپیوترها شود یا آنها را سردرگم کند.

با این همه، کامپیوترهای قدرتمند جدید را می‌توان طوری ساخت که دارای اجزاء مخابره کننده متعددی باشند و این اجزاء در موقعیتهای جغرافیایی کاملاً دور از یکدیگر مستقر شوند و به کار روند. چنین سیستمی را نمی‌توان با یک ضربه نابود کرد و هرچند که کارآیی آن ممکن است

* پادتن (ANTIBODY=) پروتئینی است که در موقع برخورد بدن با هرگونه عنصر ضد ژن در خون به‌وجود می‌آید و با داشتن خاصیت خنثی‌گری، زهراً به خون یا ضد ژن را خنثی می‌کند—م.

تقلیل یابد، اما صدمات وارده به طریقی مطبوع قابل هضم است. تنها کاری که برای اجرای این تمهید ضرورت دارد، ساختن دستگاههای اضافی برای هریک از سیستمهاست و بدین طریق می‌توان چنین انتظار داشت که تنها عملی که مهاجم قادر است انجام دهد کاستن از تعداد دستگاههای اضافی است.

بدیهی است که ساختن و برنامه‌ریزی کامپیوترهای اداره کنندهٔ جنگ کاری دشوار است. روشن است که چنین کامپیوترهایی کمک کننده خواهند بود و دیگر اینکه اشتباه نمی‌کنند و کاملاً می‌توان به آنها اطمینان کرد. اگر این کامپیوترها خوب ساخته شوند، که شخصاً معتقد هستم این کار عملی است، نتایج ثمربخش متعددی را نه فقط در امور دفاعی، که در اجتماع و صنعت نیز به بار خواهد آورد.

موشکهای کروز

ابتکار دفاع استراتژیکی، فقط مواد منفجره هسته‌ای را که توسط موشکها حمل می‌شوند مورد توجه قرار می‌دهد. این بدین سبب است که موشکهای مزبور سخت‌ترین و نگران کننده‌ترین تهدیدات را علیه ایالات متحده عرضه می‌کنند. با این همه در دراز مدت، لازم خواهد بود که این ابتکار دفاعی، تمام اقسام تهاجم خصوصاً موشکهای کروز را که قادرند کلاهک هسته‌ای نیز حمل کنند، دربر گیرد. دشوارترین کار در دفاع علیه موشک کروز، دریافت هشدار کافی از نزدیک شدن آنهاست. به جهت حل شدن این مشکل، کشف سریع حرکات این موشکها ضروری است. نزدیک شدن یک هواپیمای بزرگ به وسیله رادارهای ماوراء افق از فاصله‌ای بیشتر از ۱۸۵۰ کیلومتر قابل کشف است. همین شیوه را می‌توان برای کشف موشکهای کروز به کار برد. بدیهی است مشکلات این کار تا حدودی بیشتر است، اما این مشکلات مشخص است و تردیدی نیست که با هزینه اضافی نه‌چندان زیاد رفع شدنی هستند.

جز اینکه به دفاع استراتژیکی به صورت نوعی تلاش تولیدی و در حال گسترش که باید قابلیت کاربرد علیه موشکهای کروز و سایر اشکال تهاجم را نیز داشته باشد بنگریم، هر گونه تصور دیگری واقع‌بینانه نخواهد بود.

دفاع متعارفی

چنین به نظر می‌رسد که وحشت ناشی از سلاحهای هسته‌ای پرقدرت اهمیت جلوگیری از جنگ بین اتحاد جماهیر شوروی و دنیای آزاد را تاریک و فهم آن را مشکل کرده باشد. برتری عددی شوروی به‌هیچ عنوان تنها محدود به سلاحهای هسته‌ای نیست. شوروی برای هجوم بردن به اروپای غربی دارای چهل‌هزار تانک می‌باشد. چنانچه واکنش متناسبی وجود نداشته باشد، مقاومت در مقابل چنین تهاجمی چندان امیدوار کننده نیست. این واکنش ممکن است غیر هسته‌ای یا هسته‌ای باشد.

شاید بهترین واکنش غیر هسته‌ای به کار بردن هواپیماها، تانکها و سایر تجهیزات خودکار

بدون سرنشین باشد که از راه دور کنترل می‌شوند. هواپیماها و تانکهای مدرن، بیشتر به این دلیل که سرنشین دارند، به نحوی باور نکردنی گران می‌باشند. این در حالی است که دستگاههای میکروالکترونیک می‌توانند ضرورت حضور خلبان یا راننده را منتفی کنند. جایگزینی مزبور، اندازه و هزینه هواپیماها و تانک را به میزان زیادی تقلیل می‌دهد وبه برد مأموریتهای آنها به حد فوق‌العاده‌ای خواهد افزود.

این گونه هواپیماهای بدون سرنشین در صورتی در زمره کاراترین تجهیزات هستند که بر مبنای اطلاعات به‌دست آمده از ابزار شناسایی درونیشان هدایت شوند و برنامه‌ریزی کامپیوتری در امر هدایت عملیاتی آنها نقشی نداشته باشد. خدمه‌ای که در ایستگاههای زمینی مستقر شده‌اند قادر خواهند بود با قضاوتی سریع نحوه کاربرد هواپیما را در هر لحظه تعیین کنند.

به دلیل اینکه مخابرات مربوط به تجهیزات و هواپیماهای کنترل شونده از راه دور، در معرض اختلالات امواجی ناشی از جنگهای الکترونیکی هستند، بهتر است آنها را در سرزمینهایی که از دفاع الکترونیکی برخوردار هستند به کار برد. مضافاً هدایت به وسیله علائم امواج لیزر می‌تواند جایگزین هدایت توسط رادار گردد. در هوای بد، علائم امواج لیزر را می‌توان از یک هواپیمای سرنشین دار از راه هوا ارسال داشت و دفاع از این هواپیمای سرنشین‌دار را نیز به عهده هواپیماهای بدون خلبان مشایع (اسکورت) گذارد. این گونه تحولات دفاعی مثالهای بارزی هستند از اینکه چگونه ممکن است با دفاعی ارزان قیمت بر عملیات تعرضی گران قیمت برتری جست.

دفاع در مقابل یک حمله به وسیله نیروهای زرهی را می‌توان با استفاده از بمب نیوترونی فراهم نمود. این سلاح که به نحو نادرستی به عموم معرفی شده است، دارای قدرت انفجاری معادل ۱۰۰ تا ۲۰۰ تن ماده منفجره تی‌ـ‌ان‌ـ‌تی است که قدرت تخریبی آن حدود هزار مرتبه از قدرت تخریبی سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی که جایگزین آنها می‌شود، کمتر است. از آن مهمتر این است که این سلاح فاقد موج انفجار و موج حرارتی زیاد می‌باشد. چنانچه در ارتفاعی معادل چند صد پا از سطح زمین منفجر شود، پرتو شدیدی از امواج رادیو اکتیو را در شعاعی معادل نیم کیلومتر تولید می‌کند. این سلاح در خارج از شعاع مورد بحث هیچ‌گونه تأثیری ندارد.

اکثریت مردم محتملاً برای ترک فوری منطقه‌ای که مورد حمله قرار گرفته وقت کافی خواهند داشت. با این همه اگر هم چنین فرصتی به‌وجود نیاید، حتی در درون شعاع نیم کیلومتری انفجار، استفاده از زیرزمینهایی که سقف آنها با کیسه‌های ماسه پوشیده شده باشد پناهگاههای امنی را فراهم می‌کنند. این در حالی است که دیواره‌های فلزی تانکها و نفربرهای زرهی که امواج رادیو اکتیو به درون آنها نفوذ می‌کنند فاقد هرگونه ایمنی برای خدمه خود هستند. صدمات ناشی از انفجار این بمب نیوترونی در منطقهٔ مورد دفاع محتملاً به مراتب از دفاع به وسیله سایر انفجارات پدافندی از جمله توپخانه انبوه متعارفی، کمتر خواهد بود. استفاده از بمب نیوترونی به وسیله شورویهای مردود شناخته شده است، اما تردیدی نیست که این مردود شمردن به سبب این بوده است که بمب مزبور از ارزش ۴۰۰۰۰ تانک آنها به میزان زیادی می‌کاهد.

این اعتقاد که به محض استفاده از هرگونه سلاح هسته‌ای، جنگ تمام و کمال هسته‌ای آغاز

خواهد شد شایسته بذل توجه دقیقتری است. بین یک حمله نخستین به وسیله موشکهای هسته‌ای، با پیش‌قدم‌بودن در استفاده از سلاحهای هسته‌ای به منظور دفاع تفاوت زیادی وجود دارد. در یک حمله نخستین هسته‌ای سلاحهای اتمی در سرزمینهای دشمن منفجر می‌شوند، اما به هنگـــام پیش‌قدم بودن در استفاده از سلاحهای هسته‌ای پدافندی انفجارات هسته‌ای در فضای سرزمینهای خودی به وقوع می‌پیوندند.

شوروی‌ها اعلام کرده‌اند که هرگز اولین به کار گیرنده سلاحهای هسته‌ای نخواهند بود. اما به این دلیل که ما متحدان خود را در پیمان ناتو در پوشش چتر هسته‌ای خود قرار داده‌ایم—بدین معنی که اگر شوروی‌ها به یکی از متحدان ما در اروپا حمله کنند، تهدید کرده‌ایم که این حمله را با موشکهای هسته‌ای تلافی کنیم—نمی‌توانیم بدون رها کردن هم‌پیمانان خویش، ضمانتی مشابه به شوروی‌ها بدهیم. با این همه می‌توانیم مواضع پدافندی ناتو را علیه تهاجم متعارفی شوروی، با به کار بردن بمبهای نیوترونی به ترتیبی که استفاده از آن با مجوز مشترک رئیس ناتو و فرمانده نظامی منطقه مورد دفاع ممکن شود، به مقدار معتنابهی تقویت کنیم. در چنین حالتی ما نیز می‌توانیم و باید اعلام کنیم که هرگز اولین به کار گیرنده سلاحهای هسته‌ای علیه سرزمینهای دشمن نخواهیم بود.

آینده‌ای صلح‌آمیز

برای اینکه یک دفاع مطمئن بتواند سودمند باشد، تا چه حدی باید مؤثر باشد؟

من به دفاعی که میزان ضایعات را به سطحی قابل قبول تقلیل می‌دهد معتقد نیستم و آن را موفقیت‌آمیز نمی‌دانم. در حقیقت، از نظر مردم دنیای آزاد ضایعات ناشی از جنگ، به هر مقدار که باشد، پذیرفتنی نیست. متأسفانه در مورد رهبران شوروی نمی‌توان همین نظریه را بیان نمود.

حتی اگر یکی از سلاحها هسته‌ای استراتژیکی پرتاب شده از بین هزاران سلاح، از سیستم دفاعی مورد نظر عبور کند، میزان خسارت وحشتناک خواهد بود. با وجود اینکه عقیده دارم سیستم سلاحهای دفاعی در حال حاضر تا این حد کارآ نیستند، اما اعتقاد دارم که شتافتن برای تولید این گونه سلاحهای پدافندی از اهمیت خارق‌العاده‌ای برخوردار است.

هرگونه استراتژی دفاعی باید دو هدف را دنبال کند: ۱. مهاجم را از حمله باز دارد، ۲. چنانچه حمله‌ای صورت گرفت بتواند در مقابل ضایعات ناشی از آن ایمنی فراهم نماید. نکته مهم این است که تشخیص دهیم که هر وسیله‌ای که کسب موفقیت قطعی در تهاجم را مورد سئوال و تردید قرار دهد، از خصوصیت بازدارندگی برخوردار است. بدین ترتیب، حتی یک سیستم دفاعی معتدل و نسبتاً مؤثر، چنانچه با توانایی مقابله به مثل ترکیب شود دارای تأثیر بازدارندگی نیرومندی خواهد شد. برخورداری از یک بازدارندگی نیرومند بهترین تضمین را برای بی‌نیاز بودن به جنبه دوم دفاع فراهم می‌سازد. منظور از جنبهٔ دوم دفاع، جلوگیری کردن از دردناکترین ضایعه جنگی، یعنی از دست رفتن حیات انسانها، است.

بدون وجود یک سیستم دفاعی خوب در یک جنگ بزرگ هسته‌ای حدود یک بیلیون نفر انسان خواهند مرد. سیستم دفاعی ممکن است این رقم را فقط به ۱۰۰ میلیون نفر تقلیل دهد. بیان

این مطلب خود عجیب و ترسناک است، اما نکته مهم این است که جان ۹۰۰ میلیون نفر دیگر را می‌توان نجات داد. بدون چنین دفاعی، بقاء ایالات متحده و حفظ آزادی در اطراف و اکناف جهان غیر محتمل است.

هیچ برنامه منفردی و هیچ مجموعه‌ای از برنامه‌های دفاعی، هرچند که مرتبط و منطقی باشند، نمی‌توانند تضمینی را که ما به آن بسیار علاقه‌مندیم در اختیار ما گذارند. بهترین امیدی که آینده نزدیک نوید می‌دهد، تبدیل توازن وحشت فعلی به وضعیتی است که در آن هراس کمتر شود و در عوض توازن بیشتری به‌وجود آید. بدین معنی که ممکن است با کسب زمان طولانی‌تر بتوانیم در راه دستیابی به حل‌وفصل اختلافات، کوشش کنیم.

تأکید کردن بر دفاع حقیقی در شرایطی می‌تواند ثمربخش باشد، که در آن احساسها، نظرات و حتی سنتهای بسیار قدیمی بتوانند با گذشت زمان تغییر کنند. انتقاد اصلی من از انقلاب روسیه این است که تغییراتی را عرضه داشت که سطحی بودند. این انقلاب ساختمان بزرگ و قدیمی حکومت مطلق‌گرای ظالم و امپریالیستی را فقط با لایه‌ای از رنگ قرمز رنگ‌آمیزی نمود. یک ساختار اجتماعی را که قرنها استمرار داشته است نمی‌توان ظرف چند سال تغییر داد و از نو ساختار جدیدی بنا کرد.

ساختن بنای صلح بر مبنای تفاهم و همکاری محتملاً وظیفهٔ فرزندان و نوه‌های ما خواهد بود. سلاحهای دفاعی به‌غیر از اینکه به نسل بعدی جهان آزاد و جهان تحت ظلم فرصتی برای همزیستی و همکاری اعطا نماید، کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد.* تنها همکاری است که می‌تواند ما را به سوی هدف نهایی هدایت کند و این هدف استفاده انحصاری از تکنولوژی برای دستیابی به مقاصد سازنده است.

۲. نظریه مخالف کارل ساگان

نکته اصلی دوران ما این است که بدانیم چگونه از فراست انسان برای رستگاری ابناء بشر استفاده کنیم. این نکته‌ای است که ما برای خود به‌وجود آورده‌ایم. موشکها موجب تولید ضد موشکها شده‌اند و ضد موشکها سبب ساختن ضد ضد موشکها می‌شوند. ما اینک با سرعتی کاهش‌ناپذیر به روزی نزدیک می‌شویم که ممکن است حتی دانشمندان نابغهٔ ما نیز نتوانند نجاتمان دهند.

ژنرال اومر برادلی

بشر دچار اشکال است. این حقیقت را، دوقطبی که از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی با یکدیگر تفاوت دارند هر روز بیش از روز قبل درک می‌کنند حدود ۲۰۰۰۰ سلاح هسته‌ای استراتژیکی در

* این نویسنده و دانشمند دست راستی آمریکایی که جزو گروه شاهین‌هاست در حالی که دم از آزادی و جهان آزاد می‌زند از گروهی است که آزادی، رفاه و علم و آسایش را بیشتر برای آمریکا و تا حدودی برای سایر ملل غرب می‌خواهد، منظور او از دنیای تحت ظلم بلوک شرق است اما از مظالم آمریکا و غرب در جهان سوم صحبتی نمی‌کند، گویی برای او جهان سوم جائی که مظالم غرب و شرق ملتهایی بزرگ را در فقر مطلق نگه‌داشته، وجود خارجی ندارد. م.

انبارهای تسلیحاتی آمریکا و شوروی وجود دارد که منتظرند تا توسط آلات ابتکاری گوناگون به سمت هدفهایشان پرتاب شوند: بعضی از آنها از زیر سطح زمین و بعضی از اعماق اقیانوسها پرتاب می‌شوند و پیکانهای جنگی خود را از فضای نزدیک عبور می‌دهند؛ برخی از آنها با سرعت مافوق صوت از لایه استراتوسفیر عبور می‌کنند و بعضی دیگر در امتداد مسیری معین در ارتفاعی کوتاه از سطح زمین به راه خود ادامه می‌دهند و ماهرانه ارتفاع خود را برای جلوگیری از برخورد با درختان جنگل و تپه‌های کوچک تنظیم می‌کنند. هر یک از این سلاحها از بمبهایی که هیروشیما و ناکازاکی را نابود کرد پرقدرت‌تر هستند. (ما در این آمار ۳۰۰۰۰ سلاح دیگر را که سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی نامیده می‌شوند نادیده می‌گیریم.) تلفات انسانی بسیار سریع ناشی از یک برخورد بزرگ هسته‌ای بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی با ارقامی متفاوت از چند صد میلیون نفر تا دو بیلیون نفر برآورد شده است. وقتی امواج رادیواکتیو با مقیاس زمانی متوسط از ساعات بعد از انفجارات هسته‌ای و دودهای شیمیایی ناشی از سوختن شهرها و زمستان هسته‌ای نیز پا به میان می‌گذارند، آشکار می‌گردد که ما به اندازه یک تار مو از فاجعه نهایی فاصله داریم.

در طول ۴۰ سال گذشته بر تعداد و انواع سلاحهای هسته‌ای و سیستمهای پرتاب آنها به نحو ثابتی افزوده شده است. نتیجه‌گیری اساسی نشان می‌دهد که کشوری مانند ایالات متحده در مقایسه با وضعیت موجود در ۱۹۴۵ آسیب‌پذیرتر شده و مردم آن بیشتر در خطر هستند. با این همه همین‌طور که در گذشته ظرفیت انبارهای مهمات هسته‌ای افزایش می‌یافت، اتباع بسیاری از کشورها، تحت تأثیردلگرمیهای رسمی مقامات مبنی بر اینکه سلاحهای هسته‌ای چیزی به نام «امنیت ملی» را تضمین می‌کنند، تسکین می‌یافتند. اما وقتی حجم ذخائر مزبور به نحو بی‌تناسبی افزایش یافت، آشکار شد که کاری که رهبران سیاسی انجام داده‌اند بسیار ابلهانه بوده است، زیرا آنان ترتیبی داده بودند که ما زیر پوشش نظمی به زندگی ادامه دهیم که در آن ارعاب هسته‌ای که به توازن وحشت معروف است، در پهنای سیاره زمین برقرار باشد.

در این وضعیت واقعی اما باور نکردنی، آمریکا و شوروی هر دو واقفند که وقوع یک جنگ هسته‌ای به منزله انتحار است و با این همه معتقدند که برای حفظ کارآیی «بازدارندگی» هر یک از آنان باید چنین نشان دهند که برای به کار بردن سلاحهای هسته‌ای کاملاً آماده‌اند. هر قدر که بحث مربوط به توازن وحشت در آغاز کار، یعنی بسیار زودتر از آنکه حجم سلاحهای استراتژیکی به ۲۰۰۰۰ برسد، شایسته تمجید باشد، نیاز به توجیه دارد. از این لحاظ است که امروزه گروههای وسیعی از فیزیکدانان، حقوقدانان، افسران بازنشسته ارتش، و اسقفهای کاتولیک که در گذشته نه‌چندان دور نمونه‌های بارز افکار محافظه‌کارانه بودند ــ را مشاهده می‌کنیم‌که مسابقه تسلیحات هسته‌ای را تقبیح می‌کنند. آنان می‌گویند که زیاده‌روی شده است و حقیقتاً نیز آنچه را محافظه‌کاران مایل به محافظت از آن هستند، در یک جنگ هسته‌ای نابود خواهد شد. وقتی ۷۵ درصد مردم آمریکا در یک نظرخواهی عمومی بر توقف مشترک کنترل سلاحهای جدید هسته‌ای و تجهیزات پرتاب آنها رای می‌دهند، مسئله از بار سیاسی نیرومندی برخوردار می‌گردد.

همان‌طور که ژنرال برادلی، آخرین ژنرال پنج ستاره جنگ دوم جهانی آمریکا، به‌وضوح

تشخیص داده است، برای حل مسئله مسابقه تسلیحات هسته‌ای فقط دو راه وجود دارد: افزایش بیشتر آلات دقیقی که بتوانند شما را در مقابل آلات دقیق دشمن حفظ کنند و نجات دهند؛ یا نابود کردن انبارهای سلاحهای هسته‌ای و خلاصی از دست آنها.

پرزیدنت ریگان، در رویارویی با وضعیت بازدارندگی استراتژیکی کنونی که به نحو خارق‌العاده‌ای خطرناک است و از نظر اخلاقی تردیدپذیر و از نظر سیاسی پر مخاطره، در ۲۳ مارس ۱۹۸۳ از دانشمندان آمریکاي درخواست کرد که تدبیری دفاعی ابداع کنند که موشکهای استراتژیکی را «بی اثر و منسوخ» نماید. با این درخواست، همان چشم‌اندازی که برادلی از آن وحشت داشت، به حقیقت پیوست و توسط رئیس جمهور ایالات متحده پیشنهاد گردید. طرح مزبور به وسیله رسانه‌های گروهی به «جنگ ستارگان» ملقب گردید، اما تشکیلات حکومت آمریکا به دلیل اینکه معتقد است این نام مفهوم نادرستی را القاء می‌کند، جمله ده جزیی و دهن پُرکُن «ابتکار دفاع استراتژیکی» را ترجیح می‌دهد.

ماهیتاً، جنگ ستارگان از چند رده دفاعی تشکیل شده است که در آن از سلاحهای اشعه لیزر، پرتو ذرات، و انهدام به وسیله سلاحهای انرژی برخوردی استفاده شده است. یکی از سلاحهای اشعه لیزر که در دست پژوهش و توسعه است برای تولید پرتو باریکی از اشعه ایکس، از انفجار یک بمب هیدروژنی، استفاده خواهد نمود. بعضی از اجزاء این سیستم در فضا مستقر می‌شوند و برخی دیگر در روی زمین باقی خواهند ماند.

اینک کجای این کار نادرست؟ آیا از نظر اخلاقی این موقعیتی والاتر نیست که بتوانیم به جای اتکای مجرد بر تهدید دشمن در زمان صلح، که محتملاً بی تأثیر است، در زمان جنگ از خود دفاع کنیم؟ وجود سپری دفاعی را که از کارآیی بسیاری برخوردار است، در فضای ایالات متحده به تصور آورید. اتحاد شوروی تهاجمی را با پرتاب ده‌هزار پیکان جنگی هسته‌ای به سمت آمریکا آغاز کرده است و تمام این موشکها به سپر دفاعی آمریکا برخورد کرده‌اند و خنثی شده‌اند و بدون وارد آوردن صدمه‌ای به داخل خلیج مکزیکو سقوط کرده‌اند. یا تصور کنید که سپری دفاعی در همین مقیاس نیز بر روی اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته است و تهاجم ایالات متحده با ده‌هزار پیکان هسته‌ای نیز با این سپر برخورد کرده‌اند و خنثی شده‌اند و به داخل دریای اخوتسک سقوط کرده است. بدین گونه کجای این شیوه می‌تواند غلط باشد؟ به عقیده من اگر بتوان معجزه‌آسا سپرهایی که مطلقاً غیرقابل نفوذ باشند را با قیمتی مناسب و همزمان در روی ایالات متحده و اتحاد شوروی به وجود آورد و مستقر کرد، بر امنیت هر دو ملت افزوده شده است و هیچ کجای این کار ناصواب نیست. اما چنانچه سپرهای دفاعی مورد بحث حتی کمی نفوذپذیر باشند، یا اگر یکی قبل از دیگری آماه شود و استقرار یابد، وضعیتی که در بالا پذیرفتیم به عکس خواهد شد و دراین صورت است که محیط جهانی خطرناکتر می‌شود و هر دو ابرقدرت و سایر ملل گیتی در وضعیتی قرار خواهند گرفت که اگر سپرهای مزبور اختراع نشده بودند، احساس فراغتی به مراتب بیشتر می‌نمودند. بگذارید برخی از مشکلات را مورد توجه قرار دهیم:

نفوذپذیری

حتی دانشمندان و مهندسانی که از «ابتکار دفاع استراتژیکی» حمایت می‌کنند، تردید دارند که بتوان سیستمی را که بیش از پنجاه درصد کارآ باشد، در چند دهه آینده به مرحلهٔ عمل در آورد. اما برای اینکه سخاوتمندانه برخورد کنیم، سیستمی را مجسم می‌کنیم که از ۹۰ درصد کارآیی برخوردار است. در این صورت از ده‌هزار پیکان جنگی هسته‌ای پرتاب شده توسط شوروی فقط ده درصد آن ازسپر دفاعی مورد بحث عبور می‌کنند و به هدفهای خود در خاک آمریکا اصابت می‌کنند. اما ده درصد ده‌هزار، هزار است، و هزار پیکان جنگی برای انهدام ایالات متحده کافی است. حتی سیستمی که دارای ۹۹ درصد نفوذناپذیری است، ایمنی مورد نیاز را فراهم نخواهد کرد. ممکن است بتوان با متمرکز کردن سیستمهای دفاعی چند مجتمع از سیلوهای موشکی یا حتی چند شهر را حفظ نمود ــ لیکن این به منزله شکسته شدن وضعیت توازن وحشت تا حد زیاد نخواهد بود و اگر «ابتکار دفاع استراتژیکی» نمی‌تواند از مردم آمریکا حراست کند پس منظور از ایجاد آن چیست؟

غلبه پذیری

بگذارید چنین فرض کنیم که اتحاد جماهیر شوروی در نظر دارد صدمه‌ای حساب شده به ایالات متحده وارد آورد و معتقد است که ایالات متحده می‌تواند از سیستم دفاع استراتژیکی خود که از پنجاه درصد نفوذناپذیری برخوردار است بهره‌برداری نماید. در چنین صورتی یکی از واکنشهای طبیعی شوروی این خواهد بود که ظرفیت انبارهای سلاحهای استراتژیکی خود را دو برابر کند. موشکهای عظیم شوروی قادرند پیکانهای به مراتب بیشتری از آنچه امروزه در درون خود جای داده‌اند با خود حمل کنند. افزایش مهمات تعرضی شوروی با استفاده از تکنولوژی موجود میسر است و نیاز چندانی به هزینه‌های پژوهش و تولید ندارد. واکنش تعرضی شوروی نسبت به «ابتکار دفاع استراتژیکی» محتملاً ارزانتر و مورد اعتمادتر از تاسی به شیوه دفاع استراتژیکی و ساخت سپر دفاعی مشابه می‌باشد. زحمت اثبات این مدعا به عهده کسانی است که مخالف آن هستند و به تدبیر دیگری برای شوروی اعتقاد دارند. این احتمال که جنگ ستارگان به مسابقه سلاحهای تعرضی که هم‌اکنون نیز به نحو بی‌تناسبی وجود دارد، شتاب بخشد از نقاط ضعف اصلی طرح مزبور می‌باشد.

شیوهٔ مقابله با سلاحهایی که در ارتفاع کم نزدیک می‌شوند

حتی اگر «ابتکار دفاع استراتژیکی» کامل و بدون نقص فرض شود، فقط علیه موشکهایی که با مسیر منحنی بالستیکی شلیک می‌شوند کارآیی خواهد داشت و حتی چنانچه ایالات متحده قادر به تولیدسپری غیرقابل نفوذ باشد، این سپر در مقابل سلاحهای هسته‌ای پرتاب شونده توسط هواپیماهای بمب‌افکن و موشکهای کروز خزنده در ارتفاع کم و تجهیزات غیر متعارفی حامل، مانند قایقهای موتوری و هواپیماهای شخصی، به نحو کشنده‌ای آسیب‌پذیر خواهد بود. دورنمای آینده دفاع استراتژیکی پاداش کافی را برای تاسی دشمنان بالقوه به استفاده بیشتر از این گونه وسائل پرتاب و حمله فراهم می‌سازد. امروز چنین مشاهده می‌شود که هواپیماهای کوچک با کالاهای

پرحجم غیر قانونی، با وجود تلاشهای جدی برای کنترل آنها، در خاک ایالات متحده بر زمین می‌نشینند و از مجازات نیز می‌گریزند.

گاهی اوقات «ابتکار دفاع استراتژیکی» در این زمینهٔ محافظه‌کارانه که حتی اگر علیه تهاجم شوروی مؤثر نیست، علیه حمله موشک استراتژیکی پرتاب شونده از ناحیه تروریسم کارا خواهد بود، توجیه می‌شود. لیکن یک ملت کوچک یا یک گروه تروریستی چنانچه بخواهند یک سلاح هسته‌ای را در ایالات متحده منفجر نمایند، محتملاً به جای پرتاب آن با موشک بالستیکی قاره‌پیما، از یک چمدان استفاده خواهند کرد. وقتی توجیه اساسی برای سیستم سلاحهای گران قیمت دچار کمی کهنگی می‌شود، غالباً تمایل به یافتن اهداف معتدلتری برای آن به‌وجود می‌آید. این تکنولوژی است که توجیه را پذیرفتنی می‌کند و نه عکس آن. نگرانی در مورد تروریسم ممکن است برای امنیت مرزی و کیسه‌های حاوی اسناد دیپلماتیک دارای مفاهیم ضمنی باشد اما این گونه نگرانی‌ها دلائل توجیه کننده‌ای را برای دفاع استراتژیکی فراهم نمی‌نمایند.

غلبه با نیرنگ و فراست

شوروی‌ها با برخورداری از شیوه‌های متعدد دست اول در تکنولوژی فضایی، محتملاً، در حالی که ایالات متحده دهها سال برای ایجاد دفاع استراتژیکی وقت صرف خواهد کرد، دست روی دست نخواهند گذارد. برای مشکلتر کردن وظیفه مدافع، راه کارهای متعددی در اختیار شوروی قرار دارد. اینها عبارتند از مینهای فضایی که قادر به انهدام سیستم سلاحهای فضایی هستند یا موتورهای شتاب دهندهٔ سریعتر از معمولی که پیکانهای جنگی موشکهای تعرضی را از موتورهایشان جدا می کنند و حمله به آنها را در حالی که هنوز توسط حبابهایی از هوا حفاظت می‌شوند، دشوار خواهد کرد. مضافاً استفاده از اجسام فریبنده و آلات نفوذ کننده را نیز باید نام برد.

شکلهای هندسی اغفال کننده‌ای که در برنامه‌های تلویزیونی برای تشریح موضوع دفاع استراتژیکی به نمایش گذاشته می‌شود، معمولاً پیکانهای جنگی شوروی را که با فراغت خاطر به آهستگی قطب شمال را دور می‌زنند و به سمت آمریکا می‌آیند، نشان می‌دهند و در همین حال ایستگاههای زیبای جنگ لیزری را تصویر می کنند که مانند عملیات جراحی با جرقه کوچکی از نور آبی این پیکانها را منهدم می‌نمایند. گاهی اوقات این نمایشها، مانند بازیهای ویدئویی، از تأثیر اصوات ساختگی نیز برخوردار هستند. بسیار محتملتر است که تهاجم اصلی شوروی که شامل ده‌هزار پیکان جنگی است، در پوششی از یک ابر تهدید کننده، که صدها هزار تا یک میلیون جسم فریبنده در آن است، قرار گرفته باشد. برای اینکه اجسام فریبنده شبیه پیکانهای جنگی به نظر آیند و یا این پیکانهای جنگی به اجسام فریبنده شباهت پیدا کنند، شیوه‌های فراوانی وجود دارد. یعنی مطالعات بیانگر این است که برای اتحاد شوروی غلبه بر «ابتکار دفاع استراتژیکی» با نیرنگ و فراست، به مراتب سهلتر و ارزانتر از ایجاد دفاع مزبور توسط ایالات متحده است.

میزان قابل اعتماد بودن کامپیوتر

وظیفه شما، چنانچه این مأموریت را بپذیرید، ایجاب می‌کند که ده‌هزار پیکان جنگی موشکها را همراه با رقمی به مراتب بیشتر از آلات فریبنده ردگیری کنید و این آلات فریبنده را رها کنید و پیکانهای جنگی را قبل از اینکه در خاک ایالات متحده یا در آسمان آن منفجر شوند، مورد اصابت قرار دهید و منهدم نمایید. چنانچه ترجیح دهید، می‌توانید همه اجسام نزدیک شونده را به سادگی مورد هدف قرار دهید و ساقط کنید. درهردو حالت برای تکمیل مأموریت فقط چند دقیقه وقت خواهید داشت.

آشکار است که هیچ انسانی قادر به کنترل یک چنین دفاع استراتژیکی نخواهد بود؛ زیرا تعداد نیروهای تعرضی مهاجم بسیار زیاد می‌باشند. به جای آن، قرار است این وظیفه به چیزی که آن را کامپیوتر اداره کنندهٔ جنگ می‌نامند محول شود. در حال حاضر هیچ کامپیوتری که دارای تواناییهای لازم باشد وجود خارجی ندارد و چنین کامپیوتری حداقل تا چندین نسل دیگر کامپیوترها به‌وجود نخواهد آمد به طوری که طرفداران «ابتکار دفاع استراتژیکی» تشریح می‌کنند، کامپیوتر مورد بحث را به سبب پیچیدگی بسیار، انسان نمی‌تواند برنامه‌ریزی کند و باید توسط کامپیوتر دیگری تدبیر گردد. همچنین، تشخیص و رفع عیب این برنامه‌ریزی توسط انسان به علت پیچیدگی زایدالوصف نیز ممکن نیست و این کار نیز باید توسط یک کامپیوتر صورت پذیرد. مضافاً اینکه، کل سیستم دفاع استراتژیکی را، غیر از آنکه در یک جنگ هسته‌ای حقیقی ارزیابی شود، نمی‌توان ارزیابی کرد و سنجید.

با توجه به تجربیات طولانی که از برنامه پر مخاطره «دید ارتفاع بلند فضایی غیر نظامی» به دست آمده است، ما می‌دانیم که با وجود بهترین تلاشهایی که توسط والاترین انسانها به عمل می‌آید، اشتباهات جدی در برنامه‌ریزی به‌وقوع می‌پیوندد. اغلب اوقات این اشتباهات آنقدر کشف نمی‌شوند تا موجب بعضی ناکامیها در پرتاب شوند، یا باعث انحراف ماهواره‌هایی که دچار نقص فنی هستند، به داخل فضای خارجی شوند. و در نهایت بعد از چندین آزمایش، اشتباهات مزبور کشف و برطرف می‌شوند. اما، در مورد جنگ ستارگان، فرصتی برای آزمایش و رفع اشتباه وجود ندارد. تنها یک شانس در اختیار ما قرار دارد.

جنگ ستارگان به مثابه انگیزه‌ای برای جنگ هسته‌ای

بیست سال قبل موضع شوروی چنین بود که دفاع استراتژیکی به نفع همه است و وظیفه مقدس هر دولت است که از اتباع خود حراست کند. اما در نتیجه بحثها و مذاکراتی که در دورهٔ حکومت نیکسون به اوج خود رسید، تحلیل گران استراتژیست آمریکایی، همتایان روسی خود را به پذیرفتن دیدگاهی، خلاف این دیدگاه، ترغیب نمودند. ایالات متحده چنین استدلال می‌کرد که یک مسابقه تسلیحاتی دفاعی محتملاً به مسابقه سلاحهای تعرضی حتی خطرناکتری منتهی خواهد شد. کشوری که حتی از دفاع نیمه مؤثری برخوردار است، ممکن است به اجرای یک حمله نخستین و سپس مخفی شدن در پشت سیستم دفاعی خود، برای کاستن از اثر حمله تلافی‌جویانه دشمن، وسوسه

شود. شوروی‌ها این درس را آموختند و آن را پذیرفتند. در ۱۹۷۲، دو ملت «پیمان منع موشکهای ضد موشک بالستیکی» را که محدودیتهای شدیدی را در مورد سیستمهای دفاعی هر دو طرف برقرار می‌کند، امضاء کردند. اینک از دیدگاه شوروی، ایالات متحده لحن خود را تغییر داده است و اتحاد جماهیر شوروی دچار این تردید شده که آنچه آمریکاییان امروزه در مغز می‌پرورانند چیزی بجز برخورداری از توانایی حمله نخستین نیست.

ایجاد یک سپر نفوذناپذیر آمریکایی ــ که نظامیان شوروی ابله خواهند بود اگر چنین تصور کنند که آمریکا قادر به ساختن آن است ــ نشانگر خلع سلاح استراتژیکی اتحاد شوروی خواهد بود. بدیهی است که اگر واقعاً بتوان موشکهای شوروی را «بی اثر و منسوخ» نمود، و اگر شوروی نیز فاقد یک سیستم دفاعی مشابه باشد، آمریکا خواهد توانست با تهدید به نابودی، اراده خود را بر شوروی تحمیل کند. حتی یک سپر نفوذناپذیر آمریکایی نیز، اگر ایالات متحده ابتدا دست به حمله بزند، ممکن است بقاء اتحاد جماهیر شوروی را تهدید نماید: در این شرح وضعیت، سیلوهای ثابت موشکی، پایگاههای هوایی استراتژیکی و از این قبیل، و بعضی مراکز جمعیت شوروی توسط آمریکا منهدم می‌شود، و واکنش ضد حمله محدودتر شوروی ــ توسط زیردریاییها و سیلوها و موشکهای متحرک زمینی نجات یافته ــ نیز به وسیله «ابتکار دفاع استراتژیکی» دفع می‌گردد. هیچ گونه تضمینی از جانب آمریکا برخلاف شرح و وضعیت فوق، نمی‌تواند برای شوروی قانع کننده باشد، و این نگرانی شوروی وقتی بیشتر درک می‌شود که شرایط عکس را مورد توجه قرار دهیم. و خود را به جای آنان بگذاریم.

به موازات وضعیتی که ذکر شد، در یک بحران بین‌المللی که وقوع آن ممکن است در زمانی باشد که هنوز دفاع استراتژیکی آمریکا به‌طور کامل ایجاد و مستقر نشده است. این انگیزه برای شوروی وجود دارد که به منظور پیش‌گیری علیه ایالات متحده و پایگاههای ماوراءبحار و تجهیزات فضایی آن دست به جنگ پیش‌دستی بزند. سیستم دفاع استراتژیکی شوروی نیز به‌همین نسبت انگیزه‌ای مشابه را برای اجرای حمله نخستین توسط آمریکا فراهم خواهد نمود، دوران گذر از وضعیت فعلی به حالت دفاع استراتژیکی دو طرفه ــ که ضرورتاً باید طولانی باشد ــ به حدی باور نکردنی خطرناک خواهد بود. برای رسیدن از اینجا به آنجا راهی وجود ندارد. «ابتکار دفاع استراتژیکی» یکی از راههایی است که طی آن، به سبب قرار گرفتن تسلیحات در فضا، حتی سلاحهای غیر هسته‌ای در فضا، می‌تواند به یک جنگ هسته‌ای در روی زمین منتهی شود.

مبادله تکنولوژی

رئیس جمهور و وزیر دفاع آقای گاسپرواین برگر در چند فرصت در مورد قرار دادن تکنولوژی ابتکار دفاع استراتژیی در اختیار شوروی، به نحوی که سپر دفاعی هر دو طرف همزمان مستقر و عملیاتی شود، صحبت کرده‌اند. (چنین به نظر می‌رسد، که ایشان تصور می‌کنند که شوروی‌ها دو یا سه دهه دست روی دست گذارده و امنیت ملی خود را در ازاء بیانات فی‌البداهه یکی از رؤسای جمهور اسبق آمریکا، نزد وی به امانت می‌سپارند.) اما از این موضوع که بگذریم، تشکیلات فعلی حکومت

آمریکا، به مراتب بیش از حکومتهای گذشته، در مورد دادن تکنولوژیهای حساس استراتژیکی به شوروی حساسیت نشان داده است. این در حالی است که «کامپیوتر اداره کننده جنگ» در مقایسه با کامپیوترهای نظامی موجود از پیشرفتی به مراتب عظیمتر برخوردار است و تصور آن نیز مشکل است که تشکیلات فعلی حکومت آمریکا و در حقیقت حکومتهای آینده دیگر نیز، این کامپیوتر را در اختیار شوروی‌ها قرار دهند. شاید به همین خاطر است که این روزها صحبت شریک کردن اتحاد جماهیر شوروی در تکنولوژی جنگ ستارگان را کمتر از گذشته می‌شنویم.

پیمانها

اینکه انبارهای مهمات هسته‌ای بیش‌از این حجیم نشده‌اند، تا حدودی ثمره چند پیمانی است که در نتیجه مذاکرات دردناک بین ایالات متحده و اتحاد شوروی منعقد گردیده است. این پیمانها عبارتند از پیمان منع قسمتی از آزمایشات هسته‌ای (۱۹۶۳)، پیمان فضای بیرون جو (۱۹۶۷)، پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای (۱۹۶۸)، پیمان منع موشکهای ضد موشک بالستیکی، و پیمانها سالت ۱ و ۲ (پیمان سالت ۲ با اینکه به امضاء رسیده و مفاد آن توسط هر دو کشور رعایت می‌شود هنوز توسط آمریکا به تصویب کنگره نرسیده و تصویب شده تلقی نمی‌شود). هر چند ممکن است استدلال شود که این پیمانها فقط کمی بیش از یک داروی تسکین بخش مؤثر بوده‌اند، اما بعضی از آثار خوب آنها را نمی‌توان انکار کرد. مثلاً آنها یادآور این حقیقت هستند که ما بهتر از این می‌توانیم عمل کنیم. و در حالی که هریک از طرفین دیگری را متهم به نقض بعضی از این پیمانها نموده‌اند، اکثر ادعاهای نقض عهد در مواردی صادق بوده است که بعضی از مفاد مبهم پیمان توسط شوروی و آمریکا در جهت خدمت به منافع خودی، به نحو متفاوتی تفسیر شده است. بسیاری از پیمانها دارای ارزشی جهانی و فوق‌العاده هستند ــ مثلاً، پیمان منع قسمتی از آزمایشات هسته‌ای بسیار پر قدر بوده است، زیرا از وقتی که امضاء شده، حتی یک سلاح هسته‌ای ایالات متحده یا اتحاد شوروی در جو و در فضا منفجر نشده است. اما به طوری که تصور می‌شود، «جنگ ستارگان» به نحوی از انحاء تمام این پیمانها را نقض خواهد نمود.

قابلیت بازرسی

گاهی چنین استدلال می‌شود که سیستمهای دفاع استراتژیکی به این دلیل که پیمانهای منع آنها قابل بازرسی نیست، باید به کار گرفته شوند. این استدلالی عجیب است. از یک طرف از ما خواسته می‌شود که سیستمی را تجسم کنیم که می‌تواند یک میلیون پیکان جنگی و آلات فریبنده را به طور همزمان ردگیری کند، و در همان حال به ما گفته می‌شود که آزمایش هر یک از اجزاء سیستم دفاع استراتژیکی در فضا قابل ردگیری و بازرسی نیست. طرفداران «جنگ ستارگان» نمی‌توانند همزمان معتقد به هر دو استدلال باشند. اگر مقدار کمی از نبوغ و خزائن ملی مورد نیاز برای جنگ ستارگان خرج بهبود تکنولوژی بازرسی شود، اشتیاق برای کسب این امتیاز فوراً زائل می‌شود.

مخارج

دفاع استراتژیکی چیزی نیست که دارای فرآیند منظم زیادی باشد. چنانچه شروع شود، نقطه پایان طبیعی برای آن وجود ندارد. در عوض، همان‌طور که توسط ژنرال برادلی تجسم شده است، سرانجام به تعداد عمل و عکس‌العمل بدون پایان در زمینه هر دو تکنولوژی تعرضی و دفاعی منتهی خواهد شد. فقط به همین دلیل از میان دلائل دیگر، برآورد هزینه «ابتکار دفاع استراتژیکی» بسیار دشوار است. با این همه وزرای دفاع سابق هر دو حزب مخارج سیستمی که برای انهدام بیش از ده درصد از پیکانهای جنگی در یک حمله انبوه طرح‌ریزی شده باشد را نزدیک به یک تریلیون دلار (۱۰۰۰ میلیارد دلار) برآورد کرده‌اند. بعضی از تحلیل‌گران آگاه چنین تصور می‌کنند که رقم مزبور به مراتب بیشتر خواهد بود. یک تریلیون دلار پول بسیار زیادی است. مثلاً این رقم بیش از نیمی از قروض ملی است که در مورد آن تشکیلات حکومت و کنگره ابراز مقداری نگرانی می‌نمایند.* این رقم تقریباً دو برابر کل بدهی‌های ملل مقروض جهان سوم به غرب می‌باشد—وضعیتی که در شرف ایجاد مخاطره برای سیستم بانکداری بین‌المللی است. با یک تریلیون دلار، ما می‌توانیم به نحو بارزی، گرسنگی، بیماری، فقر، و بی‌سوادی را کاهش دهیم و بخش عظیمی از جمعیت جهانی را به خودکفایی برسانیم. با درصد ناچیزی از یک تریلیون دلار می‌توانیم موجبات استقرار دائمی بشر را در کره مریخ فراهم آوریم.

این هزینه یک تریلیون دلاری برای جنگ ستارگان باید از جایی فراهم شود. بنابراین از اعتبارات مربوط به خدمات اجتماعی، آموزش و پرورش، حمایت از مزارع خانواده‌ها، نوسازی‌ها، و اعتبارات مربوط به مستمندان برداشت خواهد شد. خرج یک تریلیون دلار برای جنگ ستارگان، اجرای بهبود بخشی‌های ضروری را در زمینه‌های دفاع متعارفی، که به‌نوبه‌خود موجب تقلیل اتکاء ما به سلاحهای هسته‌ای می‌شوند، دچار اشکالات بسیار خواهد نمود. وقتی تصمیم می‌گیریم که یک تریلیون دلار را برای کاری مصرف کنیم، بدین مفهوم است که همزمان تصمیم گرفته‌ایم که برنامه موجود را لغو و از راههای قابل گزینش آینده نیز صرفنظر کنیم.

یک تریلیون دلار منبع درآمد مهم و بی سابقه‌ای را برای صنایع هوایی—فضایی عرضه می‌دارد. یک تریلیون دلار یعنی مشاغل جدید، منابع مشترک، ترفیع پرسنل نظامی و غیر نظامی. یک تریلیون دلار قلمرو انتخابات خود را مستقل از نیت اصلی، خلق خواهد کرد. از هم‌اکنون تلاش برای نام نویسی دانشگاههای معتبر در سلسله مراحل ابتکار دفاع استراتژیکی و تقسیم دلارهای جنگ ستارگان در بسیاری ازمناطق‌انتخاباتی کنگره آغاز شده است. این بازی را تشریک مساعی در

* برآورد آقای ساگان از قروض ملی آمریکا با رقمی که انستیتوی مطالعات استراتژیکی لندن برای سالهای ۸۵ و ۱۹۸۶ داده است (صفحه ۵۱۳ کتاب) فرق اساسی دارد. این تفاوت احتمالاً بدین سبب است که در فرانسه و آمریکا یک تریلیون برابر عدد یک همراه با ۱۲ صفر است، در حالی که در انگلیس و آلمان یک تریلیون برابر عدد یک همراه با ۱۸ صفر است. به همین شکل یک بلیون فرانسوی و آمریکایی برابر عدد یک همراه با ۹ صفر یعنی هزار میلیون و یک بیلیون انگلیسی و آلمانی برابر عدد یک همراه با ۱۲ صفر است. باید توجه داشت که‌منبع اطلاعات مندرج در صفحه ۵۱۳، یک موسسه انگلیسی است—م.

گزینش نام داده‌اند. به همین سبب است که اگر قرار است جنگ ستارگان متوقف شود، ضرورت ایجاب می‌کند که این کار از هم‌اکنون انجام گردد. زیرا پس از اینکه ۱۰ یا ۲۰ بلیون دلار هزینه شد، «ابتکار دفاع استراتژیکی» ممکن است به یک قدرت تخریبی مهیب تبدیل شده باشد که حتی یک رئیس جمهور مقتدر و مصمم آینده نیز قادر به متوقف کردن آن نباشد.

پژوهش

در بعضی از محافل این تمایل وجود دارد، که هزینه‌های در دست اقدام برای «ابتکار دفاع استراتژیکی» را هزینه‌های پژوهشی معرفی نمایند. (بودجه مالی سال ۱۹۸۶ جنگ ستارگان هم‌اکنون از کل بودجه علمی و مهندسی بنیاد ملی علوم بیشتر است.) چه کسی ممکن است با پژوهش مخالف باشد؟ اما بین پژوهش و تولید یک فرق اساسی وجود دارد: پژوهش سرعت ما را در مورد آنچه میسر است ساخته شود حفظ می‌کند، در حالی که تولید برداشتن یک قدم اساسی در جهت ساخت عملی سیستمهای اجرا کننده می‌باشد. در مورد دفاع استراتژیکی، تجاوز از آستانه پژوهش و عبور از آن به سمت تولید، محتملاً هم‌اکنون نیز انجام شده است و بسیار خوب خواهد بود اگر طرفداران جنگ ستارگان با بیانی آشکار مرزی را که برای این دو قائلند، تشریح کنند.

فضا و آینده

دهها سال است که آلات و ادوات نظامی در فضا استقرار یافته و همگی نیز در روی زمین از آن بهره‌مند شده‌اند. ماهواره‌های شناسایی، میزان‌توانایی‌ونیات ملل متخاصم را تا حد درستی در اختیار گذارده و آن دسته از اشخاصی را که در هر دو سمت، طرح‌ریزی برای مواجهه با بدترین حالات را محتاطانه می‌دانند، محدود کرده است. نظامی کردن فضا مورد بحث نیست؛ آنچه مورد اعتراض است بردن سلاحها به فضاست. من از این نگرانم که اگر اجازه ورود سلاح به فضا داده شود، محدودیتی برای گسترش آن به سمت فضای بیرونتر و لایتناهی وجود نخواهد داشت.

هم‌اکنون نیز استقرار اقمار فضایی تاریک ــ از آن گونه که کشف‌شان دشوار است ــ در مدارات پر فاصله یا غیر معمول زمین، به نحوی که بتوان آنان را در حالات اضطراری روشن و فعال نمود، از مزایایی برخوردار می‌باشد. هرچه فاصله آنها از زمین دورتر باشد، کشف آنها دشوارتر می‌شود. اگر «پیمان فضای بیرونی» نقض شود و سلاحهای هسته‌ای در فضا مستقر شوند، بعضی محاسن موجب خواهند شد که این گونه سلاحها در فواصلی هرچه دورتر از زمین انبار و نگهداری شوند؛ در چنین صورتی این سلاحها نوعی توانایی حمله دوم را که در عین حال دفع آن، بدون برخورداری از هشدار قبلی بسیار سخت است، در اختیار می‌گذارند. مثلاً انهدام موشکهای هسته‌ای قابل استقرار در روی کره ماه، در زمانی کمتر از سه روز که زمان لازم برای سفر از زمین به ماه است، ممکن نخواهد بود ــ مگر اینکه سلاحهای لازم برای انهدام آنها عملاً و از قبل در ماه مستقر شده باشد. استدلال منطقی از این قبیل، ممکن است در طول دهها سال، به تبدیل منظومه شمسی به صحنه عظیم مجادلات هسته‌ای منتهی گردد.

علاوه براینکه مقابله سیستمهای تسلیحاتی آمریکا و شوروی در فضا، احتمال وقوع جنگ هسته‌ای در روی زمین را افزایش خواهد داد، یکی از پیشرفتهای تکنولوژیکی نادری را که موجب ستودن عصر حاضر توسط مورخان در آینده دور خواهد شد، یعنی اکتشاف منظومه شمسی توسط سفینه‌های فضایی آمریکا و شوروی، تهدید به ابطال خواهد نمود. من در این اکتشاف، چشم‌انداز مهمی را مشاهده می‌کنم که وقایع روی زمین را باید در مقایسه با آن قضاوت کرد و در آن روزنه‌ای را می‌بینم که آینده‌ای بی‌خطر را به بشریت نوید می‌دهد. لیکن حتی با برخورداری از مصمم‌ترین اراده‌ها در جهان، مشاهده اکتشافات علمی صلح‌جویانه و آزاد از آن گونه که ۲۵ سال گذشته را زینت داده است، در این دوران که آسمانها با انبوه سلاحها به تلاطم در آمده‌اند، مشکل و دور از انتظار است.

به طور خلاصه، دفاع استراتژیکی نمی‌تواند آمریکا را در یک جنگ هسته‌ای حفظ نماید؛ این استراتژی غلبه‌پذیر است و در مقابله با سلاحهای نزدیک شونده در ارتفاع پایین آسیب‌پذیر می‌باشد؛ چنانچه با آن با نیرنگ و فراست برخورد شود ناکام خواهد شد؛ به نحوی آشکار و زشت، پیمانهایی را که آمریکا رسماً تصویب کرده است نقض می‌کند؛ به حد مخربی پر هزینه است، اکتشافات فضایی را دچار مخاطره می‌سازد؛ و بالاخره احتمال وقوع جنگ هسته‌ای را افزایش می‌دهد. به‌غیر از اشکالات فوق، این طرح ایده بزرگی است.

ایالات متحده و اتحاد شوروی مشترکاً سیاره زمین را مجهز به ۲۰۰۰۰ سلاح استراتژیکی کرده‌اند و آن را امنیت نام نهاده‌اند. آنان جستجوی خود را برای یافتن راهی که آنان را از این مخمصه برهاند، با تشخیص این حقیقت که مردم سراسر گیتی آرزو می‌کنند که از تهدید نابودی هسته‌ای آزاد شوند، هرچند بسیار دیر، آغاز کرده‌اند. ایالات متحده دفاع استراتژیکی را به عنوان واکنش فنی خود، با ایجاد آلات جدیدی که ما را از شر آلات قدیم نجات دهند، به طور یک جانبه پیشنهاد نموده است. این پیشنهاد ظاهری جالب دارد و از نظر سیاسی نیز تاکنون پذیرفتنی بوده است، اما در عین حال به نحو غم‌انگیزی کوته‌بینانه و خطرناک است.

اما اگر دفاع استراتژیکی راه حل مسئله نیست، پس راه حل کدام است؟ تنها راه حل جایگزین برای ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی این است که به خاطر آنچه آشکارا از منافع مشترک آنهاست، چنین عمل کنند: با انجام مذاکرات ضمن پذیرفتن یک پیمان قانونی، تولید سلاحهای جدید هسته‌ای را متوقف سازند، و به طور مشترک و به نحوی که قابل بازرسی نیز باشد انبارهای سلاحهای هسته‌ای فعلی خود را تا حد بسیار زیادی تقلیل دهند. با توجه به این حقیقت که فقط یک زیردریایی حامل موشکهای استراتژیکی آمریکا قادر است ۱۹۲ شهر روسی را نابود نماید، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که انبارهای مهمات طرفین به‌قدری متورم هستند که تقلیل انبوه آنها، بدون اینکه بازدارندگی استراتژیکی را مورد مصالحه قرار دهد، میسر است. این کاری است که مانند جنگ ستارگان نیازی به جهشهای فوق‌العاده تکنولوژیکی ندارد و فقط به اراده سیاسی احتیاج دارد. هر دو ملت از هم‌اکنون می‌توانند قدمهای اساسی بردارند و برای اقدامات مشترک بعدی فضای مناسبی‌را ایجاد کنند تا به وسیله آن بتوان مخاطره‌ای را که برای نسل بشر به‌وجود آورده‌اند، تخفیف

داد.

ژنرال برادلی چنین اعتراف کرده است: «بعضی اوقات من دلسرد می‌شوم. این دلسردی به خاطر حجم عظیم مسئله نیست، بلکه به خاطر بی‌اعتنایی بزرگی است که همگی دچار آن شده‌ایم. من قادر به درک این معما نیستم که اگر ما ــ به قدرت استدلال به عنوان وسیله‌ای برای منع کاربرد بمب آماده برای شلیک معتقدیم و به آن اعتماد داریم ــ چرا از این قدرت استدلال و هوش انسانی به بهترین طریق و با پشتکار کافی و به مبتکرانه‌ترین وجه استفاده نمی‌کنیم، تا بتوانیم به توافق و مصالحه‌ای برای کنترل قدرت هسته‌ای و تحریم استفاده از آن به عنوان وسیله‌ای برای جنگ دست یابیم.»

منابع کتاب

تکامل تفکر استراتژیکی

1. Crane Brinton, Gordon A. Craig, and Felix Gilbert, «Jomini,» in *Makers of Modern Strategy: Military Thought From Machiavelli to Hitler.* Edited by Edward Mead Earle. (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1943), pp.79,85.
2. Louis Hacker, Introduction to *The Influence of Sea Power Upon History, 1660-1783,* by Alfred Thayer Mahan. American Century Series. (New York: Hill and Wang, 1957), p.v.
3. Karl von Clausewitz, *On War.* Translated by O.J. Matthijs Jolles. (Washington, D.C.: Infantry Journal Press, 1950), pp. 164, 210.

فصل اول: چهار چوب استراتژی بزرگ

بخش ۱

1. B.H. Liddell Hart, *Strategy,* 2d ed. (New York: Praeger, 1967), p. 351.
2. Clausewitz, *On War,* pp. 465-6.
3. *Global Defense; U.S. Military Commitments Abroad.* (Washington, D.C.: Congressional Quarterly Service, 1969), p. iv.
4. André Beaufre, *An Introduction to Strategy.* (New York: Praeger, 1965), pp. 26-9. The points made by Beaufre have been amplified by this author.
5. Based on Charles F. Bunnell, Jr., *Ends and Means-The Military Component.* (Washington, D.C.: The National War College Strategic Research Group, 1972), pp. 12-16. The author of this text has added some thoughts of his own to the considerations addressed by Bunnell.

بخش ۲

1. Sherman Kent, *Strategic Intelligence for American World Policy.* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1966), p. 164.
2. *Ibid.,* p. xxiv.
3. *Ibid.,* p. xxii.
4. Washington Platt, *Strategic Intelligence Production.* (New York: Praeger, 1957), pp, 50, 53-4.

بخش ۳

1. Clausewitz, *On War,* p. 117.
2. Liddell Hart, *Strategy,* p. 339.
3. Sun Tzu, *The Art of War.* Translated by Samuel B. Griffith. Foreword by B. H. Liddell Hart. (New York: Oxford University Press, 1963), p.77.
4. J.C. Wylie, *Military Strategy: A General Theory of Power Control.* (New Brunswick, N.J.: Rutgers University Press, 1967), pp. 23-9.

5. *Ibid.*, p.25.
6. Beaufre, *An Introduction to Strategy*, p.134.
7. *Ibid.*, pp. 134-5.
8. Wylie, *Military Strategy*, pp. 65-75.
9. Robert Thompson, *No Exit From Vietnam.* (New York: David McCay Co., Inc., 1969), p.125.
10. Clausewitz, *On War*, p. 118.

بخش ۴

1. Background data on the Principles of War were drawn primarily from the following sources:
   a. *Field Manual 100-5*, «Operations of Army Forces in the Field.» (Washington, D.C.: Headquarters, Department of the Army, September 1968), pp.5-1 and 5-2.
   b. Nathan F. Twining, *Neither Liberty Nor Safety.* (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1966), pp. 198-225.
   c. Charles A. Willoughby, *Maneuver in War.* (Harrisburg, Pa.: The Military Service Publishing Company, 1939), pp. 25-44.
2. Napoleon Bonaparte, *Memoirs.* Vol.II. (London: H. Colburn and Co., 1823-24), p.2.
3. Liddell Hart, *Strategy*, p. 347.
4. Curtis E. Lemay, *America is in Danger.* (New York: Funk & Wagnalls, 1968), p.302.
5. Wylie, *Military Strategy*, p.83.
6. *Ibid.*, p.85.

فصل دوم: محیط استراتژیکی

بخش ۵

1. *On Deterrence*, an unpublished study, author unidentified, (Philadelphia: Foreign Policy Institute, University of Pennsylvania, 1969), p.19. Forwarded to Secretary of Defense Laird by William R. Kintner.
2. Herman Kahn, *On Thermonuclear War.* 2d.ed. (New York: The Free Press, 1969), pp. 10-11.
3. *Ibid.*, pp. 22-3.
4. Max Lerner, *The Age of Overkill.* (New York: Simon and Schuster, 1962), p.27.
5. Y. Harkabi, *Nuclear War and Nuclear Peace.* (Jerusalem: Ma'arachot, Publishing House of the Israel Defense Forces, 1966), pp.29-30.
6. Kahn, *On Thermonuclear War*, p.130.
7. Stefan T. Possony and J. E. Pournelle, *The Strategy of Technology.* (Cambridge, Mass.: Dunellen, 1970), pp. 179-80.
8. LeMay, *America is in Danger*, pp.66-8.
9. Kahn, *On Thermonuclear War*, p. 163.
10. Thomas C. Schelling, *Arms and Influence.* (New Haven: Yale University Press, 1966), pp.204-5.
11. *Ibid.*, pp.215-20.
12. *Ibid.*, p.211.

بخش ۶

1. Bernard Brodie, *Strategy in the Missile Age.* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1965), p.311.
2. Robert McClintock, *The Meaning of Limited War.* (Boston: Houghton Mifflin Co., 1967), p. 205.
3. V.D. Sokolovsky, *Military Strategy: Soviet Doctrine and Concepts. (New York: Praeger, 1963), p.189.*
4. *Thornton Read, in Limited Strategic War.* Edited by Klaus Knorr and Thornton Read. (New York: Praeger, 1962), pp.76-7.

5. Alain C. Enthoven, Chapter 6 in *Problems of National Strategy.* Edited by Henry A. Kissinger. (New York: Praeger, 1965), p. 124.
6. Bernard Brodie, *Escalation and the Nuclear Option.* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1966), p.109-10.
7. Nathan F.Twining, *Neither Liberty Nor Safety.* (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1966), p.245.
8. U.S. Congress. Senate. Committee on Armed Services, *Air War Against North Vietnam, Hearings,* before the Committee on Armed Services, Senate, 90th Cong., 1st sess., Part 5, (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1967), pp.476-8.
9. *Ibid.*, p.481.
10. Robert Endicott Osgood, *Limited War: The Challenge to American Strategy.* (Chicago: The University of Chicago Press, 1957), pp. 244-5.
11. Herman Kahn, *On Escalation: Metaphors and Scenarios.* (New York: Praeger, 1965), pp. 4-8.
12. Henry A. Kissinger, *The Necessity for Choice: Prospects of American Foreign Policy.* (New York: Doubleday and Co., Inc., 1962), pp. 61-2.

بخش ۷

1. Chalmers Johnson, *Revolution and the Social System.* (Stanford Universtiy: The Hoover Institution on War, Revolution, and Peace, 1964), pp. 27-30.
2. Robert Thompson, *Revolutionary War in World Strategy, 1945-1969.* (New York: Taplinger Publishing Co., 1970), p.2.
3. David Galula, *Counterinsurgency Warfare: Theory and Practice.* (New York: Praeger, 1964), pp.6-7.
4. William J. Buchanan, *A Primer on Revolutionary War.* (Washington, D.C.: The National War College, 20 March 1969), pp. 8-29. The sections on The Prerequisites for Revolution and Phases of Revolutionary War also drew from this document.
5. Thompson, *Revolutionary War in World Strategy,* pp. 6-9.
6. Mao Tse-tung, *On the Protracted War.* (Peking: Foreign Languages Press, 1954), pp. 43-59. See also Robert C. Suggs and Brenda M. Wolak, «Phases of Development» in *Strategies of Revolutionary Warfare. Edited by Jerry M. Tinker. (New Delhi: S. Chand and Co.), pp. 43-9.*

بخش ۸

1. Robert S. Byfield, The Fifth Weapon. (New York: The Bookmailer, 1954), pp. 9-10, 19,22.
2. *Ibid.*, pp. 22-37.
3. Paul M.A. Linebarger, *Psychological Warfare.* 2d ed. (New York: Duell, Sloan and Pearce, 1954), pp. 40-1.
4. Robert T. Holt and Robert W. van de Velde, *Strategic Psychological Operations.* (Chicago: Chicago University Press, 1960), p.33.
5. Byfield, *The Fifth Weapon,* pp. 37-51.
6. Holt and van de Velde, *Strategic Psychological Operations,* pp. 35-6, 38.
7. *Ibid.*, pp. 38-41.
8. Linebarger *Psychological Warfare,* p.43.
9. Yuan-li Wu, *Economic Warfar.* (New York: Prentice-Hall, Inc., 1952), pp. 14-15.
10. *Ibid.*, p. 11.
11. Thomas W.M. Smith, *The Strategic Implications of International Monetary Reform.* (Washington, D.C.: The National War College Strategic Research Group, 197), pp.3-4, 13-14.
12. Richard A. Bowen, *Strategic Implications of Multinational Enterprise: An Overlooked Opportunity for Application of the Indirect Approach.* (Washington, D.C.: The National War College Strategic Research Group, 1972), pp. 1-2, 17-18, 21.
13. Wu, *Economic Warfare,* p. 14.

فصل سوم: مکاتب فکری معاصر در ایالات متحده

بخش ۹

1. William R. Kintner and Robert L. Pfaltzgraff, Jr., *Soviet Military Trends: Implications for U.S. Security.* (Washington, D.C.: American Enterprise Institute, 1971), pp. 9-12.
2. *Ibid.*, p. 10.
3. For an excellent analysis of Soviet military policy under the Brezhnev-Kosygin regime *see* Thomas w. Wolfe, *Soviet Power and Europe, 1945-1970.* (Baltimore: Johns Hopkins Press, 1970), pp.427-58.
4. *The Military Balance, 1972-73.* (London: The International Institute for Strategic Studies, 1971), pp. 3, 6-8.
5. This table was compiled from multiple sources, most notably *The Military Balance, 1972-73,* pp. 65-7; Elliot L. Richardson, *Statement Before the Senate Armed Services Committee on the FY 1974 Defense Budget and FY 1974-1978 Program,* 28 March 1973, pp. 31-3, 53-4, 119; and Thomas H. Moorer, *Statement Before the Defense Appropriations Subcommittee of the senate Committee on Appropriations on United States Military Posture for FY 1974,* 27 March 1973, p.61.
6. Henry A. Kissinger, *White House Press Conference.* (Moscow: Office of the White House Press Secretary, 27 May 1972), p. 5.
7. Richardson, *Statement on the FY 1974 Defense Budget,* pp. 34-5; and Moorer, *United States Military Posture for FY 1974, pp. 32-6, 42.*
8. Moorer, United States Military Posture for FY 1974, pp. 51-8. For background, *see* Malcolm Mackintosh, «The Evolution of the Warsaw Pact,» *Adelphi Papers,* No. 58. (London: The International Institute for Strategic Studies, June 1969).
9. William Proxmire, «The Soviet Fleet Is No Match for the U.S. Fleet-Reply to Admiral Zumwalt's Letter of June 2, 1972,» *Congressional Record,* 12 June 1972, pp. S9186-7, S9194.
10. Richardson, *Statement on the FY 1974 Defense Budget,* p. 36; and Moorer, *United States Military Posture for FY 1974,* pp.37-44. See also Raymond V.B. Blackburn, *Jane's Fighting Ships, 1972-73. (London: Sampson, Low, Marston and Co., Ltd., 1972), Particularly The foreword.*
11. Proxmire, «The Soviet Fleet Is No Match for the U.S. Fleet,» pp. S9179-95.
12. Richardson, Statement on the FY 1974 Defense Budget, pp. 37-8; and Moorer, *United States Military Posture for FY 1974, pp. 25-7.*
13. Arthur Huch, The Security of China. (New York: Columbia University Press, 1970), pp. 47-61.
14. Ralph L. Powell, «Maoist Military Doctrine,» *Asian Survey, April, 1968, pp. 240-3.*
15. William F. Scott, «The Contrast in Chinese and Soviet Military Doctrines,» Air University Review, January-February 1968, pp. 57-63.
16. Lin Piao, «Long Live the Victory of People's War,» Peking Review, No. 36, 3 September 1965, pp. 9-30.
17. Charles H. Murphy, «China: An Emerging Military Superpower,» Air Force Magazine, July, 1972, pp. 52-7.
18. Moorer, *United States Military Posture for FY 1974,* p.26.
19. Huck, *The Security of China,* pp.62-78.
20. Samuel B. Griffith, II, *The Chinese People's Liberation Army,* (New York: McGraw-Hill, 1967), pp. 5-6, 262-4.

بخش ۱۰

1. Richard M. Nixon, *State of the Union, Address of the President of the United States Delivered Before a Joint Session of the Senate and the House of Representatives,* 91st Cong., 2d sess., House of Representatives Document No.91-226. (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 22 January 1970), p.2.
2. Richard M. Nixon, *U.S. Foregin Policy for the 1970's: A New Strategy for Peace.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 18 February 1970), p. 155.

3. Melvin R. Laird, *Statement Before the House Armed Services Committee on the FY 1972-1976 Defense Program and the 1972 Defense Budget,* 9 March 1971, p.12.
4. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 18 February 1970, pp. 4,18,27,127,134,142.
5. Earle G. Wheeler, «US Military Strategy,» *Ordnance,* September, 1969, pp. 147-9.
6. *Ibid.,* pp. 148-9. The present author has amplified the material taken from Wheeler.
7. Richard M. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's: Building for Peace.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 25 February 1971), pp. 5-6.
8. Laird, *Statement on the FY 1972 Defense Budget,* p. 15.
9. *Ibid.,* pp. 16-17.
10. *Ibid.,* p. 19.
11. Samuel P. Huntington, «After Containment: The Functions of the Military Establishment.» *The Annals of the American Academy of Political and Social Science,* March 1973, pp. 1-16.

بخش ۱۱

1. Kahn, *On Thermonuclear War,* pp. 126-7..
2. *The Nature of General War.* (Croton-on-Hudson, N.Y.: Hudson Institute, Inc., HI-1537-BN, 5 November 1971), Chart 11, p. 5. Unpublished memoranda produced for the convenience of seminar participants.
3. Herman Kahn, *Thinking About the Unthinkable.* (New York: Horizon Press, 1962), p. 129.
4. Kissinger, *The Necessity for Choic,* pp. 53-8.
5. Thomas C. Schelling, *The Strategy of Conflict.* (Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1960), pp. 187-203.
6. Harkabi, *Nuclear War and Nuclear Peace,* p. 36.
7. Kahn, *On Thermonuclear War,* pp. 291-5.
8. Bertrand Russell, *Common Sense and Nuclear Warfare.* (New York: Simon and Schusteer' 1959), pp. 30-1.
9. LeMay, *America is in Danger,* p. 50.
10. Brodie, *Strategy in the Missile Age,* pp.275-6.
11. Arthur Waskow, «The Theory and Practice of Deterence.» Chapter 3 in *Problems of National Strategy.* Edited by Henry A. Kissinger. (New York: Praeger, 1965), p. 66.
12. Kahn, *On Thermonuclear War,* pp. viii-x, 13-36; and *The Nature of General War,* Hudson Institute, p.3.
13. Bernard Brodie, *Escalation and the Nuclear Option,* p.65.
14. Harry S. Truman, *Memoirs,* Vol.II, *Years of Trial and Hope. (New York: Garden City, 1956), p. 312.*
15. Robert M. Hutchins, *The New York Times,* 9 June 1946. p. 6.
16. Albert Wohlstetter, «The Delicate Balance of Terror,» Chapter 2 in *Problems of National Strategy.* Edited by Henry A. Kissinger. (New York: Praeger, 1965), pp. 35-58.
17. John Foster Dulles, «The Evolution of Foreign Policy.» A speech made before the Council on Foreign Relations, New York City, January 12, 1954. *Department of State Bulletin,* January 25, 1954, pp. 107-9.
18. U.S. Congress, Senate. *Statements by John Foster Dulles and Admiral Arthur W. Radford Before the Senate Committee on Foreign Relations,* 19 March and 14 April 1954, respectively, pp. 4,5,29,30, and 50.
19. Robert S. McNamara, «Address at the Commencement Exercises, University of Michigan, June 16, 1962.» *Department of State Bulletin, July 9, 1962, p. 67.*
20. U.S. Congress, House. Subcommittee of the Committee on Appropriations, Department of Defense Appropriations for 1965, Hearings. 88th Cong. 1st sess. Part 4. (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1965), pp. 25-8.
21. Robert S. McNamara, Statement Before the House Armed Services Committee on the FY 1968-72 Defense Program and 1968 Budget. (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office,

1968), pp. 38-9.
22. U.S. Congress. Senate. *Message from the President of the United States Transmitting the ABM Treaty and Interim Agreement and Associated Protocol.* 92d Cong. 2d sess. Executive L. (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1972), pp. viii, 2.
23. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 18 February 1970, p. 122.

بخش ۱۲

1. Robert S. McNamara *Statement before the Senate Armed Services Committee on the FY 1969-73 Defense Program and 1969 Defense Budget,* 22 January 1968, p. 43.
2. Thomas H. Moorer, *Statement Before the Senate Armed Services Committee on United States Military Posture for FY 1973,* 15 February 1972, p. 8.
3. *Ibid.,* pp. 11, 15-17.
4. *Ibid.,* p. 10.
5. *Ibid.,* pp. 7, 11.
6. U.S. Congress. House. Supplementary Hearings Before the House Armed Services Committee, June 1972, «Defense Procurement Authorization Relating to SALT Agreements.» (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1972), pp. 12098, 48.
7. *Public Law 92-436,* «FY 73 Armed Forces Appropriations Authorization Act,» 26 September 1972.
8. ASW expenditures for Fiscal Years 1969-1972 were extracted from Five-Year Defense Programs (FYDP) published by the Department of Defense for those years.
9. Kahn, *On Thermonuclear War,* p. 19.
10. McNamara, *Statement on 1969 Defense Budget,* pp. 41-61. Discusses the rationale for U.S. deterrent strategy and retaliatory concepts during the period 1961-1967.
11. *Ibid.,* p. 50.
12. *Ibid.,* p. 51.
13. Robert S. McNamara, *The Essence of Security.* (New York: Harper and Row, 1968), P. 57.
14. George McGovern, «Toward a More Secure America: an Alternative National Defense Posture.» *The Congresional Record,* in Extension of Remarks, 19 January 1972, p.E149.
15. U.S. Congress. Senate. *Message from the President of the United States Transmitting the ABM Treaty and Interim Agreement and Associated Protocol,* p.13.
16. Mark D. Mariska, «The Single Integrated Operational Plan.» *Military Review,* March 1972, pp. 38-9. Sequence of paragraphs reversed from original.
17. «The Worldwide Military Command and Control System.» *DOD Instruction 5100.30, 2 December 1971, p.2.*
18. Thomas S. Power, Design for Survival, (New York: Coward-McCann, Inc., 1965), pp. 155-6.
19. Joel Larus, *Nuclear Weapons Safety and the Common Defense.* (Ohio: Ohio State University Press, 1967), pp. 66-8, 76-7.
20. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's: The Emerging Structure of Peace.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 9 February 1972), p. 156.

بخش ۱۳

1. Possony and Pournelle, *The Strategy of Technology, pp. 115-6.*
2. Donald G. Brennan, in Extension of Remarks by John G. Schmitz. Congressional Record, 13 September 1971, p. E9439.
3. Possony and Pournelle, *The Strategy of Technology,* pp. 116-21.
4. McNamara, Statement on the 1969 Defense Budget, p. 53.
5. *Ibid.,* pp. 53, 63.
6. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 18 February 1970, pp. 124-6.
7. U.S. Congress. Senate. *Message from the President Transmitting the ABM Treaty and Interim Agreement and Associated Protocol,* pp. 1-4.

8. Seth J. McKee, *Statement before the Armed Services Investigating Sub-committee of the House Armed Services Committee in Hearings on Cuban Plane Incident at New Orleans.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1972). pp. 34-5.
9. *Ibid.*, and *Hearings before the Senate Armed Services Committee on FY 73 Authorization for Military Procurcment, Research and Development, Construction Authorization for the Safeguard ABM. and Active Duty and Selected Reserve Strengths, Part 6 of 6 Parts, «Bomber Defense, Tactical Air Power, and F-14,» (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1972), p. 3386.*
10. Richardson, Statement on the FY 1974 Defense Budget, p. 63.
11. McNamara, *The Essence of Security,* pp. 63-4.
12. *Ibid.*, pp. 164-6.
13. U.S. Congress. House. *Hearigs Before Subcommittees of the House Appropriations Committee on Safeguard Antiballistic Missite System,* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1969), p. 39.
14. Nixon, *Foreign Policy for the 1970's, 18 February 1970, pp. 125-6.*
15. Ibid., p. 126.
16. Laird, *Annual Defense Department Report, FY 1973,* pp. 76-7; and Moorer, *United States Military Posture for FY 1973, p. 18.*
17. Moorer, United States Military Posture for FY 1974, p. 22; and U.S. Congress. Senate. *Message from the President Transmitting the ABM Treaty and Interim Agreement and Associated Protocol,* pp. 1-2, 9.
18. Arthur M, Schlesinger, Jr., *A Thousand Days.* (Boston: Houghton Mifflin Co., 1965), p. 748.
19. Donald Smith, «So *That's* Whatever Happened to Civil Defense.» *Washington Star,* 10 January 1971, p. 14.
20. Based on a chart in *Highlights of the U.S. Civil Defense Program,* Department of Defense, June 1963.

بخش ۱۴

1. Maxwell D. Taylor, *The Uncertain Trumpet. (New York: Harper and Brothers, 1959), pp. 5-7.*
2. Ibid., pp. 65-6.
3. *Ibid.*, p. 128.
4. Keith Borman, Steven Hecht, Roger Fonseca, and Gregory. Millikan, *Perspectives on Contemporary American Military Strategy* (Los Angeles: A report by the Political Research Organization of Occidental College, May 1971), pp. I-19.
5. Twining, *Neither Liberty nor Safety,* pp. 118-9.
6. *Department of State Bulletin* (Washington, D.C.: Government Printing Office, 25 Jannuary 1954), p. 108.
7. Twining, *Neither Liberty nor Safety,* p. 119.
8. Taylor, *The Uncertain Trumpet,* pp. 146-7.
9. McNamara, *The Essence of Security,* pp. 69.78-9.
10. *Ibid.*, p. 79.
11. *Ibid.*, pp. 83-4.
12. *Ibid.*, p. 80.
13. LeMay, *America is in Danger,* p. 25.
14. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's, 9 February 1972,* pp. 4-5. Sequence of paragraphs reversed from the original.
15. *Ibid.*, p. 6-8.

بخش ۱۵

1. Jack C. Plano and Roy Olton, *The In-ter-na-tion-al Re-la-tions Diction-ary.* (Holt, Rinehart and Winston, Inc., 1969), p. 274.
2. A.F.K. Organski, *World Politics.* 2d ed. (New York: Alfred A. Knopf, 1968), p. 424.

3. Advantages and disadvantages of collective security draw heavily on a lecture entitled «A Critical Evaluation of U.S. Strategy» delivered by Admiral Arleigh Burke, U.S. Navy (Retired), at the National War College, 20 December 1970.
4. *Public Papers of the Presidents of the United States: Harry S. Truman, 1947.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1963), pp. 178-9.
5. *Global Defense; U.S. Military Commitments Abroad.* (Washington, D.C.: Congressional Quarterly Service, 1969), pp. 37-44.
6. William P. Rogers, «The Fiscal 1972 Budget Request for Development Assistance and Security Assistance.» *Department of State Bulletin,* 27 September 1971, pp. 336-8.
7. *Global Defense; U.S. Military Commitments Abroad,* p. 2.
8. Richard M. Nixon, «Address at the Air Force Academy Commencement Exercises in Colorado Springs, Colorado, June 4, 1969,» *Public Papers of the Presidents of the United States: Richard Nixon, 1969* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1971), pp. 433-4.
9. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, pp. 12-14.
10. *Ibid.,* pp. 15-16.

بخش ۱۶

1. Capabilities were deduced from Moorer, *U.S. Military Posture for FY 1974;* Richardson, *Annual Defense Department Report for FY 1974,* pp. 36-49; and a variety of other sources.
2. Thomas W. Wolfe, *Soviet Power and Europe, 1945-1970.* (Baltimore: Johns Hopkins Press, 1970), p. 456.
3. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 9 February 1972, pp. 42-3.
4. Wolfe, *Soviet Power and Europe,* p. 197.
5. *Ibid.,* pp. 197-9, 203,209,211, 456-8.
6. Alain C. Enthoven and K. Wayne Smith, *How Much is Enough?: Shaping the Defense Program, 1961-1969.* (New York: Harper and Row, 1971), p. 127.
7. Carl H Amme Jr.,«National Strategies Within the Alliance: West Germany.» *NATO's Fifteen Nations,* August-September 1972, p. 82.
8. U.S. Congress. Senate. *Hearings Before the Senate Armed Services Committee on FY 1973 Authorization for Military Procurement,* Part 2 of 6 Parts. (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1972), p. 530.
9. France has not undertaken any agreement to realign herself militarily with NATO. The use of French forces and territory in times of crises would be subject to a political decision. NATO therefore does not plan on French participation. U.S. Congress. Senate. *Hearings on FY 1973 Authorization for Military Procurement.* Part 2, p. 523. For implications of de Gaulle's decision to evict NATO forces from France, *see* Gordon A. Moon, II, «Uncertain Future,» *Army,* March 1967, and «Invasion in Reverse,» *Army,* February 1967.
10. U.S. Congress. House. *Hearings Before a Subcommittee of the House Appropriations Committee on Military Construction Appropriations for 1973.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1972), Part 4, p. 20; and *NATO Facts and Figures.* (Brussels: NATO Information Service, October 1971), p. 92.
11. Enthoven and Smith, *How Much is Enough? p. 125.*
12. U.S. Congress. Senate. Hearings on FY 1973 Authorization for Military Procurement, Part 2, p. 1123.
13. *Ibid.,* p. 1069.
14. *Ibid.,* pp. 642, 1195; and U.S. Congress. House. *Hearings Before the Special Subcommittee on North Atlantic Treaty Organization Commitments of the House Armed Services Committee.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1972), p. 13344.
15. U.S. Congress. Senate. *Hearings on FY 1973 Authorization for Military Procurement,* Part 2, pp. 1194-5.
16. Laird, *Annual Defense Department Report for FY 1971,* pp. 99-100.

17. John Newhouse, with Melvin Croan, Edward R. Fried, and Timothy W. Stanley, *U.S. Troops in Europe: Issues, Costs, and Choices.* (Washington, D.C.: The Brookings Institution, 1971), p. 108; and Edward T. Lampson, *The United States and NATO.* (Washington, D.C.: Congressional Research Service, 21 July 1972), P. 112.
18. U.S. Congress. House. Atmed Services Committee, «The American Commitment to NATO.» *Report of the Special Subcommittee on North Atlantic Treaty Organization Commitments.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 17 August 1972), p. 14964.
19. U.S. Congress. House. *Hearings on North Atlantic Treaty Organization Commitments,* p. 12976.
20. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, p. 33.

بخش ۱۷

1. Edwin O. Reischauer, *Beyond Vietnam: The UnitedStates and Asia.* (New York: Vantage Press, 1968), pp. 45-6.
2. *Ibid.,* p. 96.
3. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, pp. 92, 94.
4. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 18 February 1970, pp. 56, 129.
5. Dean Acheson, *Present at the Creation.* (New York: Signet, 1970), pp. 465-6.
6. Douglas MacArthur, *Duty, Honor, Country: A Pictorial Autobiography.* (New York: McGraw-Hill Book Co., 1965), p. 195.
7. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, pp. 95-6.
8. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 9 February 1972, pp. 36-7.
9. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, p. 110.

بخش ۱۸

1. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, pp. 122, 129-30.
2. *ARAMCO* Handbook: Oil and the Middle East. (Dhahran, Saudi Arabia: Arabian American Oil Company, 1 July 1968), pp. 78, 86.
3. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, pp. 123-4.
4. *Ibid.,* pp. 124-5.
5. *Global Defense: U.S. Military Commitments Abroad,* pp. 23, 25.
6. *Ibid.,* pp. 21, 24-5.
7. Hanson Baldwin, *Strategy for Tomorrow.* (New York: Harper and Row, 1970), pp. 168-70.
8. *Ibid.,* p. 202.
9. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, p. 126.
10. *Ibid.,* p. 131.
11. Earle G. Wheeler, Speech to Forum Club, Richmond, Virginia, 20 May 1968.

بخش ۱۹

1. Galula, *Counterinsurgency Warfare,* pp. 64-9. The courses outlined by Galula have been amplified by the author of this text.
2. Robert Thompson, *Defeating Communist Insurgency.* (New York: Praeger, 1966), pp. 50-8.
3. Galula, *Counterinsurgency Warfare,* pp. 70-1.
4. *Ibid.,* pp. 74-9.
5. Thompson, *Defeating Communist Insurgency,* p. 58.
6. Galula, *Counterinsurgency Warfare,* pp. 80-1.
7. Elliot L. Richardson, «The Foreign Policy of the Nixon Administration: Its Aims and Strategy.» *Department of State Bulletin,* 22 September 1969. (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1969), p. 258.
8. Robert W. Komer, «Pacification: A Look Back.» *Army,* June 1970, p. 29.
9. *Ibid.,* p. 28.
10. Thompson, *No Exit From Vietnam,* pp. 77, 176-8.

11. Harry E. Ruhsam, «The Revolutionary War Dilemma.» The National War College Strategic Research Group. Unpublished monograph.

فصل چهارم: ملاحظات ویژه

بخش ۲۰

1. Alfred Thayer Mahan, *The Influence of Sea Power Upon History, 1660-1783.* American Century Series. (New York: Hill and Wang, 1957), pp. 25-70.
2. Halford J. Mackinder, «The Geographical Pivot of History.» *Geographyical Journal,* Vol XXIII, 1904, pp. 421-44.
3. Alexander P. de Seversky, *Air Power: Key to Survival.* (New York: Simon and Schuster, 1950), pp. 107-11.
4. *Department of the Army Pamphlet No. 39-3: The Effects of Nuclear Weapons,* Rev. ed., (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, February 1964), pp. 436-88.
5. Hans J. Morgenthau, *Politics Among Nations: the Struggle for Power and Peace.* 4th ed. (New York: Alfred A. Knopf, 1967), pp. 110-14.

بخش ۲۱

بخش ۲۱

1. James V. Forrestal, *The Forrestal Diaries.* Edited by Walter Millis with the collaboration of E. S. Duffield. (New York: The Viking Pess, 1951), pp. 389, 393, 395-6, 462, 476-7.
2. *Department of Defense Directive No. 5100. 1, Functions of the Department of Defense and its Major Components,* 31 December 1958, pp. 6-13; and *JCS pub. 2, Unified Action Armed Forces* (UNAAF), (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, November 1959), with changes, pp. 16-28.
3. Forrestal, *Forrestal Diaries,* pp. 391, 462, 476-7.
4. *JCS pub 2,* pp. 17-19.
5. *Ibid.,* pp. 20-3.
6. *Ibid.,* pp. 25-8.
7. *Ibid.,* pp. 20-4.
8. Sign displayed in the National Headquarters of the U.S. Selective Service System in Washington, D.C.
9. *JCS pub. 2,* pp. 8, 16.
10. David Kahn, *The Code Breakers.* (New York: The Macmillan Co., 1967), pp. 561-613.
11. Klaus Knorr, *Military Power and Potential.* (Lexington, Mass.: D.C. Heath and Co., 1979), pp. 22-3.

بخش ۲۲

1. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 18 February 1970, pp. 142-3.
2. Twining, *Neither Liberty nor Safety,* pp. 136-9.
3. U.S. Congress. Senate. *Hearings Before the Senate Foreign Relations Committee on the Nuclear Test Ban Treaty. (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1963), p. 272.*
4. *Ibid.,* p. 275.
5. U.S. Arms Control and Disarmament Agency, *Arms Control and Disarmament Agreements: 1959-1972.* (Washington, D.C.: Arms Control and Disarmament Agency, 1 June 1972), pp. 64-76.
6. U.S. Arms Control and Disarmament Agency, *9th Annual Report to Congress.* (Washington, D.C.: U.S. Arms Control and Disarmament Agency, 20 January 1970), P. 19.
7. Alastair Buchan, «The Multilateral Force: An Historrical Perspective.» *Adelphi Papers No. 13.* (London: The Institute for Strategic Studies, October 1964), pp. 3-14.
8. *Arms Control and Disarmament Agreements,* pp. 37-63.

9. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 18 February 1970, pp. 144-5.
10. John M. Collins, *The Impact of SALT I on U.S. Nuclear Deterrence: A Military Assessment.* (Washington, D.C.: Congressional R esearch Service, the Library of Congress, 26 July 1972), pp. 1, 4, 7. This studiy includes verbatim texts of the ABM treaty, the interim agreement with respect to the limitation of strategic offensive arms, the associated protocol, agreed interpretations, and unilateral statements.
11. *Ibid.*, 4, 7-8, 40-3.
12. *Ibid.*, 5, 8-14, 44-6.
13. *Ibid.*, 6, 47-54.
14. Henry A. Kissinger, «Nixon, Kissinger Brief Hill Members on SALT.» *The Washington Post,* 16 June 1972, p. A-19.
15. Collins, *The Impact of SALT I,* pp. 14-15.
16. ACDA, *Arms Control and Disarmament Agreements,* pp. 98-107.
17. ACDA, *9th Annual Report to Congress,* p. 25.
18. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, pp. 195-6.

بخش ۲۳

1. U.S. Arms Control and Disarmament Agency, *World Military Expenditures.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, July 1971), p. 9.
2. Oskar Morgenstern, *The Question of National Defense.* (New York: Random House, 1959), pp. 193-6.
3. James M. Roherty, *Decisions of Robert S. McNamara.* (Coral Gables, Fla.: University of Miami Press, 1970), pp. 71-2.
4. *Ibid.*, pp. 72-3.
5. McNamara, *The Essence of Security,* p. 88.
6. Morgenthau, *Politics Among Nations,* pp. 139-40.
7. Morgenstern, *The Question of National Defense,* p. 204.
8. Enthoven and Smith, *How Much is Enough?,* pp. 13-14.
9. Taylor, *The Uncertain Trumpet,* p. 70.
10. Dwight D. Eisenhower, «The Eisenhower Tax Program.» *U.S. News and World Report,* 29 May 1953, p. 98.
11. Enthoven and Smith, *How Much is Enough?,* p. 15.
12. McNamara, *The Essence of Security,* pp. 90-1. The two paragraphs have been transposed in this text.
13. Enthoven and Smith, *How Much is Enough?, p. 325.*
14. *McNamara, Statement Before the Senate Armed Services Committee on the FY 1969-73 Defense Program and 1969 Defense Budget,* p. 214.
15. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's,* 25 February 1971, p. 228.
16. Nixon, «Address at the Air Force Academy, June 4, 1969», p. 436.

بخش ۲۴

1. Herman Kahn and Anthony J. Wiener, *The Year 2000.* (New York: The Macmillan Co., 1967), p. 67.
2. *Ibid.*, pp. 67-8.
3. Laird, *Statement on the FY 1972 Defense Budget,* p. 37.
4. *The Soviet Military Technological Challenge.* Special Report Series: No. 6. (Washington, D.C.. The Center for Strategic Studies, Georgetown University, 1967), p. 96.
5. Klaus Knorr and Oskar Morgenstern, *Science and Defense: Some Critical Thoughts on Military Research and Development.* (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1965), pp. 19-27.
6. Laird, *Statement on the FY 1972 Defense Budget,* p. 37.
7. John S. Foster, Jr., «Russia vs. U.S.-Coming Crisis in Arms.» *Newsweek,* 30 November 1970, p.

24.
8. *The Soviet Military Technological Challenge*. Georgetown University, pp. 89-90.

بخش ۲۵

1 Morgenthau, *Politics Among Nations*, pp. 122, 127-8.
2. Organski, *World Politics*, p. 87.
3. *Ibid.*. pp. 87-91.
4. Clausewitz. *On War*, p. 126.
5. Ralph L. Giddings, Jr , «Power, Strategy, and will.» *Air University Review*, January-February 1971, p. 25.
6. Robert W. Tucker, *Just War and the Vatican Council II: A Critique*. (New York: The Council on Religion and International Affairs, 1966), pp. 8-9.
7. *Ibid.*, pp. 7-8.
8. Michael Howard, *Studies in War and Peace*. (New York: The Viking Press, 1971), p. 248.
9. Moargenthau, *Politics Among Nations*, pp. 232-3.
10. *Ibid.*, p. 234.
11. Niccolo Machiavelli, *The Prince and Selected Discourses*. Translated by Daniel Donno. (New York: Bantam Books, 1966), p. 62.
12. Howard, *Studies in War and Peace*, p.239.

فصل پنجم: راه به سوی برتری استراتژیکی

بخش ۲۶

1. Edward M. Collins, *War, politics and Power*. (Chicago: Henry Regnery Co., 1962), p. 57.

بخش ۲۷

1 Gene M. Lyons and Louis Morton, *Schools for Strategy: Education and Research in National Security Affairs*. (New York: Praeger, 1965), pp. 7-10.

بخش ۲۸

1. Robert Leider and Charles F. Bunnell, Jr., *War By Other Means: Extending the Concept of Force*. (Washington, D.C.: The National War College Strategic Research Group, 22 September 1972), pp. 1-17.
2 Robert Leider, *The Environmental Issue in International Relations*. (Washington, D C.: The National War College Strategic Research Group, 15 February 1972), pp. 5, 7, 17. Sequence of paragraphs transposed from the original.
3. Beaufre, *An Introduction to Strategy*, pp. 44-6.

فصل ششم: استراتژی در عمل

بخش ۲۹

1. Multiple sources were used to identify national security interests, objectives, policies, and strategies analyzed in this case study. The following two are representative:
a. *United States-Vietnam Relations, 1945-1967*. U.S. Department of Defense (Washington, D.C.. U.S. Government Printing Office, 1971), Book 7 of 12, Part V, Justification of the War.
Vol. I: A-The Truman Administration

B-The Eisenhower Administration
C-The Kennedy administration
Vol. II: D-The Johnson Administration

b. *Selected Statements on Vietnam by DOD and Other Administration Officials*, prepared by the U.S. Air Force (SAFAA) as Executive Agent for the Department of Defense, semiannual.

2. Thompson, *No Exit From Vietnam*, p 92.
3. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's*, 25 February 1971, pp. 12-13.
4. *Public Papers of the Presidents of the United States: Richard M. Nixon, 1970.* (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1971), p. 410.
5. Robert Shaplen, *Time Out of Hand. (New York: Harper Colophon Books, 1970), p. 446.*
6. *Neil Sheehan and others, The Pentagon Papers*, as published by *The New York Times*. (New York: Quadrangle Books, 1971), p. 28.
7. Thompson, *No Exit From Vietnam*, p. 115.
8. Sheehan, *The Pentagon Papers*, p. 286.
9. Earle G. Wheeler, «Vietnam Testing Ground for Freedom vs Communism.» *Speech to the Commonwealth Club, San Francisco*, 7 May 1965.
10. Sheehan, *The Pentagon Papers*, p. 283.
11. Arthur J. Goldberg, «Initiative for Peace.» *Department of State Bulletin*, 10 October 1966, p. 518.
12. Thompson, *No Exit From Vietnam*, p. 120.
13. Shaplen, *Time Out of Hand*, pp. 451-2.
14. Thompson, *No Exit From Vietnam*, p. 107.
15. Nixon, *U.S. Foreign Policy for the 1970's*, 25 February 1971, pp. 12, 14.
16. Clausewitz, *On War, p. 18.*
17. *Thompson, No Exit From Vietnam*, p. 161.
18. Shaplen, *Time Out of Hand*, p. 386.
19. Thompson, *No Exit From Vietnam*, p. 149.
20. Patrick J. Honey, *Communism in North Vietnam*. (Cambridge, Mass.: The M.I.T. Press, 1963), p. 168.
21. Douglas Pike, *Viet Cong*. (Cambridge, Mass.: The M.I.T. Press, 1967), pp. 367-8.
22. *Ibid.*, p. 371.
23. «North Vietnam's *Blitzkrieg*-An Interim Assessment.» *Conflict Studies*. Edited by Brian Crozier. (London: The Institute for the Study of Conflict, Ltd., October, 1972); *see* especially pp. 1-3, 9, 12-17.
24. Henry A. Kissinger, *White House Press Conference*. (Washington, D.C.: News Release, Bureau of Public Affairs, Department of State Office of Media Services, 11:35 A.M. 26 October 1972), pp. 2-3.
25. «DRV Government Issues Statement on Vietnam Negotiations.» Hanoi Vietnam News Agency International Service in English, 0811 GMT 26 October 1972, p. k-4.
26. *Ibid.*
27. Kissinger, *White House Pess Conference*, 26 October 1972, pp. 1, 4.
28. Henry A. Kissinger, «Talks at Impasse, Kissinger Says.» *The Washington Post*, 17 December 1972, pp. A-1, A-6.
29. For more complete discussion, *see* Maxwell D. Taylor, «The Lessons of Vietnam.» *U.S. News and World Report*, 27 November 1972, pp. 22-6; and Edward Vallentiny, «Communist Lessons Learned.» *Air University Review*, November-December 1972, pp. 72-6.
30. Personal correspondence from Lieutenant General Richard G. Stilwell, then Deputy Chief of Staff for Military Operations, U.S. Army, to the author, 20 March 1972.
31. Hugh Sidney, «The Most Important No. 2 Man in History.» *Life*, 11 February 1972, p. 48.

GRAND STRATEGY

Principles and Practices

John M.Collins

The Institute for Political and International Studies (IPIS)